



هذا کتاب مستطاب ابواب الجنان

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

زلال مقالی که از چشمه سار دل بجدول زبان جاری و بوستان جان فزای
دین را بهمان آب آبیاری تواند شد چه میتواند شد جز حمد خداوندی
جلت عظمته و عمت نعمته که سلطان روح را در مملکت بدن متمکن ساخته
بر چار بالش عناصر اربعه تکیه داده است و وزیر عقل را مهر تمنای دل
دل بنگر دن انداخته برشته تدبیر معاش و معاد در کف نهاده اجزاء نسخهٔ
وجود انسانی را برشتهٔ عمر و زندگانی شیرازه کرده سواد لهالا یمسطا القرآن
برای خواندن کتاب معرفت روشن میسازد و مرآت قلوب عباد را بر تختهٔ
سینهها بسته جهة ارتسام صُوَر حقایق بصیقل فکرت از زنگ غفلت می‌پردازد
چراغ دلفروز سخن در مشکوة دهن بفتیله زبان و روغن قوت و شعلهٔ یاد
اذکار بخانه فضل و انعام اوست و نهال قلم خامه در گلشن نامه برلحفا و
شکوفهٔ لفظ و میوهٔ معنی باهتمام باغبان الهام او گلاب تلخ سخنان حق را



باتش دلسوزی زنگ کلمهٔ زبان ناصحان کشیده بر چهرهٔ خاطر گران جوانان
فراش غفلت می‌افشاند و آب مضامین دلنشین را بمسن و دلو سخن را از
چاهسار تفکرهای عمیق اهل تحقیق بر آورده و گلشن حسن اعتقاد را بآن
سیراب میگرداند نرگس شهلای چشم را در کدوهای سرها پرورده عالم آرای آن
در دیدهٔ اهل نظر گلستان کرده است و تنگ نفس را بلد ریب توقم بدن کشیده
جهة شیرینی مذاق طبع سخن فهمان الوان اغذیه کلمه و کلام انسان بیار آورده
کاتب قدرتش کاغذ روزنامهای صبح و نصرهٔ آفتاب کشیده و با قلم دست و پا
کافر انام با رقام تلاش معاش مرقوم سازد و فراش حکمتش کرده برای عالم
خاک را جبهه آسایش قوای و حواس عامهٔ ناس پردهٔ عنبری ظلمت کشیده
از مخمل مشکی شب فراش خواب می‌اندازد و لیل و نهار دو فرد از حکمت اوست
و خزان و بهار دو فصل از کتاب قدرت او مشاطهٔ صنعتش عروس جهان را
بر خواب و سفیدآب شفق و غلق آراسته سرمهٔ ظلمت لیل ظلمت کشیده
دو زلف او را از روز نگار را نور الهی هو و سمن چنین چنان ساخته جامهٔ مخرمهای
لیل و نهار شر پوشیده نرگس چشم را سرمه سیاهی داده طاق ابروی فلک را
وسمهٔ کبودی نهاده نسترن صبح و ریحان شام را در چار باغ فصول اربعه
شکفتگی از جویبار قدرت اوست و نرگس ماه و زنبق مهر را در بر کندن غورهٔ
سپهر از کی آب حکمت او در ساحت مکان بنای عمارت و زراعت بمصالح
تدابیر معمار ابداع او نموده و گلشن از منهٔ دهور را عرق بندی سنین و
شهور باغبان مشیت او فرموده دایهٔ عطوفتش طفلان توامان روز و شب را
از دو پستان سه روبان شیر نور داده و قلم شفقتش کودکان عقول و
آرای بنی آدم در دبستان عالم کتاب تجربه در پیش نهاده گل چیدن حکمتش را از گلها

گوناگون بدایع صنع او هر برگی باغی است و سالکان راه معرفتش را در ظلمت حیرت از نور
ظهورش هر لاله را چراغی باد در پیش و معرفتش را هر نکهتی شمامه‌ایست و نخل ظهور قدرتش را
هر خاری دسته زهی لطف و شفقت که ما بندگان را بنام و نشان ابنای فقرا
الی الله بکنف حمایت خود خواند و زهی کبریا و عظمت که اوهام عقول خاک زادگان
فضولی ابد و دورباش ما للتراب و رب الارباب از ساحت معرفت کنه خویش راند کعبهٔ
قربش از آن دورتر است که اگر ابنا از آن علایق و عوایق رفیق شفیق توفیق او طی طریق
او نتوانند نمود و ایوان آشنائیش از آن رفیع‌تر که گردن جز از خاک دامن کبریا عالم بی
تملق کنند وسیله آن ایوان سعادت بنیان چه تواند بود جز اقتدا و اتباع سروری
که نبت هم جنبش سرمایهٔ افتخار آدمیانست و سرخط بندگیش نامهٔ آزادی عالمیان
تن و بوی براقش گفتگوی تخت جم را بباد فراموشی داده و حدیث مهر نبوتش سخن
خاتم سلیمان را مهر خاموشی بر لب نهاده قلم انگشت قمر شکافش ید بیضای را
چون قرص ماه خط کشید و ثعبان هیبت عصای کلیم از سطوت منبع جهان گشایش
بغار نسیان در خزید آوازهٔ حسن یوسف اگر صیت ملاحت او نشنیدی باطراف
عالم در طلبش ندویدی و نسیم نفس عیسوی اگر گل و لالهٔ اوصاف او نغلطیدی سبب
حیات اموات نگردیدی مهر تابان از بیگی تن چون جانش سر وقف بر فلک تا ختم
و ماه نو را نبت خم ابروی مبارکش در عالم مثال البه ساختند اگر انقدری
که تا از جهان پاک پا بعالم خاک نهاده پشت دولت کسری چون طاق کسری در هم
شکست و طالاشانی که تا علم نورش پرچم ظهور گشوده بر باخواست شعلهٔ دین مجوسیت
از ضعف چون آتشکدهٔ گلشن عز و جلالش شب معراج یک سنبل نظر همت بلندش
جای گنج و مال هرگز بخزاین دنیا نپرداخته و نخل خم دجبندش عالم خاک را از صلا
سایه پرست نیند اختراعی چراغ دودمان ابوالبشر بین خرام شفیعان محشر خیمه

زلال صدق و صفا حضرت اقدس ابوالقاسم محمد مصطفی آنکه ناپروی توشه مهل
استغفارها پشت بر کوه شفاعت خواهیست گرها رها تا نسیم خلق جان
بخش تو بر عالم وزید خواست از دلها غبار و ظلمت انکارها از پی نظارهٔ آیین
طرح انورت بر هم افتادند از دل تا زبان اقرارها سایه تا از خاکبوس مقدمت
محروم شد از خجالت گشت پنهان در پس دیوارها و بعد از سروری چنین وصی
آنجناب و ماه آن آفتاب که می تواند بود جز آنکسی که توقیع شایستگی این منصب والا
از جبین احوالش ساطع است و تیغ زبان محکمات کتاب الهی رشتهٔ سحاب سنت
معاندان او را قاطع میدان سخن از شمع زبان مدایح سرایان او چراغانست و بنا
هشوان از گلهای گوناگون ذکر فضایل از حد افزون او گریزان از کتاب مردانگیش
در خیبر یک بابست و در انتساب جانفزایش لا فتی یک کتاب از شمع و چراغ سنان
سبقش برای دین و ایمان روشن است و از آب و هوای خنجر و گوهرش فضای امن
و امان گلشن از شهد شهادتش تلخی مرگ در مذاق جانها شیرین و از وعدهٔ دیدار
گرامیش زنده دلان مرده نفس باز پسین رهبری که از طلاق دنیا بتول عذرا را شیر
بها داده و سروری که در راه خدا سر بر دوش مصطفی بانهاده شهنشاهی که بر تخت
علو همت بخشیدن خاتم سلیمانی کرده و دین پناهی که جهت احیای اموات قلوب
نفس هدایت اثر معجز عیسوی آورده عالیشانی که پایهٔ اعتلا را از دوش مصطفی
رسانیده و الا مکانی که نو رسکند دعایش آفتاب عالمتاب را از گردانیده صف شکنی که
از حیرت ضرب دستش بر تن دشمن زخمها را دهن باز ماندی عدو فکنی که حملهٔ
زهره گداز رخ جان خصم پاک را بر رگ ناپاکش نشاندی گوهر مجنبش از آن گران بها
تر است که جوهر قیاس میزان نظر قدر شناسان تواند سنجید و عرصه مدارک
و اذهان از هجوم دلایل و براهین امامتش از آن تنگ فضاتر که شبهه را در آن

دران نتواند کنجید سخن معنی طراز از ادای مدحش عاجز و شرمنده است و قلم مدح پرداز
در تقریر مناقبش از جوهر معانی عزیز تر و سر افکنده اعنی جلال مشکلها و سرمایهٔ
سرور دلها محیط علم و کمال و مسند آرای قتال شاه کشور تسلیم و رضا حضرت امیر
المؤمنین علی آن جهان بخشی که هرکز چون نفس کاه سخا ؛ در کفش پیوند داد نهانند
از هم جدا ؛ خطبه را از وی مسلم سربلندی در جهان ؛ سکه را بر خویش بالید
از نام او بجا ؛ از نکاه آرزوها خاطر او بسته چشم ؛ وز نکاه شاهد دنیا ضمیرش
پارسا ؛ عشق دنیا از دستش نقد دل بیرون نبرد ؛ پیره زالی چون بتابد
پنجهٔ شیر خدا ؛ و بعد از آن کاشف حضرت شرع را باغبانی و قلعهٔ دین را
پاسبانی کشت طاعات را فلاحی و کشتی اطاعات را ملاحی طریق حق را دلیلی
و بستان شبهات را خلیلی بوستان دانش را سحابی و جهان آفرینش آفتابی که
میتواند کرد غیر او لا داطها بعد ز بیان اخبار ایشان که کریمهٔ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا بر عصمت ایشان شهادت صریح
ادا و حدیث شریف مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا هوا و اقتدای ایشان باواز بلند سفر ما بید اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ
وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَتَسْلِيمَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ
وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَأَهْلِكْ أَعْدَاءَهُمْ وَاجْمَعْنَا تَحْتَ لِوَائِهِمْ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ
وَوَفِّقْنَا لِطَاعَتِهِمْ وَالْطُفْ عَنَّا بِعِزَّتِهِمْ وَاغْفِرْ لَنَا بِحُرْمَتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ مناجات یارب بفضل خویش کناهان ما ببخش
از نشت جمله بخش و از ما خطا ببخش ؛ هر چند نیستیم سزاوار بخشش ؛ ما را
برای شاه رسل مصطفی ببخش ؛ ما در طریق بندکیت کر پیاده ایم ؛ ما را بشهسوار
عرب مرتضی ببخش ؛ جز سوختن اکر چه نباشد سزای ما ؛ ما را بنور سینهٔ خیر النسا ببخش

ما را که خسته است بالماس غم جکر ؛ از بهر خاطر حسن مجتبی ببخش ؛ ما مجرمان کذشته
لب آب رحمتیم ؛ ما را بشاه تشنه لب کربلا ببخش ؛ یارب باب دیدهٔ سجاد در
دریای او ؛ کز درد بیغمی همه را دوا ببخش ؛ در دوستی باقر و جعفر چو صادقیم ؛ ما را
بان دو پیشوای اولیا ببخش ؛ این نامهها بکریهٔ کاظم بشو ز جرم ؛ این جهلها بدانش
علم رضا ببخش ؛ بر دامن تقی و نقی دست ما بزن ؛ ما را بآن دو سرور و اهل
نجا ببخش ؛ از عسکریت عاقبت کار ما حسن ؛ زین حسن اعتقاد بدیهای
ما ببخش ؛ شد از انتظار صاحب چشم ما سفید ؛ ما را بدرد دوری آن مقتدا
ببخش ؛ زین چارده بر است یکی بهر آدمی ؛ ما را برای خاطر هر یک خدا ببخش ؛
واعظ شکسته بود در ایشان چرا سخوان ؛ او را باین شکستکی ای پادشا ببخش
حالش تباه و درد زحد بیش و صبر کم ؛ حالش ببین و رحم نما و دوا ببخش فصل اول
از ابواب ثمانیه ابواب الجنان که هر وقتش سرای خود سازی با کف بخت
دهر بالش طالبان منزل نجات را کلید بهشت است در غنیمت شمردن عمر و
زندکانی و صرف کردن آن کنج بی خلف و آنچه ملایم این کلام و مناسب این
مقام باشد در این باب پنج مطلب است مطلب اول در شرافت عمر و بی
بهائی آن و در بی اعتباری و بی وفائی آن عمر عزیز و غنیمت شمردن آن
در غفلت آدمی از قله و قیمت عمر و بیشهٔ وی بذکر مراتب و بیان و مذکرات
آن در بیان آنکه عمر را نیز چهار فصل است و در باش هر یک از آن
فصول در ذکر مصارف عمر بر سبیل تفصیل اما مطلب اول سرمستان
باده جوانی و بادستان مانه عمر و زندکانی مشغولان وضع دنیا سازی و تما
شائیان معرکه خیال بازی سنکین خابان جوانان دمادم وقت کوچ نزدیک را بار
کران مطالب بوج هوا رسیده کان دیو نفس دغل بازکشان غول بیابان

طول امل بیهوده کردان کو بجای عیش و طرب هرزه خرجان زر و پول روز و شب
گسسته مهاران بسته دل سر هوایان پا در گل باطل پرستان حق ناشناس قدر
ندانان جواهر انفاس خشک کرده کان حاصل نجات سر بصحرا دادگان آب حیات
چه میدانند که هر دم از زندگی و دهندگی گوهری چنانست که بپادشاهی جهان
نتوان فروخت چه جای شغلهای بیحاصل و باطل و بازیچهای کودکانه بیحاصل دنیا
که در نظر اهل دل و هوشمندان کامل اصلا از موج سراب و بی بقا تر از نقش
بر آبست و با آنکه هر چند اجل دست و گریبان نگردد و چون صرصر نفسهای هرزه
در آخرین زندگانی بر نهاد ستانمدا واکشیده و یاوران موافق دشتها امید ها
بر برید کان غضبان بقبض روح کشیده و بجای پا شود دست از جان شسته گردید
نور نظر چون شمع مرده و رنگ دیدن آفتاب پژمرده جوهر زبان در درج تخت دکان
دهان را بقفل خموشی بست و دیگ دماغ با فسردن آتش زندگی از جوش نخستین
خیالها فرونشست تحویل رابطه روزی در کارخانه بدن با تمام رسید و مستوفی
قضا نسخه بقا را از سفیدی کافور و کفن بیاض کشید انبان بدن نیوزن
اجل زباد نفس خالی گشت و پیمانه عمر را آب بقا از سر گذشت کدخدای روح تعلق
از خانه جسم بیرون برد و زبان قال و مرا بزبان حال پرده هاتف غیبی ندا بر اساس
کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بگوش هوش خوانده و مسافر روز جزا حکم فَإِذَا جَاءَ
أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ساعتی مجال درنگ نمانده
سیلاب غرق مرگ را بکاشانه بدن سر داده و دمار و عمار بجای افعی طول امل
بجان و تن افتادند انگاه آدمی جهول ظلوم مغموم را معلوم میگردد که چگونه گنجی
شایگان داشته و چه مشقت و رایگان واگذاشته بیت سکندر که بر عالمی حکم
داشت ؛ در آندم که میرفت عالم گذاشت ؛ میسر نبودش که از عالمی ؛ ستانند و مهلت

دهندش دمی ؛ نگهدار فرصت که عالم دمیست ؛ دمی پیش دانا به از عالمیست ؛ و
چون هر دمی به از عالمی که سلطنت تمام عالم بدان منوط و تحصیل سعادات دینی و دنیوی
بدان مشروط است هر دمش سرمایه کامرانی دو جهانست و هر نفس شیرازه کتاب جسم
و جان هر بوئیدنش گلچینان گلهای گوناگون طاعات را باغی و هر شنیدنش جویندگان
راه تاریک نجات را چراغی امواج دهور و شهور عبور از بحر پر شور جهل و غرور هم
بیک سفینه ایست و سنین و شهورش برای سعود بر قصر جهان نمای دانش هر کدام
رشته چه گلهای شاداب معارف که در آن از شاخسار آثار صنع بدست نگارین میتوان
چید و چه درهای خوشاب تسبیح و تهلیل که در آن با سرانگشت زبان برشته نفس
میتوان کشید در کتب معتبره سابقا نیز گذارش یافته مذکور است که جامع کرامات
دینی و دنیوی حضرت سلیمان نبی علی نبینا و آله و علیه الصلوة والسلام بحرائی
یعنی بزرگی گذشت حراث چون آن کوکب و حشمت دید گفت لَقَدْ أُوتِيَ ابْنُ
دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا حاصل معنی آنکه خدایتعالی پادشاهی عظیم به پسر داود داده است باد
این سخن را بگوش سلیمان رسانید از دبالی که بدان نشسته بود باد آنرا برداشته بیرون
فرود آمده نزد آن حراث رفت و فرمود اِنَّمَا مَشَيْتُ اِلَيْكَ لِئَلَّا تَتَمَنَّى مَا لَا تَقْدِرُ
عَلَيْهِ یعنی برای همین بسوی تو آمده ام که آرزو نکنی چیزی را که قادر بران نیستی بعد از آن
فرمود لَتَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ يَقْبَلُهَا اللّٰهُ تَعَالَى خَيْرٌ مِمَّا اُوتِيَ ابْنُ دَاوُدَ یعنی یک تسبیح که
خدایتعالی آنرا قبول کند بهتر است از آنچه به پسر داود داده شده است و بطریقی دیگر
این عبارت نیز ضمیمه آنست که لِاَنَّ ثَوَابَ التَّسْبِيحَةِ يَبْقَى وَمُلْكَ سُلَيْمَانَ يَفْنَى یعنی
برای آنکه ثواب یک تسبیح می ماند و پادشاهی سلیمان فانی میگردد و ممکنست
که هر نفسی از انفاس که بتاراج خواهی و بادپیمائی میگذرد بگوهر بی قیمت تسبیح چنین
که برابر با ملک سلیمانست آراسته باشد و هر ساعتی از ساعات عمر مشتمل است بر

چندین نفس و هر شبانه روزی مشتمل بر چندین ساعت و هر سالی مشتمل بر
چندین شبانه روز و عمر آدمی مشتمل بر چندین سال است و بران قیاس سایر اذکار
و اوراد و ادعیه و باقی عبادات از فرض و سنت بتفصیلی که در مطلب پنجم انشاء الله
مذکور خواهد شد پس عمری که بآن تحصیل اینهمه فضل و ثواب توان نمود و بچوگان
هر نفسی از ان گوی چندین چنین تواند ربود کدام پادشاهی بآن برابری میتوان
نمود بیت هر این نفس که سر زند از من بیاد دوست ۞ با آن کدام شاهی عالم برابر است
و نیز هر یک از نعمتهای دنیا و مایحتاج و ضروریات آدمی بدلی و عوضی دارد
که حاجت گذاری وی بآن میشود غیر عمر که آنرا بدلی و قایم مقامی بآن نمیتوان نمود
چنانکه شیخ بهاء الدین محمد عاملی رحمه الله بیان آن کرده و گفته است شعر گر نباشد
جامهٔ اطلس ترا ۞ کهنه دلقی ساتر تن بس ترا ۞ ور نباشد زعفر نقودت با قند و شکر ۞ خوش بود
دوغ و پیاز و نان خشک ۞ ور نباشد مشربه از زر ناب ۞ با کف خود میتوان خوردن
آب ۞ ور نباشد مرکب زرین لگام ۞ میتوان هم زد بپای خویش گام ۞ ور نباشد دور
باش از پیش و پس ۞ دور باش نفرت خلق از تو بس ۞ ور نباشد خانهای زرنگار میتوان
بردن بسر در کنج غار ۞ ور نباشد فرش ابریشم طراز ۞ با حصیر کهنه مسجد بساز ۞ هر چه
بینی در جهان دارد عوض ۞ و ز عوض حاصل ترا گردد عوض ۞ بی عوض دانی چه باشد
در جهان ۞ عمر باشد عمر قدر آن بدان ۞ سبحان الله این چه نادان و کودک است آدمی
که عمری با آن قدر و شرف و جنسی چنین بی عوض و بی خلف را که اگر یکدم آنرا بگنجهای
عالم مشتری باشد نمیفروشد و ناگاه کرده همه آنرا هیچ از دست داده و داغ غبن آنرا
نیز بکیسه خاطر ننهاده چنانکه شاعر گفته شعر الدهر شری منی عمری فقلت له ۞
ما بعت عمری بالدنیا و ما فیها ۞ ثم اشتریه بتدریج بلا ثمن ۞ تبت یدا صفقة
بخاب شاریها یعنی روزی در مقام خریداری عمر من در آمد گفتم نمیفروشم

آنرا

آنرا بدنیا و هر چه در آنست بعد از ان خریدار آنرا اندک اندک و رفته رفته هیچ قیمت
نداد جابر و هالک باد چنین که فروشنده آن خایب و نا امید گردید بد صفقی دست
بهم زدن بایع و مشتریست در وقت سودا بشر عبارت تبت یدا صفقة خالی
از لطافتی نیست فصل در بیوفائی عمر و بی بقائی آن دل مردگان که بزندگانی دنیا
دل نهاده و در سایه این دیوار شکسته بخاطر جمع افتاده اند همانا نمیدانند که تار
عمر بسی بی رونق و بیوفا و باین گران قدری بغایت سبک خیز و بی بقاست
شفق مثال تا ببینی هشته گرفته رفتارت و برق صفت جلوه ظهور نموده فنا پذیرفته
فوت جوانیش از شعله خس بی اعتبارتر است و امتداد زمانش از مد شهاب ناپایدارتر
نا امید صحتش در دل بند آسانتر خسته است و رشتهٔ الفتش با کسی چون تار
عنکبوت بسته گسسته است ایام جوانیش چون شبهای بهار کم زندگانیست و موسم
پیریش بر دوری تو آفتاب زمستانی گل صباحتش از گل صباح بیرنگ تر و آب
طراوتش از قطره شبنم بی درنگ تر زمان نوخطیش چون رنگ خضاب بیوفا
و زود گسل و دور آن سفید موئیش مانند صبح کاذب بی اصل و باطل مد شبابش
چون شدت مرض همه بیشعوری و نادانی و عهد پیریش چون ایام نقاهت جمله
ضعف و ناتوانی سفیدی رشته رویش بناز یا نه اجل همیشه درنگ و ناز و طایر تیز پر
بد و بال روز و شب پیوسته در پرواز لهذا جناب اقدس سبحانی دار فنا و طرب
زندگانی چند جا در ایات بابرکات قرآنی حیات بی ثبات دنیای فانی را به سبزه
تشبیه و تمثیل نموده که چند روزی طراوت و خرمی دارد و بعد از ان به پختگی
و زردی میگذارد و از انجمله در سورهٔ مبارکهٔ کهف فرموده که وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا
تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ خلاصهٔ مضمون اینکلام هدایت نظام بنابر یک احتمال اینکه

زندگانی دنیا مانند گیاهیست که باب باران نشو ونما یافته واز غایت بالیدگی
وقوت در هم بافته باشد وبعد ازان خشک ودرهم شکسته گردد چنانکه بادها
آنرا متفرق وپراکنده سازد شعر چون دانهٔ دل بمزرع هستی که بسته است
کاخر بزنک خوشه بهم در شکسته است * جز دل که بسته اند بر وقوم مرده دل
دیگر بزندگانی دنیا چه بسته است وسند وسرور آدمیان وچشم وچراغ عالمیان
اعنی حضرت اقدس نبوی در وصایای دل آرای هدایت انتما که ابوذر غفاری
رحمه الله را دران مخاطب ساخته وبوساطت او فراید فواید آنها بگوش عامهٔ
خلایق کشانیده وفرموده که یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء
واذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من صحتک قبل سقمک ومن
حیاتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا ملخص معنی آنکه چون صباح کردی
باخود گفتگوی شب مکن وچون شب کردی باخود اندیشهٔ صباح مکن یعنی آنقدر
اعتماد بزندگی خود نداشته باش که تا شب خود را زنده انگاری یا فردا را نیز از
عمر خود شماری وفرا گیر بهرهٔ عبادتی از تندرستی خود پیش از آنکه بکوفتی مبتلا شوی
وسیر نشود از تمام زندگانی خود پیش از آنکه بمیری وفرصت از دست برود چه
بدرستی که تو نمیدانی که فردا نام تو چه خواهد بود واز جملهٔ زندگانی شمرده خواهی شد
یا از جملهٔ مردگان وهم از آن سرور منقولست که احوال آدمی را در دنیا وبقای او را
درین عاریت سرا تشبیه فرموده اند باحوال سواری که در روز گرمی براهی میرفته
باشد در [illegible] ی در سایهٔ آن نشیند وبعد از ان روی براه آورد و
آن درخت را گذارد ودر مجموعه ورام مذکور است که اسامة بن زید کنیزی بصد
دینار بوعدهٔ یکماه خریده بود این خبر بخدمت حضرت خواجه عالم معروض گشته
فرمودند الا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر ان اسامة لطویل الامل

یعنی

یعنی آیا تعجب نمیکنید اسامه را که چیزی بوعدهٔ یکماه میخرد بدرستیکه هر آینه اسامه
دراز دست که یکماه بزندگی خود اعتبار دارد والذی نفسی بیده ما طرفت
عینای الا ظننت ان شفرای لا یلتقیان حتی یقبض الله روحی ولا رفعت
طرفی الا ظننت انی واضعه حتی اقبض من الموت حاصل معنی اینکه قسم
بآنکسی که جان من بید قدرت اوست که چشم بر هم نزدم مگر آنکه ظن من آن بود
که پلکهای من بهم نرسیده خدا تعالی قبض روح من خواهد کرد وچشم نگشودم
که ظن من این باشد که مرگ چندان امان خواهد داد که بار دیگر چشم بر هم نهم و لقمه
نگرفتم مگر اینکه مظنون من این بود که مرگ آنرا در گلوی من خواهد گرفت و
حضرت شاه اولیا وزندگانی دلها اعنی جناب مستطاب امیر المؤمنین ع در بعضی
از کتب ظاهرا نباشد خطب باشد که جمع خطبه است بلاغت نظام خود فرموده اند
که المدة وان طالت قصیرة مفاد این کلام ومراد آن امام همانا اینست که مدت
زندگانی هر چند دراز باشد کوتاه است چون آدمی باخبر میشود آن مدت رفته
وانتها پذیرفته است ولهذا حضرت نوح نبی علی نبینا واله وعلیه السلام با آنکه بنا
بر روایتی که شیخ صدوق در اکمال الدین ذکر نموده که دو هزار و پانصد سال زندگانی
کرد چون وقت رحلتش رسید قابض ارواح جهت نقل روح مطهرش از عالم بالا حاضر
گردید آنجناب در آفتاب بود ملک الموت سلام کرد جواب سلام گفته از سبب ورود
استعلام نمود گفت آمده ام تا قبض روح تو کنم فرمود که میگذاری که از آفتاب بسایه روم
گفت آری پس آنحضرت از آفتاب بسایه آمد فرمودند یا ملک الموت کان تمام مر بی من
الدنیا مثل تحولی من الشمس الی الظل حاصل معنی آنکه گویا بر من گذشته است از
دنیا مثل همین قدر که از آفتاب بسایه روم ومشهور است که حضرت جبرئیل امین از آن
نبی گزین پرسید که یا اطول الانبیاء عمرا کیف وجدت الدنیا یعنی ای دراز ترین

پیغمبران در عمر چکونه در یا مثل دنیا را فرمود کدارٍ لها بابانِ دَخَلتُ مِن اَحَدِهِما
وَ خَرَجتُ مِنَ الاُخرِ یعنی یافتم دنیا را همچو خانه که او را دو در باشد از یکی در آمدم
و از یکی دیگر بیرون رفتم و نیز از فواید درری که غواص نظر از بحر زخار بر خطب
حکمت آثار جناب مستطاب امیر المؤمنین بر آورده این کلام است وَما مِن بَینِ اَحَدِکُم
وَبَینَ الجَنَّةِ وَالنّارِ اِلّا المَوتَ اَن یَنزِلَ وَاِنَّها تَنقُصُها اللَحظَةُ وَتَهدِمُها السّاعَةُ
تَحَدَّ بِها تَقصیرُ المُدَّةِ حاصل معنی اینکه نیست میان هیچیک از شما و میان بهشت یا
دوزخ حاجزی و پرده حائل منتظر غیر مردن همینکه آدمی را حادثه ناگزیر مرگ
نازل و اندر رسید از عالم فنا به بهشتان عالم بقا داخل کردید بهشت یا دوزخ آنرا دو در
نباشد چه لحظه لحظه بعد از آن کم میشود و دم بدم نزدیک میکردد و چیزی که هر
دیدنی و نفس کشیدنی نزدیکتر شود عنقریب انجام میکردد و بغایت مبین بود شعر
زین جهان تا آنجهان بسیار نیست ؛ در میان جز نفس دیوار نیست ؛ و حکیم غزنوی
فرماید ؛ دل از این مختصر بر کیر ؛ کر چنین عمر کر نیاید دیر ؛ پنج عمرت نماز کرده
چون همه ابلهان بود خنده ؛ هر شبی کان نماند بر تو شمرد ؛ روزی از زندگانی
تو ببرد ؛ جمله راهست سوی مرگ آهنگ ؛ دم زدن گام و روز و شب فرسنگ
چون بمنزل رسید مرد از راه ؛ انکه از راه رفته شد آگاه ؛ چون ره زندگانیت
طی کشت ؛ دیگر از پی بیا بدانچه گذشت ؛ عمر بگذشت کی دهد بیرون ؛ که نهاد در قفا
بود نیکو ؛ اینکه دبتی بعمر دل بهوس ؛ نیست آن عمر غیر چند نفس بر نفس
عمر را چو بنیاد است ؛ زندگانی تمام بر باد است ؛ و شیخ علی نقی کمره هم در این
معنی کوید ؛ از خود ببر که نفس تو دیو پری وش است ؛ غافل مشو که تیر قضا
بر تو ترکش است ؛ هر مه نمایدت فلک اندر شفق هلال ؛ یعنی سمند عمر تو نعلش
در آتش است ؛ از بهر قطع نخل حیات تو روز و شب ؛ چون اره دو سر اندر

کشاکش است ؛ و مؤلف کوید ؛ ما همچون مشت خاکیم نفس چون تند باد ؛ میوزد
این باد تا بکی نه نکذارد ز ما ایضاً طایر وحشی بود هر لحظه اندر زندگی ؛
پر زدن نهایش ز بهم سودن مژکان بود ؛ و در بلاغت اسلوبی که بحضرت
امیر المؤمنین منسوب است بیان این معنی و توضیح اینمدعا چنین شده که ان اعاش
اَمرءٌ سِتّینَ عاماً ؛ فَنِصفُ العُمرِ تَمحَقُهُ اللَیالی ؛ وَنِصفُ النِصفِ تَذهَبُ لَیسَ
یَدری ؛ لِغَفلَتِهِ یَمیناً عَن شِمالی ؛ وَثُلثُ النِصفِ آمالٌ وَحِرصٌ ؛ وَشُغلٌ
بِالمَکاسِبِ وَالعِیالِ ؛ وَباقِی العُمرِ اَسقامٌ وَشَیبٌ ؛ وَشُغلٌ بِارتِحالٍ وَانتِقالٍ
محصل معنی آنکه هر کاه عمر کسی فرضاً شصت سال باشد نصف آن شبست که بخواب
و آسایش بدن تلف میشود و ثلث نصف دیگر که ده سال باشد ایام جوانی و وقت
غلبه آمال و امانی است بتحصیل مایحتاج و کسب مال و سامان وجه معیشت
اهل و عیال صرف میکردد و باقی ابتلا به پیری و رنجوری است و اشتغال بحرکتها
و سفرهای ضروری و این کلام مبین بر فرض اینست که عمر اینکس شصت باشد
و کمتر و بیشتر آن نیز همین قیاس است و انحضرت سند کامیلان و امیدواری حیات
و تمامت مشهور است که اکثر اَعمارِ اُمَّتی ما بَینَ السِّتّینَ اِلَی السَّبعینَ و در بعضی از نسخ
این عبارت نیز ضمیمه آنست که قَلَّ مَن یَجوزُها یعنی بیشتر عمرهای امت من شصت
سال و هفتاد سالست و کم است کسی که از آن در گذرد و بنا بر این حدیث است اینکه دنیا
از شصت یا هفتاد را آخر میشمرند میخوانند ای دل نهاد تو وطن این کهنه ویرانه و ای
کران خواب چار پایه عناصر چهار کانه بر فرضی که در اکثر مدت داخل بوده خود را با نیمه
هفتم برسانی و بار زندگانی را بصد جر ثقیل از حضیض جوانی بر قله هفتم قاف
پیری رسانی اندیشه نماکن که حضرت نوح ع چنانکه مذکور شد زندگی دو هزار و
پانصد ساله را باشغال از آفتاب نشینی نقل نموده باشد و ولادت و وفات خود را

بدخول از در خانه و خروج از در دیگر تشبیه کرده باشند هشتاد سال چه قدر وقت خواهد
بود که اینهمه خاطر بآن مطمئن داری و ندای صدق انتمای کلام ربانی کُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ حرف و صوت شماری خصوصا وقتی که بیست و سی سال از آن
که ایام کودکی و جوانی و خلاصه اوقات زندگانیست رفته و وداع نموده باشد
و امید بازگشت دیگر آن اصلی نبوده باشد و پر ظاهر است که اقل بیست سال آخر آن
بر سراسر ضعف و ناتوانی و ارباب تمیز نه در عدد زندگانیست و آدمی را
چون عمر به پنجاه رسید روز بروز قوی و حواس ضعیف و زبون و احوالش درهم
و دیگرگون میگردد [illegible] قوت سامعه گوش گران و عزلت گزین و شاهد نور باصره
مستور و پرده نشین میشود و بغیر گرفتن عصا کاری از دست بر نمی آید و جز در طی
طریق گوشه نشینی پای یاری نمی نماید معده از ضعف هضم غذا نمیتواند نمود و
دندان از سستی که لقمه نمیتواند کشود و تن از ناتوانی جهة ضرورت حرکت بار خود
بر دوش عصا می افکند سر از پریشانی برای گدائی دماغ تریاک و کوکنار هر دم
وامیکند باه تا که [illegible] رغبت مباشرت را مطابق میاند و طبع کودک مزاج
از ریختن آب [illegible] می پردازد شیخ نظامی گوید ؛ پس از پنجه نباشد
تندرستی ؛ بصر کندی پذیرد پای سستی ؛ چه شصت آمد نشست آمد بدیدار ؛ چه هفتاد
آمد افتاد آلت کار ؛ و ده بیست سال دیگر هم نادر که با نکاح کرده گذشته و پایمال مشاغل دنیا
گشته است ؛ تا چشم میزنی بهم از عمر گذشته است ؛ گوئی که تار عمر تو تار نظاره است ؛
بر لوح بیوفائی دل گر کند نظر کنی ؛ برگشتن نگاه تو عمر دوباره است ؛ و این سخن مبنی بر
اینست که بنای حیات هفتاد سال بر پا باشد و سیلاب حوادث متنوعه و امراض
مهلکه از هم بنا شد و الا هر روز و هر ساعت و هر نفس ممکنست که غارتگر مرض با تیغ
جان ستان [illegible] بر سر تازد و سرای جمعیت را از متاع [illegible] دارد و [illegible]

عمررا

عمر را آن استحکام نیست که یک نفس دل بآن توان و دیوار پی گسسته حیات را
آن اعتباری که یکساعت در سایه آن آسوده توان نشست آن کیست که دل نهاد
و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تاخیری هست کو میخ مزن که میخ می باید
کند کو بار منه که باری باید بست الحاصل زندگانی دنیا آنقدر عزیز و گران
بهانیست و اینقدر سبک خیز و کم بقاست پس نهایت نادانی و بلاهت و نهایت
بی پروائی و سفاهت که چنین عمر عزیزی که هر روزی از آن چوگان گوی چندین
فوز و فیروزی و هر ساعت سرمایه تحصیل صد گونه سعادت تواند داشته
صرف لاطائل چند نماید که نباید و نشاید و بکار دنیا و عقبی هیچکدام نیاید بلکه
سرچشمه توفیقات دو جهانی از آن منطمس و بی آب و خانه دنیا و عقبی بآن منهدم
و خراب گردد گاه سیلاب [illegible] پای دیوار عمر رسیده [illegible] روزی
باشغالیست به نیکوئی از پای در اندازد و گاه بازار جانان مرگی بصورت زندگی و در
دو جهان سودمند خریدن و شرمنده گیتی گرفتار بود صبح و شام بار قدر و شرف را
باین نکهت ضایع و تلف سازد گاه از پرده قانون شریعت خارج آهنگ گشته رشته
عمر را چون تار چنگ پایمال آمد و رفت نغمات شهوت افزون غفلت اندوز کند
و ساعتی از دایره شنوندگان فرمان بمقام مخالفت در آمده پرده گوش را مانند
دف و چنگ بطپانچه ضرب و نطق مغنیان از حلقه شایستگی بیرون افکند شعله
آواز مطربان دود از خرمن زندگی بر آرد و بر غواره ناله خوانندگان دست
بر شکن انفاس گرامی پردازد و خورشید طلعتان ایام تشریف را بنظر بازی ساده
رویان نامرد فروشد و بتماشای رقص کولیان گریه لقا چشم از مه جبینان شبهای
بلند بالا پوشد از سیاهی مستی خواب غفلت با خامه دو زبان دوگانه صبح رقم
سعادتی بر صحیفه بیاض سفیده دم ثبت و بجهه دریافتن هوا و سیر شفق از کنج

دهان سرمه کلکون شام کاه بوسه فیض طاعتی نشانند بتوهمی امثال این امور
سهل که پیشه ارباب جهلست یا محض بی حاصلی صلوات مفروضه را فوت و یا
از وقت تاخیر کنند و برای سفرهای بخیلان مال یا پاس منصبهای سراسر شوم
و وبال و امثال آنها کذاردن حج واجبی را از این سال بآن سال افکنند و بر همین
دستور روز و شب خود را صرف امثال این امور کردانند و سال و ماه عمر عزیز را
بغفلت و بطالت کذرانند و اصلا دیده تامل بحال خود نکشایند و هیچوجه
بیاد مرک و تهیه آن سفر پرخطر ننمایند تا وقتی خبردار شوند که مرض مهلکی کلوکیر
کشت و کار از معالجه و مداوای حکیم فلان و بهمان کذشت یاران مهربان را
تدبیری از دست نیاید و کثرت صدقه و دعا دفع آن واقعه عظمی ننماید متقاضی
اجل را بتاخیر ساعتی راضی نتوان ساخت و تسلیم ودیعت حیات را بروز دیکر نتوان
انداخت ساعتی حیات از دیکری دستکردان نتوان نمود و نفسی زندکی را
بکنجهای ابتیاع نتوان فرمود پالهنک مرک را بکندن روزی نتوان کسیخت و از آن
واقعه ناکزیر بجائی نتوان کریخت هر چند چشم امید جائی بنظر در نیاید و هرچند
کوش و هوش از آوازندکی شفاعتی والتماسی ننماید ناچار بدادن جان تن در دهند
و بطوق تحکیم قضا کردن نهند آنوقت خواهند دانست که عمر چه بوده و چه چیز را
از دست داده اند و با این فرصت تنک و عمر شتاب زنچکونکی کارهای خیر و ثواب غافل
کشته بچه وادیهای غافل افتاده اند دانستن آنوقت چه فایده بحال کسی خواهد داشت
شعر کنون باید ای خفته بیدار بود ، چو مرک اندر آرد ز خوابت چه سود ، کنون
وقت تخم است اکر پروری ، کر امید داری که خرمن بری ، کنونت که چشم است اشکی
ببار ، زبان تا بکام است عذری بیار ، همیشه نباشد روان در بدن ، همیشه نکردد
زبان در دهن ، حضرت باری النسمات و خالق موت و حیات جل شانه در سوره مبارکه

منافقون فرموده اند که وَأَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ
حاصل معنی آنکه نفقه دهید از آنچه روزی کرده ایم شما را کفته اند مراد اخراج
زکوة و سایر حقوق واجبه است پیش از آنکه آید باحدی از شما مرک پس کوید که
ای خداوندا چرا تاخیر نکنی میرانیدن مرا تا اندک مدتی پس دران ادا زکوة و
امثال آن نمایم تا از جمله صلحا باشم و ابن عباس کوید که مراد از صلاح حج است وَلَن
يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و هرکه تاخیر نکند خدایتعالی
هیچ نفسی را از مرک چون آید وقت مردن آن و خدای تعالی خبردار است و واقف است بانچه
میکنید بندکان ای بندکان بنا بر آنکه تعملون خطاب باشد بقرائت حفص
پس الحاصل آنکسانیکه در اداء زکوة و حقوق مفروضه مال و در کذاردن حج و ادراک
سعادت آن تاخیر کنند یا کرده باشند و در وقت حلول اجل و رحلت از دنیا و نزول
آن واهبه ذهن کدا نعطی سؤال مهلت و آرزوی رجعت بدنیا مینمایند که تلافی
مافات پردازند و ذمه خود را از آن فارغ سازند و هرکز این مامول صورت
حصول و این استدعا درجه اجابت و قبول نخواهد یافت و همچنین آه حسرت
کشان و انکشت ندامت بدندان بجای الجزا خواهند شتافت و بعضی از مفسرین
در طی تفسیر این آیه آورده اند که محتضر را چون پرده از پیش چشم برداشته
شود و احوال آن نشاه معاین و مشاهد کردد و کوید با ملک الموت بکیر و ز
مرا مهلت ده که در آن عذرها از خداوند خود خواهم و توبه و نوبه و باز
کشت نمایم و توشه عمل صالحی بردارم ملک الموت کوید فَنِيَتِ الْأَيَّامُ یعنی
روزها فانی شدند و دیکر روزی نمانده است و ساعتی نیز هم نماند پس در توبه
بروی بسته میشود و روح بغرغره افتاده بسوی جهنم روانه میکردد و غصه

ناامیدی مهجور و حسرت ندامت می کنند بضایع کردن عمر پس عاقلان دوراندیش
وملاحظه کنند کان روز پیش میباید که پیش از آنکه کار بانجا رسد وشاهد پرفن
پیمان شکن فرصت از آغوش بدر رفته است سراپرده نیستی خرامد صحبت
او را غنیمت شمرده کام دل از و ستانند و مطناب امتداد زندگانی جهت سفر عالم
جاودانی بار اعمال صالحه بسته در وقت کوچ که بنگاه حسرت واشک چشمی
برسم وداع بازماندگان بجای می آورند و با برکات محضه و تابوت میگذارد
و بیکار خود در نماند بیت راست کن کار خود امروز که فردا چون تنی گرم رفتن چه
شکری روی به بر نتوان کرد حضرت سید انبیا و آگاهی ده پیر و برنا در وصایای
ابوذر غفاری رحمه الله فرموده که یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل
هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وحياتك
قبل موتك حاصل مضمون آنکه غنیمت دان پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانیت
پیش از آنکه به پیری دچار شوی و تندرستی است قبل از آنکه به بیماری گرفتار شوی
و مالداریت پیش از آنکه تنگدستی پیش آید و بیکاریت پیش از آنکه شغل دنیوی رو
نماید و زندگانیت پیش از آنکه مرگ در رسد و نقش وجودت از لوح بقا سترده گردد
مجملا گذارش یافت موقوف است بر قوت جوانی و صحت جسمانی و مکنت و مالداری
و فرصت بیکاری و بقاء زندگانی و چون این پنج نعمت بدل حاصل و موجود و امتداد
آنها معدوم و مفقود باشد کمال بیدردی و غافلی و نهایت بی باکی و بیحاصلی است
که کسی قدر آنها چنانکه باید نداند و در اداء شکر چنین نعمتهای عظمی تقصیری نمود
آنها را چنانکه شاید بمصرف رساند چه بارهای گران ریاضت که بدستیاری زور
جوانی بردوش توسن سرکش نفس امّاره میتوان نهاد و چه صفهای آرزوها
و هوسها که در معرکه جهاد نفس بپامردی صحت و تندرستی شکست میتوان داد

واز فیض

واز فیضها مکنت و ثروت بدست دهش چه گلهای دعای آمرزش که
از جویبار دل و زبان بی بکان میتوان چید و در صحرای فرصت فراغ
و بیکاری بکمان و کمند سعی جمیله شکار افکن چگونه صیدهای فربه سعادات
دو جهانی میتوان گردید و در بند زندگی خرید چه متاعهای نفس بندگی
میتوان کرد و از انجا تا جهان جهان سود و عالم عالم کفایت را بوطن اصلی که
عبارت از دار الامان بقاست میتوان آورد و نیز آن سرور در وصایای
مذکوره فرموده که ایّاك والتسويف باعمالك فانك بيومك ولست بما
بعده فان يكن غد لك فكن في الغد كما كنت في اليوم وان لم يكن لم تندم
على ما فرطت في اليوم خلاصه مدعا اینکه حذر کن از تاخیر و اهمال در گذارش
فرایض و سنن اعمال بان امید و خیال که زنده خواهی بود و وقت دیگر بآن قیام
خواهی نمود چه از ایام عمر همین امروز در دست تست وما بعد آن هنوز در
غیبست و مشخص نیست از عمر تو خواهد بود پس اگر ترا فردائی باشد و بآن
رسی در ان هم مثل امروز باشی و اگر فردا نرسی پشیمانی بر تقصیر امروز نکشی
کار امروز مبادا بفردا نهاد * کی بفردا چه رسی نوبت کار دگر است و هم آن
اشرف بنی آدم در ان وصایا فرموده است که یا اباذر کن على عمرك اشح منك على درهمك
ودينارك حاصل معنی اینکه بر عمر خود حریص تر و بخیل تر باش از تحصیل درهم
و دینار خود طرفه آنکه آدمی زادان درهم و دیناری را که اغلب نصیب دیگران
و خود را بهره از فواید آن است بلکه او را عدوی دینی و دشمن جانیست و کثرت
و جمعیت آن ویرا موجب تفرقه و پریشانیست بنوعی تنگ در آغوش جان میدارند
و باهتمام همت بر محافظت آن میکارند که اگر پشیزی از آن بیصرفه از کیسه رود عمرها
داغ نسبت او کرده همی از زبان کم آید و باکم کرده سالها در سراغ آن از حرص بر آن

روز و شب در طلبش خورده و خواب را بر خود حرام میسازد و از بخل و رذالت نفس بر
اهل و عیال بجز من جان خود می اندازد و عمر بآن عزیزی که سرمایهٔ سعادت دین
و دنیا و کاخ هستی او بآن بر پاست ایام و لیالی آنرا هرزه گوئی و بیهوده نالی ضایع
و تلف و بسر برده و کرم زمین با پنج شش دینار مال بیمال ناچیز و برطرف میکرداند
و طبع زشتش اصلا در آن قصوری نمی بیند و بر ظاهر ظلمت پرستش از آن رهگذر مطلقا
غباری نمی نشیند و جناب مستطاب امیر المؤمنین در بعضی از خطب بلاغت نظام خود
که در نهج البلاغه مذکور است در این مطلب فرموده که قد تکفل لکم بالرزق و امرتم بالعمل
فلا تکونن المضمون لکم طلبه اولی بکم من المفروض علیکم عمله مع انه و الله
لقد عرض الشک و دخل الیقین حتی کان الذی فرض علیکم قد وضع عنکم
فبادروا العمل و خافوا بغتة الاجل فانه لا یرجی من رجعة العمر ما یرجی
من رجعة الرزق ما فات الیوم من الرزق رجی غدا زیادته و ما فات امس من العمر لم یرج
الیوم رجعته مجمل و مخلص مضمون این کلام صدق مشحون که هر کلمهٔ آن بیخ سرکش
نفس اماره را عقیله و هر فقره اش چراغ پیشانی دلهای خلایق را فتیله است آنکه حضرت
الله تعالی تکفل و تعهد روزی برای شما نموده و بار تشویش از دوش خاطر شما بر داشته است
و بعمل صالح و ادای تکالیف امر فرموده و امتثال آنرا بر کردن اهتمام شما گذاشته پس البته که باید
طلب و اهتمام شما در آنچه خدای تعالی ضامن آن شده است برای شما بیشتر باشد از طلب آنچه
بر شما فرض کرده اید است کردن آنرا اما اینکه چنین است و شما را چنین باید بود بخدا قسم
که هر آینه امر یقینی نهان و مختفی شده و حقیقت آن بر شما مشتبه گشته است چنانکه گویا
آنچه ضمان و تعهد آن برای شما شده بتحقیق که مفروض گشته بر شما و گویا آنچه بر شما مفروض
گشته از شما ساقط گردیده پس بشتابید بعمل و بترسید از ناگهان آمدن اجل که امید باز
گشتن عمر نیست چنانکه باز گشتن رزق است آنچه از رزق فوت گردیده امید آن هست

که زیاد

که زیاد گشته تدارک آن شود و آنچه دیروز از عمر فوت شد امید آن نیست که امروز
برگردد رباعی گفتم که مگر تخم هوس کاشتنی است ؛ معلوم شد که جمله بگذاشتنی است ؛
بگذاشتنی است ملک عالم بکسر الا فرض که او نگهداشتنی است ؛ و در امالی شیخ صدوق
رحمه الله هم از آنجناب علیه الصلوة والسلام مرویست که چون در کوفه نماز عشاء آخره
نمودی مردم را با صوت بلند ندا فرمودی چنانکه اهل مسجد شنیدندی که ایها الناس
تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل تجهزوا رحمکم الله بافضل
ما بحضرتکم من الزاد و هو التقوی و اعلموا ان طریقکم الی المعاد و ممرکم علی
الصراط و الهول الاعظم امامکم و علی طریقکم عقبة کؤود و منازل مهولة
مخوفة لا بد لکم من الممر علیها الی الحدیث حاصل معنی و خلاصه مدعا اینکه
ای مردمان یراق کوچ خود کنید و مهیای سفر آخرت گردید خدای تعالی شما را رحمت کند که
بتحقیق که نوبت در راه شده است در میان شما بر حیل و کوچ پس چه جای لنگ کردن
و مجال درنگ کردن بر دنیا بعد از آنکه ندای رحلت داده باشند مهیا گردید خدا
شما را رحمت کناد بهتر آنچه پیش شماست از توشه و آن تقوی است و بدانید که راه
شما بسوی معاد و گذر بر سر پل صراط است و هول اعظم شما را در پیش است و بر سر راه
شما گریوه دشوار و منزلهای هولناک که ناچار شما را از آنجاها گذر باید نمود و وهب بن
منبه گفته که در دنیا زهد ورزیدیم و دامان رغبت از خار شهوات آن برچیدیم
بلکه حرفی که در تورات خواندم و آن اینست من لا یتم له سروره و نعیمه یا من لا یأمن
علی روحه ساعة تجد الحذر الحذر ملخص مضمون آنکه ای کسی که با تمام
نمیرسد برای خوشدلی روزی وای آنکه ایمن نیستی بر حال خود از نزول بلا
و دخول فنا ساعتی جهد کن در بندگی خدا و تهیهٔ سفر عقبی و پرهیز یعنی از محرمات
و مناهی و موجب سخط الهی جهد کن جهد کن این چه وقت خفتن است وقت خفتن

بیت وقت رفتن است در بدرقه میکرد و میرو کو بکو جستجو کن جستجو کویند قومی از سلف
روانهٔ سفری کشتند در آن راه بر صومعه راهبی کذشتند عنان عزیمت بدان صوب
یافتند و بفیض ملاقات آن سالک طریق بندکی دریافتند وکفتند ما را سوالیست اکر
متوجه خواهید شد بعرض رسانیم راهب کفت سلوا و لا تکثروا فان النهار لا یرجع
والقمر لا یعود والطالب حثیث یعنی بپرسید و در آن اکثار مکنید و سخن با طول ممدید
کردید زیرا که روز چون رفت باز نمی آید و زندکی که کذشت عود نمی نماید و طالب سعادت
بندکی که مرادش خود باشد یا طالب جان که اجل باشد حریص و شتابانست کفتند فردای
قیامت کار خلایق بر حسب ایشان کفتند ما را وصیتی و نصیحتی کن کفت تزودوا
علی قدر سفرکم یعنی از دنیا توشهٔ تقوی بردارید بقدر سفری که در پیش دارید
این سخن کفت و سر در صومعه کشید انکاه مربیان مرد و بیدار دلان صاحب درد
و ارسکان بند علایق و کسستکان کمند صحبت خلایق قدما دانایان نقد زندکی
بدینکونه پاس عمر داشته ضبط اوقات خود مینموده اند و بدین غایت از هر زمخرجی
نقود انفاس کرامی احتراز کرده در صرف رعایت صرفه و غبطه میفرموده اند و ما
سفیهان ابتر بادوستان خاک بسر هفته بهفته و ماه بماه و سال بسال عمر عزیز را در هرزه
کارها و شغلهای باطل بیحاصل ضایع و تلف کرده ما صلا از آن باک نداریم فله خسران
عظیم چنین مطلقا متاثر و غمکین نبوده از تاسف و ندامت آن اثار حسرتی از دیده
نمی باریم بیت شد عمر و نزد سیل ز دلت افغان و آهی هم : نکردی از پیش باد دیدهٔ حسرت
نکاهی هم : و در امالی شیخ طوسی صدوق رحمة الله مذکور است و خلاصه آن اینست که شبانکا
مالی بخدمت امیر مومنان و چشم و چراغ متقیان علیه الصلوة و السلام آوردند
آنجناب فرمودند که این مال را تقسیم کنید بر مسلمانان بعرض رسانیدند که یا امیر
المومنین الحال امشب است کار را بفردا اندازید فرمودند تکفلون لی ان عشت الی غد

یعنی

یعنی متعهد میشوید که من فردا زنده باشم کفتند این در دست ما نیست تا تعهد آن
توانیم کرد فرمود فلا تؤخروه و تقسموه یعنی این تعهد نمیتوانید کرد پس آنرا تاخیر
مکنید تا تقسیم نمایید پس شمعی آوردند و در همان شب آنمال را قسمت کردند ای دل
بی باک و ای مدعی عقل و ادراک و فتراک هر وقت کارسانیها ایقدر تنان و
بیلنا اجل در قطع طریق زندکی بدین غایت پر شتاب و بیدرنک باشد که هیچ وقت
از بیم آن ایمن نتوان بود و اندک کاری از شب تا صباح تاخیر نتوان نمود چه کونه آن
در کارهای عمدهٔ ضروری که سالکان مراحل عبودیت را بسیار دیکار دو در سفر پرخوف
و خطر مرک سرانجام آنها لابد و ناچار است تکاهل ورزیده همیشه معوق میداری و
از هر وقت بوقتی و از هر سال بسالی دیکر انداخته دیکلا رشد آنها تغذیه سهلترین کاری
از کارهای دنیا سعی و اهتمام لازم نمیشماری شعر از برای مال کشتن کوه و صحرا تا بکی
در ره دین پا فکندن بر سر پا تا بکی : میکذاری حج واجب سال دیکر تا بچند : میدهم
مال چندان امروز و فردا تا بکی : خنک کردن کشت طاعت را نبس بیحاصلی دادن آب
زندکی را سر بصحرا تا بکی : کویا که خبر نداری که فورق جان کم فرصت حوادث ایام
چند کوچ اسبان نقاب این منزل و مقامات بر تیغ جان ستان مرک یاران و از هر طرف
حلو بر تو تازانند و امروز فردا فرصت که بسر رسیده و طناب امل را بتیغ اجل
خواهند برید و میخ تغفلت را خواهند کند و خرکاه جسمی که بستون جان چند بر کاه
بر پا داشته بحسرت خواهند افکند و آنقدر امان نخواهند داد که نفسی توانی کشید
چه جای اینکه بکارهای خود توانی رسید شعر تن بود چون یک خیمه و ستونش جان :
طناب رشته رهزنی و میخ آن دندان : چه میخ کنده شد از بند بادر فتن عمر : دیکر
چه چشم اقامت ز خیمه ای نادان : فکنده باد اجل خیمه بحسرت چون کل : برون ز جا علاقه
تو فرو رکسسته همان : بیر طناب تعلق دلا ز خیمه تن : که پر نماند بیت خیمه در همه جا نان :

دو موی شدی و نشد حرص و آزت کم   دو تا شدت قد و یکتا نکشت ز جهان دکر
مدار قوی دل اَخچو کشت ضعیف   دکر مباش سبک سر چو کوش کشت کران
تمام کرده قضا نسخهٔ حیات ترا کزان سفیدی مو میکشد بیاض بران   قد خمت ز عصا
کشد کلام الف یعنی که بست جای اقامت کهن سرای جهان فصل در غفلت آدمیان
فله و قیمت عمر و تنبیه وی بذکر مرک و بیان مذکرات آن پوشیده نماند که ما سبک
مغزان کران جان و سر بهوایان کار خود مدان از بطالت و جهالت بینکی و بی پروائی
و غفلت همینکی که نشان آن تحصیل آرزوهای نفسانی و اشتغال بیازیچهای این
سراچهٔ فانی است اکثر اوقات در لجهٔ مذکور شد یعنی از تب بقائی عمر و غنیمت شمردن
آن غافل در تهیهٔ سفر وحشت انزی که همه را در پیش است کاهل میباشیم و تا صبح مهر با
کر طبع کودک خصال شوخ چشم کاهی کوش و هوش نتواند مالید و واعظ چرب زبان
شیرین سالی اکر دلهای مرده خواب غفلت برده را بفریاد بلند و موعظهٔ دلپسندی
بیدار نتواند کرد اسید یاد مرک کردن و آن واقعهٔ عظمای هوش ربا را بخاطر آوردن
که ما بیفکران بیغور را در هر لحظه عواقب امور متبصر و انعرتبتر بر معطل عفونت
آثار دنیا متنفر میسازد و بوادی اندیشهٔ مال و تدارک احوال میاندازد چنانکه در
ارشاد القلوب از حضرت سید کاینات و هادی طریق نجات که بجمیع رضا خدمت سامی
خود خطاب فرمودند که اَتَدْرُونَ مَنْ اَکْیَسُکُمْ یعنی میدانید که عاقلترین شما کیست گفتند
نه یا رسول الله فرمود اَکْثَرُکُمْ ذِکْراً لِلْمَوْتِ وَاَحْسَنُکُمْ اِسْتِعْدَاداً حاصل معنی اینکه عاقل
ترین شما کسی است که یاد مرک بیشتر کند و برای آن بهتر مهیا کردد گفتند یا رسول الله
وَمَا عَلَامَةُ ذَلِکَ یعنی نشان این یاد مرک یا نشان خوب مهیا شدن آن برای
چیست فرمودند که اَلتَّجَافِی عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْاِنَابَةُ اِلَی دَارِ الْخُلُودِ وَالسُّرُورِ
لِسُکْنَی الْقُبُورِ وَالتَّاَهُّبُ لِیَوْمِ النُّشُورِ یعنی ایشان آن پهلو خالی کردن از سرای فریب

دنیاست

دنیاست و روی آوردن بسرای جاودانی عقبی و جهة سکنی در قبرها تهیهٔ توشه
کردن و برای روز رستخیز مستعد و آماده نشستن و هم در آنکتاب از آن والا
جناب ص ماثور است که اَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ فَاِنَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ
فِی ضِیقٍ وَسَّعَهُ عَلَیْکُمْ فَرَضِیتُمْ بِهِ فَاُثِبْتُمْ وَاِنْ کُنْتُمْ فِی غِنًی بَغَّضَهُ اِلَیْکُمْ
فَاُجِرْتُمْ محصل معنی آنکه بسیار ذکر کنید و یاد نمائید و بیان کنید و باطل سازندهٔ
لذتها یعنی مرک را چه اکر شما را معیشت تنک باشد آنرا بر شما فراخ میکند یعنی صعوبت
عمر را بر طبع شما هموار و مرارت آنرا بمذاق جان شما کوارا و ساز کار میکرداند
پس بآن راضی میشوید و چون رضا بقضا دادید ثواب مییابید و اکر غنی و مالدار
باشید یاد مرک آنرا در پیش شما زبون و زشت میسازد پس جود و سخا مینمائید
و بدان جهة اجر می یابید و نیز در کتاب مذکور از سرور اولیا حضرت علی مرتضی منقولست
که فرمودند مَنْ عَلِمَ اَنَّ الْمَوْتَ مَصْدَرُهُ وَالْقَبْرَ مَوْرِدُهُ وَبَیْنَ یَدَیِ اللهِ مَوْقِفُهُ
وَجَوَارِحَهُ شَاهِدُهُ طَالَتْ حَسْرَتُهُ وَکَثُرَتْ عِبْرَتُهُ وَدَامَتْ فِکْرَتُهُ حاصل معنی
اینکه کسی که داند و تامل نماید که بمرک باز کشتن او خواهد بود و در کور درود او خواهد
بود و پیش خدا خواهد ایستاد یعنی روز قیامت از برای حساب اعضای و جوارح
بدن او کواهی خواهند داد و دراز کردد حسرت او و بسیار شود عبرت
کرفتن او و دائمی شود فکر و اندیشهٔ او و در کتاب مصباح الشریعه که از بحرین
جواهر کلمات حضرت امام همام جعفر صادق ع منتهی است و هر سطری از آن در مالیدن
دیدهٔ دلهای خفته سرانکشتی است مذکور است که ذِکْرُ الْمَوْتِ یُمِیتُ الشَّهَوَاتِ
فِی الْقَلْبِ وَیَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ وَیُقَوِّی الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللهِ تَعَالَی وَیُرِقُّ الطَّبْعَ
وَیَکْسِرُ اَعْلَامَ الْهَوَی وَیُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَیُحَقِّرُ الدُّنْیَا وَهُوَ مَعْنَی مَا قَالَ النَّبِیُّ
فِکْرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ اِلَی آخِرِ الْحَدِیثِ خلاصه معنی اینکه یاد مرک

میمیراند خواهشها را در دل و واسیکند کناهای غفلت را و قوی میکرداند دلها را
بوعدهٔ الهی و نازک میسازد طبع را و میشکند علمهای هوا و هوس را و فرو مینشاند
آتش حرص را و حقیر میسازد دنیا را و این معنی مخفی است که حضرت پیغمبر ص که فرموده
که فکر یکساعت بهتر است از عبادت یکسال یعنی مراد از فکر مردن و اندیشه در آن
کردنست و در کتاب شریف کافی از حضرت سید عالم ص منقولست که اذا تحققت ولایة
الله والشهادة جاء الاجل بین العینین وذهب الامل وراء الظهر واذا
استحققت ولایة الشیطان والشهوات جاء الامل بین العینین وذهب الاجل
وراء الظهر حاصل معنی و ملخص مدعا اینکه چون کسی شایستهٔ عنایت و یاری
حضرت باری و سزاوار سعادت و بختیاری شود اجل پیش چشم وی آید و امل
پس او رود یعنی فکر و اندیشه رود پیرا و را در پیش نظر حاضر و نصب العین حاضر
داشته باشد کانی و تحصیل اسباب کامرانی در نظرش باطل و از خاطرش زایل کردد و چون
کسی با استحقاق این بهم رسد که شیطان مستولی هر کار و صاحب اختیار او باشد
و بدبختی و شقاوت قرین حال وی کردد و امل پیش چشم وی در آید و اجل پس
پشت ور رود چنانکه توضیح آن باشد پس عاقلان دور اندیش را که در صدد اصلاح
حال خویش و تسبیه نفس کافر کیش باشند ناچار است زیرا که چنین تقریبات
جهت دیدن یا شنیدن امری که مرا بیاد اندازد در روز و شب منظور نظر تامل
سازند انا بجمله تشییع جنایزات و از اعظم فوایدیست که حضرت شارع در ترغیب و
تحریص بر آن منظورات همانا این باشد که آدمی از دیدن آن بفکر خود افتد و
متذکر کردد که برای او نیز این آتش در کاسه و این روز در پیش و شاید بانیوسیله از
هستی غفلت بهوش آید و تدارک احوال خود نماید چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه
مذکور است که اذا دعی الرجل الی ولیمة والی جنازة اجاب الی الجنازة لانها

تذکر

تذکر الدنیا حاصل اینکه هرگاه خوانده شود مردی بطعام عروسی و در همان وقت
بحضور و تشییع جنازه خوانده شود باید که در حضور بر آن جنازه ترجیح داده بانجا
رود برای اینکه آن کار آخرت را بیاد می آورد و آن عروسی را واکذارد چه اکر آن
دنیا را بخاطر میرساند و کویا برای همین اقدس خاتم النبیین ص فرموده که اذا دعیتم
الی الجنائز فاسرعوا واذا دعیتم الی العرائس فابطئوا ملخص معنا اینکه چون
خوانده شوید بجنازها پس در رفتن تعجیل کنید و چون خوانده شوید بعروسیها
پس در رفتن کاهلی نمایید و در ارشاد القلوب از براء بن عازب روایت شده
که وقتی با رسول الله بودیم جنازه دید که دفن میکردند پس مبادرت فرموده
بشتاب بر سر آن جنازه ایستاده و بعد از آن کریست چندانکه جامهاش از اشک چشم
مبارکش تر شد پس از آنجا بجانب ما التفات نموده فرمود یا اخوتی لمثل هذا فلیعمل العاملون
آخذه ولهذا فاعملوا حاصل مضمون اینکه ای برادران از برای چنین روزی
باید که عمل کنید عمل کنندکان از این روز و حسرت و ندامت حذر آن کنید و برای
اعمال صالحه مهیا نمایید الحاصل مردم دیده ور و هوشمندان با خبر میباید که حضور
جنایز را فوزی عظیم شمرده در ادراک این سعادت کوتاهی ننمایند و طبع
کاهل روش نزاکت منش لکه شنیدن حرف مردن و دیدن تابوت و کفن
بردکران و امثال این مجالس و محافل همیشه متنفر و کریزان میباشد آنرا خود آگاه
خبردار و دل سیاه و مست را از بیهوشی غفلت هشیار سازند و از مشاهدهٔ آن محفل
و مذاکرهٔ آن واقعه جان کسل باصلاح حال خود پردازند با میل نکاه عبرت سرمهٔ
آکاهی بدیدهٔ دل کشند و به آب حیات مرک آمیز دلهای مرده خود را زندکی
بخشند با اشک چشم ماتمیان نقش آرزوها از لوح خاطر شویند و از بیچارکی
بازماندکان از چاره کار خود جویند از دیدن و بریدن کفن جامهٔ هوس

خودآرائی را از سر بکنند و از شنیدن بوی کافور دل مرده از زنگ محبت دنیا سرد کنند
بشور و فغان اهل ماتم خود را از خواب غرور غفلت بیدار سازند و به برداشتن جنازه بار
گران تعلقات را از دوش خاطر اندازند بشعله آه آن دلسوختگان خار و خس هوا و
هوس را در هم سوزند و از شمع ناله آن مصیبت زدگان چراغ آگاهی در ظلمت سرای دل
افروزند از دیدن غسالان مرده خود را بآب نصیحت شست و شو دهند و بمشاهده
حفاران خانهای منقش طلاکار بوحشت سرای گور تنگ و تار نهند و در وصایای
حضرت اقدس نبوی صلعم که با بوذر رحمه الله در آنها خطاب ساخته مذکورست که یا اباذر
اذا تبعت جنازةً فلیکن عقلك فیها التفکّر و الخشوع و الخضوع و اعلم انّك لاحق
به حاصل معنی اینکه چون تشییع جنازه کنی باید که کار تو در آن فکر کردن و خضوع
و خشوع باشد و بدانکه تو نیز از پی او خواهی پیوست و در کتاب شریف کافی از
بسند معتبر از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که اذا حملت جنازةً فکن کانّك
انت المحمول و کانّك سألت ربّك الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر ماذا تستأنف
محصل معنی آنکه چون جنازه برداری چنان باش و با خود چنان فرض کن که آن
مرده توئی و دیگران ترا برداشته‌اند و بسوی قبرت میبرند و گویا تو از حق تعالی
مسئلت نموده که بار دیگر ترا بدنیا باز گرداند و خدا تعالی مسئول ترا بحصول
رسانیده است و بار دیگر ترا باز گردانیده است پس نظر کن و ببین که بعد از این
از عمر را صرف چه خواهی نمود و طریق بندگی را بچه قدم سعی خواهی پیمود ؟ یا صاحبی
لا تغترر بتنعم فالعمر ینفد و النعیم نزول ؛ و اذا حملت الی القبور جنازة فاعلم بانك بعدها
محمول ؛ بشنو که دشمنان ترا که گوش است ؛ میگیر عزای خود ترا گر هوش است
و نیز از جمله اخباری که طلبا را بامثال این مجالس دعوت مینمایند و کاهلان نعمت مغفرت
برخوان ادراک فضل و ثواب بیش از پیش آن تکلیف میفرمایند حدیثی است که از جناب

اشرف نبوی صلعم مأثور است و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور که التعزیة تورث الجنة
یعنی عزا دادن اهل مصایب باعث دخول بهشت میشود و هم در آن کتاب از آن والاجناب
مرویست که من عزّی حزیناً کُسیَ فی الموقف حُلّةً یُحبَرُ بها کسی که عزا و تسلی دهد محزونی را
پوشیده میشود در موقف قیامت حله از حلهای بهشت که بان خوشحال گردد و نیز در
آن کتاب از جناب مستطاب ولایت مآب خلافت و وصایت انتساب امیر المومنین صلوات الله
الملك الوهاب منقولست که من تبع جنازةً کتب الله له اربعة قراریط قیراطٌ لاتّباعه
و قیراطٌ للصلوة علیها و قیراطٌ للانتظار حتّی یفرغ و قیراطٌ للتعزیة ملخص معنی آنکه
کسی که متابعت و همراهی جنازه کند مینویسد خدا تعالی برای او چهار قیراط ثواب یك قیراط
بسبب تبعیت جنازه یك قیراط برای نماز گذاردن بر آن و یك قیراط بجهت انتظاری که کشد
تا از دفن او فارغ گردند و قیراط دیگر برای عزاداران و معنی قیراط در حدیث دیگر که
هم در آن کتاب از حضرت امام همام ابی جعفر منقولست مبین میگردد و آن اینست که من
مشی مع جنازةٍ حتّی یصلّی علیها ثمّ رجع کان له قیراطٌ فاذا مشی معها حتّی
تدفن کان له قیراطان و القیراط مثل احدٍ یعنی کسی که متابعت جنازه نماید تا اینکه
نماز گذارند برای یك قیراط ثواب دارد و هرگاه همراه جنازه رود تا دفنش نمایند
دو قیراط ثواب دارد و هر قیراطی برابر کوه احد است پس چرا ای که روز و شب در فراش
غفلت بخواب ناز خفته و گرانباری که در گل و لای علایق دنیا تا گردن فرو رفته‌اند
و در تلاش تشییع و ترتیب جنایز مؤمنان بیاد کاهل و در تحصیل این همه فضل و ثواب
که تفصیل آنان مذکور شد بغایت کاهل میباشند و اگر گاهی بندرت جهت رعایت رسم
تعارف بامثال این مجالس و محافل قدم ناز رنجه دارند و برای احتراز از طعن و ملامت
مردمان طریق دلجوئی و تعزیت دوستی پیموده و برداشتن هر قدمی که و هم منت بر و
گذارند دو ساعت سر بعیش و عشرت و بخنده میگذرانند و از تواضع ناگزیر اصلا

استنباط عاقبت کار خود نکرده مضمون صدق مشحون که فَمِنْهُم مَنْ قَضَى نَحْبَهُ
وَمِنْهُم مَنْ يَنْتَظِرُ را بر خود میخوانند سبحان الله چه دل سخت و غافل است آدمی
زاده که از برای جنس خود یکی را می بیند که چون صحیح و توانا و گویا و شنوا و مانند وی
می آمد و میرفت و اکل و شرب مینمود ناگاه بدو رسیده از پا در افتاد و باندک عارضه
پهلو بر بستر بیماری نهاد و بعد از دو سه روز ناگاه آوازه افتاد که فلانی مرده و روح بعث
بصاحبش باز می برد و خلقی فی الفور جمعیت کردند و باز ماندگانش را دو سه
روز ساعتی خروش و فریاد بر آوردند آنگاه تن نازپرورش از جامهٔ خواب مخمل بیرون
کشیدند و از لباسهای الوان حریر شرعیان کردند و بدو کرکرباس پیچیدند و از زن
و فرزندش جدا ساختند و بر تخته پارهٔ خشکی نهادند و دوستانش بدوش کشیدند
و بتعجیل تمام بموحش ترین جاها در آوردند گور تنگ و تاریک کندند و آنرا در آن
موضع پر مار و مور افکندند پر آشنا و بیگانه خاک بر او انباشتند و از آنجا مراجعت
نموده او را غریب و تنها گذاشتند چند روزی هم بتقریب ترکه و میراث واکردی
مینمودند بعد از آن چنان از خاطرها رفت که گویا هرگز خواجه بیچاره را ندیده
آدمی جاهل اینجمله را معاینه می بینند و از این رهگذر غبار ملالی هرگز بر خاطرش
نمی نشیند و همان وقت در همان مجلس بهرزه گوئی و هرزه خندی اشتغال دارند
و واقعهٔ ناگزیر عاقبت را مطلقا بفکر خود نیاورده از خواب و خیال می انگارد حضرت
اشرف نبوی فرموده اند لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ
كَثِيرًا وَلَخَرَجْتُمْ عَلَى الْفَلَوَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَوْ تَعْلَمُ الْبَهَائِمُ مِنَ الْمَوْتِ
مَا تَعْلَمُونَ مَا أَكَلْتُمْ سَمِينًا ملخص معنی آنکه اگر شما میدانستید آنچه من میدانستم و میدانم
هر آینه کم میخندید و بر خود بسیار میگریستید و هر آینه بیرون میرفتید یعنی
از منزلها و معمورها بیابانها نفیر باعمال خود گریه میکردید و اگر میدانستند چارپایان

از مرگ آنچه شما میدانید گوشت فربه نمیخوردید یعنی از بیم مرگ و غم آن میگداختند
و لاغر میشدند و بر طبق این حدیث شریف نبوی آنچه از حضرت روح الله علی نبینا
و آله و علیه السلام حکایت کرده اند که بر شبانی گذشت که گوسفندان خود را میچرانید
برهٔ فربه را دید که بازی میکرد آنرا گرفته بگوشش او گفت أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّكَ تَمُوتُ
یعنی آیا ندانسته که البته خواهی مرد بعد از آن حضرت عیسی براه خود میرفت
و در وقت مراجعت دیگر باره همان بره را دید ضعیف و ملول گردیده از
لاغری گوشتش بر پشتش چسپیده و احوال آنرا از شبان پرسید از سبب لاغری
آن شبان گفت نمیدانم غیر اینکه روزی مردی بر این گذشت و این را گرفت
نمیدانم چه بگوشش گفت و از آنوقت تا حال اینچنین گشته است که می بینی و مشهور است
که چون گرگی گوسفندی از رمه ربود و برد تا آن در نظر است گوسفندان دیگر
اندیشناک و مکدر اند و از چرا باز میمانند آدمی بیر القب دبی در اینمعنی از گوسفندان
و چارپایان واپس تر است که چون گرگ سترگ اجل هر روز از نوع وی یکی میبرد
پلنگ تیز چنگ اجل گلوی حیات درمندی بر انچنگال امراض مهلکه تنگ فشرده
و هنوز کالبدش در میانست کرانا و غافل گشته مشغول شهوات عاجل میگردد
شعر مثل آدمی پس نادان ٭ مثل مورچه است در میدان ٭ آن یکی گشته
زیر پای دواب ٭ وان یکی دانه میبرد بشتاب حکیم ثنائی گوید شعر نه ز تو
کرد ز تو به پیش تو مرد ٭ تو بزی خوش تر آنکه باد و بمرد ٭ مرد کان از اجل بمردی تو
تو بمیری نه مرد خوردی تو ٭ خود تو را مرگ تنگی کرده ٭ تو امیری اسیر کی میرد
و بنا بر مذکرات امر خطیر ناگزیر مرگ زیارت قبور رفتگان و یاران جهان حرمت
در فراق خاک خفتگان که آدمی بیهوش لاهی را گلاب آگاهی بر چهرهٔ دل میفشاند
و سورت نایرهٔ حرص و شهوت را در کانون طبیعت فی الجمله فرو مینشاند چنانکه

شفاعت خواه امت مذنب و شرافت بخش خاک یثرب حضرت اقدس نبوی صلعم
که فرموده اند زوروا موتاکم و سلموا علیهم فان لکم فیهم عبرة یعنی
زیارت نمایید مردگان خود را و سلام کنید بر ایشان و رحمت کنید فرستید
یا نماز کنید بر ایشان که مراد نماز میت باشد چه بدرستی که شما را در ایشان
عبرتیست یعنی از عبور بر قبور و ملاحظه احوال آن اسیران زندان گور
شما را عبرتی حاصل میشود و دل غفلت سمات بفکر تدارک مافات می افتد
و منقولست که مردی در خدمت آن طبیب امراض قلوب از قساوت قلب خود
شکایت مینمود آنحضرت آنرا بمشاهده قبور و اعتبار بیوم النشور امر فرمود
و هم آنسرور در خبر است حدیثیست که حاصل آن اینست که زیارت قبور
کن که آن آخرت را بیاد تو می آورد و غسل ده مردگان را که مباشر شدن آن متضمن
و موعظه رساست و نماز کن بر جنازه ها که شاید آن ترا محزون سازد که بدرستیکه
حزین در سایه رحمت خداست و در فصل دویم باب اول گذارش یافت که وقتی
حضرت داود بمقام حزقیل نبی علی نبینا و آله و علیهم السلام عبور نمود بعد از ملاقات
پرسید که هرگز قصد گناهی کرده حزقیل گفت نه دیگر سوال نمود که از عبادت ترا
عجب و غروری بهم رسیده گفت نه فرمود که هرگز مایل دنیا و خواهشمند لذت
آن گشته فرمود آری گاه واقع شده است حضرت داود فرمود فما ذا تصنع اذا
کان ذلک یعنی چون خواهش دنیا ترا بهم رسد چه میکنی و آنرا چگونه از خود
دفع میکنی فرمود شعب یعنی باین دره کوه میروم و آنچه در آنجاست عبرت
میگیرم حضرت داود با همان مکان رفته تختی از آهن نهاده دید و کاسه سری
و استخوان پوسیده چندان بر آن افتاده و لوحی از آهن گذاشته و بر آن نوشته
که من فلانم و هزار سال پادشاهی کردم و هزار دختر با بکارت بردم عاقبت من

خاک شد و سنگ بالینم گردید و با کرمان و موران همسایه گشتم پس هر که مرا
ببیند باید که بدنیا مغرور نگردد و شبیه این حکایتست آنچه نقل کرده اند
که یکی از سلاطین روم وصف عمارت قبة الریاض را شنیده بود و آرزو و قصد دیدن
آن کرده بود تا وقتی از دار الملک خود بقصد دیدن آن نهضت طی المسافت
نمود گنبد عالی دید صورت مختصی بر آن کشیده و بر آن خطی نوشته
که کل ملک یزول ملکه الا الله العلی الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک و
زایل و سلطنت و فانی و باطل میگردد جز الله تعالی که از علو شان و بزرگواری
دست زوال از دامن جلال او قاصر است کسی داخل این قبه نتواند شد تا مرا
برکند پادشاه فرمود تا آنرا از مقام برخست تمام کندند دری پیدا شد پادشاه
بدر آن گنبد قبری عظیم دید بر آن لوحی گذاشته و بر یکطرف آن خطی نگاشته
با این مضمون که بترس از موت و تعجیل کن پیش از موت مرگ بر زبان آسانست چاره
آن بطاعات و فرمان برداری حق که ملک الموت بر فرمان برداران مهربانست
و بر جانب آن لوح بندی نوشته که ذکر آن با مقام مناسبتی چندان نداشت لهذا
ترک آن شد و بعد از آن مواعظ مرقوم گردیده که ای بنی آدم این قبر لام بن
عام است سالها پادشاهی کرد و نیز حکایت نموده اند که در حضرموت خانه ای یافتند
از سنگ تراشیده و در آن تختی زرین نهاده و بر آن صورت شخص عادی عظیم
افتاده و بر لوحی این بیت نقش گردیده اعتبر یا ایها المغرور بالعمر المدید
انا شداد بن عاد صاحب القصر المشید یعنی نظر کن و عبرت بگیر ای کسی که
بعمر دراز مغروری من شداد بن عادم صاحب کوشک بگچ کاری و با کوشک
بلند مفسرین در تفسیر آیه که در سوره شریف حج میباشد که فرموده الهی است
و بئر معطلة و قصر مشید ذکر کرده اند که این چاه را الله تعالی معطله خوانده

از آن جهة که اهل آن هلاک گشته و آن معطل مانده در دامن کوه حضرموت
و قصر مشید بر قلهٔ آن کوه و بانی آن عاد ثانیست کما ورد کویند الحاصل
زیارت قبور مسلمین و مشاهدهٔ دخمها و گورخانهای چنین دلهای غفلت
پیشه را پندی متین و موعظهٔ دلنشین است چنانکه حضرت حزقیل فرموده
دامان دلرا از گرد هوسهای بیحاصل میفشاند و تیر آتش شهوات دنیا را در کانون
طبیعت فرو مینشاند و از مراغبات زیارت قبور بی حد بیشت که از سرور خاص
ماثور است و در جامع الاخبار مذکور که مَن مَشیٰ عَلَی المَقابِرِ وَقَرَءَ قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ
اَحَدَ عَشَرَ مَرَّةً ثُمَّ وَهَبَ اَجرَهُ لِلاَمواتِ اُعطِیَ مِنَ الاَجرِ بِعَدَدِ الاَمواتِ
حاصل معنی آنکه کسی که بر گورستان گذرد و یازده بار قل هو الله را بخواند و ثواب
آنرا بمردگان هبه نماید خدا ایتعالی بعدد آن مردگان اجر و ثواب بوی عطا فرماید
و نیز در آنکتاب از احمد بن محمد روایت نموده که گفت من و ابرهیم هاشم در قبرستانی
بودیم ناگاه ابرهیم بر سر قبری آمد و رو بقبله نشست و دست بر آن قبر نهاده هفت
بار انا انزلناه خواند و بعد از آن گفت که حدیث کرد مرا صاحب این قبر که محمد بن اسمعیل
ابن بزیع باشد که مَن زارَ قَبرَ مُؤمِنٍ فَقَرَءَ عِندَهُ سَبعَ مَرّاتٍ اِنّا اَنزَلناهُ فی
لَیلَةِ القَدرِ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَ لِصاحِبِ القَبرِ یعنی هر که زیارت قبر مؤمنی را پس یا د کند
پس بخواند هفت بار انزلناه فی لیلة القدر بیامرزد خدا ایتعالی او را و صاحب قبر را
و این حدیث در کتاب من لا یحضره الفقیه از مهر سپهر ارتضا حضرت حضرت
علی بن موسی الرضا منقولست و در کیفیت زیارت قبور و دعا و سلام بر ساکنان
آن وحشت آباد و مورد ارشاد القلوب مرویست که حضرت اقدس نبوی چون
داخل قبرستان یاران گردیدی این کلام درد آمیز از زبان حکمت بیانش
بتربت آن متوطنین دیار غربت بار رسیدی که السلام علیکم ایها الابدان

البالِیَة وَالعِظامِ النَّخِرَةِ الَّتی خَرَجَت مِنَ الدُّنیا بِحَسَراتِها وَخَلَصَت مِنها بِرَهنِها
اَللّهُمَّ اَدخِل عَلَیهِم رَوحاً مِنکَ وَسَلاماً مِنّا بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ حاصل معنی
آنکه سلام باد بر شما ای بدنهای کهنه گردیده و ای استخوانهای پوسیده که از دنیا
با حسرت رفتید ای خداوندا داخل ساز بر ایشان راضی بودن از جانب خود و
سلام از جانب ما برحمت خود ای رحم کننده کان و در کتاب من لا یحضره
الفقیه هم آنانست و در خبر است که چون بر قبور عبور نمودی فرمودی که
السَّلامُ عَلَیکُم مِن دِیارِ قَومٍ مُؤمِنینَ اِن شاءَ اللهُ بِکُم لاحِقُونَ یعنی بر شما باد
سلام بدرستیکه ما ان شاء الله تعم از دنبال شما خواهیم پیوست و از جناب امیر المؤمنین
در آنکتاب روایت نموده که چون داخل گورستان گشتی بکلمات هوش ربای
غفلت زدا بزبان مبارکش گذشتی که یا اَهلَ یا اَهلَ الغُربَةِ اَمَّا الدُّورُ فَقَد سُکِنَت
وَاَمَّا الاَزواجُ فَقَد نُکِحَت وَاَمَّا الاَموالُ فَقَد قُسِمَت فَهذا خَبَرُنا عِندَنا
فَلَیتَ شِعری ما عِندَکُم محصل معنی و حاصل مدعا آنکه ای ساکنان خاک و ای
غریبان ایمغاک اما خانهای شما پس بتحقیق که مسکن دیگران شد و اما زنان شما
پس بتحقیق که منکوحهٔ دیگران گشتند و اما مالهای شما پس بتحقیق که در میان
مردمان تقسیم گردید این خبریست که پیش ماست ای کاش میدانستم که پیش
شما چه خبر است بعد از آن ملتفت اصحاب گشته فرمود که اگر اذن داده شوندی ایشان
در جواب گفتندی که اِنَّ خَیرَ الزّادِ التَّقویٰ بدرستیکه بهترین توشها تقویست و
در کافی از عمرو ابن ابی المقدام روایت نموده که گفت در خدمت ابی جعفر یعنی امام
باطن و ظاهر امام محمد باقر در گورستان بقیع بر قبر مردی شیعه از اهل کوفه گذشتیم
آنحضرت بر سر وی توقف نموده فرمودند اَللّهُمَّ ارحَم غُربَتَهُ وَصِل وَحدَتَهُ
وَآنِس وَحشَتَهُ وَاَسکِن اِلَیهِ مِن رَحمَتِکَ ما یَستَغنی بِها عَن رَحمَةِ مَن سِواکَ

وَأَلْحِقْهُ بِمَنْ يَتَوَلَّاهُ حاصل مضمون اینکه خدا رحم کن بر غریبی او و پیوند ده تنهایی
او با ارواح مؤمنین یا ملائکه یا اعمال صالحه تنهائی او از رحمتی که مستغنی گردد
بآن از رحمت غیر تو و ملحق ساز او را بکسی که دوست میداشت و پیرو یعنی امام و مقتدای
خود میدانست و نیز در کتاب شریف کافی از عبدالله ابن سنان مرویست که گفتم بحضرت
ابی عبدالله که بر اهل قبور چگونه باید سلام کرد فرمود اری تقول السلام علی اهل
الدیار من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط ونحن ان شاء الله بکم لاحقون
یعنی میگوئی سلام و رحمت بر اهل این گورستان از مؤمنان و مسلمانان شما پیشتر از
ما اید ان شاء الله از دنبال شما خواهیم رسید و در همان کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است
که وقتی که ذر پسر ابی ذر رحمه الله وفات یافت ابو ذر دست بر قبر وی سوده گفت رحمک
الله یا ذر والله انک کنت بی بارا ولقد قبضت وانی عنک لراض اما والله
ما بی فقدک وما علی من غضاضة وما لی الی احد سوی الله من حاجة ولولا
هول المطلع لسرنی ان اکون مکانک ولقد شغلنی الحزن لک عن الحزن علیک
والله ما بکیت لک ولکن بکیت علیک فلیت شعری ماذا قلت وماذا قیل لک
حاصل اینکه رحمت کناد خدا ترا ای ذر بخدا قسم که بدرستیکه تو با من نیکوکار بودی و
هر اینه بتحقیق که تو وفات نمودی بر حالتی که البته من از تو راضیم و نیست مرا بهیچکس
غیر خدا تعالی احتیاجی و اگر نه خوف مطلع و خوف و وحشت مرگ میبود هر اینه مسرور
و شادمان میگشتم از اینکه من بجای تو باشم و هر آینه بتحقیق که مشغول ساخته است مرا
اندوه از برای تو از اندوه بر تو یعنی غم اینکه آیا احوال تو در آن عالم چگونه باشد غم مفارقت
تو از خاطر من برده است بخدا قسم که من نگریستم برای تو ولیکن گریستم بر حال تو ای
کاش میدانستم که در آن عالم چه گفتی و بتو چه گفتند بعد از آن گفت اللهم انی قد وهبت
له ما افترضت علیه من حقی فهب له ما افترضت علیه من حقک فانت احق بالجود

منی یعنی خداوندا بدرستی که من بخشیدم باو آنچه را که فرض و واجب ساخته بودی
برا او از حق من پس تو نیز ببخش باو آنچه واجب گردانیده بودی از حق خود که تو سزاوار
تری بجود و بخشش از من و در مجموعه ورام مذکور است که حضرت امام همام جعفر بن
محمد الصادق بسیار شب بود که بگورستان رفته خطاب میفرمود که یا اهل القبور ما لی
اذا دعوتکم لا تجیبونی ای یعنی ساکنان قبرها چیست مرا که چون شما را میخوانم جواب
من نمیدهید بعد از آن گفت که حیل والله بینهم وبین الجواب وکانی اکون
مثلهم حاصل معنی اینکه بخدا قسم که میان ایشان و جواب حایل و حاجزی بهم
رسید یعنی قدرت بر سخن کردن ندارند تا جواب من گویند و گویا می بینم که من نیز مثل
ایشان خواهم شد و بعضی از هوشمندان چون بر قبرستان مشرف گردیدی و
آن مقام پر حسرت را بدیده عبرت دیدی گفتی که ما احسن ظواهرک انما الدواهی
فی بواطنک چه نیکوست ظاهر تو وقایع عظیمه و سختیها همه در باطن تست و دیگری
شبها بگورستان رفتی و خطاب بمردگان کردی و گفتی که یا اهل القبور متم فیا موتاه
وعاینتم اعمالکم فوا اعمالاه یعنی مردید وه دریغا جانها سپردید ای مرگها کرده های
خود را معاینه دیدید آه آه که دلان با شعور مذکور است که در وقت مرگ یا
دیدن قبور میگفتند که یا اماه لیتک کنت عقیما ان لابنک فی القبر حبسا
طویلا ومن بعد ذلک منه رحیلا یعنی ای مادر کاش تو عقیم و نازاینده بودی
و مرا نمیزائیدی بدرستی که پسر تو در گور مدت دور و دراز محبوس خواهد بود
بعد از آن بعرصه جزا رحلت خواهد نمود عمر ابن عبدالعزیز که از خلفای بنی امیه
بصفت هوشمندی انصاف و برقبح فعال آن دشمنان خاندان رسول وآل اعتراف
داشت چون پای بگورستان نهادی و نظرش بر قبور آبا و اسلاف خود افتادی
این مضمون ادا فرمودی که ای قوم پدران من بمن می نمایند که در این قبور غنوده و گوئی

هرکز با اهل دنیا در لذتها شریک نبوده اند نمی بینی که زیر خاک مور و مار روباخانه
نهاده استحکام پذیرفته است این سخن میکیف و میرا اند و اشک حسرت اند بدکان بیابانها
و نعمان بن منذر که از اعاظم سلاطین عرب بود روزی سوار به مقبره عبور نمود
یکی از اهل هوش و زمان رحمت آن گویند کان خوش این بیت بر او میخواند الا یا
ایها الرکب علی الارض تضربون کما کنتم کنا و کما نحن تصیرون یعنی ای جماعت سواران
در روی زمین میروند ما نیز چنان بودیم که الحال شمایید و شما هم چنان خواهید شد
که اکنون مائیم بعضی از عارفان هوشمند بخوش آباد گورستان رفته باواز بلند گفتی
که یا اهل القبور من انتم یعنی ای اهل گورستان شما کیانید و همان خود گفتی که نحن الآبا
و الامهات و الاخوة و الاخوات نحن الاحباب و الجیران نحن الاصدقاء و الا
خوان طحنتنا البلاء و اکلتنا الجیاد و الثری یعنی ما پدران و مادران و برادران
و خواهرانیم و ما دوستان و همسایگانیم ما مخلصان و یارانیم مو ما را اشیای بدن
خورد و بد نمای ما را سنگ دخاک این محنت سرا و از قبیل این کلمات بجا نوزده
اند و از انبیا و صلحای امت و از مردم نیکو سیرت روشن بصیرت در مخاطبه اهل
قبور در کتب سلف و خلف بسیار مذکورات و بر ظاهر است که امثال این مکالمات
در حقیقت با اموات نیست چه ایشان قابل خطاب و قادر جواب نیستند بلکه در حقیقت
این گفتگوها با خویش و مرادا از آن بیشه خود آگاه ساختن نفس کافر کیش است و از
معظم فواید زیارت قبور چنانکه سابقا مذکور شد همانا این فایده است پس سزاوار است
که مرد کامل نفس شوخ چشم جاهل را آگاه و به دیدن این گلزار و چیدن گلهای اعتبار
بعد ساعتی چند تماشای گلهای گوناگون احوال ساکنان انجا مشغول و از فکرهای
جانکاه دنیای شومش باز آورد و بدیدن هر لاله از حل سیاهی خود نالد و به نرگس
دیده بصیرت را از خواب غفلت مالد و از عبور سبکهای هزار نفس اماره را سنگ ملامت

سازد و از مرور بر دخمها و مقبرهای خود را متفکر تعبیر خانه دین و اخرت اندازد
و از سرمه هر جدی دیده رمد دیده دل را معالجه نماید و از آئینه بدن نمای هر
لوح صورت احوال خود را مشاهده نماید از صورت هر قبری معنی دقیقی پی برد و
از مصرع برجسته هر لوحی طبع سخن فهم را نشو آورد شعر سوی گورستان نگاهی
کن که خوش بوم و بر یست ∴ سبزه هر سو خط یار گلرخ سیمین بریست ∴ نیکه برباز آ
گل صد رنگ حسرت کشته است ∴ سر نهاده بر زمین در هر قدم شاخ زریست ∴ هر طرف
ارامگاه شاه داماد یست ∴ هر قدم گرد سرای نو عروس دلبریست ∴ هر قدم دندانها
از بس بخاک افتاده اند ∴ چشم و دل گر وا کنی هر جاده عقد گوهریست ∴ گوش و
هوش مردمان از پنبه غفلت پر است ∴ ورنه هر نقشی بد وش واعظی بر منبریست ∴
بر جنون دل نهادن جهان بی بقا ∴ هر هزار نوخطی از سبزه تر محضریست ∴ انچه دایم
میکنی جان از پی زر دافتن ∴ عبرتی زین کاخ ویرانت بدان گنج زریست ∴ گرد و اعظ
ذکر مرگ و فکر مرگ اما نکرد ∴ مرگ پنداری همین حق از برای دیگریست ∴ و لیکن
در باب اهل قبور میباید که صاحب فرهنگان کامل مانند شوخ و شنگان جاهل
نباشند که حسرتگاه مقابر را عشرت نفس کافر قرار داده چنانکه در اکثر بلاد رفتن
هر هفته روزی معین بر انجا میروند و بتماشای بازیگران و حقه بازان که در آن
معرکها و هنگامها ساخته اند محو گشته سراپا چشم و گوش گشته و میگردند صاحب
مذاق بی آبرو منصبدگون طلب و جستجو فرزندان مسلمانان از هر سو بنظر در
آورده سر بر دنبال ایشان میگذارند و شاهد بازان شوخ و شنگ با جامهای سرخ
و نیم تنه در هر گوشه با شاهدان بجای حیله باز هنگامه را اند دنیا در میان میدان زنند
جمعی بی باک بر قبور انوریان خاک نشسته بجای تلاوت قران لغو و هذیان
میپردازند و گروهی بکرور دل بمقام پرانده حلقه بسته در عوض های وهوی

کریه که باید بروز خود کنند بقهقهه خنده آواز بلند میسازد و اصلا از ان عزیزان
خاک شرم و حیا و از آخر کار خود اندیشه و پروا نمیدارند نمیگوید که زیر پای خاک
ما بیک دو زرع فاصله چه چیزها و چه صحبت در این شکافهای زهره شکاف چه
ولوله و چه وحشت اشنای جنس مایند که با خاک تیره یکسان گشته اند اقران
و امثال اند که نالهٔ حسرتشان بزبان حال از فلک گذشته گریبان کشا انند که سی
بکوییان منزلت کشیده سخت مردانند که بنیک صعوبت اجل نرم گردیده سرو
قدانند هیزم صفت در آتش قدقد بر سر هم افتاده اند نازک تنانند مانند
اوراق گل در خاک افتاده اند و بزنر بر روی هم نهاده اند آزادانند هیچ و پوچ
گشته دلشادانند در آتش حسرت برشته جهان کشایانند در بر روی خود بسته
فرمان روایند بتاسف نافرمانی نشسته شیر شکارانند در پنجه امواج بلا کشته
میدان دارایانند بسوراخ تنگ فنا در خزیده صاحب نظرانند سرمه صفت
در چشم خاک خفته حق ورانند مانند زبان در کام زمین خفته عالمانند اجزاء
کتاب وجودشان انهم پاشیده کاتبانند که زلک مرگ رقم ذکرشان از صفحه
روزگار تراشیده چرب زبانانند شمع صفت مغز جانشان بشعلهٔ مرگ گداخته شیرین
کلامانند موریان کور چشم رازشانرا خانهٔ زنبور ساخته کله پر باد اند اجل خاک
در کاسهٔ سرشان کرده خشک مغزانند آتش فنا دود از نهادشان بر آورده خود
فروشانند شکست متاع خودی را بجان خریده الوان پوشانند جامه کفن بجو نشان
گل بندی کرد بیه ازها دی طریق زندگی و محو مراسم بندگی حضرت امیر المؤمنین
علی منقولست که مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ مَقْبَرَةٍ إِلَّا وَأَهْلُ الْقُبُورِ يَقُولُونَ يَا غَافِلُ
لَوْ عَلِمْتَ مَا نَعْلَمُ لَذَابَ لَحْمُكَ عَلَى جَسَدِكَ حاصل مضمون اینکه هیچکس بر قبرستان
گذر نکند مگر اینکه مردگان قبور و خفتگان آن زمینهای پر مار و مور گویند

ای بیخبر اگر دانی آنچه ما میدانیم هر آینه میگدازد گوشت بر اندامت و نیز از انس و
در خبر است که مَنْ ضَحِكَ عَلَى جِنَازَةٍ أَهَانَهُ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ
وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُ وَمَنْ ضَحِكَ فِي الْمَقْبَرَةِ رَجَعَ عَلَيْهِ مِنَ الْوِزْرِ مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ
وَمَنْ تَرَحَّمَ عَلَيْهِمْ نَجَا مِنَ النَّارِ محصل معنی هر که خنده بر جنازه خدای تعالی او را
در قیامت خوار گرداند در حضور خلایق و دعای او را مستجاب نگرداند و هر که خنده در
قبرستان و باز گردد از آنجا گناه او مثل کوه احد باشد و هر که بر آن مردگان ترحم
نماید و برای ایشان طلب رحمت نماید از آتش دوزخ نجات یابد و در کتاب فقیه
شریف از حضرت اقدس نبوی مرویست که إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَرِهَ لِي سِتَّ خِصَالٍ
وَكَرِهْتُهُنَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَأَتْبَاعِهِمْ مِنْ بَعْدِي ملخص اینکه بدرستی که خدا تعالی
برای من مکروه داشته و ناخوش کرده شش خصلت را و من نیز برای اوصیای خود و
فرزندان من و پیروان ایشان بعد از من مکروه داشته‌ام و از جمله خصال خنده بین
در میان قبور ایشانست **بیت** بر بدمستی سرت را میخورد روزگار اخ تو دایم از پیک
مغزی همان چون پسته خندانی و عارف هوشمندی در این مقام چه درست و دلپسند
گفته که أَتَضْحَكُ وَلَعَلَّ كَفَنَكَ قَدْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْقَصَّارِ یعنی تو میخندی و شکفتگی میکنی
و ممکن است که کفن تو از پیش گازر بیرون آمده باشد **شعر** در این غفلت سرای
ماتم ای جاهل چه میخندی تو را چون دل عزیزی مرده ای غافل چه میخندی چو
بلبل بذله گو باشد زیر پا چه میکوبی گل آسا خنده رو باشد زیر گل چه میخندی
اجل گلچین زمین دامان گلچین و تو نی چون گل بروز خود چه گل خون گریه کن
ای دل چه میخندی بحالت گریه آمد هر زمان ابر بهار از ا تو با این کشت و کار خشک
بیحاصل چه میخندی نهنگ مرگ پیدا پیش و موج عمر بی در پی تنگ کشتی در با
بیساحل چه میخندی شب هستی گذشت و روز مرگ آمد چه میخوابی رهت

بسیار صعب وکار بس مشکل چه میخندی؛ بهم ناید لب از شادی تراچون گل همی زیبد
اگر از حق همی بخشی نه این باطل چه میخندی؛ گل غفلت بود در پیش و غافل خنده بیجا نو
واعظ میشمارد خویش را عاقل چه میخندی؛ کمال بیدردی و بی پروائی و نهایت بیمغزی
و سرهوائیست که درچنین جائی که خلق کثیر از صغیر وکبیر پادشاه وگدا بیگانه و آشنا
و شریف و دنی محتاج و غنی عالم و جاهل ناقص و کامل زشت و زیبا و پیر و برنا با
جهان جهان آرزو و حسرت و عالم عالم تاسف و ندامت در زیر خاک خفته و هر یک به زبان
فصیح حال ما بفکران بی مآل را پند و موعظه میگفته باشند آن یک از شدت
و نکال شمه مذکور سازد و این یک از حسرت ملال و مال فصلی بر طرازد آن یک از
گران باری از و مال شکوه نماید و این از تهی دستی عمل دست تاسف بر هم ساید آن
یک از بیوفائی دنیای بی بقا گوید و این از مواخذت آنجهانی که بنگاه جوید
آن یک دست ناامیدی رحمت بر خاطر بحسرت گذارد و این یک ناله واحسرتا ی
علی ما فرطت فی جنب الله از دل پر فغان و آه بر آرد اینکس اصلا ملتفت آنها نشود
وانهمه فریاد و خروش گویندگان خموش را بگوش هوش نشنود همان زبان
هرزه مائل در فکر جان و مال و دل خانه امثالش در فکر باغ و دکان بوده خود را
آدمی انان فارغ نسازد و زمانی بر انجام ضروریات خانه لحد که سالها و قرنها بسر
حد در آن بسر باید برد و حاکمان مرور اعصار و دهور باید خورد نپردازد و از
راهنمائی کعبه حسن مآب و بیداری بخش دلهای گرانخواب یعنی جناب قدس اشرف
نبوی مروی است که و القبر ینادی کل یوم بخمس کلمات انا بیت الوحدة فاحملوا
الی انیسا انا بیت الظلمة فاحملوا الی سراجا انا بیت التربة فاحملوا الی فراشا
انا بیت الحیة فاحملوا الی تریاقا انا بیت الفقر فاحملوا الی کنزا حاصل معنی اینکه
با قبر هر روز با دمیان ندا کند و پنج سخن ادا میکند اول انکه من خانه تنهائی ام

باخود

باخود انیسی بیاورید دویم اینکه من خانه تاریکیم باخود روشنائی بیاورید سیم
من خانه خاکم باخود فراشی بیاورید چهارم من خانه مارم باخود تریاکی بیاورید
که چاره زهر آن نماید پنجم من خانه بی برگ و نوائیم باخود گنجی بیاورید که از رنج
آن رهاند گفتند یا رسول الله مونس قبر چیست آنحضرت فرمودند تلاوت قران
مونس قبر است و نماز شب چراغ آنست و عمل صالح فرش آنست و صدقه یعنی مالی که
بدرویشان در راه خدا دهند تریاق و کلمه توحید یعنی گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله
گنج آنست و در بعضی از روایات باینمضمون مذکور است که چون جنازه آدمی را بر
گور نهند بگوش هوش وی ندا در دهند که یا ابن آدم ما انت و ذت من العمران لهذا
الخراب و ما حملت من الغنی لهذا الفقر و ما حملت من النور لهذه الظلمة محصل اینکه
ای فرزندان آدم از آبادانی برای این ویرانه چه توشها مهیا کرده و از مفلسی چه
توانگری باخود آورده و از روشنائی دنیا برای این سرا کدام چراغ باخود آورده
آدمی تیره روان کار خود بدان ای کاش صد یک از این تلاش که در باب امور معاش
مینماید بجهت معاد خود نیز نمودی و چنانچه صبح و شام برای سرانجام اسباب خانه کرده
روز دیگر نشیمن بیگانه است نخورد و خواب در آتش اضطراب میباشند گاهی در فکر ما
یحتاج سرای گور که بعضی از آن در حدیث مذکور شد و لیکن ما جهل پیشگان غافل
در این خاکدان بتحصیل آنچنان پای دل بگل فرو رفته که بدست گیری عنایتی پا براه
نتوانیم گذاشت و در طریق بندگی قدم از قدم نتوانیم برداشت انشاء الله بعنایت و توفیق
لقطع مراحل هذا الطریق العمیق مجال از یارت عاقلان امری ضرور و از ادعیه مجربه دلهای
رنجور است و اهتمام بعضی از سالکان راه و رفتگان دل آگاه در این باب بحدی
بوده که گاه و بیگاه ملازم و مجاور آنغرت گاه میبوده و وقت و بیوقت راهنوردی
مرافقه ابر آنگشت نگاه عبرت بنفس اماره زشت سیرت مینموده اند و در حکایتی از مجموعه

و ترا م که تمام آن مفصل در مجلس دوم باب اول گذارش یافت که وقتی ذو القرنین
بر سمند عزیمت جهانگشائی سوار و آسمان کردار با لشکر و حشم انجم شمار بر گرد
عالم دوار میبود بر قومی گذر نمود که عارض احوال ایشان بزیور رسمی غریبه
اطوار پسندیده آراستگی داشت و از انجمله این بود که قبرها کنده بودند و هر صبح
بر سر آن قبور رفته و آن مقام را از خس و خار و گرد و غبار رفته بگذاردن نماز اشتغال
مینمودند ذو القرنین بعد از دریافت ملاقات پادشاه ایشان از سر آن
امور غریبه اطوار عجیبه از یک یک استفسار میفرمود و از سخنهای سنجیده برای هر
کدام وجهی پسندیده میگفت تا در سبب کندن آن قبور را بمضمون ادا نمود که غرض
ما از این اینست که چون از دنیا آرزو و طمع و املی بهم رسد دیدن این قبور آن را از ما
دور سازد و خاطر ما را از آن آرزوها بپردازد و بعد از تمام آن سخنان کاسهٔ سر انسانی
بر آورده باسکندر نمود و گفت میدانی که این کیست گفت نه گفت پادشاهیست که او را
خدا اینجا سلطنت و فرمان روائی بر اهل زمین داده بود و او بر خلاف آن ظلم و ستم مینمود
بدان سبب و الخدا اینجا میرانید و شمار اعمال او را وارد وی در آخرت جزا میکند و در
گذارش میگذارد بعد از آن کاسهٔ سر دیگر را بر گرفته گفت ای ذو القرنین میدانی که این
کیست پادشاهیست که بعد از او پادشاهی یافت و از ظلم و جبر پادشاه سابق آگاه یافته
از آن طریقه رو برتافت و با جناب قدس الهی تذلل و فروتنی ورزید و سالک طریقه
عقل و داد گردید او نیز چنین شد که می بینی خدا اینجا عمل او را بر او شمرده در آخرت پاداش
او را باو رسانید و از آن اشاره بکاسهٔ سر ذو القرنین کرده گفت ای ذو القرنین این کاسه
سر نیز چنین خواهد شد و در کتاب شریف اکمال الدین حکایتی شبیه باین حکایت ذکر
کرده و در طی هدا اطوار آن قوم چنین آورده که قبرهای مردهای ایشان در ساحتها
و خانهای ایشان بود اسکندر از اطوار ایشان متعجب گشته از سبب هر یک سؤال نمود

ازانجمله

از انجمله گفته که سبب چیست که گورهای مردهای شما بر ساحتهای و بر درهای خانه
شماست گفتند فَعَلْنا ذلِكَ عَمْداً لِئَلّا نَنْسَى الْمَوْتَ وَلا نُخْرِجَ ذِكْرَهُ مِنْ قُلُوبِنا
یعنی این را دانسته کرده ایم تا مرگ را فراموش نکنیم و یاد آن از دل ما بیرون
نرود و هم در اکمال الدین حدیثی مذکور است که محصل آن اینست که ذو القرنین
یعنی اسکندر بر پیری گذشت که کلهای مردگان را پیش رو میگردانید و بنظر
تفحص در آن مینگریست اسکندر با لشکر توقف نموده از سبب آن استفسار فرمود
گفت لِأَعْرِفَ الشَّرِيفَ مِنَ الْوَضِيعِ فَما عَرَفْتُ فَإِنّا فَعَلْنا ذلِكَ عِشْرِينَ سَنَةً یعنی
میخواهم کاسهٔ سر شریف را از خوار دان بشناسم و بلند پایگان را از فرومایگان
فرق کنم و نمیتوانم و حال اینکه بیست سالست در این کارم اسکندر ما نا بنهار وا بر
گشت و گفت ما أَراكَ عَنَيْتَ بِهذا غَيْرِي یعنی این سخن را همین با من دارد و با من
گفتار جز طریق تنبیه و تذکر نمیسازد رباعی این خورده و بزرگی که بنام انساند
در دست زمانه همچو انگشتانند ؛ امروز اگر بلند و پستی دارند ؛ فردا که بخوابند
همه یکسانند و گویند یکی از چابک سواران طریق فنا و دست و پاداران معرکهٔ جهاد
نفس و هوا بحکم مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا در خانهٔ خود قبری کنده و هر گاه دل مرده
و قساوت قلبی در خود میدید و نفس غافل در گذارش وظایف بندگی کاهل
میگردید بدرون فرو رفته چون مردگان میخفت و میبوز و گذار بزبان عجز و
نیاز میگفت رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ این سخنیست که حضرت
عزت در سورهٔ مبارکهٔ مؤمنان از کفار حکایت فرموده که در وقت مرگ خواهند
گفت و استدعای بازگشت بدنیای فانی خواهند نمود تا تدارک مافات و تلافی
تقصیرات پردازند این سخن را تکرار مینمود بعد از آن با خود خطاب میفرمود که ای
نفس اینک مسؤل تو مبذول گشته دست رد بر سینهٔ مدعای تو نگذاشته است

وبار دیگر از رخصت انصراف بدنیا دهند برخیز و دامن سعی بر میان نجات جان
ساز و در کار خود مردانه بوده بتلافی ما فات بپرداز و مرد با شعور می باید که
بر همین دستور که هر شب بخواب برود می آورد و پا بر فرش خواب میگذارد آن
خواب را خواب مرگ و آن بستر را بستر لحد تقل نموده با خود گوید ای نفس شوم
انگار که مرده و نقد دم را بر دامن عدم شمرده و نیز خواب برادر مرگ است
وممکن است از این خواب برنخیزی چه شدی اگر یک شب عمر باقی بودی
وخدای تعالی فردا را نیز بر حیات من افزودی تا آنچه نکرده ام در آن کردمی وبالجمله
خود را از تقصیر در آوردمی و چون صبح چشم گشاید و خود را زنده مشاهده نماید
گوئی ای نفس الحمد لله آنچه میخواستی صورت بست و مامول بر وجه دلخواه بحصول
پیوست اکنون باید قدر زندگی امروز را چنانکه شاید دانی آنرا نیز چون ایام بطالت
گذشته و نافرمانی نگذرانی بیت دم را بناز دار و غنیمت شمار عمر: کاینها که رونده اند
همانان همین دمست: دیگر از جمله مذکوران مرگ که آدمی با آن از مرض دین گاه غفلت
نبودی میتواند بیماریها و رنجوریهاست از این جهت که کاخ سست اساس حیات در وقت
جریان سیلاب امراض و علل ناپایدار بود و انهدام آن نزدیک بکار نزاست و معالجات
اطبا هر چند حاذق باشند همیشه موثر و نافع و سبل درمان اجل بی امان را مانع و دافع
نمیباشد بلکه تدابیرشان اکثر خطا می افتد و مزید علت میگردد و اگر در چاره مرگ
بیچاره نبودندی دفع آن از خود نمودندی و اگر میتوانستند دفع آن نمودند پس لقمان
کو و افلاطون کجاست و بقراط چه شد و جالینوس کجا رفت و بوعلی چرا نیست شعر
طبیبانرا مگر این نکته حل نیست: که در ته شیشه داروی اجل نیست: اگر خود علم جالینوس
خوانی: چه مرگت آید بجالینوس مانی: چه عاجز وار باید عاقبت مرد: چرا افلاطون
یونانی و چه کرد بقراط طبیب نعمان این چند بیت نقش کرده بودند قد قلتُ کما قالَ

لب قائل

لبٍ قائلٍ قد صار نعمانُ لِمن منه فأين ما توصف من طبه وحذقه الذي مع حذقه
هيهات لا يُدفع عن غيره من كان لا يدفع عن نفسه خلاصه معنی آنکه چون گفت
مرا گوینده که نعمان مرده و بخاک رفت گفتم پس گو و چه شد آنچه از طبابت و حذاقت
و حذاقت او وصف میکردند هیهات محالست که مرگ را از دیگری دفع تواند
کرد کسی که از خود دفع نتواند کرد پس هر گاه مرضی پیش آید و مداوای طبیبان
اعتماد دل نشاید احتمال مردن در آن مهلکه جان نبردن قریب الوقوع خواهد
بود صاحبان عقل صحیح و خداوندان رای سلیم حاشا که در چنین وقتی از اندیشه
مرگ غافل و همچنان دل بسته بتوطن این کهنه سرای عاجل باشند و لحظه کوته
خاطر از خود مایوس را بناخن دریغ و افسوس نخراشند و اگر آنان بیماری عاقبت
نیز یابند مدتهای مدید از آن متاثر و واقعه ناگزیر مرگ را عروض دیگر
متذکر بوده بتدارک احوال خود نشتابند بجاهلان بلکه از امراض و علل پیغمبران
درد اجل را خبریست و جهت دفع خون فاسد جهل و غرور بر رگ دلهای بیخبران
نشتریست چنانکه حبیب حضرت اله و طبیب علت گناه جناب اشرف نبوی
فرموده الحمّى رائد الموت یعنی تب پیشرو مرگ است و نیز از آن سرور مروی
مرویست که فرموده الامراضُ والاوجاعُ کلها بریدُ الموتِ ورسلُ الموتِ
فاذا جاء الاجلُ اتی ملکُ الموتِ بنفسه فقال ایها العبدُ کم خبرٍ وکم رسولٍ
وکم بریدٍ بعد بریدٍ انا الخبرُ لیس بعدی خبرٌ وانا الرسولُ لیس بعدی رسولٌ
اجب ربک طائعاً او مکرهاً فاذا اقبض روحه وتصارخوا فقال علی من
تصرخون وعلی ما تبکون فوالله ما ظلمت له اجلاً ولا اکلت له رزقاً
بل دعاه ربه فلیبک الباکی علی نفسه فان لی فیکم عودات بعود حتی لا
تبقی منکم احداً حاصل معنی این خبر آنکه سوز وحشت نزدیکی مرض و دردها

همکی فرستادکان وپیغام کذاران مرکند پس چون اجل رسد وملک الموت خود آید کوید
ای بنده ای بسا اخبار وفرستادکان وقاصدان که از مرک پی در پی بتو آمد ومن آخر
خبرها وفرستادکانم اجابت کن خداوند خود را خواهی نخواهی پس چون قبض روحش
نماید واهل وی خروش وفریاد برآورند ملک الموت کوید که فریاد وکریه مکنید
بخدا سوکند که من بر او ستمی نکرده ام وروزی او را نخورده ام بلکه او را خداوند
او خوانده پس آنکه بر او میکرید باید که بر خود کرید بدرستی که من بمیان شما خواهم آمد
تا آنکه هیچیک از شما را نکذارم پس سزاوار آنست که آدمی امراض وعلل را از الطاف خدای
عز وجل شمرده وهر یک از آن قاصدان صادق القول را خود را خبردار وآماده نزول
آن واقعه ناچار سازد وهر دردی از شربتخانه اشفاق حضرت حکیم علی الاطلاق
دوائی سودمند وهر علتی را شربتی مفید دلپسند داشته حکیمانه معالجه مرضهای
کشنده باطنی پردازد وبحرارت تبها دل دردمند پر از سرکرمی خواهشهای دنیا خنک
دیکران شبهای تشنه را از اخلاط اندیشهای فاسد سبک کند الم صداع را صندل
درد سر شغلهای بیجا داند وقطرات رعشه را کلقند سنگ دلکیریهای دنیا خواند بعلت
ذات الجنب از هوسهای نفسانی دل کند وبمرض ذات الصدور وسوسهای شیطان
از سینه بر کند بکوفت یرقان خود را از زردروئی انفعال روز جزا رهاند وبتقریب
خفقان تنکی مجال نفسهای باز پسین را بخاطر رساند وبسبب ماشرا برکهای پوچ
این عبرت سرا اما از سر خود واز مرض خناق واقعه کوزه کلوکیر فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ
بیاد آورد والحاصل باسقام وآلام جسمانی خود دل الهادمرک وبرای سفر عقبی فکر ساز
وبرک باید کرد وبار کران علایق دنیوی را از دوش سبک ساخته هنکام کوفتن
طبل رحیل یکبار روبراه باید آورد چه نیکو کفته اند که مَنْ لَمْ يَسْتَعِدَّ لِلْمَوْتِ فَمَوْتُهُ فُجَاءَةٌ
وَإِنْ كَانَ صَاحِبَ فِرَاشٍ یعنی کسیکه مهیای مرک نشود هم چنان کار خود نساخته

بمیرد مرده است بفجاءه یعنی بمرک ناکهانی مرده باشد اکرچه یکسال در بستر بیماری
خفته باشد شیخ طوسی رحمه الله از نور دیده اهل خرد جعفر بن محمد علیهما السلام
روایت نموده که إِذَا ابْتُلِيَ الْعَبْدُ ثُمَّ عُوفِيَ فَلَمْ يُحْدِثْ خَيْراً وَلَمْ يَكُفَّ عَنْ سُوءٍ
لَقِيَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضُهَا بَعْضاً یعنی حفظته فَقَالَتْ إِنَّ فُلَاناً دَاوَيْنَاهُ فَلَمْ يَنْفَعْهُ
الدَّوَاءُ خلاصه مضمون آنکه چون بنده کوفتناک شود وبعد از آن صحت
یابد واحوالات عمل بد کم نکند واز کار زشتی دست بر ندارد فرشتکان یعنی
فرشتکانی که حافظان ویند باهم ملاقات نموده کویند فلان کس را مداوا کردیم واورا
فایده نکرد یعنی این کوفت برای او بمنزله دوائی بود که شاید بآن از درد رسیده
عافیت یابد واحوالش باصلاح آید اثر نکرد واورا از پی غفلت وجهالت باز
نیاورد **بیت** هر درد تو آمد دل بیدرد دوا نیست ؛ اما چکنم در تو اثر نیست دوا را
دیکر از جمله مذکرات مرک با وجود آنها از مرک فراموشی نشان کمال غفلت وبیهوشی است
پیری وآثار آنست چون سفیدی مو وشکنج ابرو وضعف باصره وکندی سامعه
وتغییر بشره وریختن دندان وخمیدکی قامت وامثال آنها چه هر یک از اینها
بنا از جانب مرک خبری صحیح وبر نزدیکی وقت رحیل دلیلی صحیح است **شعر** کر صاحب
تاج وکمری ور ناجی ؛ با تیر قضا چه چاره جز آماجی ؛ شد موی تو پنبه قد کمان
این رمزیست ؛ یعنی که اجل میکندت حلاجی ؛ هان کار بکن بابت که قامت
شده خم ؛ بکذار غرور وبردار قدم ؛ سر پیش وخمیده قد فرو رفته دو چشم ؛
بکرفته ترا پینکی خواب عدم ؛ وبر همین قیاس است علل واسقامی که در کبر سن بر بدن
غالب وپیرانرا مصاحب شبانروزی جان در بدن غالب میباشد چون تنکی نفس
ودرد کمر وسستی زانو وخارش بدن وامثال اینها وپیران را کمان اینکه این امراض
بنا از قبیل امراضی که در جوانی عارض میکشت وعلاج پذیر وقابل مداوا وقد ابرست

وانا این جمله هر یک از مرده نفس حکیمی و طبیبی و در خیال خام پختن و ساختن معجون
و ترکیبی میباشد و نمیدانند که هر یک علل باینک اجل را چنگال است و بر تن آدمی فرو
برده دیگر او را از بدن جدائی و گریبان حیات را از آن رهائی نیست و اگر وضع ضعف
او را باستعمال دوائی دو سه روزی تخفیف یابد باز عود نماید اِذَا کَانَتِ الشُّئُون
تَمُرُّ لَمْ یَکُنْ لِدَائِکَ الَّا الْآنُ تَمُوتُ طَبِیبُ بیت دلا رسید چو عمرت بنصف درد ترا
تغیر آنکه بپیری دگر طبیبی نیست در زبور حضرت داود علی نبینا و علیه السلام مذکور است
که مَنْ بَلَغَ السَّبْعِینَ ابْتُلِیَ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ حاصل معنی آنکه کسی که هفتاد سال رسید بیمار
گردید بی مرضی و علتی و نیز گفته اند که عیادت آن نکنند و مصیبتی که تعزیت آن نه هند
مثنوی کرد پیری عمر او هشتاد سال : از حکیم حال خود را او سؤال : گفت دندانم
ز پیری گشته سست : ناید از وی کار جاییدن درست : چون نکرد د لقمه مرهم در
دهان : هضم آن بر معده می آید گران : منتی باشد تو را بر حال من : گر بری این سستی
از دندان من : گفت با آن پیر دانشور حکیم : کی دل تا زحمت گیتی د و نیم : چاره
ضعف پس از هشتاد سال : جز جوانی نیست و این باشد محال : نشئه دندان تو
گردد قوی : گر از این هشتاد و چل وا پس روی : لیک چون واپس شدن مقدور نیست
که این سستی نبازی ده و دور نیست : لاجرم مرد عاقل و هنرمند کامل صاحب توفیق را
که چون آثار مذکوره را در خود مشاهده نماید طبع کودک خصلت را زبچه های
طفلانه دنیا باز آورده دو سه روز دیگر که از باقی عمر باشد لحظه از کار سازی و
براق گیری سفر عقبی نیاساید از سفیدی مو فکر کافور و کفن کند و از ریختن
دندان خنده کره بستگی دنیا را از رشته جان کند و با سر انگشت عصا خوابگاه گور را خواه
هر قدم بنفس سر لحد و انما باید از درد کمر پیوسته کمر بندگی بر میان جان بسته دارد و از
سستی زانو همواره بجتی نفس سرکش را عقل بر زانو گذارد مجملا هر یک از علل و کلام مذکور

بپیری

که لازمه

که لازمه سن پیری است کهنه سرای تن را شکستگی نمایان و با انهدام آن دلیلی واضح و عیانست
و با وجود این دلایل از خود غافل بودن و سامان برای دیگری که بعد از خرابی این
بکار آید نمودن کمال بی نوری و نهایت بی شعوری است و یکی از قدما در اهمال تجملی
بس کرده و گفته است نظم چرا غافل این کس نمیشود بیدار : که رخت عمر زکی باز
میبرد طرار : یکی هیشه همی گفت راز با خانه : مشو خراب بناگه بکن مرا اخبار : شبی
بناگه خانه بر بعض فرود آمد : چه گفت گفت کجا شد وصیت بسیار : نگفتمت خبرم کن
پیش از افتادن : که چاره سازم من با عیال خود بفرار : خبر نکردی ای خانه حق
صحبت کو : فرو فتادی و کشتی مرا بزاری زار : جواب داد مرا او فصیح آنخانه را
که چند بار خبر کردمت بلیل و نهار : بهر طرف که دهان را گشادمی شکاف : که شد زمان
در افتادنم زیاده شمار : همی زدی بدهانم ز حرص مشتی گل : شکافها همه بستی سراسر دیوار
ز هر طرف که دهان را گشادمی بستی : نگفتمت بسخن پیر جگویم ای معمار : بدانکه گر
خانه تن است بجسما چه شکاف : شکاف ریخ بدار و گرفتی ای بیمار : مثال کاه گل
این مزوره معجون : هلا نوگاه گل اندر شکاف می افشار : بهر گشاید و تن
تا بگو بیت رفتم طبیب آید و ببندد بر روزه گفتار : دیگر از جمله تقریبات یاد
مرگ عیادت بیمارانست چه عاقل متامل از ملاحظه احوال ایشان متذکر این
معنی میگردد که دنیا دار محنت و بلاست چنانکه جناب مستطاب امیر المؤمنین در
وصف آن فرموده که دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ خانه در رنج و محنت و مکان رنج و زحمت
و آدمی بیچاره را از آن مفری نیست و چون تواند بود که گفته اند آسمان چون کمانست
و بلاها چون تیرها و زمین آماجگاه و الله تعالی تیرانداز و هر گاه چنین باشد بکجا
میتوان گریخت و در دفع آن از خود چه حیله میتوان انگیخت پس آدمی را در چنین
سرائی که از در و دیوار آن بلا میبارد و اصلا پناهی و گریزگاهی ندارد و دل بر صحبت

مزاج و قوت بنیه بتن واز انواع علل و اسقام بخاطر جمع نشستن کمال بیخبری
و نادانیست و نیز قوام بدن آنکس نیز چون آن بیمار بگوشت و خون و اخلاط
که سبب عروض اعراض میگردد و مشحونست و ممکن است که آن مرض الموت باشد و خود
ازان نداشته باشد و آنگاه وقت تدارک مافات بگذرد و دست از سفر دور و
دراز عمر که کوتاه خواهد بود پس ای دل بیدار سزاوار آنست که پیش از ابتلای بلیه
بی درمانی چنین چاره خود سازی و بیای کارسازی روز پسین دست پیش اندازی
تا دست برآست دامن فرصت گیری تا بسر دگرگون دست بیچارگی نرسد دیگر
از جمله همه خواب غفلت و مذکرات مرگ که فرصت مشاهده ویرانها و عمارات
قدیمست که هر یک بارگاه ملوک و سلاطین و نشان بالکلیه که دایان بوده
و نشان بی نشان بوده و هر دیگدام فرقه از حریف آنکس مدتها مدید زندگانی
نموده آن یک نقد جان را بر سر تعمیر قصر و ایوان گذاشته و این یکی دار دنیا را دربست
از خود میپنداشته بر در آستانه اش سرها از روی تذلل بر خاک مالیده و در
دل این منزل بسیار فقیران تنگدل از بینوائی نالیده آن کل زمین چه کلوبرزها
و چراغانها مشاهده کرده این کف خاک چه شبهای تار بی چراغ بسر آورده ازان
حصار چه صداهای گیر و دار بر فلک دوار کشیده و در این خانمان چه نالهای [illegible]
انبسهر کرده ون واگذاشته از تنگی این فضا چه جان و دلها از غصه کاسته و برای
افزون آن عرصه چه غبار فتنها در میان دوستان برخاسته و اکنون راعی اجل همه را
کله ران بر سبغوله عدم رانده و این باغ و بستانها و قصرها و ایوانها بر سر کور هکی
مانده کَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ **شعر** آن قصر که بر چرخ
همی زد پهلو : بر درگه او شهان نهادندی رو : دیدیم که بر کنگره اش فاخته :
بنشسته همی گفت که کو کو کو کو : دلبستگان دار غرور و خوش نشستگان این ویرانه

برمار

برمار و سود بغایت لازم و ضروریست و بحکم حدیث شریف تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ
قِيَامِ لَيْلَةٍ که مذکور شد گاهی برخرابها و آثار گذشتگان گذرند و بدیده تامل
ساعتی بر آن در و دیوارهای شکسته درست نگرند نفس سرکش هوا پیش خود نهند و
این نوای داستان را بگوش هوش وی رسانند که کجا رفتند آنانکه در این مکانها
ساکن بودند و این در و دیوارها بصد ذوق و شوق بنا نمودند و دست اساس
عمر را بهیچ نشمردند و در استحکام این بناها قدم که و سعی و اهتمام فشردند و در ساختن
این سرا خانها چون خانه دین خود خراب ساختند و در تحصیل این سنگ و آجرها
چوبها بر پشت و پهلوی بیچارگان نواختند برای این نشیمنها ابتداد کی نمودند و
در اجرای این فضاها دامن حیا را بگل و لای کدورات آلودند تا ساختن این حصارها
چون حصار بکرد بی مناهی کردیدند و از فراختن این برجها برج صفت کردن مباهات
برکشیدند برای این درگاهها عمری در آشنائی حق را بستند و جهت دهلیزها صبح و شام
در دهلیز سرای امیر و وزیر نشستند چه شدند آن قوم و کجا رفتند این جماعتها تا
مروند ها از این خانمان خود تمتع چندان نبردند ای غافل تو نیز انسانی و در خلقت
با ایشان یکسانی فرداست که سیل دمان مرگ بی امان خشت وجودت را از خانمان خود
خواهند بکشید و همین دست عالم فنا خواهد افکند چنانکه نه نامت ماند و نه نشانت و
نه مغزت ماند و نه استخوان **نظم** جمشید کو و سکندر گیتی ستان کجاست : آن حشمت و
جلال ملوک کیان کجاست : تاج و قبا و تخت فریدون نگین جم : طبل سکندر و علم
کاویان کجاست : این بانگ از منار سکندر رسد بگوش : دارا چه شد سکندر گردون
مکان کجاست : واکرده است طاق مداین دهن مدام : فریاد میکند که انوشیروان کجاست :
گرد در گنبد هرمان این صدا بلند : آن کو بنا نهاد هرم در جهان کجاست : هر میل چل
منار زمانیست در خروش : گوید بصد زبان که شه چل ستان کجاست : بر فرد فرخت

خورنق نوشته است. تمام مراد دوره بر صفحه جاکران نکاشته است **فصل** در ذکر هر یک
از فصول و اوقات عمر وانچه مناسب هر مقام باشد بدان ای رفیق ایدک الله بنصره
و ایانا بکحل الیقین چنانکه سال را چهار فصل میباشد زندگانی را نیز چهار فصل است
اول از آغاز تولد است تا بیست سالکی و این بمنزله فصل بهار است که رطوبت بر مزاج
غالب میباشد و نونهالان ابدان از در بوستان وجود اغصان جوارح و اعضا
اوراق حواس و قوی روز بروز میبالد و قوت میکیرد و شکوفه قابلیت و استعداد
تعلم دمبدم شکفتکی و طراوت میپذیرد دویم در بیست سالکی است که ایام جوانی
میباشد و این بمثابه فصل تابستان است که حرارت مزاج در مرتبه کمال و سموم آلام سوز
هوا و هوسها بیرون از حد اعتدالست و لهذا بر سعادات دو جهانی و هنرها و کمالات
نفسانی که حاصل بوستان وجود انسانی همانست میباید که از قوه بفعل آمده بنبات
و حلاوت که ذایقه قبول نهند در روز بروز آن بحصول پیوندد سیم از چهل سالکی است
تا شصت سالکی که سن کهولتست و این بمنزله خریف است که میوه کام و سوز خواطر خواهی
من بعد از آن بوستان نخیزد و اوراق حواس و قوا بر شاخسار جوارح و اعضا زرد
برون خشک و پژمرده کشته بمرور سنین و شهور فرو میریزد چهارم از شصت سالکی
تا آخر عمر و آن بجای زمستانست که مزاج در نهایت برودت است و حرکت اعضا و کار
کنان سرای بدن در کمال صعوبت از سردی ایام طبیعت بالانک ریز است
و انکشتهای دوران جو بیار مدد نظر را از شیشه عینک یخ بندان اما از تولد
تا بیست سالکی که اکثر آن ایام طفلی و کودکی است و اکرچه آدمی در آن ایام برای
اینکه هنوز بسعادت آشنایی و شناسایی آفریدکار خود بنحوی که شاید نرسیده
بجهة ناتمامی حجت و عدم استعداد اسباب و مقدمات تکلیف که عبارت از فهم خفه
و تشخیص نیک و بد است قابل بندکی چنانکه باید و شاید نکردیده حضرت خداوند او را

معاف

معاف داشته و بار تکلیفی بدوش وی نکذاشته است ولیکن از غایت شفقت
و مهربانی جمعی را ولی و مربی وی ساخته و باغبانی کلشن احوال وی را بکردن
اهتمام ایشان انداخته تا درکذارش بندکی جاهل و ناقابل و نهال الجبش هموار و
بحاصل برساند و باداب عبودیت روز بروز عارف و بینا و دست و دلش رفته
رفته بخدمت اندرکاه آشنا کردد و لهذا از زمره متکلفین و از جانب شرع و
دین مامورند باینکه کودکان خود را در باب تمرین کلمتین شهادتین و تلقین
اداب نماز و روزه تعلیم کنند و ایشان را بکذاردن آن امر و زجر نمایند بنحوی
که از امام جعفر صادق ماثور در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است و حاصل معنی
آن اینست که بدرستیکه ما اهل بیت امر میکنیم کودکان خود را بنماز و روزه در هفت
سالکی بقدر انچه طاقت در روزه داشته باشند نصف یا کمتر و یا بیشتر پس چون
تشنکی و کرسنکی بر ایشان غالب شود افطار میفرمایند تا بروزه کرفتن عادت نمایند
و طاقت آن بهم رسانند پس شما امر کنید کودکان خود را بروزه چون نه ساله شوند
بقدر انچه توانند روزه داشت از روز پس چون تشنکی برایشان غلبه شود افطار
نمایند و در همان کتاب شریف از حسن ابن قارون مرویست که کفت از حضرت ابی
الحسن رضا پرسیدم یا آنجناب پرسیدند و من میشنیدم که خبر ده مرا از مردی که فرزند را
بکذاردن نماز و او یک روز و دو روز نماز نمیکذارد مراد اینکه این خبر در شرع
چکونه است آنحضرت فرمودند که سبحان الله ترک الصلوة یعنی پسر هشت ساله نماز را
ترک میکند کفتم نصیب الوجع مراد اینکه از نماز نکذاردن الم و آزار با و میرسید فرمود
یصلی علی نحو ما یقدر یعنی باید که نماز بنحوی که تواند یعنی مخفف که آزار نکشد و نیز
دران کتاب از علی بن فضاله منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت
ابی عبد الله فرمود که از حضرت ابی جعفر شنیدم که میفرمود که چون پسر سه ساله رسید

گفته میشود یعنی با او باید گفت که بگو لا اله الا الله هفت بار بعد از ان واگذاشت تا
سه سال و هشت ماه و بیست روزش تمام شود پس باید گفت که بگو هفت بار صلی الله علی
محمد و آله بعد از ان بایدش گذاشت تا پنج سالش تمام شود و بعد از ان بایدش گفت
دست راستت کدام است و دست چپ کدام است چون این را دانست رویش را
بقبله کردانیده باید گفت که سجده کن بعد از ان باید گذاشت تا هفت سال تمام شود
پس چون هفت سالش تمام شود باید گفت که رو و کفهای خود را بشو چون بشست
باید گفت نماز کن بعد از ان گذاشت تا نه سال تمام شود بعد از تمام شدن نه سال
تعلیم وضو بایدش کرد و بزدن آن باید یعنی اگر اطاعت نکند و امر بنمازش باید نمود
پس چون وضو و نماز را آموخت حق تعالی بیامرزد خدای عز و جل پدر و مادر او را انشاء الله تعالی
مجملا جناب سبحانی اگرچه اطفال و صبیان را از کوتاهی قامت عمر شریف خلعت تکلیف
نپوشانیده ولیکن از سعادت بندگی خود بالکلیه محروم نگردانیده و اما تمامها جوانی
که خلاصه اوقات زندگانیست حواس و قوی در کمال صحت اند و جوارح و اعضا را
نهایت قوت شکوفه قابلیت ثمر کمال بسته و بوستان حیات چنانکه باید بحاصل
نشسته ابواب سعادت گشاده و اسباب عبادت آماده و تخم سعادت سعی حاصل
و زمین فرصت قابل کاویدن کاری و آب روان جاری سمند همت سریع و میدان
وسعت وسیع شکار مطلب خوش و کمند قوت در بازو و خنک آن جوان بختی که
بگران کوشش را بر بودن گوی فلاح در میدان کرم عنان سازد و چند ادست و
پا داری که بچند نک نظر در این شاخسار از رنگین تذروان اعتبار هر لحظه شکاری
اندازد خوش آن سعادت قرینی که در سرا این جوان رنگین هر دم نعمت خوشگوار
فیضی بکام جان رساند و خرم آن پاکیزه روزگاری که در لب جوی زنگ از دل
شوی این ایام طبیعت را از کثافت اخلاق ذمیمه پاکیزه کردانده صیقل آیینه که

بقوت هر وقتی از این اوقات از غصه میرود و نیک بخت آن مرد بختی که بسیر این
هر دو آنان کوی از عمر که برد پهلوان آن راه روی که بزور جوانی دامان همت را
از خار خاهشهای نفسانی رهاند و سرافرازان بلند پروازی که بد و بال شب
و روزها این اوقات سعادات اند و زخود را باوج مرتبه مقربین سازند خوشوقت
آن هوشمندی که در این بزم دلپسند ساغر هوس را در لذت بندگی الهی را بشرابه تمام
انکاب مناهی که نزد جهان باز گشته اند دست ندهد و فرخنده آن نیک بخت روزی که
با قوای غولان هوا و هوسها که لازم این سن میباشد قدم از منهج قدیم دینداری
ننهد زهی چنگ آن صاحب فرهنگی که نقود انفاس گرامی را در این بند بخرند نفایس
سعادات دو جهانی برساند و بهره و ران بهره‌ای که در کنار و شهار یعنی این لیل و نهار
هر ساعت فعال خویش ثمر طاعت نشانند بنخ صدق طاب ثراه در کتاب خصال از سرمایه جوان
بختی و فرهایدن بروز بختی جناب اشرف محمدی ص روایت نموده که فرموده سَبعةٌ فی ظلِّ عرش
الله عز و جل یَومَ لا ظِلَّ الا ظِلُّه یعنی هفت کس در سایه عرش الهی خواهند بود روزی که
جز آن سایه نباشد و از انجمله جوانی را شمرده که در کودکی در بندگی خدای عز و جل گذرانده
باشد و در مجموعه ورام مرویست که ما من شابٍ یَدَعُ لذّتَ الدُّنیا ولهوها و یستقبل
بشبابه طاعة الله عز و جل الا اعطاه الله اجر سبعین صدیقا یقول الله تعالی ایها الشاب التارک
شبابه لی التارک الشهوات انت عندی کبعض ملائکتی خلاصه مضمون اینکه هیچ
جوانی نیست که لذت دنیا و لهو و لعب آنرا واگذاشته با وجود سن جوانی و هوسهای
نفسانی روی بخدای عز و جل آورده باشد مگر اینکه عطا کند او را خدای تعالی اجر هفتاد صدیق
الله تعالی بوی گوید ای جوانی که جوانی خود را برای من کار فرمودی و ترک شهوتهای خود
و خواهشهای جوانی نمودی تو نیز نزد من مانند بعضی از فرشتگان نظم جوانی ره
طاعت امروز گیر * که فردا نیاید جوانی ز پیر * فراغ دلت هست و نیروی تن

چه میدان فراغ است گوئی بزن ❊ من این گوی را قدر نشناختم ❊ ندانستم اکنون که درباختم

سرمستان باده غرور جوانی و مخمورستان مایه شعور و کاردانی که اوقات شریف ایام

شباب را بلهو ولعب وخورد وخواب درمیبازند وکار جوانی را به پیری می اندازند

پندارند که همیشه جوان و صاحب تاب و توان خواهند بود و هرچه امروز از ایشان

فوت گردد فردا تدارک آن توانند نمود و نمیدانند که دو روز دیگر گوش نمیشنود

و چشم نمی بیند و رفتن در پا نمی ماند و کرمش از دست نمی آید تن از جان سیر میشود

و جان از تن دلگیر میگردد و طایر هوش از آشیان سر میپرد و غنچه دل پر حسرت

شگفتن را بگور میبرد با این احوال هر نفس را چه کار از پیش میتوان برد تا جوانی

نفس بهره کن که ده روز دیگر از عصا این قوة پا دست گردان میکنی ولیکن اگر جوانان

زمانه این عرض را بفهم بیگانه و بگوش افسانه می آید و تا نقره نکاهت را از عمیلک پا

برسنگ نیاید و نخل قامتان در پیش عصا کردن کج ننمایند اذعان این مثال نخواهند

نمود **نظم** جوانی برسر کوچت در باب این جوانی را ❊ گر کسی هرگز نمی بیند دوباره زندگانی

خمیده پشت از ان گشتند پیران جهان دیده ❊ که اندر خاک میجویند ایام جوانی را ❊

بکام خویش نچیدم گلی زباغ جوانی ❊ نکرده استعرا بر غیر باغ جوانی ❊ درین دو روز

ببین فکر خود که نیست میسر تهیه سفر مرگ و بیدماغ جوانی ❊ صد حیف که ما پیر

جهان دیده نبودیم ❊ روزی که رسیدیم بایام جوانی جوانان صاحب شعور را لازم و ضرور است

که اوضاع پیران شکسته را آینه صورت حال خود ساخته پیش آمد کار خود را از ان

مشاهده و استنباط نمایند و بحکم حدیث شریف نبوی ص اغتنم خمسا قبل خمس شبابک

قبل هرمک الی اخره گذارش یافت در این دو روز که سمند فوت در زیر ران و رفیق

توفیق هم عنان آفتاب اقبال طالع و طریق بندگی بی مانع نوشته قوت روح دلخواه

و خادمان حوی و حواس همراه کاروان پیش از پیش و دلیلان آثار اهل پیش پیش

خودرا بسر منزل نجات رسانیده وقت پیری و شکستگی که دست طلب بجائی وورود

جوانان بدوانی نمیرسد پشت دست بدندان انجایند وانچه سمت تحریر یافت

مبنی بر آنست که اجل کم فرصت امان دهد و آدمی به پیری رسد والا کدام

نعوذ است که این سیل دمان کلبن حیات نوجوانی را از زمین هستی بر نمیکند و

کدام ساعت که اره دوسر این مثل سرو قامت خوش رفتار را از پا در نمی آورد

وکدام بهار است که داغ صد جوان در دل ندارد وکدام بهار است که از فراق چندین

فرزند خونتابه نه دیده نمیبارد حق آگاه بلاست که بجوانان عزت و شوکت رسیدن

میوه نیا میوه خام از درخت میربند **بیت** کس چه میداند که چون مهتر پیران

بوند ❊ میبشانند ملبکمان بر خال چندین تیر تا آدمی وان چه مبدا اند که از جمله

ایشان نخواهد بود و ادراک کهولت و پیری خواهد نمود مرویست که حضرت

روح الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون بر جوانان گذشتی گفتی کم

زرعٍ لم یدرک الحصاد یعنی چه بسیار کشته که بدرو نرسند و چون بپیران مرور

نمودی فرمودی ما ینتظر بالزرع اذا ادرک الا ان یحصد یعنی چون کشت شما

رسیده حالت منتظر و جز اینکه درویده شود پس جوانان از دل بنیاد حیات سست

بنیاد بودن و برای انجام مهام سفر عقبی بایام پیری که بان رسند یا نرسند پشت

گرم نمودن غلط و خطا و ناشی از فریب نفس دغاست **بیت** به پیری انچه روی میکنی

کار جوانی است ❊ چه میدانی که سلخ هست ما من ندگانی را ❊ تازه گل گلشن عصمت و سند

آتش خوف و وحشت حضرت یحیی ابن زکریا علی نبینا و اله و علیهما السلام که در آغاز

جوانی روی رغبت از لذت دنیای فانی برتافته و درس خوردی بحکم و اتیناه

الحکم صبیا مرتبه بلند بزرگی دریافته بود وقتی به بیت المقدس که علما و عباد

آن زمان در آن اجتماع داشتند در رفته طریقه آنرا در عبادت مبالغه و بسر شتند

و زنجیرها بر گردن طوقها بگذارم آنها را بدیوارها بسته بودند نسیم عنایت خاص
بر ساحت خاطر او با اخلاصش و زهدش وزید و آتش طاقت سوز خوف الهی در کانون
درون پاکش شعله ور گردید نزد مادر رفت و گفت ای مادر برای من پیراهنی
از موی و کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس روم با احبار و رهبان بعبادت
مشغول شوم گفت چندان صبر کن که حضرت زکریا پدر بزرگوارت آید و با او
درین باب مشورت کنیم پس چون زکریا آمد از سخن یحیی و اراده او اخبار کرد
آنحضرت از غایت شفقت و مهربانی متوجه آن بود خدمات ربانی گشته
فرمود یا بنی ما یدعوک الی هذا فانما انت صبی صغیر یعنی ای پسر من
چه چیز تو را برین داعیست و حال اینکه تو کودک و خورد سالی بیش نیستی
فرمود که یا ابت ما رایت من هو اصغر سنا منی فقد ذاق الموت حاصل اینکه
ای پدر ندیدی که از من کوچکتران نیز شربت مرگ چشیدند چون مرگ برای
خورد و بزرگ است و پیر و برنا را ازین منزل بی بقا بار رحیل میباید بست علی طریق
بندگی را معوق داشتن و کار خود را امروز بفردا انداختن و مهمل گذاشتن باشد
پس حضرت زکریا تصدیق قول وی نمود والده ماجده یحیی را ببافتن جامه و کلاه
پشمین که در آن امت لباس اهل عبادت و مرتاضین بود امر فرمود پس مادرش
انجام آنها نموده آن دلبر را ملابس بزینت دنیا و آسایش کرم افزا آتش خشیت
و تقوی ملتبس بآنها کرده بود مانند آفتاب با دل و جان پرتب و تاب به بیت
الشریف بیت المقدس شتافت و گوهر پاکش در سلک زهاد و عباد آنمقام خاص
پاک انتظام یافت تا اینکه اثر درشتی آن لباس و پلاس بتن گلبرگ شمائلش رسید و
وجسم شریف لطیفش را ریاضت فنا زار و ضعیف و بیمار کردید روزی بر خود
نگریسته از ملاحظه آن حال و مشاهده آن لاغری و هزال گریان گشت و خدای

عز وجل بوی وحی فرستاد که یا یحیی اتبکی مما قد نحل من جسمک و عزتی و جلالی
لو اطلعت علی النار اطلاعة لتدرعت مدرعة الحدید فضلا عن المنسوج
خلاصه معنی اینکه ای یحیی آیا میگریی از لاغری جسم خود سوگند بعزت و
بزرگواری من که اگر یکبار بر آتش جهنم مطلع شوی هر آینه پیرهن آهن در بر خواهی
کرد یعنی برای ریاضت و بندگی چه جای پیراهن بافته یا پیراهن پلاس علی اختلاف
النسج پس حضرت یحیی چندان گریست که اشک او گوشت دو گونه روی انور وی را
خورده و سوراخ شد و دندانها ظاهر شد این خبر بوالده ماجده وی رسید نزد او
آمد و احبار و رهبان اجتماع نمودند و حضرت یحیی را از آن اخبار فرمودند گفت ادررا
نمودم جوانان ظریف خوش لباس و نقاشان در و دیوار جسم خاکی اساس که پیوسته
آینه خود بینی در پیش دارند و قطع نظر از آرایش معنی و حسن سیرت نموده همگی
باصلاح ظاهر ساختن صورت همت میگمارند چه شود اگر اندک تاملی درین حکایت
هوش ربای دلگشای نمایند اطوار ناشایسته خود را با احوال آن بنده از خود گسسته
فی الجمله موازنه فرمایند دل غافل گران خواب را چشمی مالند و بر غافلی و بیحاصلی
خود بسوز و زاری گریند و نالند و با خود گویند ای نفس رونده کان این راه و بندگان
این درگاه در بندگی خدا از خود بدینگونه بیخبر بوده اند که ادراک الم حنین نمی نموده اند
خاک بر سر که تو در پرستش خود از خدا اینهمه بیخبر باشی و بی قراران پر رنج و عنا
و پرهیزگاران با آتش خوف کباب از دل رقیق چون اشک عقیق آنقدر بر چهره دویده
که گوهر دندان از صدف دهان نمایان گشته روی سیاه که از غایت بدبختی و قفا
دل بسختی همگون سنگ خارا گونه هم نخراشی ریاضت کشان حق شناس را بلباس
کرباس می شناخته اند و تو که از طبع بد روش ناز پرورده بجامه طلا و حریر
آموخته و دیده و جان باریک پیرهن از نخ و تاب در هم دیده رشته صفت از خود را

لاغر میکرده اند و تو آهن دل سوزن صفت برای تن آرائی پیوسته چشم بر جامهای
فاخر دوخته مردان عرب برای درد دین همه تن دل بوده اند و تو نامرد وار لاف آنرا
باز بان و صاحبان درد در راه دین انجان میکند شته اند و تو خود بین جهة رعایت
ان ایمان   بیدل بیدین ترا نه دل حزین میباشد   نه رخ ز نیاز بر زمین میباشد
نی چهره همیچه کاه و نی دیده چه کوه   از حق مکذر بندگی این میباشد القصه حضرت
زکریا گفت یا بنی ما یدعوک الی هذا انما سألت ربی ان یهبک لی لتقر عینی
یعنی ای پسرک چه چیز ترا بانهمه رنج و ریاضت داعی و باعث میگردد و من از
برای همین از خدای خود درخواست نمودم که ترا بمن بخشد که چشم من بتو روشن
کرده حضرت یحیی گفت که ترا باین امر کرده زکریا گفت که گفت که تو میگفتی که ان بین الجنة
والنار لعقبة لا یجوزها الا البکاؤن من خشیة الله یعنی بدرستیکه میان بهشت
و دوزخ هر آینه کریوه ایست که از ان نمیگذرند مگر گریه کنندگان از ترس خدا
زکریا گفت آری چنین است پس جد و جهد کن و کار تو غیر کار منست یعنی حال تو
قسم دیگر است پس حضرت برخواسته بدر عمر خود را افشاند که روانه شود
مادر وی اگرفته گفت اذن میدهی که دو پاره نمد برای تو مرتب سازم که دندانهای
ترا بپوشاند و رطوبت اشک ترا بر چند یحیی رخصه گشته مادر دو پاره نمد
برای او ترتیب داد و بر روی آن جراحت بست دیگر باره چندان گریست که آنها
تر شدند پس یحیی آستین بر آنها فشرد چنانچه از میان انگشتان مبارکش فرو ریخت
حضرت زکریا چون دید ان احوال جگر گداز و طاقت بر داز متوجه درگاه خداوند
بی نیاز گشت و گفت اللهم ان هذا ابنی وهذه دموع عینیه وانت ارحم
الراحمین یعنی خداوندا این پسر منست و این اشک چشمهای وست و تو رحم
کننده ترین رحم کنندگانی و حضرت زکریا هرگاه میخواست برای بنی اسرائیل وعظ

گوید

گوید و بزلال نصایح دلپذیر غبار غفلت از چهره ضمیر ایشان بشوید برات و جب
میکریست اگر یحیی حاضر بود زبان بحرف جنت و نار نمیکشودی روزی بدستور
بنی اسرائیل را موعظه میکرد که حضرت یحیی رسید پس آغاز سخن کرده فرمود که حدثنی
حبیبی جبرئیل عن الله تبارک وتعالی ان فی جهنم جبلا یقال له السکران
وفی اصل ذلک الجبل واد یقال له الغضبان یغضب لغضب الرحمن تبارک
وتعالی فی ذلک الوادی جب عمقه مائة عام وفی ذلک الجب توابیت
من نار وفی تلک التوابیت صنادیق من نار وثیاب من نار واغلال
من نار حاصل اینکه حدیث کرد مرا جبرئیل از الله تعالی بدرستیکه کوهی در جهنم است
که او را سکران میگویند در بیخ آن کوه وادی است که او را غضبان میگویند یعنی
خشمناک بر کسانیکه خدای تعالی بر ایشان خشمناک باشد و در آن وادی چاهیست
که عمق آن صد سال راهست و در آنجا تابوتهاست از آتش در آن تابوتها صندوقها و
از آتش و جامهاست از آتش و زنجیرهاست از آتش و غلهاست از آتش چون یحیی
وصف سکران بدین دستور شنید طوفان بیتابی و شور از شور درون پر شورش
جوشیدن آغاز نهاد سر برداشته واغفلتاه من السکران گفته بیقرار و شوریده
وار رو بصحرا گذاشت پس زکریا از مجلس برخواست و نزد مادر یحیی آمد فرمود
برخیز یحیی را جستجو کن که بدرستیکه من بتحقیق بیم آن دارم که او را نه بینی مگر
مرده یعنی میترسیم که از بیتابی هلاک شود پس مادر بیرون رفته در طلب یحیی
میگشت تا بر جمعی از جوانان بنی اسرائیل گذشت گفتند ای مادر یحیی اراده کجا داری
گفت میخواهم فرزندم یحیی را جستجو کنم ذکر آتش نزد او شده از انجهت شوریده وار
بیرون رفته پس ایشان نیز در طلب یحیی متفق گشته روانه گردیدند تا بشبانی
رسیدند آن ضعیفه گفت ای راعی چنین و چنان دیدی راعی گفت همانا یحیی ابن زکریا

میخواهی کفت آری او پیرهنی که بخش آنش نزد او ومدکور کشته ولهذا شوریده واز
بیرون رفته شبان کفت همین ساعت من او را در فلانجا واکذاشتم پاهای خود را
در آب کذاشته سر وچشم بسوی آسمان برداشته ومیکفت وَعِزَّتِكَ مَوْلَایَ
لَا اَذُوقُ بَارِدَ الشَّرَابِ حَتّٰی اَنْظُرَ اِلٰی مَنْزِلَتِی مِنْكَ حاصل معنی اینکه سوکند بعزت
تو ایمولای من کاب خنک نچشم تا منزلت ومقام خود را که نزد تو دارم القصه
آن ناتوان سرکشته وآن یکانه کوهر کم کشته را یافته نزدیک وی رفت وسرش را
کرفته میان دو پستان نهاد وی را بخدا قسم داد که با او بخانه رود حضرت یحیی
ناچار فرمان کشته با وی بمنزل آمد مادر کندن بدرعه موی وپوشیدن بدرعهٔ
شال که نرم تر از آنست بروی عرض کرده قبول نمود وطعام عدسی برای وطبخ کرد
تا او لغر بود پس خوابید و چنان خوابش برد که برای نماز شب بیدار نشد میتوانند
بود که مراد بعضی از نمازهای مندوب باشد که از او فوت شده باشد پس ندا
در خواب بوی رسید که یَا یَحْیَی ابْنَ زَکَرِیَّا اَوَجَدْتَ دَارًا خَیْرًا مِنْ دَارِی وَجِوَارًا
خَیْرًا مِنْ جِوَارِی یعنی اراده سرایی بهتر از سرای من وجواری بهتر از جوار من
پیرا نموده دیده بیداری وآتش بیقراری از جان خسته کفت که یَا رَبِّ
اَقِلْنِی عَثْرَتِی اِلٰهِی فَوَعِزَّتِكَ لَا اَسْتَظِلُّ بِظِلٍّ اِلَّا سِوَی بَیْتِ الْمُقَدَّسِ
یعنی خداوندا درکذران از من لغزش مرا ای معبود من قسم بعزت تو که در هیچ
سرها بر وزیر سقفی مقام نکنم غیر بیت المقدس پس دیکر باره آن بدرعه موئین را
که عبادت از پلاس باشد کرفته پوشید مادر عیب در آویخته همانا میخواست که
او را از رفتن متقاعد سازد زکریا فرمود دَعِیهِ فَاِنَّ وَلَدِی قَدْ کُشِفَ لَهُ
عَنْ قِنَاعِ قَلْبِهِ وَلَنْ یَنْتَفِعَ بِالْعَیْشِ ملخص معنی اینکه واکذار او را که پرده از
چشم او کشوده کشته وهرکز منتفع نمیشود از زندکانی وتن آسانی بهره نمیبرد

پس حضرت یحیی همان بدرعه درشت در بر وهمان کلاه صوف بر سر به بیت المقدس
رفته با جمیع احبار مشغول بندکی حضرت پروردکار کردید مضمون اینکلام حدیثی
استمزاج شده که از جناب اشرف نبوی ص ماثور ودر کتب معتبره چون امالی شیخ صدوق
ومجموعه شیخ ورام رحمهما الله علیهما مذکور شد ونیز آورده اند که حضرت یحیی علی نبینا
وعلیه السلام از ایام صبا تا وقت رحیل از دار فنا هرکز بی کریه نبوده وپیوسته دو
جوی سرشار از چشمه سار دیدکان اشکبار بر غره کلنار رخسار بهارکش جریان مینمود
ودر آن کودکی چون بکودکان میرسید که در کوچها مشغول بازی بودند واو را نیز
ببازی ترغیب مینمودند میفرمود که ما از برای بازی ولهو ولعب آفریده نشده ایم
بلکه ما را برای کار دیکر آفریده اند وچون بحد بلوغ رسید ونهال وجود کرامیش
در ریاض جوانی قد کشید همچنان زار وکریان وشب وروز در آتش جانسوز
خوف کباب وبریان میبود با وی کفتند که ای یحیی تو هرکز دامن زندکی بلوث نافرمانی
نیالوده بلکه اندیشه آن نیز ننموده همیشه در کذارش طاعت وعبادت کوشش
مینموده سبب که به چیست فرمود هرچند طاعت من بسیار باشد بعبادت ابلیس نرسد
واو چون در سابق علم الهی شقی بود آن طاعت وعبادت او را فایده ننمود من نیز از
عاقبت کار میترسم که مبادا از جمله اشقیا باشم الحاصل جوانان کامل خرد ودانایان
سود و زیان نیک وبد ایام جوانی را بر آمال وامانی چنین کذرانیده ونهال هستی خویش را
در این کلشن بخون جکر وآب دیده تر بحاصل فوز وفلاح بدینکونه رسانیده اند بر اقداح
راح ریحانی راحتهای نفسانی بدین دستور آستین استغنا افشانده وخار خار نرمی لباس
بدرشتی جامهای پلاس بدین نهج فرونشانده از کلهای کوناکون هوسهای دنیای دون
بدین طریقه چشم رغبت پوشیده اند ودر بهایند ن دامان جان از خوارستان خواهشهای
اینجهان بدین غایت کوشیده نظم آنانکه ز میان بکناری خزیده اند: از کفتکوی

هرچه جز ولب کزیده اند ٭ دامن بدست خار علایق نداده اند ٭ چون باد اگرچه بر گل و
ریحان وزیده اند ٭ در یاد لان عشق نه بحر بن هردو کون ٭ بکداند کوه غم اورا کزیده اند
و نیز از نجمله حکایاتی که جوانان کودک خصلت شوخ طبیعت را سر مشق پند کی و خضر خجسته
دلزند ملکی میتواند کشت حکایتی است از بهلول منقولست که گفت روزی در بعضی از
شوارع بصره جمعی از کودکانرا دیدیم که گردکان بازی میکردند و کودکی از کنار بر ایشان
مینگریست با خود گفتم همانا این کودک گردکان ندارد بازی کند با ایشان واز حسرت
اینچنان میگرید باوی گفتم که چرا میگری اگر میخواهی برای تو گردکان بخرم تا تو نیز با کودکان
بازی نمائی نظر بسوی من کرد و گفت یا قلیل العقل ما للّعب خلقنا یعنی ای کم خرد
ما برای بازی آفریده نشده ایم گفتم برای چه آفریده شده ایم گفت برای علم و عبادت
گفتم این سخن را از کجا فرا گرفته بارک الله فیک گفت از قول خدای تعالی که فرموده افحسبتم
انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون گفتم ترا حکیم و دانا می بینم مرا موعظه کن
پس این ابیات را خواند آیا الدنیا تجهد بانطلاق ٭ مشمّرة علی قدم و ساق ٭ فلا
الدنیا بباقیة لحی ٭ ولا الدنیا علی حیّ بباقی ٭ کان الموت والحوادث والحدثان
فیهما الی نفس الفتی قریب سباق ٭ خلاصه مضمون اینکه دنیا را می بینم که ساق خود برهنه
و مهیای رفتن گردیده است پس نه دنیا برای هیچ زنده پایدارست و نه هیچ زنده در
دنیا باقی و برقرار میماند گویا مرگ و حوادث دران بسوی جان آدمی دو اسب که
در دویدن بر هم پیشی میگیرند بعد از ان نظر بجانب آسمان کرد و بدست اشاره مینمود
و اشک از دیدکان بر صفحه رخسار میبارید و میگفت یا من الیه المبتهل یا من علیه
المتکل یا من اذا ما امل موجه لم یخط الامل حاصل معنی اینکه ای آنکسی که بسوی
اوست تضرع و زاری بندگان و ای آنکه بر اوست توکل و اعتماد ایشان ای آنکسیکه
چون امید واری امیدی از او داشته باشد امید او را خطا نمیکند والبته بحصول

می پیوندد

می پیوندد و چون کلام با تمام رسید بیهوش افتاد سرش را بکنار گرفتم و خاک
از رویش باستین ستردم چون بهوش آمد گفتم ای بنی ترا چه شد تو کودک و
خورد سالی و بر تو گناهی نوشته نشده گفت الیک عنی یا بهلول انی رایت والدتی
توقد النار بالحطب الکبار فلا تتقد الا بالصغار وانا اخشی ان اکون
من صغار حطب جهنم یعنی دور شو از من ای بهلول بدرستیکه من مادر خود را دیدم
که آتش می افروخت با هیزم درشت و آن در نمیگرفت مگر بهیزم ریزه و من میترسم
که از هیزمهای کوچک جهنم باشم بهلول گفت چون از ین سخن فارغ شد من از این سخن
بیهوش شدم و افتادم چون بهوش آمدم نظر بکودکان کردم آن کودک را با ایشان
ندیدم از ایشان پرسیدم که این پسر کیست گفتند نشناختی گفتم نه گفتند او از اولاد حسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام میتواند بود که آن گوهر والا و آن بزرگ کودک نمایکی از
اهل بیت عصمت و کرامت و از جمله نجوم زاهره فلک امامت بوده باشد بدانکه عبارت
انی رایت والدتی توقد النار بالحطب الکبار تا آخر خالی از اشکال نیست چه
نا بالغ از هر مواخذه و عذاب فارغ است و دفع آن بدو طریق امکان دارد یکی آنکه
ببلوغ رسیده مکلف گردیده باشد و بهلول او را کودک خورد سال از باب مبالغه
خوانده باشد چنانکه متعارفست که جوانان کم سن را میگویند که تو هنوز کودکی و
غرض این باشد که بر تو اینقدر وقت هنوز نگذشته که ارتکاب گناهی نموده
و دامن حیات را بلوث گناهی آلوده کرده باشی اینهمه خوف و گریه برای چیست
مراد وی از جواب مذکور این باشد که میترسم نافرمانی کرده باشم و مرا برای کم
سنی و جاهلی معاف نداشته بلکه معذب باشند و در آتش جهنم که بحکم وقودها
الناس والحجارة آدمیان هیزم آنانند بسبب من تا برا اهل معاصی همچو هیزم
خورد باشد نه هیزم درشت دوم اینکه خوف وی از عذاب باعتبار تکلیفی باشد

که کودکان غیر بالغ را در عقبی خواهد شد چنانکه بسیاری از اخبار بران ناطق است
والله اعلم بهر حال تامل در حکایت مذکوره و تفکر در ان معنا مستان مست موسم
جوانی را خوب و جوانان سر بهوا و کودکان بازیگاه دنیا را گوشمال بس خوب و
در کتاب شریف کافی حدیثی که در دید بدی جوانان را شاخیست مذکور و خلاصه آن
اینست که حضرت خاتم انبیا و پیشوای هر پیر و برنا با مردمان نماز صبح گذارده بود
که نظرش در مسجد بجوانی افتاد که سر خود را حرکت میداد و بجانب اسفل و بالا می
ساخت یعنی از ضعف یا بجهت خواب و غلبه نعاس که بفارسی پینکی گویند رنگش زرد گشته
و بدنش لاغر و چشمها فرو رفته بگردید آنحضرت زبان بتفقد و مهربانی کشودند و
فرمودند کیف اصبحت یا فلان چگونه صباح کردی گفت صباح کردم یا رسول الله
بحالتی که صاحب یقینم سید مختار را از ان گفتار عجب آمد از حقیقت آن استفسار
فرمودند جوان این مضمون ادا نمود که یقین من یا رسول الله حالیست که مرا
حزین و غمگین کرده و شبها از من خواب برده و روزها در شدت گرما را تشنگی فرموده
یعنی نسبت ذره بیرون رغبت کرده نفس من از دنیا و ما فیها چنانکه گویا می بینم
اهل بهشت را که در بهشت تنعم میکنند و همدیگر را می شناسند و بر تختها تکیه زده اند
و گویا اهل آتش را می بینم که در آن معذب اند و فریاد میکنند و الحال میشنوم فریاد و
خروش آتش را که در گوشهای من میگردد پس آنجناب خطاب باصحاب نمودند که این
بنده ایست که خدا تعالی دل او را روشن و نمایان ساخته بعد از ان متوجه آن جوان
گشته فرمودند الزم ما انت علیه یعنی بر این حالی که هستی میباش و دست از ان
بر مدار جوان گفت دعا کن برای من یا رسول الله که شهادت روزی من شود با تو
یعنی در رکاب تو باشم و با دشمنان دین جهاد نموده باین سعادت فایض گردم
پس آنحضرت ایند دعا در حق او نمودند زمانی چنان نگذشت که در بعضی غزوات با جمعی

بیرون رفته یعنی از شهر با آن نفر بسعادت از یا انصف قتال بمعرکه جهاد مبارزت
نمود و بعد از نه نفر که شهید شدند بآرزوی خود رسیدند و ادراک درجه
بلند شهادت فرمودند و هم ایشان نیز از روایات حکایت نموده که در هر کوی
ساری جوانی دیدیم رنگ رخسارش زرد گشته و چشمها بچشم خانه فرو رفته
اعضایش مرتعش و لرزان و اشکش بر صفحه رخسار ریزان گفتم چه کسی گفت
بنده از آقای خود گریخته گفتم چرا بمولای خود باز گشت نمینمائی و طریق معذرت
نمی پیمائی گفت عذر محتاج بحجت است و چه عذر گوید کسی که سرا پا تقصیر و ذلت
گفتم متوسل بکسی شو که نزد او شفاعت تو نماید گفت همه شفیعان از او میترسند
و جرئت دم زدن نزد وی ندارند گفتم مولای تو کیست گفت مولای من آن
کسی است که بپوستم از خوردی پرورده نعم او بودم و چون بزرگ شدم نا
فرمانی و مخالفت او نمودم هر چه بمن وعده کرد وفا کرد و هر چه برای من ضامن شد
بعمل آورد با اینهمه لطف و احسان که از او دیدم در پیش نظر وی عصیان او ورزیدم
و احسرتا از حسن افعال او و قبح اعمال من گفتم مرا الهام است که شاید وی بآن راضی
و خوشنود گردد و غرض از عرض امثال این حکایت و مراد از ایراد این روایات آنست
که جوانان شوخ و شنگ و مغروران بادرود بوار عجبک هرزه خرجان نقد
زندگی و قدر ندانان فرصت بندگی که ایام جوانی را بهوسهای نفسانی میبازند
و عمر گران بها را برنگ آمیزی مندیل و قبا صرف میسازند و دین را بتقطیع آب
و زین داده اند و در جهاد مردانه ای دشمن دین رهای نفس و هوا پیاده اند
نگاه عبرتشان صرف نظر بازی و فرصت کار سازی شان تمام خرج تن آرائی و خود
سازی خیالشان همین در پوشش است و مرد انگیشان منحصر در کنش بداند که جوانان
عاقل روز کار مستعجل را صرف چه نموده اند و طریق بندگی را بعدم اهتمام چگونه

بیمود محققان علایق دنیا را بقوت دین وتقوی چون گسسته اند وراه یاجوج آرزوها
بسد محکم اساس ایستاده که دریا روین بچه طریق برخود بسته دل پرو پریشان جز
زعفران شکسته رنگی بخود ندیده وخاطر غم پرورد شان ندرد وسنج جهان بوقلمون
جز چهره کاهی واشک گلگون نه پسندیده ودر بزم زندگی جز شراب کیفیت بندگی ننوشیده
وجسم نزار را غیر جامه زنده تار که از پود تار اشک بپوشانیده وتوسن نفس سرکش را بکام منع
از حرام چنین رام گردانیده وسمند همت بلند را بمهمیز پندهای عبرت انگیز از خندق
جهان فتنه خیز بدینگونه جهانیده اند تا مکر از کرده ایشان کرده بر خوانند ودل بی
غیرت ما بر سر غیرت آرند ونگویند ما را هنوز عهد جوانی ومرغ طبیعت را قوت
بال افشانیست چرا جوانی را بپایان در بازیم ودر عنفوان که خودرا مویز سازیم چند روزی
بعیش وعشرت گذرانیم ولب بر لب دختر رز نهاده کام دل از او ستانیم که چون پیر
گردیم در توبه باز ودر دو منکار دراز آنگاه تلافی گذشتها آسانست وبا توبه روا ناست
عصیان وطاعت یکسان اگر جوانان ضایع روزگار جاهل همین تصور فاسد وجهان
باطل خود را فریب داده وپای جرات از حریم ادب عبودیت بیرون نهاده اند وبطلان
این تصور صاحبان تفکر وتامل را نجند وجه ظاهرست اول اینکه از اخبار واثار ظاهرها
وبوضوح رسیده چنانکه در اوایل باب اول این کتاب مفصلا مذکور گردیده که در
دل هر بنده نقطه سفیدی هست وانار تکاب گناه در آن سفیدی نقطه سیاه بهم میرسد
اگر توبه کرد آن سیاهی زایل میشود واگر در گناهان اصرار ورزند آن سیاهی بیفزاید
تا آن سفیدی را بپوشد وچون آن سفیدی پوشیده شد صاحب آن دل هرگز بخیر
بازگشت نمیکند یعنی توفیق توبه دیگر نمی یابد پس جوانان لاهی را در ارتکاب
مناهی چندین مصر بودن وبگفتار بی کذب وخلاف ائمه اطهار التفات نکرده در توبه
وتلافی بوعده نفس دروغگوی اعتماد نمودن از طریق عقل وشعور بغایت دورست

دیگر اینکه بعضی نادانان که شمه از نیوفاق وبی اعتباری آن در مطلب ثانی گذارش
یافت چه اعتقاد داشت که عاقل هشیار نگاه دار چشم داشت ثبات وقرار از آن
داشته باشد چه بجای مدت جوانی را بکام دل گذرانیدن وجان خودرا از آفات
وعاهات وامراض حوادث گوناگون از حد افزون که از در ودیوار روزگار میبارد
رهانیدن وبعجز از زحمت وخون دل خودرا بسر منزل پیری رسانیدن وبعد از آن
خودرا بوادی توبه وانابت افکندن وخار خار شهوات را که سالها در زمین
طبیعت ریشه محکم ساخته یک بیک برکندن ورفته رفته خودرا بخدا وطریق بندگی
آشنا ساختن ومرده مرده بقضا ومافات وادای حقوق خالق وخلایق پرداختن
اینها همه آرزوها دور است که از هزاران یکی را روزی نمیگردد نظم ای آنکه تمام آرزو
هوسی ؛ طفلی شده مختبطی خود چه کسی ؛ گوئی که به پیری چه رسیم توبه کنیم ؛ ترسیم که چون
روی به پیری نرسی ؛ کوبدبختی از سیاه مستان بادهٔ غفلت پیوسته بلهو ولعب مشغول
بودی بامید آنکه چون نزدیک رفتن شود وعلامات رحلت ظاهر گردد توبه خواهم
کردن نادانی را بمعصیت وفنا فرمانی صرف نمودی تا روزی در بازار بصره میرفت
درختی از سقف بروی افتاده میخی آهنین بقلبه دو وجب که در آن نصب بود بر سر
وی آمد چنانکه از زیر بغلش سر بیرون آورده همان لحظه بعالم عقبی شتافت وفرصت توبه
وانابه که از همه عصیان بامید آن میکرد در نیافت پس بلاهای زمین وآسمانی و
مرضهای بیخبر ناگهانی از این قبیل بسیارست که آدمی نادان اصلا احتمال آن را بخود راه نمیدهد
وچون سوختن وغرق شدن واز بام افتادن ودر زیر سقف ماندن وامثال اینها
چنانکه کم هفته وماهی است که چندی از اینگونه سوانح وحوادث دیده یا شنیده شود
واز سوانح غریبه که در این نزدیکی غدار دنیای دون را از چشم مکنون زاده
ومولف را از شخصی که این واقعه غریب بدست او وقوع یافته استماع افتاده اینست

که شخص مذکور حکایت کرد که با یکی از شوریدگان جنود شباب که شور عز و منصب در
دماغ داشت آشنا بودم و وی همانا سرگرم محبت زنی بوده و آن زن شوهر داشت
بنابر کام دل همیشه انتظار غفلت او میکشید و طلب فرصت مینموده تا اینکه شیطان
البته فریب لعین عاقلهٔ اینقوم شقاوت سفید قرین است این راه پیش وی نهاده بود
که در باغی تمهید ضیافت و جشنی باید نمود شوهر آن زن را نیز با آن جمع تکلیف باید
نمود آنگاه او را مشغول صحبت یاران باید ساخت و بهانه کاری خود را از انجمن بخانه
او باید رسانید و بتحصیل مراد باید پرداخت القصه باین مقصد روزی در باغ بزمی
آراسته و مرا نیز با آن جمع خواسته بود پیش از آنکه صحبت در گیرد و آن خیال بصورت
صورت پذیرد باقتضای نشأ باده پرشر و شور که با شراب مستی شباب هم زور واو
نیز پهلوان پای تخت ابلیس بدبخت از خدا دور بود چوب بلندی بطریق خشت
که باصطلاح اینزمان جرید گویند بجانب من انداخت و گفت تو بگیر و بجانب من بینداز
منهم برداشته بطرف او انداختم مجملاً آن چوب را بهمین طریق بهم می انداختیم و چند مرتبه
وی چابکی کرده آنرا در هوا گرفت در این اثنا بخاطرش رسید که تیر را بهمین طریق در
هوا توان گرفت پس فرمود تیر و کمان آوردند و بدست او دادند فرمود که تیر را
بمن بینداز که من بگیرم هر چند از آن حرکت ابا و از آن خدمت استعفا نمودم قبول
نکرد چون بزرگی بود و در آن بسیار ابرام نمود جز فرمان برداری چاره نیافتم
و تیری چند باحتیاط بسیار گاه از زمین و گاه از بالا انداختم در عالم آب آخر کرت در
نظر وی ناصواب نموده آغاز بدمستی کرده فرمود مرا دادند من تیر و کمان را بخشم
و انان کج نهاد چون تیر از کمان کج بختم ملازمانرا که بگرفتن من فرمان داد و در زد در
باغ بمن رسیدند و مرا گرفته نزد وی کشیدند الحاصل هر چند عجز کردم مفید نیفتاد
دیگر باره تیر و کمان بدست من داد و خود در مقابل من ایستاد فرمود ناندیشه مکن

و ببیند از و سینه مرا نشان ساز و بر بین که چگونه آنرا میگیرم با این همه مبالغه باز من
احتیاط کردم و بالای سر او را نشان کردم و شصت گشادم دیدم که تیر بلند میگذرد
و جستن نمود که تیر را بگیرد و قضا پیش دستی کرده آنرا بر حلقوم وی زد چنانکه
از او در گذشت و از پا در آمد و بعد از چند روز گذشت القصه شامت آن اراده
نامردانه و بواسطه تیر بلای ناگهانی چنین گرفتار ساخت و شحنه غیرت الهی آن مغرور بی
باک را بسعی و تلاش خود بد نیکو نه بخاک هلاک انداخت بیت خدنگ بی
بی کمانی را نشانی نیست بار از خود ؛ بناشی دوست با خود گر بدشمن بد روا داری
ماحصل اینکه دو نگار رفته بار از اینگونه تیرهای بلاهای ناگهانی را سکان در
ترکش بسیار دارد بر فرضی که کسی از همه آنها مسلم جسته ممکن است که غافل بمرض شدید
عقل زدای و شب سوزان هوش ربائی دوچار گشته روز اول چنان بی شعور خواهد بود
که دیگر فرصت توبه و وصیت نیابد چنانکه بارها مشاهده شده است پس جوانان
جاهل چرا این فکر نکنند که این قسم مردن خود از آدمی دور نیست اگر چنین میرم و با
این آلودگی را شهر پاکان بپیش کرم نه توبه و انابتی که بآن امیدوار توان بود
و نه آه سرد ندامتی که پشت بآن گرم توان نمود و نه زبان استغفاری که بآن
معذرتی و نه دیده اشکباری که دامن آلوده بآن شویم و نه زبان خجالتی که پرده
بر روی زشتی اعمال تواند کشید و نه عرق انفعالی که جاری مجاری آبروی
دفتر تواند گردید نه مد آه سحرگاهی که خط بطلان ارقام گناه تواند بود و نه
سوز ناله نیم شبی که در روز سیاه مرا چراغی تواند نمود و نه نماز و روزه که
تحفهٔ درگاه صمد را شاید و نه ورد و دعای هر روزه که انان خجلت بخجلت
بیفزاید اگر با این سامان و با این حال بمیرم چه سازم و چه خاک بر سر کنم بیت ای
آنکه همیشه در بی خوابی و خوری ؛ یاد ره زاد و خوردی از برای زد و برد ؛ تنگ

بادا اگر چنین خواهی زیست خاکت بر سر اگر چنین خواهی مرد دیگر اینکه بر فرضی که از
تیرباران حوادث مذکوره متخلص گشته و از عقبات آفات روزگار بسلامت
گذشته بسر منزل پیری رسد و بتوبه و انابتی که مکنون صورت پذیر گردد هیهات
هیهات که ادراک مرتبه بلندان نیک بخت سعادتمندی تواند نمود که آغاز جوانی
پیوسته پاس دم داشته و در وادی زندگی از شارع بندگی قدم بیرون نگذاشته
باشد سبحه ذکرش بکشاکش فکر زلف و کاکل مهرویان نگسسته و دیده شرمش بسوی
شاهدان و امردان گرم نگرسته باشد دست و پا سائیش دامان نامحرم نسوده
و دامن پاک نهادیش بر تنک باده نیالوده باشد و چون ادراک مرتبه جوانی که باین
صفات متصف باشد تواند نمود که در حقیقت هیچکس بمرتبه جوان عابد نرسد
چنانکه سابقا گذارش یافت اجر هفتاد صدیق یا کرامت و نزد خدای عز و جل
منزلت و مانند منزلت بعضی از فرشتگانست ثمره این کلمات و نتیجه این مقدمات
اینکه عهد جوانی بسیار عزیز و شریف و آنرا بدیوانگی و مستی و بلهو و لعب
و نفس پرستی گذرانیدن عیبی بس فاحش و خرابی بغایت عظیم است حضرت
کریم متعال و حکیم لم یزل و لایزال کافه جوانان را از مستی هوسهای جوانی که بحکم
حدیث شریف نبوی ص که اَلشَّبابُ شُعْبَةٌ مِنَ الجُنُونِ قسمیست از دیوانگی
عاقل و هشیار و در ظل برومند عمر و زندگانی باثمار سعادات دو جهانی جملگی را
بهره مند گرداناد بالنبی و آله الامجاد و اما سن کهولت که در عمر شریف بجای
فصل خریف است سنی است که نوبهار عالم باقی بمراحل پیشتر و قباحت ارتکاب
قبایح و فسوق در آن بمراتب بیشتر است چه در این وقت فراش ناتوانی بساط
چیده هوسهای جوانی را از عرصه گاه خاطر روز بروز برچیند و آتش جانسوز
شهوتهای نفسانی که بباد فوت جوانی شعله ور گشته دم بدم از تندی میشاند

نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل چون شد فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی بصر کندی پذیرد پای سستی و در امالی شیخ
صدوق رحمه الله از حضرت مقدس جعفری ع مرویست که اِنَّ العَبْدَ لَفِی
سَعَةٍ مِنْ اَمْرِهِ ما بَیْنَهُ وَبَیْنَ اَرْبَعِینَ سَنَةً فَاِذا بَلَغَ اَرْبَعِینَ سَنَةً
اَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلی مَلائِکَتِهِ اَنِّی قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِی عُمْراً وَغَفلةً
شَدِّدُوا وَتَحَفَّظا وَاکْتُبا عَلَیْهِ قَلِیلَ عَمَلِهِ وَکَبِیرَهُ وَصَغِیرَهُ خلاصه
مضمون اینکه بنده تا چهل سال رسیده در وسعت و گشادیست و چندان تنگ
نمیگیرند پس چون بچهل سالگی رسید خدای عز و جل وحی میفرماید بفرشتگانش
یعنی دو فرشته که حافظان و ضابطان اعمال اویند که بدرستیکه من بتحقیق عمر دادم
بنده خود را عمری یعنی قدری مُعْتَدٌّ به از زندگانی باو عطا کردم پس من
بعد سخت گیری کنید و کردار او را نیکو حفظ و ضبط نمائید و بنویسید براو
کم و بیش و کوچک و بزرگ عملش را و در مجموعه دیدم از ابن عباس رضی الله عنه
روایت نموده که مَنْ بَلَغَ الرَّجُلُ اَرْبَعِینَ وَلَمْ تَغْلِبْ خَیْرُهُ شَرَّهُ فَلْیَتَجَهَّزْ
اِلَی النّارِ یعنی بدرستیکه کسی که بچهل سالگی رسید و خیر او بر شر او غالب نگردید
یعنی نیکیش بر بدی زیادتی نکرد پس باید مهیای جهنم رفتن گردد و از بحر
زاخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر ع منقولست که اِذا بَلَغَ الرَّجُلُ اَرْبَعِینَ
سَنَةً نادی مُنادٍ مِنَ السَّماءِ یا ذا الرَّحِیلِ فَاَعِدَّ زاداً محصل معنی اینکه چون
عمر کسی بچهل برسد منادی از آسمان ندا میکند که کوچ نزدیک شد پس توشه
مهیا کن و لیکن آدمی غافل جاهل نه چندان بقیل و قال شغلهای باطل بحاصل
گرفتار است که گوش و هوش باین ندای الهی تواند داد و بمقتضای آن عمل نموده
بفکر تدارک احوال و اندیشه مال خود تواند افتاد گوش و هوشت ز پنبه

غفلت گذشته بعمر بیچاره بیچاره است کاینک ای رهروان راه عدم صبح شد وقت
بستن بار است پس آدمی چون باین سن رسید و باد حوادث ایام کهولت بر گلشن حیات
وزیدن باید که هوای جولانی را از سر بیرون کند و نخل وجود را بقصد رفتن از
بار علایق دنیوی سبک سازد و سر و برگ هوسهای رنگارنگ نفس شوخ و
شنگ مانند باد خزان درون برون از خود افشانده ساز و برگ سفر ناگزیر مرگ
بپردازد و گلهای پر آب رزوهای شباب را چون گل جعفری بسرخ رویی و آشفتگی
در هم سوزد و چهره بی آبرویی و آشفتگی در هم سوزد و چهره بی آبرویی را مانند
لاله خطائی از انفعال بحاصل برنگ خجالت برافروزد و چون تاج خروسان از
زوال آفتاب عمر آتش بیتابی سر کند و مانند زلف عروسان از خجالت طول امال
بالاشک حق بین سر انفعال پیش افکنده طبع سرکش گردن فرازش چون کلهای حق نفی
روز بروز شکستگی و افتادگی پیش کرده و شعله آتش حرص و آزش چون حرارت
نمود از دم سردی فصل خزان کهولت رفته رفته انطفا پذیرد و بندنمای کار آخرت
محکم سازد و از نور سفید موی تحصیل سفیدرویی عقبی پردازد اما انسان ظلوم
جهول از آن کم بخت تر و دل سخت تر است که از رهگذر بهمن جوانی که گل سبزه زنده
کابیت غباری بخاطر نشیند و در وقت دو موی که کرک و میش صبحگاهی پیری
در بوز مرکست بساط عشرت بزم شبانه را برچیند بلکه اگر مرگ معاینه دیده باشند
که چشم از آن میپوشند و خود را هنوز در آغاز جوانی انگاشته همچنان در تهیه اسباب
عیش و کامرانی بجان میکوشند شعر تن زهم باشد فکر پوشش آن میکنی ∴ ریش
جو گندم شد و اندیشه نان میکنی ∴ و اما پیری که سال عمر را بمنزل فصل شتا و هنگام
سرد گشتن دل از زندگانی دنیاست آدمی را در آن بالکلیه در بروی هوای
نفس میباید بست در گوشه شکستگی و افکندگی پا بر دامن شغل بندگی بپیچید

لرزان

لرزان منتظر مرگ میباید گشت و اینوقت را از باب سایر اوقات شمردن و آنرا
بغفلت و تن آسائی بسر بردن مردم از ندامت کردها پشت دست بدندان گزیدن
و هر لحظه برای فوت و فرصت آه حسرت از دل کشیدن مرده و نکر سعی و کد بتدارک
تقصیرات بیرون از حد بستن و هر شب از اندیشه خوابگاه لحد از سر اسیمه از خواب
جستن گریان گریان رو بر خاک تذلل سودن و لرزان لرزان عفو زلات خود را
اندرگاه کریم آمرزگار مسئلت نمودن غایت ملامت و سفاهت و نهایت بدبختی
و شقاوتست چه آدمی را در این سن وقت اذان تکبیر و دو سه روز باقی مانده
در روشن انان بی درنگ تر است که دیگر غافل نتوان بود و طرفة العینی از تدارک
احوال تاخیر و اهمال نتوان نمود و از سرمایه فرصت آنقدر نمانده که از امین یراق
کیری سفر آخرت زیاد آید و کمی آنرا استراحت و تن پروری یاد نماید و از روی
که آدمی از سن کودکی و هیچ ندانی بعرصه خودشناسی و جوانی پا نهاده و سلطان
فرمان شرع شریف را بتاج و هاج تکلیف سربلندی داده باقتضا جهالت
و نادانی اشتغال و شهوات نفسانی همیشه کار آخرت خود را معوق داشته و از
امروز و فردا و از پیری و جوانی گذشته که چون بایام پیری برسم تایب گشته چنین
و چنان خواهم کردن و خود را از زیر بار تکالیف شرعیه خواهم بر آورد و ندانسته که
در پیری که صرصر ممات را وقت هبوط و آفتاب حیات را نزدیک غروب خود را
بچه چیز بازی میدهد و راضی میسازد و کارها را دیگر بکدام وقت می اندازد و
سخن قدمای عصر است که طفلی بیتی جوانی مستی پیری سستی خدا را کی می پرستی
شعر هان و هان ای راه رو بیگاه شد ∴ آفتاب عمر سوی چاه شد ∴ جهد کن
ای تن چاه تیره بخت ∴ آنکه در پیش است راهی سخت سخت ∴ این دو روزک را
که فرصت هست زود ∴ پر فشانی کن تو بیش از راه جود ∴ سال بیگه گشت و وقت گشت تنگ

جز سیه روئی وفعل زشت نبز هان بکو فردا ها کذشت ❁ تا کجلی بکند دایام
دو چراغ خویش روشن سازند ❁ پیش از ان کز نوبهار مرك دود ❁ ودر امالی
شیخ صدوق علیه رحمه از سید انس وجان شرف بخش زمین وآسمان حضرت
اقدس نبوی ص مرویست که مَن اَحسَنَ فیما بَقِیَ مِن عُمرِهِ لَم یُؤاخَذ بِما مَضیٰ
مِن ذَنبِهِ وَمَن اَساءَ فیما بَقِیَ مِن عُمرِهِ اُخِذَ بِالاَوَّلِ وَالآخِرِ حاصل معنی
اینکه هر کس در باقی عمر خود نیکی بازشتی کند او را بهمه کناهان خواه اول وخواه
اخر مؤاخذه میفرمایند ودر مجموعه ورام از اکمل اولیا واول اصفیا وازکیا ان
اوصیا حضرت علی مرتضی منقولست که بَقِیَّةُ عُمرِ المَرءِ لا ثَمَنَ لَها یُدرِكُ بِها ما فاتَ
ویُحیی ما اَماتَ ملخص مضمون اینکه بقیه وتتمه عمر آدمی قیمت ندارد وجبران
انچه از و فوت کشته از اعمال صالحه وحسنات تدارك میتواند نمود وانچه میرانیده
وتاخیر کردانیده چون دل با داب وسنن با اخلاق واطوار مستحسن میتواند بان
زنده وباصلاح آورد بیت کند تلافی تقصیر ما ندامتها ❁ که کار عمر کند مداه
حسرتها ❁ ودر بعضی از کتب اخبار بنظر رسیده که هر که عمر بباد دهد وجوانی را در
معصیت صرف کند در پیری پشیمان شود کوید یا رب خدا ایتعالی کوید لبیك دیر
آمدی اکنون که پیر وضعیف وبیچاره کشتی وهمه از تو کریختند ای آدمی لیکن
باکی نیست من تو را خریدارم کناهت بیامرزم وبمقاصدت رسانم زهی فضل
وکرم بیحد که بنده جاهل بیخبر وزندکی باین ارزندکی را در نافرمانی تباه و
طومار عمر دراز را بارقام معاصی سیاه میکرداند ودر اخر اوان عمر که دست
قوتها از همه جا کسسته واتش شهوتها باب پیری فرونشسته تا جهان جهان
کناه وعالم عالم تقصیر بدرکاه عزتش آمده وی را میخواند واو هیچیك از ان
کردها را منظور نداشته در جواب لبیك عبدی کوید وبزبان مرحمت وشفقت

دلجوئی نموده نوشتجات سیئاتش را باب عفو ومغفرت میشوید نظم هرچند
که طاعت سقیم است سقیم ❁ هرچند کناه تو عظیم است عظیم ❁ هرچند سزای تو
جحیم است جحیم ❁ نومید مشو خدا کریمست کریم ❁ واز حضرت سید المرسلین ومخاطب
بخطاب وَما اَرسَلناكَ اِلّا رَحمَةً لِلعالَمینَ که حق تعالی میفرماید که بعزت وجلال
من وبحق احتیاج خلق بمن که شرم میدارم از بندکان وکنیزان من که در اسلام
پیر شده باشند که ایشانرا عذاب کنم بعد از ان آنحضرت کریستند سبب کریه پرسیدند
فرمودند از این میکریم که حق تعالی از بندکان شرم میدارد که ایشانرا معذب سازد
پیران نیز میباید که از عظمت وجلال خداوند خود شرم نموده نفس جاهل را از اعمال
ناشایسته لاطایل باز آرند وقدم جرات وجسارت من بعد بحریم مخالفت ونافرمانی
حضرت او نکذارند زنار علایق نفسانی را کسسته آیین مسلمانی را چنانکه باید
بجان در پذیرند وشکستکی ظاهری وباطنی ایام پیری را درست بغنی برداشته
هوسها وخواهشهای جوانی را در پایان عمر از سر نکیرند وپوشیده نیست که عمر
کرامی را بلهو ولعب در باختن وشوخ چشمی وبازی کوشی را شعار خود ساختن
بعد از سن کودکی در همه اوقات عمر از آدمی زشت وناخوش است ودر ایام پیری
زشت تر وناخوشتر از حضرت اقدس نبوی ص مرویست که اِنَّ اللهَ یُبغِضُ ابنَ
السَّبعینَ فی طُرَّةِ ابنِ العِشرینَ حاصل اینکه خدا ایتعالی دشمن میدارد هفتاد ساله را
که بطرز وطریقه بیست ساله باشند ونیز از آنسرور ص در خبر است که خَیرُ شَبابِکُم
مَن تَزَیّی بِزِیِّ کُهولِکُم وَشَرُّ کُهولِکُم مَن تَزَیّی بِزِیِّ شَبابِکُم
ملخص اینکه بهترین جوانان شما جوانی است که بطور پیران باشد وبدترین پیران
شما انکه بطرز جوانان باشد زشت باشد مشرب طفلانه با موی سفید شوخی
از پیران بود چون عشوه از بروی سفید واقف اسرار خاطر جلیل شانم در سوره

مبارکه فاطر فرموده اند أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ
خلاصه مضمون اینکه آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که آگاه تواند شد کسی که خواهد
آگاه شود در وقت که این توبیخ و ملامت مجموع سالکانراست و بعضی گفته اند
که این عتاب با چهل سالکانست و بهر تقدیر هرگاه مجموع سال خود را نشناخته
و باصلاح حال خود نپرداخته باشند مستوجب ملامت باشند پس وای بر جاهلانی
که هفتاد و هشتاد سال فرس نفس را در میدان هوس جلوه داده و اصلا بفکر تلافی
و بازگشت نیفتاده باشند چگونه خواهد بود رباعی ای پیر بطبع نیز کامی تو هنوز
وندر طلب عزت و جاهی تو هنوز ؛ موی سر تو همه کافور نشست ؛ او بخت سفید
گشت و خامی تو هنوز ؛ و در ارشاد القلوب روایت کرده که ان الله تعالی ملکا
ينادي ابناء العشرين عدوا انفسكم في الموتى یعنی بدرستی که خدایتعالی را فرشته ایست
که ندا میکند که ای بیست سالکان بشمارید خود را در میان مردگان و قطع پیوند
علایق دنیا و لذتهای و بال آنرا از خود بگشایید و هم در کتاب مذکور از شافع یوم
النشور ماثور است که ان الله يتنزل في كل ليلة و ينادي ابناء العشرين
جدوا و ابناء الثلاثين لا تغرنكم الحيوة الدنيا ابناء الاربعين ما اعددتم
للقاء ربكم ابناء الخمسين اتاكم النذير ابناء الستين زرع آن حصاده ابناء
السبعين نودي لكم فاجيبوا ابناء الثمانين اتتكم الساعة و انتم غافلون
محصل معنی اینکه بدرستی که خدایتعالی را فرشته ایست که هر شب از عالم بالا فرود می آید
و ندا مینماید که ای بیست سالکان بکوشید ای سی سالکان زندگی شما را نفریبد
ای چهل سالکان برای روزی که با خداوند خود ملاقات خواهید نمود چه مهیا
کرده اید ای پنجاه سالکان آمد شما را ترساننده یعنی مراد پیریست چنانکه در کریمه
وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ بعضی گفته اند ای شصت سالکان وقت درویدن کشتها

رسید و ممکنست که مراد از کشت اعمال باشد و با شصت سالکان که بمثابه کشتی اند
زرد و خشک گردیده و وقت درویدن آن رسیده است ای هفتاد سالکان ندا
کردند شما را پس اجابت نمایید ای هشتاد سالکان ساعت موعود یعنی وقت
مرگ آمد و شما غافلان و بیخبرانید چون سراسر خیابان جوانی و گلهای گوناگون
عیش و کامرانی بسر آمد و وادی با نما و سال پایم پیری که گریوه مرگ در زیر پای
و سواد شهر پاکان در نظر است بر آمد کاری که درین وقت روی سزاوار و لایق
و باحوال مناسب و موافق است تذلل و تضرع بدرگاه الهی است و از زلات
و تقصیرات گذشته ندامت و عذرخواهی و روز مرگ را عینک آسا همیشه در پیش
نظر داشتن و در چاهسار روزگار عصا صفت قدم بشماره برداشتن چون
نور نگاه خود را از بیهوده گردیها با دامن کشیدن و مانند دست و پای خویش
از بیم کردهای ناصواب بر خود لرزیدن چون نخود در ابروی تخنان بحاصل دنیا
بستن و مانند گوهر دندان خویش بروز خود گریستن از پیری عابد پرسیدند
که در دنیا ترا چه آرزو مانده است گفت چند روزی هم زیستن و بر گناهان خود
گریستن شعر دیده چون شبنم درین گلزار عبرت باز کن ؛ گریه بر انجام کار خویشتن
آغاز کن ؛ چشم رفت و هوش رفت و گوش رفت و عقل رفت ؛ ایدل آمد
آمد مرگ است چشمی باز کن ؛ استخوانت گشت چون نی ناله از دل بر آر ؛
قامت شد چنگ قانون فغان را ساز کن ؛ هوشمندی در محاسن خود موی
سفیدی دید و از صبح صادق بیاض مو نزدیکی روز سیاه مرگ را بروی روشن کرد
خطاب با اقارب و عشایر نموده گفت قد وهبت لكم شبابي فهبوا الي شيبي مراد
اینکه من جوانی خود را صرف شما ساختم و آن ایام و لیالی گرامی را بالفت و صحبت
شما بدر باختم اکنون شما این چند روز پیری را بمن واگذارید که در گوشه

نشینم و فکر توشهٔ خود بینم انگاه خانه نشین و عزلت گزین گردید باقی عمر را صرف
بندگی نمود و گویند بکجا زمستان بادهٔ غرور جوانی پیر عشق در کمال ناتوانی
دید گفت یا شیخ آسرّ لسانک تموت مراد اینکه میخواهی بمیری و از رنج پیری برهی
گفت نه گفت چرا گفت برای اینکه عهد جوانی و شر دران یعنی جهل و غرور که لازم
آن میباشد گذشته و ایام پیری و خیرات آن یعنی شکستگی و آرامیدگی نفس که درین
وقت آدمی را بهم رسید مانده است و من هر گاه می‌نشینم ذکر خدا میکنم و هر وقت بر
میخیزم و بشکر او قیام مینمایم باین دو وصف خود را شاد دارم و آنرا از سعادات میشمارم
بیت بنخت بر خاک هوس صاف شراب زندگی ؛ شاید این ته جرعه فردا سرخ سازد
مرد را نظر برانکه آدمی درانوقت که می باید تمام گسستگی و آرامستگی باشد سراپا سوختگی
و دل بستگی میباشد و درین فصل که بیخ شهوت و حرص را از زمین طبیعت باید کند
تخم هوسها و آرزوها دران می پاشد چنانکه برگزیده پیر و جوان و نور هر دو دیده
یعنی حضرت رسالت پناه ص فرموده که یَهرَمُ ابنُ آدم ویَشِبُّ فیه خصلتان الحرص
والامل یعنی فرزند آدم پیر میشود و دو وصف در او جوان میگردد یکی حرص و دیگری
امل گویا بیچارهٔ بیعقل درانوقت از روزن آینه خود را ندیده و بر شکست کهنه سرای
هشتاد ساله بدن درست مطلع نگردیده و نمیداند که وقت از هم پاشیدن اوست
نه جمع کردن اثاث و از این تراشیدن روز پیش فرستادن احمال و اثقالست نه بسر کوی
خود گذاشتن املاک و اموال زمان از همه عالم رسیدنست نه از پی مظالم دویدن
هنگام دل از خود برداشتن است نه در طلب دنیا جان بر سر گذاشتن چرا که گفته اند
الهرم وهبر العدم یعنی پیری دالان سرای نیستی است که چون آدمی پا دران نهاد
یکدو گام دیگر داخل آنسرا و برابر هزار سالهاست پس در چنین وقتی شان نفسی و چشم
زدنی در کارسازیهای کاملی و درنگ نباید نمود برای سرانجام مهام فوق ضرور

دران بید ست و پائی هم تن و ست را او پای ان از چشم و گوشی باید بود نظم بکن با
نفس کافر دست و پا تا دست و پا داری ؛ تو اکنون که خود را دست و پا بی حنا داری
سراپا چشم باید شد کنون چون شاخ بادامت ؛ درین پیری که چشم دیگری
از عصا داری ؛ حلالست آنزمان خواب فراغت زیر گور بعش ؛ اگر تو کار و بن
عمر با یک لحظه واداری ؛ حضرت یگانه بیمثل و نظیر و غمخوار هر صغیر و کبیر جل شانه بفضل
و کرم بیمنتهای خود ما همگنان را از عمر خود برخوردار و جمله جوانان را از مستی هوس هوشیار
و عامه کهول را از خواب غفلت بیداری و کافه شیوخ را از حرص و امل رستگاری
کرامت فرماید و همگنان را بعون عنایت بی‌غایت خویش دل بدرد زندگی و سرگرم
بندگی ساخته از جهالت و بطالت دنیا و ظلمت و خجالت عقبی محافظت فرماید
فصل در ذکر مصارف عمر بر سبیل تفصیل یعنی بیان امری چند که آدمی را پیوسته
مشغول آنها باید بود و این نقد زندگانی که هر روز و هر ساعت جماعت از خزانه
کرم الهی بوصول رسد صرف آنها باید نمود بر رای دقیقه یابان و خداوند فهم و ذکا
و هوشمندان بر او و سم بخرد آشنا معروض میدارد که این چند مطلب که از کارهای
توفیق جناب الهی تشریف اتمام پوشیده و نه قلم صدق رقم از دین و عله آنها
فارغ گشته در حقیقت تمهیدی چند بود برای این مطلب که اکنون در پیش است
چرا اولا و آخرا بظهور رسید معلوم گردید که از زندگی چه قدر عزیز و بیبهاست
و ثانیا اینکه آدمی بتوسط یاد مرگ همیشه متذکر بی‌اعتباری آن باید بود و رابعا
اینکه فضول و اوقات آنرا از تضییع و تلف نگهداشته و در مصارف شایسته
صرف باید نمود و بعد از تحریر این مطلب و تذکیر این مراتب چون هر کس را ضرورست
که این مصارف را یاد گرفته و ثواب وعد و دو آداب هر یک را چنانکه باید داند تا کمر
شوق بر میان جان بسته در هنگام دنیا نقد فرصت را از روی خبرت بخرید متاع

سعادت دارین آنها رساند لهذا دلال چرب زبان بهم رسان خامه بیان از هر جنس متاع
نفیسه تحفه و از هر قسم آنچه ستوده از خزاین کتب معتبره احادیث ائمه طاهرین و از
غرایب مصنفات متقدمین و متاخرین بیکجا این اوراق بر آورده و در نظر خریداران
مشتاقان جلوه میدهد تا هر کرا توفیق مساعدت و اقبال یاری نماید تا نقد حیات
از دل و جان بخریداری آن قیام فرماید و چون انواع و اقسام آن بیش از آنست که همگی
در تنگنای این باب تواند گنجید از آنجمله چهارده قسم که اهم است پیش نهاد خاطر فاتر
میسازد و این مطلب را بچهارده مجلس مطابق فصل آخر باب اول مرتب گردانیده
در هر مجلس انشاء الله مذکور و بذکر قسمی از آن میپردازد امیدواری از فضل و کرم
حضرت باری عز اسمه آنست که این فرومانده تنگ مایه را در اداء حق هر مقام یاری و در
طی این طریق عموما از هر گونه لغزشی نگهداری فرماید حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ نِعْمَ
الْمَوْلیٰ وَنِعْمَ النَّصِیرُ **مجلس اول** در تحریص بطلب علوم دینیه و کسب معارف یقینیه
که افضل مصارف زندگانی و اجزل مثوبات جاودانی و در این مجلس چند مقصد است
مقصد اول در ذکر وجوب طلب علم و بیان احتیاج بآن بر جاهلان عامی و سوختگان
آتش خامی کاهل طبعان طریق تحصیل علوم و کم بختان از نعمت فضیلت آن محروم رسیدگان
منزل رسیدگی و نفهمیدگان مزه فهمیدگی طفل خویان بازیچهای اینجهانی و گریز
پایان مکتب حق شناسی و خدادانی که با چنین ذوق و خود آرائی بعریانی در قبای زیبای
دانش تن در داده اند و با این همه دعوی آزادگی و خود شرمی آزادگی بطوق ننگ
نقص و بی‌هنری گردن نهاده همواره همت بر خوردن و خواب در تحصیل مال و اسباب
میگمارند و پیوسته سر بطعام و شراب و قدم بر قدم بهایم و دواب میگذارند
و لذت در نهاد شان همین خوردن و خفتن است و صحبت باعتقاد شان در مزخرف
و بیهوده گفتن با هوش و گوش هرگز در شاهوار معرفتی بدست نمی‌آورند و با چراغ

شعور

شعور همیشه در تاریکی نادانی بسر میبرند مخفی نماناد که علم دین ثمره بندگی و عبادت
بمثابه اساس است و سرای جنت فضای آشنائی جناب الهی را بمنزله کریاس که بحصول
قصر طاعات را باوج قبول نتوان و بدون دخول در آن قدم در بارگاه قرب حق را
نتوان گذاشت چه کردن هر کاری بی‌شناخت دانستن آن در کارست و طالب هر مقصدی
از سراغ طریق آن ناچار و هر گاه اعمال جزئیه چون نجاری و حدادی بشاگردی و
استادی محتاج باشد و نساج و حلاج در آموختن آن بی علاج کلاه دوزی
بمعرفت آن سر در نگردد و نقاشی بدون تعلم صورت نبندد این کار عظیم
بزرگوار یعنی بندگی جناب آفریدگار که مردان دوران درمانده و در طی طریق آن
جز خوی خجلت از جبین نیفشانده‌اند بمعرفت الهی و علم بآداب عبودیت آن درگاه بنحوی که
او بپسندد چگونه صورت می‌بندد و جمعی که بی بدرقه معرفت و توشه علم در طریق
عمل میتازند و با کوری جهل و نادانی قدم براه باریک شرع و بندگی جناب سبحانی می
گذارند از جمله کسانیکه صاحب دین حنیف و معلم دبستان تکلیف حضرت اقدس نبوی
مذمت ایشان نموده و بزبان وحی ترجمان در باره ایشان فرموده است که مَنْ عَمِلَ
عَلیٰ غَیْرِ عِلْمٍ کَانَ مَا یُفْسِدُ اَکْثَرَ مِمَّا یُصْلِحُ حاصل معنی اینکه کسی که عمل کند بی علم
آنچه فاسد میسازد و تباه مینماید بیش از آنست که اصلاح مینماید و مرشد طریق
هدایت حضرت شاه ولایت نیز از این جماعت شکایت کرده فرموده قَطَعَ ظَهْرِی رَجُلَانِ
مِنَ الدُّنْیَا رَجُلٌ عَالِمٌ بِاللِّسَانِ وَفَاسِقٌ وَرَجُلٌ جَاهِلُ الْقَلْبِ نَاسِکٌ هٰذَا یَصُدُّ
بِلِسَانِهِ عَنْ فِسْقِهِ وَهٰذَا بِنُسْکِهِ عَنْ جَهْلِهِ فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْجَاهِلَ
مِنَ الْمُتَعَبِّدِینَ اُولٰئِکَ فِتْنَةُ کُلِّ مَفْتُونٍ ملخص اینکه دو کس از اهل دنیا پشت
مرا بریدند یکی مردی که بزبان عالم و باحکام دین ناطق باشد و خود بمقتضای آن
عمل نکرده نامقید و فاسق بوده و دیم مردی که بدل جاهل است و از علم و آداب شریعت

خبر ندارد و بی بصیرت عمل عبادت میپردازد یکمنع میکند و دفع مینماید بزبان ملامت
حلق از رفیق خود یعنی چون مردمان وی را با آن علم و دانش می بینند که از نکار
تسوق میکند قبح آن در نظر ایشان برطرف میشود و این یکدفع مینماید بعبادت
خود نقص و لوم را از جهل خود یعنی عبادت این جماعت سبب گمراهی خلقند
و از جناب مستطاب جعفری ع در کتاب کافی در مذمت اینقوم حدیثی ماثور است
که العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا
بعداً الخلاصه معنی اینکه عبادت کننده بی بصیرت و علم جد و جهد و دعا داب آن
چون راه رویست که بغیر راه مقصد خود سیر نماید باشد که چندانکه تند تر
میشود از مقصد دورتر میگردد و بر طبق این روایتست آن دو برادر که در زمان
پیش بوده است یکی عالم که بقدر علم عمل مینمود و دیگری جاهل که بطریق زهد و عبادت
بقدم سعی می پیمود و پیوسته بر سر این دو حالت میان ایشان مناقشات
میبود تا آنکه مدتی از هم جدا گردیدند و بعد از آن که بهم رسیدند برادر زاهد
عابد یکچشم خود بسته بود برادر عالم از سبب آن استفسار کرد گفت برای آن
بستم که دنیا را بیک چشم ببینم و انان مرا ثوابی باشد برادر عالم گفت در این چه
خطا کرده چرا که چنین بایستی خدا تعالی ترا دو چشم ندادی و اکنون مرا خبر ده
که در وقت وضوی نماز چشم خود میگشودی یا نه گفت نه و لیکن دست بروی
این چیز که بر چشم بسته ام میمالیدم گفت چند سالست که چنین کرده گفت چهل
سالست یا کم یا بیش گفت نمازهای خود را که در این مدت بچنین وضوئی گذارده
اعاده کن و نیز از مبالغات این مقام حکایتی مرویست که در زمان حضرت امام جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام مردی بود عوام و جهل جهال بدل تعظیم او مینمودند و
بمحامد خصال ویرا میستودند چنانکه آنحضرت را خواهش ملاقات او در خاطر

مبارک هم رسید تا آنکه در موضعی ویرا دید که خلقی از عوام بر گرد وی جمعیت کرده بودند
و آنحضرت در گوشه ایستاد و روی مبارک خود را پوشید که وی را نشناسند و در ایشان
نظاره میفرمودند و آنمرد حیله باز نجا و روباه بازیها میکرد و آنقوم را بدام فریب
خود در می آورد تا آنکه از ایشان جدا شد و رفت و آن جماعت عوام نیز متفرق گردیدند
از پی کار خود رفتند حضرت امام از دنبال وی میرفت و آنمرد هیچ درنگ نکرده
تا بخبازی رسید و وی را غافل کرده دو گرده نان از دکان وی دزدید و از آنجا گذشت بشخصی
رسید که انار داشت او را غافل کرده دو انار از وی بدزدی برداشت و آنحضرت از آن
حرکتها متعجب میبود و همچنان برابر وی میرفت تا گذارش بر بیماری افتاد و آن
دو گرده و انارها در پیش وی نهاد و رفت تا در بیرون شهر به بقعه رسید و در آنجا
ساکن گردید آنجناب پیش وی رفته با وی تکلم نمود و بمضمون این فرمود که ای بنده
خدا من وصف تو شنیدم و خواهان ملاقات تو گردیدم پس با تو ملاقات کردم
و لیکن از تو دیدم چیزی که دلم را مشغول ساخته یعنی از فکر آن فارغ نمیگردم من
تو را از آن میپرسم تا آن از دل من زایل شود گفت آن چیست حضرت امام انچه دیده
تقریر نمود و آنمرد گفت آن مرد گفت تو کیستی فرمود مردی ام از فرزندان آدم
از امت محمد ص دیگر باره مبالغه کرده گفت بگو کیستی تو فرمود مردی ام از اهل بیت
رسول خدا ص گفت از کدام شهری فرمود مدینه طیبه علی هاجرها الف الف الثناء
و التحیة گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب باشی فرمود
آری گفت سودی ندارد ترا شرف اصل تو با آنچیزی که شرف یافته با آن و ترک
علم جد و پدر خود تا انکار نکنی و ندامت عملهاست نمائی چیزی را که باید عاقل آنرا
دستور العمل خود نماید فرمود چیست آن یعنی آنچه ارشاد جهل آن بمن کردی کدام است
گفت قرآن فرمود چه چیز است از قرآن که من بآن جاهلم گفت قول خدای عز و جل که فرموده

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا
ملخص آنکه هر کس کار نیکی کند پس مر او راست ده مثل آن و هر که کاری بدی کند پس
جزا داده نمیشود مگر آنکه یک مثل آن و من چون دو گرده و دو انار دزدیدم چهار
گناه شد و چون آنها را تصدق نمودم چهل حسنه شد چهار را ناچار بازاء آن چهار گناه
کم شد و سی و شش حسنه دیگر برای من باقی ماند آنحضرت فرمودند ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ
یعنی مادرت بمرگت نشیند تو جاهلی بکتاب خدا آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید
که إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی نیست و جز این نیست که قبول میکند خدا تعالی از
متقیان بدرستیکه تو وقتی که دو گرده نان را دزدیدی دو گناه شد و چون دو انار را
دزدیدی آن نیز دو گناه شد و وقتی که آنها را بغیر صاحب دادی بی امر صاحب آنها
چهار گناه دیگر افزودی چه جای تعجبی داری بچهل حسنه و این حکایت از روزی اخراج
شده که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
و بعد از نقل این حکایت آنجناب فرمودند که بِمِثْلِ هَذَا التَّأْوِيلِ الْقَبِيحِ الْمُسْتَكْرَهِ يَضِلُّونَ
وَيُضِلُّونَ یعنی مردمان بمثل این تاویل زشت خود گمراه میشوند و دیگران را نیز گمراه
میکنند الحاصل بی هادی علم بوادی جهل افتادن و خود سر از پی بندگی نهادن منشا
چنین غلطهای بیهوا و منتج اینگونه ضلالتهای عظمی میگردد پس کافه عباد را که بصنوف
عبادت مکلف و بتشریف این کرامت مشرف اند ناچار است که در تحصیل علوم
دینیه بدن و جهد دل خود را بهیچ وجه معاف ندارند و بچراغ دل فروز
معرفت پای سعی بساحت اقامت آن نگذارند شعر علم بالشرع جانت را بر سپهر
آن برد روشن دلا * نیست آب حیات جز دانش * نیست اسباب نجات جز دانش * دین
بدانش بلند نام شود * دین بی علم کی تمام شود * دل بی علم چشم بی نور است * مرد
نادان ز مردمی دور است * از قلزم مواج علوم و هادی منهاج آداب و رسوم اعنی

حضرت

حضرت اقدس نبوی ص در کافی مرویست که طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ حاصل معنی آنکه طلب علم بهر مسلمانی فرض است که بترک آن معذب
و معاقب میگردد و آگاه باشید که بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد طالبان علم را
و نیز در کافی ذکر کرده از افاضل و اکارم و سرچشمه انهار علم حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ وَأَنَّ
طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ
قَدْ قَسَمَ لَكُمْ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمِنَهُ وَسَيَفِي بِهِ وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ
أَهْلِهِ وَقَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ ملخص مدعا آنکه ای مردمان بدانید
که کمال دین طلب علوم و عمل بآنست و آگاه باشید که طلب علم بر شما واجب و لازم تر است
از طلب مال زیرا که مال را خداوند عالم و عادل در میان شما قسمت کرده و برای هر یک آنچه
میباید مقرر فرموده و برای شما ضامن گردیده است که آنرا بشما واصل سازد و عنقریب
بآن وفا می نماید و علم نزد اهلش یعنی علما مخزون و مستور است و بتحقیق که شما مامور
گشته اید که طلب آن از ایشان بنمائید پس طلب کنید آنرا و در همان کتاب شریف از خازن کنوز
حقایق حضرت امام جعفر صادق ع ماثور است که لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ
رُؤُوسُهُمْ بِالسِّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا خلاصه مطلب آنکه هر آینه دوست میدارم که بر
سرهای اصحاب من تازیانه میزده باشند که تحصیل علم دین نمایند و هم در آن کتاب
از مفضل بن عمر روایت کرده که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که میفرمود عَلَيْكُمْ
بِالتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ
إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلًا حاصل آنکه بر شما باد به تفقه و اکتساب
علم دین خدا و مباشید مانند عربان صحرائی که احکام دین نمیدانند چه بدرستیکه
هر که تحصیل علم دین نکند خدا تعالی بنظر رافت و رحمت بسوی او ننگرد روز قیامت

وهیچ عمل او را پاکیزه و پسندیده نکرده اند وهم از انوار جناب در آنکتاب مرویست
که لا یقبل الله عملاً الا بمعرفته الی آخر الحدیث یعنی مقبول نمیکند خدا تعالی
هیچ عملی را مگر بدانستن طریق گذارش آن و نیز در کافی مذکور است که از معلم
فرایض وسنن حضرت ابی الحسن پرسیدند که هل یسع الناس ترک المسألة عما
یحتاجون الیه ملخص مضمون اینکه آیا جایز است مردمان را که ترک سوال کنند
از آنچه محتاجند بآن یعنی احکام دین مجملاً هر صاحب توفیقی که پرتو آفتاب عنایت
بر ساحت دلش تافته و مذاق جانش چاشنی درد دین دریافته است بخواهد وا ما
نگیرد تا مرض جهل بابد وائی و کوری دل را بتوتیای رساند و با بن عصا راهنمای
هدایت انتما خود را در چاهسار مخاطرات شبهات بسلامت گذراند مرغ
دلش با روز و شب در هوای جانفزای طلب در پرواز باشد و سمند همتش گاه
و بیگاه در نشیب و فراز ابیراد در تک و تاز موج کنج عبیر بینش در تحصیل علم از جبین
برنا ز خوبان ختا خوشتر آید و دود چراغ مدرسه اش در دیده شوق از غالیه
زلف تابدار سلسله مویان نجم نما بیخطا بر هوشش بیفزاید ولهذا بکرم چراغ علم افروز
الهی همیشه طیار باشد و گلچین شوقش دامن حافظه در کف چهار چمن اربعه حدیث
پیوسته سیار بکند خیال جهان پیمایش در ظلمات مسودات خطوط آب حیات
معانی را در جستجو بود و سلیمان خرد زبان دانش در وادی دنیا با موران حروف
همواره در گفتگو صاحبان درد دین وطالبان مقصد یقین در یافتن راه
حق و نجات خویش شهر بشهر و دیار بدیار میگردیده اند و صحرا و خشکی و دریا را
بقدم سعی و کوشش مینوردیده اند تا علمی حکمی می آموخته اند و از هر نور آتشی
بینشی محافروخته اند بامر صاحب معرفتی طریق خدمتی می سپرده اند و از هر نکته سنجی
پی بسر گنجی میبرده اند سرگذشت حضرت سلمان فارسی رحمه الله علیه وانواع شداید

و ریاضات

و ریاضاتی که آن بزرگ در راه دین و ادراک سعادت خدمت حضرت خاتم النبیین ص
کشید در اینمقام ذکر کردنی و عندلیب شوریده دل شیرین مقال خدمه را در گلزار
تذکار این حکایت بسر شوق گفتار آورد نیست مگر چراغ آگاهی غافلان را روغنی
در آتش شوق افزودن را دامنی نماید و آن حکایت عقلت که از زبان از دل پرداز
بر سبیل اجمال و ایجاز اینست که سلمان رضی الله عنه از ابنا دهاقین شیراز بوده اند
روزبه نام داشت پیوسته بر طلب علم وجستجوی طریق حق و یقین همت میگماشت طالب
صحبت علما و رهبانان هر زمان و تلاش ادراک خدمت حضرت اقدس محمدی ص
مینمود تقریب اطلاع او بر نبوت آنسرور و منشا اشتیاقش بطلب یافت خدمت آن
رهبر این بود که در مبادی حال روزی که قوم آن روز را عید میکردند با پدر خود بیرون رفت
گذارش بصومعه افتاد که مردی از آن صومعه ندا میکرد که اشهد ان لا اله الا الله
وان محمداً حبیب الله از شنیدن آن ندا و ذکر آن نام دلنواز دل زنده مومن ایمان
بدلش تافت و دوستی سید لولاک در خاطر حق پذیر پاکش قرار و رسوخ یافت
تا آن غلبه شوق کار بجائی رسید که خوردنی و آشامیدنی بروی سیکرد بید چون بمنزل
خود بود نوشته دید که در سقف خانه آویخته بود از مادر سوال نمود که این نوشته
چیست مادر گفت ای روزبه چون از عید باز گشتیم این نوشته را آویخته دیدم یعنی
بیشتر نبود و من بحقیقت آن اطلاع ندارم پس تو نزدیک این مکان نرو که پدرت
ترا میکشد سلمان صبر کرد تا شب در آمد و مادرش خفته برخاست آن نوشته را برگرفت
و خواند و آن عهدنامه بود مشتمل بر ذکر نبوت حضرت اشرف نبوی ص و بعضی
از اوصاف فضایل آنسرور ص و سلمان قبل از خواندن آنکتاب بزبان عربی عارف
نبود خدا تعالی از آنروز باز فهمیدن عربیت را بوی کشف کرامت فرمود الغصه
سلمان از خواندن آن عهدنامه بیهوش گشته آتش شوقش از آن سر کشیدن گرفت

حسن اعتقاد شان بالدین کرفت پدر و مادرش اطلاع یافتند وی را کرفته در چاهی
عمیق انداختند و کفتند از این عقیده برکرد و الا ترا بقتل میرسانیم سلمان کفت هرچه
خواهید کنید که دوستی محمد را از سینهٔ من بیرون نمیرود و مدتی در آن چاه محبوس
بود و بقرص چند که کاهی بوی میدادند تعیش مینمود تا آنکه مدت حبس دور و دراز
کشید پس دست استغاثه بحبل المتین دعا که متمسك افتادکان چاهها هر کونه
مصیبت و بلاست زده کفت یا رب انك احببت محمدا و وصیه الی فبحقه وبکلمته
عجل فرجی وارحمنی مما انا فیه محصل مضمون اینکه خداوندا بحق آنکه محمد و جانشین
او را محبوب من ساختهٔ دوستی ایشان را در دل من انداختهٔ پس بحق منزلت و مرتبت
او بزودی مرا فرج بخش و از این محنت براحت و آسایش کرامت فرما که چند این دعا
بر کنکرهٔ عرش اجابت مند کشته شخص سفید پوشی در قعر آنچاه نزد وی آمده کفت
برخیز ای سلمان و دست سلمان را کرفته او را بآن صومعه رسانید سلمان چون بآن مقام
رسید بلبل ناطقه بر شاخ زبان بنوای اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله
و ان محمدا حبیب الله مترنم کردانید دیرانی از بالای دیر بروی مشرف کشته کفت تو
روزبهی کفت آری کفت بالا بیای القصه وی را بدیر در آورده و دو سال تمام آنجا
بود و خدمت دیرانی نمود تا آنکه بوستان هستی دیرانی با نقطاع آب زندکانی رو
بخشکی نهاد و بقایش باد که ذابل و نضارت باد در افتاد و در وقت احتضار سلمان کفت
مرا بکه وامیکذاری کفت کسی که بمقابل من باشد نمیشناسم مکر راهبی که در انطاکیه است
پس چون با او ملاقات کنی از من وی را سلام رسان و این لوح را تسلیم کن و لوحی را
بسلمان داد چون وفات یافت سلمان بتغسیل و تکفین وی پرداخته مدفونش
کردانید و از آنجا روان کشته خود را بانطاکیه رسانید و همچنین نزدیك آن صومعه
راهب بکشاد این کلمات کویا کردید که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا حبیب الله

دیرانی از فرزندان بروی مشرف کشته پرسید تو روزبهی کفت آری وی را بدیر در
آورده و دو سال دیکر خدمتش مینمود تا آنکه او را نیز وفات رسید سلمان کفت مرا
بکه وامیکذاری کفت کسی را نمیشناسم که آنچه من کویم کوید مکر راهبی در اسکندریه
پس چون نزد او روی از من او را سلام رسان و این لوح را بوی ده چون وفات
نمود او را بدستور غسل داده و کفن و دفن نمود و آن لوح را بر کرفته باسکندریه بر
آورد و بصومعه آن راهب رفته همچنان اینکلمات را بر زبان جاری ساخت که اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله
و نیز اندیر مشرف کشته پرسید که تو روزبهی کفت آری او را ببالا برده دو سال
دیکر بخدمت او اشتغال نمود چون او را وقت رحیل شد سلمان کفت مرا بکه وامی
کذاری کفت در دنیا کسی را نمیشناسم که بمقابلهٔ من باشد و وقت آن شده که محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب متولد کردد پس اکر او را دریابی از من سلام رسان و این
لوح را بوی ده القصه بعد از تجهیز وی لوح را برداشته از آنجا برآمد و با جمعی
رفیق شد و ایشان را کفت ای قوم شما خوردنی و آشامیدنی مرا کفایت کنید تا من خدمت
شما را کفایت نمایم قبول کردند پس چون وقت اکل ایشان شد کوسفندی را بستند
و چندان زدند که مرد آنکاه بعضی از آن کباب و پاره را بریان نموده سلمان را
بخوردن تکلیف نمودند سلمان نیز از آن امتناع نموده کفت من دیرانیم و دیرانیان
کوشت نمیخورند و آن کروه بدبخت را از آن کفتار سخت آمده وی را زدند نزدیك
شد که هلاکش سازند یکی کفت دست از او بدارید تا شراب شما حاضر شود و از آن
نخواهد آشامید یعنی چون شراب نیز نخورد آنکاه هرچه خواهید کنید و چون
شراب حاضر شد او را بشراب تکلیف نمودند کفت من دیرانیم و دیرانیان شرب
خمر نمی نمایند پس او را بستند و قصد کشتن وی کردند سلمان کفت ای قوم

مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم القصه اقرار به بندگی یکی از ایشان
کرده آنکس او را از آن جمع بیرون برده بمرد یهودی بسیصد درهم فروخت یهودی
از قصه وی استفسار نمود سلمان گفت مرا گناهی نیست مگر اینکه محمد و وصی او را
دوست میدارم یهودی گفت من تو و محمد را دشمن میدارم آنگاه سلمان را از خانه بیرون
آورده ریگ بسیاری بود در خانه وی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح این ریگ را با
لتمام بر نداری از این موضع هر آینه ترا بقتل میرسانم سلمان رضی الله عنه آن شب تا چاشت
صعوبت آن کار تن در داده ریگ میکشید تا آنکه طاقتش طاق گردید پس دست
بسوی آسمان برداشته بهمان دعا که گذارش یافت زبان گشود و منجات خود را از
قبله حاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی انگیخت که آن ریگ را از تمام
بر کند بمکانی که یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی دید که آن ریگ
بالتمام از آنجا نقل شده گفت ای روزبه تو ساحر بوده و من نمیدانستم هر آینه ترا
از این ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک گردانی پس وی را از آنجا بیرون آورده
بزنی سلیمه فروخت آن زن سلمان را بسیار دوست داشت و او را باغی بود آن را بوی
گذاشت که از آن ایچه خورد و بخشد و صدقه نماید مختار باشد القصه سلمان مدتی
بحسب مشیت سبحانی در آن باغ مانده پیوسته دیده آرزویش در جستجوی گوهر مقصود
بهر سو میدید و شب و روز زمان فطرت را در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب
محمدی میگذرانید تا آنکه روزی هشت نفر را دید که می آمدند سلمان از آن حرکت
دریافت که می باید پیغمبری در میان ایشان باشد و آن هشت نفر یکی جناب اشرف
سید انبیا بود و دیگری حضرت علی مرتضی و دیگری بوذر و مقداد و عقیل بن
ابیطالب و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه پس ایشان از خرماهای زبون
نخلستان تناول میکردند و سید عالم و بهترین نتیجه آدم میفرمودند که کلوا و لا

تفسدوا

تُفْسِدُوا عَلَى الْقَوْمِ شَیْئًا حاصل معنی اینکه خرمای زبون بخورید و بر صاحبان
باغ زیانی مرسانید چون آن دید طبقی رطب مرتب داشت و آورده نزد آنحضرت
نشین مهمانسرای وجود گذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشید
که اگر در میان ایشان پیغمبری باشد صدقه نخواهد خورد و باین نشان راه بآن
گنج نهان خواهیم برد پس حضرت اقدس نبوی فرمود بخورید و خود از آن میل
نفرمود و جناب مستطاب امیرالمؤمنین و عقیل و حمزه نیز بدستور از آن امساک
نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس رفته طبقی دیگر از رطب
سامان داده و آورده پیش آنحضرت نهاده گفت این هدیه است آنحضرت دست
مبارک دراز کرده فرمود بسم الله بخورید پس همگی دست دراز نمودند و اکل
نمودند سلمان با خود گفت این نیز نشان دیگر بعد از آن سلمان برقفای آن بهشت و
پناه ایستاده گردید میخواست که خاتم نبوت را که آن نیز علامات آن مهر سپهر فتوت
بود معلوم گرداند و صحیفه عقیدت خود را بآن مهر سپهر انور رساند سرور عالمیان
مکنون خاطر سلمان را دانسته بروزبه گفت خاتم نبوت را میطلبی گفت آری آنحضرت
کتف مبارک را گشود و مهر نبوت را بوی نمود سلمان از دیدن آن رسالت و
نشان چنانکه باید خاطرنشان گردیده و گواهی بکفی بالله شهیدًا انّ محمدًا رسول الله
در صحیفه صحیحه وجود حضرت ختمی پناه با آن مهر خدائی نزد وی بنبوت رسیده در
قدم آنحضرت افتاد و پای مبارکش را بوسه میداد آنجناب فرمودند ای روزبه
بنزد این برو و بگو که محمد بن عبدالله میگوید این غلام سلمان را بما بفروش سلمان
این پیغام را باو رسانید زن گفت نمیفروشم مگر بچهارصد نخله خرمای زرد و دویست
نخله خرمای سرخ چون این جواب بعرض آنجناب رسید فرمود برخیز یا علی و
استخوانهای خرما را جمع کن آنگاه برگرفته کاشت و امیرالمؤمنین را فرمود آنها را

آب داد هنوز آب بآخر نرسیده بود که نخلها همه نشو و نما یافتند و شاخ در شاخ بافتند
پس سلمان نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده غلام را تسلیم نماید چون
این پیغام بزن رسید بیرون آمده آن نخلات را دید گفت ترا بمحمد نمیفروشم
مگر بچهار صد نخله که همه آنها زرد باشد پس جبرئیل نازل شد و بالهای خود را
بآن نخلها مالید و تمام آنها زرد شد دیگر باره آنحضرت سلمان را فرستاده آن
پیغام داد آن زن بدبخت دل سخت را با دیدن معجزه چنان نخل ایمان از زمین
دل بر نکشید و کام جانش از رطب اقرار برسالت حضرت سید اخیار شیرین نگردید
گفت بخدا قسم که یک نخله از این نخلها نزد من از محمد و از تو بهتر است و هر چه در
آنی از ملک و مال العصر خواجه آن بختیار فرخ فال بلند اقبال را خریده و تاج
وهاج سعادت غلام خود را سرافرازی داد انگاه یقین شد که از یمن قدم آن
آزاد نخل بوستان فرخنده برداشته و بر سر آسمان نهاد و پوشیده نماند که علما
متأخرین قصه سلمان را رضی الله عنه مختلف ذکر نموده اند در طریق بیان باقدام
اقلام هر کدام روشی پیموده و آنچه سمت تحریر پذیرفت بر طبق روایتیست که شیخ
صدوق رحمه الله در کتاب شریف اکمال الدین ایراد فرموده الحاصل مردان مرد و صاحبان
درد راه جستجوی دین را اینچنین سلوک داشته و در طریق طلب اینهمه رنج و تعب
بر جان خود گذاشته اند تا خود را بسر منزل تحقیق رسانند و از سرگردانی بیابان
جهل و نادانی رهانند و در سودای این کار از شهر و دیار [illegible] تعلق میکنده اند
برای جلای آینه باطن جلای وطن نموده خود را بغربتها افکنده اند سواد شام
غربت را سرمه دیده بصیرت میساخته اند و پیه چشم را بجهت افروختن چراغ
معرفت بزیارت اسفار میگداخته اند و فقیر کم بخت بی خرد و جری بی باک
نامقید در یک شهر و یک بلد از خانهای خود تا در خانه علما قدم نرنجانیده اند

وتحقیق

و تحقیق مسائل دینیه حتی احکام طهارت و نماز را که هر شبانه روز چندین
بار بآن مأمورند بقدر سهل ترین امری از امور دنیا ضرور نمیدانند کنده
دماغان جیفه مال که دماغ آنرا ندارند که از گلزار معرفت بوئی برند و سنگ
داغان حرص ساخته کنه پیر دنیا را کجا بخاطر میرسد که بحسن خداداد خوبان
دلکش معانی بنظر خریداری نگرند شعر تو ذوق لعل خوبان را چه دانی
تو سنگی این نمکدان را چه دانی تو را کانگشته در پای تو خاری غبار
پیش مژگان را چه دانی تو را با مخمل و اطلس بود کار قماش گلعذاران را چه دانی
تو در آئینه محوی چون سکندر مقام آب حیوان را چه دانی نیفتاده است از دست
تو چیزی تو جان پاک پیران را چه دانی نزاد در ره طلب زخانه برده است نشاط
پای کوبان را چه دانی تو در صید مگس چون عنکبوتی شکار شیر مردان را
چه دانی از جمله حکایاتی که مذاکره آن علیلان مرض کشیده بی دردی را دوا و
سرگشتگان بیابان جهل را بطریق طلب رهنمائی میتواند شد حکایت ابو سعید
سندیست که شیخ کلینی در کتاب شریف کافی ذکر نموده اند که حاصل معنای
آن اینست که ابو سعید مذکور گفت که در هند شهری که معروفست بکشمیر
داخل بودم و یاران من چهل مرد بودند که جملگی قرائت کتب اربعه توریة و
انجیل و زبور و صحف ابراهیم مینمودند و در دست راست پادشاه بر کرسیها
جلوس میفرمودند و ما در میان مردم قضا میکردیم و احکام دین ایشان را بایشان
می آموختیم و در حلال و حرام فتوی میدادیم و مردمان از پادشاه تا رعیت بما
بازگشت داشتند وقتی هم ذکر پیغمبر خدا یعنی حضرت اقدس احمدی میکردیم
پس گفتیم که این پیغمبری که در کتابها مذکور است کار او بر ما مخفی و بر ما واجب
که احوال او را تفحص و آثار طلب کنیم و رأیها بر این متفق گردید که من طریق

سیاحت نمایم و دیار بدیار جستجوی اثر او نمایم القصه از کشمیر بیرون رفتم و مال
بسیاری با خود داشتم پس دوازده ماه سیر کردم و گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم
قومی از ترک براه زنی بر سر راه آمدند و مال مرا گرفته و زخمهای شدید بر من
زدند تا کابل مرا تعاقب کردند و پادشاه کابل را چون بر خبر من اطلاع یافت مرا
ببلخ فرستاد و حاکم بلخ خود داود بن العباس ابن ابی اسود بود چون خبر من
باو رسید و بر اراده من واقف گردید که من از هند بطلب دین بیرون آمده ام
و زبان فارسی آموخته ام و با علما و اصحاب کلام مباحثه کرده ام کس فرستاده مرا
بمجلس خود احضار نمود و علما را با من جمع فرمود با من مناظره کردند و من ایشانرا
اعلام نمودم که من از شهر خود بیرون آمده ام تا طلب پیغمبر نمایم که صفت او در کتابها
یافته ام داود بن عباس گفت که پیغمبری که صفت او در کتابها دیده و کنیت او و صفت
او و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفتا و پیغمبر ما ست پس از شرایع و احکام
دین او سؤال کردم مرا ازانها اعلام نمودند گفتم من میدانم که محمد پیغمبر است اما
معلوم من نیست که او محمدیست که شما وصف میکنید یا بد پس مرا اعلام کنید که او
کجاست که پیش او روم و از علامات و دلالات که نزد منست از وی سؤال نمایم
اگر همان باشد که من میجویم ایمان آورده طریق اذعان وی پویم گفتند او از دنیا
رفته است گفتم وصی و جانشین او کیست گفتند ابو بکر گفتم این کنیت او ست
نامش چیست گفتند عبد الله بن عثمان نسبتش را گفتند از قریش است گفتم او را
به پیغمبر شما چه نسبت است و قرابت نسبتش را گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست
که من میجویم آنکه من میجویم خلیفه او برادر او ست در دین و پسر عم و شوهر دختر
او ست و پدر فرزندان او ست و این پیغمبر را بر روی زمین ذریتی نیست غیر
اولاد آن مرد که جانشین او ست چون این سخن را از من شنیدند آنجا بر آمده

بر من شوریدند و گفتند ایها الامیر این از شرک بر آمده و بکفر در آمده خون
او حلال است گفتم ای قوم من مردیم و دینی دارم و دست از دین خود بر نمیدارم
تا آنکه دینی را از دین خود قوی تر ببینم من این صفت پیغمبر را در کتابهائی که خدا
بانبیاء خود فرستاده است یافته ام و از برای همین از بلاد عزت و منزلتی که داشتم
بر آمده ام که جستجوی نمایم و این شخص که شما ذکر کردید چون متفحص احوال او گردیدم
یعنی نشانها و اوصاف او را از شما پرسیدم آن پیغمبر نبود که وصف او در کتابها
شده پس آن قوم دست از من باز داشتند و خنجرها را در غلاف خویش کردند
و عامل کس فرستاده مردی را که حسین اسکیب میگفتند طلبید و او را گفت که با
این مرد هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت اصلح الله ایاک نزد تو فقها
و علما هستند ایشان بمناظره او داناتر و طریق آن بیناترند گفت با او مناظره کن
چنانکه بتو میگویم و باید که او را بخلوت بری و با وی طریق ملایمت و ملاطفت
بسر بری القصه بعد از آنکه با حسین ابن سکیب گفتگو کردم گفت آنکسی که طالب
اوئی همین پیغمبر است که این جماعت وصف او نمودند ولیکن در باب خلیفه وی غلط
کردند نیز چنانست که ایشان گفتند این محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و وصی او علی
بن ابیطالب و او شوهر دختر محمد است و پدر حسنین است که نواده محمدند ابو سعید
غانم گوید که چون این سخن شنیدم گفتم الله اکبر این همان کس است که من در طلب
او بودم پس باز گشته نزد داود بن العباس رفتم و گفتم ایها الامیر آنچه میجستم یافتم
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ پس با من نیکوئی و صله نمود و
حسین بن سکیب را بتفقد من سفارش فرمود من نزد حسین مذکور رفتم تا با وی
انس گرفتم و آنچه محتاج بآن بودم از نماز و روزه و فرایض از او آموختم پس باو گفتم
که در کتابهای خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نیست و امر بعد

فرمان فرمائی از جانب خالق بر پاست و عامه خلایق بعد از او با وصی و یا وارث
و یا جانشین اوست و بعد از آن وصی بعد از وست و هم چنین لا یزال این امر
در اعقاب و اولاد ایشان عاریست تا دنیا منقضی گردد پس جانشین و وصی محمد کیست
گفت حسن و بعد از او حسین و بعد از آن اوصیا را شمرد تا منتهی بحضرت صاحب
الزمان گردید پس بعد از آن مرا از غایب شدن آنحضرت اعلام نمود پس مرا همت جز
بر این مصروف نگردید که طلب ناحیه مقدسه نمایم یعنی بسر من رای که آن آفتاب
عالم تاب در آن رخ بسحاب احتجاب نهفته و سفراء و وکلاء آنجا که جهان پناه را
ملاقات نمایم راوی گوید که غانم مذکور در سنه شصت و چهار یعنی بعد از دویست
وارد قم شد و با اصحاب ما یعنی شیعیان قم صحبت داشت و با ایشان ببغداد رفت غانم
حکایت نمود که بعد از او بیتاسیه رفتم و بقیه نمازی گذاردم و ایستاده بودم و در
آنچه قصد طلب آن داشتم تفکر مینمودم که ناگاه شخصی آمد و گفت تو فلان کسی و نام
که در هندیان موسوم بودم مذکور ساخت گفتم آری گفت اجابت کن مولای خود را
پس با وی رفتم تا در آمد در باغی و بوستانی ناگهان آن یکتا در محیط جهان چشم و چراغ
عالمیان حضرت صاحب الزمان را دیدم نشسته پس بزبان هندی گفت خوش آمدی
ای فلان چونست حال تو و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا چهل نفری که در کشمیر
بودند همگی را تعداد نمود و از احوال یکان یکان ایشان سوال نمود و بعد از آن
مرا بانچه در باب رسول خدا در میان گذاشتم اخبار فرمود و همه این سخنان بزبان هند
ادا فرمود و هم بعد از آن گفت اراده کرده که حج کنی با اهل قم گفتم آری ای سید من
فرمود با ایشان حج کن بعد از آن همیانی که پیش وی بود بجانب من انداخت و فرمود
این را خرج خود کن و داخل شو در بغداد نزد فلان یعنی پیش او مرو و او را مطلع
مساز بر آنچه دیدی راوی گوید بعد از آن که این فتوح او را رو نمود و ادراک

چنین

چنین سعادتی فرموده بود بجانب قم مراجعت کرده نزد ما آمد پس خبر رسید
که یاران ما یعنی از اهل قم که بسفر حج رفته بودند از عقبه بر گشتند یعنی بسبب
عروض مانعی از انقطاع الطریق یا غیر آن بوصول بکعبه مامول ایشان نرسیده
گشتند و از فلان که بوده معهود باز گشته و غانم از آنجا بجانب خراسان رفته
سال دیگر آن اداء الحج نمود الغرض از دین بیگانه و با کفر هم خانه سمند
همت را بتازیانه رشک و غیرت در طلب دین بهر سو تاخت تا برهنمونی قاید توفیق
از تیه ظلمت غوایت خود را بعراق روشنائی هدایت انداخت برای دین
و ایمان قطع نظر از ملک و مال و اعتباری چنان نمود و جهت وصول بمنزل
رستگاری آنجهانی تحمل چندین خسارت مالی و آزار جانی نمود شرم باد مسلمانی را
که در پایه اسلام زائیده و اسباب نجاتش آماده دایه عنایتش بشیر توفیق هدایت
پرورده و خانه را رحمتش سفره پر نعمتی چون آئین شریعت در پیش گسترده نعم
گوناگون فنون علم و اطباق اوراق بر آن چیده و چشم ادراک و دست نوازش
جهت تناول آن نعمت الوان عطا گردیده است و مع هذا دیده رغبت از آن
پوشیده و طلب جیفه دنیا را جهت همت ساز دو اشتهای طبابت این موائد را
بمردار خواری خصه و ثنا خوانی سخنان بیهوده آن در میبازند یاران
کنند حرف این باده و نور ما پیش لیست ساغر و بر سر نمکیش و سبب بی رغبتی
و منشاء بی سعادتی اینست که چشم آز و دیده هیشه از پی سرخ و زرد و چوب و شیرین
دنیا شناخته و کام جانش هرگز لذات نعمت فهمید کی در نیافته طبع کو بدل خصائل
غیر خورده موین ملک و مال ندیده و مذاق عقل پراخلاء لش باشد و فکر دانش
و کمال آشنا نگردیده اگر دماغ ادراکش از این گل بخار بوئی کشد و مذاق شعور
از این حلوای بی دود اندکی چشد حاشا که دست طلب از آن تواند کشید

ومعدن وخواهش از این سیر نتوانند گردید ولهذا اقدس نبوی ص فرموده‌اند مَنْهُومانِ
لا یَشْبَعانِ طالِبُ الدُّنْیا وَطالِبُ العِلْمِ حاصل معنی اینکه دو پرخورند که سیر
نمیشوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم رباعی یکچند چراغ آرزو ها پف کن
قطع نظر از جمال هر یوسف کن ؛ از شهد لب انگشت بکام ستبر سان ؛ از لذت
اکرمت نکردی تف کن ؛ الحاصل طالبان کعبهٔ نجاح ومقصد فلاح را
در این راه سر قدم ساختن ولشکرکشان اعمال صالحه را در معرکهٔ مرد آزمائی جهاد
نفس اماره تخت عَلَم عِلْم برافراختن ضروری و ناچار و بحکم حدیث مشهور
اُطْلُبُوا العِلْمَ وَلَوْ بِالصِّینِ شهر بشهر و دیار بدیار طلب علم دین کردن و از
بحر دانش هر دانائی گوهر بیبهای حافظه کشیدن بغایت لازم و در کار است بیت
در بدر میگرد و میرو کو بکو ؛ جستجو کن جستجو کن جستجو ؛ بیت در بیان فضل
وشرف علم وثواب طلب آن بر دانش سنجان میزان نظر وقیمت شناسان
جواهر هنر معلوم است که صفت خجسته علم گوهر وجود گرامی آدمی را بمثابه جانست
و بر آسمان علو شان حیات انسان بمنزله آفتاب آدمی بجمال این کمال از بهایم ودواب
جدا و ممتاز میشود و بآبروی این هنر در محفل هستی بر همه مقدم نشین و بمنزله
قرب سرافراز میگردد و دیدار رشاد دلیلی از برگزیده سخنا و سرچشمه زلال کمالات و
جها جناب مستطاب نبوی ص منقولست که حاصل معنی آن اینست که طلب علم فرض است
بر هر مسلمانی پس بجویید علم را از مظان بش اقتباس نمائید و آنرا از اهلش یعنی خاندان
عصمت و کرامت که مهابط وحی الهی و عارفان اوامر و نواهی اند یا از علمای
شیعه و پیروان ایشان که احکام دین را آموخته اند و از دریوزه بدرگاه سرمایه
دانش اندوخته اند علم فراگیرید که بدرستی که آموختن علم برای خدا حسنه است
و طلب آن عبادتست و مذاکره آن تسبیح است و عمل کردن بآن جهادست و تعلیم آن

بکسی که آنرا نداند صدقه است و بذل آن بکسی که اهل و مستحق آن باشند وسیلهٔ قرب
الهیست برای اینکه علم سبب دانستن حلال و حرام و علامت راه بهشت است و مونس
در وحشت و مصاحب در غربت و تنهائیست و سخن گوی در خلوت و دلیل بر سختی
و سختی و نگار و سلاح بر دشمنانست و آرایش نزد دوستانست بلند مرتبه میسازد
خدا تعالی بآن قومی را پس ایشانرا در خیر و شر سیگردانند که خلایق اقتباس آثار ایشان
میکنند و بافعال ایشان هدایت می نمایند و برای و عقل ایشان رجوع و عمل مینمایند
و رغبت میکنند فرشتگان در دوستی ایشان و ببالهای خود ایشانرا مسح میکنند
و در نماز خود برایشان برکت میفرستند و استغفار میکنند برای ایشان هر تر و
خشکی حتی ماهیان دریا و درندگان و چرندگان صحرا بدرستی که علم زنده کننده دلهاست
از جهل و روشنی دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف میرساند بنده را بمنازل
اخیار و مجالس ابرار و بدرجات بلند در آخرت و دنیا فکر در آن برابری میکند
بروزه و درس گفتن و خواندن آن برابری میکند با ایستادن بآن عبادت و اطاعت
خدا تعالی میکنند بآن صله رحمها بجای آورند و شناخته میشود حلال و حرام و امام و
پیشوای عملاست و عمل تابع اوست ملهم میشوند بآن نیکبختان و محروم میگرداند
از آن بدبختان پس خوشا کسی که خدا تعالی محروم نکرده اند او را از علم و نصیب خود از آن
در یابد و در مزیت و شرافت علم در ثروت و مال و سایر امور اعتبار پذیر دنیای بی
اعتبار سریع الزوال که اهل دنیا اینهمه بآن مباهات دارند و گل سرسبد مفاخر میشمارند
همین بس که خداوند جلیل در وصف آن قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ فرموده و شان آنرا
بکریمه وَمَن یُؤْتَ الحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثیراً ستوده است آورده اند که بنی اسرائیل
از جور و بیداد جالوت که پادشاهی بس ستمکار و جبار بود بجان رسیدند از پیغمبر خود
که حضرت اشموئیل علی نبینا علیه السلام بود طالب پادشاهی و سالاری گردیدند که بسبب

کودکی و بجنگ و دفع جالوت پردازند و بپای مردی وی دست تعدی ظالم را
از گریبان جان خود کوتاه سازند حضرت کریم بنده پرور بدعاء اشموئیل پیغمبر
مسئول ایشان را مبذول داشت و طالوت را بپادشاهی ایشان معین کرده تاج
این مکرمت بر فرق او گذاشت و چون طالوت را از ادنی آن قوم بود و مال
و ثروتی نیز نداشت بنی اسرائیل پادشاهی او را کاره بودند و در آن استبعاد می نمودند
چنانکه جناب سبحان بوحی آسمان در سوره بقره از آن اخبار میفرماید که وقال
لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک
علینا و نحن احق بالملک منه ولم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفیه
علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع
علیم خلاصه مضمون اینکه گفت بنی اسرائیل پیغمبر ایشان که بدرستی که الله سبحانه بتحقیق
که برگزیده برای شما طالوت را بپادشاهی گفتند چگونه میزیبد پادشاهی و حال
آنکه ما سزاوارتریم بپادشاهی از او یعنی از جهت نسب چه گفته اند که نبوت
در سبط لاوی بن یعقوب میبود که حضرت موسی و هرون از آن سبط بودند و
پادشاهی در سبط یهودا داشتند که حضرت داود و سلیمان از ایشان بودند
و طالوت از آن دو سبط هیچکدام نبود بلکه از سبط ابن یامین بود دیگر گفتند
که داده نشده است طالوت را وسعتی در مال یعنی پادشاهی را مال و خزانه
میباید و او مردی فقیر است و این کار را نمیشاید پیغمبر ایشان در جواب گفت که
بدرستی که الله تعالی برگزیده است او را بر شما یعنی این از جانب اوست و مصالح
امور دانا تر است و افزوده است او را وسعتی در علم و جسم یعنی اگرچه بزرگ
زاده و مالدار نیست اما باین دو صفت که اشرف از آنهاست اتصاف دارد
چنانکه گفته اند که او در زمان خود بحسب علم و دانش از بنی اسرائیل و در جسامت

و توانائی از همگنان در پیش بود و میدهد خدای تعالی پادشاهی را بهر که خواهد و
اوست صاحب وسعت و داناست یعنی از مال بخیر داند که او را در کار و امر
پادشاهی را از آن ناچار است بوی خواهد داد و جناب صاحب علوم اولین
و آخرین جناب مستطاب امیرالمؤمنین در حدیث صحیح کمیل که نزد اهل تشیع مشهور
و در کتب معتبره مذکور است در بیان شرافت علم بر مال فرموده اند که یا کمیل
العلم خیر من المال لان العلم یحرسک وانت تحرس المال تنقصه النفقة
والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان به یکسب
الانسان الطاعة فی حیوته و ذکر حسن بعد الموت یا کمیل مات خزان الاموال
والعلماء باقون ما بقی الدنیا اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة
حاصل معنی اینکه ای کمیل علم بهتر است از مال چه علم پاس تو میدارد و تو پاس مال
میداری و دیگر آنکه مال را خرج کردن کم میکند و علم بخرج کردن زیاد میگردد
وای کمیل علم طاعت که بآن طاعت گذاری الله تعالی میشود و بآن کسب میکنند
آدمی طاعت را در وقت حیات و ذکر جمیل و نام نیک را بعد از وفات ای کمیل خازنان
اموال و صاحبان ثروت مردند و از ایشان باقی نیست و اهل علم تا روزگار
باشند پاینده خواهند بود اگرچه از میان خواهند رفت اما نفوس و آثار ایشان
در دلها خواهد ماند مصرع مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند الحاصل زینت
جاه و مال بچهره احوال چون رنگ غازه مستعار و بی بقا و شرافت علم و کمال مانند
زلف و خال بر عارض ذات مستدام و پا برجا جمال و کمال خوش خدادادیست
که بمخوری و پیری باطل نشود فضیلت دانش نوشته که بکنک عمر از صفحه
روزگار زایل گردد و قبل از این گذارش یافت که از ملوک بر سقراط که بعلم و دانش
و عالم علم و بترک و تجرید مثل و در روزگار آن کم بود گذر نمود آن بیدار دل در سبو

ببعادلقی خوابیده ونور بنگاهش چون دل آگاه از غبار مکاره عالم فتنه بار چشم
التفات پوشیده بود پس سالی بردر وسقراط برخواست اما تا همه شوکت بر وافق
پادشاه گفت که با این چنین گستاخانه سخن میرانی وتو مرا از جمله رعایا وبندگانی
سقراط گفت نه چنین است بلکه تو بندگان مرا بندۀ چه من بر نفس وهوا حاکم وامیر
وتو ایشانرا محکوم وفرمان پذیر پادشاه از آن گفتار متنبه نگشته آغاز خودستائی
کرده که من پادشاه زمان وارد پادشاه شاهان وخسروانم وجهان مرا مطیع
وفرمان بردار وعالی در زیر نگین اختیار است گنج وگوهر این ولشکر چنین سقراط
گفت اینجمه شمردی عاریتی وامور عارضیه بدان نفس ترا ناجمالی حاصل نمیگردد واگر
خواهی صدق این گفتار بر تو ظاهر شود بیا تا من وتو جامها از بر کنیم وبدریای
شهر رفته باهم گفتگو کنیم تا علم وجهل وکمال ونقص هر یک ظاهر گردد پادشاه از این
سخن دلنشین متنبه شد منطبق است بر کلام منظوم که منسوبست بجناب مستطاب امیر المؤمنین
عِلمِی مَعِی قَدْ كُنْتُ نَبْغِی قَلْبِی وِعَائُهُ لَا جَوفُ صندوقٍ اِنْ كُنْتُ فِی البَیْتِ كَانَ بعلمی
ومعی او كنت فی سُوقٍ كانَ العِلمُ فی سوقٍ كانَ العلم فی سوق ملخص معنی اینکه علم
چون مال نیست که در درون صندوق واز تن کس جدا گردد وهم در این مطلب ذات
استاد پیشه علم وادب این دو بیت بلاغت نظام منقولست دبای رَضِینَا قِسْمَةَ
الْجَبَّارِ فِینَا لَنَا عِلْمٌ وَلِلْاَعْدَاءِ مَالٌ فَاِنَّ الْمَالَ یَفْنَی مِنْ قَرِیبٍ وَاِنَّ الْعِلْمَ
یَبْقَی لَا یَزَالُ حاصل معنی اینکه راضی شدیم بقسمتی که خدا تعالی میان ما ودشمنان
ما کرده که بما علم وبایشان مال داده است که مال عنقریب بفنا مقرون وعلم باقی
واز زوال مصونست ودر نهج الصادقین آورده که حضرت سلیمان علی نبینا واله
وعلیه السلام مخیر ساخته میان علم ومال وملک او علم را اختیار فرمود پس برکت علم مال
وملک را بوی ارزانی داشتند ومخفی نماناد که علم بدین جهت اشرف از مال وجاه است

کدا زخارف دنیا واغوای این عاریت سرا ایمنند بلکه افضل از همه عبادات
واجزل از سایر حسنات نیز هست چنانکه نور دیدۀ بینش وبدرقۀ
دانش حدیث اشرف نبوی فرمود کَمَا عُبِدَ اللهُ بِشَیْءٍ اَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ
فِی دِینِ اللهِ حاصل اینکه هیچ عبادتی نیست فاضلتر وبهتر نزد خدا تعالی
از فقاهت ودانشوری در احکام دین هم اشرف فرموده که فَضْلُ الْعَالِمِ
عَلَی الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ عَلَی سَائِرِ الْكَوَاكِبِ یعنی زیادتی عالم بر
عابد چون زیادتی ماه چهارده است بر ستارگان دیگر هم از انوار اجناب
مانورست که یَشْفَعُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ الْاَنْبِیَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ یعنی
از آن شفاعت می یابند روز قیامت جماعت پیغمبران بعد از آن علما بعد از آن
شهدا را از این حدیث شریف صریحا معلوم است که در این کرامت بعد از مرتبه
انبیا علما گزین ودر محفل قرب خدای عالم بر زمرۀ شهدا مقدم نشین است وچون
چنین نباشد که در آثار آمده که مِدَادُ الْعُلَمَاءِ اَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ یعنی انچه
علما بآن کتابت کنند چون مرکب وامثال آن فاضلتر است از خونهای شهدا ودر
امالی شیخ صدوق رحمه الله از امام همام حضرت ابی عبد الله مرویست که اِذَا كَانَ
یَوْمُ الْقِیٰمَةِ جَمَعَ اللهُ تَعَالَی النَّاسَ فِی صَعِیدٍ وَاحِدٍ وَوُضِعَتِ الْمَوَازِینُ فَتُوزَنُ
دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَیَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَی دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ حاصل
معنی اینکه چون روز قیامت شود جمع سازد خدا تعالی مردمانرا در سر زمینی وترازوها
گذاشته خونهای شهیدانرا با مداد علما بسنجند چنانکه مذکور شد وزن نمایند
پس مداد علما بر خون شهیدان راجح آید وشرافت ورجحان مداد علما بدماء شهدا
از این جهت راجح باشد که عالم احکام دینی بآن مینویسد که ممکن است که مدتها آن
نوشته بر صفحۀ روزگار بماند وجمعی کثیر از تیه ضلالت رهانیده بمصر هدایت

رساند و این سعی جمیل در تقویت این بشارت از سعی مجاهدین دخیل است و در کافی از
حضرت قدس نبویه منقولست که مَن سَلَکَ طَرِیقاً یَطلُبُ بِهِ عِلماً سَلَکَ اللهُ بِهِ
طَرِیقاً اِلَی الجَنَّةِ وَاِنَّ المَلائِکَةَ لَتَضَعُ اَجنِحَتَها لِطالِبِ العِلمِ رِضاً وَاِنَّهُ یَستَغفِرُ
لِطالِبِ العِلمِ مَن فِی السَّماءِ وَمَن فِی الاَرضِ حَتَّی الحُوتِ فِی البَحرِ وَفَضلُ العالِمِ
عَلَی العابِدِ کَفَضلِ القَمَرِ عَلی سائِرِ النُّجُومِ لَیلَةَ البَدرِ وَاِنَّ العُلَماءَ وَرَثَةُ الاَنبِیاءِ
فَاِنَّ الاَنبِیاءَ لَم یُوَرِّثُوا دِیناراً وَلا دِرهَماً وَلکِن وَرَّثُوا العِلمَ فَمَن اَخَذَ مِنهُ
اَخَذَ بِحَظٍّ وافِرٍ حاصل معنی آنکه چون هر کسی براهی رود که طلب علم کند خدا تعالی
او را براه بهشت برد بدرستیکه فرشتگان هر آینه بالهای خود را فرو میگذارند برای طالب
علم از روی رضا و خوشنودی یعنی باوی تواضع و تذلل نمایند یا یعنی که بالها در زیر
قدم وی گسترند تا رو بران نهد بدرستی که طلب آمرزش میکنند از برای طالب علم
ساکنان آسمان و زمین حتی ماهیان در دریا و زیادتی عالم بر عابد مانند زیادتی
ماه است بر سایر ستارگان در شب چهاردهم و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند چه میراث
پیغمبران درهم و دینار نیست بلکه علم است که بایشان رسید پس هر که فرا گرفت چیزی
از علم نصیبی وافر از فضل و شرف دریافته و این حدیث شریف در امالی شیخ
صدوق رحمه الله سمت ذکر یافت و هم در کافی از حضرت ابی جعفر مرویست عالِمٌ
یُنتَفَعُ بِعِلمِهِ اَفضَلُ مِن سَبعِینَ اَلفَ عابِدٍ یعنی عالمی که بعلم خود عمل کند بهتر است
از هفتاد هزار عابد و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناه مرویست
که المُؤمِنُ اِذا ماتَ وَتَرَکَ وَرَقَةً واحِدَةً عَلَیها عِلمٌ تَکُونُ تِلکَ الوَرَقَةُ یَومَ
القِیامَةِ سِتراً فِیما بَینَهُ وَبَینَ النّارِ وَاَعطاهُ تَبارَکَ وَتَعالی بِکُلِّ حَرفٍ مَکتُوبٍ
عَلَیها مَدِینَةً اَوسَعَ مِنَ الدُّنیا سَبعَ مَرّاتٍ وَما مِن مُؤمِنٍ یَقعُدُ ساعَةً
عِندَ العالِمِ اِلّا ناداهُ عَزَّ وَجَلَّ جَلَستَ اِلی حَبِیبِی وَعِزَّتِی وَجَلالِی لَاُسکِنَنَّکَ

الجَنَّةَ مَعَهُ وَلا اُبالِی ملخص مضمون آنکه چون مؤمن وفات نماید و یک ورق
که بران علمی نوشته باشد گذارد آن ورق روز قیامت پرده میشود میان او و
آتش دوزخ و عطا کند خدا تعالی او را بهر حرفی که نوشته شده در آن شهری که و
سیع تر باشد از دنیا هفت بار یعنی در بهشت و هیچ مؤمنی یکساعت نزد عالمی ننشیند
مگر اینکه خدای عز و جل ندا کند او را که نزد دوست من نشستی قسم بعزت و جلال
من که هر آینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او و باکی از این ندارم میتواند مراد این
باشد که از این کرامت که در حق تو کنم نقصی بملک من نمیرسد و در ارشاد دیلمی از
حضرت سید عالم منقولست حدیث طویلی که از جمله فقرات آن اینست ثَلاثٌ یَستَغفِرُ
لَهُمُ السَّمواتُ وَالاَرَضُونَ وَالمَلائِکَةُ وَالنَّهارُ العُلَماءُ وَالمُتَعَلِّمُونَ وَالاَسخِیاءُ
یعنی سه طایفه اند که طلب آمرزش میکنند برای ایشان آسمانها و زمینها و فرشتگان
و شب و روز یکی علما دویم طالبان و یاد گیرندگان علم سیم صاحبان سخا و هم در
ارشادات مرشد طریق ارشاد ماثور است که طالِبُ العِلمِ اَفضَلُ عِندَ اللهِ مِنَ
المُجاهِدِینَ وَالمُرابِطِینَ وَالحُجّاجِ وَالمُعتَکِفِینَ وَالمُجاوِرِینَ وَیَستَغفِرُ لَهُ الشَّجَرُ
وَالبِحارُ وَالرِّیاحُ وَالسَّحابُ وَالنُّجُومُ وَالنَّباتُ وَکُلُّ شَیءٍ طَلَعَت عَلَیهِ الشَّمسُ
محصل مضمون اینست که جویای علم بهتر است نزد خدای تعالی از جهاد کنندگان و برای
تهیه جهاد است نگاه دارندگان و از حج گذارندگان و عمره آورندگان و اعتکاف
کنندگان و در حرم خدا مجاور شوندگان و طلب آمرزش میکنند برای طالب علم درختان
و دریاها و ابر و ستارگان و گیاه و هر چه آفتاب بران تابد و در همان کتاب از فواید
خیر و ثواب حضرت امیر المؤمنین منقولست حدیثی که حاصل آن اینست که چون
طالب علم پیش عالم نشیند یعنی از جهت آموختن علم خدا تعالی برای او هفتاد در از
رحمت گشاید و برخیزد از نزد او مگر مثل آن روزی که مادر او را زائیده باشد

وعطا کند خدا تعالی او را بهر حدیثی عبادت یکساله وبنا کند برای او بهر ورقی شهری
ده برابر دنیا وهم در آن کتاب از آنجناب باین مضمون مرویست که چون روز قیامت شود
جمع کند خدا تعالی علما را پس گوید بایشان که ای بندگان من فقره بیان فرمودند که
از آن جمله اینست فَاَبْشِرُوا فَاِنَّکُمْ اَحِبّائی وَاَفْضَلُ خَلْقِی بَعْدَ اَنْبِیائی پس فرمود بشارت باد شما را
بدرستیکه شما دوستان منید وبهترین خلق منید بعد از پیغمبران من وَاَبْشِرُوا فَاِنّی قَدْ
غَفَرْتُ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَقَبِلْتُ اَعْمالَکُمْ وَلَکُمْ فِی النّاسِ شَفاعَةٌ مِثْلُ شَفاعَةِ اَنْبِیائی
وَاِنّی مِنْکُمْ راضٍ وَلا اَهْتِکُ سُتُورَکُمْ وَلا اَفْضَحُکُمْ فی هذا الجَمْعِ حاصل اینکه
بشارت باد شما را که بدرستیکه وتحقیق می آمرزم گناهان شما را وقبول کردم عملهای شما را
وشما راست در میان مردمان شفاعت مثل شفاعت پیغمبران من یعنی چنانکه انبیا در
شفاعت ماذونند شما نیز ماذونید وبدرستیکه من از شما راضیم وپردهای شما را
نمیدرم ودر میان این جمع شما را رسوا نمیکنم ودر ارشاد القلوب از آنحضرت
منقولست مَنْ مَشی فی طَلَبِ العِلْمِ خُطْوَتَیْنِ وَجَلَسَ عِنْدَ العالِمِ ساعَتَیْنِ وَ
تَعَلَّمَ مِنَ العِلْمِ کَلِمَتَیْنِ اَوْجَبَ اللهُ لَهُ جَنَّتَیْنِ محصل معنی اینکه کسی که رود بطلب
علم دو گام ونشیند نزد عالم دو ساعت وآموزد از علم دو کلمه واجب گرداند
خدا تعالی برای او دو بهشت وهم در خبرست از ابوذر رحمه الله که شرف خدمت رسالت
فایز گشته گفت یا رسول الله حُضُورُ جَنازَةِ العابِدِ اَحَبُّ اِلَیْکَ اَمْ مَجْلِسُ العِلْمِ حاصل اینکه
بجنازه عابد حاضر گشتن وتشییع آن نمودن نزد تو محبوب تراست یا مجلس علم پس آنحضرت در
اینمضمون ادا فرمودند که یا اباذر یکساعت نزد مذاکره علم نشستن محبوب تراست
پیش خدا تعالی از خواندن همه قرآن دوازده هزار مرتبه بر شما باد بمذاکره علم چه بدرستی
که بعلم میشناسند حلال را از حرام وکسی که بیرون آید از خانه خود برای اینکه التماس وطلب
مالی از علم کند نویسد خدا تعالی بهر حرفی که میشنود یا مینویسد شهری در بهشت

وطالب علم را دوست نمیدارد علم را مگر کسی که سعادتمند باشد خوشا حال طالب علم را
در قیامت یا اباذر یکساعت مذاکره علم نشستن بهترست از عبادت یکساله روز را
بروزه وشبش بشب بسر بردن ونظر بروی عالم بهترست برای تو از هزار بنده
آزاد کردن الی آخر الحدیث ومعاجین اینگونه مضامین که بدماغان تحصیل
نواهای جز بلیرا مقوی دماغ جستجو وجاذب اشتهای نعمتهای گوناگون اینقسم
فضل ونوالهای از حد افزون را که بجای قلب سفید ونوش دار وست ودر حقهای
کتب اخبار وآثار حقه اهلبیت اطهار صلوات الله علیهم رسانید بختیار هوشمندی
که روزی چندی باستعمال این ادویه علت زدای صحت فزای خود را از درد بیدردی
طلب رهاند وخوشوقت آن توفیق صاحبی که بچراغ جهل روز دلفروز دود چراغ
مدرسه را ظلمت نادانی خود را ببر منزل ادراک چنین سعادتهای جاودانی رساند
فرخ فال آن صاحب اقبالی که سکندر آسا بحسن تدبیر ارسطوی عقل وذکا علم کوشش به
تسخیر ممالک علم ودانش افزاید وزنده دل آن اقبالی که خضر صفت در ظلمات مسودات
معتبره بدلالت توفیق از آب حیات تحقیق خود را زنده وپاینده سازند شیرین کام آن
صاحب اهتمامی که در چارباغ کتب بعد حدیث بدست خود از شاخسار سطور اثمار
خوشگوار معارف چینند وارجمند آن خردمندی که بشرافت علم دین در محفل قرب
الهی بازمره والذین اوتوا العلم درجات بر مسند کرامت دوجهانی نشینند ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء نمایند وطریق نیک وبد بخشایند علم وخرد بحل جلاله وعم
نواله عامه سرگشتگان تیه ضلال وجهل را ببر منزل کعبه علم رساند وکافه لب
تشنگان بیابان حرمان را از سرچشمه اینهمه فضل ونوال بیابان سقایت فرماید
بمنه وکرمه **فصل** در بیان اینکه چنانکه علم را عمل در کارست علم را نیز از عمل ناچار
وذکر صفاتی که اهل علم را از دانستن اتصاف بآنها مقدس واخلاقی که بلباس تخلق

با ایشان تلبیس باید نمود بر خداوندان بصیرت معلوم است که اهل علم و کمال در میان عوالم
وجهال بمثابه بینا یانند در میان کوران چنانکه از مردم بینا نظر کوران در راه بچاه
افتادن یا از جادهٔ راه که متوصل بمنزل مدعاست بیرون رفته به بیابان سرگشتگی
وادراکی نهادن قبیح تر است از اهل علم نیز نسبت بجهال در طریق بندگی ایزدی پروای
سر بهوای تیره چاه ارتکاب گناه افتادن و باغوای غولان آرزو و هوا از شارع
مستقیم شرع انور که بمنزل رستگاری راه راست عدول نموده رو به بیابان فکر
و مال نهادن شنیع تر است و موجب ملامت عقلا بیشتر چنانکه امام افضل مزین اکمل
داماد علم و عمل اعنی حضرت امیر المؤمنین در بعضی از کتب خطب بلاغت نظام خود
فرموده اند که یا ایها الناس اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون ان العامل
بغیره کالجاهل الذی لا یستفیق عن جهله بل قد رأیت ان الحجة علیه والحسرة
ادوم علی هذا العالم المنسلخ عن علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله وکلاهما
حائر بائر الی آخر الحدیث خلاصه معنی اینکه ای مردمان چون دانستید عمل کنید
بانچه دانستید تا شاید هدایت یابید بدرستیکه عالمی که بخلاف علم خود عمل میکند با نسبت
تر و دورتر و درازتر است از حسرت آن جاهل که در جهل خود متحیر است و ایشان هر دو
حیران و هالک اند و نیز در کافی در ذیل حدیثی که از آن جمل نقش شده مذکور است
فان العلم اذا لم یعمل به لم یزد صاحبه الا کفرا ولم یزدد من الله الا بعدا
حاصل معنی اینکه علم بدرستیکه بمقتضای آن عمل کرده نمیشود نمی افزاید صاحبش را مگر
بجهت کفر و دوری از خدا تعالی یعنی غیر آن دو چیز از آن علم بهره ندارد و هم در کافی
از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست کلامی که خلاصه مضمون آن اینست که علما بر دو
گونه اند یکی عالمی که بعلم خود عمل میکند و این رستگار است دویم عالمی که بعلم خود عمل نمی کند
و این هالک است و بدرستیکه اهل آتش هر آینه متأذی میگردانند ببوی عالمی که ترک

علم خود کرده بمقتضای آن عمل نکند و بدرستیکه سخت ترین آتش بجهت ندامت و حسرت
که هرگاه عالمی بندهٔ را بخدا تعالی خوانده باشد و وی اجابت وی نموده و از وی
در پذیرفته و فرمان برداری الله تعالی کرده باشد پس داخل سازد آن بنده را بهشت
و آن خواننده را با تش بسبب ترک علم و پیروی هوا و خواهش نفس و طول امل
فراموش میکند آخرت را شرمسار باد عالمی را که دیگری ببرکت علم او هدایت یافته
راه بمنزل نجات برد و خود از علم خود منتفع نگشته در درکات شقاوت
جاودانی بدرجات بلند آنجهانی بدیدهٔ حسرت نگرد شعر چو علمت هست خدمت کن
چه سلطان که زشت آید: گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا: چه علم آموختی
انگه چه ترس انکه بترس کاندر شب: چه دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا و نیز در
آن کتاب آورده اند که حضرت سامی منقبت ابی عبد الله جعفر بن محمد خطاب فرمودند
که یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد یعنی آمرزیده
شود برای جاهل هفتاد گناه پیش از انکه آمرزیده شود برای عالم یک گناه الحاصل فاسق
عالم از فاسق جاهل بدبخت تر و در روز حساب مؤاخذه و عذاب او سخت تر و قطع
نظر از اخبار و آثار مذکوره در دیدهٔ عقل و نظر بصیرت بسیار عیانست که کسی در
راه بندگی دیدهٔ روشن آگاهی هر قدم بچاه ارتکاب گناهی در افتد و بدبختی حرص
و آز و امل دور و دراز از کوهسار ارجمندی و شرف علم بمغاک بیدردی و بی باکی
و وادی دنیا داری و ناپاکی در غلط با چراغ علم افروزی چنین بر سر گنج نجات راه
نیابد و با مرکب جهان پیمای اینچنین بسر منزل رستگاری نشتابد و بال علم و عمل مرغ
دلش با وج ادراک مرتبهٔ مقربین سرو وار بلند و با رزوی گفتار و کردار و قوت
ایمانی خار بن هر هوسهای نفسانی را از زمین خاطر نکند باسرمایه خطر عظیم در بند
زندگی بخرید متاع بندگی نپردازد و با تاج و هاج دانش و لشکر مهیای توانایی

جوارح واعضا در معرکه جهاد نفس رایت حسن عمل نیز برافرازد پس این طبقه عالیمقدار را
لایق و سزاوار آنست که بعلم خود مغرور نبوده و براین بینها اکتفا ننموده ادنای
مرتبه بلند سعادت عمل را نیز همواره وجهه همت کرده اند و بباغبانی درود دین
در گلشن احوال تخم سعادت علم را آب و برگ گذارش عمل پیوند نموده و ثمر روح پرور
ورا نزاکه عبارت از لذت کامرانی آنجهانیست بکام دل وعراق جان رسانیده با
کنج علم رنج عمل را بجان بپذیرند و از شربت انتقام مرهم زخم رنجکاری گوشه نشین گیرند آئینه
طراز روشندلی بسمند قبای نفرت در دهند و نفی کرده بار دود چراغ مدرسه
بانتش سوختگی و برشتگی کردن نهند بر سر خواندن توفیق شیر و شکر علم و عمل را از
نعمتهای الهی دانند و در ساعت وسعت فرصت بمعماری علم و کار کردی عمل ایوان سعادت
بنیان ایمان را باوج کمال رسانند بجاروب انفاس مذاکره خار و خس هوس از صحن دل
زدایند و بمطراق سر افکندگی وقت بمطالعه افعی جان ستان طول امل را سر کوبند
از آینه هر کتابی صورت احوال خود را بدیدهٔ عیب جوئی بینند و از نطع پیچ هر ورقی
در مکتب خانه تکلیف بالادب نشینند و از جداول سطور آب تأثیر بگلشن ضمیر کشانند
و در چشمه سار حروف چانه جسم و جان را از شوق جنون نگهای دنیا شست و شو
یابند بشبنم نقاط گلزار حسن سیرت را تازه و تر سازند و باره تشدید بیان نخل
گردنکشی نفس مغرور را از پای در اندازند و بگلبانگ مواعظ اوامر و نواهی سراسر گوش
و هوش شوند و از وصف بهشت و دوزخ و وعد و وعید الهی همواره مقیم برزخ
دین کردند الحاصل مقصود اصلی در طلب علم دین تهذیب اخلاق و اصلاح خود
و دیگرانست و پوشیده نیست که هیچ طبقه از طبقات خلق و تهذیب و تره از معایب
ضرورتر از این قوم عالی مراتب نیست چه تمامه اهل شود در اکثر امور نظر براین گروه
عالیشان دارند و در طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میگذارند و هرگاه

اخلاق ایشان حمیده و اطوار ایشان پسندیده باشد خلقی از میان دیدن محاسن ایشان
نیکوکار و بزلال برکات تتبع ملکات پاکیزه دوستکار خواهند کردید و اگر اوضاع
ایشان زشت و ناصواب و سلوک ایشان نه بر منهج قانون سنت و کتاب بود
احوال عالمی از آن فاسد و زبون و بتفاوت دوجهانی مقرون خواهد گشت
حاصل اینکه زشتی اعمال عوام و جهال حکم نجاست خشک دارد که از ایشان تعدی
نمیکند و اثر آن بدیگری نمیرسد و ناخوشی اطوار اهل علم و مردم دانشور مانند
نجاست تر است که خلقی از ملاقات آن پلید و ناپاک میشوند و در ناپاکی دلیر
و بی باک میگردند لهذا سرحلقه زمره پاکان جناب مستطاب امیرالمؤمنین در حدیث
قَطَعَ ظَهری رَجُلانِ مِنَ الدُّنیا که در اوایل این فصل و مجلس سمت ذکر یافت عالم
جبین را عالم اللسان گفته یعنی علمش همین در زبانست و دلش را از آن خبری و باطنش را
از آن اثری نیست و در حق ایشانست و جمعی که بی علم طریق عمل میسازند و در آخر
حدیث فرموده که اولٰئک کلٌّ مفتونٌ یعنی این جماعت مردمان را گمراه میسازند
و از طریق خیر و ثواب دور و جدا اندازند و در کافی از نور دیده خواص و عوام
حضرت ابی عبدالله ع مرویست که اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم
فان کل محب لشیء یحوط ما احب خلاصه مضمون اینکه چون ببینید عالم را که دنیای
خود را دوست دارد متهم دارید او را بر دین خود یعنی بدگمان شوید بوی در
امور دینیه اعتماد بآن منمایید چه بدرستیکه هر چیزی را هر که دوست میدارد محافظت
و رعایت آن میکند یعنی ممکنست که برای مطالب دنیا از امور دینیه دست
بردارد و از سر کوی طلب آن پا از جاده حق بیرون گذارد و در همین خبر از آنسرور
روایتست که اوحی الله تعالی الی داود لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا
فیصدّنک عن طریق محبتی فان اولٰئک قطاع الطریق عبادی المریدین ان

اَدْنیٰ ما اَنا صانِعٌ بِهِمْ اَنْ اَنْزَعَ حَلاوَةَ مُناجاتی مِن قُلوبِهِمْ ملخص مضمون انکه وحی نمود
خدا تعالیٰ بحضرت داود که مگردان میان من و میان خود عالمی را که مفتون بدنیا باشند
باینمعنی که اورا در طریق سلوک من قدوه و پیشوا مدان و واسطه وصول بدرگاه قرب من
مگردان که او دزدانرا از راه بدر خواهد برد بدرستی که سهل‌ترین انچه با ایشان خواهم کرد
اینست که حلاوت مناجات خودرا از دلهای ایشان بیرون میکنم مجملا جناب سبحانی
علمای شیفتهٔ دنیای فانی را قطاع الطریق راه بندگان خوانده و خاک چنین ملامتی بر
تارک ارجمندی ایشان افشانده است از انجهت که کاروان عامهٔ عباد بشوق پیروی
این قوم کج نهاد قدم از راه صلاح و سداد بیرون می‌نهند و متاع گرانبهای تقوی و
دینداری و شرافت و کرامت ورع و پرهیزکاری را از دست میدهند و سایر صفات
ذمیمه نیز براین قیاس است پس زمرهٔ علما و طالبان انجمن علیا را از ذمایم اخلاق پیراستگی
و بحامد صفات آراستگی از سایر مردمان ضرورتر است و از عظایم ذمیمه که خارخار
سالکان اینطریق را اکثر دامن‌گیر میباید و بسبب تفرقه خاطر جمعیت علم و عملشان را
انهم میپاشد حب جاه و ریاست و در امور راتق حقایق و مرجع خلایق بودنست که
اعظم مهالک مسالک عباد و احکم حبایل فریب دنیای مکر بنیادست دام مکری نهاد
دنیا را چو حب جاه نیست طرهٔ مرغول این غداره دو مشعل است چنانچه از اکثر
ایشان خارخاران کال‌کرده اخر بظهور می‌آید بلکه در آغاز نیز رشحات آثار خواهش
آن از طرف باطنشان تراوش مینماید برای وصول بانمقصد طریق کسب کمال میسازند
و دود چراغ مدرسه جهت آن میخورند که دود مشعل در دماغ دارند برای عروج باوج
منصب بتحصیل پر و بال اوراق می‌پردازند و سطور نوشتجات و کتب را نردبان
ایوان دولت دنیا میسازند کور سوادی روشن نمیکنند که روی فهم و منصبی ان
ببینند و از مسائل فقهی انقدر می‌آموزند که بر مسند قضا و فتوی نشینند رجوع بکتاب

برای

برای مرجع خلق بودنست و پیش رفتن کار شان جهت پیشوائی مردمان نمودن
زبان خود ستائیشان جز دوال کوس شهرت فضیلت نیست و در انبان
معرفتشان غیر زاد راه طلب جاه و دولت نی و در کافی از حضرت امام همام
ابی جعفر در حق اینقوم باطل و عالم نمایان جاهل منقولست که مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ
لِیُباهِیَ بِهِ الْعُلَماءَ اَوْ یُمارِیَ بِهِ السُّفَهاءَ اَوْ یَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ اِلَیْهِ
فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ اِنَّ الرِّیاسَةَ لایَصْلُحُ اِلّا لِاَهْلِها حاصل انکه هر کس
طلب علم کند جهت اینکه مباهات نماید بر علما یا مجادله و بحث کند با سفها یا برگرداند
بان روهای مردمان را بسوی خود یعنی ایشانرا معتقد و لوای مرجعیت افرازد
پس باید که نزول کند در نشیمن از آتش که برای او مهیا گشته بدرستیکه ریاست
و سروری صلاح نیست و شایستگی ندارد مگر برای اهلش که ائمهٔ انام‌اند امام هر زمانست
که از جانب جناب خالق بسالاری کافهٔ خلایق معین گردیده و آواز کوس فضل
و دانشش بمغارب و مشارق رسیده است از ذمایم اخلاق و سیر که بر چراغ دل
افروز آتش و سر هستانه باد صرصرست خواهش ملک و مال و دوستی سیم و زرست
و این صفت طالبان علم را قبل از حصول علم و ادب و وصول بسر منزل سدرهٔ مطلب
میباشد و بعد از ان سر و برگ علم را که برگ و بار شجر سعادت ثمر علامات بی مستی
نیشهٔ اندیشهٔ مال و تلاش تحصیل آن درهم میتراشد و نیز علم با عمل عبارت از ان
که در احکام دین و آداب شریعت انچه بنظر اطلاع وی در آید که اهتمام بمیان
جان بسته بمقتضای آن عمل نماید و از انجمله شیفتهٔ زخارف دنیا و فریفتهٔ
دلربائیهای این بیوفا نگشتن و مانند نور نظر از این مزبلهٔ پر مردار پاک و پاکیزه
گذشتن است چنانکه بعضی از آیات بابرکات قرآنی بر این سخن گویا و بسیاری از
اخبار هدایت آثار ائمهٔ اطهار مثبت این مدعاست ایه کریمه وَمَا الْحَیوةُ الدُّنیا

اَلْاِمْتاعُ الْغُرُور خواندن و در کل ولای خواهش آن همچه خر فرو ماندن با دعوی
دانش چون سر میکردد حدیث حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ مطالعه نمودن و
بمال و ثروت دنیا دیده رغبت کشودن با معنی فهمیده کی چکونه صورت پذیرد
شعر اجل خواهی بفکر عاجل چه روی ؛ منزل جوئی چو خر با بی کل چه روی ؛
کر طالب علمی طلب دنیات چیست ؛ حق مطلبی از پی باطل چه روی ؛ و ده کافی ان
قدوه اهل دانش و نبله آفرینش حضرت نبوی مرویست که مَنْهُومَانِ لَا یَشْبَعَانِ
طَالِبُ الدُّنْیَا وَطَالِبُ الْعِلْمِ فَمَنِ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْیَا عَلَی مَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَهُ سَلِمَ وَمَنْ
تَنَاوَلَهَا مِنْ غَیْرِ حِلِّهَا هَلَکَ اِلَّا اَنْ یَتُوبَ اَوْ یَرْجِعَ وَمَنْ اَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ اَهْلِهَا
وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَمَنْ اَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا فَهِیَ حَظُّهُ محصل مضمون اینکه دو پرانتها سیند
که سیر نمیشوند طالب دنیا و طالب علم و کسیکه اکتفا نمود از دنیا بانچه حلال کرده است
خدا تعالی برای او سالم ماند و هر که فرا کرفت آنرا از غیر حلال هلاک کردید مکر اینکه تائب شود و
و هر که اخذ کرد علم را از اهلش و عمل بعلم خود نمود رستکار شد و هر که اراده کرد بان دنیا را
بقصد حصول دنیا و وصول بشهوات آن طلب علم نمود همان نصیب اوست یعنی
دیکر از فضل و ثواب جاودانی و درجات بلند انجهانی بهره ندارد و هم در کافی
از آن بکلش دانشوری جناب ستطاب جعفری منقولست که مَنْ اَرَادَ الْحَدِیثَ لِمَنْفَعَةِ
الدُّنْیَا الخ ملخص معنی اینکه هر کس خواهد که طلب علم حدیث کند برای نفع دنیا
او را در اخرت نصیبی نیست و هر کس بان اراده خیر نماید عطا کند خدا تعالی باو
خیر دنیا و آخرت را شعر علم بهر کمال باید خواند ؛ نه بسودای مال باید خواندن
تا صفی مرد و ماند از او صد باغ ؛ دل پر از درد و اندرون صد داغ ؛ سروران
که بیشتر از این بودند ؛ در سلف پیشوای دین بودند ؛ کر بدینکونه زیستند که
ده سلمان و باغ بود ذکر و در آثار آمد که [illegible] دستور ارباب جاه و دعل و فار

علم و عمل سلمان فارسی رضی الله عنه بحکومت مداین معین کردید و روانه آن صوب کنند
بحوالی انجا رسید اهل آن کشور از وصول آن نیکو سیر خبر یافتند و از پیر و برنا
با قدم اخلاص فوج فوج باستقبال آن بنده خاص شتافتند مردی دیدند بر درازکوشی
سوار بی خیل و حشم و بی چاک و خدمتکار کفتند اَیُّهَا الشَّیْخُ امیر را کجا گذاشتی
سلمان کفت امیر شما کیست کفتند سلمان فارسی مصاحب رسول خدا کفت امیر را نمی
شناسم بالجماعت چون رسید کفت من سلمانم و امیر نیستم انجماعت چون وی را
شناختند خود را از مرکبان انداختند جنیبتها پیش کشیدند و مستدعی سواری
وی کردیدند کفت درازکوش من بهتر و موافق تر است القصه چون داخل شهر
کردیدند خواستند که او را در دار الاماره فرود آورند کفت من امیر نیستم طلب دار
الاماره چکار پس بازار رفته در دوکانی نزول کرده صاحب دکان را طلبیده
آنرا از او استیجار نمود ها بخانشته بامر قضا و رتق و فتق مهمات اشتغال فرمود
در سامان دنیا و اسباب تجمل آنخانه بر دوش طریق توکل زیر انداز ی داشت
که بران می نشست و مطهره که برای نماز بان طهارت میکرد و عصائی که در رفتن
بان تکیه مینمود وقتی سیلابی بشهر افتاد و مردمان از هر طرف افغان و واویلا کردند
و سیلاب صفت فریاد خروش بر آوردند یکی واویلاه و واماله میکفت دیگری به
مشقت ناله واولداه جکرستمعان از امیفت سلمان فارسی رضی الله عنه برخواست
و آن زیرانداز را بدوش و مطهره را بدست کرفته بر بلندی بر آمده و فرمود که فَلَکَذَا
نَجُوا الْمُخِفُّونَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی هم چنین نجات می یابند سبکباران روز قیامت
آورده اند که چون وجود ارجمندی آن بنده خوبسیر را عارضه مرض الموت روی
نمود و دوان پاکش از خرابه کلشن خاک سبکبار از انکه مشکل بهم راهی نسیم رحمت
یزدانی توجه سفر نمود یکی از آشنایان بعیادت وی رفته کفت یا سلمان چکونه

می بینی سلمان گریست سبب گریه پرسیدند گفت واللّه ما أبکی حزنًا علی الدنیا و
لکن لأنّ رسول اللّه صلعم قال لیکن بلاغ أحدکم من الدنیا کزاد الراکب
فأخاف أن یکون قد تجاوزت ذلک حاصل آنکه بخدا سوگند که گریه من
بسبب غم دنیا و دل بستگی بر آن نیست و لیکن برای آنکه رسول خدا صلعم فرموده است
که باید کفایت و معاش گذار شما از دنیا مانند توشه سوار باشد همانا مراد اینست
که چنانکه سوار زیاده از آنچه او را بمنزل رساند تو را بمنزل رساند توشه بر نمیگیرد
و آدمی نیز باید که در طریق زندگی بقدر کفاف اکتفا نموده زیاده از آن زاد نمی
پذیرد و من میترسم که از این حد تجاوز کرده باشم این سخن میفرمود و در خانه غیر مطهره
و تغاری و کاسه نبود و در روایت دیگر چنین است که گفت پیغمبر صلعم ما را فرمود
که باید زاد راه گذاری بیش نباشد من میترسم و چندین میگذارم حساب کردند
بقیمت نیم دینار بود که بحساب این روزگار قریب بهفتصد دینار باشد و زهد
و پرهیزکاری و قناعت بنده خالص حضرت باری ابوذر غفاری رحمه الله تعالی علیه
بود که چون طایر حیاتش از قفس تنگ جهان پریده و از روضه خیال پر و بال گشود
دیگری از مال خود وی را کفن نمود منقولست که وقتی چهار درهم در قبضه تصرف خود
دید گفت بزودتر انفاق نمایم که مبادا بمیرم و این بماند و نیز آورده اند که شخصی
دویست دینار بغلام خود داد و برای سرحلقه آزادگان فرستاد با غلام عهد کرد
که اگر ابوذر این را قبول کند ترا آزاد کردم غلام چون آن مال را آورد قبول نکرد
و غلام گفت قبول کن که آزادی من در اینست ابوذر فرمود که تو آزاد میشوی و لیکن
من بنده میگردم مجملا سلمان و ابوذر که از عظمای علمای این امت بودند چون
میدانستند که مال و منال دنیا هیچ نبسته تعلقاتش بارنگار بچشم زدنی گسستنی است
آن یک بر توسن نفس اماره سوار گشته بود که با امارت مداین از خرسواری

ابا نمی نمود و آن حساب روز شمار آنقدر حساب میبرد که هفتصد دینار مال دنیا
زیاد میشمرد و آن دیگر از تعلقات دنیای دون بیرون سبوی دل بر کنده
و جامه رنگارنگ هوسهای جهان نیرنگ هوسهای جهان نیرنگ را چاک
کنده بود که جز بخلعت زیبائی کفنی که حله بهشت رضا و تسلیم است تن در
نداد و چشم غزال الطبع نیکو خصالش از شهر بند الفت خلایق بیابان ترک
علایق رمیده بفریب دنیای مکر شعار پا بدام انقیاد خوش آمد جباره دونکار
ننهاد و سایر افاضل دین و علمای ورع آئین نیز سالک همین مسلک می بوده اند
و اگر برای معاش گاهی بالضروره تلاش میکرده اند و از حد توسط و اعتدال و
سد قانون شرع و ملاحظه حلال و حرام نمی نموده اند شرم باد اخلاف آن اسلاف
و هم بیکان آنفرخنده اوصاف را که از طریقه این مردمان حق تخلف ورزیده
بیضه رونق از پی پیرزال دنیای باطل دون دوازده اوج نسبت این سرفرازان
بلند همت خود را افکنده قارون مثال بفکر اندوختن گنج و مال فرو زند از طول
امال بر عرض علم و کمال افزایند و بهوس در و گوهر در بحر فکر مسائل علمی تعمق نمایند
برای بچنین خیال خام دنیا دماغ مباحثه سوزند و بهوای چنین مال و ثروت
چراغ مطالعه افروزند و پوشیده نخواهد بود که مراد خانه صدق روشن
در این ملامت و سرزنش نه آن کسانند که ضرورت فقر و احتیاج ایشان را بر طلب
دنیا داعی و جهت دفع پریشانی و عسرت هم نشان در تحصیل وجه معیشت ساعی
میباشند بلکه مراد جمعی اند که رزاق حقیقی ایشان را وسعتی در معاش داده ابواب
وسائل روزی بر روی ایشان گشاده است و خجالت و انفعال از اهل و عیال
نمیکشند و نه طعن پریشانی از ناکسان و اوانی نمی چشند و باین قانع نگشته
طلب زیادتیها می نمایند و چشم ورع از حلال و حرام پوشیده دیده طمع بر اموال

ایتام و غیب مسلمین میکشایند امور خرجشان از گندم و قفیزی سیری نمیداند
و مال املشان از سنگ سرزنش شرع رو نمیکرداند هر که وصیتی کند علم و
فقاهت را بالتماس کردن وصایت پیش اندازند و هر کس را ودیعتی باشد
کردن بدعوی امانت و دیانت برافرازند برای گشودن راه منافع خود را
بحکام جوره بندند و جهة تحصیل قطار و مهار باکشی و زر و وبال ظلم را
برخود بپسندند و این قوم ناخردمند که باطوار ناپسند عالمیرا فاسد و جنس
خطیر بی نظیر دانش را بامثال این حرکتها در بازار کاسد سازند نَعُوذُ بِاللّٰهِ
مِن شُرُورِ اَنفُسِنا وَ سَیِّئاتِ اَعمالِنا و قطع نظر از انچه سمت ذکر یافت با نعت
عظمای فهمیدگی و دانش که حضرت خداوند عالم باین قوم معظم داده و با
متاع گران بهای علم و هنر که در مخزن خاطر ایشان تنگ شکر بصروی هم نهاده است
کمال بی انصافیست که بان راضی نگشته چشم بمتاع قلیل دنیا نیز سیاه کردانند
بتلاش حرص و از دست انداز امل دراز و از سرمایه دل خوشی و اعتبار مردم دنیا
دارا که عبارت و امتیاز دارانیست هم از دست ایشان ستانند بمقتضای عدل و
انصاف نیست که بداده چند خورسند گشته دنیا را با اهل دنیا گذارند و برای امری
اعتبار بی اعتبار فانی از سعادت جاودانی بر ندارند بهوای باغ و بوستان از
گل گشت چمن همیشه بهار بی برگی دلگیر نباشند و برای ده و مزرعه تخم سعی از
زمین بوستان شوخ و شنگ خلعت فاخر و دره و شی که بطراز الفقر فخری
مسطر است در برکنند از زلال دنیا بانقدر که از اهل و عیال خجلت و نزد اقران
و امثال ذلت نکشند اکتفا کنند و جهة خود آرائی بجامه چرکن دنیائی تن در
نداده در طریق تحصیل آنقدر سعی نفرمایند چرا این تفرقه گرامی بر بیغی چون
علم و دانش سر افراز و از سایر بنیها مستغنی و بی نیاز نه بلکه مزین بنی ازایشان

زیبا تر و کهنگی جامه و دستار خوشنما تر است شعر هر چند قبا درشت نو و زنده تو است
بر قامت اهل علم زیبنده تر است ؛ علم و هنر آب چشمه تو فنون است ؛ در ظرف سفال
آب خوش آینده تر است ؛ زینت اهل صفا آمده عریان بدنی ؛ زنده فانوس انا و نور
زیبا پیرهنی ؛ نعلبدن بتن مرد خدا پرور دوست ؛ جامه نیست برازنده تر از
بی کفنی ؛ تار و پود تن و ذاتت چو زهم خواهند ریخت ؛ کو قبا اطلس و مندیل
نباشد قطنی ؛ میشود چون کفن از خون تو گلبندی چند ؛ نازک اندامی و تن پروری
گل پیرهنی ؛ نیم رنگ است ببی جامه هستی غم نیست ؛ نبود جامه اگر سوسنی و یاسمنی
شعله هرگز نشود جانب پستی مایل روشنائی نبود میل بمینای دنی از اخلاق
ناپسند گدا این طبقه اگر چند خصوصا تازه نهالان گلشن فضل و کمال و نوا یافتگان
نقود علم و کمال تنزه از آن بغایت ضرور است ضعف جثه عجب و غرور است گرد
پیش سوختگان بخته کار نشان خامی است و در کیش کاملان تمام عیار برهان
ناتمامی است در نظر آدم سیرتان ابلیس لعین را کاسه لیسی است و در دیده روشن
بصیرتان چهره و کمال را لکه بیبی هر چند گوهر علم و دانش در میزان نظر بینش بغایت
قیمتی و گران بها و صاحب خود را شرافت بخش و کرامت فزا است و لیکن این قیمت و بها
با علمیست که قرین عمل باشد و انا بحلیه تزیین بارایش فروتنی است و طهارت از الایش ما
و منی در دکان خودستائی و خودفروشی را بقفل خموشی بستن و آئینه خودبینی و خود
پسندی را بسنگ سخت گیری با نفس در هم شکستن با توانگری گنج دانش درویش
نهاد و فقر پیش بودن و با شایستگی مسند صدر نشینی تلاش صف کفش نمودن سرمه
صفت نور چشم جمله گشتن و همان شیوه خاکساری را بر داشتن آفتاب مثال تاج سر
عالمی بودن و سر بپای همه گذاشتن در کتاب شریف کافی مذکور است که نبی مکرم حضرت
عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام بحواریین گفت همیشه بشرف خدمت آنحضرت فائز

بودند و همواره در بحر زخار معالم اعتراف معارف و مکارم مینمودند کفت یا
یامعشر الحواریین مرا بشما حاجتیست آنرا روا کنید کفتند حاجتت یعنی روا باد حاجت
تو یا روح الله پس آنحضرت برخواست و پاهای ایشانرا شست ایشان کفتند که کنا
نحن احق بهذا یا روح الله یعنی ما باین خدمت سزاوارتر بودیم و ما بایستی که پای
شما را بشوئیم فرمود ان احق الناس بالخدمة العالم انما تواضعت هکذا لکیما
تتواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم یعنی سزاوارترین مردمان بخدمت کذاری
عالم است باید بیکونه تواضع برای همین کردم که شما تواضع کنید پس از من در میان مردمان
چنانکه من تواضع برای شما کردم بعد از ان حضرت عیسی فرمودند که بالتواضع تعمر
الحکمة لا بالتکبر کذلک فی السهل تنبت لا فی الجبل یعنی که بتواضع مامور میشود
حکمت و علم نه بتکبر همچنین در زمین نرم و هموار میروید کشت نه در زمین سخت و
در کافی از امام سادس مقام حضرت ابی عبدالله ع مرویست که اطلبوا العلم و تزینوا
معه بالحلم والوقار و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم فلا تکونوا علماء جبارین
فیذهب باطلکم بحقکم حاصل معنی اینکه طلب علم کنید و با علم و با طلب علم بصفت علم
و وقار آراسته کردید و استاد خود را تواضع و فروتنی نمائید و علماء جبار صاحب
استکبار مباشید که اکر چنین باشید میبرد باطل شما حق شما را مراد بحتمل این باشد که
هرکاه جبار و کردن کش باشند و هرچه کویند اکرچه باطل باشد نخواهند ترک کردن
از پیش برید و کسی رد آن نتوان سخنان حق شما نیز در دل مضمحل و از درجه
اعتبار ساقط و نازل میکردد و هم در آن کتاب از جناب ملاذ ولایت مآب امیر المؤمنین
منقولست که لا یکون السفه والغرة فی قلب العالم یعنی سبکی و تندی و فریب
شیطان خوردن و عجب و خودپسندی در دل عالم نمیباشد یعنی علم واقعی که اثر علم بر
کرفته و مقتضای آنرا بجان پذیرفته باشد مجملا شیمه ذمیمه کبر و غرور منافی نمیکی

وشیوه ناپسند خودپسندی از اهل علم و مردم دانشمند بغایت بدیع و دور از
شان ایشانست از درخت حماقت بار غرور خود را زیافتکی عالم کم نمیکند چون
در مجلد باب اول از این کتاب فراید فواید با بنان قلم جوهر رشته رقم انتظام و صورت
اینمطلب دلپذیر با خامه حسن تقریر به ابر نیسان بیان فصل بر تحریر یافته تمام
یافته در این مقام بهمین اکتفا مینماید از رذایل صفات که دامان ضمیر منیر اینقوم
عالیه درجات کاهی بلوث آن آلوده میباشد صفت حسد است که دل را از امراض
غیر العلاج جانکاه و سبب آن هیجان خلط سودای مال و جاه است و اکثر از این جهت
هم را قبول ندارند و پیوسته بر ذقول هم و حط مرتبت یکدیگر همت میکمارند
با یوسف حسن سیرت هم برادران سر میکنند و نخل اعتبار یکدیگر را که از صفت
بار هموارکی و خورده کیری از پا می افکنند برای بخیتن نان جو بتافتن تنور حوصله
میبردازند و همچنین با لیدن نخل اعتبار خویش یکدیگر را از نجات آب میانداند چون
اینه بصورت احوال هم بچشم عیب بینی مینکرند و مانند خط بطلان بر نقوش حسنات
یکدیگر بقصد ابطال و تضییع میکذرند و بال و دواقشان بحجت بید نت و عصای
قلمشان برای در پی غیبت یکدیگر کردیدن اثبات خود را منحصر در نفی هم میدانند
و اسکات هم را حجت ناطق حقیقت خود میخوانند عیب هم را هم چشمند و زبان چون
مقراض و نوک سنان هم یکدیگر در بر خاشند صاحبان این صفت بحکم الحسد یذیب
الجسد کاه و بیکاه در آتش غصها عمر میکذارند و بمقتضای الحسود لا یسود بر خلاف
مقصود همیشه در مغاک پستی مرتبت مانده هرکز کردن اعتبار در میان اهل روزکار
نمی افرازند پس کافه انام از خواص و عوام ضروریست که همین کوهر دلرا از کل این کدورت
بیحاصل بر ازند و در کندن خار بن این صفت دلخراش از زمین طبیعت قدم
سعی و تلاش فشارند صلاف سینها با هم زلال خوشحالی نوشند و از پرده پوشی

عیوب یکدیگر خلعت کرامت دوجهانی پوشند غایبانه در سخن هم حاضر دم باشند
و حاضرانه با سخن بندی جهره حرمت هم نخراشند جمال کمال همرا بر لائی مدح و ثنای
آرایش دهند و آینه خاطر یکدیکر را بآمد و رفت مشتاقانه صیقل کاری فرمایند
پیوسته برای تقصیرات هم معاذیر دلپذیر کویند و هموره چرکینهای یکدیکر را
باب توجیهات خاطر پسند شویند و نفری از اهل علم در خدمت یکی از ملوک
بودند و کلشن دین و دولت و یرا بزلال میامن صحبت خویش آبیاری
مینمودند روزی در خدمت پادشاه براهی میرفتند آن یک باقتضای سن شباب
سرکش سمند جهندی در زیر ران داشت که در تندی و شوخی از صمد جولانی
سبق میبرد و آن دیکر بسبب کبر سن کران خری که اهل بر نشسته بود که چون بران
با تمکین و وقار رجز با عصای تامل طریق رفتار بسر بردی پادشاه خواست تا معلوم
نماید که در باطن باهم چکونه اند درهمان سر سواری بهر کدام که رسید استمزاجی
نموده سخن منقصت آمیز در باره آن دیکر فرمود شیخ کامل کفت که آن جوان
جاهل را ببین که چون آرزوی خود با پیرون می نهد و اسب شوخانه جلوه
میدهد کفت که شوخی در وی هست ولیکن از شوق مندی اینکه دا نشمندی
چنین همان سوار است بد بکوید شوخ و بیقرار است و با آن جوان قاصی
رسیده کفت که آن پیر را نکر که چه قدر خود را موقر ساخته اند و از زوری تکبر
و تمکین مرکب میراند کفت نه از این جهت است بلکه چون کوه علم و شرع چنین
مرکب بار است و انا بجهت سرعت حرکت بران دشوار افتاده کشت امتحان هر
کدام جز مدح و ثنای آن دیکر نغز و غیر سخن محبت و اخلاص نزد هم نشنید و بدین
شیوه دل پسند هر دو نزد پادشاه بیشتر از پیشتر ارجمند کشتند و بقرب منزلت
از سایر امثال و اقران در کذشتند دیکر از جمله معایب که سر چشمه طبع و جویبار زبان

اینقوم عالیمراتب از لای آلایش آن باید که مصطفی باشد در کفتکوهای علمی تندی
و تلخی نمودن است و باندک ایستادکی طرف جنک و پرخاش پیمودن چنانکه
عادت آتش خویان خنک حرف سبک مغزان تنک ظرف است و این زشت از آن
قبیح تر است که عوام جهال نیز باندک شعوری توانند بآن تن در داد چه جای
علما و فضلا که معادن ادراک و شعور در هر امری انا مورد نیا عالمیانند
دستورند عیب بسیار عیبا است که اهل هنر و وارسید کی در لب جوی کثافت
شوئی فهمید کی ملوث این قبح الوده باشند و غلط چنین عظیم را در نسخه صحیحه
طبع سلیم خود وا کذاشتند بلکه ایشان مجاهده و کوشش نباشند در کافی از سر ور
اخیار و معدن علم و وقار جناب قدس نبوی ص در خبر است که ثَلٰثٌ مَنْ لَقِیَ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ اَیِّ بَابٍ شَآءَ مَنْ حَسُنَ خُلُقُهُ وَخَشِیَ اللّٰهَ فِی
الْمَغِیبِ وَالْمَحْضَرِ وَتَرَکَ الْمِرَآءَ خلاصه مضمون اینکه سه صفت است که هر کس ملاقات
کند با خدای عز و جل بان صفات داخل بهشت میکرداند از هر دری که خواهد کسی که
خلقش نیکو باشد و از خدا در غیب و حضور خلق ترسد و ترک جدل نماید اکرچه
حق با او باشد و نیز در ان کتاب شریف مذکور است که جبرئیل بحضرت سید الانام صم
کفت که اِیَّاکَ وَمِرَاءَ الرِّجَالِ یعنی بپرهیز از منازعه مردان و هم در کافی از مصباح
دانشوری جناب مستطاب جعفری ما ثور است که لَا تُمَارِیَنَّ حَکِیْمًا وَلَا سَفِیْهًا فَاِنَّ
الْحَکِیْمَ یَغْلِبُکَ وَالسَّفِیْهَ یُؤْذِیْکَ حاصل معنا اینکه زنهار جدل مکن نه با حکیم
بردبار و نه با سفیه بی وقار که حکیم اکرچه معارضه و تندی نمیکند اما تو مغلوب
میشود و سفیه از جا در می آید و اذیت میکند و در مجموعه ورام انحضرت فخر الانام
ما ثور است که اِیَّاکُمْ وَالْخُصُوْمَةَ فَاِنَّهَا تَمْحُوا الدِّیْنَ خلاصه معنی اینکه حذر کنید
از خصومت که آن دین را باطل میکند مجملا طالبان علم دین و تشنکان رحیق یقین را

در مناظرات و مباحثات علمی میباید که غیر تحقیق حق و حل مشکلات منظوری نباشد
تا ایشان را از آن ثوابی و فضلی و از آن ساغر هوش آور نشأه و کیفی حاصل گردد و این
معنی بغیر این صورت نمیگیرد و این مطالب بدون آن حصول نمی پذیرد که یاران با هم
نشینند و دوستان از بوستان دانش هم گلهای افادات چینند انصاف سینه
صاف را بهم بر خوانند و غرور پر شر و شور را از آن مجلس دور گردانند و در ساحت
خاطر پاک را از دو جانب گلهای شکفتگی گل ریزان نمایند و باده ادب در جام تحقیق را
از شیشه اندیشه با قدح حسن بیان هوشمندانه بهم پیمایند سؤالات غرض آمیز را
برکنار نهند از دو طرف دست یکی کرده رشتهای فکرهای دقیق هم را فتیله وار بهم تابند
و بروغن توفیق و شعله نور بصیرت بار کرده با این چراغ پرضیاء در ظلمت خفا راه گم کرده
خود را در یابند ولیکن این کار آزادمردان و سوخته بشکان از عالم دل رمیده است
که از بند خودی رسته و در خارستان دلبستگی بباغ دلگشای بی تعیین و تنگنای جستند
باشند برای یافتن این چراغ یقین افروزند و هم خریدار متاع سرمایه نجات دانش اندوزند
و از سوختگی خون پالایش بطالان سوز سخنان خون رسند در گیرند و از دردمندی
دوای حرص جهل زدای کیمیا صواب هر جا بینند بجان پذیرند و این قسم مردمان در این
انتهای زمان بسیار عزیز و کمیاب و متاع ارجمند این صنف خدا بینند در بازار روزگار
بغایت کاسد و نایاب است چه اکثر اهل زمانه را از کسب علم جز علم مباهات افراختن
و کوس فضیلت نواختن منظوری نیست و از تحصیل فضل و هنر غیر شهرت و نمود
یگانه بهر گشتن مقصودی نی و هر صیدی خود را منتهای منزل بمرد و جز جزو
کشی را کلی موجود نمیشمارند سرمایه سودا و جز دیدگی خودبینی روشن نمیسازند
و بتحصیل تیغ زبان جز غلبه همچشمان نمی پردازند لهذا اگر کسی رد قول ایشان
نماید و بلم و لا نسلم اندر معارضه در آید هر جا در می آید و بلیه بد دای عاشره

مینمایند و آنکس نیز بد شوراز و فرو نمیبرد و بیوی درمی پردازد و از دو جانب اصل
متنازع فیه را نرم نرم با هم طریق درشتی میپویند و گرم گرم سخنان سرد بروی
یکدیگر میگویند تا آنکه رفته رفته مجلس علم را میدان قتال میسازند و از ترک کردن
علم جنگ و جدال می افرازند و از دو سر کمان کج نهادی زه میکنند و تیر تعرض دشنام
بهم می افکنند گاه بطعن نیزه زبان و سرزنش هم را از مرکب عزت بخاک مذلت می
اندازند و زمانی بضرب تیغ زبان ملامت چهره یکدیگر را بخون رنگ خجالت
آلوده میسازند و جمعی دیگر از تعصب کشان و حمایت کیشان از طرفین بیاری ایشان
میخیزند و بدستهٔ زبان درازی با هم در می آویزند و گروهی از خاصه و عامه بتماشای
آن هنگامه از دور صف می بندند و از آن غریب ناهنجار تعصب میکنند و میخندند
حاشا که طریق طلب این و قاعده جستجوی علم و دین چنین باشد در غبار فتنه چنین گوهر
تحقیق نتوان یافت و با این بار گران خودی و نفسانیت چگونه بمنزل نجات توان
شتافت نظم ای انلم و لا نسلم خلق بتنگ ❁ در فن اجل بسته دل سخت تو سنگ
انبحث و جدل کسی نکرد است حاصل ❁ این ملک نمیتوان گرفتن با جنگ ❁ در بحث علم
تند خوئی چکنی ❁ جنگ و جدل و درشت گوئی چکنی ❁ این مجلس درس است نه میدان
قتال این جنگجوئیست جنگجوئی چکنی از منکرانی که در میان ناقصان این فرقه
جلیله معروفست در جواب سؤالات بی تأمل و دلیر بودن و بی علم با حکام شرعیه
لب بافاده و فتوی گشودنست و شک نیست که این قوم بی باک را داعی بدین تکلف این
امر عظیم حب جاه و اعتبار و حفظ مرتبه است چه همت قاصر شان همگی مقصود بدین
نیست که بعوام میان جاهل خود را از پاس شرع و دین ضرور میشمارند همانا این قوم بی
پروا نشنیده اند که در کتاب خدا و ائمه هدی چه ملامتها در باره ایشان وارد گردیده
و آتش زهره گداز وعیدات چه شعلهای تهدیدات و تشدیدات بر ایشان

زبان کشیده است ودر کافی از جناب مستطاب جعفری منقولست که ان الله خص عباده
بآیتین من کتابه ان لا یقولوا حتی یعلموا ولا یردوا ما لم یعلموا وقال عز وجل
الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق وقال بل کذبوا
بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله حاصل معنی اینکه خدای تعالی تخصیص نموده بنا
براینکه حرص بجای بی نقطه باشد بندگان خود را بدو آیه از کتاب خود براینکه تا ندانند
ورد نکنند ما دام که ندانند یا چیزی را که ندانند یعنی بی علم حکم بر بطلان چیزی نکنند
وآنحضرت دو آیه را تلاوت فرموده اند آیه اول در سوره اعراف در مذمت یهود
خلاصه مضمون آن اینکه آیا گرفته نشده است برایشان همان کتاب که توریه باشد یا
هر کتابی از کتب سماوی اینکه نگویند بر خدا مگر حق وآیه ثانی در سوره یونس است از
ذم جمعی از کفار ناصلان اینکه تکذیب کردند ودروغ شمردند چیزی را که احاطه بعلم
آن نکرده باشند هنوز تاویل آن برایشان ظاهر نشود واشکال آن حل کرده ومبادرت
آن تکذیب آن نمودند وهم در کافی از حضرت ابی جعفر باقر مرویست که من افتی
الناس بغیر علم ولا هدی لعنته ملائکة العذاب وملائکة الرحمة ولحقه وزر
من عمل بفتواه ملخص اینکه هر که فتوی دهد مردمان را بی آنکه علم داشته باشد وراه
یافته باشد لعنت کند او را فرشتگان رحمت وفرشتگان عذاب وبرسد باو وزر ووبال
گناه هر که بفتوای او عمل کند ظاهر لفظها مشعر است براینکه بعد از روانه شدن
وی بنی بل بعدم گناه عمل کنندگان بآن فتوی بروز کار وی عاید میگردد اما تحاصل
خصال جمال اهل دانش بر نور انصاف آنها باید که آثار آن یابد واعلا وآثارا
در جمیع احوالشان آفتاب مثال تابد عمده آنها اضداد این صفاتست یعنی از زهاد دنیا
بقدری که مذکور شد خورسند گشتن وبکر ومنظمهای پر خطر هلاکت مصیر نگشتن فرو
تنی وخاکساری را ملکه خود ساختن وبراءت ذات خویش از زنگ آثار کین

وحسد پرداختن حلیم بردبار بودن وبا خصم جنگجو بملایمت معارضه وگفتگو
نمودن واخلاقی که سمت ذکر یافته وغیر آنها از فضایل ورذایل در کتاب شریف کافی
ببیان لطیف وافی از جناب مستطاب امیر المؤمنین منقولست وآن امام همام
در آن کتاب بکلام بلاغت نظام علم را تشخیص وتمثیل فرموده اند که سر او تواضع است
وچشمش ترسیدن از خداست وگوشش فهم است وزبانش راست گوئی است
وحافظه اش تفحص وجستجوست ودلش خوش خوئیست وعقلش معرفت اشیا وامورات
ورحمتش همانا رحم بضعیفان ودرویشان ودر آن عطا ودستگیری نمودن ایشانست
وپای او زیارت علماست وهمت وقصدش سلامتست یعنی سلامت نفس که اذیت
بکسی نرساند تا اینکه از مخاطرات دینی ودنیوی خود را بسلامت رهاند وحکمتش را
که امور معاش ومعاد خود را بآن منتظم دارد پرهیزکاریست باحکمه وی بفتح حای
نقطه وفتح کاف بمعنی حلقه دهنه لگام است که توسن نفس خود را بآن رام ومنع از حرام
کند پرهیزکاریست ومستقر وآرامگاه وی رستگاریست وقاید وپیشرو وی
عافیتست ومرکبش وفاداریست وسلاح وآلت جنگش نرم گفتاریست وشمشیرش رضاست
وکمانش مدارا وهمواریست ولشکرش محاوره بحای بی نقطه یعنی سخن گفتن با علما
یا مجاوره بجیم چنانکه در بعضی نسخ است یعنی نزدیکی ودر جوار علما بودن و
ذخیره اش اجتناب از گناهان است وتوشه اش نکوئیست وآبش بنا بر بعضی از نسخ
مصالحه است ودلیل وراهنمایش در صحت ارشادات ورفیقش محبت نیکانست
از این تصویر دلپذیر که کلک تقریر آن امیر کل امیر بر صفحه بیان نگاشته است
مستفاد میگردد که آنقدر که آدمی در اصل بقا یا در اقوام ونظام بدن باعضا وجوارح
مذکوره محتاج ودر امر معیشت از تحصیل اسباب وآلات وضروریات مزبوره
لابد ولا علاج است علم را نیز از این خصال حمیده وصفات پسندیده که زیب وشرف

وکرامتش بی انتها صورت پذیر نیست چنانکه هم در کافی از سر حلقهٔ کرام حضرت ابی
عبدالله ع در تفسیر آیهٔ کریمهٔ اِنَّما یَخشَی اللهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ مرویست که المراد با
لعلماء مَن صَدَّقَ فِعلُهُ قَولَهُ وَمَن لَم یَکُن کَذلِکَ فَلَیسَ بِعالِمٍ محصل معنا اینکه مراد از
علماء در این آیه کسی است که کردارش تصدیق کند بر گفتار او باشد وکسی که چنین
نباشد عالم نیست یعنی چنین علمی در شمار علم نخواهد بود بیت علم کز تو ترا نه بستاند
جهل از آن علم به بود صد بار آب حیوان چه شد که در حلق بنشست گرچه شد
هست نوش گوارا اَللّٰهُمَّ وَفِّقنا لِلعِلمِ وَالعَمَلِ وَخَلِّصنا مِنَ الحِرصِ وَطُولِ الاَمَلِ

فصل در بیان اینکه مقصد منشا این همه فضل وثواب وصلهٔ عاقبت بخیری
وحسن مآب کدام است بر هوشمندان ظاهر است که فضل وشرف هر کاری با
غایت وفایدهٔ آنست چندانکه عظیمتر وجزیلتر باشد آنکار شریفتر وجمیلتر خواهد
بود پس از جمله علوم آنچه فایدهٔ دنیویه باشد شرافت آن مثل شرافت آن دنیا وقدر
وقیمتش بقدر قیمت زخارف این دیر فریب این عاریت سرا خواهد بود که فرزند آن
جل شانه بکریمهٔ قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلِیلٌ وامثال آن قیمت آنرا بیان فرموده وسید
انبیا قدر آنرا از بال پشه کمتر خوانده وسید اوصیا علیه الصلوة والسلام آنرا از استخوان
خوکی که در دست مجذومی باشد حقیرتر شمرده پس شرافت آن علم نیز در این پایه
وقدر وقیمتش در میزان نظر عقل درین پله خواهد بود وخردمندان وصاحبان
همت بلند التفات چندان بآن ننمایند ودر طریق تحصیل آن قدم سعی چندان
نفرسایند مگر قدری که ضروری باشد ودر امر معیشت از آن گریزی نداشته
باشد چون علم صنعت کریها وپیشه ودیها که بعضی از آموختن آن در کار واز آن
ناچارست واز این قبیل است علم نیرنجات وعلم کیمیا اگر اصلی داشته باشد وعلم عمل
وعلم مثانه وقیافه وعلم باشعارات وآداب وارباب تواریخ اگر غرض اخروی

بآن

بآن متعلق نباشد چنانکه در امالی شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که حضرت
اشرف نبوی ص داخل مسجد گردید جماعتی را دید که بر گرد مردی حلقه کشیده اند
فرمودند این چیست گفتند علامه یعنی مرد بسیار داناست فرمودند وَمَا العَلّامَةُ
یعنی بسیاری دانش او در چه امرات گفتند داناترین مردمانست بانساب ووقایع
ایشان در زمان جاهلیت وباشعار عربیه آنحضرت ذاکَ عِلمٌ لا یَضُرُّ مَن جَهِلَهُ وَلا
یَنفَعُ مَن عَلِمَهُ یعنی علمی است که ندانستن آن زیانی ودانستن آن سودی بکسی نمیرساند
یعنی بحسب عقبا ونیز از جملهٔ این علوم است از ریاضات از نجوم وغیر آن مگر آنچه
در امر دین بکار آید ودر احکام شرعیه معاونت نماید چون تعیین قبله وتحقیق
وقت برای نماز وامثال آنها وانچه زیاد بیفایده باشد در امور از علوم معاد
دنیویه خواهد بود وبی ضرورت عمر بی خلف را در تحصیل آن تلف نباید نمود
ودر باب علم نجوم از بحر مواج علوم جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع منقولست که
اِیّاکُم وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ اِلّا ما یُهتَدیٰ بِهِ فِی بَحرٍ اَو بَرٍّ حاصل معنی اینکه بپرهیزکنید
از آموختن نجوم مگر آنچه راه یافته شود بآن از خشکی ودریا ومورد این کلام از
امام همام در احتجاج نجوی مذکور است که حاصل آن اینست که چون آنحضرت
اراده نمود که بدفع خوارج روانه گردد یکی از اصحاب گفت اگر در این وقت روانه
گردی میترسم که بمراد خود ظفر نیابی از راه علم نجوم یعنی قواعد نجومی براین دلالت
میکند باینکه آنحضرت این سخن را از راه نجوم گفت آنوالا جناب در جواب آن نابلد
طریق آداب فرمودند که اَتَزعُمُ اَنَّکَ تَهدِی اِلَی السّاعَةِ الَّتِی مَن سارَ فِیها صُرِفَ
عَنهُ السُّوءُ وَتُخَوِّفُ السّاعَةَ الَّتِی مَن سارَ فِیها خافَ الضُّرَّ فَمَن صَدَّقَکَ بِهذا
فَقَد کَذَّبَ القُرآنَ الی آخر الحدیث خلاصهٔ مضمون کلام صدق نظام وتتمهٔ آن
بعینه ایجاز مذکور شد آیا می پنداری که تو راهنمائی میکنی بان ساعتی که هر که در آن

سفر کند بدی از و بکردد و تخویف مینماید از آن ساعتی که از آن مسافر شود ضرر او را
فرو گیرد یعنی گمان تو اینست که این دو ساعت چنین را از هم میشناسی و مردمان
را از این باب هدایت و از این دیگر اجتناب میتوانی فرمود هر که تصدیق کند ترا
پس بتحقیق که قرآن را تکذیب کرده خواهد بود در نیل محبوب و دفع مکروه از استعانت
بخدای تعالی مستغنی گردیده خواهد بود بنابر قول تو سزاوار اینست که عمل کنند بفرمان
تو و ترا حمد کنند نه خداوند خود را بدرستی که تو بزعم خود او را هدایت کرده
بساعتی که در آن نفع رسیده و از ضرر ایمن گردیده است ایها الناس پرهیز کنید از آموختن
نجوم مگر آنچه بدان راه یافته شود بآن در خشکی یا دریا یعنی بهمین قدر که در دریا و جهل
بکار آید و شما را از سرگشتگی رهاند اکتفا نمائید چه بدرستی که علم نجوم میخواند بکهانت
منجم چون کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر
در آتش است روانه شوید بسم خدا و یاری او و نیز آورده اند که در همان سفر ظفر اثر
نیسان اذناه نجوم آنحضرت را از رفتن بحرب خوارج منع نمود آنحضرت لاجناب و ردا
از آن سخن عزم و مجاب ساخته بمقاتله آن قوم توجه فرمود مفضل بن محمد آنکه
در آن زمان سپاه نصرت پناه شاه ولایت دستگاه بدیره سیمرد ترسا که از اهل
آنجا بود از فراز دیر فریاد برآورد که ای لشکر اسلام و ای پیشوای لشکر اسلام بکجا
میروی این سخن بخدمت آنحضرت معروض گردید مرکب بدان صوب جهانید ترسا
گفت لشکر خود را فرود آور و بحرب مخالفان مرو که ستاره مسلمانان در هبوط است
و طالع اسلام ضعیف چند روزی صبر کن تا آن کوکب ها بطلوع و سعود آورد
و طالع مسلمانان قوت گیرد و آن عارف اسرار ربانی و آن واقف اوضاع زمینی
و آسمانی فرمودند که اگر دعوی علم آسمان میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده گفت
من هرگز نام این ستاره نشنیده ام سوال دیگر فرمود که زیر پای تو ظرفیست و در آن

فذرا یافند را از نقش سکه را است بمیزبان گفت این سخن از کجا میگوئی فرمود رسول
خدا مرا خبر داده است مرا و فرموده که با این قوم جنگ کن که از لشکر تو کمتر از ده کس
بیرون نروند پیر متعجب مانده فرمود تا زیر او را شکافتند و آن ظرف را باز بهمان
عدد و نشان یافتند ترسا از دیر بزیر شتافت و بدست آنحضرت شرف اسلام دریافت
اگرچه در این خبر تصریحی بمذمت علم نجوم نیست اما از سیاق آن استفاده میگردد که اخبار
منجمین قابل التفات نیست و چیزی بآن وابسته نیست که عبدالملک مذکور ساخت
که قلت لابی عبدالله انی قد ابتلیت بهذا العلم فارید الحاجة فاذا نظرت
الی الطالع و رأیت الطالع الشر جلست ولم اذهب فیها و اذا رأیت الطالع الخیر
ذهبت فی الحاجة حاصل یعنی اینکه بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض کردم
که من باین علم نجوم مبتلا شده ام یعنی بنجار خاران مبتلا گردیده ام اراده حاجات
مینمایم چون نظر بطالع کردم دیدم بد است می نشینم و در پی آن حاجت نمیروم
چون دیدم که طالع نیک است از پی آن مطلب میروم آنحضرت فرمودند که تقضی یعنی آن
حاجت روا میگردد گفتم آری فرمودند احرق کتبک یعنی بسوزان کتابهای
خود را که دین داری یعنی اعتقاد و صواب از سعادت آن طالع است اعتقادیست غلط
و باطل و کتابهای نجوم که منشاء چنین اعتقادی میشود سوختن را سزاوار تر
و قابل است و قطع نظر از امثال این اخبار ظاهر است که اگر اقوال منجمین را اعتباری
باشد رعایت ساعات که ایشان حکم بنیکی و بدی آن بجهة بعضی کارها میکنند بایستی
نمود ائمه صادقین که استادان آن بنی نوع بشر و نمایندگان طرق نفع و ضرر
و خیر و شرند بیان آن مینمودند چنانکه نهی را به تزویج و سفر در وقتی که عقرب
باشد و بعضی نهی تزویج در وقت محاق نیز فرموده اند چه آنقوم عالی درجات در
بیان ما یحتاج خلق خود را اصلاً معاف نداشتند و امور مستحبه را نیز دقیقه فرو

نگذاشته‌اند و هرگاه قبا و کفش را فرموده باشند چه رنگ باید پوشید و از مطعومات
حتی سبزیها را بیان کرده باشند که چه باید بخورد و همچنین در بخور کشیدن
و مجامعت کردن و امثال آنها که کدام روز نحوست و کدام روز بد عملی هرگاه
امثال این امور جزئیه را فوت نکرده باشند اگر ساعت را چنانکه منجمین میگویند
سعادت و نحوست بودی و نفع و ضرری بران مترتب بودی و خلق را از
غایت آن بسیار ضرور بودی چه احتمال داشت که ایشان آن نمی نمایند و خلق را
بآن اعلام نفرمایند و حال آنکه در اخبار و آثار شریفه ایشان خبر تزویج و سفر
چنانکه مذکور شد و از بعضی اخبار چنین مستنبط میگردد که علم نجوم اصلی دارد
ولیکن مختص اولیا و اوصیاست و دیگرانرا از ان بهره نیست و اینمقام گنجایش
ذکر آن اخبار و بسط کلام بیش ازین ندارد و دیگر از انجمله فلسفه است که انرا
حکمت و علم اوایل نامیده اند و معتقدان این آیه کریمه وَمَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد
اُوتِیَ خَیراً کَثیراً عبارت ازان فهمیده اند و چون چنین نباشد که بسیاری از اصول
و قواعد آن منافی شرع مبین و مخالف ضروریات دین متین است و در بسیاری
از مطالب آن نفس را دعائی و قلب را اطمینانی حاصل نمیشود چه اکثر ادله ناتمام
و مدخول و داخل در مصداق حدیث شریف رسول است که مَن طَلَبَ العِلمَ
جَهلاً و قطع نظر ازین مراتب مطالب علم فلسفه کُلاً و بَعضاً مطابق شرع
و دین است آیا نه اگر متابعت چرا کسی طلب آن از قرآن و آثار اهل بیت نماید
که حضرت اقدس نبوی ص امت را با قرآن و اتباع آن هر دو وصیت نموده و کتابکه
تمسک باین هر دو جویند نجات از ضلالت جویند و مع هذا ایشان در بیان
عقاید اکثر تدلل بدلیل عقلیه نیز هست و محض نقل نیست و اگر مطابق شرع نیست
بمکان اینکه آنها عقلی و اینها نقلی است در صورت تعارض نقل را توجیه باید

نمودانرا مبرهن داشته قدح و اصلاح کردن و کتاب و سنت را بتوجیهات واهیه تاویل
نموده بآنها افزوده آوردن چه میتواند داشت غیر بی اعتباری در دین و گمان تقصیر
و سهل انگاری در تبلیغ ائمه معصومین که حجه نصیحه عقاید خلایق و بندگی حضرت
خالق منسوب گشته اند هرچه نه قال است قال الرسول ص فضله بود فضل مدان
ای فضول مجملا حضرت خداوند عز شانه افلاطون و ارسطو را در میان خلق
حجت نساخته و بتعلم ارشاد ایشان تعیین نموده و احدی را به تتبع فارابی و
ابن سینا نمودن و مرده نفس ایشان و امثال ایشان بودن امر و تکلیف نفرموده
که بترک آن مؤاخذ و گنهکار و بعذاب و سخط الهی گرفتار گردد بلکه جمیع دیگر را
باینکار در میان خلایق گماشته و طوق وجوب اتباع ایشانرا بر گردن اهتمام خلایق
گذاشته است که بترک آن معاقب و معاتب میگردند پس از باب التزام ما لا یلزم
دامن اتباع ایشانرا بدو دست و دل از ان بآن محکم و حبل المتین تمسک و اعتصام
باذیال این قوم واجب الاطاعه عالیمقام بالکلیه از دست گذاشتن از طریقه عقل
بغایت دور است شعر چند خوانی حکمت یونانیان ؛ حکمت ایمانیانرا هم بخوان
دل منور کن زاسرار جلی ؛ چند باشی کاسه لیس بوعلی آقا رضی ره اینمقام چه
پسندیده و سنجیده گفته است نظم چرا ای فلسفی دامن میسازی بخود دره را ؛ زفکر
سست میسازی بحق در راه خود چه را ؛ سیه مستانه از غفلت بهر سو میشوی
مایل ؛ چه طوطی داده از کجروی این راه گوئیرا ؛ و دیگری در اینمقام خوب فرموده
نظم حکمت نبود جز او روش پنداری ؛ حاصل نشود از ان بجز گفتاری ؛
از فرد کتاب و از براهین حکیم ؛ باشد در راه معرفت دیواری ؛ چون دیده عقل را
از او بگشاید ؛ جز شرع ره راست برو ننماید ؛ چشم ار چه که روشن است از نور نظر
در ظلمت شب ولی چراغی باید ایضاً از عقل مجرد بدوانی نرسی ؛ بی شرع بهر کجا رود

نوائی نرسی، شرع است که آن ترا رساند بخدا، ورنه تو با این عقل بجائی نرسی
الحاصل پیران بیات و بد شناس عمر عزیز مستعجل با پیش ازان پاس میدارند که حرفی
تحصیل امثال این فنون بحاصل مگر اینکه مراد دفع شبهات آن باشد که آن هنگام
از تیغ زبان قلندری اشان که در عرض مذهب کور دین کار باشد ناچار است پس علمی که تحصیل
آن منتج انیمه فضل است و ثواب و موصل بسر منزل حسن مآب علم دین است یعنی
قرآن و بدایات است از اصول و فروع و مواعظ و آداب وانچه موقوف علیه تحصیل
آنها باشد از صرف و نحو و معانی و بیان و نعت خداوند مهربان خار خار هرزه
گردی خارستان بیحاصلیها از خاطر کار فرز طلب علوم زایل و دست و دل همگنان در گلشن
همیشه بهار علوم دینیه بگلچینی فواید آن مایل گرداناد بمنه وکرمه که بعد از معرفت
علم اشرف معارف زنده کیست و از دفع مراتب بندگی صفوف طاعات بالامام و فوق
جنود عبادات نوه بان ایوان کرامت و اعتلا تکبیرات مند و بهر حریم باب فوز
و فلاحت و تکبیر افتتاحش در سرای آشنائی حق را مفتاح استعاذه اش دافع جنود
وساوس شیطانیست و نور بسمله اش چراغ محفل قرب حضرت باری، آیات فاتحه
وسوره اش هر یک صیقلی است زنگ ازدل پرداز و فقرات دعوات مأثوره اش
هر کدام دست امیدی بکرم الهی دراز هر رکعتش از بهشت بندگی روضه ایست
بگلهای قراءت و تسبیح آراسته وهر رکوعش از قلزم تذلل وافکندگی موجی بیم
توفیق الهی برخاسته هر خمیدگی از رکوعش از درگاه عبودیت طاقی وهر
جبهه آسائی سجودش بر تارک نفس انهاده سر بهوا مطراقی وهر فناش نخلت
ثمر سعادت چندین فضل و ثواب گوناگون وهر قعودش گلبنی پر زلر از گلهای
سعادات اذکار افزون دو دست گشاده در قنوتش طایر دعا را در طیران
اوج اجابت دو شهپر است و شهادتین تشهدش از اصل ایمان دو شاخ زعفران

ثمر

ثمر برکات تسلیماتش قامت بندگی را خلعت کمال و دعوات تعقیباتش طاعت را زینت
افزای جمال فضیلت و شرافت همین بس که آنرا معراج مسلمین گفته اند وچه بنده
بان بر سپهر مرتبه قرب الهی عروج و باوج سعادت مکالمه خداوند خود صعود می
نماید و اخبار صدق آثار دیگر ذکر آنها در فضیلت ضرور و در کار است بعضی از آنها
در فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل ورود یافته و بعضی در فضل و ثواب فروع
و متعلقات آن از مفروض و مندوب و آنچه مناسب این مقام است لهذا منشی
قلم بلاغت رقم این مجلس را بچندین فصل مرتب میدارد و در هر فصلی قسمی از آنرا
بر لوح سابق مینگارد **فصل** در ذکر فضایل و ثواب اصل نماز بر سبیل اطلاق از
مطهر اناس ذنوب و مؤدب آداب مفروض و مندوب یعنی جناب اشرف نبوی صلعم
در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه مرویست مَثَلُ الصَّلوة مَثَلُ عَمُودِ الفُسطاطِ
اِذا ثَبَتَ العَمُودُ ثَبَتَ الاَطنابُ وَالاَوتادُ وَالغِشاءُ وَاِذا انکَسَرَ العَمُودُ لَم یَنفَع وَتَدٌ
وَلا طُنُبٌ وَلا غِشاءٌ خلاصه مضمون اینکه نماز همانند ستون خیمه ایست که تا آن
ستون بر پاست طنابها و میخها و پرده خیمه نیز بجاست و چون آن ستون شکست
آنها هم بیفایده میگردد و برطبق این حدیث شریف نبوی کلام صدق نظام جناب
مستطاب جعفری که هم در من لا یحضره الفقیه مرویست که اول ما یحاسب العبد الصلوة
فاذا قبلت منه قبل سائر عمله واذا ردت علیه رد سائر عمله حاصل معنی اینکه نخستین
عملی که از بنده حساب آن گرفته میشود نماز است چون آن مقبول و پسندیده میشود
اعمال دیگرش نیز مقبول میشود و اگر آن مردود گردید اعمال دیگرش نیز مردود گردد
و هم دران کتاب شریف مذکور است که معویة بن وهب از حضرت ابی عبدالله پرسید
که افضل آنچه بندگان بآن بخداوند خود تقرب میجویند چیست و محبوب ترین آن
نزد خدا سبحانه کدام است فرمود ما اَعلَمُ شَیئاً بَعدَ المَعرِفَةِ اَفضَلَ مِن هٰذِهِ الصَّلَواتِ

حاصل معنی اینکه بعد از معرفت و علم چیزی افضل از نماز نمیدانم و در همان کتاب از همان
جناب علیه السلام مرویست که محبوب ترین اعمال نزد خدا تعالی نماز است و این آخر
وصایای انبیاست یعنی آخرین سفارشی است که پیغمبران امت خود را کرده اند
سفارش نماز بود پس نیکوست از این کس که عمل نیکو کند یا وضو سازد و افعال
وضو را بر وجه کاملی بعمل آورده و بعد از آن کناری و خلوتی گزیند که شخصی
دیاری او را نه بیند پس خدا تعالی بر او مشرف و ناظر گردد و او در رکوع و سجود
باشد بدرستی که بنده چون سجده کند پس سجود را طول دهد ابلیس فریاد کند
که ای وای بر من این بندگان طاعت کردند و من عصیان ورزیدم و ایشان
سجده کردند و من ابا و امتناع نمودم و هم در آن کتاب از آن جناب مرویست
که صَلوٰةٌ فریضةٌ خیرٌ من عشرین حجّةً و حجّةٌ خیرٌ من بیتٍ مملوٍ ذهباً یتصدّق
منه حتّی یفنی یعنی نماز واجبی بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه
که پر از زر سرخ باشد که تصدق کنند از آن هیچ باقی نماند و نیز در فقیه از
امام همام حضرت ابوجعفر منقولست که ما من عبدٍ من شیعتنا یقوم الی الصلوة
الا اکتنفه بعدد من خالفه ملئکةٌ یصلّون خلفه و یدعون له حتّی
تحصل مضمون اینکه هیچ بنده نیست از شیعه ما بنماز برخیزد مگر اینکه فرو گیرند
او را بعدد هر که مخالف اوست در دین فرشتگان نماز گذارند و در قفای او دعا
کنند از برای او تا وی از نماز فراغ بهم رساند و هم از آن جناب علیه السلام در آن کتاب منقولست
که للمصلّی ثلاث خصالٍ اذا قام فی صلوته حفّت به الملائکة من قدمیه الی
اعنان السماء و یتناثر البرّ علیه من اعنان السماء الی فوق راسه و ملکٌ
موکّلٌ به ینادی لو یعلم المصلّی من ینادی و من یناجی ما انفتل حاصل معنی
اینکه نماز را سه خصلت است چون بنماز می ایستد فرو میگیرند او را ملائکه از پاها

او تا اطراف آسمان و نثار میشود بر او خیر و برکت و رحمت از آسمان تا فرق سرش
و فرشته که با او موکل است ندا کند که اگر داند نماز گذار که با که مناجات میکند و از
با که میگوید منصرف نشود یعنی از نماز بیرون نرود سبحان الله چه غافل و نادانست
آدمی که اگر در عمری باری در خدمت پادشاهی بار یابد از روی مجاز و افسر دولت و
فرمان فرمائی بر سر ایشان بر سبیل عاریت رسد و با او سخن کند سالها بآن
مینازد و آن را مناط شرف و اعتبار خود میسازد و شبانه روزی از قلهٔ حضار انوار
سعادت تکلیف عبادت بر ساحت احوالش میتابد و بدرگاه پادشاه پادشاهان
جل شانه می تابد با خداوند بی نیاز مشافهةً راز میگوید و مطالب دو جهانی از جناب
احدیت و ساحت بی نیازی میجوید بچوگان رکوع و سجود گوی فرخندگی از میدان
بندگی میرباید و گاه بوسیله قیام و قعود در بارگاه قرب الله با صاحبان آن درگاه
نشست و برخواست مینماید و از چنین سعادتی که وی را میسر گشته اکثر اوقات
ساهی و غافل و در گذارش آن گران و کاهل میباشد و بعد از آنکه با کراه تمام تن باداء
آن در داده و بصد جز ثقیل بار گذارش آن را بر دوش طبیعت نهاد همت قصیرش همگی
مقصور بر آنست که آن را زود بانجام رساند و خود را از ثقل آن سبکبار گرداند و با
خود نمی اندیشد که وی را چه قسم دولتی روی داده است و در خدمت چگونه
پادشاهی ایستاده است رباعی ای آنکه نباشد از نماز تو جز نام طاعت ببرت همچو قعود تا
قیام از بس بر خدا سبک خیزی تو تکبیر نگفته داری آهنگ سلام و هم در کتاب
من لا یحضره الفقیه از سید کاینات و دلیل راه نجات مرویست ما من صلوةٍ تحضر وقتها
الا نادی ملکٌ بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی
ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم خلاصه مضمون اینکه هیچ نمازی نیست
که وقت آن حاضر شود مگر آنکه ندا کند فرشته در پیش مردمان که ای مردمان

برخیزید و ستو خبر شوید بسوی آتشهای گناهان و بر آتش آسمان سوز عصیان
بمنزله آبیست که آنرا فرو می نشاند و بنده را شایسته رحمت و آمرزش میگرداند و بر
طبق این خبر امید انرا است حدیث آنسرور در کتاب مذکور اِنَّمَا مَثَلُ الصَّلٰوةِ فِيكُمْ
كَمَثَلِ السَّرِيِّ وَهُوَ النَّهَرُ عَلَى بَابِ اَحَدِكُمْ يَخْرُجُ اِلَيْهِ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَةَ يَغْتَسِلُ
مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَلَمْ يَبْقَ الذُّنُوبُ عَلَى الصَّلٰوةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ محصل معنی آنکه
نماز در نزد شما مانند جدول آبیست بر در خانه احدی از شما که شبانه روزی پنج مرتبه
برآید و از ان نیز غسل نماید پس چنانکه با شبانه روزی پنج مرتبه غسل کردن چرکی در
بدن نمی ماند با پنج وقت نماز نیز گناهی در این کس نمی ماند و نیز مفید بر نوایت بحوابا
اسید است حدیثی که هم در کتاب مذکور از حضرت ابی عبدالله ماثور است و حاصل
معنی آن بر سبیل اختصار اینست که وقتی که حضرت ادم از بهشت نزول فرمودند خال سیاهی
در او پیدا شد از دو تا قدم وی را فرو گرفت و بدان سبب اندوهگین و گریان
شد پس جبرئیل گفت سبب گریه چیست گفت خالی که بر من ظاهر شده است جبرئیل
گفت یا ادم برخیز و نماز کن آدم برخواست و نماز گذارد آنخال تا گردن وی فرود آمد
پس وقت نماز دویم نیز آمد گفت برخیز و نماز کن و وقت نماز سیم نیز آمد و بر
نماز امر فرمود آدم برخواست و نماز گذارد آنخال تا ناف وی فرود آمد پس
وقت نماز چهارم آمد و امر بنماز کرد آنخال تا قدمهای وی فرود آمد پس وقت
نماز پنجم آمد به دستور امر بنماز کرد آدم نماز کرد آنخال تمام از وی زایل گردید پس خدای
را حمد کرد جبرئیل این مضمون را ادا فرمود که یا ادم هر گاه اولاد تو پنج وقت نماز
گذارد از گناهان بیرون آید چنانکه تو از این خال بیرون آمدی و در امالی شیخ
صدوق قدس سره الله روحه حدیثی از حضرت امام همام علی النقی منقول است
که مشتمل است بر سوالی چند که حضرت کلیم الله علی نبینا و آله و علیه السلام از جناب الهی

امر نموده و از انجمله اینست اِلٰهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَامَ بَيْنَ يَدَيْكَ يُصَلِّي یعنی چیست مراد کسی که
نزد تو ایستاده نماز گذارد حق تعالی فرمود که یَا مُوسَى اُبَاهِي بِهِ مَلٰئِكَتِي رَاكِعًا سَاجِدًا
قَائِمًا قَاعِدًا وَمَنْ بَاهَيْتُ بِهِ مَلٰئِكَتِي لَمْ اُعَذِّبْهُ یعنی مباهات میکنم باو در فرشتگان
خود و کسی را که مباهات نمایم بسبب او ملائکه را او را عذاب نخواهم نمود و در امالی شیخ
صدوق طاب ثراه از مهر سپهر فرخندگی و نور چشم بندگی اعنی حضرت اشرف نبوی
مرویست حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که الله تعالی را فرشته ایست نام او سجائیل
هر وقت نمازی که آید برای گذاردن از خداوند عالم برای آنها براتی ستاند بدینگونه
که چون مومنان صباح کردند و برخواستند و وضو ساختند و نماز صبح گذاردند
براتی از خدا تعالی برای ایشان میگیرد که اَنَا اللهُ الْبَاقِي وَاِمَانِي فِي ضَرُورَتِي جَعَلْتُكُمْ وَفِي
وَتَحْتَ كَنَفِي صَيَّرْتُكُمْ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي اَنْتُمْ مَغْفُورٌ لَكُمْ ذُنُوبُكُمْ حاصل معنی آنکه من
معبود بر حقم که پاینده ام ای بندگان و ای کنیزان من و من شما را در حصار استوار
خود گردانیده ام و در پناه و حفظ و حمایت خود جای داده ام بعزت خود قسم که شما را
فرو نمیگذارم و گناهان شما آمرزیده است و چون وقت ظهر برخواستند و نماز گذاردند
آن فرشته میگیرد از برای ایشان از خدا تعالی برات دویم و نوشته است در آن که اِنِّي اَنَا اللهُ
قَادِرٌ عِبَادِي وَاِمَائِي بَدَّلْتُ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ وَغَفَرْتُ لَكُمُ السَّيِّئَاتِ وَاَحْلَلْتُكُمْ بِرِضَايَ
عَنْكُمْ دَارَ الْجَلَالِ یعنی من معبود توانایم ای بندگان من و کنیزان من بدیهای شما را
بنیکیها مبدل گردانیدم و بدیهای شما را آمرزیدم و بخوشنودی از شما فرود آوردم
و جای دادم در سرای بزرگواری و میتواند بود که مراد از دار جلال مرتبه و مقامی
باشد از بهشت و چون عصر شد مومنان برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند
آن فرشته میستاند از برای ایشان برات سیم و بر آن نوشته که اَنَا اللهُ الْجَلِيلُ جَلَّ ذِكْرِي
وَعَظُمَ سُلْطَانِي عَبِيدِي وَاِمَائِي حَرَّمْتُ اَبْدَانَكُمْ عَلَى النَّارِ وَاَسْكَنْتُكُمْ مَسَاكِنَ الْاَبْرَارِ

وَرَفَعْتَ عَنْكُمْ بِرَحْمَتِي شَرَّ الْأَشْرَارِ ملخص معنی اینکه منم معبود بزرگوار و سلطنت
من عظیم است و اکرامگاهای نیکان و دفع کردم از شما برحمت خود شر بدان از و چون
وقت شام شد برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند آن فرشته میگیرد
از برای ایشان از خدا تعالی برات چهارم و نوشته است دران که اَنَا اللّٰهُ الْجَبَّارُ الْكَبِيرُ
الْمُتَعَالُ عَبِيدِي وَأَمَانِي صَعِدَ مَلَكِي مِنْ عِنْدِكُمْ بِالرِّضَا وَحَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أُرْضِيَكُمْ
وَأُعْطِيَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مُنْيَتَكُمْ حاصل معنی اینکه من معبود برحقم که صاحب جبروت
و بزرگی و علو شانم ای بندگان من از ذکور و اناث صعود نمودند بعالم
بالا آمدند فرشتگان از نزد شما با رضا و خوشنودی و لازم است بر من اینکه
شما را راضی و خوشنود کردانم در روز قیامت شما را با رزوئی که دارید برسانم
و چون وقت خفتن شد و مؤمنان برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند
آن ملک میستاند از خدا تعالی برای ایشان برات پنجم را و در آن نوشته است
كِهِ اِنِّي أَنَا اللّٰهُ لَا إِلٰهَ غَيْرِي وَلَا رَبَّ سِوَايَ عِبَادِي وَإِمَائِي فِي بُيُوتِكُمْ تَطَهَّرْتُمْ
وَإِلَى بُيُوتِي مَشَيْتُمْ وَفِي ذِكْرِي خُضْتُمْ وَحَقِّي عَرَفْتُمْ وَفَرَائِضِي أَدَّيْتُمْ
أُشْهِدُكَ يَا سَمْحَائِيلُ وَسَائِرَ مَلَائِكَتِي إِنِّي قَدْ رَضِيتُ عَنْكُمْ محصل مضمون
اینکه من معبود برحقم نیست معبود بحق غیر من و نیست خدا و ندی جز من ای
بندگان و ای کنیزان من در خانهای خود طهارت کردید و بخانهای من یعنی مساجد
و معابد مشی نمودید و در ذکر من خوض نمودید و حق مرا شناختید و نمازها که
بر شما فرض کرده بودم بجا آوردید و گواه میگیرم ترا ای سمحائیل و سایر فرشتگان
که بدرستی که و بتحقیق که راضی شدم از ایشان آنحضرت فرمودند که پس ندا میکند
سمحائیل سه مرتبه هر شب بعد از نماز خفتن که یا ملائکة الله بدرستی که حق تعالی امرزید
نماز گذارندگان را که بیگانگی او معترف باشند پس نمی ماند هیچ فرشته در هفت

آسمان مگر اینکه استغفار میکنند برای نمازگذاران و دعا مینمایند جهة ایشان
چندانکه ایشان بر اقامت آن مداومت و بر گذاردن آن امور ضبط نمایند
و در جامع الاخبار حدیثی از سرور اخیار منقولست که حاصل مضمون آن اینست
که هر چیزی زینتی است و زینت اسلام نماز است و هر چیزی را رکنی ست
و رکن مؤمن نماز پنجگانه است و هر چیزی را براتیست و برات مؤمن از آتش
جهنم نماز پنجگانه است و هر چیزی را قیمتی است و قیمت بهشت نماز پنجگانه است
و هر چیزی را امانیست و امان مؤمن از بریدن و جدا شدن یعنی از جماعت
مؤمنان یا از رحمت خدا و امثال آن نماز پنجگانه است خبر دنیا و آخرت در نماز است
و بآن مبین و جدا میشود کافر از مؤمن و مخلص از منافق و آن ستون دین است
و زینت اسلام و بلند گفتن جیبت با حبیب و روا شدن حاجات است و توبه
کردن امت و زیاد کردن نعمت است و برکت در مالات و وسعت روزیست
و نور مروت و عزت مؤمن است و طلب نزول رحمت است و استجابت دعوت
و سبب استغفار ملائکه است و باعث رغم انف ملحدین و قهر و خشم شیاطین و
خوشحالی مؤمن است و کفاره گناهان و حصار رمال است و سبب قبول
تنها دن و آبادی مساجد است و زینت شهرهاست و فروتنی و نفی کبر است
و طلب بسیاری قصرهای جنت است و مهرهای حور العین است و کاشتن
درختان بهشت است و نثار رحمت است از جانب خدا تعالی و از بینائی بخشنده‌های
کور اعضا شافع یوم النشور ماثور و مشهور است که قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلٰوةِ روشنی
چشم من روشن و خاطر شکفته و مسرور میگردد مجملا با رفیق و اکواب کتب معتبره
اصحاب از ماسمعین امثال الاحدیث دل آویز سرشار و لبریز است و خلف ان دنیا
دیدار هوشیاری که لب بر لب تامل نهاده لَذَّةً لِلشَّارِبِينَ گویک لا جرعه گویان

جرعه ننوشد و بید ما فی نفس جاهل در بندکی کامل را بآن زایل کردانیده روز
و شب فضل و ثوابهای چنین از دل و جان کوشد و ببهجت آن بی نور دل کور
از خدا دوری کرده کذارش کاهلی و کرانجانی کرده منزل آن نماید یا از کیفیت
آن بی پروائی کرده سهل انکاری نموده طریق ادای آنرا باداب و شروطی که
میباید بقدم اهتمام نه پیماید دماغ همتش از کلشن طاعت بوی رحمتی نکشد
و مذاق جانش از خوان نعمت بندکی لقمهٔ فیض نه بخشد مرغ روحش پر و بال
دوکانهٔ صبح در فضای جانفزای فرمان پذیری بال افشانی ننماید و دل بی سعادتش
هشت رکعات ظهر و عصر خود را بحجلهٔ کرامت نیاراید بسر سرکانهٔ شام خود را از
تیمهای اندیشها و در نهفتانی ایمن نسازد و در چارخیابان چهار رکعت خفتن بچیدن
کلهای کوناکون فیوضات از خدا فزون نه پردازد

در ذکر بعضی از

آداب و شروط نماز که بر نماز مقدم است و در فضل و ثواب آنها اخبار علیحده
بنظر رسیده از واجب و سنت پوشیده نیست که ما صحرانشینان بیدای ناپیدا
و روستائیان شهرستان دانائی از نادان تریم که بخودی خود بسر منزل
بندکی معبود خویش جل شانه نتوانیم سپرد سُبحانک لا علم لنا الّا ما علّمتنا انّک انت
العزیز الحکیم لهذا جناب الهی بفضل و کرم نامتناهی از عامهٔ مخلوقات هر که را به
تشریف تکلیف بندکی خود مختص فرموده راه و رسم کذارش آنرا انبیا و اوصیا
بوی تعلیم نموده است و از انجمله است نماز و آنرا آداب و شروط بسیار است
و در فضل و ثواب اکثر آنها علیحده احادیث و اخبار ائمهٔ اطهار علیهم السلام ورود یافته
و از انجمله طهارتست که عبارت از وضو و غسل یا تیمم در کتاب شریف فقیه از حضرت امام
همام امام جعفر صادق ع منقولست حدیثی که خلاصهٔ مضمون آن اینست که روزی
حضرت امیر المؤمنین ع با محمد حنفیه نشسته بود فرمود یا محمد آبی بیاور که برای نماز

وضو

وضو کنم محمد حنفیه آب آورد آنجناب بادست راست آن آب را بر دست چپ
ریخت و فرمود بسم الله و بالله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله
نجسا یعنی بنام آنخدا شروع در وضو میکنم و حمد آنخدائی را که آب را پاک و پاک
کننده کرد و آنرا پلید نکردانید و بعد از ان استنجا کرده کفت اللهم حصّن فرجی
و حفظه واستر عورتی وحرّمنی علی النار یعنی خداوندا محافظت کن و نکهدار
فرج مرا از فجور و بپوشان عورت مرا از نامحرمان و حرام ساز مرا از آتش دوزخ
بعد از ان مضمضه کرد و کفت اللهم لقّنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی واجعلنی
ممن یذکرک ولا تنسانی یعنی خداوندا تلقین کن حجت مرا روزی که ملاقات کنم
با تو و روان ساز زبان مرا بذکر خود و بکردان مرا از ان کسانی که ذکر تو میکنند
و تو را فراموش نمیکنند بعد از ان استنشاق کرد و کفت اللهم لا تحرّم علی ریح
الجنّة واجعلنی ممن یشمّ ریحها وروحها وریحانها وطیبها یعنی خداوندا حرام
مکن بر من بوی بهشت را و بکردان مرا از انکسانی که میشنوند بوی بهشت و نسیم
فرح فزای آن و بوی خوش آنرا بعد از ان روی خود را شست فرمود اللهم بیّض وجهی
یوم تسودّ فیه الوجوه ولا تسوّد وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه یعنی خداوندا
سفید کردان روی مرا روزی که سیاه میکردد در ان روزها و سیاه مکن روی مرا
روزی که سفید میکردد در آن روزها بعد از ان دست راست خود را شست فرمود
اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا
یعنی خداوندا عطا کن نامهٔ اعمال مرا بدست راست من و نوشته جاوید بودن
در بهشت را بدست چپ من و محاسبه کن با من حساب آسان یعنی با من در آن
سختکیری مکن و آسانی بکن بعد از ان دست چپ خود را شست کفت اللهم
لا تعطنی کتابی بیساری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطّعات

النیران یعنی خدایا مده نامهٔ عمل بدست چپ و مکردان آنرا غل کرده و بسته بکردن من
و پناه میکیرم بتو از جامهای بریده شده از آتش چون پیراهن و قبا که بر بدن دوزخیان
بهتر میچسبد و بیشتر سبب آزار او بآن میکردد و این معنی مبنی بر کلام الهی است
در سورهٔ حج که وَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ یعنی بریده میشود از برای
کفار جامهای از آتش که باندازهٔ جثهٔ ایشان باشد و همهٔ اندام ایشانرا فرو کیرد
و میتواند بود که مقطعات بکسر طا باشد یعنی پناه میکیرم بتو از آتشی که قطعه قطعه
و پاره پاره میکند اعضا را بعد از آن مسح کرده فرمودند اللّهمّ غشّنی برحمتک و برکاتک
و عفوک یعنی خداوندا بپوشان برحمت و برکات و عفو و آنها را شامل حال من
کردان بعد از آن مسح پاهای خود نموده اللّهمّ ثبّتنی علی الصراط یوم تزلّ
فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنّی یعنی خداوندا ثابت دار مرا بر پل
صراط روزی که میلغزد دران قدمها و بکردان دران قدمها و بکردان دران
سعی مرا در آنچه راضی و خوشنود میسازد ترا از من بعد از آن آنحضرت سر بالا کرد
و نظر بسوی محمّد حنفیه کرد و فرمود یا محمّد هر که وضو کند مثل وضوی من و کوید مانند
قول من یعنی دعاهای مذکوره را خواند خلق کند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته
که تقدیس و تحمید و تسبیح او نماید پس بنویسد خدای تعالی ثواب آنرا برای او تا روز
قیامت و این حدیث در کافی و تهذیب و در امالی شیخ صدوق نیز مذکور است
و عبارت بعضی از ادعیهٔ آن اندک اختلافی دارد و این مختصر کنجایش ذکر آنها
ندارد و هم در کتاب شریف فقیه مرویست که هر که وضو کند و ذکر حق تعالی نماید همه
جسد او پاک میشود و وضو کفاره کناهانیست که میان این دو وضوی دیکر از او
صادر شود و هر که ذکر اسم الله نکند پاک نکردد از جسد او مکر آنچه آب باو رسیده است
و نیز دران کتاب از باعیان کاشف حسن سیر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام

منقولست

منقولست که ملخّص آن اینست که هر که وضو کند برای نماز صبح این وضو کفاره
کناهان شب کذشته است مکر کناهان کبیره و هم دران کتاب از پسندیدهٔ خالق
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بمضمون ماثور است که هر که وضو سازد و تمندل
نماید تا آنکه تری وضو خود بخود خشک شود نوشته میشود برای او سی حسنه
و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب فضایل حج و عمره حدیثی وارد
که حاصل آن بالحاصل این مطابق است که سید هر قرشی و بدوی جناب اشرف
نبوی با اصحاب خود نماز صبح کذارده بود و نشسته با ایشان حدیث و همزبانی و لعل
مبارکش بر دامن سامعه آنجماعت درفشانی مینمود چند آنکه آفتاب طلوع کرد و
اصحاب از پی هم برمیخواستند با آن صاحب علوم جلی و خفی غیر دو مرد انصاری و
ثقفی کسی نماند آنوالاجناب با ایشان خطاب کرده فرمود که دانستم که شما را حاجتی است
که میخواهید سؤال نمائید از من پس میخواهید من شما را خبر دهم که حاجت شما چیست
پیش از آنکه شما از من سؤال کنید و اکر خواهید شما سؤال نمائید کفتند تو ما را خبر ده
یا رسول الله چه بدرستی که این کوری دل را زایل کننده و شک و ریب دور تر و
ایمان را ثابت سازنده تر است پس آن فروزندهٔ چراغ کرم روی و آموزندهٔ شیوهٔ
دلجوئی فرمودند که یا اخا الانصار بدرستیکه تو از آن قومی که ایثار میکنند دیکران را
بر خود و از اهل شهری و این مرد ثقفی صحرانشین است آیا ایثار میکنی او را بمسئله
یعنی رضا میدهی که اول حاجت او را روا سازم و بجواب مسئلهٔ او پردازم که چون
راهش دور است شاید خواهد زودتر رود کفت آری پس آن فرمانروای سروری
و مراعی دقایق امت پروری بعد از استرضاء و دلجوئی انصاری متوجه ثقفی
کشته فرمودند که اما تو یا اخا ثقیف آمده که سؤال نمائی مرا از وضو و نماز خود
یعنی ترا است از آنها یعنی از فضل و ثواب پس بدان بدرستیکه تو چون دست زدی

وکفتی که بسم الله الرحمن الرحیم میپاشد و فرو میریزد کناهانی که کسب کرده است آنرا
دو چشم تو بکناه کردن و دهان تو بسخن کفتن پس چون شستی دو دست خود را
فرو میریزد کناهان از ذات و جب تو پس چون تسبیح نمودی و مسح سر کردی
سر و پای خود را فرو میریزد کناهانی که بقدمهای خود مشی نموده و طریق ارتکاب
نموده پس آن ثواب تراست در وضوی تو بعد از آن چون بنماز برخواستی
و روی بقبله کردی و ام الکتاب را یعنی فاتحه و اعنی میسر باشد ترا از سوره
خواندی بعد از آن رکوع کردی و سجود و نماز را تمام نمودی یعنی بشروط و آداب
و تشهد خواندی و سلام دادی آمرزیده شد هر کناهی که کرده ما بین این نماز
و نمازی که قبل از این کرده پس این مزد و ثواب تراست در نماز تو پس برکزیده
حق متوجه آن شو و انصاری کشته فرمودند که ای اخا الانصار آمده که سوال
کنی مرا از حج و عمره خود و آنچه تراست در آن نماز ثواب چون تمام این کلام مناسبتی چندان
نداشت و خامه خوش بیان مقام دان این محل را بذکر آن نمی آراید و بمجلس ذکر فضایل
حج که نیز از اشرف مصارف خیرات وعده مینماید و شیخ صدوق رحمه الله حدیثی
طویل الذیل در امالی آورده که جمعی از یهود در خدمت اقدس نبوی ورود نموده علم
ایشان مسئله چند پرسید و از آنجمله ثواب وضو بود آنحضرت فرمودند آنچه حاصل
آن اینست که اول بار که دست بر آب زند دور میکرد از و شیطان و چون مضمضه
کرد نورانی کرد خدای تعالی دل و زبان او را بحکمت پس چون استنشاق نمودی ایمن کرداند
خدای تعالی وی را از آتش پس چون روی خود را شست حرام کردانید خدای تعالی بر او
غلهای آتش را و چون مسح سر خود را کرد زایل کرد ساخت و شست خدای تعالی ناو بدیهای
او را و چون مسح پاهای خود نمود بکذراند او را خدای تعالی از پل صراط در روزی که در آن
پاها میلغزد یهودی کفت راست کفتی یا محمد و دیکر از جمله سؤالاتی که یهودی مذکور

اذان

از آن شافع روز شود از اجر و ثواب غسل جنابت بود که از حلال باشد آن
و لا اجناب فرمودند بدرستی که چون مومن با اهل خود جماع کند میکشد هفتاد
هزار فرشته بال خود را در زیر ایشان از برای تعظیم و تکریم تا با همعنی که از غایت
فرح و نشاط پاهای خود را میکشاید و نازل میشود رحمت پس چون غسل می
نماید بنا کند خدای تعالی برای او بهر قطره بعضی از آب آن غسل خانه در بهشت و
غسل جنابت پرده ایست میانه خدا و خلقش همانا مراد این باشد که دانای عیوب
جل شانه غسل شبهای او را نادیده می انکارد و بر روی وی نمی آورد و هم در آن کتاب
از آنحضرت لا اجناب ماثور است که روزی فرمودند که من دیشب چیزی چند عجیب
دیدم بعد از آن حسب الاستدعای حضار بیان آن امور عجیبه نمودند که رَأَیْتُ
رَجُلاً مِنْ اُمَّتِی وَالنَّبِیُّونَ حِلَقًا حِلَقًا کُلَّمَا اَتَی حَلْقَةً طُرِدَ فَجَاءَ اغْتِسَالُهُ
مِنَ الْجَنَابَةِ فَاَخَذَهُ بِیَدِهِ فَاَقْعَدَهُ اِلَی جَنْبِی حاصل معنی اینکه دیدم مردی را از امت
خود پیغمبران حلقه حلقه بودند هر کاه که بحلقه می آمد او را میراندند پس غسل کردن
او از جنابت آمد و دست او را کرفته بپهلوی من نشاند و از جمله شروط طهارت دیکر
وقت است که در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که سرور عالم و عالمیان
میفرماید که مَنْ حَبَسَ عَلَی صَلَوَاتٍ فَرِیضَةٍ وَانْتَظَرَ بِهَا فَصَلَّاهَا فِی اَوَّلِ وَ[قْتِهَا]
فِیهَا قَامَ رُکُوعُهَا وَسُجُودُهَا وَخُشُوعُهَا ثُمَّ مَجَّدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَظَّمَهُ وَ
حَمِدَهُ حَتَّی یَدْخُلَ وَقْتُ صَلَوةٍ اُخْرَی وَلَمْ یَفْعَلْ مَا لَمْ یَفْعَمْ کَتَبَ اللهُ
لَهُ کَاَجْرِ الْحَاجِّ وَالْمُعْتَمِرِ وَکَانَ مِنْ اَهْلِ الْعِلِّیِّینَ حاصل معنی اینکه هر کس حبس
کند خود را بر نماز فریضه یعنی برای تهیه نماز دست از کارها بر دارد و انتظار
وقت کند پس چون وقت در آید در وقت بکذاردن آن مبادرت نماید
و رکوع و سجود و خشوع آنرا تمام کند یعنی در کذاردن آن بی پروائی ننموده

بآداب و شروط مقرره بجا آورد و بعد از آن تا دخول وقت نماز دیگر طریق تمجید
و تعظیم و تحمید خدای عز و جل پوید و در میان این دو نماز لغو و بیهوده
نکند و نگوید نویسد خدا ایشانرا برای او اجری که مانند آن حج کننده و عمره بجا
آورنده بوده باشد از اهل علیین که عبارت از درجات بلند در بهشت است و بروایت
که علیین در آسمان هفتم جای ارواح مؤمنین است و نیز از اخبار و احادیث آثار
نبویست که لا یزال العبد فی الصلوة ما انتظر الصلوة ملخص آنکه بنده مادام که
انتظار کشد چنانست که در نماز باشد و در تهذیب از مهذب مراتب بعید و قریب
حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که انتظار الصلوة کنز من کنوز الجنة یعنی انتظار
نماز کشیدن بعد از نماز گنجیست از گنجهای بهشت که تمامی نعمتها در آن مندرج و مضمر
و بسیاری از کرامتها در آن آماده و مدخرات لهذا منبع زلال زیرکی و منعطش رحیق
بندگی انتظار نماز میکشید و بلال که مؤذن آنحضرت و مؤذن آن دولت بود
خطاب کرده میفرمود ارحنا یا بلال یعنی آسایش بخش ما را ای بلال باعلام وقت
نماز دیگر از شروط و حدود وقت نماز اباحت مکانست و اشرف اماکن مکه
معظمه است خصوصا مسجد الحرام و بعد از آن مدینه مشرفه است خصوصا مسجد
پیغمبر صلعم و بعد از آن کوفه است خصوصا مسجد اعظم آن بموجب حدیث شریف
جعفری و در کتاب شریف مذکور است که یک نماز در مکه معظمه برابر صد هزار
نماز است و یک نماز در مدینه طیبه برابر ده هزار نماز است و از حضرت اقدس نبوی صلعم
در فقیه مرویست که نماز در مسجد الحرام برابر هزار نماز خواهد بود چه بدیهیست که
یکنماز در مسجد الحرام برابری میکند با هزار نماز در غیر آن بنا برین یکنماز در مسجد
الحرام برابر هزار نماز خواهد بود در غیر آن و غیر مسجد پیغمبر صلعم و نیز در آن کتاب
معتبر از حضرت امام همام جعفر صادق در خبر است که هر که نماز فریضه در مسجد الحرام

گذارد در آن کتاب معتبر از حضرت امام همام جعفر صادق در خبر است که هر که نماز
فریضه در مسجد الحرام گذارد قبول کند خدا تعالی از او هر نمازی را که گذارده است
از روزی که نماز برو واجب شده و هر نمازیکه خواهد گذارد تا آنکه بمیرد اما مسجد
کوفه مرویست که هزار پیغمبر صلعم و هزار وصی پیغمبر در آن نماز گذارده اند و حضرت خاتم الانبیاء
و مسافر سبحان الذی اسری که در شب معراج بر آن مقام شریف عبور نمود بنماز قیام
فرموده و آنجا خانه حضرت آدم صفی و نوح نبی و منزل ادریس و آن از مصلای حضرت
خضر و جناب امیر المؤمنین شرافت بر شرافت افزوده و روز قیامت چون محرمان
دو جامه سفید در بر بعرصه محشر می آید و اهل خود و کسانیکه در آن نماز میگذارند
شفاعت مینماید و از فضل آن منقولست که لو یعلم الناس ما فیه من البرکة
لاتوه من اقطار الارض و لو علی الثلج ملخص معنی آنکه هرگاه بدانند مردمان
آنچه در آنست از برکت و فواید هر آینه آیند بآن از اطراف زمین و اگرچه بزبر
باید بروی برف روند و دیگر از اشرف اماکن بیت المقدس است که یک نماز
در آن برابر است با هزار نماز و دیگر از آنجمله مسجد خیف است در منی که
هفتصد پیغمبر و بروایتی هزار پیغمبر در آن نماز گذارده اند و صد رکعت نماز
در آن برابر هفتاد ساله عبادتست و دیگر مسجد قباست که بیرون مدینه
مشرفه واقع است و کریمه و لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شأن
آن ورود یافته و دو رکعت نماز در آن عمره ایست و دیگر مسجد غدیر خم که ما بین
الحرمین الشریفین واقع است و آنمکان مقدس را همین بس که گوهر پاک وجود
گرامی نبی و وصی شیم اسا در این کل زمین نزول نموده بحکم کریمه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک خاتم انبیا سرور اولیا را بخلافت فرموده و حضرت
اقدس نبوی صلعم جهت اکمال دین حق و اتمام نعمت الهی پای سعادت بر منبر

گذاشته و لوای ولای ندای هدایت انتمای من کنت مولاه بر فرق سای امیر المؤمنین
افراشته سنت است نماز در جانب چپ آن مقام فیض پاک سید لولاک آن جناب را
بقدم مبارک مشرف گردید در وقتی که این ندای زنگ از دل زدای باسماع خلایق
رسانید و اما طرف دیگر آن مقام موضع خیام منافقان شقاوت فرجام بوده که از بغض
و کین کار خلافت امیر المؤمنین بوده و اسناد دیوانگی بآنجناب فرزانگی مینمودند
پس حضرت جبرئیل نزول کرد و این آیه آورد وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک
بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین الخ
سنت ذکر بخیر یافت از فضایل و شرف اماکن مذکوره و ثواب نماز در آنها ادراک
آن همه کس را میسر نیست بلکه مخصوص مردمان با مکنت صاحب سکنه و دست
آرزوی سایر مردمان از دامان وصول آن کوتاه است   این کار دولت
کنون تا کرا رسد و اما مساجد دیگر که در هر شهر و بلدی میباشند فضل و ثواب
نماز در آنها کم نیست و اکثر مردمان از دریافت آن اندک اهتمامی میسر است از آنجمله مسجد
جامع که عامه اهل بلد برای جمعه و جماعت در آن اجتماع میکرده میباشند یک نماز
در آن برابری میکند با صد نماز بحکم حدیث مشهور نبوی که الجمعة حج المساکین
رفتن درویشان و ضعفای مؤمنان بآن جهت نماز جمعه در وقتی که بر وجه صحیح منعقد
میشده باشد بمنزله رفتن حج خواهد بود و دیگر مسجد قبیله است یعنی مسجدی
که در میان قبیله و طایفه خاص باشد و غالبا مردم آن قبیله در آن نماز میکرده باشند
و مساجد محلات ممکن است از آنجمله باشد یک نماز در آن برابری میکند با بیست و پنج
نماز دیگر مسجد بازار است که یک نماز در آن برابری میکند با دوازده نماز و در
فضیلت مطلق مساجد و رفتن بآن و نماز گذاردن در آن اخبار و آثار بسیار وارد است
از آنجمله در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از بنده مخلص حضرت پروردگار امام جعفر صادق ع

مرویست که من مشی الی مسجد لم یضع رجله علی رطب ولا یابس الا سبح له
الی الارضین السابعة حاصل معنی اینکه هر که رود بمسجد و بگذارد پای خود را
بهر طرف تری و خشکی مگر آنکه برای او تا هفت طبقه زمین استغفار نمایند و هم
در کتاب شریف وارده روی ان فی التوریة مکتوبا ان بیوتی فی الارض المساجد
فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی المزور کرامة
الزائر الا بشر المشائین فی الظلمات الی المساجد بالنور الساطع الی یوم القیمة
خلاصه مضمون اینکه مرویست که در توریة نوشته که بدرستی خانهای من در زمین
مساجد هاست پس خوشا آن بنده که در خانه خود طهارت کند و بعد از آن زیارت
مرا در خانه من بآن بدرستی که برای کسیکه احدی بزیارت او آید لازم است که آن زیارت
کننده را تکریم نماید بشارت ده روندگان در ظلمات را در جامع الاخبار از سید ابرار
این مضمون منقولست که چون مؤمن داخل مسجد شود پس پای راست خود را پیش
گذارد ملائکه گویند غفر الله لک یعنی بیامرزد خدا ترا و چون بیرون آید
پای چپ خود را پیش گذارد ملائکه گویند حفظک الله و قضی لک الحوائج و
جعل مثواک الجنة یعنی خدا ترا محفوظ دارد و حاجتهای ترا بر آورده
و گرداند جزای تو بهشت را و هم در آنکتاب مذکور است که چون حضرت اقدس
نبوی سید الشرفیات وجود ارجمند خودی ساخت پای راست پیش گذاشته
بگفتن این کلمات می پرداخت که بسم الله و علی الله توکلت ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم و چون بیرون می آید پای چپ خود را پیش نهاده
میفرمود بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد از آن آنحضرت جناب
حضرت امیر المؤمنین خطاب کرده این مضمون ادا فرمودند که یا علی هر که داخل
مسجد شود گوید چنانکه من گفتم آمرزد خدای تعالی گناهان او را و بلند سازد

برای او بهر قدمی درجه و بنویسد برای او هر رکعتی فضل صد رکعت پس چون بیرون
آید و گوید آنچه من گفتم آمرزد خدای تعالی گناهان او را و بلند سازد برای او بهر
قدمی درجه بنویسد و مخفی نماناد که نمازی که گذاردن آن در مسجد افضلست
و ثوابهای مذکوره بران مرتب میشود نماز واجبست که چون اکثر مردمان
دران سیر نکنند این کس را از دیگران امتیاز و تفاوت نگردانیده و عجب را بران دست
تصرف چندان دراز نیست و اما نمازهای سنتی گذاردن آن در خانه خلوت افضل
چرا این از ریا و عجب دورست و دامان علم را از لوث این دو صفت بر چیدن
و ارقام طاعات را از مد نظر بینندگان خط بطلان نکشیدن بغایت ضرورست
و دیگر نماز زنان در خانهای خود افضل از نماز در مسجد است چنانکه مبین هر قبیح
و حسن و آداب آموز مرد و زن جناب مستطاب جعفری ع فرمودند که خیر مساجد
نسائکم البیوت یعنی بهترین مسجدهای شما خانهاست و بر ظاهرست اینطریقه
برای زنان به منزل عصمت اقرب و بحال زنان و مردان هر دو انسب است
چه بر آمدن زنان از خانه منشا آنست که ایشان مردی را به بینند و مردان نیز
اقلا از نهال قامت و اندام و رفتار و خرام ایشان گل تماشا چینند و این شرع عصمت
و حیا و مبانی شیوه عفاف و تقوی است و از غایت اهتمام درین مقام حضرت شارع
فرموده است که نماز زنان در خانه درونی افضلست از نماز در صفه و نماز در صفه
بهترست از نماز در صحن و نماز در صحن اولی است از نماز در بام الحاصل چندانکه شخص
حمول زنان در شکفتگی دورتر و عارض احوالشان در نقاب نهفتگی مستورتر
باشد بهترست و چون قلم موعظت شیم از مجلس چهارم باب اول فصلی بسادرت
مدعا پرداخته و ذمه خود را از ادای حق اینمطلب فارغ ساخته است لهذا در
اینمقام بیش ازین اهتمام نمینماید دیگر از جمله آداب نماز اذان و اقامت است

که مقربان خوش صدای زنگ از دل زدای اخبار و آثار ائمه هدی بر گلدستهای
افلاک محمدتین اعلام بفضل و ثواب آنها ندا مینمایند و واعظان خوش بیان
شیرین زبان معانی و مضامین دلنشین بر سایر الفاظ و عبارات احادیث
شریفه اهل بیت صادقین ع علیهم اجمعین مؤمنان سعادت قرین را باقامت
آن ترغیب مینمایند و از آنجمله در کتاب شریف فقیه مرویست که مَن صَلّی بِاَذانٍ
وَاِقامَةٍ یُصَلّی خَلفَهُ صَفّانِ مِنَ المَلائکَةِ وَمَن صَلّی بِاِقامَةٍ بِغَیرِ اَذانٍ
صَلّی خَلفَهُ صَفٌّ واحِدٌ وَحَدُّ الصَّفِّ ما بَینَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ محصل معنی
اینکه هر کس نماز گذارده با اذان و اقامت نماز کند در قفای او دو صف از فرشتگان
و هر که نماز کند با قامت تنهائی نماز کند در قفای او یکصف که درازی او از مشرق
تا مغرب باشد و در کتاب شریف کافی حدیثی مرفوع مذکورست که ثَلاثَةٌ یَومَ
القِیامَةِ عَلی کُثبانِ المِسکِ اَحَدُهُم مُؤَذِّنٌ اِحتَسَبَ حاصل اینکه سه کسند
روز قیامت بر فراز تپهای مشک خواهند بود یکی از ایشان مؤذنیست که برای
ثواب و رضای خدا نه بجهت اجر باب اذان گفته باشد و در من لا یحضره الفقیه
مرشد طریق هدی حضرت رسول ص مرویست که فیما بَینَ الاَذانِ وَالاِقامَةِ مِثلُ
اَجرِ الشَّهیدِ المُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فی سَبیلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الی آخر الحدیث حاصل اینکه
جماعت مسلمانان بر اذان مسارعت و باقامت مبادرت می نمایند آنست و وصف
که کَانّی یَاتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَطرَحُونَ الاَذانَ عَلی ضُعَفائهِم فَتِلکَ لُحُومٌ
حَرَّمَها عَلَی النّارِ ملخص معنی اینکه حاشا که چنین ماند بد هنگام آید بر مردمان
زمانی که اندازند اذان بر ضعفای خود یعنی از نخوت و رعنائی یا از بیبی و بی
پروائی خود اذان هلو لهو سازند که بر گردن فقرا و درویشان اندازند پس مرد و تباه
که دران ایام باین امر قیام نمایند جمعی اند که حرام گردانید بدنهای ایشانرا خدا تعالی.

برائتش و در کافی از ذریه کرام ابی عبدالله ع مرویست حدیثی که خلاصه آن اینست
که بلندی دیوار حضرت ابرار بقدر قامتی بود که چون وقت نماز میشد میفرمود
ای بلال بر فراز این دیوار برآ و بلند ساز آواز خود را باذان بدرستیکه فرشتگان
چون شنیدند اذان از اهل زمین گویند که این آوازهای امت پیغمبر آخر الزمان
یعنی محمد مصطفی ص که توحید خدا میکنند و آن فرشتگان استغفار مینمایند از برای
این امت تا فارغ شوند از آن نماز و در فقیه از سید انام منقولست که مَن اَذَّنَ
فی مِصرٍ مِن اَمصارِ المُسلِمین سَنَةً وَجَبَت لَهُ الجَنَّةُ یعنی هر که اذان گوید
در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال واجب شود برای او بهشت و هم در کتاب مذکور
از حضرت ابی جعفر ع مأثور است که مَن اَذَّنَ سَبعَ سِنینَ اِحتِسابًا جاءَ یَومَ القِیمَةِ لا
ذَنبَ لَهُ حاصل معنی اینکه هر که اذان گوید هفت سال و منظورش از آن تحصیل
ثواب و رضای الهی باشد روز قیامت بعرصه محشر آید و هیچ گناهی او را نباشد
و در کتاب مستطاب کافی از هشام بن ابراهیم روایت فرموده اند که او بخدمت
ابو الحسن رضا ع شکایت نمود از کوفت خود و از اینکه او را فرزند نمیشد آنحضرت
امر کرد او را که بلند سازد آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت چنین کردم
پس خدای تعالی کوفت مرا زایل کرد و فرزندم را بسیار نمود محمد بن راشد که این روایت
از هشام کرده گفت که من نیز دایم العلة بودم و جماعت خادمان و عیال من بعضی
بی علت نبودیم و چون اینرا از هشام شنیدم عمل بآن کردم پس زایل کرد خدای تعالی
از من و عیال من علتها را و حدیثی طویل مشتمل بر فضل و ثواب اذان بلال از
حضرت رسول انس و جان مأثور و در کتب معتبر چون فقیه و غیر آن مذکور
و بعضی از آن در این مقام ذکر نمودنی نیست و بلال صادق المقال را بعد از آن بیان
آن اقامت فرمودنیست حدیثی است که عبدالله بن علی ظاهرا ساحری بوده

که از بصره

که از بصره رو بمصر کرده بود بسعادت صحبت بلال مذکور رسید و دماغ جانش از آن
آب و رنگ گلدسته سعادت روایح بسی معطر و آکنده بود بدینگونه
که بعد از دیدن و شناختن بلال لوحی چند برگرفته بخدمتش رفته پس از گذارش
سلام والتماس ذکر احادیث حضرت خیر الانام نمود بلال گفت بنویس یا اخا
اهل العراق پس بعضی از فراید فواید و احادیثی که بلال از آن بحر بیکران و کمال
در مدت بندگی بدست آورده در درج خاطر داشت بر دامن سامعه گذاشت
و از آنجمله اینست که بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ یَقُولُ المُؤَذِّنُونَ
اُمَناءُ اللهِ عَلی صَلوتِهِم وَصَومِهِم وَلُحُومِهِم وَدِمائِهِم لا یَسئَلُونَ اللهَ عَزَّ
وَجَلَّ شَیئًا اِلّا اَعطاهُم وَلا یَشفَعُونَ اِلّا شُفِّعُوا خلاصه مضمون اینکه
شنیدم از پیغمبر خدا ص که میگفت که مؤذنان امینان و معتمدان
مؤمنانند بنماز و روزه ایشان و بر گوشتها و خونهای ایشان از خدای عز
وجل مسئلت نکنند مگر اینکه عطا نماید و در چیزی شفاعت ننمایند مگر اینکه
شفاعت ایشان پذیرا گردد و گفته اند امین بودن ایشان بر گوشت و خون
مؤمنان از آنجهة که حضرت سید ابرار و بعضی از اسفار و مسافرت بود
که چون از دهی آواز اذان میشنید اصحاب را میفرمود متعرض آن ده مشوید
و از آن ده که اذان نمیشنیدند قتل و غارت میکردند و اسیر مینمودند پس چون
اذان مؤمنان را دلیل اسلام آمده دانسته و از قتل و اسیری ایشان در میگذشتند
از آنجهة معتمدان باشند عبدالله گوید گفتم زِدنی رَحِمَکَ الله یعنی دیگر
بگو رحمت کند خدای تعالی ترا گفت بنویس بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم
شنیدم از رسول خدا که میگفت مَن اَذَّنَ اَربَعینَ عامًا اِحتِسابًا بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ
وَجَلَّ یَومَ القِیمَةِ وَلَهُ عَمَلُ اَربَعینَ صِدّیقًا مَبرُورًا مُتَقَبَّلًا حاصل اینکه

هر که اذان گوید چهل سال بقصد عبادت و تحصیل رضای الهی برانگیزد خدای عزوجل برای او
چهل عمل صدیق که نیکو و مقبول بود عبدالله دیگر طلب زیادتی نمود که بلال گفت بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا که میگفت مَنْ اَذَّنَ عِشْرِیْنَ عَامًا
بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَهُ مِنَ النُّوْرِ مِثْلُ زُهْرَةِ السَّمَاءِ ملخص اینکه هر که اذان
گوید بیست سال برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت و او را نوری باشد بسنگینی آسمان
عبدالله گفت زِدْنِیْ یَرْحَمُكَ اللهُ بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم از رسول
خدا شنیدم که میگفت مَنْ اَذَّنَ عَشْرَ سِنِیْنَ اَسْكَنَهُ اللهُ مَعَ اِبْرٰهِیْمَ الْخَلِیْلِ فِیْ
قُبَّتِهِ اَوْ فِیْ دَرَجَتِهِ یعنی هر که اذان گوید ده سال ساکن گرداند او را خدای عزوجل
با ابراهیم خلیل در قبه اش یعنی منزلی که در بهشت دارد یا بجای قبه درجه فرموده دیگر
باره التماس مزید فرموده گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم از رسول خدا شنیدم
که میگفت مَنْ اَذَّنَ سَنَةً وَاحِدَةً بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ غُفِرَتْ ذُنُوْبُهُ كُلُّهَا
بَالِغَةً مَا بَلَغَتْ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زِنَةِ جَبَلِ اُحُدٍ هر که اذان گوید یکسال انگیزد او را
خدای عزوجل روز قیامت بتحقیق که آمرزیده شده باشد گناهان او هر چندی که مرتبه
که رسیده باشد هر چند در گرانی مثل کوه احد باشد و همچنین عبدالله التماس که
دیگر حدیث کند بلال گفت آری پس حفظ کن و عمل نما و آنرا عبادت شمار شنیدم
از رسول خدا که میگفت مَنْ اَذَّنَ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ صَلٰوةً وَاحِدَةً اِیْمَانًا وَاحْتِسَابًا
تَقَرُّبًا اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوْبِهِ وَمَنَّ عَلَیْهِ بِالْعِصْمَةِ فِیْمَا
بَقِیَ مِنْ عُمْرِهِ وَجَمَعَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الشُّهَدَاءِ فِی الْجَنَّةِ حاصل معنی اینکه هر کس اذان گوید
در راه خدا برای یک نماز از روی ایمان و آنرا عبادت شمرد و بآن تقرب بخدا جوید
نماید آمرزش گناهان گذشته او را و در باقی عمر او را از گناهان نگاه دارد و در
بهشت او را با شهیدان مجتمع گرداند عبدالله گوید گفتم زیاد کن برای من خدا
رحمت

رحمت کند و حدیث کن برای من بهترین آنچه شنیده از پیغمبر خدا بلال گفت ویحك
ای پسر رگهای دل مرا بریدی این گفت و گریست و منهم گریستم تا آنکه بخدا قسم بر او رحم
کردم بعد از آن گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم از رسول خدا شنیدم که میگفت
اِذَا كَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ الخ چون اصل عبارت این فقره طویل و ذکر آن باعث تطویل
میشد بذکر حاصل معنی اکتفا مینماید و آن اینست که چون روز قیامت شود جمع سازد
خدای تعالی مردمان را در یک سرزمین و فرستد خدای عزوجل جمعی از فرشتگان که از
نور باشد بسوی مؤذنان و با ایشان علمهای بزرگ و کوچک باشد از نور و جنیبتها
که از زبرجد سبز زمامهای آن باشد و تنگهای از مشک اذفر باشد مؤذنان بر آنها
سوار شوند و پشت آنها بر پای ایستاده و آن فرشتگان کشند و ایشان بر بلند ترین
آواز خود اذان گویند بعد از آن بلال گریست گریستنی سخت تا آنکه آوازش بگریه بلند شد
و من هم گریستم چون ساکت شد گفتم از چه میگریی گفت ویحك بخاطر من رسانیدی
خبری شنیدم از حبیب خود و صفی خود یعنی حضرت اقدس نبوی صلعم که میگفت وَالَّذِیْ
نَفْسِیْ بِیَدِهٖ الخ محصل مضمون اینکه قسم بآنکسی که برگزید مرا بحق به پیغمبری بدرستیکه
مؤذنان هر آینه میگذرند بر خلق بهمان مرکبان ایستاده پس میگویند الله اکبر
الله اکبر چون آن گویند خواهند شنید فریاد و فغانی از امت خود اسامة بن زید
پرسید که آن چه فریاد و تسبیح و تحمید و تهلیل پس گویند در دنیا چه میگوییم گویند
عبادت میکردیم گویند راست گفتند پس چون گویند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ صلعم این امت اینکه اوست که پیغمبر آمد از جانب خداوند
جل شانه و ما باو ایمان آوردیم و او را ندیده بودیم پس ایشان گویند راست گفتند
این آن کسی است که ادا نموده بشما رسالت را از خداوند شما پس لازم است بر خدای تعالی
اینکه جمع کند میان شما و میان پیغمبر شما باو محشور گرداند منتهی سازند ایشان را

بمنزلهای ایشان یعنی در بهشت و دران منازل خواهد بود انچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی
نشنیده و بر خواطر هیچ بشری خطور نکرده و این روایت طویل است و از آن بانچه
که مناسب این مطلب بود اکتفا شد و از این قبیل اخبار در فضیلت موذنی از ائمه
اطهار بسیار ورود یافته و طول این کوتاه آثار از فواید گفتار اهل بیت کرامت در
ثواب اذان و اقامت بیش از بیش بر وجه اذان صفحات اوراق کتب معتبره یافته
پس سزاوار اینست که مراعیان عبودیت در تلاش ادراک آن کاهلی نکرده جمال هر یک
از نمازهای پنجگانه پوشیده خود را بر هفت این فضل آرایند خصوصا در نمازهای
جهریه سیما صبح و شام که تاکید در آنها بیشتر است چنانچه بعضی واجب و بعضی ترک
آنها نماز را باطل دانسته اند خصوصا در نماز جماعت که در آنها نیز بعضی بر وجوب
رفته اند مگر در نماز عصر جمعه و عشا در مزدلفه در اینها ساقط بلکه اقوی حرام
و پوشیده نیست که این فضل و ثوابها بعد از آن توفیق صاحب توفیق موید است که
چنانکه از عبارت ایمانا و احتسابا مستفاد شد قیام باین جلیل موذنی از برای رضا
خدا نماید و منظور شان از اعلام مومنان و اقامت شعار مسلمانان مقصود بود
و امان باک این طاعت محض پاک را بلوث غرور و وسوسهای نفسانی مانند وظیفه
و امثال آن نیالاید بیانی بلند بلند اظهار رفیق و صلاح و سحرخیزی نزد هر دور
و نزدیک نکند بشعله آواز تمام غنا آتش در خرمن چنین ثوابهای بی منتها نیفکند
مناجات حضرت سبحانی را محض بیت و غزلخوانی بخواندن تسبیح و تهلیل خداوند
جلیل را از نغمه پردازی نداند پشت دستی بر هم پیشکان دست از ملاحظه وقت
بر ندارد و برای رعایت اسلوب نغمه حسن ادای کلمات فصول اذان از دست
نگذارد و برای مردم خفته و بیدار بگوید الحاصل موذنان و سحرخیزان سعادت
قرین که حیات بخش آن نفسهای کاهل خصلتند باید که باداب و قانونی که در شریعت

غرای نبوی مقرر است باین شغل شریف قیام نموده تحصیل ثوابهای مذکوره را
همواره وجهه همت خود بلند سازند تا روز قیامت بمقتضای حدیث شریف حضرت
خیر الانام کما المؤذنون اطول اعناقا یوم القیمة در صفوف خلایق گردن
شرافت و کرامت افرازند

در ذکر افعال نماز از حین قیام تا وقت سلام

که در فضل و ثواب از پسندیده حضرت ذو الجلال ابی جعفر مرویست که ما من عبد
من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون
خلفه یدعون الله عز و جل حتی یفرغ من صلوته محصل معنی اینکه نیست هیچ بنده
از شیعه ما که بنماز برخیزد مگر اینکه احاطه کنند او را بعضی بعدد جمعیت نمایند
بعدد هر که مخالف اوست و این فرشتگان که نمازگذارند در قفای او دعا کنند
برای و تا اینکه از نماز فارغ شود و در کافی از جناب امامت مآب حضرت
ابی عبد الله منقولست که ان المصلی الی الصلوة نزلت علیه الرحمة من اعنان
السماء الی اعنان الارض و حفت به الارض و حفت به الملائکة و ناداه ملک
لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة ما انفتل معنی اینکه چون نمازگذار
بنماز برخیزد از کنارهای آسمان تا اطراف زمین بر او رحمت ریزد و فرشتگان
گرد وی درآیند و فرشته باو ندا کند که اگر این نمازگذار فضل و ثوابی که در نماز است
دریافتی همیشه مشغول نماز بودی و از آن بمنافی دیگر از آن جمله تکبیرست
که مفتاح بیان بندگی و عنوان صحیفه فرخنده ایست که بنده بی وجود بی حاصل
بان وسیله بمنزل کرامت دو جهانی داخل میشود و بساط قرب جناب سبحانی
قابل دست بالا بردنش انسان با خاک یکسان از دو عالم هستی نشان بالا دستی است
و دست افکندنش بنده گم بهای بشر خود را در حضرت کبریا اشاره بفروتنی
و دلبستگی بان اشاره بسراوقات سمات که بر افراخته اوست و این ایما بطبقات

فرش غبرا که کد اختراوست و نکتهٔ دیگر هم درین مقام منظوم مرقوم میگردد

امید نه هر که هست باید برداشت و ز تکبیرات دست برداشتن

رمزی که از جمله دست باید برداشت نی نی سخن اصل متین آنست که حضرت
امیر المؤمنین ع بزبان مبارک جاری ساخته و گوهر ثمین نکته اینمقام آنکه
سحری بی پایان بساحل بیان انداخته در فقه و غیره مذکور است که مردی
از معنای دست برداشتن در تکبیر سؤال نمود و آن والاجناب در جواب فرمود
الله اکبر الواحد الاحد الذی لیس کمثله شیء ما یمس بالقیاس ولا یدرک
بالحواس یعنی معنای آن اینست که خدا بزرگ است و هرچه یگانه است و یکی
در ذات خدائی که نیست مانند او هیچ چیز بس قیاس کرده نمیشود با انگشتان چنانکه
که در هر دست است و دریافته نمیشود بر پنج چیز از حواس که در ظاهر و باطن است
الحاصل برداشتن دو دست که هر یک مشتمل است بر پنج انگشت اشاره بآنست که
ذات پاک او برتر است از آنکه بانگشتان ملموس و بحواس محسوس است
و ثواب تکبیر از حضرت بشیر و نذیر هادی هر صغیر و کبیر اشرف نبوی ع مرویست
که اذا قام الرجل فقال الله اکبر خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه حاصل
معنی اینکه چون بنده بنماز برخواسته الله اکبر گفت پاک شد از گناهان چون روزی
که از مادر متولد گردید و در تهذیب الاخبار از سید اخیار و خواجه ابرار ع ماثور است
که لکل شیء وجه و وجه دینکم الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه ولکل
شیء انف وانف الصلوة التکبیر خلاصه مضمون اینکه هر چیزی را رویست
و روی دین شما نماز است پس روی دین خود را زشت مکنید و هر چیزی را بینی است
و بینی نماز تکبیر است یعنی چنانچه حسن صورت به بینی تمام و بی آن زشت و نادیدنست
نماز هم به تکبیر مقبول و بی آن ناقص و ناپسندیده است و از جمله سؤالاتی که آن

عالم یهود کرد از نماز صبح و اذان و علل و سر و را اهل عقد و حل نموده بعضی از آن
در ذکر فضایل وضو مذکور شد و بعضی از آن سؤالات کلمات اربع بود و [illegible]
بیان هر یک نموده در کلمه شریفه الله اکبر فرموده اند فهی کلمة اعلی الکلمات
واحبها الی الله یعنی لیس شیء اکبر منی لا تفتح الصلوة الا بها لکرامتها
علی الله وهو الاسم الاکرم ملخص معنی اینکه این کلمه در مرتبه بلندترین کلمات است
نزد خدا تعالی و مراد حضرت سبحانی اینست که نیست هیچ بزرگتر از من افتتاح نماز
نمیشود مگر باین کلمه از جهت کرامت و شرفی که آنراست نزد خدا تعالی و این اسمیست
که شریفترین اسماست و بنا بر نسخهٔ دیگر بزرگترین اسماست میتواند بود
مراد این باشد که اسم اعظم است و دیگر از جمله قرآنست که بنده عدم نژاد
نسبتی با مرتبه ما للتراب ورب الارباب یابد و بسبب حمد و ثنای الهی موفق
و ارجمند و بتشرف مکالمه جناب مالک الملک معزز و مکرم و سر بلند میگردد
و چنانچه حضرت رسول ص فرموده اند که چون خواهی که تو با خداوند خود سخن
گوئی نماز کن و چون نخواهی که تو با خداوند خود سخن گوئی نماز کن و چون
خواهی که خداوند با تو سخن گوید تلاوت قرآن نمای و قراءت نماز عبارت
از خواندن سورهٔ مبارکه فاتحة الکتاب و سورهٔ دیگر است از آداب قراءت در نماز
و غیر آن استعاذه است یعنی قبل از شروع در آن اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم گفتن و از شر آن سگ از رحمت خدا بدور بخداوند خود پناه بردن
چه آدمی بیچارهٔ مسکین غفلت قرین را دو دشمن دیرین پر کین روز و شب
در کمین است که از بند تدبیر و کمند تسخیر ایشان بی امداد و اعانت خداوند
قدم نمیتوان جست و از حد تک مرک دجله و دیو مکار این دو عدوی تیز
چنگ بی پرداری حمایت حضرت باری نمیتوان رست یکی نفس اماره مدبر

معاصی مضر که إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي هم از آن مخبر است
دوم شیطان بی امان دین و ایمان ستان که بحکم لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ
أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ کمر خود کشید بر سر راه هدی بقصد راه زنی خلق خدا ایستاده
و بدلالت فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ در کمراه بندگان
سوکند خورده کمر عداوت بسته است پس آدمی همیشه ناتوان عجز بنیان را
از شر این دو دشمن بلکه نفس در حفظ و امان خداوند متعال پناه بردن و از اختیار این
سلک طریق فرار بحظیره حمایت حضرت آفریدگار بردن ضرور و ناچار است
خصوصا در وقت قیام بمراسم طاعت و گذارش وظایف عبادت که بنده را در
آنوقت در امتثال فرمان جناب الهی و در تلاش دخول بپارگاه قرب حضرت
آفریدگار در چنین وقتی که آن عدوی بدکیش فساد اندیش را سینه پر کینه از خار
بغض و حسد آدمی را بیشتر و در غافل و محروم ساختن او از آن عبادت و ادراک
آن سعادت سعی بیشتر میباشد و در اخبار آمده که إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ
نَادَى إِبْلِيسُ يَا وَيْلَاهُ أَطَاعُوهُ وَعَصَيْتُ وَسَجَدُوهُ وَأَبَيْتُ حاصل اینکه چون
بنده سجده کند و سجود را طول دهد شیطان فریاد کند که واویلا ایشان
فرمان بردند و من نافرمانی قول حق تعالی کردم ایشان سجده نمودند و من ابا کردم
و از جمله اوقات قرائت است که باید بنده در آنوقت چنانچه از الفاظ و کلمات قرآنی
بر زبان شهد جان فزای معانی آن از اسرار انگشت تامل بمذاق جان رساند
تا از زمره معاندان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ داخل نباشد و خاک توبیخ و
تهدید و حدیث ویل لمن لاکها بین لحییه ثم لا یتدبرها بر فرق حال نباشد
و بر ظاهر است که این هنگام که آن دشمن دینی و جانی با کین و حسدی که مبدا

دست

دست از آدمی برنمیدارد و در مشغول ساختن وی باندیشهای باطل و هوسهای
بیحاصل دنیا تا جان دارد قدم تمام میشمارد و لهذا خدای مهربان کریم بکریمه
فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بنده در آنوقت باستعاذه
فرمان داده است یعنی چون خواهی که قرآن بخوانی پناه جوی بخدا از شر شیطان
که رانده شده از رحمت الهی و مخفی نماند که لفظ رجیم در اصل معنی شامل هر کسی است
که از فرمان الهی متمرد و از رحمت دور باشد خواه از نوع جن که ابلیس لعین و جنود
او باشد و خواه از طبقه انس که کفار و اهل ضلال باشد و در قرآن و در این جمع خبیث
بعنوان شیاطین الانس شده و این طایفه نیز در شکار و اضلال خلق خدا از جنود ابلیس
کمی ننموده هر لحظه دام فریبی از حبائل سهاب میسازند و از بیم و بیار وطعان و
آسنکار بتسویلات و تخیلات بی اصل آدمی را از راه حق و طریق بندگی که به تیره
هوسهای دنیا می اندازند و دور نیست که از دام هوسهای این گروه را در دلها
بیشتر اثر و سهام کلامشان در آماج سینها زیاده کار میباشد و مع هذا ضررهای
مالی و عرضی و جانی نیز بسبب عداوت دینی و ایمانی از این قوم ممکن بلکه مظنون است
پس از عداوت این قوم با شقاوت نیز بجناب الهی استعاذه و در دفع این شر اشرار
از آن حضرت استغاثه نمودن و در هر حالی از حالات از اهم مهمات خواهد بود
و در سوره شریفه قل اعوذ برب الناس تا آخر باشد تحقیق این کلام حضرت سید الانام
که بمقتضی میکفت هَلْ تَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنْ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ مؤید این مقام است
و نیز در بعضی تفاسیر مذکور است که آن دلیل طریق رستگاری با ابی ذر غفاری
رحمه الله علیه گفت که انس را شیاطین میباشند آنحضرت فرمودند آری شیاطین
انس بدتر از شیاطین انس بدتر از شیاطین جن اند و همچنین تعلیم آن سرور عالم زید
بن ارقم را باستعاذه در وقتی که از تهدید جمعی از مشرکان عنید خائف بوده نقوت

این سخن مبنا بر مفصل این مجمل آنکه چون حضرت ختمی پناه از جور و جفای مشرکان
روسیاه از مکه رو بمدینه ارتحال و آفتاب وجود انورش از آن برج باین
برج انتقال فرموده مسجد مدینه را بنا نمودند و مسلمانان بر گرد آن خانها
ساخته درهای آنرا از هر طرف بآن مقام گشودند حق سبحانه و تعالی خواست که اهل
بیت پیغمبر را بکرامتی خاص مختص سازد آفتاب اصطفای ایشان از سپهر علو شان
بر در و دیوار ازمنه و دهور پرتو انداخت جبرئیل نزول نموده و آن عالی
جاه را بسد ابواب اصحاب امر فرموده مگر امیر المؤمنین را و ابنین او در مختص
در آن باب مرخص گردانیده اول کسی که آن اشرف ناس ویرا بگرفتن در امر فرمود
عم خود حضرت عباس بود عباس سمعاً و طاعةً لله و لرسوله گفته فرمان پذیر
گردید آنگاه خامس اهل کسا حضرت خیر النسا را دید با دو قرة العین حضرت حسن و
حسین در سرای سعادت بنای خود نشسته ظن نموده است که رسول خدا عمش را
بیرون و پسر عمش را داخل خواهد ساخت مراد عباس اینکه شمارا نیز از خانه مسدود
باید نمود چه عم من که به پیغمبر بکر شیرا تا و نزدیکترم در این باب معاف نداشتم علی که
بیکمرتبه دورتر است بطریق اولی معاف نخواهد بود و آنگاه حضرت اشرف نبوی
بر ایشان گذشت و از سبب نشستن ایشان در آنخانه متفحص گشت حضرت فاطمه
گفت منتظر فرمان رسول خدائیم که در باب سد باب ما چه میفرمائید آنجناب فرمود
که سبکه خدای تعالی مرا بسدان مانند گرفتن درها امر فرموده پیغمبر خود را از ایشان مستثنی
فرموده است و غیر این نیست که شما نفس پیغمبر خدائید یعنی من و شما را جدائی نیست
ودر باره حکم الهی یکی است و چنانچه مرا باین اختصاص از کافه عوام و خواص امتیاز
داده شمارا نیز تاج وهاج این کرامت بر سر نهاده بعد از آن عمر بن الخطاب بخدمت
آن رفیع جناب آمده گفت من دیدن شمارا در وقتی که بمصلای خود میروید دوست

دادم

دارم اذن دهید مرا که رخنه از خانه بمسجد جهة آن گذارم آنحضرت فرمود
قَدْ اَبَی اللهُ ذٰلِکَ یعنی خدای تعالی داشت از آن ابی و مرا بجز آن روا نیست آن
سیاه رو گفت پس بقدر اینکه روی خود را بآن نهم مرخص سازید آنوالا
جناب باز همان سخن در جواب فرمودند دیگر باره آن بیحیای حسود
سخن حیلی کرده وحیر اینکه بقدر یکچشم خود را بآن گذارد استدعا نمود
آنحضرت همان فرمود که اگر بقدر سوراخ سوزنی گوئی ترا اذن نمیدهم
قسم بآنکسی که جان محمد در دست اوست که من شمارا بیرون و ایشانرا داخل
نساختم ولیکن خدای تعالی ایشانرا داخل و شمارا خارج ساخت بعد از آن آیت
مضمون را فرمودند که سزاوار نیست هیچ احدی را که ایمان بخدا و روز قیامت
دارد که در این مسجد شب را جنب برود تا و مرد مگر محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین و برگزیدگان از آل ایشان و پاکان از اولاد ایشان مؤمنان پاک نهاد
این سخن را مسلم داشتند و بر طبق تسلیم این حکم کردن اعتقاد گذاشتند
و اما منافقان امتناع نموده بر آشفتند و بیکدیگر اجتماع نموده باهم گفتند
که نمی بینید محمد را که همیشه پسر عم خود را بفضایل مخصوص میدارد تا ما را
از آنها محروم و بی بهره گذارد بخدا قسم که اگر اینها از زندگی که محمد را ناچار گذاریم
بعد از وفات او نخواهیم گذاراند یعنی رد این احکام کرده متروک او خواهیم
گردانید عبدالله ابن ابی که هم از ایشان افضل و بزرگ آنگاه فرکیشان بود
گاهی این سخنانرا گوش کرده بجوش می آمد و زمانی نیز ساکن شده خاموش
میگردید میگفت محمد مثاله یعنی متعبد و ریاضت کش و صاحب باطن است مبادا
عداوت خود را با او آشکار کنید که هر گاه این کار را بعد از آن چنین کسی ببیند
از او کاری نمیآید از و بزرگ و عاقل کسی است که زهر غصه دشمن را تجرع

نماید تا وقتی که فرصت یافته دست بانتقام کشاید در این قوم که آن قوم لعین این
سخنان در میان داشتند در عداوت و کشیدن ایشان انتقام از حضرت سید
الانام همت بر میگماشتند و مردی از مؤمنان که او را زید بن ارقم می گفتند
ان لاطایلات را شنید بیتاب گشته گفت ای دشمنان خدا تکذیب
خدا میکنید و بر پیغمبر من طعن میزنید و دین را دروغ میشمارید پیغمبر خدا را
از اقوال و احوال شما اخبار خواهم نمود عبد الله ابی و آن جماعت گفتند این
هنگام ترا تکذیب خواهم کرد و سوگند نیز خواهیم خورد پس پیغمبر ما را صادق
خواهد شمرد بعد از آن گواه چند اقامت خواهیم کرد که بر تو شهادت
دهند بچیزی چند که موجب قتل و دست بریدن یا حلق کردن تو باشد
پس زید خود را از آنجا بپای سریر نبوت رسانید و آنچه گذشته بود
پنهان معروض گردانید آن برگزیده ربانی بفرموده حضرت سبحانی در آن
باب بطریق مداهنه سلوک داشتند و در اخفای آن کوشیده و سیاهی باطن
پر نفاق آن اهل شقاق بر روی ایشان نیاورده تجاهل برزیدی ناگاه شان
آنگاه بزید بن ارقم گفت اِن اَرَدْتَ اَنْ لا یُصیبَكَ شَرُّهُمْ وَلا یَنالَكَ
مَکْرُهُمْ فَقُلْ اِذا اَصْبَحْتَ اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ فَاِنَّ اللهَ
اَتقلَكَ مِنْ شَرِّهِمْ فَاِنَّما هُمْ شَیاطینُ یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ
الْقَوْلِ غُرُوراً یعنی اگر خواهی که شر و مکر این قوم بتو نرسد پس بگو چون
صباح کردی اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ بدرستی که خدا تعالی نگاه میدارد
ترا از شر ایشان و عبارت اِنَّما هُمْ شَیاطینُ تا آخر اشاره است بآیه کَذلِكَ
جَعَلْنا لِکُلِّ نَبیٍّ شَیاطینَ الاِنْسِ وَالْجِنِّ یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ
الْقَوْلِ غُرُوراً که در سوره شریفه انعام است و بآنجناب الهی تسلی بخش خاطر

حزین حضرت پناهی گردیده که از بیش جفای اعدای کفر کیش خاطر خود را آزرده
مدار که این مخصوص بتو نیست بلکه هر پیغمبری را دعوی معاصی بلباس حقیقت
آراسته با هم میگفتند و یکدیگر را بآن وسوسه می نمود

سوره مبارکه فاتحة الکتاب و آنرا سبع المثانی نیز گویند از آنجهة در نمازها
اقلا دو بار تلاوت میشود یا آنکه دو مرتبه نزول یافته و انوار برکات
این دو بار بر ساحت احوال این امت تافته است و بدلالت بعضی اخبار از
سبع المثانی که در کریمه وَلَقَدْ آتَیْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانی وَالْقُرْآنَ الْعَظیمَ
که در سوره حجر است فاتحة الکتاب است که خدا تعالی از زیادی قدر و شرف آنرا
از قرآن عظیم جدا ساخته و حبیب خود را بمنت انزال آن علیحده نواخته است
و این سوره شریفه را ام الکتاب نیز می نامند از آنجهة که مبدء و اصل قرآنست
با آنکه جمیع فواید قرآن در آن مضمر و در باطن آنها پنهانست و لیکن هر کس بر
طریق ادراك آن واقف و غیر پیغمبر دانش احدی بدان عارف نیست از خازن
کنوز اسرار ربانی و محرم پرده کیان بطون قرآنی جناب مستطاب امیر المؤمنین
منقولست که کُلُّ ما فی فاتحةِ فی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ فی باءِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ
وَکُلُّ ما فی باءِ بِسْمِ اللهِ فی نُقْطَةِ باءِ بِسْمِ اللهِ وَاَنَا نُقْطَةٌ تَحْتَ الْباءِ حاصل
معنی اینکه آنچه در قرآنست در سوره فاتحه مندرج است و آنچه جمله در فاتحه است
در بسم الله الرحمن الرحیم است و تمام آنچه در بسم الله الرحمن الرحیم است در باء
بسم الله مضمر است و جمیع آنچه در باء بسم الله است در نقطه باء آن مکنونست
و من نقطه زیر بایم یعنی هر چه در قرآنست مرا معلوم و در مصحف خاطر من مرقوم
و دیگر این سوره را شافیه و سورة الشفا میخوانند از آنجمله که خواندن آن
بر سر بیمار شفا است چنانچه در جامع الاخبار از سرور اخیار ماثور است که این

سوره را بعد از آن که جابر بن عبدالله انصاری تعظیم نمودند و بعضی از فضائل
و فواید آن را چنانچه ان شاء الله تعالی بیان کرده از آنجمله فرمودند هِیَ شِفاءٌ
لِکُلِّ دَآءٍ اِلَّا السّامِ یعنی این سوره شفای هر دردیست بغیر مرگ و در
عدة الداعی از باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام محمد باقر منقولست
که مَن لَم تُبرِءهُ الحَمدُ لَم یُبرِءهُ شَیءٌ یعنی کسی که سوره حمد او را از مرض
بری و تندرست نسازد هیچ چیز او را بری نمیسازد و امالی شیخ
صدوق رحمه الله از فاتحة الکتاب سروری و خاتم پیغمبری ص
در فضل و ثواب فاتحة الکتاب حدیثی طویل مذکورست که حاصل معنی
آن اینست که الله تعالی فرموده که قسمت کرده‌ام فاتحة الکتاب را میان
خود و بنده خود یعنی نصف آن برای من یعنی از حمد و ثنای منست و نصفش
برای بنده من که در آن طلب مراتب و استنکاف از طریقه اهل عناد و ضلال
مینماید و بنده مراست آنچه سوال کند چون بنده گفت بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
الله تعالی گوید که ابتدا کرد بنده من بنام من بر من لازم است که کارهای
او را باتمام رسانم و احوال او را مبارک گردانم چون گفت الحمد لله رب العالمین
خدای تعالی گوید حمد کرد مرا بنده من و دانست اینکه نعمتهایی که او راست از
نزد منست و اینکه بلاهایی که از او مندفع گشته بطول و امتنان منست گواه میگیرم
بدرستیکه من می افزایم برای او نعمتهای خود در دنیا و آخرت دفع مینمایم
از او بلاهای آخرت را چنانکه دفع نموده‌ام از او بلای دنیا را پس چون گفت
الرحمن الرحیم خدای تعالی گوید شهادت داد برای من باینکه بدرستیکه من رحمن و
رحیم و گواه میگیرم شما را هر آینه وافر میسازم البته از رحمت خود بهره او را
هر آینه بسیار میگردانم البته از عطای خود نصیب او را پس چون گفت مالک

یوم الدین خدای تعالی گوید که شاهد میگیرم شما را چنانکه اعتراف کرد بدرستیکه من
خداوند روز قیامتم هر آینه آسان میکنم البته در آن روز حساب او را و درمیگذرم
حساب او را و درمیگذرم از سیئات او پس چون گفت اِیّاکَ نَعبُدُ خدای تعالی گوید
راست گفت بنده من مرا عبادت میکند گواه میگیرم شما را هر آینه ثواب میدهم
البته او را بر عبادتش ثوابی که رشک برند بر او مخالفان در عبادت پس چون
گوید وَاِیّاکَ نَستَعینُ خدای تعالی گوید که بنده من استعانت که بسوی من آیتی
آورده شاهد میگیرم شما را هر آینه اعانت او میکنم و هر آینه بفریاد او میرسم
البته در سختیهایش و هر آینه میگیرم دست او را در مصیبتهایش پس اینجا متعلق
باوست و مر بنده مراست آنچه سوال نمود بتحقیق که استجابت کردم برای بنده
خود یعنی دعا و ثبات هدایت و عطا نمودم بوی آنچه آرزو کرد یعنی اِهدِنَا
تا آخر و بطریق اهل بیت عصمت را و ایمن کردانیدم او را از آنچه ترسید از آن
یعنی از طریق معاندین و اهل ضلال و در همان کتاب از نعمان و الاجناب حدیثی
روایت نموده که محصل آن اینست که بدرستیکه بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ آیه‌ایست از فاتحة
الکتاب است یعنی آن هفت آیه است شنیدم از رسول خدا که بدرستیکه الله تعالی گفت بمن
که یا محمد وَلَقَد آتَیناکَ سَبعاً مِنَ المَثانی وَالقُرآنَ العَظیمَ پس امتنان بفاتحة الکتاب
جدا ساخته و آن را برابر قرآن عظیم انداخته و بدرستیکه فاتحة الکتاب شریفترین
آنچیزیست که در گنجهای عرش است و بدرستیکه خدای تعالی محمد را بتشریف این سوره
اختصاص داده و احدی را از پیغمبرانش با او شریک نکردانیده غیر سلیمان از آنجمله
بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ بوی عطا کرده نمی بینی که حکایت میکند از بلقیس
از وقتی که گفت اِنّی اُلقِیَ اِلَیَّ کِتابٌ کَریمٌ اِنَّهُ مِن سُلَیمانَ وَاِنَّهُ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
هر که خواند این سوره را و ایمان آورده عطا کند خدای تعالی بهر حرفی از آن حسنه که هر یک

ازحسنات بهتر باشد از دنیا با انچه در انست از اصناف مالهای آن وهرکه کوش انداز(د)
بسوی قاری که قراءت میکرده باشد بوده باشد اورا بقدر ثلث انچه قاری ببرد
یعنی از ثواب پس باید که طلب کسب کنید یعنی تحصیل نمائید از این چیزی
که شمارا ممکن کشته چه بدرستیکه آن غنیمت مبادا که وقت آن کذرد وحسرت
در دلهای شما ماند وپوشیده نیست که بحکم این حدیث شریف واحادیث دیگر
باتفاق فرقه رفیعه شیعه از جمله هفت آیه این سوره بسم الله الرحمن الرحیم است
واحادیث وارد شده در فضل وثواب وفواید آن بیش از انست که سالک طریق
اقتضای آن توان بست واهتمام در ذکر آن نیز در این مقام ضرورتر از ان که بجود
داری واهمال کاری از وادی بیان آن توان کذشت ولهذا طریق توسط در ان
وجهت همت میسازد ودر ذکر بعضی از ان که اهم ودر ما ورا اهم باشد میپرداز(د)
بسم الله الرحمن الرحیم   صخرهٔ دل راست عصای کلیم   هردم از این صخره حکیم زبان نهری
کرده از ان چشمه معنی روان   الله الله چه خجسته نامی که کفتار بینوا در کذارش هر مطلب
همواره ببرکت آغاز آن انجام داده است وکردار بی دست وپا ابواب حصول هر کام
پیوسته بمفتاح تذکار آن بر روی خود کشاده تبارک الله   چه مبارک کلامی
که در کتاب کریم الهی از قدر ومنزلت نامتناهی بر جمیع آیات مقدم است ودر
محفل اعجاز نمای هدایت انتما از غایت کرامت واعتلا والای مسندنشین
سروسم   الله الله چه ظرفه نام است این   ورد دل حرز جان تمام است این
کم کسی از زبان بکام رسد   ور رسد زین خجسته نام رسد   وچون چنین باشد
که بر سر اسم چنین اسما، وکرم الهی مشتمل ودر همکان وشرف باسم اعظم مقرون
ومتصل است وهم چنانکه از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام
کرارت بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی الاسم الاعظم من سواد العین الی

بیاضها

بیاضها یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم
بسفیدی آن ودر مجموعه الورام از حضرت خیر الانام صلعم روایت نموده که محصل
آن اینست که رد کرده نمیشود دعائی که اول آن بسم الله الرحمن الرحیم
باشد وبدرستیکه امت من می آیند در روز قیامت بعرصه محشر بسم الله الرحمن الرحیم
کویان پس حسنات ایشان در ترازوی اعمال کران میکردد وخلایق از سبب آن
استفسار میکنند پیغمبران میکویند که ابتدای کلام ایشان بر سر اسم بود از اسماء
الهی که اکر آنها در یک پله ترازو وکناهان خلایق در پله دیکر کذاشتند حسنات
ایشان راجح آید واز ابن عباس منقولست که ابلیس لعین سه مرتبه فریاد کرده
که دیکر مثل این نکرده یکی وقتی که لعنتش کردند واز ملکوت السموات اخراجش
فرمودند دیکر وقتیکه حضرت ختمی پناه انوار نور آفتاب وجودش بر عالم سفلی
تافت ودیکر وقتی که سوره مبارکه حمد نزول یافت واول آن بسم الله
الرحمن الرحیم بود واز عالم علوم ربانی ومحرم اسرار فرقانی جناب مستطاب امیر
المؤمنین ع مرویست که لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من بسم الله
الرحمن الرحیم یعنی اکر خواستمی هفتاد شتر از نوشتجات معانی ونکات
بسم الله الرحمن الرحیم بافضل وثواب آن بار کردمی واز صاحب شرع
شریف ومؤدب دبستان تکلیف حضرت اقدس نبوی صلعم بامضمون
مانور است که چون مؤدب کوید کودک را که بکو بسم الله الرحمن الرحیم
وکودک آن را کویا کردد نویسد خدا تعالی برائتی وآزادنامه برای آن طفل و
برائتی بجهت پدر ومادر او وبرائتی بجهت معلم او ودر انس غرایب القران مذکورست
که نبی مکرم معظم عیسی بن مریم علی نبینا واله وعلیه السلام بر قبری کذشت دید فرشتکان
مرده را عذاب میکنند وچون مراجعت نموده باز بهمان قبر مرور کرده ملائکه

رحمت و در آن مقام با طبقهای نور دید تعجب نمود و نماز نگذارده جهت استکشاف سر آن
امر عجیب دعا فرمود وحی آمد باین مضمون که یا عیسی ابن مریم این مرد عاصی بود و از او
زن آبستنی پسری زایید او را تربیت کرده تا بزرگ شد پسر او را بمکتب فرستاد
معلم او را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم نمود مرا از آن شرم آمد که پدر او را بآتش خود عذاب
کنم در زیر زمین و پسرش در روی زمین مرا باین اسما یاد نموده باشد وایضاً در
جامع الاخبار از سید ابرار منقولست که من اراد ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة
عشر فلیقرء بسم الله الرحمن الرحیم فانها تسعة عشر حرفا لیجعل الله کل حرف منها
جنة من واحد منها حاصل معنی اینکه هر که خواهد خدای تعالی او را از نوزده زبانیه
جهنم که ملائکه عذابند نجات دهد باید که بسم الله الرحمن الرحیم را قرائت کند چه
آن نوزده حرفست تا خدای تعالی هر حرفی از آنرا سپری و مانعی گرداند برای دفع
یکی از آنها و در همان کتاب از همان جناب مرویست که من قرء بسم الله الرحمن الرحیم
کتب الله بکل حرف اربعة آلاف حسنة ومحی عنه اربعة آلاف سیئة
ورفع اربعة آلاف درجة هر که قرائت بسمله کند بنویسد خدای تعالی برای او بهر
حرفی چهار هزار حسنه و محو سازد از او چهار هزار گناه و بلند گرداند برای او چهار
هزار درجه و هم در جامع الاخبار از آن برگزیده پروردگار حدیثی منقولست
که خلاصه آن اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم گوید بنا کند خدای تعالی برای او
در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و در هر قصری هفتاد هزار خانه از
مروارید سفید و در هر خانه هفتاد تخت باشد از زبرجد سبز بالای هر تختی
هفتاد هزار فرش از سندس و استبرق و بر آن زوجه باشد از حور العین و آن
حوری هفتاد هزار دو قابر یعنی شاخ گیسو داشته باشد که بدر و یاقوت
آراسته باشد و بر گوشه اش نوشته است محمد رسول الله و بر جبینش علی ولی الله

و بر دوشش الحسن والحسین و بر دو دستش بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده باشد
راوی گوید که گفتم یا رسول الله این کرامت برای کیست همانا این منزلت در نظر راوی
بسیار نموده برای اینکه مبادا در شنیدن اشتباه کرده باشد تحقیق آن نموده فرمودند
که این کرامت از برای کسیست که بحرمت و تعظیم گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نیز در
کتاب مذکور از شفیع امت در روز جزا حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست
که چون مومن بر پل صراط گذرد بسم الله الرحمن الرحیم زبانه آتش فرو نشیند و گوید
که اذهب و صبر یا مومن فان نورک قد اطفا لهبی یعنی بگذر ای مومن بتحقیق که نور
تو زبانه مرا خاموش کرده است و فواید و برکات این کلمات سعادت آیات بحسب دنیا
نیز از حد و حصر بیرونست و لهذا بندگان در وقت شروع هر امری از امور بآن
مامور گشته اند و حدیثی مشهورست که کل امر ذی بال لم یبدأ ببسم الله
الرحمن الرحیم فهو ابتر این مضمون در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری
بعنوان حدیث بدین عبارت مسطور است که کل امر علی ما لا یذکر بسم الله
الرحمن الرحیم حاصل معنی هر دو اینست که هر کاری که بر خاطر گذرد و در آن بسم الله
الرحمن الرحیم مذکور نگردد و آن کار دنباله بریده ناتمام است و در تفسیر مذکور
در طی بیان معنای این باین مضمون مذکور است که خدای تعالی بر بندگان خود گفته
که ای نیازمندان بحقیقت بهر سببی که لازم شما کرده ام احتیاج بمن را در حالی و در حالت
عبودیت را در وقتی یعنی هیچ حالی و هیچ وقتی نیست که محتاج و ذلیل من نباشید
پس در هر وقتی کاری که شروع میکنید و امید دارید که باتمام رسد و بکام باید که بمن
ملتجی شوید و از من یاری جوئید اگر خودم بشما عطا نمایم و دیگری قادر نیست که
آنرا باز دارد و غیر من قدرت ندارد بدهی که بشما عطا نماید پس من سزاوارترم از کسانیکه
سوال از ایشان میکنید و اولایم از کسانیکه تضرع بایشان مینمائید پس بگوئید

نزد احتیاج هر امری بزرگ و کوچك بسم الله الرحمن الرحیم و در زهرة الریاض حکایتی
آمده که مجمل آن اینست که مردی از کفار عرب حکایت کرده که در بیابانی میگشتم بر قصری
گذشتم به پیری رسیدم بر در قصر نشسته نزد وی جاریه علیحده یعنی کنیزی یا دختر صاحب
حسنی با خود گفتم اینرا میکشم و این جاریه را متصرف میکردم پس شمشیر کشیدم و متوجه پیر گشتم
پیر خندان گشته گفت اگر خوردنی میخواهی بدهم والا براه خود برو گفتم نه تو و نه طعامت
غیر کشتن تو مطلب من نیست شیخ خندید بدرون آن عمارت رفت و شمشیر بکرفته بیرون
آمد و با هم برآمیختیم در آن حال پیر را دیدم که لب جنبانید و چیزی خواند پس بر من غالب آمد
مرا انداخته بر سینه من نشسته ریش مرا گرفت و جاریه را گفت کارد بیاور جاریه کارد
آورده بر حلق من نهاد خواست سرم را جدا سازد گفتم ای شیخ مرا عفو کن و از گناه و خون من
در گذر گفت عفو کردم اگر طعام میخواهی ترا طعام میدهم والا راه خود گیر و برو من از ننگ
و عار جوابی نگفتم و براه خود رفتم پس چون اندك راهی رفتم دیگر باره عازم آن کار شدم
و بسوی پیر باز گشتم همچنان با یکدیگر بتلاش در آمدیم شیخ باز لب جنبانیده مرا انداخت
و بر سینه من بنشست گفتم اینمرتبه مرا عفو کن گفت نمیکنم مگر آنکه با این شرط معترف شوی
که تو مرا بنده و من ترا خواجه باشم و از رسوم عادات عرب این بود که هر کس سر کسی را
میتراشید آنکس بندگی وی میکرد بید و حلقه غلامی وی را در گوش میکشید القصه
سر مرا تراشیده غلامی او را اختیار کردم آنگاه گفتم ای خواجه و مولای من من
جوانم و توانایم و تو پیر و ناتوان غلبه تو بر من وجهی ندارد جز اینکه لب خود را
حرکت داده چیزی میخواندی همانا ببرکت آن غالب بر من آمدی مرا خبر ده که
چه خواندی گفت ترا تعلیم آن میکنم بشرط آنکه مسلمان شوی و ترا نیز آن یاد
کنم قبول کردم و بدست او اسلام آوردم پس شیخ گفت هرگاه اراده کشتی بمقاتله میکردم
میگفتم بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی این حکایت را از معد عمرو بن معدی کرب

نقل

نقل کرده اند و ایضاً در زهرة الریاض مذکور است که چون زلیخا برگزیدهٔ ربانی
و عزیز مصر پاکدامانی حضرت یوسف از حضیض مزخرفات نلرزید و پای ثباتش
در کل مکر و حیلت که در آب گرفته بود نلغزید تا آخر الامر امان عصمت از چنگ ابرام
وی کشیده رو بگریز نهاده و بهر دری که میرسید بسم الله الرحمن الرحیم
گفته آن در بسته بر روی او مفتوح میگردید الحاصل این کلام با برکات
سعادت سمات مفتاح باب نجات و مرقات ایوان علو درجات و قوت بازوی
ناتوانان و سر انگشت پنجه مشکل کشا مؤمنان را انکشار و گریبان
بترك چنین و دامان هر کار را بیمنت آن از وبس ساخت شدن بغایت ضروری
خصوص در اموری که بخصوص آنها نیز از احادیث و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام
ماثور است از آنجمله در کتاب من لا یحضره الفقیه از خوان نسار موائد فوائد
دنیا و دین حضرت سید المرسلین حدیثی منقول است که حاصل آن اینست که چون
خوان طعام گذاشته شود چهار فرشته بر گرد آن بر آیند پس بنده گوید بسم الله
الرحمن الرحیم فرشتگان گویند بشیطان که برو ای فاسق که ترا بایشان دستی نیست
پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند الحمد لله فرشتگان گویند این
جماعت قومی اند که خدا تعالی نعمت بایشان داد پس شکر خداوند خود را ادا نمودند
اگر بسم الله نگفتند فرشتگان بشیطان گویند نزدیك شو بایشان ای فاسق و اکل
کن و چون خوان برخواسته شد و خدا را حمد نکرد فرشتگان گویند ایشان قومی اند
که خدا تعالی بایشان نعمت داده پس خداوند خود را فراموش کرده اند و در جامع الاخبار
آورده اند که از حضرت اقدس نبوی صلعم پرسیدند که آیا شیطان با آدمی اکل میکند
فرمودند بلی آری هر مائده که بسم الله گفته نشود شیطان با ایشان یعنی خورندگان
اکل مینماید و خدا تعالی برکت از آن مائده بر میدارد آورده اند که شیطان

فربهی با شیطان لاغری ملاقات کرده پرسید که چرا چنین زار و نزاری گفت بمردی
موکلم که چون بخانهٔ خود میرود میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون بیرون
می آید میگوید بسم الله و چون میخورد و می آشامد میگوید بسم الله از اینجهة
من همیشه از او گریزانم پرسید سبب فربهی تو چیست گفت من بمردی موکلم
که چون داخل خانه میشود از خدا غافل میشود از خدا غافل میباشد و نمیگوید
بسم الله الرحمن الرحیم و در جمیع احوال با او شریک میباشم و چون چاروا
بر گردنان و سوار میشوم و در کتاب شریف فقیه از طبیب مطب بیقین و بنجه
بند حفظ صحت دین حضرت امیر المؤمنین مرویست که ضَمِنْتُ لِمَنِ ابْتَسَمَ عَلی طَعامٍ
اَن لایَشتَکی مِنهُ خلاصه مضمون اینکه من ضامنم از برای کسیکه وقت طعام خوردن
بسم الله گوید اینکه گوفتی و رنجی از آن نه بیند ابن الکوا گفت یا امیر المؤمنین
دیشب طعام خوردیم و بسم الله گفتیم مرا آزار کرد آنحضرت فرمودند که چندین
رنگ طعام تناول نمودی و بر بعضی بسم الله گفتی و بر بعضی نگفتی و هم از ابن الکوا
دران کتاب مذکور مرویست که هرکه فراموش کند هر نوعی از طعام که بسم الله
گوید باید وقت شروع گوید بسم الله علی اوله و آخره و نیز در فقیه از مهر سپهر
سروری جناب مستطاب جعفری ع صا نوراست که مَا اتَّخَمْتُ قَطُّ وَذٰلِكَ لِأَنّی
لَمْ اَبْدَءْ بِطَعامٍ اِلّا قُلْتُ بِسْمِ اللهِ وَلَمْ اَفْرُغْ مِنْ طَعامٍ اِلّا قُلْتُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
حاصل معنی اینکه هرگز من تخمه و امتلا نشده ام هرگز و این بجهة آنست که ابتدا بخوردن
طعامی نکردم مگر اینکه گفتم بسم الله را و فارغ از طعامی نشده ام مگر اینکه گفته ام
الحمد لله دیگر از آنجمله در وقت مجامعت و در کتاب شریف فقیه از حضرت صادق ع
منقولست که اِذا اَتی اَحَدُکُمْ اَهْلَهُ وَلَمْ یَذْکُرِ اللهَ عِنْدَ الْجِماعِ کانَ ذٰلِكَ شِرْكَ
الشَّیْطانِ وَیُعْرَفُ ذٰلِكَ بِحُبِّنا وَبُغْضِنا حاصل معنی اینکه چون یکی از شما پیش اهل

خود رود در وقت جماع و ذکر خدا نکند فرزندی که از آن جماع بهم رسد شیطان در آن
شریک خواهد بود یعنی شیطان در جماع مشارکت میکند و آن فرزندی که از نطفه
هر دو متولد میگردد نشان او اینکه در آن شریک بوده یا نبوده است دوستی
و دشمنی اهل بیت است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الحاصل از اینگونه
اخبار و آثار در ترغیب بگفتن بسمله در عموم کارها و در خصوص بعضی نیز بسیار
و ایستاده‌گی در اینمقام بتفصیل آنها ان شاء الله خامه را چون از طریق اصلی مطلب باز
میکشید از آن درگذشته ذکر هر یک بمقام مناسب گذاشت **فصل** بعضی از
سورهای قرآنی که در نماز بعد از فاتحه خوانده میشود و متمم قرائت سورهٔ
مبارکه توحید و قدر است پوشیده نیست که حدیث و روایت در فضل و ثواب
تلاوت هر یک از سور قرآنی از اهل بیت عصمت ماثور و در کتب مبسوطه
مذکور است در اینمقام چون گنجایش آن ندارد لهذا سورهٔ مبارکهٔ توحید و
سورهٔ قدر در نمازهای یومیه غیر از فاتحه شمرده شد قرائت آنها را افضل شمرده اند اکتفا
مینماید و در فضل این دو سوره همین بس که حضرت سید انبیاء اوراکب براق سبحان
الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی در شبی که بعالم بالا
عروج نمود از مرتبه باثیر طبقات سموات با بوان کرامت بنیان دنی فتدلی
صعود فرمود و در آن مقام قرب و اعلا فرمان خدای عز و جل دو رکعت نماز گذارد
دران نماز بقرائت این دو سوره مامور گردید چنانکه در باب نوادر کتاب
صلوات کافی در حدیث طویلی مفصل مذکور است و در کتاب شریف تهذیب
از ابن بابشاد اینمضمون مرویست که بحضرت ابو الحسن گفتم که فدای تو گردم یا محمد
که تو بمحمد ابن فرج نوشته و او را تعلیم فرموده که افضل آنچه در نمازهای فریضه خوانده
میشود انا انزلناه و قل هو الله احد است و سینهٔ ام هر آینه تنگ میشود بخواندن آنها

در نماز صبح یعنی طبع من راضی نمیشود با نهما اکتفا نمایم آنحضرت این مضمون فرمودند
که باید سینهء تو تنگ نشود با آنها یعنی از قراءت آنها دلگیر نباشی چه بدرستیکه
فضل خدا در این دو سوره بسیار است و در کتاب توحید از ابن بابویه روایتی
مذکور است که حاصل معنی آن اینست که جناب اقدس نبوی صلعم فوجی از سپاه بسر کرده
حضرت ولایت پناه بجائی روانه نموده بعد از مراجعت از کیفیت آن سفر و احوال
استخبار فرمود گفتند که همه چیز او خیر و نیکو بود جز اینکه نمازهائی که با او میکردیم
قل هو الله احد میخواند یعنی بهمان اکتفا مینمودند بجای او دو سوره دیگر قراءت
نمیفرمودند حضرت سید انام از آن امام همام آنرا استعلام کرده فرمودند که جهت آن
اینست که این سوره را دوست میدارم حضرت سید عالم فرمودند که ما احببتها
حتی احبک الله دوست نداشتی آنرا تا آنکه خدای عز و جل ترا دوست دارد
و در عدة الداعی از حضرت صادق ع منقولست که من مضی له یوم واحد و لم
یصل فیها بقل هو الله احد قیل له یوم القیمة ما عبدت الله لست من المصلین
محصل اینکه کسیکه بگذرد بر او یکروز و در آن نماز بقل هو الله احد نگذارد
روز قیامت او را گویند ای بندهء خدا تو از جملهء نمازگذاران نیستی و هم از
امام وحید در کتاب توحید مرویست که من قرأ بقل هو الله احد مرة فکانما
قرأ ثلث القرآن و ثلث التوریة و ثلث الانجیل و ثلث الزبور حاصل
اینکه هر که سورهء قل هو الله احد یکبار بخواند چنانست که ثلث قرآن و ثلث
توریه و ثلث انجیل و ثلث زبور را قراءت کرده باشند و نیز در آن کتاب
شریف مذکور است روایتی که مقارن آن اینست که چون سعد بن معاد
وفات یافت حضرت اشرف نبوی بر او نماز گذارد و این مضمون ادا نمودند
که هر آینه بتحقیق که آمدند برای سعد هفتاد هزار ملک و در میان ایشان جبرئیل

نماز میگذاردند بر او پس گفتم یا جبرئیل بچه چیز شایسته این شد که شما بر او نماز
گذارید گفت بخواندن قل هو الله احد ایستاده و نشسته و سواره و پیاده
و رفتن و آمدن در مجمع البیان از ابی ابن کعب مرویست که هر که آن سوره را
قراءت کند ثلث قرآن قراءت کرده باشد و عطا کرده شود از اجر ده حسنه
بعدد کسانیکه ایمان آورده باشند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و بروز آخر
یعنی قیامت و هم در مجمع البیان از سید عالمیان ص منقولست که هل یعجز احدکم
ان یقرأ القرآن فی لیلة حاصل اینکه آیا نمیتواند احدی از شما اینکه قراءت کند
ثلث قرآن را در شبی ابو ذر که راوی این حدیث است گوید گفتم یا رسول الله
من یطیق ذلک یعنی که طاقت این دارد که در یکشب ثلث قرآن را خواند آنحضرت
فرمودند که اقرأ قل هو الله احد یعنی هر که قراءت کند قل هو الله احد یعنی خواندن
آن بمنزلهء ثلث قرآنست و در کتاب شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت
پناه ص مرویست که من قرأ قل هو الله احد یأخذ مضجعه غفر الله له ذنوب
خمسین سنة یعنی هر که سورهء قل هو الله را قراءت کند وقتی که جا میگیرد در
خوابگاه خود بیامرزد خدای تعالی گناه پنجاه سالهء او را و در عدة الداعی از جناب
مستطاب امیر المومنین ع منقولست که من قرأ قل هو الله احد حین یأخذ مضجعه
وکل به الیه خمسین الف ملک یحرسونه فی لیلة یعنی هر که خواند سورهء
قل هو الله احد را در وقتی که جا میگیرد در خوابگاه خود بگمارد خدای تعالی بر او
پنجاه هزار فرشته که پاسبانی او کنند آن شب را و در کتاب شریف کافی از نخبهء کرام
حضرت ابی جعفر علیه الصلوة و السلام مأثورست حدیثی که محصل آن اینست
که هر که قراءت کند سورهء قل هو الله احد را یکبار برکت نازل شود بر او و هر که
قراءت کند آنرا دو بار برکت نازل شود بر او و هر که قراءت کند آنرا سه بار برکت

آید برا او و همسایکان او و هرکه قراءت کند آنرا دوازده بار بنا کند خدا تعالی برای
او در بهشت دو قصر پر حفظه کویند ببینید ما را بقصرهای برادر ما فلان که آنها را
تماشا کنیم و هرکه بخواند این سوره را صد بار آمرزیده شود برای او کناهان
شصت و پنجساله غیر خونها و مالها یعنی کناهانی که خون ناحق کردن و مال مردم
خوردن در آن نباشد هر که بخواند آنرا چهارصد بار او را اجر چهارصد شهید
باشد که همکی کشته و خونشان ریخته شود و هرکه قراءت کند آنرا هزار بار روزی
یا شبی نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا برای او ببینند و در تفسیر نهج البلاغه عن
ازجناب اشرف نبوی صلعم مرویست که هرکه قراءت کند قل هو الله احد الحق سبحانه و تعالی
بنظر رحمت در او نکرد و هیچ چیز از خدا تعالی نطلبد مکر آنکه باو کرامت فرماید و او را
در حفظ خود نکهدارد و در همان تفسیر از همان بدر منیر منقولست که از مردی
شنید که قل هو الله احد قراءت میکرد فرمود واجب شد کفتند یا رسول الله چه چیز
واجب شد فرمودند واجب شد او را بهشت و در سبب نزول این آیه مفسرین حکایات
نقل نموده و طریق بیان آنرا باقدام اقلام بانحاء مختلفه طی نموده اند از انجمله عبد الله
ابن سلام که از مشاهیر یهود بود در مکه معظمه بخدمت شافع ذنوب و دافع
ادیان و ملل آمده که آنحضرت فرموده اند ترا بخدا سوکند میدهم که آیا در توریة یافتی
که من رسول خدایم کفت وصف کن برای ما خداوند ما را پس این سوره نازل شد
آنحضرت براو خواند از شنیدن آن نور اسلام در دلش تافت و بحبل المتین سورهٔ
اخلاص از تیره چاه غوایت خلاص یافت ولیکن دریافت این توفیق را از همکنان
نهان و کوهر ایمان را در حقهٔ ضمیر پنهان داشت تا بعد از هجرت مدینه طیبه
عبد الله اظهار اسلام نموده پرده از روی کار خود برداشت و بعضی کفته اند
که جمعی از مشرکین بخدمت آنسالار دین آمده کفتند که انسب لنا ربک نسبت و نژاد

خداوند خود را بیان نما برای ما پس این سوره نزول یافت و پرتو بیان
آن بر ساحت خداوندان عقل و شعور تافت و بعضی کفته اند که عامر بن
طفیل و اربد بن ربیعه دو مشرک بودند بخدمت آنسرور آمده عامر کفت
ما را بچه چیز دعوت میکنی فرمود الی الله یعنی شما را به بندکی خدائی که
مستجمع جمیع صفات و کمالات دعوت میکنم عامر کفت وصف کن او را برای
ما که از طلاست یا نقره یا از چوب پس این سوره فرود آمد ایشان قبول ننمودند
طریق ابا و امتناع پیمودند خداوند قهار صاعقه فرستاد اربد را سوخت
و عامر از ان کریزان کشته نیزهٔ بر پهلوی او خورده او نیز جان بمالک جهنم سپرد
و کسی ندانست که این طعن نیزه از کجا باو رسید و این حکایت در عجایب المشایخ
بغوی مذکورست و مجمل آن اینست که عامر بن طفیل لعین بخدمت سید المرسلین
آمد کفت اکر من بدین تو در آیم ایشان نیز در آیند آنحضرت فرمودند کنون مطلب
تو چیست کفت مطابعت تو میکنم باین شرط که پادشاهی خیمه نشینان از من
باشد و پادشاهی اهل شهرها و قراها از تو آنحضرت فرمودند که مسلمانی بشرط
نمیباشد کفت بعد از خود مرا خلیفه کردان و بجای خود نشان فرمود بعد از من
پیغمبری نمیباشد کفت پس مرا تفضیل دهی و بر دیکران ترجیح دهی فرمود نکنم تو
نیز با ایشان برادری یعنی در مرتبه برابر باشی چون اسلامت نیکو باشد
کفت پس مرا برابر بلال و فلان و فلان خواهی کرد کفت آری چون جمیع آزاده
بقید بندکی وقتی اسیر و از مال دنیا بی نوا و فقیر بودند در نظر آن بی بصیرت متحیّر
و بی قدر و خطر مینمودند از مبادرت ایشان عار داشته خشمناک کردید و
آغاز تهدید نموده سوکند خورد که هزار سوار چنین و چنین بر سر تو آورم و
برخواست جبرئیل نزول کرد از جانب حضرت رب العالمین و جبال آسمان و زمین

چنین پیغام آورد که من بر هر یکی از ایشان هزار فرشته گمارم که درازی گردن هر یک
یکساله راه باشد و همه ایشان را یک فرشته کفایت نماید ولیکن خدای تعالی میخواهد
که کثرت لشکر خود را بایشان نماید آنگاه فرعید انان نقدیه متعجب گردیده شده
و رمدین قیس تمیمی که با او دوست و صدیق و در طریق کفر و ضلال با آن لعین بد
سگال یار و رفیق بود برخورده احوال پرسید عامر انچه شنیده بود حکایت و انچه
دیده بود شکایت نمود زید گفت چرا و را نکشتی گفت نتوانستم گفت برگرد تا
نزد او رویم و اگر خواهی کردن وی زنم پس آن بدکیش مانند بخت خویش برگشته
با اربد ناپاک نزد سید لولاک رفتند و مانند خار بر یمین و یسار آن گل بوستان
رحمت پروردگار جای گرفتند آنحضرت دانست که ایشان بچه کار آمده و چه در
خاطر دارند در آنحال فرشته آمده شکم اربد را فشردن آغاز نمود چنانکه نزدیک
بود که غایط از دهانش بیرون آید آن رنج و آزار چنان آن نابکار را بحال خود
درمانده ساخت که بمطلب خود نتوانست پرداخت آن لعین دیگر متوجه
آنحضرت گشته گفت ای محمد مرا بامر عظیمی و لشکر بسیار تخویف کردی ایشان
چه کسانند فرمود لشکر پروردگار من و ایشان بیش از آنند که من گفتم گفت مرا
خبر ده که نام پروردگار تو چیست و چه میخورد و دوست او کیست و چند آن
و کجاست و از کدام قبیله است پس سوره قل هو الله احد نازل شد و در آن بیان
کردند که دامان عز و جلال کبریا از وصمت اینگونه صفات که از خصایص مخلوقات
منزه و مبراست پس عامر اشاره باربد کرده که برخیز برویم چون برخاستند
عامر پرسید ترا چه بود گفت مرا فشاری و دردی در شکم بهم رسیده و همان روز
از مدینه بیرون رفته صاعقه بروی نزول کرد و بجهنم واصل شد و عامر ملعون را
جبرئیل زخمی زد و بعلت طاعون مبتلا گشته کسی او را در خانه خود جای نمیداد

مگر زن مجوسیه از بنی اسرائیل پس این آیه نازل شد وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ اما فضیلت سوره مبارکه قدر که در مجمع البیان از محیط معارف
و حقایق حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که هر کس سوره انا
انزلناه را در فرایض قراءت کند منادی از جانب الهی ندا فرماید که یا عبدالله
قَدْ غُفِرَ لَكَ مَا مَضَى فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ یعنی ای بنده خدا بتحقیق که آمرزیده شد
گناهان گذشته تو پس تو عمل را از سر گیر و هم در آن کتاب از مهر سپهر احترام
حضرت ابی عبدالله ع روایت نموده که هر که انا انزلناه را بخواند چنان باشد
که شمشیر کشیده باشد در راه خدا یعنی در جهاد و هر که آن را ده بار بخواند هزار گناه از
دیوان او محو گردد و نیز در تفسیر مذکور از حضرت اقدس نبوی ص مرویست که
هر که این سوره را بخواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته باشد و شب
قدر را بعبادت احیا داشته و در مجمع السوابق از اشرف خلایق ص مرویست که هر که
قراءت کند این سوره را هفت بار بعد از نماز با ذکر دارند خدای تعالی او را و شر آن
روز را و در سبب نزول این سوره وجوه مختلفه ذکر نموده اند از انجمله اینکه
حضرت سید عالم حدیث کرد که در بنی اسرائیل عابدی هزار
ماه سلاح پوشیده و در راه خدا جهاد نموده اصحاب تعجب نمودند گفتند ما
باین عمرهای کوتاه بچنین دولتی کجا خواهیم رسید و چگونه بدریم حق تعالی این
سوره را فرستاد و فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که عابد بنی اسرائیل در آن
جهاد کرده یعنی کسی که بخواند و آن را با طاعت و بزرگی دریابد بعضی گفته اند که سید
آن افضل عباد و اکمل عباد چهار عابد را نام بردند که ایشان هشتاد سال خدا پر
و طرفة العینی عصیان آن نورزیده از یاد او غافل نگردیدند یحیی و ذکریا و حزقیل
و یوشع اصحاب متعجب گشته این سوره نزول یافت و بیان شد که عبادت شب قدر

بهتر است از عبادت هزار ماه و بعضی گفته اند و در آثار اهل بیت علیهم السلام
مذکور است انچه حاصل مضمون آن اینست که سید ولد آدم و سرور سیدا
دلان حضرت اقدس نبوی ص در خواب دید که بوزینه چند بر منبر میرفتند چون
جبرئیل ع نزول نمود این واقعه را باو اعلام فرمود جبرئیل گفت آنها بنی امیه اند باشند
که بعد از تو بناحق بمنبر برآیند پرسید که مدت ملک ایشان چند ماه باشد گفت
هزار ماه خاطر مبارک آنسرور ازین خبر اندوهگین گشت حضرت رب الارباب
جهت تسلی آن والا جناب سوره کوثر و سوره قدر را فرو فرستاد و در آن خبر داد
که شب قدر بهتر است از هزار ماه ملک بنی امیه است با آنمعنی که نزول ملائکه
و روح در آنشب بر امام هر زمان و اعلام و اخبار بر جمیع ما یحتاج او و امت تا
سال دیگر چنانچه در کتب معتبره حدیث خصوصا کافی بتفصیل آن مذکور است
دولت و شرفیست که از پادشاهی هزار ماه بنی امیه بهتر است مرویست از مسلم
مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند که شما لیلة القدر را از برای ما
وضع کرده اند آنشب بر تخت عظمت نشینم و ارواح انبیا و حمله ملائکه آیند و بر ما سلام
کنند حق تعالی فرمود که اگر چه حجت یعنی امام زمان معزول خلق باشد از هر سال شبی
کرامت کنم او را که آن یکشب بجاه و منصب بیش باشد از هزار ماه ملک بنی امیه
مخفی نماند که در فضل و شرف سوره قدر و توحید و ثواب قرائت ایشان فواید
دنیوی که بران مترتب میشود اخبار و احادیث بسیار است و بجهة احتراز
از تطویل بهمین قدر اکتفا شد و دیگر از جمله احوال رکوع است که معراج نماز را پایه
منیر است و بیت الشرف بندگی را رکنی رکین زلال تسبیح و تحمیدش گلبن طاعات را
سبب زینت رنگ و بوست و انحناء قامت بنده در آن بجمال حسن اعمال را بمنزله طاق
ابرو بنده بسر افکنده کی سر بر سپهر فرخنده کی تواند سود و بچوگان خمیده کی قد

دران

دران کوی سعادت از میدان بندگی تواند بود و هنگام رکوع بدیده امیدواری چهره
رستگاری در آینه زانو تواند دید و با گشتن قامت دران ارقام بیم گناه از جریده عمل
بنده روسیاه حلقه تواند کردن تیغ بجبه معرکه جهاد اکبر بر فرق نفس اماره انداختن
با صیقلی که مرات حیات را از زنگ معاصی و سیئات پرداختن در ثواب کلا اعمال
از امام همام و سرور کرام ابی جعفر ع منقولست که مَنْ اَتَمَّ رُکُوعَهُ لَمْ یَدْخُلْهُ وَحْشَةٌ
فِی الْقَبْرِ حاصل معنی اینکه هر که تمام کند رکوع خود را یعنی حد و آداب آنرا بنحوی
که در شرع انور مقرر است و در کتب معتبره محررست بعمل آورده داخل نشود او را
وحشتی در قبر یعنی روزی که از وطن مالوف دنیا بیرون رفته بوحشت سرای
گوران مشغول به مار و مور در آن محنت خانه بوحشت اصلی وحشت نماید
و دیگر از جمله اعمال مذکوره سجود است که آن نیز یکی از ارکان نماز و سبب در آن
در دنیا و عقبی سرفراز است از جبهه و سایه سجود معبود عز و علا همواره نور
سعادت تا از جبین تابد و زنده دل شبی از زمین سایی آن درگاه جهان پناه باید
سری که از سجده آن در سرمایه عزت نیفزوده بود و بکدام سامان صف در
بندگان کردن تواند کشید و روئی که از قبول آن آستان چهره قبول نیفروزد در
درمیان روها بچه رو سفید تواند گردید بلکه دانه صفت خاک نشین اندر
نگردد در هیچجا سبز تواند گشت شعر رخ که آبش نیست خاک او بود رویش سیاه
سر که نبود خاک آن درگاه خاکش بر سر است در فضل سجود همین بس که ابلیس مطرود
مردود روانان در نامه فریادی میکرد و خروش و واویلا بر می آورد چنانکه
در اوایل این مجلس در ذیل حدیثی مذکور شد که ان العبد اذا سجد فاطال السجود
نادی یا ویلاه اطاعوا و عصیت و سجدوا و ابیت حاصل معنی اینکه هر گاهی که
بنده چون سجود کند و سجود را طول دهد ابلیس فریاد کند که ای وای این بندگان

فرمان خداوند خود بردند و من نافرمانی کردم ایشان سجده او کردند و من ابا و
امتناع نمودم و در ثواب الاعمال از سید کاینات حضرت اشرف نبوی صلعم منقولست
که مَن سَجَدَ سَجدَةً حُطَّت عَنهُ خَطِیئَةٌ وَرُفِعَت لَهُ دَرَجَةٌ ملخص اینکه هر که یک سجده
کند فرو می‌ریزد گناهی و بلند میگرداند او را درجه و هم در آن کتاب از آن
واجب الاجابات مستطاب ابی عبد الله مرویست که اَقرَبُ مَا یَکُونُ العَبدُ اِلَی
اللهِ اِذ هُوَ سَاجِدٌ ملخص اینکه وقتی که خدا تعالی به بنده نزدیکتر میباشد
وقتیست که در سجود رود و در جامع الاخبار از نضر بن عالم روایت نموده که
الرَّجُلُ یُصَلِّی وَخَطَایَاهُ تُوضَعُ عَلَی رَاسِهِ فَکُلَّمَا سَجَدَ تَحَاتَّت خَطَایَاهُ
حَتَّی یَفرُغَ وَتَحَاتَّت خَطَایَاهُ یعنی بنده وقتی که نماز میگذارد گناهان او بر
سر او گذاشته میشود هر وقت که سجده میکند گناهان او فرو ریخته میشود
تا وقتی که از نماز فارغ شود گناهان او فرو ریخته است و در بعضی از کتب چیزی
مذکور است که حاصل معنای مجرا با بشارت آن اینست که چون روز قیامت
شود حق تعالی خلایق را از قبور برانگیزاند و فرشتگان بر سر قبرهای مومنان
آیند و سرهای ایشان را مسح از خاک نمایند پر افشانده شود خاک از ایشان
غیر نقطه که بر پیشانیها و مواضع سجود ایشان ماند فرشتگان آن موضع را مسح کنند
و آن خاک از پیشانی ایشان زایل نگردد پس منادی ندا کند که ای فرشتگان
من این خاک قبرهای ایشان نیست خاک محرابها سجده گاههای ایشانست
بر غیر آن واگذارید آن را بر ایشان تا از صراط عبور کنند و داخل بهشت شوند
هر که ببوی ایشان نگردانند ایشان خدمت گذاران و عبادت کنندگان
منند و امری که سجود را باعث افزونی فضل و ثواب و محل زیب و زینت است
سجده کردن بر خاک پاک حضرت امام حسین است و در فقیه از امام ناطق حضرت

صادق مرویست که اَلسُّجُودُ عَلَی طِینِ قَبرِ الحُسَینِ یُنَوِّرُ اِلَی الاَرَضِینَ السَّبعَةِ حاصل
اینکه سجده بر گل حضرت امام حسین تا هفت طبقه زمین را نورانی میسازد و از
معویة ابن عمار روایت کرده‌اند که حضرت باقر و صادق کیسه زردی داشت و در
آن تربت حضرت امام حسین بود چون وقت نماز میشد آن را بر سجاده خود
میریخت و بر آن سجده مینمود فرمود آنحضرت که اَلسُّجُودُ عَلَی تُربَةِ اَبِی عَبدِ الله
یَخرِقُ الحُجُبَ السَّبعَ یعنی سجود بر تربت حضرت امام حسین میشکافد هفت پرده را
ممکنست که مراد هفت طبقه زمین باشد بر طبق حدیث مذکور و محتملست که مراد
طبقات آسمان باشد باین معنی که سجده از غایت فضل و شرف بعالم بالا صعود نماید
چنانچه از هفت طبقه آسمان در میگذرد و دیگر از جمله نماز قنوتست که بنده در آن
معرض دو جهانی خود بپردازد و دست نیاز و عجز بدامن فضل و رحمت کریم بنده
نوازد می‌آورد و زبان در آن بمعذرت خطای چند باب مغفرت را مفتاح است
و در کف بمسئلت عطا برداشته شود طایر دعا را دو جناح از شجره دعا ثمره دعا
بد و دست قنوت توان چید و از پستان شیر مطلب بخش دولت در آن
توان مکید باب اشکی که در آن یتیم گنه کاری از دیده گان جاری کند چه بحثها عمل
سبز توان ساخت و با تش سوز و زاری که اندیشه آتش غضب جباری در کانون
سینه افروزد چه قدر گناه و نافرمانی که در هیمه بر و پیمانی میتوان گداخت و در
ثواب الاعمال از سرور انبیا و سالار لشکر دعا مرویست که اَطوَلُکُم قُنُوتاً فِی دَارِ الدُّنیَا
اَطوَلُکُم رَاحَةً یَومَ القِیمَةِ فِی المَوقِفِ ملخص مضمون اینکه دراز ترین شما
قنوت در دار دنیا طول راحتش در روز قیامت در مقامی که خلایق برای
حساب می‌ایستند دراز تر و بیشتر خواهد بود و دیگر از جمله افعال نماز تشهد است
و سلام و در ثواب آنها احادیث مخصوص و وقایع علیحده بنظر متتبع نمیرسد

ودر فضل و ثواب مطلق کلمهٔ طیبهٔ شهادتین و صلوات که در تشهد مشتمل بر آن نمازست
اخبار و آثار بسیار وارد است و ذکر آنها چون بمجلس چهارم انسب است خامهٔ
بیان در این مقام ذکر آن در نمی آید و باینجا وعده مینماید مخفی نماناد که فضل و ثواب
افعال نماز که بعضی از آن بحدی که اندک مرقوم خامهٔ سخن پرداز شد و در حدیثی
که قدر بنای نفایس طاعات و چهره گشای عرایس حسنات حضرت نبوی صلعم
ماثور و در کتب معتبره مذکور است و حاصل مضمون آن اینست که چون
بنده بنماز برخیزد پس گوید الله اکبر بیرون آید از گناهانش همچو روزی که مادرش
او را زائیده و چون گوید اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم بنویسد خدای تعالی
بر هر مومن عبادت سالی و چون قراءت فاتحة الکتاب نماید چنان باشد
که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع کند چنان باشد که بوزن خود طلای
احمر تصدق کرده و چون گوید سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه نظر کند خدای تعالی بسوی او
برحمت و چون سجده نماید عطا کند او را خدای تعالی بعدد شیاطین و جنیان
حسنات و چون گوید سُبحانَ اللهِ رَبِّیَ الاَعلی وَ بِحَمدِه چنان باشد که صد هزار
بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد و سلام دهد و از نماز فارغ گردد گشوده
شود برای او هشت در بهشت که از هر کدام در که خواهد در آید الحاصل از
اینگونه اخبار و آثار دلآرای شوق افزا در احادیث شریفه خازنان گنجینهٔ علم
و هدی فراوان و آنچه سمت تحریر یافت از آنست سعادتمند بنده که مرغ روحش
در هوای ادراک این فضل و ثوابهای بی پایان پیوسته در طیران و آب
چنین فیضهای بیحساب در گلشن زندگانیش روز و شب در جریان باشد
فصل در فضیلت نماز جماعت بر اهل فهم و شعور مخفی نیست که بنده را غرض
از گذاردن نماز امتثال فرمان و طلب بخشایش و غفرانست و بر ظاهر است که چون

جماعتی برای سؤال حاجتی متفق بدر سرای کریمی روند بهیئت اجتماع زبان سؤال
گشوده و طالب بهمند عا شوند هرچند یکان یکان ایشان بر غایت بیقدری
و بی اعتباری و ناشایستهٔ التفات حاجت گذاری بسیار مستبعد است که
آن کریم با وجود مکنت و قدرت در قضاء آن حاجت کوتاهی و آن جماعت را
بی نیل مقصود از درخانهٔ خود رهائی کند و بر همین قیاس هرگاه جمعی از بندگان
عاصی جهة آمرزش معاصی در درگاه پادشاه صاحب کرمی که جود و عطای عالمیان
از محیط فضل و احسان او نخلی است اجتماع نمایند و جملگی در آن در بار بزاری
و استغفار زبان بطلب مغفرت گشایند و حاشا که رحمت خود را از ایشان دریغ
دارد و دست رد بر سینهٔ طاعت گذاری و دعای ایشان گذارد و نیز هرگاه هدیه
چند که بعضی از آنها محقر و نظر قبول را درخور نباشد در میان هدایای دیگر
بدرجهٔ قبول می آید همچنین نمازها و اعمال ناقص ما که سزاوار آنست که بر سر ما
زنند چون در میان نمازهای کامل و اعمال شایستهٔ نزدیکان بدرگاه صمدی
بود امید هست که آن نیز در امداد آنها مقبول و بمرتبهٔ استحسان مقرون گردیده
و موصول شود و نیز چنانکه زر کم سکه یا کم عیار در میان بسیار خروج میشود و همتا
و جهدان مضایقه در آن نمی نمایند چه عیب نقد کم عیار کردار ما نیز چون در
نقود عملها خالص درج شود در بازار قیامت در شمار آنها خروج میگردد و نیز
چنانکه آبهای ضعیف باریک از قلت و جریان بجائی نمیرسند و حاصلی از آنها بعمل
نمی آید چون منضم شوند هر روز کشت زاری بآن سیراب و معمور گردد همچنین
سعیهای ناقص ما نیز در گذارش اعمال هر یک از غایت نارسائی بسر منزل خداوند
متعال نتواند رسید چون جملگی بهم پیوندند بوستان عمل با باران آب یاری [illegible]
اثمار رستگاری می تواند کرد بدید مجملاً اجتماع مؤمنان در فضیلت نماز و استجابت

دعا دخلی عظیم است و در این شریعت غرا نیز ترغیب بر آن مبالغه و تاکید در آن
بسیار ورود یافته قال الله تبارک و تعالی فی سورة البقرة اقیموا الصلوة
و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین یعنی بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و
رکوع کنید با رکوع کنندگان بنا بر تفسیر مشهور مراد نماز جماعتست و از معتقدات
خواص و عوام حضرت سید انام در کتاب شریف کافی منقولست که من صلی الخمس
فی جماعة فظنوا به خیرا یعنی کسیکه نمازهای پنجگانه را در جماعت گذارد در بین ظن خیر
و نیکوئی باو برید و در فقیه بجای خیرا کل خیر وارد است یعنی ظن نمائید باو همه
خیری را و در کافی از امام همام ابی جعفر مرویست که فضل صلوة الجماعة علی صلوة
الرجل فردا خمس و عشرون درجة فی الجنة حاصل معنی اینکه فضل و زیادتی نماز جماعت
بر نماز بتنهائی بیست و پنج درجه است در بهشت و در تهذیب الاحکام از سید اخیار
ابی عبد الله بدین نحو ماثور است که الصلوة فی جماعة تفضل علی کل صلوة الفرد
باربعة و عشرین درجة یکون خمسة و عشرین صلوة حاصل معنی اینکه نماز جماعت
فضل و زیادتی دارد بر هر نماز به تنهائی گذارده شود به بیست و چهار درجه پس
بیست و پنج نماز میشود و سلطان ممالک رسالت و آتش زن دودمان ضلالت
از بسکه اهتمام در این باب داشتند و همت بر اجتماع مسلمین جهت نماز میگماشتند
بقومی گفتند لتحضرن المسجد او لاحرقن علیکم منازلکم الحدیث در کتاب
شریف فقیه نیز هست و ملخص معنی آن اینست هر آینه حاضر میشوید در مسجد
یا هر آینه خانهائیکه شما در آنجا میباشید میسوزانم البته و پیشوای کرام حضرت
ابی جعفر بغایت تاکید و اهتمام در این امر سعادت انجام فرموده اند که لا صلوة
لمن لا یشهد الصلوة من جیران المسجد الا مریض او مشغول و الحدیث نیز
در فقیه محصل آن اینست که نمازی نیست کسی را که حاضر شود بنماز از همسایگان مسجد

یعنی بنماز جماعت مگر کسی که بیمار باشد یا بشغلی گرفتار باشد و در فقیه و تهذیب
هر دو باین مضمون مذکور است که آفتاب مشرق هدایت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله از نماز صبح پرداخت و روی انور شریف چون آفتاب پرتو توجه بجانب
اصحاب انداخت پس جمعی از مردمان را نام برده پرسید که ایشان بنماز حاضر شده
بودند گفتند نه یا رسول الله فرمود که ایشان غایبند یعنی سفری یا جای دیگر
رفته اند گفتند نه فرمود اما انه لیس من صلوة اشد علی المنافقین من هذه
الصلوة و العشاء و لو علموا ای فضل فیهما لاتوهما و لو حبوا حاصل اینکه بدرستی
بدرستیکه نیست هیچ نمازی دشوارتر بر منافقین از این نماز و نماز خفتن و اگر میدانستند
که فضل در این دو نماز چه قدر است یعنی بجماعت گذاردن آنها چه قدر ثواب است
هر آینه می آمدند باین دو نماز و اگر بعنوان خزیدن بسرین و کشیدن خود را بزمین
میبود و در تهذیب از محمد بن روایت شده که گفت خدمت ابو الحسن یعنی عالم
ما آتی و ما مضی حضرت امام رضا ع سؤال نمودم از مردی که نماز واجبی را بتنهائی
در مسجد کوفه میگذارد این افضلست و در جامع الاخبار از سید مختار منقولست
که صفوف امتی کصفوف الملائکة فی السماء و الرکعة فی الجماعة اربع و عشرون
و الرکعة احب الی الله تعالی من عبادة اربعین سنة حاصل معنی اینکه صفهای
امت من یعنی در نماز جماعت بقرینه ما بعد چون صفهای فرشتگانست در آسمان
و یک رکعت از نماز بیست و چهار رکعتست و هر رکعتی محبوب تر و خوشتر است
بسوی خدا تعالی از عبادت چهل سال و هم در آن کتاب از ثواب الاعمال مرویست که التکبیرة
الاولی مع الامام خیر من الدنیا و ما فیها یعنی تکبیر اول نماز با امام بهتر است از آنچه
در دنیاست و در آن کتاب آورده اند که آن برگزیده بیچون بعثمان ابن مظعون
این مضمون ادا فرمودند که هر که نماز صبح را در جماعت گذارد بعد از آن نشسته ذکر خدا

تا آنکه آفتاب طلوع کند و او را در فردوس هفتاد درجه باشد و ما بین هر دو درجه
اینقدر باشد که اسب بد و چابک هفتاد سال دود و هر که ظهر را بجماعت گذارد در
حساب پنجاه درجه باشد و هر که نماز عصر را در جماعت گذارد او را مثل آزاد کردن
هشت نفر از اولاد اسمعیل علی نبینا و آله و علیه السلام که هر یک صاحب خانه باشد
یعنی از اهل و عیال و نفقه و تحفه داشته باشد و هر که نماز شام را در جماعت
گذارد او راست مثل حج مبروری و عمره مقبولی و هر که نماز خفتن را بجماعت
گذارد همچنان باشد که او شب قدر را احیا داشته باشد و این حدیث شریف در
امالی شیخ صدوق رحمه الله نیز مذکور است و مخفی نماند که اوضاع نماز جماعت از
چندین شبیه باحوال روز قیامت و زیرک و متبصر از مشاهده این باب بسی
متذکر گردد دل افسرده برلب غفلت مرده را فی الجمله زنده میتواند کرد و از جمله چون
بانگ نماز شنود نفخه صور اول نماید چون صدای اقامت بر آید نفخه ثانیه را گوش
و هوش استماع با از این هر دو ندای روز قیامت بخاطر رساند که منادی الهی دران
روز پر وحشت بگوش مردگان رساند چنانچه در سوره قاف آمده از نهر شکاف و
استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب بدان ناطق است و گفته اند که این
دو کس روز اسرافیل خواهد بود که این در صخره بیت المقدس بین انگشت بر گوش نهاده
گوید ایتها العظام البالیة و الاوصال المتقطعة و اللحوم المتمزقة و الشعور
المتفرقة ان الله یأمرکن ان تجتمعن لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای
پوسیده کهنه شده و ای پیوندهای از هم بریده و ای گوشتهای از هم دریده و ای
موهای پراکنده شده بدرستیکه الله تعالی میفرماید شما را اینکه فراهم آیید برای قطع
و فصل حکم دیوان بعضی گفته اند که این منادی جبرئیل خواهد بود چون مردمان
از خانهای خود متوجه نمازگاه شوند یاد کنند وقتی را که خلایق از قبور بعرصه

نشور روند و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون چون همگی
در نماز مجتمع گردند بخاطر رسانند وقتی را که جمله نزد خدای خود جمع گشته
حاضر گردند و ان کل لما جمیع لدینا محضرون و چون پیش نماز در پیش
ماموین در پیش مشاهده نماید یاد کنند روزی را که هر قومی را به پیشوای
خود از ائمه ضلال و هدی بعرصه جزا خواهند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم
چون برخاسته بنماز ایستاد اندیشه کنند روزی را که خلایق چهل سال و بقولی
سیصد سال بر پا ایستاده منتظر فرمان باشند که یوم یقوم الناس لرب العالمین
و چون مردمان دستها بر داشته تکبیر گویند و شروع در قرائت نمایند متذکر
گردند روزی را که بندگان دستها را برگرفته نامهای خود ستانند و بر
اعمال پر ضلالت از ندامت بخجلت نشان و آه کشان خوانند که اقرأ کتابک
کفی بنفسک الیوم حسیبا و چون مومنان صف بصف ایستاده و سخن نگویند
مگر کسی که از جانب خدا ماذون و قولش بصواب مقرون باشد که یوم یقوم
الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا
و چون شروع برکوع نماید بخاطر گذرانند روزی را که خلایق با خاضع و ذلیل
باشند نزد خداوند جلیل که و عنت الوجوه للحی القیوم و چون سجده کنند
بیاد آورند روزی را که مردمان از هول و شدت بسجده در افتند ما
بارکان سجود را بسجود خوانند که یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود
و چون بتشهد و سلام نشیند تفکر نماید روزی که طوایف ناس از غایت
هول و خوف و هراس بزانو در آیند که و تری کل امة جاثیة الحاصل
عاقل هوشیار از حضور بجماعت و تامل در اوضاع آن منتهی عظیم حاصل میشود
که در عرصه دهر که از هوش برد از تخم سرمایه نجات و وسیله علو درجات

کردد و خداوندان افهام و عقول را مخفی و مجهول نماند که آنچه از فضل و ثواب
بتقریر خامه سحرپرداز رشته بیان پذیرفته و اظهار اخبار بصدق آثار وارده
دران در بساطین دلنشین این اوراق کل کل شکفته وقتی بران مترتب که آداب
وحدود آن بروجه تمام و ارکان و قواعد آن از روی اهتمام بنحوی که حضرت
شارع امر نموده و طریقه آداب آنرا بمشاعل و مصابیح اخبار مبین فرموده ادا گردد
شود که اگر نه چنین باشد بلکه در قیام و قعود آن ایستاده که باید بکار برد و از رکوع
و سجودش چیز مسلمانی بعمل نیاورد و ادای قرائتش خالی از ترتیل و بنای قواعدش
هموار به تعجیل مواضع و قوفش از رعایت خارج و ادای حروفش نه از مخارج
و نه در میان رکوع و سجودش فاصله قیامی و در میان دو سجده اش طمانینه و آرامی
نظم حروف و تسبیحاتش از هم گسیخته و جهر و اخفاتش بر هم آمیخته ذکر رکوعش
بذکر سجود بسته و ذکر رکوعش بقرائت رکعت پیوسته قصر و اتمامش خراب کرده
سیلاب شتاب و بنیان ارکانش سرنگون ساخته زلزله که اضطراب سجودش
بر پای معرا از تقدم زمانی و خاک سجده کاهش حسرتکش ملاقات پیشانی
شک نیست که نمازی که چنین از نواهای مذکوره بهره نخواهد داشت و بر
درگاه الهی جز دست رد بر سینه آن نخواهند گذاشت چنانکه در کتاب شریف
فقیه الافقه تبارک و سروری جناب مستطاب جعفری ع منقولست که ان
العبد اذا صلی الصلوة فی وقتها و حافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیة تقول
حفظتنی حفظک الله و اذا لم یصلها فی وقتها و لم یحافظ علیها رجعت
علیه سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله ملخص مضمون اینکه بنده
بنده چون نماز در وقتش گذارد و حفظ آن کرده بآداب و شروط میرود و بلند
میشود و بعالم بالا رود آن نماز روشن و پاکیزه گوید حفظ کردی مرا حفظ کند خدا تعالی

ترا و چون امروز در وقتش نکند و طریق ادای آن بحدود و آداب مقرره بیارد
بر گردد آن نماز برا او سیاه و تاریک گوید ضایع کردی مرا خدا تعالی ضایع کند
ترا و در کافی از سید و سرور امام و رهبر حضرت ابی جعفر ع مرویست حدیثی
که خلاصه آن اینکه وقتی رسول خدا ص در مسجد نشسته بودند مردی
داخل شد بنماز ایستاد و رکوع و سجود آنرا تمام نکرد فرمودند آنحضرت که نقر
کنقر الغراب و لو مات هذا و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی حاصل اینکه آن
جهان شرف و سعادت سجود بیگانه از راه و رسم عبادت را از غایت سرعت
و شتاب بدانه چیدن غراب تشبیه نمودند فرمودند سجود این مرد دانه چیدن
مانند دانه برچیدن کلاغ هر آینه اگر مرد این مرد و نمازش چنین باشد هر آینه میمیرد
البته بر غیر دین من و نیز در کافی از همان امام ع روایت نموده فرمودند لا تتهاون
بصلوتک فان النبی قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته لیس منی من شرب
المسکر و لا یرد علی الحوض لا والله حاصل اینکه تهاون و سهل انگاری مکن
بنمازت بدرستیکه پیغمبر در وقت وفات گفت از من نیست کسی که سبک گیرد و سهل
شمارد نماز را نیست از من کسی که آشامد چیزی را که مست کننده باشد و هم در آن
کتاب با برکات از حضرت سید کاینات منقولست که لا یزال الشیطان ذعراً من
المؤمن ما کان حافظا الی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه فادخله فی
العظائم محصل مضمون اینکه همیشه شیطان خائف و هراسانست از مؤمن چندانکه
محافظت نماید بر نمازهای پنجگانه پس چون ضایع و تباه گرداند آنها را شیطان
برا و دلیر میشود و او را در گناهان بزرگ می افکند و نیز در ان کتاب سراپا
هدا بار از حضرت مقدس ابی عبدالله مرویست که اذا قام العبد فی الصلوة و خفف
صلوته قال الله تبارک و تعالی لملائکته اما ترون الی عبدی فانه یری

آنَّ مُضناةٌ حَوائِجِه لا بِيَدِى حاصل مضمون اينكه چون بنده بنماز ايستد ونماز خود را
تخفيف دهد البته تبارك وتعالى بفرشتگان گويد كه آيا نظر نميكنيد بسوى بندهٔ من
گويا پندارد كه بتحقيق روا شدن حاجتهاى او بدست غير منست اما نميداند كه بدستيكه
قضاى حاجتهاى او بدست منست وهم در آن كتاب صدوق آثار انسيد ابرار منقولست
كه كُلُّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهُ دِينِكُمُ الصَّلوةُ فَلا يَشِينَنَّ اَحَدُكُمْ وَجهَ دِينِهِ يعنى هر چيزى را
روئيست وروى دين شما نماز است پس بايد كه زشت ننمايد البته احدى از شما
روى دينش را ودر جامع الاخبار از بعضى اخبار روايت شده كه خطاب بحضرت امير
المؤمنين كرده فرمودند كه يا عَلِىُّ اِنَّ اَخْبَثَ النّاسِ بِسَرِقَةٍ مَن سَرَقَ مِن صَلوتِه
يعنى زشترين وپليدترين دزدان كسيست كه از نماز خود دزدد وازامير المؤمنين
پرسيدند كه دزدى نماز چگونه است فرمودند كه اَلَّذِى لا يُتِمُّ رُكُوعَهُ وَسُجُودَهُ
فَهُوَ سارِقُ صَلوتِه تَمحَقُ عِندَ اللهِ دِينَهُ حاصل اينكه كسى كه تمام بجا نمى آورد
ركوع وسجودش را در نماز دزد نماز خودست در پيش خدا باطل واز لوح اعتبار
ناپيداست ومنقولست كه حضرت اقدس نبوى شخصى را ديد كه در وقت غروب
آفتاب نماز عصر را ميگذارد فرمود كه هذا صلوةُ منافِقِينَ يعنى چنان نمازى نماز
منافقانست ودر كتاب شريف كافى از حماد بن عيسى كه از ثقات سبعه بوده منقولست
كه روزى حضرت ابو عبد الله بمن گفت كه اَتُحْسِنُ اَنْ تُصَلِّىَ يا حَمّادُ آيا نماز را خوب
ميگذارى ومعرفت بآداب آن دارى گفتم يا سَيِّدِى من اصل حريز يعنى حريز بن
ابى عبد الله سجستانى را كه در آداب نمازست حفظ ميكنم وبخاطر ميگيرم چون نماز را
خوب نگذارم وآداب آنرا ندانم آنحضرت فرمودند كه لا عَلَيكَ قُمْ فَصَلِّ يعنى كه
بر تو نيست وزيانى ندارد برخيز ونماز كن يعنى در حضور من تا من ببينم حماد گفت
پس برخواستم در پيش آنحضرت رو بقبله كردم تكبير وافتتاح كردم وركوع وسجود كردم

پس آن

پس آنحضرت فرمودند كه يا حَمّادُ لا تُحْسِنُ اَنْ تُصَلِّىَ عَلى يعنى خوب نميگذارى اما
تقبح تُصَلِّى سِتِّينَ اوسَبعِينَ سَنَةً لا تُصَلِّى صَلوةً واحِدَةً بحُدُودِها تامّةً
حاصل معنى اينكه چه قبيح است از شما كه شصت سال يا هفتاد سال نماز نگذارد
يك نماز را با حدود وآداب آن بر وجه تمام اقامت نمايد گفت پس مرا از آن
مقال در نفس ذلت وانفعال بهم رسيد گفتم فداى تو گردم پس بياموز مرا نماز
پس حضرت ابى عبد الله برخواستند رو بقبله وپشت خود را راست وهر دو دست
خود را بر روى رانهاى خود انداخت وانگشت پاها را بسمت قبله راست كرده
وبهم چسبانيد وقدمهاى خود را بفاصله سر انگشت كشاده از هم جدا گردانيد و
انگشتان پاهاى خود را بسمت قبله راست كرده از قبله منحرف ننمود پس بخضوع وخشوع
تمام گفت الله اكبر بعد از آن قرائت نموده سوره حمد را بترتيل وقل هو الله
احد را بعد از اندك فاصله كه بقدر نفس كشيدنى باشد صبر نمود وهم چنان
ايستاده بعد از آن هر دو دست خود را برابر رو برداشته الله اكبر گفت و
هم چنان ايستاده بود بعد از آن بركوع كرده وپر ساخت دو كف خود را از دو
زانوى خود در حالتى كه انگشتان از هم كشاده ورد كرد زانوهاى خود را بجانب قفا
وبعد از آن هموار ساخت پشت خود را چنانكه قطرهٔ آبى يا روغن بر آن ريخته
ميشد بهيچ طرف روان نميشد از بسكه هموار بود وگردن خود را كشيد و
چشمهاى خود را فرو خوابانيد بعد از آن سه بار بترتيل تسبيح كرده گفت سُبحانَ
رَبِّىَ العَظِيمِ وَبِحَمدِه بعد از آن راست ايستاد پس چون متمكن در قيام شد يعنى خوب
راست گرديد وهمه اندام مباركش بر جاى خود رسيد گفت سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه بعد از آن
تكبير گفت واو هم چنان ايستاده ودست خود را برابر روى خود برداشت بعد از آن
سجده كرد وپهن كرد دو كف خود را بر زمين يعنى در حالتى كه انگشتان بهم چسبيده بود

دو بر روی زانوها محاذی کردانید پس سه مرتبه کفت سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ و
نکذاشت خود را بر چیزی از آن یعنی اعضایش را وکشاده بود وهیچ عضوش
بدیکری تکیه نکذاشت وسجده بر هفت استخوان کرد یعنی هفت عضو خود را بر زمین
کذاشت دو کف دستها ودو زانو وانکشت بزرک دو پا وپیشانی وبینی وکفت
هفت تا این فرض است که بر اینها سجده واقع میشود واین هفت آنست که خدای
عز وجل در کتاب خود فرض فرموده که إِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ
أَحَدًا یعنی مراد در بن مساجد در این آیه کریمه این هفت عضو است وآن پیشانیست
ودو کف دست ودو زانو ودو انکشت بزرک پاها یعنی از شما باد وکذاشتن
بینی بر زمین است ممکن است که تکلم این امام همام باین کلام در همان اثنا باشد وتوجه
نمازی نکرده باشد وهمین صورت نماز جهت تعلیم می آورده باشد ونیز ممکن است
که این سخن را بعد از نماز فرموده باشد وحماد آنرا چون از احکام سجده است در این
مقام ذکر کرده است والکلام در فقیه در حدیث بیست بر همین نقل بر حماد کفت
که بعد از آن آنحضرت سر از سجده برداشت چون درست نشست کفت الله اکبر
بعد از آن بر ران راست خود نشست وقدم راست خود را بر شکم قدم چپ کذاشت
یعنی پشت پای راست بر کف پای چپ نهاد وکفت أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ
بعد از آن تکبیر کفت واو همچنان نشسته بود وسجده دویم کرده وکفت مثل
انچه در سجده اول کفته بود چیزی از بدن خود را بر چیزی نکذاشت نه در رکوع و
نه در سجود ودر رد وحال مجتمع بود یعنی بال کشاده کنایه از اینکه دست وبازوی
خود را از بدن مبارک دور داشت ودو ذراع خود را که از آرنج تا بند دست باشد
بر زمین نکذاشت پس دو رکعت نماز بدین وتیره کذاشت وانکشتان دو دستش
بهم چسپیده بود واو نشسته در تشهد پس چون از تشهد فارغ شد سلام داد

کفت ای حماد اینچنین نماز بکذار ودر کتاب شریف من لا یحضره الفقیه بعد از ذکر
این حدیث باندک اختلافی این عبارت نیز در ضمیمه کلام آنحضرت وَلَا تَلْتَفِتْ وَلَا
تَعْبَثْ بِيَدَيْكَ وَلَا تَبْزُقْ عَنْ يَمِينِكَ وَلَا عَنْ يَسَارِكَ وَلَا بَيْنَ يَدَيْكَ
حاصل اینکه بعد از فراغ از نماز فرمود ای حماد هم چنین نماز بکذار والتفات مکن
یعنی رو بجانب دیکر مکردان وبا انکشتان ودستهای خود بازی مکن وعبث
آنها را حرکت مده وآب دهن مینداز از راست ونه از چپ ونه پیش روی خود
چه زشت است که شصت یا هفتاد سال از عمر کسی کذشته باشد یک نماز با داب
نکذارده باشد هر چند خطاب بحماد است میباید که هر کسی بخود بر دارد وتعلیم
آن معلم مهربان بر لوح دل وصحیفه جان نکاشته همیشه در پیش نظر کذاشته همواره
همت بر اصلاح واتمام نمازهای ناقص بی سر انجام خود کمارد ومخفی نماناد که افعال
وآداب نماز بر دو قسم است ظاهری وباطنی آن نیز بر دو کونه است واجبی و سنتی
اما واجبی خود معلوم است که باخلال واهمال آن در آن از روی عمد نماز باطل
وکذارنده چنین نمازی در زمره تارکین صلوات واجب است چه مرد چنین دربی باکی
وبی اعتقادی در دین کمتر از تارک الصلوة شقاوت قرین است عجب وبسیار عجب
از مردمان هوشمند افتاده که در این باب خود را فریب وبازی داده رکوع وسجود را
که جناب مستطاب نبوی ص آنرا بنقر غراب تشبیه نموده ودر باب کذارنده آن
لَتَمُوتَنَّ عَلَى غَيْرِ دِينِي فرموده صحیح میدانند وسکون غیر محسوسی را که در میان
هر دو رکن لازم میباشد طمانینه وآرام میجویند وهمچنین در سایر افعال از
قراءت واذکار شتاب میکنند ودر همی از سلطان غرور نفس لاهی بجان نیز بر رفته
بتن بر میکردد وبجهت آنکه بزودی آن بار را از دوش افکنند وآن کار را از سر وا کنند
در کذارش آن اقل واجب نیز قدم اهتمام نمی فشارند وعجب آنکه صلوة مفروضه خود را

کاذان ناچار وجهة ابراء ذمهٔ خود از آن کمال احتیاط در آن درکار داشت بدینگونه
پایمال بی باکی واستعجال میسازند وبعد از آن دو سه ساعت بر روی سجادها
که بساط خود فروشی نفس دغا و پردهٔ گلیم سینان دراوایمان دیانت با کمال
خضوع وخشوع بخواندن تعقیبات واوراد میدارند وهمانا نیز در آن منظورشان
جز اغراض دنیویه نیست چون حفظ بدن وصحت وکثرت مال وثروت و
دفع شر جن وشیاطین وتقرب ملوک وسلاطین وحصول مقاصد ومطالب
وحصول مطالب بمهمات ومناسب وامثال این فواید که در فلان نسخه وفلان
کتاب دیده یا از فلان شیخ وفلان پیر شنیده واز میان اوراد وادعیهٔ مأثوره
همانا پسندیده وبرگزیده اند واگرچه در بعضی مطالب دنیویه که مشروع باشد
ضرور ترتیب بان از اهل بیت عصمت مأثور است لیکن تعقیب واوراد خود را
منحصر بان ساختن وبوردی که خالص رضای خدا وادراک سعادت عقبی باشد
وبدعائی که مشتمل بر طلب رحمت وآمرزش معصیت اصلا وقطعا نپرداختن غیر
خستگی حب دنیا ودلبستگی بران وبیدردی درد دین وآخرت وسستی اعتقاد
دران منشا نمیتواند داشت هیهات هیهات فکر دنیا وهمیشه محبت آن ورزیدن
کجا وذکر خدا روز وشب از بیم تقصیر وبندگی او بر خود لرزیدن کجا بندگی حضرت
او را دلی میباید از حبایل حسنه وخاطری از بند پسند خلایق وارسته منتشی از درد
دین همیشه زار وجانی از فرصت سوگواری سیر نکند خیالات فاسد ورنیده
وپائی از راههای دور ودراز امل برداشته کشیده طبع فرمان خداوند خود را همیشه
هلاک کوشش ونفسی بانتکالیف وداسرا پادوش روی الاقبال دولتهای دنیای
مدبر یافته وپشتی از چوبکاری زبان دراز اهل غیبت فراخ یافته چشمی از عناد
اطوار نادیدن مردم پوشیده وگوشی موعظهٔ بالغهٔ واعظ مرگ با جان نیوشیده

زمانی

زمانی نعمت خاموشی یا شاکر بیانی از عرض حال خود نزد مخلوقی قاصر ظاهری از لباس
خودنمائی عاری وباطنی که بزدین داری چهره از بیم روسیاهی عقبی وسینه جعبهٔ
تیر آههای سحرگاهی وروزی همیشه فردا وشبی جلوه کار رسانی عقبی کوشیده از عالم خودی
برکنار وتوشهٔ سفر مرگ اشانیده وسزاوار مزاجی تلخی شور وشر ناز ونعیم دنیا
دیده مذاق از لذت بندگی کامیاب گردیده چه درست گفته اند چنانکه بیمار را هیچ
چیز لذیذ نباشد بمذاق بیننده می آید مریض محبت دنیا را نیز از نعمت بندگی خدا را داد آنکه
لذت نمی یابد بیت ای آنکه ز جان بندهٔ فکر بدنی ۞ نه شوق عبادتی نه ذوق سخنی ۞
تو لذت بندگی چه میدانی چیست ۞ کان هست غذای روح وتو جمله تنی ۞ ومعلوم است
که آدمی تا شوق کاری نداشته باشد کردن او بار وبر مذاق حالش ناگوار میباشد
ودر این هنگام دران کاری نتواند ساخت وگذارش آن کما ینبغی نمیتوان
پرداخت وَاِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ اما افعال ظاهری وسنتی که معفو
بقبول نماز است مزید کمال افزونی حسن وجمال اند وعارض دلکش آن را خوش
ادای زینت از دل ربائی را بمنزلهٔ خط وخال اگرچه کردن آنها واجب نیست
وبترک باطل نمیگردد اما بالکلیه نیز آنها را از دست گذاشتن واز عالم فضل وثواب
که در آنها مندرج است دل برداشتن غایت بیباکی ونهایت درمندی واز گذارش بندگی
نهایت بیذوقی ودلسردیست ودر شریعت غیر مستحسن وناپسندیده است بی عقل آدمی
ظلوم جهول که برای فایدهٔ دنیا خراب که بقا ندارد نقش بر آب وبالاصل ترا ز
موج سراب است سعیها میکند وخود را بتعبهای عظیم می افکند وبیخ سفرهای پر
خطر میکند وزهر تلخیهای روزگار پر شور وشر هیچند بر سر خورده چند چون
پریشان وشوریده است وجهت اندک ترقی چون سپند تعلق در آتش زارده آستین
مجاهده همچون پنجه درهم است وجهت تحصیل حاصلی مانند تاک بادلیهٔ پر بهای

شعلهٔ خس دل بیقرارش پروانه‌وار خود را بر آتش میزند و در تمنای صید مگسی
مردم چشمش عنکبوت صفت تار نگاه طمع بر در و دیوار اغنیا می‌تند و بیدانست
که حاصل اینهمه طلب راحت و این تعب چیست و چه قدر خواهد داشت و اگر قدری
داشته باشد عنقریب خواهد مرد و بحسرت خواهد برد و بحسرت خواهد گذاشت
و درآمد و حشمی نوابهای کلی آخرت و تیر که ابد الاباد و پاینده و باقی و فریاد رسی وقت
گلوگیری تا خیر اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ اینهمه کاهل ز اهل و باب در زمین عمر عزیز
حاصل چیزی چنین در صحرای محشر که خرمن کشتها و محل پاداش گذشتهاست تهی دست
و بی حاصل میباشد بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَاَبْقٰى شعر
تا کی پرستش خود گر بندهٔ خدائی * بیگانه شو ز باطل گر با حق آشنائی * بیحاصلی
باطل بی فکر بیت و غافل * بی باک و شوخ و جاهل خود را ببین چه‌ائی * در جستجوی
دنیا سر زنده و چابک * در کار آخرت لیک پهلوی مردهائی * در راه بیدلی سخت
در کار بندگی سست * در جنگ نفس ماده در حرص نر گدائی * و اما افعال و آداب
باطنی نماز که عبارتست از خضوع و خشوع و تذلل و در هر وقت و مقامی و قعود
و قیامی تفکر و تامل اول اینکه چون عزم نماز کند با خود اندیشه کند که شاید این
نماز آخرین است و عبادت بازپسین باشد و اجل بی امان مهلت نماز دیگر ندهد
پس آن نوا بجهری گذارم که در درگاه الهی پسندیده باشد پس در هر یک از افعال نماز
اهتمام ورزد که از عهدهٔ تکلیف کما ینبغی بر آید و در هر حالی از احوال چنان لرزد
که مبادا تقصیری رو نماید و چون جوارح خود را از وضو شوید باطن را نیز
از حدثهای نفس اماره طهارت دهد و چون اذان و اقامت گوید از شنیدن
مرغبات و دواعی شهوات انگشت انکار بگوش هوش نهد و چون بنماز برخیزد
از جوش هوسهای باطل و بیحاصل فرو نشیند و چون سجاده گسترد بساط تعلق

باطل

باطل را از عبادتخانهٔ دل برچیند و چون بپا ایستد داند که به پیش کی ایستاده
و چون رو بقبله نماید اندیشه کند که رو بدرگاه چگونه پادشاه آورده و چون
زبان بدعای اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ آغاز دهد محمد و آل پاک او را علیهم السلام
وسیلهٔ قبول نماز و تقرب بدرگاه خداوند بی نیاز سازد و چون خواهد که قدم بحریم
بهشت رحمت سرشت نماز گذارد تا وای برده دلها فکری هست خود از شوب عجب
و سُمعه پردازد و چون دست بتکبیرات بردارد دست و دل از فکرهای دنیا که بدو دست
گرفته بردارد و چون الله اکبر گوید هر بزرگی را در جنب عظمت و کبریائی او کوچک و
بی وجود شمارد و چون وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ خواند روی
دل از این و آن بسوی خداوند بی جهت و مکان و آفریدگار زمین و آسمان گرداند و
چون بقرائت فاتحه و سوره رطب اللسان شود شهد حیات دل بخش قوت ایمان
افزای معانی را با سر انگشت تامل بکام جان رساند و چون قد برکوع دوتا سازد بتذلل
و بندگی معبود یکتا گردن امید برافرازد و چون رکوع کند دل را بعظمت خداوند
خود متذکر و بحمد و سپاس او متلبس سازد و چون سجود کند اصل خود را بخاطر رساند
که خاک بوده و چون سر بالا کند که نهال وجودش از خاک برکشیده و تربیت نموده و
چون دیگر بار رو بخاک نهد متفکر شود که باز بخاک رجوع خواهد کرد و چون متذکر
شود که باز سر از خاک بر خواهد آورد و چون دو کف بقنوت بردارد و تحفهٔ
نیاز خود را بر کف اظهار بگذارد و تمکن هر موجودی را جز جناب باری از شیوهٔ
دستگیری و صاحب گذاری کوتاه داند و از روی امیدواری ها با بروی گریه و زاری
دلخواه خود را از آن درگاه جهان پناه محصول و طلب خویش را از آن خزانهٔ بی‌منتها
بوصول رساند و چون بتشهد نشیند و بر کلمتین شهادتین زبانش کامیاب و از زلال
صلوات بر محمد و آل او گلشن زبانش تازه و سیراب گردد و تجدید عهد و میثاق

بندگی خداوند علی الاطلاق فرموده که او دل را بوحدانیت الهی و رسالت پناهی در صحیفه
اعتقاد ثبت کرده اند و از آب اذعان ولایت و امامت اهل بیت طهارت و کرامت
ناتمام و ابتر و بی مهر ایشان در دیوان محشر ناقبول و غیر معتبر داند و چون فی
سلام آید حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین و سایر انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات الله
علیهم اجمعین را در ذهن خود ساخته بدستوری مقرر سلام نماید بعد از آن چون
از سلام خروج بعبارتی که از شارع مبین گشته بر زبان راند قصد خروج نموده نماز را
تمام داند و از جمیع این احوال و افعال دلش در آتش خوف و تقوی بریان و چشم معاً
گریان باشد و در فقیه مرویست که گریه بجهت بهشت و دوزخ از افضل اعمال است
در نماز و هم در آن کتاب شریف آورده که منصور بن یونس از حضرت صادق پرسید
که اگر کسی در نماز واجبی خود را بگریه دارد آیا اینکه خوبست آنحضرت فرمودند که قرة عینی
والله یعنی روشنی چشم است بخدا قسم دیگر آنجناب فرمودند اذا کان لک فاذکرنی
عنده یعنی هرگاه این حالت رو دهد در آن حال مرا یاد کن و در تهذیب الاحکام از
سعد سابری فروش که نوعی از قماش است روایت نموده که گفت بحضرت ابی عبدالله
گفتم ایتباکی الرجل فی الصلوة یعنی آیا جایز است که کسی در نماز خود را بگریه وا داری
در آورد فرمودند که بخ بخ ولو مثل رؤس الذباب یعنی نیکوست اگرچه بقدر
پر مگس اشک برآید پوشیده نیست که بنده حقیر را با تقصیر را بگریستن بجال
خودانیت و همیشه با تضرع و زاری بودن و اندیشه در عظمت و سطوت جاری
نمودن اگر کسی چنانکه باید تامل این مراتب نماید و دل و چشم بسته عمرها در بیغوله
دنیا نشسته لحظه سیر عالم و سرادقات کبریا فرماید جناب هستی خود را از آن درگاه بیند
که چه مقدار است و قطره وجود خویش را در آن دریا مشاهده نماید که در شمار است
حسابرهای خود را با این حقارت با مالک الملکی چنان بیاورد و نافرمانیهای خویش را

با این ناتوانی با جباری قهاری در پیش نظر گذارد و گریه خود چه باز خود بیخبر
و مدهوش هرچه جز خداست از خاطر خود فراموش خواهد شد شعر نماز
عاشقان باشد همه مستی و بیهوشی ٭ حضور غیبت از خود ذکر از عالم فراموشی
قیام استادگی از جان قعود افتادگی از پا ٭ اذان از دست خود رفتن بود تعقیبه
خاموشی ٭ مکانش گوشه یکجائی و زان سوداغ‌ها ٭ لباسش گر طاعت افزون
از عیب خود پوشی ٭ میان در گردنش باشد بامر حق کمر بستن ٭ روانی آن بود در
راه جانان خانه بردوشی ٭ طریق بندگی نان صعب باشد گر بپنداری ٭ نه این
کاد تمنا است میباید بجان کوشی ٭ زینت و روی هر آینه ظاهر باشد یعنی
که بگشاید بدانسو دیده تا زینسو بپوشی مراتب صور این حالات و مصداق
معانی و عبادات برگزیدگان خدا یعنی حضرت اشرف نبویه و ائمه طاهرین علیهم السلام
و خاصان ایشان بود که ما بیخبران را ره و رسم بندگی بدن را سوق بندگی از ایشان
باید آموخت و چراغ بندگی را از نور هدایت ایشان باید افروخت و در عدة الداعی
از عایشه روایت کرده اند که رسول خدا با ما حدیث میکرد و با او حدیث میکردیم
و چون نماز میشد و بر احالتی دست میداد که گویا ما را نمیشناخت و ما او را نمیشناختیم
و نیز در آن کتاب مذکور است که جناب مستطاب امیرالمؤمنین چون شروع
در وضو نمود چهره گلگونش از خوف الهی دیگرگون میگردید و همچنین مشهور است
که چون آنحضرت را وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض بر زبان مبارک
میگذشت رنگ رخسار خورشید آثارش متغیر میگشت و مشغول که وقت که نماز
رنگ مبارکش زرد میشد و میفرمود که وقت گذاردن امانتی آمد ندانم که آنرا چگونه
خواهم گذارد و نیز مرویست که در معرکه قتال که دلهای ابطال رجال از اشتعال نایره جنگ
و جدال در گداز و عقاب سهام خون آشام مخالفین شقاوت فرجام هر طرف در پرواز

بود چون وقت نماز میشد فرشی در میان دو صف می انداختند و آنحضرت
باداء نماز میپرداختند و تیر اعدا متواتر می آمد در حوالی مصلای آنجناب معلی
می افتاد و وی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آن پروا نمینمود و از خضوع
و خشوع که داشت سرموئی فرو نگذاشت و مشهور است که گاهی در معرکه جهادی
تیری از کمان کج نهادی بر تن مبارک آن هدف بلا و محن نشسته پیکانش در آن ماند
و در بر آوردن آن محتاج بشکافتن آن عضو شریف بود و چون احوال آنحضرت را
میدانستند که در هنگامی که بجناب سبحانی از غایت اهتمامی که داشت از آلام جسمانی متأثر
نمیگردید مترصد مینمودند تا وقتی که آنحضرت بنماز اشتغال میفرمودند آن عضو را
میشکافتند و آن پیکان را میکشیدند و آنحضرت را خبردار نمیشد و در ارشاد القلوب
منقولست که آنقبلگاه عالمیان چون سجده میکرد از غلبه خوف بیهوش میشد و هم در آن
کتاب و عدة الداعی مذکور است که بضعه مصطفی و محرم سرای زهد و تقوی
حضرت خیر النسا نیز در نماز از شدت خوف الهی از حالت طبیعی بیرون رفته نفس
شایع و تند میگردید و هم آن آب و رنگ گلشن آداب سنن حضرت امام حسن ع ذکر نموده
و چون از وضو فارغ شدند رنگ رخسار مبارکش متغیر میگشت و سببش را پرسیدند
فرمودند که حَقٌّ عَلَى مَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ عَلَى ذِي الْعَرْشِ أَنْ يَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ حاصل معنی
اینکه لازم است بر کسی که نزد پادشاه عالم و عالمیان رود اینکه رنگش متغیر گردد و
هم از آن امام همام ع نقل کرده که چون بنماز ایستاد اعضا و جوارحش میلرزید و در نهج
الاخبار و در کافی از سرچشمه زلال شرایع حضرت ابی عبد الله ع بمضمون مرویست که
حضرت علی بن الحسین ع چون در نماز می ایستاد رنگش متغیر میگردید و چون سجده
میکرد سر بر نمیداشت تا عرق از او میچکید و در کتاب خصال حدیثی طویل از جمله
مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر ع مرویست که بعضی از فضایل و اطوار والد بزرگوار

خود را مذکور ساخته و بشرح شمه در کیفیت عبادت آنحضرت پرداخته است از
آنجمله اینمضمونست که چون آنحضرت بنماز می ایستاد رنگش متغیر میگردید و ایستادنش
مثل ایستادن بنده ذلیل بود در پیش پادشاه جلیل و اعضایش از ترس خدای
عز و جل میلرزید و نماز میگذارد و چون نماز وداع کننده که اعتقادش این باشد
که دیگر هرگز نماز نخواهد کرد روزی در نماز ردا از یکدوش وی افتاد آنرا راست
نکرد تا از نماز فارغ شد بعضی از اصحاب از آن سؤال کرد فرمودند و یحک میدانی
که در پیش که بودم بدرستیکه مقبول نمیشود از بنده نماز مگر آنچه بدل اقبال بدان
کرده باشد الحاصل بندگان مقرب الهی و دلدادگان رسوم آگاهی باین روش
طریق بندگی را طی مینموده و باین ادب و آداب بخدمت ولی نعمت خود قیام
فرموده اند شرم باد بیخبران قدر سعادت بندگی ندانند که در چنین وقت باید
خود را همه تن و دل و جان سازند و به بندگی خالق انس و جان پردازند
و نشان همواره در سیر باغ و بستان و سرشان پیوسته در سودای بازار و
دوکان هوششان در تعداد سیم و زر گوششان بر فریاد گاو و خر و باطنشان
یکبال حزن است و تخم خاطرشان سرکارگاه و تخم آتش حرصشان در عمر خویش
و رشته املشان در کشیده طمع دوختن ذکرشان قرین زرقاست و شید فکرشان
هم نشین عمرو و زید نگاهشان دایم در یمین و یسار و دیدن و سر انگشتان بسوزن
در پشت و پهلو خاریدن گاهی بر ریش و گه دست خود بازیدن و زمانی در عطف
دامن و گریبان سازی بنده مسکین سراپا نیاز در پیش خداوند جل کمزان باید
باشد که روزی در پیش سلطان محمود ایستاده عقل و هوش و گوش همگی بگذارش
بندگی وی داده بودند از قضا کژدمی در میان موزه او بوده در آنوقت نیشی
در پای او زده از ادبی که داشت از جای اصلی خود حرکت نکرده و الم آن نیش تاب

آورده همه تلخ هیش کرده‌ام خورده‌ام چنان دندان بر جگر فشردم تا آخر طاقتش طاق گشته
بیرون آمد و آنرا انداخت سوزه بران میزد میگفت از شومی تو در خدمت ولی نعمت
خود بی ادبی کردم و مقصر گردیدم هرگاه در خدمت مخلوق که از آب پلیدی آفریده
شده اینقدر باین ادب دارند غایت حیرانی و بی بروئی و نهایت خیرگی و بیحیائی
دست کسی در حضرت مالک الملکی چنین در دولت شاهان از محیط عطای او
همی و هستی کائنات در پیش نقاوه‌ست ادب خود نگاه دارند و بار رحمت
بندگی بیرون گذارند و هر عضوش براهی رود و هر نگاهش بجائی دود و دست
و پایش هر دم در حرکت بی حیائی باشد و چشم و ابرویش هر لحظه در اشاره و ایما
باشد گویند یکی از اعیان ادب عبودیت هرگز مگس از خود نمیراند که مبادا عادت
و انجرکت در نماز ازو صادر گردد و در امالی شیخ صدوق حکایت مذکور است
که حاصل مضمون آن اینست که وقتی ذو القرنین از ساختن سد فارغ شد و از انجا
روانه گشت در اثنای راه با خود گفت چون که ازین لشکر و حشم گردیدی خاطر نیز
و هراسان نگردیدی شیخ گفت با کسی در مناجات بودم که لشکر از لشکر تو بیشتر است
و در سلطنت و قوت از تو عالی‌تر و در پیش رو اگر و دیوی تو میبافتم حاجت خود را
انجاب و نمی یافتم ذو القرنین گفت رغبت میکنی که با من آئی و در بعضی امور مرا
یاری نمائی گفت آری اگر ضامن شوی برای من چهار خصلت را یعنی که زوال نداشته
باشد جوانی که پیری در آن نبوده و صحتی که بیماری در آن نباشد ذو القرنین گفت
کدام مخلوق بران قادر است مالک آنها و قیمت یعنی انخصال تو نیز در قبضه
تملک اویند مجملا مردان مرد و صاحبدلان بهره در بندگی چنین نموده و راه
دین را باین رسم و آئین پیموده‌اند آن سالک کرم رو که تیغ ایشانرا بدرقه
طریق و پیروی ایشانرا بیشتر این راه عمیق شمارد و هر جا قدم بر قدم ایشان گذارد

چون بگذاردن چنین سعادتی مستعد گردیدیم باید که آن بمانند و آن مذمت را
بعجب و غرور نفس جاهل ضایع و باطل نسازد بلکه سزاوار آنست که سند گرفتار
سرا با عجز و انکسار ما عبدناک حق عبادتک گشته باکمال اهتمام نموده خود را در آن
مقصر داند و بد و دست و دل و زبان پیوسته خاک ملامت و سرزنش بر سر
نفس معجب بدکنش افشاند و در ارشاد القلوب مذکور است که مردی از حضرت
اقدس نبوی معنی کریمه وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا آتَوا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ که در سوره مؤمنانست
سؤال نمودند حاصل سوال اینکه مراد از کسی که باین کلام ممدوح است کیست
که زنا میکند و شراب میخورد و دزدی میکند در حالتیکه از خداوند خود خائف است
آنحضرت فرمودند و لیکن مردیست که نماز میگذارد و صدقه میدهد و با وجود این
میترسد که مبادا از او مقبول نشود چگونه بنده در گذارش این وظایف بنا شد که
هرچند در حسن عمل و در حفظ آن از عیب و خلل کوشیده باشد ممکن است که عیبی خفی
و نقصی دقیق در آن واقع بوده باشد و همان سبب رد باب و مستوجب سرزنش
و عقاب گردد چنانچه از جناب مستطاب جعفری ماثور است که اذا کبّرت فاستصغر
ما بین العلی والثری دون کبریائه فان الله اذا اطّلع علی قلب العبد وهو
یکبّر وفی قلبه عارض عن حقیقة تکبیره قال یا کاذب اتخدعنی وعزتی
وجلالی لاحرمنّک حلاوة ذکری ولاحجبنّک عن قربی والمسارّة
بمناجاتی حاصل معنی اینکه چون الله اکبر بزبان رانی باید که هر موجودی را که
در میان زمین و آسمان است در پیش او کوچک و حقیر دانی چه بسیار بزرگتر خدای تعالی
چون نزول بنده در حالتی که تکبیر میگوید نظر اندازد در دل او چیزی که منافی حقیقت
تکبیر باشد گوید ای دروغگوی با من خدعه میکنی سوگند بعزت و جلال من که هر آینه
از حلاوت ذکر خود محروم میسازد و هر آینه از قرب خود و بگفتن راز دل با من

بمناجات محبوب و ممنوع است میکردانم مجال مرا ندادند که از مشت خاک زاده چه خدمت
که آنرا شاید و ضعف خود بجسارت ما للتراب و ربّ الارباب که باید ما بستگان سلاسل
علایق دنیا در بندگی چه دست و پا کرده که در جنب انبیا و اولیا نماید پس آن به که اندر
عجز و خاکساری در آمده همانا بعفو آنکه کارسازیم و بد سیاری بکند نگاه عجز اندیوار
ناشایستگی خود را به بهشت رضا الهی ندرانیم — چونکه طاعت آید از این بنده عاجز نهاد ٤
تو همینم کاه کاه مسکینم آهی بیاد ؛ مخفی نماناد در این وقت مذکور شد از خضوع
و خشوع قلب و توجه باطن در نماز بمنزله روح میباشد در بدن و نماز بی آن قالب
بیجان ولیکن تحصیل این نه سهل و آسان بلکه در کمال صعوبت و دشواریست نماز چنین
نه در کار هر کسی است و شکار این سعادت نه شکار هر مکسی است اتصاف این اوصاف
باحوال و عروس نماز بهر هفتا نیخصل بر مجادله طبع بی ادب و مجاهده نفس بد سرشت
دنیا طلب چنانچه با نواع مال و تفرقه خاطر نمیشود بافکرهای گوناگون دنیای
دون کج نهاد بدست نمی آید تا سرای دل آراید و رفت اندیشه‌های باطل خالی
نمیشود تا بپوشیدن در درد و حجب چشم از هم سد راه دخول تندباد هوا را کرد
٤ چراغ حضور قلب با ضیا نمیگردد ٤ لهذا تشبیه کرده اند حب دنیا را بدرخت
و فکرها و خیالهای بادرهوای درد سرافرازی آن را بگنجشکان که بر آن جمع میشوند
و ازدحام مینمایند کسی که در پای آن درخت نشسته و با خود فکری و ذکری داشته
باشد از جوش و خروش بنگر آنها نمیتواند پرداخت و هرچند آنها را راند باز می آیند
و هجوم مینمایند فنا آن درخت برپاست این هنگامه برجاست و همچنین تا بحر
خسارت ثمر محبت دنیای پرمحنت بر دل هست از تفکر در سرها و اندیشه‌های باطل
آن نتوانست چون بنده که خواهد خود را از آنها فارغ ساخته با حضور قلب و خاطر
جمع به بندگی معبود خود بردارد باید که اولا بمنشار تکرار یاد مرگ و بر تیشهٔ مآل

این

این درخت را از ریشه در اندازد و بیران تمثیل نموده اند محبت دنیا را بسرکین و
سایر فضلات که در خانهٔ دل بخیند و فکرها و اندیشه‌های مگسها که بر آن جمع میشوند
بلکه از آن مسکون میکردند تا اثری از آن سرکین بنجاست از جوش آن مگسان
در سرای باطن غوغاست پر نبده راچاره آنست که بجاروب عقل و شعور و تأمل
در عواقب امور ساحت باطن را از آن سرکین و کثافت کرداند تا از غوغای آن
مگسان رسته بکام دل و حضور قلب فرمان خداوند خود را بتقدیم رساند و نیز
تمثیل میتوان کرد دنیا را بر کرمی محبت دنیا را بچراغ تابستانی و فکرها و خیالها را
بحشرات که بروشنائی آن می آیند و کرد آن ازدحام می نمایند تا آن چراغ هست
از گزندها ایمن نمیتوان نشست و کسی که خواهد خود را از آنها رهاند و برای بندگی
خاطر جمع و حضور قلب بهم رساند باید که بدم کرم واعظان شبهات و نفس سرد
پشیمانی این چراغ بیضای ظلمت افزا در خانهٔ دل فرو نشاند و حضرت معبود
بی نیاز و خداوند بنده نواز از آتش ایمان که از حرص و آز واز کافه مؤمنین سعادت
قرین را باب آگاهی و در درد دین منطفی ساخته در سلوک طریق بندگی چراغ حضور
قلب جملگی را بروغن عنایت بیغایت خویش روشن کرداند بمحمد واله الامجاد

فصل در بیان عقوبت ترک آن بر خداوندان شعور مخفی و مستور نیست
که آشنائی بنده با خداوند عز و علا بعبادت و بندگیست خصوصا نماز که بآن وسیله
شبانروزی پنجبار اقلا ببارگاه حضرت او بار یافته تجدید عهد بندگی مینمایند
و مطالب و حاجات خویش را بیواسطه احدی بالمشافهه در آن حضرت بعرض
رسانیده از جبهه جبهه سائی آن درگاه عالم پناه سر افتخار بر سپهر اعتبار میسایند
و هرگاه بوسیله مقصود این طریق رسد و دیگر دو بنده بآن درگاه چه آشنائی
و از آنحضرت چه امید کامروائی خواهد بود خاک بر سر آنکسی که جبهه اش

پیوسته از غبار آن در ابروی کرامت بر نگیرد وای بر حال تیره بختی که همواره بر لوح
جبهه اش از سجده آن درگاه نقش سعادت پذیرد سری که از ربقهٔ بندگی خداوند
خود سرکشی نماید سیاه روئی که بصیقل زمین سائی آن آستان زنگ عصیان
از خود نزداید بی ثمر نخل قدی که در ریاض ریاضت بندگی حق طریق استادگی
نپوید و بی صدف گوهر صدف کفی که از ابر عطا بار کرم الهی سرمایهٔ توانگری نجوید
پژمرده غنچه دلی که صبح و شام از نسیم جانفزای دلگشای یاد خدا نخندد دو
حاصل آب روانی که بروز و شب بر همه گل و لاله تسبیح او نغلطد و خفته بختانی
که شبها بذوق صبوحی کیفیت سحرخیزی و گلریزان سجدهٔ دوگانهٔ صبح معتاد نشدند
بچه دلخوشی سر از بالین بر میدارند و جان سختانی که روزها از جویبار اوقات
صلوات آنجناب لذت بندگی ننموده نمی نوشند چگونه آن از زندگی میشمارند
و سبکروانی که از شهرستانی زندگانی تحصیل توشهٔ بندگی ننموده میروند آنرا
در سفر پر خطر مرگ چه خواهد کرد سرکشانی که گردن جان بطوق فرمان جناب
مالک الرقاب ننهاده اند بچه رو در صف بندگان سر بلند بر آورد سبحان الله چه
بیشرم است تارک الصلوة بدبخت که تمام عمر چراغ هستی بروغن احسان خداوندی
روزی رسان بر کرده و مغز استخوانش بنعمت بی پایان او پرورده دخل و خرج
انفاسش از کیسهٔ فضل و عطای اوست و کرها دستش بپای مردی مردکاری
او صدف گوهر شنوائی از سحاب کرم اند و خنده در قندیل دیده اش چراغ بینائی
دست قدرت او وا فروخته در وقت بیماری دوای دردش از شفاخانهٔ عنایت
اوست و هنگام پریشانی چشم امیدش بر دست رعایت او و غبار ملال اگر بر چهره
احوالش نشیند جز آستین رحمت او نسترد خار گزندی اگر بر دل ریشش خلد غیر
سوزن دلجوئی او بر نیاورد بهمه در هر حالی از ان احوال با عنایت حضرت او محتاج است

و در هیچ امری از امور کلیه و جزئیه از او گریزی ندارد و مع هذا در طریق
بندگیش بد سلوکی و ناخوشی را از فرمان وی تمرد و گردن کشی مینماید
و نمیداند که از ترس و نفس بدطینت دیو سیرتش در سجود حضرت معبود
طریق ابلیس ملعون مردود مینماید و نمیداند که از ترک تذلل و خاکساری
خود را بخاک مذلت و خواری خواهد کشید و بطوق لعنت ابدی گرفتار خواهد
گردید نظم ای از زره بندهٔ که حق رفته برون ؛ رخ تافته از در خدای بیچون
اما که تو ترک نماز آیین است ؛ ابلیس ز ترک سجده شد او ملعون حضرت
خداوند عالم در سورهٔ شریفهٔ مریم در حق تارکان صلوة و تابعان شهوات
فرموده که اَضاعوا الصلوة واتّبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّا حاصل
معنی اینکه ترک کردند نماز را و پیروی نمودند خواهشها و آرزوی نفس را
یعنی محرمات چون شرب خمر و امثال آن پس زود باشد که ببینند بجزای کردار
خود و از ابن عباس و عطا منقول است که غی وادیست در جهنم آتش آن تند تر
و عذاب آن سخت تر که جای نماز زنان و متابعان شهوات را بآنجا برند و در
جامع الاخبار مذکور است که قال رسول الله الصلوة عماد الدین فمن
ترکها یدخل الویل والویل وادٍ فی جهنم کما قال الله تبارک و تعالی فی سورة
أرأیت فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون یعنی نماز ستون
دینست پس کسی که ترک نماز خود کند دانسته بتحقیق که دین خود را خراب
و کسی که دین خود را خراب کرده و ترک کرد اوقات نماز را یعنی از وقت گذرانید
داخل ویل میشود و ویل وادیست در جهنم چنانکه خدای تعالی در سورهٔ ارأیت
فرموده پس ویل برای کسی است که ایشان از نماز خود فراموش کنند میتواند
بود که ویل وادی جهنم بر عبارت مصنف جامع الاخبار باشد بهر تقدیر

مراد درآیه گفته اند منافقانند که در گذاردن نماز امید ثوابی و یا از نگذاردن
بیم عقابی ندارند و از این بی اعتنائی از آن غافل میشوند تا وقت آن میگذرد و
حدیثی از امام موسی که سابقا مذکور شد که آنحضرت شخصی را دید که در غروب
آفتاب نماز میگذارد فرمود که تلك صلوة المنافقين مؤید اینمعنی است که بعضی
گفته اند که مراد کسانیند که نماز را در وقتش میگذارند و رکوع و سجود آنرا تمام نمیکنند
و مرویست که یونس بن عمار از حضرت ابی عبدالله پرسید که هی من وسوسة الشیطان
مراد اینست که از وسوسه شیطان در نماز سهو کنند فرمودند کلا کل احد یصیبه
هذا ولکن یغفلها و یدع ان یصلیها فی اول وقتها یعنی مراد اینست در همه
کس این سهو میباشد ولیکن مراد اینست که از نماز غافل شود و در اول وقت بگذارد
و نیز در جامع الاخبار از انا شرف نبوی مرویست ملخص اینکه کسی که ترك نماز را
دانسته کرده در نگذاردن آن بیم عقاب نداشته باشد پس باك ندارم که یهودی
بمیرد یا نصرانی یا مجوسی یعنی کافر است و نیز از آن سید ابرار حدیثی روایت کرده که
محصل آن اینست که در روز قیامت شود بیرون آید از جهنم عقربی که سرش در آسمان هفتم
باشد و دمش تا تحت الثری رسد و دهانش از مشرق تا مغرب بود پس گوید کجا
آنکسی که با خدا و رسول او محاربه کرده بعد از آن جبرئیل فرود آید و گوید عقرب را
که را میخواهی گوید پنج کس را ترك کننده نماز و منع کننده زکوة و خورنده ربوا
و آشامنده شراب و قومی که در مسجد سخن دنیا گویند و نیز از آنسرور نقل نموده
که من اعان تارك الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعين نبيا اولهم ادم واخرهم
محمد یعنی کسیکه یاری کند تارك الصلوة را بلقمه خوردنی و پوششی چنانست که
کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول ایشان آدم باشد و آخر ایشان محمد و هم در آن کتاب
از آنسرور الاجناب منقولست که من ترك الصلوة حتی تفوته من غير عذر فقد حبط

عمله

عمله یعنی کسیکه ترك کند نماز را و نگذارد تا از وقت فوت شود بی عذری پس تحقیق که عمل او
یعنی حسناتش باطل و از درجه اعتبار ساقط میگردد بعد از آن فرمود بین العبد
و بین الکفر ترك الصلوة یعنی میانه بنده و میانه کفر ترك نماز کرده میشود
کافر و در کتاب عقاب از همان بزرگوار مرویست باین عبارت که ما بین المسلم و بین
ان یکفر الا ان یترك الصلوة الفریضة متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها یعنی
نیست میان مسلمانان و میان اینکه کافر شود غیر اینکه ترك نماز واجبی خود را
دانسته یا بتهاون و سهل انکاری نماید و نماز را نگذارد و در کتاب شریف کافی
و من لا یحضره الفقیه مذکور است که از امام همام حضرت ابی عبدالله پرسیدند
که وجه آن چیست که زناکننده را کافر نمیخوانند و تارك الصلوة را کافر میخوانند
جواب فرمودند که حاصل آن اینست که مرتکب زنا و امثال آن از غلبه شهوت و لذتی
که در آن میباشد ارتکاب آن مینماید و تارك الصلوة از روی عمدا چیزی داعی
بر ترك نماز نیست غیر استخفاف بآن یعنی سهل انکاشتن و از ترك آن باکی و غمی
نداشتن و در آن منظورش ادراك لذتی نیست و هرگاه لذت نباشد استخفاف
بود و استخفاف کفر است و مرویست که تارك الصلوة اما از روی عمد میمانند در جهنم
هشتاد سال و وارد شده اند که هر که نماز را در وقت نگذارد یا عمدا ترك کند او را چهار
معصیت رسد اول اینکه نیم کترین کسان را از خود آزرده سازد یعنی خدای را
دویم شقی ترین خلق را شاد کند یعنی ابلیس را سیم از بهترین جاها بدر رفته شد یعنی بهشت را
چهارم بدترین جاها بخرد یعنی دوزخ را و قطع نظر از این اخبار و آیات نهره
نکاف تارك الصلوة را همین خسارت بس که از این همه فضل و ثواب بیرون
از حد و حساب که در نماز است و شمه از آن مرقوم شد محروم خواهد بود و قطع
نظر از این نیز چگونه زندگی میکند و از حیات خود لذت میبرد و بدبخت و

نی برود که با خداوند خود یکروئی کرده و در آشنائی او دو اکل بد طینتی برخود
برآورده صبح و شام از خوان انعامش نعمت بندگی چند وا ز در درویشی از
دیده رحمتش نظر التفاتی وا نمیکند از شر باران حوادث زمانش مامن و
پناهی نه واز شداید نوایب و در آتش محنت و کرفتاری کرده دلی داشته باشد
باکه کوید واکر حاجتی خواهد از در که جوید اکر غمی پیش آید احوال شرح بیت واکر
مشکلی رو نماید علاج کیست حاصل انکه تارك الصلوة ملعون و لاحوال در دنیا
و عقبی هر دو تباه و زبون و خانمانش در هر دو سرا خراب و سرنکونست و من
اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی چون خوش
زید انکس که نه دلشاد تو باشد چون زنده بود انکه نه در یاد تو باشد
کدان نیز از اشرف مصارف عمر کرامی در دو جهان سرمایه سعادت بندگی و دو
سکامی ست حضرت قاضی حوایج جل و عز در سوره کریمه معارج در مقام
کلاه دن که الذین هم علی صلوتهم دائمون یعنی آنکسانیکه ایشان بر نماز خود مدا و
کنندکان اند و مواظبت نمایند کاینند بعد از چند آیه دیگر فرموده که والذین هم
علی صلوتهم یحافظون اولئك فی جنات مکرمون یعنی انکسانیکه بر نماز خود
محافظت مینمایند و آنرا باداب و شروط میکذارند یعنی آن کروه وانکسانیکه
باین صفات در این ایات مذکوراست موصوفند در بوستانها یعنی روضهای
بهشت کرامی سندکانند و در اثار ائمة الطهار علیهم السلام طرق ماست که ابدا اولی
در نافله است و آیه دویم در فریضه و از بحر ذخار دو جهان مفاخر حضرت امام محمد
باقر منقولست که ان العبد یرفع له من صلوته من نصفها و ثلثها و ربعها
و خمسها فلا یرفع الا ما اقبل منها بقلبه و انما امروا بالنوافل لیتم لهم ما انتقصوا
من الفریضة حاصل انکه نماز از بنده کاه باشد که نصف ان بدرجه قبول رسد و کاه

سه یك یا چهار یك یا پنج یك آن مقبول شود پس مقبول نمیشود برای بنده مکر انچه بدل
اقبال آن نموده متوجه آن کردیده از نماز و برای همین بندکان مامور بکذاردن
نافلها شده اند که تمام شود برای ایشان باین نوافل ناقص کرده اند از نماز فرایض
و مراد از عدم قبول نه انیست و مجزی نیست و بآن بری الذمه نمیشود بلکه مراد
انیست که ثوابی برای او عدشده تمام یا بعضی بآن مرتب کردد علی الاختلاف
و انمقام کنجایش تفصیل آن نیست و نظیر این حدیث شریف ست حدیثی که از
قدوه عباد حضرت سجاد ما نور و بعضی از ان مذکور شد و مفصل آن انکه
ابوحمزه ثمالی روایت نموده که آنحضرت را دیدم که نماز میکذارد پس ردا از دوش
مبارکش افتاد آنرا راست نکرد تا فارغ شد پس آنرا سوال نمودم یعنی پرسیدم
که سبب راست نکردن ردا چه بود فرمود و یحك اتدری بین یدی من کنت
ان العبد لا یقبل منه الصلوة الا ما اقبل فیها یعنی آیا میدانی که در پیش که
بودم مراد اینکه در خدمت خداوندی بودم که از حرکت راست کردن عبا اولی
بود بلکه بدرستیکه از بنده مقبول نمیشود نمازی مکر انکه اقبال کرده باشد دران یعنی
بدل متوجه آن کردیده باشد کفتم جعلت فداك هلکنا یعنی فدای تو کردم هر آینه
ما هلاك شدیم یعنی رستکار نخواهیم بود فرمود نه که کلا ان الله یتم ذلك
بالنوافل یعنی نه چنین است بدرستی که خدا تعالی تمام میکند آنرا بنمازهای
نافله و در رفقیه از امام همام واشرف کرام ابی عبدالله منقولست که ایاکم والکسل
ان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل یصلی رکعتین تطوعا یرید
وجه الله بها فیدخله الله بهما الجنة حاصل معنی انکه پرهیز کنید از کاهلی
بدرستیکه خداوند شما رحیم است خوشنود میشود از شما باندك عبادتی
بدرستی که مردی دو رکعت نماز سنتی بجا آورد بقصد رضای خدا پس داخل

میکند خدای تعالی بآن دو رکعت نماز بهشت در ثواب الاعمال از شرف اهل زمین
و پسندیده ذوالمنن حضرت امام حسن ع که صلوة النوافل قربان کل مؤمن
یعنی نمازهای نافله سبب قرب هر مؤمن است نسبت بجناب سبحانی و در کتاب
شریف فقیه مذکور است که مردی بخدمت هادی طریق هدی حضرت
رسول خدا ص آمده گفت دعا کن و طلب نما از خدای تعالی که مرا داخل بهشت
گرداند آنحضرت فرمود که اَعِنّی بِکَثرَةِ السُّجُود مرا یاری کن من دعا میکنم تو
نیز یاری کن مراد این دعا بر بسیاری سجود بحسب ظاهر نماز است ولهذا
شیخ صدوق رحمه الله این حدیث را در باب فضل صلوة ذکر نموده و
تعبیر از نماز بسجود فرموده همانا برای اینست که سجود رکن اعظم نماز است
و تذلل در آن بیشتر است و مراد از کثرت آن ظاهر است که نمازهای سنتی
بر واجبیها افزوده شود اگر مراد همین نمازهای واجبی میشود مقتضی آن
بود که گوید اعنّی باقامة الصلوة و این ظاهر است و نیز مؤید اینست حدیث
شریف نبوی ص الصَّلوةُ خَیرُ مَوضُوعٍ فَمَن شاءَ استَقَلَّ وَمَن شاءَ
استَکثَرَ یعنی نماز چیز عظیمی است که حضرت شارع قرار داده یا بهترین عبادات
و در شرع مقرر گشته پس هر که خواهد آنرا کم گذارد و هر که خواهد بسیار گذارد
یعنی در کم گذاردن آن بروز جزا عقابی نخواهد بود و در بسیار گذاردن
آن ادراک ثواب بسیار خواهد بود و شک نیست که نمازهاییکه در آن کمی و زیادتی
رود و آنکس در آن مختار باشد غیر نماز سنتی نخواهد بود و محتمل است که مراد
از تقلیل نماز اکتفا نمودن باشد مثلا از تکبیره سنتیها نیز بر آن افزودن مجملا
از اینگونه اخبار و آثار در ترغیب نمازهای مستحبه وارد گردیده و قطع نظر
از اینکه نوافل ابواب قرب بر روی بنده میگشاید و جبر نقصان فرایض

مینماید از بنده چه خوش آینده است که عطش شوق بنده کیش بزلال فرایض تسکین
نیافته اقامت نوافل را نیز همواره وجهه همت میسازد و بادراک فضل و ثواب
آنها نیز گردن خواهشها افرازد چه این شیوه از غلبه شوق در بندگیست و محض ابراء
ذمه امتثال امر سبحانی و رهانیدن خود از عذاب و مؤاخذه آنجهانی نیست خوشا آن
بنده که بتوفیق اهتمام در این امر موفق گشته گوی این دولت از میدان فرصت
درباید و بندگان کاهل نهاد را نفس غافل را بقوت شوق کامل از خود گسسته مربیانه
در سلوک این طریق چابکیها نماید اول اینکه وقتی برای آنها مقرر است و گذارنده
از امراقب توقت باید بود دویم آنکه مخصوص وقت نیست و ادراک سعادت
گذارش آن بوقت میتواند بود و ذکر فضل و ثواب و ایراد کیفیت و آداب نماز وظیفه
خامه سخن طراز است چه مقام آن کتب فقیه و کتب اعمال و عبادات لیکن برای
اینکه طریق معرفت آنرا بر طالبان صاحب شعور نزدیک سازد و در هر مقام
بذکر مجمل و موجزی بیان آن میپردازد **فصل** در نوافل متفرقه و متعلقات آنها
و از انجمله نوافل یومیه است که سی و چهار باشد و با هفده رکعت فرایض جملگی پنجاه و یک
رکعت گذاردن و زیارت اربعین کردن و انگشتر در دست راست کردن و جبین
پیشانی را بر خاک گذاشتن یعنی در سجده شکر و بسم الله را بلند گفتن یعنی در نمازها
و حضرت رسالت شارع را در اقامت نوافل مبالغه بحدیست که فرموده که اگر کسی معتاد
ادای آنها را در نیابد باید که بقضای آن بشتابد شیخ بزرگوار طوسی ثراه در تهذیب
الاخبار از ابی عبد الله سلام حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست که بخدمت
حضرت ابی عبدالله عرض کردم که مردی برا او از نمازهای نافله آنقدر هست که از بسیاری
حساب آنرا نمیداند چگونه کند آنجناب فرمودند که بگذارد بقضای آنرا چندانچه از
بسیاری آنرا نداند که بچه قدر گذارده پس قضای آنها را کرده خواهد بود بقدر

علی خلود گفتم قدرت ندارد و از جمله شغل گرفتار بها فرمودند که اگر شغلش از جهة معیشت
بین ضروری بود و قضای حاجت برادر مؤمن پس بر او چیزی نیست و اگر برای دنیا
یعنی بسبب تحصیل مال و اسباب که زیاده از قدر ضرورت است پس بر اوست قضا
و اگر نه ملاقات خواهد نمود با خدای عز و جل بحالی که سبک گرفته و سهل شمرده
و ضایع گردانیده است سنت رسول خدا را گفتم بدرستیکه قدرت بر قضا کردن
ندارد میشاید او بکند تصدق نماید فرمودند بلی یکملکه تخمینا چهار یک یکمن تبریز
باندک زیاده بوده باشد برای هر مسکینی بجای هر نمازی گفتم چه مقدار است
یعنی چند رکعت است آن نمازی که لازم در آن مد برای هر مسکینی فرمود برای
دو رکعت نمازی که در شب گذارده شود هر دو رکعت که در و نگذارده میشود گفتم
قدرت ندارد فرمود مدی برای همه نمازهای شب و مدی برای نمازهای روز
و نماز افضل است یعنی فضیلت قضای ما فات این نوافل از صدقه بهتر است و بر
صاحبان طبع لطیف از تامل در احادیث شریف معلوم است که حضرت شارع را
در اقامت نوافل مبالغه و تاکید چه مقدار و بنده را در گذاردن آن چه قدر
اهتمام ضرور و در کار است حضرت حکیم مجیب و شفابخش علتهای درون
کافه اهل ایمان بفضل و منت از اطباء سنتی و کامل هودی و ضعف جهول و
قوت خویش بادراک این سعادت بیش از بیش توفیق کرامت فرماید و
از جمله نوافل مؤکده دو رکعت نافله صبح است که آنرا افضل نوافل یومیه شمرده اند
و از غایت تاکید در گذاردن آن در سفر نیز قطع نیست چنانچه رئیس محدثین
طایفه در فقیه بآن تصریح نموده و وجه آنرا از فضل بن شاذان از حضرت
امام علی بن موسی الرضا نقل شده و توضیح فرموده است و شیخ طوسی رحمه الله نیز
در تهذیب بالاخبار از نجاب اثر جعفری نقل کرده لا تدع اربع رکعات

بعد المغرب في السفر ولا في الحضر وكان ابي لا يدع ثلثة عشر ركعة بالليل في
السفر ولا في الحضر حاصل آنکه وامگذار چهار رکعت بعد از شام را نه در حضر
و نه در سفر و بود پدرم چنین که وامیگذاشت سیزده رکعت را در شب در سفر
و سیزده رکعت عبارتست از یازده رکعت نماز شب و شفع و وتر و دو
رکعت نافله صبح و اول وقت آن بنا بر مشهور وقت فراغ از نماز وتر است و آخر
آن بنا بر بعضی از روایات و قول جمعی علما بهم رسیدن سرخی در جانب شرق
و افضل اوقات آن میان صبح کاذب و صادق است و در رکعت اول فاتحه و قل
یا ایها الکافرون خوانده و در رکعت دویم فاتحه و قل هو الله احد و بعد از فراغ
سنت است که بپهلوی راست رو بقبله خوابد بوضعی که میت را در قبر میخوابانند
و دست راست را بر جانب راست رو نهاده گوید استمسکت بعروة الله
الوثقى التي لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتين واعوذ بالله من الشيطان
الرجيم الفسقة العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس سبحان رب
الصباح وفالق الاصباح ملخص مضمون دعای شریف آنکه دست زدم و تمسک
جستم برشته محکم الهی و گسستنی نیست آن و چسبیدم بطناب استوار
خداوند عالم و پناه میبرم بحضرت او و متوسل میشوم و متوکل باو گردیده ام
از جناب او و پناه میبریم از شر فاسقان عرب و عجم و از شر فاسقان جن و انس
و پاک و منزه میدانم از همه عیبها خداوند بامداد شکافنده آن بعد از آن
گوید بسم الله وضعت جنبي لله وفوضت امري الى الله اطلب حاجتي
من الله توكلت على الله حسبي الله ونعم الوكيل ومن يتوكل على الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا اللهم من
اصبح وحاجته الى مخلوق فان حاجتي ورغبتي اليك حاصل مضمون آنکه گویم بنام خدا

وگذاشتم پهلوی خود را بر زمین برای خدا یعنی جهة تذلل در حضرت او و گذاشتم
کار خود را بسوی او بدرستی که خدا کار ساز نده کار خود است بهر نحو که خواهد
و مقتضای مشیت او باشد بتحقیق که گردانیده است خدا برای هر چیزی اندازه
کذا نان در نگذرد ای معبود من هر که صباح کرد و حاجت او بسوی مخلوقیت پس بدرستی
که حاجت من والاده من بسوی او نیست یعنی دیگران امید حاجت روائی از
مخلوقات دارند و من از تو دارم که خالقی و بعد از ان پنج آیه از آخر آل عمران
بخواند که عبارتست از که ان فی خلق السموات و الارض تا انک لا تخلف
المیعاد مرویست که هر که صلوات فرستد بر پیغمبر و آل و صد بار میان فجر و
غلاة یعنی میان نافله صبح و فریضه صبح نگاه دارد خدا تعالی روی او را از گرمی
آتش و هر که گوید صد بار سبحان ربی العظیم و بحمده استغفر الله و اسئله
من فضله و اتوب الیه بنا کند خدا تعالی برای او خانه در بهشت و اگر بیست بار
قل هو الله احد قراءت کند بنا کند خدا تعالی برای او خانه در بهشت و اگر چهل بار
قراءت کند خدای تعالی خانه در بهشت برای او و بنا کند مخفی نماند که ادعیه و اذکاری
که در این وقت خوانده میشود در کتب اعمال مختلف است انچه سمت ذکر یافت
مطابق کتاب من لا یحضره الفقیه است و گفته اند که بجای این صحیفه یعنی پهلو
خوابیدن بنحوی که مذکور شد نیز کافیست و از حضرت امام رضا منقولست
که شبی در مسجد الحرام نماز شب گذارد و بعد از فراغ بجای آن سجده نمود و
از انجمله هشت رکعت نافله ظهر است و آنرا صلوة الاوابین نامند یعنی نماز بازگشت
کنندگان بخدا و وقت ادای آن بنابر مشهور اول زوالست تا وقتی که سایه شاخص
که بعد از زوال حادث و در فتنه رفته زاید میگردد و بعد از دو سبع قامت آن
شخص یعنی گفته اند که وقت ادای آن باقیست چنانکه وقت فضیلت نماز ظهر

تنگ نشده و آنوقت فضیلت عبادتست اما انکه شاخص بقدر بلندی شاخص
شود و کیفیت آن بر وجه کامل انست که در رکعت نخستین هفت تکبیر معلومه
با ادعیه مقرره ایها چنانچه در نمازهای واجبه مبادرت نماید بعد از سوره
الحمد قل هو الله احد خواند و در رکعت دویم فاتحه و قل یا ایها الکافرون
تلاوت نماید و عمل این نیز مرویست و بعد از هر دو رکعت سلام و سر تکبیر
مقرره و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم گفته اند این دعا بخواند اللهم انی ضعیف
فقونی فی رضاک ضعفی و خذ الی الخیر بناصیتی و اجعل الایمان منتهی
رغبتی و بارک لی فیما رزقتنی و تلقینی برحمتک کل الذی ارجوا منک
واجعل لی ودا و سرا للمؤمنین و عهدا محصل یعنی اینکه ای معبود من
بدرستیکه من ضعیفم پس قوة ده در رضای خود ضعف مرا و بگیر موی پیشانی
مرا و بکش بجانب خیر و بگردان ایمانرا منتهای رضای من یعنی مقصد اصلی کن
و برکت ده مرا انچه قسمت کرده اند برای من و برسان برحمت خود بمه انچه دارم
و بعد از رکعت ششم اذان ظهر گفته بعد از ان دو رکعت دیگر را گذارد و شیخ
طوسی رحمه الله در مصباح بعد از هر دو رکعت دعای علیحده ذکر نموده دیگر
هشت رکعت نافله عصر و وقت ادای آن و وقت ادای آن بنابر مشهور بعد
از فراغ از نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص مساوی چهار سبع بلندی آن شود
و کیفیت آن اینکه هر دو رکعت را بیک تکبیری و سلامی گذارد و در هر رکعت فاتحه
و هر سوره که خواهد بخواند بعد از ان دو رکعت نخستین گوید اللهم انک
لا اله الا انت الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی
الممیت المبدئ المعید البدیع لک الحمد و لک الطول و لک الکرم و لک الجود
و لک الامر وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم

يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا حاصل مضمون اینکه ای معبود من بدرستی که نیست هیچ معبودی
بحق غیر تو که زنده و بامور خلایق قیام کننده و بلند مرتبه و بزرگواری درگاه
صاحب کرمی آفریننده و روزی دهنده زنده کننده میراننده و از نیستی محض
هستی دهنده و بعد از فنا دیگر بار بوجود آورنده و بی مثال و نمونه رقم صنع
نگارنده تراست سپاس تراست توانائی تراست و پرستش تراست و فرمان
تراست و در خدائی تو نیست شکی ای یگانه در صفات و ای یگانه در ذات
ای مقصد بندگان در حاجتهای آنکسی که نزائید و نزائیده نشد و نبوده احدی
کفو و مثل تو و نگرفته زنی و نه فرزندی رحمت کن بر محمد و آل محمد و فلان
حاجت مرا رواکن و حوایج خود را بهمین موضع عرض آورده انجاح آن از آن درگاه
عالم پناه مسئلت نماید و در مصباح دعای دیگر نیز در این مقام مذکور است جهة
رعایت اختصار مذکور نشد و بعد از آن دو رکعت دیگر گذارد و بگوید اَللّٰهُمَّ
رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ وَرَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاِسْرَافِيلَ وَعِزْرَائِيلَ وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ
الْعَظِيمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذِي تَقُومُ بِهِ
السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ وَبِهِ تُحْيِي الْمَوْتَى وَتَرْزُقُ الْاَحْيَاءَ وَتُفَرِّقُ بِهِ الْجَمْعَ وَتَجْمَعُ
بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَيْتَ عَدَدَ الرِّمَالِ وَالرِّجَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ
الْبِحَارِ اَسْئَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذَلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا
وَكَذَا این دعا را دعای نجاح میگویند از این جهة که طلب حوایج ببرکت آن بانجاح
مقرون میگردد و ملخص معنا اینست که ای معبود من که خداوند هفت آسمان
و خداوند هفت زمین و آنچه در میان آنهاست و خداوند تخت عظیم و بادشاهی

خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و خداوند سوره فاتحه و قرآن عظیم
و خداوند محمد که آخرین پیغمبرانست رحمت کن بر محمد و آل محمد و در خواست میکنم
از تو بنام بزرگترین که بر پایست از آن آسمان و زمین مستقیم میگردانی بآن آسمان و
زمین و بآن زنده میکنی مردگان را و روزی میدهی زندگان را و پراکنده میافکنی
میان جماعت و جمع میکنی میان پراکندگان و بآن شمرده میشود عدد ریگها را و
وزن هارا و وزن کوهها و پیمانه دریاها را درخواست میکنم از تو که رحمت کنی بر
محمد و آل محمد و بر آوری فلان حاجت و فلان مطلب مرا یعنی در این وقت از آن
درگاه هرچه خواهد گدائی و مطلب و حاجت روائی نماید و بعد از آن دو رکعت
دیگر گذارد و باید عارا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُونُسُ اِذْ
ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَاِنِّي اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَئَلَكَ وَهُوَ
عَبْدُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ
بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ اَيُّوبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ فَدَعَاكَ اَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْتَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَكَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْتَهُ اَهْلَهُ
وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْكَ فَاِنَّهُ دَعَاكَ بِهِ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا
عَبْدُكَ وَسَئَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ يُوسُفُ اِذْ فَرَّقْتَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَهْلِهِ اِذْ هُوَ
فِي السِّجْنِ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا اَسْئَلُكَ وَهُوَ عَبْدُكَ
وَاَنَا اَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ
عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا
اما حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستی که من میخوانم بآنچه میخواند آن بنده
تو ذا النون یعنی حضرت یونس چون رفت یعنی از میان قوم خود در حالتی که

خشمناک بود بر ایشان پس گمان برد که تنگ نخواهی گرفت برو و مشقت مبتلا نخواهی
ساخت او را بر قول مفسرین تا اینکه یقین دانست که تنگی نخواهی گرفت برو و رزق را
هر جا رود روزی باو خواهی رسانید چنانچه در عیون اخبار الرضا ع از آنحضرت
منقولست پس ندا کرد در تاریکیهای که تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب باشد یا تاریکی
شکم ماهی چند که او را فرو برده و اینکه نیست معبودی بجز از غیر تو تسبیح میکنم
و از نقایص و عیوب منزه میدانم ترا بدرستیکه من بودم از ستمکاران بر نفس خود
که بیجا از میان قوم خود بیرون آمدم پس مستجاب گردانیدی برای او دعای او را و استجابت
و نجات دادی او را از غم بدرستیکه ذوالنون خواند ترا و او بنده تو بود و منهم
میخوانم ترا و من هم بنده توام و سؤال کرد او از تو و او بنده تو بود و من سؤال میکنم
از تو و من هم بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه مستجاب گردانی برای
من دعای مرا چنانچه مستجاب گردانیدی برای او و میخوانم تو را بانچه خواند تو را ایوب
چون رسید باو رنج و سختی پس خواند ترا بدرستی که رسید مرا رنج و سختی و تو رحم
کننده ترین رحم کنندگانی پس مستجاب کردی برای او و کشف و زایل کردی انچه
باو رسیده بود از رنج و دادی باو اهلش را و مانند اهلش را با ایشان بجهت رحمت از جانب
تو یعنی فرزندانش را که مرده بودند ساخته باو رسانیدی و فرزندان دیگر نیز
مانند ایشان بوی عطا فرمودی چنانکه در کریمه وَوَهَبْنَا لَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ
رَحْمَةً نقل کرده‌اند پس بدرستی که خواند ترا او و بنده تو بود و من نیز طلب مینمایم
و من نیز بنده توام و طلب نمود از تو و او بنده تو بود و من نیز بنده توام اینکه
رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه فرج دادی و دفع کردی از او و اینکه مستجاب کردانی
برای او و میخوانم ترا بانچه خواند ترا بنده تو یوسف چون جدائی افکندی میان
او و اهلش چون او در زندان بود پس بدرستی که او خواند ترا و بنده تو بود و من

میخوانم

میخوانم ترا و من هم بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه فرج دهی و دفع کنی
از میان چنانکه فرج دادی و دفع کردی از او و اینکه مستجاب کنی برای من چنانکه
مستجاب کردی برای او و رحمت کن بر محمد و آل محمد و فلان حاجت مرا بر آوری یعنی
حوایج دو جهان خود را بر کف اظهار نهاده آنها را بیان کند و مسئلت نماید آنگاه دو رکعت
دیگر گذاردی و باین دعای شریف گویا گردد یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ
لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ
يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَمُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا كَرِيمَ
الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّنَا يَا سَيِّدَنَا يَا غَايَةَ
رَغْبَتِنَا أَسْأَلُكَ بِكَ وَبِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَمُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْأَئِمَّةِ الْهَادِيَةِ
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ أَنْ لَا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ وَأَنْ تَفْعَلَ
بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ حاصل اینکه ای آنکسی که ظاهر ساخت فعل نیک بندگان را و پوشید
فعل زشت ایشانرا در تأویل این دو فقره بر امید تمام تو بدانکه در مهر سروری
حضرت اشرف جعفری ع بانمضمون مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر او را مثال و شبیهی است
در عرش چون این مؤمن مشغول شود برکوع و سجود و مانند آنها مثال او نیز چنین
میکند پس در این وقت فرشتگان او را دیده صلوات میفرستند و استغفار میکنند
برای او و چون مشغول شود آن بنده بگناهی خدا تعالی پرده بر مثال او میپوشاند که فرشتگان
بران مطلع نشوند و حاصل معنی تتمه دعا اینکه آنکسی که گرفت و گیر نکند در گناه یعنی
در عقوبت آن تعجیل ننمود که شاید بنده از آن توبه کند و نه پرده بدرد کسی را ای بزرگ
عفو گناهان بزرگ را می بخشی و ای نیکو تجاوز که از معاصی بندگان خوب در میگذری

ای واسع آمرزش که خلق در آن معاصی میکنند ای نیکو کننده و گشاینده دستها برحمت
ای صاحب هر ستری یعنی هرکه شکوه داشته باشد چون از دیگران مایوس گردد و بتو گوید
و تدارک آن از تو جوید ای کسی که از روی کرم و بزرگواری از عصیان بندگان در
نافته آنرا منظور نمیدارد و نادیده میشمارد وای بزرگ نعمتهای ابتدا کننده
و مبادرت کننده بدادن نعمتها پیش از آنکه کسی مستحق و شایسته آن گردد ای
خداوند من وای آقای من ای نهایت امید من سوال میکنم از تو بحق محمد و علی
و فاطمه و حسن و حسین تا حضرت مهدی که پیشوایان و راهنمایندگان میباشند
علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سوال مینمایم از تو ای معبود بحق اینکه
نشت نگردانی صورت و اندام مرا باتش و اینکه رحمت کنی بمن آنچه شایسته آنی یعنی
با من معمول داری آنچه لایق تست نه آنچه لایق منست از مواخذه و خذلان و چون این
دعا خوانده ما مولات دو جهان خود را و آنچه خواهد بعرض رساند واز جمله
نوافل چهار رکعت نافله شام که از غایت اهتمام چون نافله صبح مراعی آنها آن باید
بود و تقصیر در آن نباید نمود و در کافی و تهذیب نیز از امام همام ابی عبدالله
مرویست که اربع رکعات بعد المغرب لا تدعهن فی سفر و لا حضر حاصل معنی
اینکه چهار رکعت که بعد از شام است وامگذار آنها را نه در حضر و نه در سفر و نیز
در ان دو کتاب شریف از ابی الحارث منقولست که از آن قبله خاص و عام حضرت امام
رضا پرسیدم از آن چهار رکعت که از نماز شام است در سفر تعجیل مینماید مرا شتر داران واز
ان جهة ممکن نیست گذاردن آن در زمین آیا میتوانند گذارد و در کجاوه یا محمل و مانند آن
پس فرموده آنحضرت آری بگذار آنرا در محمل و اول وقت این نماز بعد از فراغ از نماز شام است
و آخر آن بنا بر مشهور وقت زوال سرخی است از جانب مغرب و علامه حلی طاب ثراه
در منتهی بر این مطلب دعوی اتفاق نموده و شیخ سعید رحمه الله در دروس امتداد وقت

آنرا بقدر امتداد وقت اداء نماز شام محتمل توحید فرموده و کیفیت این نماز
بر وجه کامل اینست که بعد از فراغ نماز فریضه شام و تسبیح زهرا علیها السلام
و تعقیبات بان قیام و در مصباح تقدیم آنرا بر تعقیب و سجده شکر افضل
شمرده و مستحب است که پیش از آنکه حرف بزند شروع درین نماید و چه در
فقیه و تهذیب هر دو از حضرت صادق ع ماثور است که مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ
عَقَّبَ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ كُتِبَتَا لَهُ فِي عِلِّيِّينَ فَإِنْ صَلَّى أَرْبَعاً
كُتِبَتْ لَهُ حَجَّةٌ مَبْرُورَةٌ خلاصه معنی اینکه هر که نماز شام گذارد و بعد از
آن تعقیب خواند و سخن نکند تا اینکه دو رکعت نماز گذارد و نوشته شود
برای او آن دو رکعت در علیین که لوحیست از زبرجد سبز در عرش و نتیجه
واعمال بندگان در آن مرقوم است یا عبارت از سدرة المنتهی است یا مکانی
دیگر در آسمان هفتم که ارواح مومنین در آن میباشند و بنا بر آنکه اسم مکان باشد
حذف مضاف شده خواهد بود که نوشته میشود برای او کتابی که در علیین
چنانکه علماء در تفسیر کریمه إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا
عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ تقریر فرموده اند یا اینکه در علیین
متعلق باشد بکتبتا یعنی نوشته میشود این دو رکعت برای او در عالم بالا
یا در آن مکان معین که فرشتگان و مقربان شاهد گردند بهر تقدیر پس اگر چهار رکعت
نماز گذارد نوشته شود برای او حجی مقبول از ظاهر عبارت احادیث چنین مستفاد
میشود این دو رکعت برای او در عالم بالا یا در آن مکان معین که فرشتگان
و مقربان شاهد گردند که سخن نگفتن مستمر باشد تا اینکه چهار رکعت گذارده
شود چنانکه شهید ثانی رحمه الله نیز چنین فهمیده و در شرح نفلیه باینکه
تصریح فرموده است و بنا بر این سخن نکردن در مابین این چهار رکعت نیز شد و

ونیز از آن مکروه خواهد بود منوط بانست ظاهر حدیثی که در کافی از ابی الفوارس
مرویست که نهانی ابو عبد الله علیه السلام ان تتکلم بین اربع رکعات التی
بعد المغرب یعنی نهی کرد مرا حضرت ابی عبد الله از اینکه سخن کنم در میان این
چهار رکعت ونیز در نظر امعان بر ظاهر و نمایان میشود و معارض نیز بنظر
تتبع در نمی آید نمیدانم چرا این مسئله در میان فقهای اعلام مشهور و بر السنه
واقلام ایشان مذکور نیست و عجب تر اینکه علامه حلی طاب مرقده در منتهی
وشهید اول نور مرقده در ذکری از این حدیث ثانی نیز کراهت تکلم
میان فریضه مغرب و نافله آن استدلال فرموده اند مجملا چون شروع میکند
رکعت اول را بعد از تکبیر با ادعیه مقرره افتتاح نموده بعد از استعاذه فاتحه
وقل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خواند چه در کافی
وتهذیب از امام همام حضرت ابی عبد الله ع ماثور و در فقیه نیز تصریح بروایت
از آنحضرت مذکور است که لا تدع ان تقرء بقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون
فی سبع مواطن یعنی وامگذار و فوت مکن قراءت قل هو الله احد وقل یا ایها
الکافرون در هفت جا و بعد از آن هفت جا را نام برده و از آنجمله دو رکعت پیش از صبح
و دو رکعت بعد از شام شمرده و در کافی و تهذیب هر دو از حدیث مذکور فرموده
که و فی روایة اخری انه کان یبدء بهذا کله بقل هو الله وفی الرکعة الثانیة بقل
یا ایها الکافرون و در تهذیب بجای یبدء یقرء است و حاصل معنی آنکه در جمیع این
هفت موضع دو رکعت اول بقل هو الله و در ثانیه بقل یا ایها الکافرون خوانده
میشود مگر در دو رکعت نافله صبح که در آن ترتیب قراءت این دو سوره برعکس
اینست که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانیه قل هو الله خوانده میشود
ونیز از ترتیب ذکری که در حدیث اول تصریح حضرت که در حدیث ثانی است چنین

مستفاد میگردد که ترتیب قراءت این دو سوره در دو رکعت نافله مغرب برین وجه
باشد و لیکن شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله در مفتاح
بعکس این فرموده اند و میتواند بود که آن نیز از خبر دیگر که الحال بنظر نمیرسد مستنبط
باشد نه ناشی از اشتباه و غلط والله اعلم و در این دو کتاب مصباح و مفتاح
دیگر نیز مذکور است که در رکعت اولی بعد از فاتحه قل هو الله احد سه بار و در
ثانیه انا انزلناه یکبار قراءت نماید چنانچه از این هر دو رکعت فارغ گشته سلام
گوید اللهم انک ترى ولا ترى وانت بالمنظر الاعلى والیک الرجعى وان
لک الممات والمحیا وان لک الآخرة والاولى اللهم انا نعوذ بک من ان نذل
ونخزى وان ناتی ما عنه تنهى اللهم انی اسئلک ان تصلی على محمد وآل محمد
واسئلک الجنة برحمتک واستعیذ بک من النار بقدرتک واسئلک من
الحور العین بعزتک واجعل اوسع رزقی عند کبر سنی واحسن عملی عند اقتراب
اجلی واطل فی طاعتک وما یقرب منک ویحظی عندک ویزلف لدیک
عمری واحسن فی جمیع احوالی وامورى معونتی معرفتی ولا تکلنی الى احد
من خلقک وتفضل وتطول علی بقضاء حوائجی للدنیا والآخرة وابدء
بوالدی وولدی وجمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما سالتک لنفسی برحمتک
یا ارحم الراحمین محصل مضمون آنکه ای معبود من بدرستیکه میبینی همه را و کسی
ترا نمی بیند و تو بر همه مشرف و بر احوال همه مطلع و بدرستیکه بسوی تست بازگشت
وانجام همه و مرویست که حضرت امام همام جعفر ابن محمد الصادق ع پرسیدند از معنی
آیه وان الى ربک المنتهى که در سوره والنجم است که اذا انتهى الکلام الى الله فامسکوا
یعنی چون سخن بحقیقت ذات الهی و کنه او رسد باز ایستید و در آن گفتگو
منمائید و بدرستیکه مشیت و اراده تست مردن و زیستن خلایق و بدرستیکه

ملک تست آخرت و دنیا حاصل اینکه جملگی از آن تست و در بخت حکم و فرمان تست
برای معبود من بدرستی که ما بندگان پناه میگیریم بتو از اینکه ذلیل و خوار شویم
و از اینکه ارتکاب نمائیم چیزی را که از آن نهی میفرمائی ای معبود من درخواست
میکنم از تو اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سؤال میکنم از تو بهشت را برحمت تو
و پناه میجوئیم از آتش بقدرت تو و مسئلت مینمائیم از تو که عطا فرمائی بمن از حوریان
خوش چشم بعزت تو و بگردان فراخترین روزی مرا در وقت پیری و نیکو کن
کردار مرا وقت نزدیکی اجل من و دراز ساز در طاعت خود در آنچه نزدیک میکند
بتو و نیک بخت میگرداند نزد تو و سبب قرب میشود پیش تو عمر مرا و نیکو کن
در همه احوال من کارهای اعانت مرا با شناسائی مرا و را دانش مرا و وامگذار هیچیک
از خلقت و تفضل کن بر من بروا کردن حاجتهای من برای دنیا و آخرت و ابتدا
کن بپدر و مادر من و فرزندان و جمیع برادران مؤمن من در همه آنچه سؤال کردم
از تو برای خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و بعد از آن دو رکعت دیگر را
بگذار باین طریق که در رکعت اولی بعد از فاتحه اول سوره حدید تا هو علیم
بذات الصدور قراءت نماید و آن اینست که بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله ما فی السموات والارض یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول
والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل
من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر
له ملک السموات والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار
ویولج النهار فی اللیل وهو علیم بذات الصدور و در رکعت ثانیه بعد از
فاتحه آخر سوره حشر را تلاوت کند که بدلالت اخبار نبویه مرا منقولست که

کند کن
من از جبرئیل پرسیدم از اسم اعظم جواب داد که علیک باخر سوره حشر بسیار قراءت
آنرا بار دیگر سؤال کردم همین جواب داد نوبت سیم پرسیدم همان جواب شنیدم
و هم از آنحضرت در خبر است که اسم الاعظم فی ستة آیات فی آخر الحشر یعنی اسم
اعظم در شش آیه است که در آخر سوره حشر است و در فضل این آیات هم از آنحضرت
بر تابعین مرویست که هر که آخر سوره حشر را شب یا روز خواند و در آن روز بمیرد
حق سبحانه و تعالی بر او بهشت را واجب گرداند و نیز از آنحضرت بمضمون منقولست
که هر که صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از سوره
حشر خواند حق سبحانه و تعالی هشتاد هزار فرشته بر او موکل گرداند تا او را نگاه دارند
از جمیع آفات و صلوات بر او فرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده و اگر
آنرا بهمین طریق شبانگاه خواند نیز همین منزلت یابد و آن آیات کثیرة البرکات که در این
نماز خوانده میشود اینست که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا
من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن
العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء
الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم و در سجده آخر این دو رکعت
هفت بگوید خصوصا در شبهای جمعه اللهم انی اسألک بوجهک الکریم واسمک العظیم
وملکک القدیم صل علی محمد وآل محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر العظیم
الا العظیم حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق قدر بزرگ عالیت
و اسم تو بزرگست و پادشاهی تو که پاینده است و بر آنکه رحمت کنی بر محمد و
آل محمد و اینکه بیامرزی برای من گناه مرا اگر چه بزرگست چه بدرستی نمی آمرزد گناه بزرگ را
مگر بزرگ و شیخ بزرگوار طوسی در مصباح طریق دیگر نیز در این دو رکعت ذکر فرموده است

وآن اینست که در رکعت اول بعد از حمد چهار آیت از میان سوره بقره وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ
وَاحِدٌ ... لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و در ثانیه بعد از فاتحه آیة الکرسی و آخر سوره بقره
و پانزده بار قل هو الله احد قرائت نماید دیگر از جمله نوافل یومیه دو رکعت وتیره است
که در عداد پنجاه و یک رکعت فرض و سنت شبانروزی چون اصل وضع آن نشسته است
یک رکعت شمرده میشود اگرچه ایستاده نیز میتوان گذارد چه از حضرت اقدس جعفری
در حدیثی که شمار نوافل یومیه فرموده اند که رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ كَانَ
أَبِي يُصَلِّيهِمَا وَهُوَ قَاعِدٌ وَأَنَا أُصَلِّيهِمَا وَأَنَا قَائِمٌ یعنی از جمله نوافل یومیه دو رکعت
بعد از نماز خفتن پدرم آنرا نشسته میگذارد و من نشسته میگذارم و در افضلیت این
دو طریق علما را خلافست و حدیث سلیمان بن خالد که از آنحضرت روایت نموده صریحست
در آنکه ایستاده افضلست و آن اینست که وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ تَقْرَأُ فِيهِمَا مِائَةَ
آيَةٍ قَائِمًا أَوْ قَاعِدًا وَالْقِيَامُ أَفْضَلُ یعنی از جمله نوافل دو رکعت بعد از نماز خفتن
میخوانی در آن دو رکعت صد آیه ایستاده بهتر است و این دو رکعت چون یک رکعت حساب
میشود آنرا وتیره همین نام کرده اند چه وتر بمعنی طاق است و تصغیر آن ممکن است بجهت آنکه
باشد که نسبت بیک رکعت وتر آخر نماز شب مختصر است و وقت ادای این نماز بعد از فراغ
از خفتن است و ممتد است بقدر امتداد وقت ادای خفتن که بنابر مشهور نصف شب میشود
یعنی تا نصف شب هر وقت که نماز خفتن را گذارد وتیره را بر نیت ادا میتوان گذارد
و کیفیت آن بر وجه کامل آنکه افتتاح بهفت تکبیر با ادعیه مقرره نماید و در هر دو رکعت
صد آیه تلاوت نماید چنانکه مذکور شد و طریق دیگر آنکه دو رکعت را کما بعد از فاتحه
سوره تبارک الذی بیده الملک یا سوره اذا وقعت الواقعه و در ثانیه بعد از فاتحه
سوره قل هو الله احد خواند و بعد از سلام مطالب خود را بزبان حال سؤال از درگاه
قادر متعال نماید و بموقف عرض رساند **فصل** و دیگر از جمله نوافل نماز شبست که بهنگام

در سفرهایه نجاتست و مرده دلانرا در ظلمات شب چشمه آب حیات دلکشا باغیست
اشجار رکعاتش باثمار برکات بارور ملفوف و چراغی در تاریکی شبها بر منزل قرب الهی
راهبر آب وضویش برد و از خواب غفلت دیده دلکشا و آثار بیخوابیش در
فراش خواب راحت فرسا آفت ذخیره‌اش در طریق جستجو راحله کعبه وصول و
وخواستن در بارگاه کبریا همه پسندیده و مقبول قطره خون چکانش زلف دراز
شب را شانه ادبست و قطره اشک روانش از دریای رحمت بیکران گوهری یکتا
زبان استغفارش در دست طلب مفتاحیست در مغفرت گشاده کفش دعائیش
ید بیضای امید مرات صورت مدعا نما هر ناله پردردش از آتش سوز دل زبانه‌ایست
خرمن عصیان سوز و هر آه سردش از کارخانه توفیق شمع کافوری شبستان لحد
افروز هشت رکعت نخستینش میهمان نعمت بند گیر هشت بهشت دنیاست و نخلهای
پربرگ و بار دعای عرش سا هر یک در آن قائم مقام شجره طوبی دو رکعت شفعش
بعارض دلبران حسن اعتقاد و اعمال دو ابروی پیوسته و مفرد وترش در گلشن
فیض نکته نهالی از گلبن طاعت برجسته و خامه خوش تقریر دلکش کلام در اداء
حق این مقام بر وجه تمام محتاج بگذارش چند مطلبست **مطلب اول** در فضیلت
این نماز و بیداری شب در فضل و شرف این نماز همین بس که جناب الهی حبیب خود
حضرت رسالت پناه صلعم را بآن امر نموده و بگذارش آن بمقام محمود وعده فرموده است
که وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا آیه
شریفه مبارکه در سوره مبارکه بنی اسرائیل است و خلاصه معنی آنکه در بعضی از شب بیدار
شو بقرآن یعنی بنماز شب در حالتی که زاید بر صلوات مفروضه است برای تو تا بگرداند
ترا خداوند تو در مقام ستوده که مقام شفاعت باشد و آن عالیمقام در آن بر
جمله خلایق مشرف بود چنانکه همه او را ببینند یا عبارت از عرش باشد که خداوند

ذوالعرش وبرا از غایت قدر وشرف دران اجلاس فرماید یا کرسی در پیش عرش
کذارند وآنحضرت بران نشیند یا مراد وسیلت است که موضعیست در بهشت علی
الاختلاف الاقوال ودر فقیه کفته که نماز شب اول بر حضرت اقدس نبوی فرض
کردید وبر غیر او سنت است ونافله بعضی کفته اند که اولا بر آن حضرت فرض بود
ثانیا سنت کردید بهر تقدیر آن صدر کبیر وبدر منیر شبها در اقامت این نماز بحدی
ایستادکی مینمود ومنهج بندکی را بقدری اهتمام بدینکونه میپیمود که بر یک پا
وبعضی کفته اند بر دو شصت پا ره می ایستاد برای اینکه برنج ومشقت افزون وبمزید
فضل وثواب مقرون کردد تا اینکه اشرف ناس را ازین جهة پاهای مبارک آماس
کرد پس کریمه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی در شان آنحضرت وسرور اهل
تقوی نزول یافته وحاصل مضمون آن بر قولی اینکه ای محمد فرو نفرستادیم
ما بر تو قرآن را برای اینکه تو در رنج افکنی واز قلت منام وکثرت قیام بدین غایت
مشقت کشی ونیز خالق اجسام وصور جل شانه در سوره شریفه زمر در عابدان شب که
انابه یا فکان خلوت شبهای تار الليل ساجدا او قائما يحذر الآخرة ويرجون
رحمة ربه ملخص مضمون بنا بر قول مفسرین اینکه آیا آن کفور که اوصاف او قبل ازین
آیه مذکور شد بهتر است یا کسی که قنوت خوانده است در ساعتهای شب در حالتی که
سجده کننده وایستاده است یعنی در حالت نماز که کاهی سجود کند وکاهی قیام میترسد
از عذاب آخرت وامید میدارد رحمت خداوند خود را مرویست که مراد مستعبد آ
کرده نماز قنوت میخواند وشیخ صدوق رحمه الله در فقیه کفته که این آیه در شان
جناب مستطاب امیر المؤمنین ع نزول نموده وحضرت حق عز وعلا امام فرقی معطی را
در اینمقام بقیام نماز شب مدح فرموده است در اهتمام آن مردم بیداری در اوقات
نماز شب ومراسم طاعت کذاری بحدی بود که شبی که آنرا لیلة الهریر کویند

انان جهة که مبارزان شیر صولت در آن شب که قیامت وحشت نمونه بود بروی هم
میخروشیدند ومیجوشیدند وشیران اژدها جنک ودندان اعضای هم را میکندند ومیخستند
در آن شب صعبترین اوقات جنک صفین بود که از صرصر حملات شدید از ادمردان
دست وپا چون برک بید لرزیدی واز سیلاب خون دلیران کارزار را قدم ثبات
وقراری نمیبودی کویند که دران شب سی وشش هزار کس از طرفین بقتل رسیده
بودند واز آنجمله پانصد وسی نفر از آنقوم را بتیغ تنها بتیغ اسد الله الغالب
روانه سقر کردید مجملا در شبی چنین نماز شب از آن سالار دین فوت نکشت و
در چنان معرکه هوش پرداز [illegible]
ونیز جناب سبحانی تعالی شانه در سوره مبارکه فتح در مقام مدح جمعی از مؤمنان
وشرح بعضی از اوصاف حمیده ایشان فرموده که سيماهم في وجوههم من اثر السجود
علامتهاشان در رویهای ایشانست واز اثر سجده کردن در کتاب شریف فقیه مذکور است
که عبد الله سنان از بحر بیکران علم وعرفان حضرت امام جعفر صادق ع پرسید فرمودند
که هو السهر في الصلوة مراد اینکه آیت در مدح نماز شب کذار است که اثر بیخوابی و
بیداری ایشان در رویهای ایشان ظاهر است وآن ممکن است که عبارت از زردی و
شکستکی رنک باشد چنانکه در توصیف مؤمنان کامل کفته اند که يحسبهم الجاهل
مرضى وما بهم مرض یعنی در تغییر بشره وشکستکی رنک ایشان چنانست از حقیقت
حال بیخبری ایشانرا بیند کمان کند که بیمارند وحال آنکه بیمار نباشند وآزار جسمانی
نداشته باشند خوشا زردی چهره که باعث سرخ روئی آن جهان شود حبذا
شکسته رنکی که بی شک بها آن درست کردد بیت سرخ روئی از غم او چهره کاهی
کردنست / بندکی کردن خدا را پادشاهی کردنست یا عبارت از نور وصفای
باشد که این قوم سعادت را از فیض بیداری شب رنک عبادت از چهره نمایان باشد

چنانکه در فقیه از حضرت اقدس نبوی مرویست که مَن کَثُرَ صَلوٰتُهُ بِاللَّیلِ حَسُنَ
وَجهُهُ بِالنَّهارِ حاصل اینکه کسی که نماز بسیار گذارد در شب نیکو میشود روی
او در روز و در عیون اخبار الرضا آورده که از حضرت سید الساجدین
پرسیدند که چه وجه دارد اینکه کسی که شب بعبادت برخیزد خوشترین مردمانست
فرمودند لِأَنَّهُم خَلَوا بِاللهِ فَکَساهُمُ اللهُ مِن نُورِهِ یعنی برای اینکه شب خیزان
خلوت را گزیده اند با الله تعالی و پوشانیده است ایشان را الله تعالی کسوتی از نور
خود بیت پای گیرد رتبه سر از غبار راه او ٤ ذره گردد آفتاب از سجده درگاه او
و نیز خداوند بیچون و بیداری بخش دیدهای درون در سوره با برکات ارباب
مؤمنان را که اکثر شب بیدار و سحرگاهان مشغول استغفار میباشند نوازش نموده
در شان ایشان فرموده که کانُوا قَلِیلاً ما یَهجَعُونَ وَبِالأَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ
خلاصه مضمون اینکه آن متقیان که قبل از این مذکور شد که در ریاض جنان و کنار
چشمه های آن مقام ایشان باشد که اندکی از شب میخوابیدند یعنی اکثر شب بیدار
و در بندگی حضرت پروردگار بودند و در سحرگاهان طلب آمرزش مینمودند گفته اند
یعنی با این بیداری و عبادت بآن معجب و مغرور نمیگردیدند هم چنانکه از شرمندگی
تقصیر و بیم گناه خود را بپناه استغفار میکشند و مرویست که این در شان جماعتی است
که سحر در نماز وتر هفتاد بار استغفار نمایند و بعضی از مشاهیر مخالفین از ابن عباس
روایت نموده که این آیه در شان اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزول
یافته و بعد از آن گفته که وَکانَ عَلِیٌّ یُصَلِّی ثُلُثَیِ اللَّیلِ الآخِرَینِ وَیَنامُ الثُّلُثَ الأَوَّلَ
فَإِذا کانَ السَّحَرُ جَلَسَ لِلاِستِغفارِ وَالدُّعاءِ وَکانَ وِردُهُ فِی کُلِّ لَیلَةٍ سَبعِینَ
رَکعَةً یَختِمُ بِهَا القُرآنَ یعنی طریقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام این بود که ثلث اول
شب این بود که میخوابید و دو ثلث آخر شب بنماز تهجد مشغول میگردید و سحرگاه

باستغفار و دعا میپرداخت و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد که در آن ختم قرآن
مینمود تتمه از طریق عبادت و شب بیداری آنحضرت و خوف و خشیت آنحضرت
که ضرار بن ضمره سعدی که یکی از اصحاب آن رفیع جناب بود در حضور معویه ذکر
نمود باین تقریب که روزی او را بمجلس آن ملعون مطرود اتفاق ورود افتاد
معویه چون او را بشاه ولایت پناه و آمد و شد بآن درگاه میدانست خطاب باو کرد
گفت که صِف لِی عَلِیّاً یعنی وصف کن برای من علی را و صفات و خصال او را حجت من
شرح نما ضرار از آن تکلیف با و از آن توصیف استغنا نموده قبول نکرده در آن
باب او را معاف نداشت ضرار ناچار تیغ زبان مدحت بیان از نیام خموشی
آخته نفیسان حسن و یقین و صلابت در دین ترساخت و از فضایل و مناقب حضرت
علی بن ابیطالب و حالات و مقالات آن والاشان عالیمرات فصلی چند پرداخته و
از آنجمله اینست که گفت اَشهَدُ بِاللهِ لَقَد رَأَیتُ فِی بَعضِ مَواقِفِهِ وَقَد اَرخَی
اللَّیلُ سُدُولَهُ وَغارَت نُجُومُهُ وَهُوَ قائِمٌ فِی مِحرابِهِ قابِضٌ عَلَی لِحیَتِهِ یَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّلِیمِ
وَیَبکِی بُکاءَ الحَزِینِ وَکَأَنِّی الآنَ اَسمَعُهُ وَهُوَ یَقُولُ رَبَّنا رَبَّنا وَیَتَضَرَّعُ اِلَیهِ یَقُولُ
لِلدُّنیا یا دُنیا اِلَیَّ تَعَرَّضتِ اَم اِلَیَّ تَشَوَّقتِ هَیهاتَ هَیهاتَ غُرِّی غَیرِی لا حاجَةَ
لِی فِیکِ قَد اَبَنتُکِ ثَلاثاً لا رَجعَةَ لِی فِیها فَعُمرُکِ قَصِیرٌ وَخَطَرُکِ یَسِیرٌ وَاَمَلُکِ حَقِیرٌ
آهِ آهِ مِن قِلَّةِ الزّادِ وَبُعدِ السَّفَرِ وَوَحشَةِ الطَّرِیقِ وَعِظَمِ المَورِدِ خلاصه مضمون
این فقرات حیات دلفزای ذلک غفلت زدا اینکه خدا را بگواهی میطلبم که هرآینه
تحقیق که دیدم آنحضرت را در موضعی که در آن عبادت قیام میفرمود تحقیق که شب
پردهای خود را افکنده و ستارگان در سیاهی فرو رفته یعنی در وقتی که ظلمت عالم را
فرو گرفته بود آن والاجناب در محراب خود ایستاده و محاسن مبارک خود چیده مانند
کسی که مار گزیده باشد بیتاب و اضطراب مینمود و با دل حزین و خاطر غمناک

اشك از دیدگان پاك می پالود گویا من آنحال میشنودم كه ربنا ربنا یعنی جناب الهی را بعجز
و تضرع و زاری میكرد و بعد از آن خطاب بدنیا نموده كه ای دنیا متعرض من شده كه مرا
از راه ببری یا مشتاق من گشته كه مرا دام آرزوی دوراست دیگری را فریب ده مرا حاجتی
در تو نیست بتحقیق كه سه طلاق دادم ترا كه دیگر مجال رجوع و بازگشتن در آن نیست
پس مدت بقای تو كوتاه و قدر تو اندك و آرزوی تو حقیر است آه آه از كمی توشه
و دوری سفر و وحشت راه و عظیم بودن منزل یعنی جایگاه معویه بدبخت با آن
دل سخت از تذكار این اطوار هوش پرواز و از استماع این كلمات [illegible] گریان
شد چنانكه اشك از چشمش فرو ریخت و آنرا باستین خود پاك میكرد و حضار مجلس
همگی گریستند بعد از آن معویه گفت كه كَانَ وَاللهِ اَبُو الْحَسَنِ كَذٰلِكَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ
عَنْهُ يَا ضِرَار یعنی بخدا قسم كه ابوالحسن چنین بود كه وصف كردی پس چگونه است
صبر و شكیبائی تو از او یعنی از جدائی او چه حال داری و بر تو چگونه میگذرد ای
ضرار گفت حال كسی كه فرزندش را در كنارش سر بریده باشند كه اشكش نمی ایستد
و حرارتش ساكن نمیگردد پس ضرار گریان شده برخاسته بیرون رفت مجملی از كیفیت
سوز و گداز و زاری آن مهر سپهر بزرگواری در دلهای شبها كه دیگران بخفتگان
فراش غفلت را از شیشه اندیشه گلاب آگاهی بر چهره افشانده از گران خوابی
و كاهلی میرهاید و دور گردان محفل آشنائی را بر بساط قرب خوانده بر مسند سعادت
سجاده بندگی بنشاند آنست كه امالی شیخ صدوق مذكور است كه عروه ابن زبیر
گفت كه در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و تذكار اعمال و بیعت رضوان مینمودیم ابو
درداء گفت آیا اخبار نكنم و راه ننمایم شما را بكسی كه در مال از مردمان كمتر و در ورع
از همه بیشتر و در اجتهاد و كوشش در عبادت از همه سختر بود گفتند كیست گفت
او علی ابن ابی طالب است آنقوم از اهل عدوان و خلاف و عاری از حلیه انصاف

بودند رو از عان این سخن نمودند مردی از انصار گفت ای قوم من آنچه دیده ام
میگویم و هر كس از شما باید آنچه دیده است گوید مشاهده كردم علی ابن ابی طالب را در دو
حشائكه منسوب به بنی النجار است كه از موالی و كسان خود كناره گرفته و شاخ و برگ
درختان خرما خود را نهفته پس او را نیافتم گفتم بمنزل خود رفته خواهد بود ناگاه
آواز حزینی شنیدم كه میگفت كه الهی كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلُمْتَ عَنِّي فَقَابَلْتَهَا بِنِعْمَتِكَ
وَكَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكَرَّمْتَ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ اِلٰهِي اِنْ طَالَ فِي عِصْيَانِكَ عُمْرِي
وَعَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا اَنَا مُؤَمِّلٌ غَيْرَ غُفْرَانِكَ وَلَا اَنَا بِرَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ
حاصل مضمون این كلمات مانوس خشیت الله ونما اینكه الهی چه بسیار گناه تحمل كردی
با حلم و بزرگی و در گذرانیدی از من و در برابر آن نعمت دادی و بسا گناه كردم كه
كرم نمودی و پرده از روی آن نگشادی الهی دور و دراز شد در نافرمانی تو عمر من
و اعظم گردید در نوشتجات اعمال گناه و من نیستم من آرزومند غیر آمرزش ترا و نیستم
امیدوار جز خوشنودی ترا پس مشغول آن آواز شدم و بر اثر آن رفتم علی ابن
ابی طالب بود و خود را از روی نهفتم و حركت خود را مخفی داشتم پس در آن وقت چند
ركعت نماز گذارد و بعد از آن بدعا و گریه پرداخت از جمله چیزها كه در مناجات گفت
این بود الهی اُفَكِّرُ فِي عَفْوِكَ فَتَهُونُ عَلَيَّ خَطِيئَتِي ثُمَّ اَذْكُرُ الْعَظِيمَ مِنْ
اَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَيَّ بَلِيَّتِي حاصل معنی اینكه ای معبود من فكر میكنم در عفو تو
پس سهل میشود بر من گناه من و بعد از آن یاد مینمایم گرفت و كیر عظیم ترا
پس عظیم میگردد بر من بلای من بعد از آن گفت آه آه اِنْ اَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً
اَنَا نَاسِيهَا وَاَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ خُذُوهُ فَيَا لَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لَا تُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ
وَلَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ يَرْحَمُهُ الْمَلَأُ اِذَا اُذِنَ فِيهِ بِالنِّدَاءِ خلاصه مضمون
این فقرات هوش ربای جنیم و دلگشا بر سبیل احتمال اینكه اگر من خوانم در

صحایف اعمال گناهی که من آنرا فراموش کرده باشم و تو آنرا شمرده و بحساب وضبط در
آورده باشی پس گوئی که بگیرید آنرا یعنی فرشتگان عذاب را بگرفتن فرمائی پس چه گرفتاری
که خویش و عشیره‌اش اورا نتوانند رهانید و قوم و قبیله‌اش باو نتوانند رسانید
رحم کنند بر او جماعتی یعنی اهل محشر چون در حق او ندا کنند که بگیرید اورا بعد از آن
گفت آه مِنْ نارٍ تُنْضِجُ الاَکْبادَ والکُلی وَمِنْ نارٍ نَزّاعَةً لِلشَّوی آه مِنْ لَهَباتِ
لَظی حاصل اینکه آه از آتشی که می پزد جگرها آه از آتشی که از زبانه آتش افروخته
بهم میرسد ابو درداء گفت بعد از آن آواز گریه‌اش ضعیف و پست شد پس دیگر
بار آوازی نشنیدم گفتم چون بسیار بیداری کشیده خواب بر او غلبه کرده خواهد
بود برای نماز صبح بیدارش کنم رفتم دیدم که مثل چوبی بود افتاده اعضای مبارکش
خشک گشته و اصلا حرکت از او ظاهر نمیشد پس او را حرکتش دادم حرکت نکرد اعضای
مبارکش فراهم نیامد گفتم اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ بخدا که علی بن ابی طالب وفات
کرد پس شتابان بمنزل وی آمدم که خبر وفات او را برسانم فاطمه علیها السلام گفت یا ابا
درداء حال و قصه چه بود آنچه دیده بودم گفتم گفت که ای ابا الدرداء بخدا قسم بیهوشی است
که او را از خوف الهی عارض میگردد پس آب آوردند و بر روی او افشاندند بهوش آمد
نگاه کرد و من میگریستم فرمود از چیست گریه تو ای ابا درداء گفتم از آنچه می بینم
که تو بر سر خود می آوری و ریاضتی که خود را میفرمائی فرمود که یا ابا درداء فکیف
لَوْ رَاَیْتَنی دُعِیَ بی اِلَی الحِسابِ وَاَیْقَنَ اَهْلُ الجَرائِمِ بِالعَذابِ وَاحْتَوَشَتْنی
مَلائِکَةٌ غِلاظٌ وَزَبانِیَةٌ فِظاظٌ فَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیِ المَلِکِ الجَبّارِ قَدْ اَسْلَمَنی
الاَحِبّاءُ وَرَحِمَنی اَهْلُ الدُّنْیا لَکُنْتَ اَشَدَّ رَحْمَةً بی بَیْنَ یَدَیْ مَنْ لا یَخْفی
عَلَیْهِ خافِیَةٌ خلاصه مضمون اینکه ما جگر گداز طاقت بردار اینکه ای ابا درداء
پس چگونه خواهد بود اگر ببینی مرا در حالی که خوانده باشند مرا بحساب و یقین

حاصل شده باشد اهل جرایم را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه غلاظ و شداد
یعنی درشت گویان و درشت خویان و زبانیه غلاظ یعنی فرشتگانی که دوزخیان را
بدوزخ رانند و نرمی و مسامحه ندانند پس ایستاده باشم نزد پادشاه جبار بتحقیق
که مرا گذاشته و دست از من برداشته باشند دوستان و رحم بر من کرده باشند اهل
دنیا در آن وقت هر آینه بیشتر رحم خواهد آمد ترا در پیش کسی که پنهان نیست بر او هیچ
پنهانی پس ابو درداء گفت بخدا قسم که ندیدم آنرا از هیچیک از اصحاب رسول الله و نیز
معبود عالمیان و مسجود آدمیان جل جلاله در سوره شریفه الم سجده فرموده که تَتَجافی
جُنُوبُهُمْ عَنِ المَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً حاصل معنی اینکه دوری میکنند پهلوی
ایشان از خوابگاهها میخوابند و میخوانند خداوند خود را از خوف عذاب و طمع ثواب
از والاجناب عالمیان مآب مرویست که این آیه در شان متهجدان و شبخیزانست
یعنی مومنانی که شبها پهلوی استراحت نمی‌سایند و شمع صفت در ظلمت لیالی
از روی سوز و ضعیف نالی با درد آن سعادت رستکاری کردن امیدواری
را فزایند و در ارشاد القلوب از مصری کلبانک هدایت و بیدار کن خفتگان فراش
غفلت اعنی حضرت رسالت منقولست که فرمودند اِذا جَمَعَ اللّهُ الاَوَّلینَ وَالآخِرینَ نادی
مُنادٍ لِیَقُمِ الَّذینَ کانُوا تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ المَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً
فَیَقُومُونَ وَهُوَ قَلیلٌ ثُمَّ یُحاسِبُ اللّهُ النّاسَ مِنْ بَعْدِهِمْ محصل مضمون آنکه چون جمع کند
خدا تعالی خلق اولین و آخرین را یعنی در عرصه محشر ندا کند منادی که باید برخیزند یعنی
آنمیان این جمع آنکسانی که بودند که دوری مینمودند پهلوهای ایشان از خوابگاه می
خواندند خداوند خود را از خوف و طمع چنانکه در آیه شریفه مذکور شد پس برمیخیزند
و ایشان اندک جماعتی خواهند بود پس الله تعالی محاسبه مردمان خواهد نمود بعد از ایشان
تکمیل مراد این باشد که این فرقه سعادت قرین را تا انجمع جدا ساخته بحساب درآنه

بهشت برین سازند وبعد از ان بحساب ما بر خلایق پردازند وهم در آن کتاب است
عالیجناب مرویست که اذا قام العبد من مضجعه والنعاس فی عینیه لیرضی ربه بصلوة لیلته
باهی الله به الملائکة فیقول اما ترون عبدی هذا قام من مضجعه وترک لذیذ
منامه الی ما افترضت علیه اشهدوا انی قد غفرت له ملخص یعنی انکه چون برخیزد بنده
از خوابگاه خود وچشمهای او بخواب آلوده برای اینکه خداوند خود را خوشنود وراضی
سازد بنماز شبی مباهات کند خدای تعالی باو ونیز با فرشتگان گوید آیا نمی بینید این بنده را
چنانکه برخواست از خوابگاه وگذاشت خواب لذیذ خود را بسوی آنچه من برا او
فرض ساخته بودم یعنی برخواست بنماز شب گواه باشید بدرستی وتحقیق که من
آمرزیدم او را الحاصل بغیر بیداری در طلب رستگاری بسی چنین اثرها ونتیجه ها که فی
نیم شبی ودعاهای سحرگاهی مترتب بر ثمرها است وادراک این سعادت جاودانی
با گران جانی وتن آسانی میسر نمیگردد تا از شوق بندگی شوری در سر پیدا نشده
خواب شیرین چشم نمیتوان گشود وتا درشتی راه مرگ وسختی روز جزا در نظر نبود
از جامه خواب نرم پهلو خالی نمیتوان نمود تا آتش سوزی در جان نگیرد بستر
آسانی بی تابانه از دست کرم نمیتوان جست وتا خار خاری پهلو خالی نکرده صفت
بر سر زانوی تلاش عالم نمیتوان نشست کالای رستگاری بی سرمایه دردی
نتوان خرید وبر اوج مرتبه مقربین بی پر وبال شوق نتوان پرید **نظم** کی کرا آشنا
درد جان غفلت آیین را ٭ بچشمت چون فلک بر زخم ساند خواب شیرین را ٭ ده
عشق است با این عزمهای سست نتوان شد ٭ که بر آتش زدن نبود میسر بالین
چوبین را ٭ گدایانرا بتاج پادشاهی سر فرو ناید ٭ چه نسبت آشنائی با سر شوریده بالین
بلبل کام اخلاط شور وشیرین راست کی آید ٭ شور عشق نتوان جمع کردن خواب
شیرین را ٭ تن پروردانی که بفرمان سلطان نفس وهوا بچهار میخ خواب چهار پهلو کشیده

شده اند کی روی نجات میتوانند دید وتیره بختانی که از گرانجانی سراپا در منجلاب
نکبت خواب فرو رفته اند در پیش شسته رویان کریمهای سحرگاهی کجا سفید میتوانند
گردید کور دلانی که از خواب غفلت کل بر دوزن دیده انداز چه راه چشم بر رحمت
الهی میتوانند داشت وبی حاصلانی که بتیر ختی شکر خواب چشم از ثمرهای گوناگون چیدن
ثواب پوشیده اند کی نهال طاعتی در کنار جویبار سفیده دم میتوانند کاشت **بیت** تن
آسائی نهادت بالش زمی بر زیر سر ٭ مکر ای چشم من در خواب بینی روی بیداری ٭ دیده
عالم غیب وشهادت دوخته توفیق وعبادت جل شانه در سوره مبارکه مزمل بعد
از انکه حضرت نبوی صلعم را بقیام لیل امر نموده فرموده که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ
واقوم قیلا مراد از ناشئة اللیل بقولی ساعات تمام شب است وبقولی دیگر ساعات
تهجد است وبروایتی قیام در آخر شب است برای نماز شب وبنا بر این مصدر خواهد بود
چون عاقبت از انشاء بمعنی نهضست وموید اینست انکه گفته اند که ناشئه بلغت
چند بمعنی قیام لیل است وبروایتی مراد از ان نفس ناشئه است یعنی کسی که شب از جای
خواب برای عبادت خیزد وبهر تقدیر ملخص مضمون انکه ساعت شب یا بعد
خواستن شب یا نفسی که شب بعبادت برخیزد سختتر است از روی ثبات قدم یا بجهت
گرانی ومشقت از عبادت روز وجمعی وطأ بکسر واو خوانده اند که بمعنی مواطات
باشد یعنی سختتر است از روی موافقت دل با زبان یا باطن با ظاهر چه در شب
دلها از اندیشه معاش فارغ وحواس جمع میباشد وبا حضور قلب وخضوع وخشوع
بر بندگی قیام میتوانند نمود ودرست تر وثابت تر است از روی مقال که قراءت قرآن
باشد چه در شب آوازه که متفرق حواس است ساکن میباشد بهتر متوجه آن میتوانند
شد وچنانچه زبان از حلاوت تلاوت آن کامیاب میشود دل نیز از فیض تأمل
آن در معانی بهره مند میتوانند گردانید مجملا شب وقتی است که دست وپا از حرکت

ونزد دانا بینای بی بقا استراحت کی نهد وچشم وکوش از دیدنها وشنیدنها
کلفت فرا کوشهٔ استراحت وفراغت درخزیده اعضای ظاهر از بیکار مشاغل
بحاصل در راحت وسرای خاطر از آمد ورفت اندیشهای باطل خلوت جمال
منور حسن عمل از چشم بد نامحرمان در نقاب ظلمت نهان وچراغ دل فروز
اخلاص نیت از تند باد ریا وسمعه در فانوس پردهٔ خفا در امان ابواب
حاجت کذاری بر روی ناله وزاری باز ودست دعا واستغفار بر دامن
کرم خداوند آمرزکار دراز بیکانکان اعراض از خلوتخانهٔ خانه درون وبرون
وزبان کامجوئی در عرض مطالب دو جهانی ماذون دست تقاضای کرم
کریمان حوایج عالم را کیرا ووسعت فضل وعطا عذر عالم عالم جرم وخطا را پذیرا
دیده عفوجویان انتظار توبهای ته دل کشاده وسمع قبول کوش بر زنک قوافل
فرایض ونوافل ایستاده مطلوب دو جهانی با چراغ فیض هر سو در جستجوی طلبکار
ونوید پر امید هل من سایل در سواد اعظم شب هر طرف جار جا ودر امالی شیخ صدوق
طاب ثراه از چراغ افروز دلها وشکر امور سالکان طریق طلب حضرت شرف
نبوی مروی است که اِنَّ اللهَ يُنزِلُ مَلَكاً اِلَى السَّمَاءِ الدُّنيا كُلَّ لَيلَةٍ فِي الثُّلثِ الاَخِيرِ وَلَيلَةِ
الجُمُعَةِ فِي اَوَّلِ اللَّيلِ فَيَأمُرُهُ فَيُنَادِي هَل مِن سَائِلٍ فَاُعطِيَهُ هَل مِن تَائِبٍ
فَاَتُوبَ اِلَيهِ هَل مِن مُستَغفِرٍ فَاَغفِرَ لَهُ يَا طَالِبَ الخَيرِ اَقبِل وَيَا طَالِبَ الشَّرِّ اَقصِر
فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى مَطلَعِ الفَجرِ فَاِذَا رَحَلَهُ مِن مَلَكُوتِ السَّمَاءِ حاصل معنی
اینکه بدرستی که الله تعالی میفرستد فرشته را باسمان دنیا هر شب در ثلث اخر وشب
جمعه در اول شب پس بفرمان الهی ندا میکند که آیا سایلی هست که بوی عطا نمایم آیا
تائبی هست که توبه او قبول کنم وکناهان او را عفو فرمایم آیا آمرزش خواهنده هست
که او را بیامرزم ای جویای خیر وای جویای شر خود را از آن باز دار وترک آن نما

پس پیوسته این کلام ندا میکند تا اینکه صبح دمید بجای خود از ملکوت آسمان
باز میکردند ونیز در کتاب شریف امالی از مهبط بیت مجد وعلی از حضرت صادق ع
منقولست که یَابنَ عِمرَانَ كَذَبَ مَن زَعَمَ اَنَّهُ يُحِبُّنِي فَاِذَا جَنَّهُ اللَّيلُ
نَامَ عَنِّي یعنی اینکه دروغ کفت کسی که کمان کرد که مرا دوست میدارد پس چون شب
آمد مرا کذاشت وخوابید آیا نه محب دوست میدارد خلوت حبیب خود را یا بن عمران
من مطلع بر دوستان خودم چون شب در آمد میکردانم چشمهای ایشانرا در دلهای
ایشان یعنی دلهای ایشانرا روشن وبینا سازم وعقوبت خود را در چشمهای ایشان
مصور میکردانم خطاب میکنند بامن از روی مشاهده وسخن میکویند با من از روی
حضور یعنی بچشم دل مرا مشاهده وحاضرانه بامن مکالمه می نمایند یا بن عمران
ببخش بمن از دلت خشوع وتذلل واز بدنت خضوع وتمنی واز چشمانت اشک
در تاریکیهای شب ودعا کن مرا بدرستی که تو بینائی مرا نزدیک خود شریک دعای تو را
اجابت کننده ویکی از طالبان سر منزل نجات نیمها در مناجات وعرض حاجات
میکفت که الهی غَارَتِ النُّجُومُ وَنَامَتِ العُيُونُ وَغَلَّقَتِ المُلُوكُ اَبوَابَهُم
وَبَابُكَ مَفتُوحٌ یعنی ای معبود من فرو رفتند ستارکان وخفتند چشمها وبستند
پادشاهان درهای خود را ودرکاه تو کشوده است یعنی هر که را حاجتی ومطلبی
باشد عرض آن بحضرت تو در هر وقت ممکن است ومانعی از آن نیست نظم
ز دست رفت عمر من بیا برخیز ٭ برای خواب دکر چشم من ز جا برخیز
ودر مجموعهٔ ورام از حضرت سید الانام منقولست که اِنَّ العَبدَ اِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ
فِي جَوفِ اللَّيلِ المُظلِمِ وَنَاجَاهُ اَثبَتَ اللهُ النُّورَ فِي قَلبِهِ فَاِذَا قَالَ يَا رَبِّ
يَا رَبِّ نَادَاهُ الجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ لَبَّيكَ عَبدِي سَلنِي اُعطِكَ وَتَوَكَّل
عَلَيَّ اَكفِكَ ثُمَّ يَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمَلَائِكَتِهِ اُنظُرُوا اِلَى عَبدِي فَقَد تَخَلَّى

فی جوف اللیل المظلم والبطالون لاهون والغافلون نیام اشهد وانی قد غفر
که ملخص معنی اینکه بدرستی که بنده چون خلوت کزیند با مولای خود در دل شب یا
روز مناجات کند خدا تعالی در دلش نوری اندازد یعنی دلش را روشن کرداند و چون
یا رب یا رب کوید خداوند بزرکوار فرماید که لبیک ای بنده من طلب کن از من تا عطا
نمایم وکار خود را بمن کذار تا ترا کفایت کنم بعد از ان خدای عز وجل کوید ای فرشتکان
من نظر کنید به بنده من بتحقیق که خلوت کرفته برای من در دل شب تاریک بیطالت
پیشکان بلهو ولعب مشغولند وغافلان خفته اند کواه باشید که من بتحقیق امرزیدم
اورا نظم دلا از خواب بکشا چشم وسر کن آه یاربها که بنود خلوت در بسته چون ظلمت
شبها به بیداری تواند یدن رخ کام دو عالم را کشاده دیده از خواب فتح الباب
مطلبها ننوشی تا شراب نیمجار فیض بیداری شعر ترا دادند چشم من ز پلک دیدکان لبها
مس فرص وقمر از روی نیر خود شید میکردد چه اکیر ای سیر رو بهتر است از ظلمت شبها
زخواب مرک غفلت چشم بکشا تا مکر بکدیم توانی دید فکر مرک خود را اندرین شبها
بر هوشمندان بیدار دل ظاهر است که آدمی را جهت تهیه سفر آنجهانی وتحصیل سعادت
جاودانی غیر این یکجزو زندکانی نیست ونصف آن روز است که باید در آن
کارهای دنیای خود را ساز دهد با نجام ضرورت معاش پردازد چه بنای هستی
آدمی با حتیاج واز ارتکاب بعضی امور ناچار ولا علاج است چون خرید وفروخت
وداد وستد نظم ونسق تخم وتخم وباغ وبوستان وپاس لوازم آشنائی با یاران
ودوستان ورسیدن باحوال منسوبان در بیرون وخانه وزن وفرزند با
متعلقان ابنای زمان وامثال آنها ووسعت روزها همین قدر باشد که امثال
در ان صورت توانند بست واین قسم مطالب در ان بحصول تواند پیوست
وقلیل سهلی فاصل آید که در آن باداء فرایض ونوافع آن قیام تواند نمود ونصف

دیکر آن شب است که بعضی از ان نیز بخوردن وخواب وآسایش بدن میکذرد
وبتحصیل قوت بدن ودماغ صرف میکردد وباقی آن وقتیست که مرد صاحب
درد بچراغ بیداری طریق رستکاری خود در ان تواند جست وبزبان عجز
وانکسار عذر تقصیرات خود خواسته باید بدیده ارقام جرایم وآثام خود را
از صحایف لیالی وایام میتواند شست هرکاه آن نیز صرف خواب وتن پروری
شود دیکر وقتی برای بندکی نخواهد ماند وروز آخر که صبح اجل دمد وفرصت
یراق کیری سفر ناکزیر را از دست رود جز خاک ندامت وحسرت بر سر نخواهند
افشاند رباعی روز وشب عمر تو با صد شتاب میکذرد آن بخور واین بخواب
روز چنین میکذرد شب چنین کی شوی آماده روز پسین وجعلی کر فی الجمله
آکاهی وتن پروری وصدی دارند وکاهی بادراک این سعادت کردن آرزو
کشیده نقش اراده آنرا بر لوح وخاطر مینکارند اکثر آنست که بفریب نفس کافر
کاهل بار شتاب اجل غافل هر شب را بشب دیکری اندازند وبتاخیر وتسویف
شبهای عزیز واوقات شریف را از دست داده بالکلیه در میمانند بکن یا
نفس کافر دست ویا تا دست ویا داری توانا ای خود را دست ویا بهر حنا
داری کویند یکی از عباد در وقت احتضار که مسافر روح از کوچکاه جسم
زار روانه بود وشعله حیاتش مانند شمع سحر کاهی هر لحظه دیده شعور می بست
ومیکشود زبان پند سرایش باین نوای هوش فرما مترنم میکشت که ما تاسفی علی
علی لیال الاحزان والغموم والخطایا والذنوب وانما تاسفی علی لیلة
نمتها ونوم افطرته وساعة غفلت فیها من ذکر الله تعالی تاسف وحسرتی که دارم
نه برد نیاست که سرای اندوه وغم وجای کناه ونافرمانی خداوند عالم است
چه چنین جائی که قابل بحسرت ودل واپسی نیست مکر شبی که در ان خفته ام وروزی

کمدران روزه نگرفته ام و زمانی که بدان از ذکر خدا غافل گشته ایم مصرع کل بود
هیچ آن دل که نباشد شادت؛ مرد خوشتر ز حیوتی که رود بی یادت؛ چون
غافل دانا بر فوت شبها تاسف خورد که ممکن است در آن بهانه اشک گرمی که از
سر سوز ریزد نزد خداوند عالمیان قدری داشته خدا را از خود خوشنود خوشنود
سازد و توسلی کند آه و ناله که از ته دل خیزد خود را ببهشت رضای حق اندازد
آورده اند که روز قیامت شخصی را بعرصه محشر آورند چون نگاه باحوال خود
کند و باعمال خود نظر تامل افکند عملی نبیند و در میزان اعتبار وزنی داشته باشد
ندا رسد که ای فلان بهشت در آی گوید یارب من عملی نکرده ام که بآن شایسته این
باشم حق تعالی فرماید که شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو بپهلو گردیدی و کلمه الله
بر زبان راندی و باز بخواب رفتی و آنرا فراموش کردی و چون بر من و خواب روا
نیست آنرا فراموش ننمودم و این کرامت جزای آن عملیست که نمودی و هرگاه یک
عمل بهانه وصول رحمت و وسیله دخول جنت تواند گردید تامل کن که شوم خواب
و تن آسائی چه سعادتهای جهانی از کیسه آدم غافل میرود و نفسی که رشته گوهر
بهای چندین ذکر و تسبیح میتواند شد چون همه باد و بفر خواب میگردد شعر
پاسبان گنج ایمانی مرو اید لبخواب؛ مصحف یاد حق خود را مکن باطل بخواب؛ باکرا
باری در این تن های سر غفلتی؛ رفت ای کاشر جان در میان گل بخواب؛ در شمر
که می باید بجان ایستادگی؛ گشته ای غافل آنرا دابیقدر پامال بخواب؛ نیم عقلی از سر عقلی
بجود داری کمان؛ میکنی آنرا هم از تن پروری زایل بخواب؛ هر نگاه اعتبار جوی
آب رند کیمیا؛ حیف باشد چشمه آنرا کنی باطل بخواب؛ انچنین کافتاده در دام حرص
تبلی پهلو تنت؛ روی بیداری مگر بینی تو ای جاهل بخواب؛ خواب را خواب لحد
واعظ نتواند شد بدل؛ نقد عمر بی بدل را چون دهد عاقل بخواب؛ غرم باد آدمی

که با این اعتلای شان و امتیاز از سایر انواع حیوان که پدرش مسجود ملائکه بود
و بر سریر شرف إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فرمانفرمائی نموده خلعت خلقتش
بطراز لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ مزین است و منشور کرامتش برقم
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ مفتون ارض و سما در امر معیشت و بیکار کنانند و وحش
و طیر بر سر خوان هستی او طفیلان با این همه عز و شرف که او را داده اند در هر
بیداری و شبخیزی از خروس کمتر باشد که هر شب البته بیدار و آگاه میشود و
این ورد هرگز از او فوت نمیشود شعر ای گشته ز فیض شبخوابی خورسند؛
جان کرده ز پژمردن تن ناروند؛ شرمت باد از خروس کانرا همه شب؛ تسبیح و
ترا نفیر خوابست بلند؛ برخیز شب ای همای اوج اقبال؛ بگشا بهوای عشق جانان
پر و بال؛ تا کی خواب چو ماکیان ای نامرد؛ کم سختا ز خروس بخروش و بنال؛
خوش آنکه بغم شکفته باشی همه شب؛ در خون جگر نهفته باشی همه شب؛ شرمت
باد از خروس ای طایر جان؛ کو بیدار و تو خفته باشی همه شب؛ و از جمله مصلحتی که
مدبر امور را جل شانه در آفریدن خروسان بدینگونه که گران خوابان فراش
راحت باواز ایشان بیدار و سیاه مستان شراب غفلت از ناله ایشان هشیار
گشته ساعتی تدارک احوال خود نمایند و خروس وار با ناله های زار بعذر خواهی
گردها پرداخته مانند خروسان از حسرت فوت ساعت عشرت تاسف بر هم سایند
پر اشاره باین معنی است آنچه از جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع مرویست که خروس در
فریاد میگوید اُذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلِينَ یعنی ذکر کنید الله تعالی را و یاد نمائید ای غافلان
از سید دو سرا و همای هوای سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى در خبر است که فرمودند شب معراج در
آسمان چهارم خروسی سفیدی دیدم و چشمهای او و پایها فوق سرخ و پاهای سرخ
آن از زبرجد سبز ندا میکرد که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و

وَفَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَوَلَدَاهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صِفْوَةُ اللهِ يَا غَافِلِينَ اذْكُرُوا اللهَ
یعنی نیست معبودی بر حق مگر الله و محمد رسول و فرستادهٔ اوست خداست علی بن
ابیطالب که امیر مؤمنانست ولی و دوست خداست و فاطمه و فرزندان او حسن و حسین
برگزیدگان خدایند ای غافلان ذکر کنید خدا را و نیز در کتاب شریف فقیه از حضرت
ابی جعفر منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که بدرستی که خدا تعالی
فرشته ایست بصورت خروس سفید سرش در زیر عرش و پاهای آن در قعر زمین
هفتم و او را بالی در مشرق است و بالی در مغرب خروسان فریاد میکنند تا وقتی که
او فریاد کند چون فریاد کند بال بر بالای هم زند بعد از ان گوید سُبْحَانَ اللهِ
الْعَظِيمِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ پس خدا تعالی در جواب و گوید لَا يَحْلِفُ بِي كَاذِبًا
مَنْ يَعْرِفُ مَا تَقُولُ یعنی قسم نمیخورد بمن دروغ کسی که شناسد و داند آنچه تو میگوئی
نیز در فقیه از حضرت صادق ماثور است که چون بانگ خروس شنیدی بگو
سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ بِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا
أَنْتَ ترکیب این عبارت شریفه بر چند وجه ممکن و از انجمله دو وجه که سبوح خبر
مبتدا محذوف و قدوس و رب الملائکة هر یک خبر بعد از خبر باشد و بنابراین معنی
اینست که تو منزهی مقدسی خداوند فرشتگان و روحی یا آنکه رب منصوب و منادی
باشد یعنی منزهی و مقدسی ای خداوند فرشتگان و روح پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو
با اینمعنی که چندانکه رحمت و آمرزش گنجایش دارد غضب نمیگنجد نیست معبودی بر حق مگر تو
پاک و منزهی میدانم ترا بد کردم و ستم بر خود نمودم پس بیامرز مرا بدرستیکه نمی آمرزد
گناهان را مگر تو و هم در فقیه مذکور است که کریمه وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ
وَتَسْبِيحَهُ که در سورهٔ مبارکه نور است مرویست که در خروس نزول یافته و ما قبل آن

اینست

اینست که أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ حاصل معنی
اینکه بر قول مفسرین آیا ندیدی و ندانستی اینکه خدا تعالی تسبیح میگویند و بپاکی یاد میکنند
او را هر که در آسمانها بزبان قال یا حال و مرغان نیز تسبیح مینمایند او را در حالتی که
بال گشاده و صف کشیده اند هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع بتحقیق
دعا و تسبیح خود را یا خدا تعالی دانسته دعا و تسبیح او را مجملا خروس یا عامهٔ طیور
یعنی در دل شبها و بعضی دم سحرها چنانکه مشاهده نیز میگردد و هر یک قال و قیلی و زمزمهٔ
تسبیح و تهلیلی دارد و آدمی غفلت شعار به بند تن پروری گرفتارست که برای یکچشم
خواب از عالم عالم فیض بیداری شبها چشم بپوشد و جهان جهان فضل و ثواب را
بیکدم تن آسانی و خواب میفروشد سبحان الله کریمه در عشق دختری که دلش خسته
یا بهر بند تعلق پسری که پای خاطرش بسته باشد که از آب پلید منی مخلوق گشته صبح صفی
در پس دیوار صفای ظاهر در خزیده و شبها از یاد ایشان نالان و گریان در
آتش خیال ایشان سوزان و بریان میباشند و شوریده وار اندر هوای ایشان
میباشند و سینه مسخر باشند و از صنعت صانع مصوری که در رو و موهای آن کلک قدرت
اعجوبه کار شگفترین رقمها و چشم و ابروها از خامهٔ صنع بدایع نگارش سیاه قلمها
در دل کرده اش آنقدر حرد از درد بندگی آنحضرت در خاطر افسرده اش چندان اثر
نیست که پروای داشته باشد که یک دو ساعت شب از جامهٔ خواب بخیزد و بدست طلب
بدامن فیض شب در آویزد دامن دل را از غبار یاد غیر حق افشاند و دست دعا را بر گردن
معشوقهٔ مرادات دنیا و عقبی حمایل گرداند و اگر قضا گاهی بعقربی توفیق بیداری
هم یابد بدبعی تمام باز میخوابد و لاشهٔ جان در گل تن پروری مانده اش یا در آن فیض
بندگی نمیشتابد و در فقیه از یکی از دو امام همام یعنی حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت نموده حدیثی که حاصل معنی آن اینست که نیست هیچ بنده مگر آنکه بیدار

میکنند او را در شب یکبار یا دو بار اگر برخواست برخواست و اگر نه شیطان می آید و در گوش
وی بول میکند آیا نمی بیند احدی از شما که آن شخص که بیدار شد و برنخواستم وقتی که برخیزد
افسرده و گران و کاهل میباشد یعنی آن علامت بول شیطانست و در کافی از حضرت ابی
عبد الله ع بدینگونه منقولست که بدرستیکه بنده بیدار کرده میشود سه مرتبه از شب اگر برنخواست
شیطان می آید و در گوش وی بول میکند و نیز در فقیه از جناب مستطاب
امام محمد باقر ع منقولست حدیثی که ملخص آن اینست که هیچ بنده قصد این نکرد که برخیزد در
هر ساعتی از شب که اراده دارد و خدای تعالی دانست که این قصد را در واقع دارد یعنی محض
تصور و آرزو نیست مگر اینکه موکل ساخت خدای تعالی با و دو فرشته که او را حرکت دهند یعنی
برای بیدار کردن در همان ساعتی که قصد نموده است مخفی نماناد که در فضل بیداری
و عبادت شب اخبار و آثار بسیار و جداول نوشتجات و ارقام محدثین اعلام از زلال
لبریز و سرشار است و بعضی از آن در طی بابی که کام زبان خامه بیان از حلاوت تلاوت
آنها کامیاب گردید و بتقریبات دیگر سمت تحریر پذیرفت و بعضی نیز از خزاین کتب سلف
و خلف منتخب و برسمین الحاق این اوراق مرتب میگردد امید که فواید آنها بروزگار
مؤمنین سعادت قرین عاید و فواید قلوب سالکان طریق بندگی ملک بسر منزل
فرخندگی قاید گردد و از انجمله در کتاب شریف فقیه مذکور است که حضرت جبرئیل بجناب
مستطاب نبوی ص نازل گشته آنحضرت فرمودند که یا جبرئیل عظنی یعنی مرا وعظی کن و
پندی ده جبرئیل فرمود که یا محمد عش ما شئت فانك میت واحبب ما شئت فانك مفارقه
واعمل ما شئت فانك ملاقیه شرف المؤمن صلوته باللیل وعزه کفه الاذی عن الناس
ملخص معنی مضمون اینکه ای محمد زندگانی کن چندانکه خواهی بدرستی که تو میرنده
یعنی هرچند بکام دل و بقدر خواهش زندگانی کنی عاقبت خواهی مرد و ودیعت حیات را
ناچار خواهی سپرد و دوست دار هرچه را خواهی بدرستیکه تو از او جدا خواهی شد و بکن

هرکاری

هرکاری که میخواهی یعنی از نیک و بد که بدرستی که تو آن کرده تلافی خواهی کرد یعنی بجزای
آن خواهی رسید شرف مؤمن نماز اوست در شب و عزت وی باز داشتن آزار خود از
مردمان و نیز در آن کتاب از والا جناب عالیان مآب نبوی ص مرویست که در هنگامی که
در وقتیکه طایر روح مقدسش از قفس دنیا بعالم بقا پرواز مینمود بابی ذر غفاری رحمه الله
خطاب فرمود که یا اباذر احفظ وصیتی تنفعك من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة
حاصل اینکه حفظ کن و بعمل آور وصیت و سفارش مرا که ترا سود میدهد هر کس که ختم عمر
شود او به برخواستن شب و بعد از آن بمیرد پس او راست بهشت و در تهذیب نیز این
حدیث مذکورست اما بجای احفظ وصیتی تنفعك احفظ وصیة نبیك است یعنی حفظ
وصیت پیغمبر خود را و از جمله وصایای آن رسول گزین که حضرت امیر المؤمنین را نمود
و در فقیه و بسیاری از کتب معتبره مذکورست اینست که یا علی علیك بصلوة اللیل علیك بصلوة
اللیل یعنی بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب و هم در فقیه از امام همام
والا مقام حضرت امیر المؤمنین ع منقولست حدیثی که ملخص معنی آن اینست که بدرستی که
خدای تبارك و تعالی چون خواهد که باهل زمین عذابی فرستد گوید که اگر نمی بودند آنکسانی
که باهم دوستی میورزند بجلال من و عمارت مینمایند مساجد مرا و استغفار میکنند در سحرها
اگر این جماعت نمیبودند هر آینه فرو میفرستادم عذاب خود را و هم در فقیه از حضرت اقدس
جعفری ع ماثورست که علیکم بالصلوة اللیل فانها سنة نبیکم ودأب الصالحین
قبلکم ومطردة الداء عن اجسادکم حاصل آنکه بر شما باد بنماز شب که بدرستی که آن
سنت و طریقه پیغمبر شماست و شیوه صالحانست که پیش از شما بوده اند و دور کننده درد است
از بدنهای شما و نیز در آن کتاب از آنجناب منقولست که ان البیوت التی یصلی
فیها باللیل بتلاوة القرآن تضیء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل حاصل مضمون اینکه
بتحقیق که خانهائی که در آن نماز گذارده میشود بتلاوت قرآن میدرخشند و روشنی میبخشند

برای اهل آسمان چنانکه می درخشند ستارگان آسمان برای اهل زمین و در همان کتاب از آن
هادی طریق صواب ع مرویست که در کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات فرمودند که الصلوة
المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب النهار یعنی نماز در شب میبرد و محو میکرداند آنچه را
کرده است از گناه روز و نیز در فقیه مذکور است که مردی بخدمت آنحضرت آمد و از احتیاج
و فقر شکایت کرد و در شکایت افراط و مبالغه نمود بحدیکه نزدیک بود که از گرسنگی بمیرد
حضرت ابوعبدالله ع فرمودند که آیا نماز میکنی در شب آنمرد گفت آری پس آنحضرت رو
بجانب اصحاب خود کرده فرمودند که کذب زعم انه یصلی باللیل ویجوع بالنهار ان الله
تبارک وتعالی ضمن صلوة اللیل قوت النهار حاصل معنی آنکه دروغ گفت کسی که ادعا نمود که
شب نماز میکند و روز گرسنه است بدرستیکه خدا تعالی شانه بسبب نماز شب ضامن قوت روز گردانیده است
و هم در فقیه آورده که مردی از رفیع جناب شیعیان مآب امیرالمؤمنین ع پرسید از [illegible]
شب بقرآن یعنی بنماز یا تلاوت کلام مجید آنحضرت فرمودند که ابشر من صلی من اللیل عشر لیلة لله
مخلصا الی چون تزیین اینمقام بایراد تمام این کلام باعث تطویل میگردد ناچار خامه اعجاز شعار
بترجمان شرف تذکار آن تن در داده بذکر حاصل معنی آن اکتفا مینماید و آن اینست که
مژده باد ترا هر که نماز کند از شب ده یک شب را برای خدا تعالی شانه بغیر از جهت طلب ثواب
الهی خدای تبارک و تعالی گوید بفرشتگانش که بنویسند برای این بنده من از حسنات بعدد آنچه
رویانیدم در این شب از دانه و برگ و درختی و بعدد هر نی و برگ درخت خرمائی
و چراگاهی و هر که نماز گذارد سه یک شبش را عطا کند او را خدا تعالی ده دعای مستجاب و
نامه عملش را بدست راستش دهد و هر که نماز گذارد هشت یک شبش عطا کند او را خدا تعالی
اجر شهیدی صابر که نیتش صادق باشد و داده شود اذن شفاعت در اهل بیتش و هر که
نماز گذارد هفت یک شبش را بیرون آید از قبرش روزی که زنده میشود و روی او چون
ماه شب چهارده باشد تا آنکه بگذرد بر پل صراط با امنین یعنی جماعتی که از عذاب ایمن باشند

و هر که نماز

و هر که نماز گذارد شش یک شبش را نوشته شود در میان اوابین یعنی جمعی که از باطل بحق و
از عصیان بطاعت بازگشت کرده باشند و آمرزیده شود گذشته از گناهان و هر که نماز گذارد
پنج یک شبش را قرین و هم نشین گردد با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در قبه اش یعنی در گنبدی
و مقامی که برای آنحضرت در بهشت معین است و هر که نماز کند چهار یک شبش را در اول
رستگاران باشد تا اینکه بگذرد بر صراط مانند باد تند و داخل بهشت شود بی حساب و هر که
نماز کند سه یک شبش را هیچ فرشته نماند مگر اینکه آرزو کند منزلت و مرتبت قرب او را
که نسبت بجناب الهی داشته باشد و گویند او را که داخل بهشت شو از هر دری که خواهی از
درهای هشتگانه و هر که نماز کند نصف شبش را پس عطا کرده شود بپری زمین طلا
هشتاد هزار بار برابری نیکند با جزای او و بوده باشد برای او باین عبادت ضعف
نزد خدا تعالی بهتر از هفتاد بنده که آزاد کند از اولاد اسمعیل و هر که نماز گذارد دو ثلث شب را
بوده باشد برای او از حسنات بعدد ریگ عالج که موضعی است در بیابان و در آن ریگ
بسیار میباشد که کمترین آن حسنات بحسب وزن ده برابر از کوه احد باشد ده بار و هر که
نماز گذارد شبی را تمام بر حالتی که تلاوت کند کتاب خدا و راکع و ساجد و ذاکر باشد
باینمعنی که تمام شب را بنماز و تلاوت و رکوع و سجود و ذکر گذراند عطا کرده شود
از ثواب آنچه کمترین آن این باشد که بیرون آید از گناهان مانند روزیکه مادر او را
زائیده باشد و نوشته شود برای او بعدد آنچه آفریده است خدای عز و جل از حسنات
و مثل آن درجات و ثابت و پایدار گردد نور در قبرش و برکنده شود گناهان و حسد
از دلش و پناه داده شود از عذاب قبر و عطا کرده برات از آتش و مبعوث گردد از
آمنین چه یعنی چون از قبر خیزد از جمله جمعی باشد که از عذاب ایمن باشد و خداوند
تبارک و تعالی بفرشتگان گوید که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من که زنده داشته است
شبی را برای رضای من ساکن کردانید او را در فردوس و او را صد هزار شهر و در هر شهری

جمیع آنچه خواهش کنند نفسها ولذت برند چشمها وخطور نکرده باشد بر هیچ خاطری
واین سوای آنچیزیست که آماده کرده‌ام برای او از کرامت وزیادتی وقرب ودر
تهذیب از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که ان کان الله عز وجل قال المال و
البنون زینة الحیوة الدنیا ان الثمان رکعات یصلیها العبد آخر اللیل زینة
الآخرة محصل معنی اینکه اگر مال وفرزندان چنانکه خدای عز وجل فرموده است
هشت رکعت نمازی که بنده در آخر شب میگذارد زینت آخرتست واز این قبیل
اخبار واحادیث در این مطلب بسیار وارد یافته ولیکن بحکم در خانه اگر
کس است یک حرف بس است اهل هوش وخرد را همین چند خبر کافی وعالمیان مرض
کاهلی را همین قدر شافی است مطلب دویم در مذمت بسیار خوابیدن وبیان اوقاتی
که در آن ممدوح ومذمومست پوشیده نماند که از جمله سته ضروریه که آدمیرا
در کار وقوام بدن را از آن ناچار است بطرزی که مزاج صحیح معتدل انتفاع
کند وخواهد وبیشتر از آن ضعیف گردد وکاهد وهمین قدر از آن پسندیده و
سزاوار وزاید بر آن مذموم وموروث رنج وآزار است وآن نیز بمثابه اکل و
شربت که تا از حد اعتدال وضرورت نگذشته نیکو ومستحسن وچون از آن
تجاوز نمود باعث خرابی سرای بدنست وچه بدن که خانه دل نیز بآن تیره وسیاه
ونقد عمر عزیز از آن ناچیز وتباه میگردد هر نفیرش سبب نفور وحشی غزال
فرصتی است وهر مژه برهم زدنش باعث رمیدن همای دولتی در کلینی از حضرت
مقدس جعفری ع منقولست که کثرة النوم مذهبة للدین والدنیا ان الله عز وجل
یبغض کثرة النوم وکثرة الفراغ محصل مضمون آنکه بسیاری خواب موروث رفتن
دین ودنیاست بدرستی که خدای عز وجل دشمن است با بسیاری خواب وبسیاری بیکاری
وقدر مذکور نیز از خواب که آدمیرا ضرور وکاخ تن بآن برپا ومعمور است هر وقت

پسندیده نیست بلکه بعضی اوقات مذموم است چنانکه از حضرت اقدس نبوی ص
مرویست روایتی که حاصل مضمون آن اینست که خواب هفت نوع است خواب غفلت
وخواب شقاوت وخواب لعنت وخواب عقوبت وخواب راحت وخواب رخصت
وخواب حسرت اما خواب غفلت آنست که در مجلسی که ذکر خدا نمایند واقع شود و
خواب شقاوت خوابیست که در وقت نماز باشد وخواب لعنت آنست که وقت صبح
باشد وخواب عقوبت بعد از نماز صبح است وهمانا عقوبت آن محرومی از رزق است
چنانکه بیان میشود وخواب راحت وقت قیلوله است که چاشتگاه بلند باشد
وخواب رخصت بعد از نماز خفتن است وخواب حسرت شب جمعه است وتسمیه
آن باین اسم همانا جهت این باشد که شب چنان عزیزی را بخواب بگذرانیدن وخود را
از فیض بیداری وعبادت آن محروم گردانیدن موجب حسرت وندامت خواهد بود
ودر فقیه از امام همام حضرت جعفر صادق ع منقولست که نومة الغداة مشومة
تطرد الرزق وتصفر اللون وتقبحه وتغیره وهو نوم کل مشوم ان الله تبارک وتعالی
یقسم الارزاق ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فایاکم وتلک النومة خلاصه معنی اینکه خواب
اول روز یعنی پیش از آفتاب نحوست دور میکند ومیرساند از آنکس روزی او وزرد
وزشت ومتغیر میگرداند چهره را وآن خواب هر کسی است که مشوم باشد بدرستی که
الله تبارک وتعالی بخشش میکند روزیهارا میانه طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس بپرهیزید
واجتناب نمائید از این خواب … درآن کتاب از آن عالیجناب مأثور است حدیثی
که محصل آن اینست که خواب اول روز شوم است ومحروم میسازد آدمیرا از رزق وزرد
میکند رنگ را ومن وسلوا نازل میشد بر بنی اسرائیل میانه طلوع صبح تا طلوع آفتاب
پس کسی که در آن ساعت خوابیده بود نصیبش نازل نمیشد پس چون بیدار میگردید
نصیب خود را نمیدید ومحتاج میشد که از دیگران سؤال وطلب نماید ونیز در فقیه

مذکورات که اعرابی یعنی مردی صحرانشین بخدمت سرور دین آمد وعرض نمود
که یا رسول الله من ذکور یعنی صاحب حافظه و یادداشت بودم والحال فراموش کار گردیده‌ام
آنجناب فرمودند که قیلوله میکردی یعنی میان روز نزدیک بظهر میخوابیدی گفت
آری فرمود آنرا ترک نمودی گفت آری آنحضرت فرمود که عود کن یعنی باز انرا میکرده
باش آنمرد بآن عادت معاودت کرد و ذهن و هوشش هم چنان بحال اول باز آمد
و هم در فقیه از جهان مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر ع ماثور است که النوم اول
النهار خرق والقائلة نعمة والنوم بعد العصر حمق والنوم بین العشائین یحرم الرزق
بضم خاء بالنقطه بمعنی تندخویست و بفتح خاء با نقطه و سکون را بمعنی فقر و
بیچیزیست و بجهت موافقت اخبار مذکوره این مناسب تر است وحاصل معنی بنابر اینکه
خواب در اول روز سبب فقر و تنگیست و خواب میان شام و خفتن محروم میگرداند
از رزق مطلب در آداب خوابیدن و ذکر آیات و ادعیه که در ان وقت بآن
رطب اللسان باید گردید در مطلب سابق معلوم شد که دو وقت خواب پسندیده است
یکی میان روز که قیلوله گویند دوم بعد از فراغ از نماز خفتن و نافله آن فارغ
کرده سزاوار آنست که بخواب مبادرت نماید و مشغول شب نشینی و صحبت نگردد
مگر بسخنی که در دین بکار آید چرا که بشب نشینی و صحبت پرداختن فیض نماز شب و عبادت
چنانکه مرویست که ان من احیا اول لیله خرب باخره یعنی بدرستیکه هر که زنده دارد و
به بیداری بگذراند اول شب را خراب و ضایع میگرداند آخر آنرا و ابن ادریس رحمه الله
در سرایر تصریح بکراهت آن نموده و استدلال باین حدیث فرموده که چون خواهد
بجامه خواب درآید مستحب است که طهارت نماید در فقیه از جناب مستطاب جعفری علیه السلام
مرویست که من تطهر ثم اوی الی فراشه بات و فراشه کمسجده فان ذکر انه لیس علی وضوء
فلیتیمم من دثاره کائنا ما کان لم یزل فی صلوة ما ذکر الله عز و جل حاصل معنی هر که طهارت

کند و بعد از ان بجامه خواب برود یعنی شب را بروز آورد و جامه خواب و مانند
مسجد او باشد یعنی چنان باشد که آنشب را در مسجد گذرانیده باشد پس اگر بجامه خواب
رود و بخاطرش رسد که وضو ندارد پس تیمم کند از جامه خود و هر چه باشد چون
لحاف و غیر آن پیوسته در نماز است چندانکه ذکر خدا نماید یعنی برکت آن تیمم چندانکه
در ذکر باشد چنان بود که در نماز باشد و گفته اند که درین تیمم میسر نبودن آب بشرط
نیست دیگر آنکه بپهلوی راست خوابد در کافی از احمد بن اسحق روایتست که گفت بحضرت
ابی محمد فاید طریق رهبری حضرت امام حسن عسکری ع گفتم که فدای تو گردم
چیزی در خاطر من میخلد و میخواستم آنرا از پدرت سؤال کنم و دست بهم نداد آن
حضرت فرمودند که چیست آن یا احمد گفتم روایتی بما رسیده است از پدران تو علیهم
که خواب پیغمبران بر قفاست و خواب مومنان بر جانب راست و خواب منافقین
بر پهلوی چپ و خواب شیاطین بر رو نیست آنحضرت فرمودند که اینچنین است
گفتم یا سیدی من جهد میکنم که بپهلوی راست بخوابم و ممکن نمیشود و بر این وضع
مرا خواب نمیبرد پس آنحضرت ساعتی خاموش گشتند و بعد از ان فرمودند
یا احمد نزدیک من آی پس نزدیک رفتم فرمودند داخل کن دست را بزیر
لباس داخل کردم پس دست خود را از زیر لباس بیرون آورده و مسح کرد و ما
دست راست خود را بر جانب چپ من و دست چپ خود را بر جانب راست من
سه بار احمد گفت از آنوقت که آنحضرت ع این کار کرد نمیتوانم بپهلوی چپ خوابید و مرا
خواب نمیبرد اینچنان اصلا و مخفی نماناد که رو بقبله خوابیدن بر نهج مذکور و در
میان خلق معمول و مشهور است ولیکن سندی خاص و دلیلی علیحده از کتب مشهوره
متداوله درین باب بنظر تتبع نمیرسد و ممکن که از ینجهت شهرت باشد که چون نزدیک
آدمی در وقت احتضار شبیه است شاید آدمی را از ان مرا بخاطر رسد و باعث

انتباه نفس کشته بخوابیدن چنین فی الجمله از خواب غفلت بیدار شود ولهذا این را اولی
نوافل باشد چنانکه از بعضی زهاد و عباد و مربیان نفس غفلت نهاد نقل کرده اند
که پیوسته از صحبتها و کثرتها بگوشها و خلوتها میگریختند و برای یاد مرگ و تنبیه نفس
وسیلهها می انگیختند از جمله ربیع بن خثیم مشهور است که در خانه خود قبری کنده بود و
هر صبح و شام در آن قبر خوابیده با خود خطاب مینمود که ای نفس فردا است که ندای اجل را
لبیک گفته در چنین مقام بی وحشتی خفته و برای تلافی مافات حسرت بازگشت بدنیا
خواهی کشید و میسر نخواهد گردید اکنون که امروز فردای آن روز طاقت سوز و اینمقام وحشت
اندوز است دعاء رجوع بدنیا نموده و تدارک آن ترخص فرموده اند اکنون برخیز و کار
بساز و سعی تمام بتدارک تقصیرات گذشته بپرداز پس از آنجا بیرون آمده در مقام
اهتمام می ایستاد و بقدر مقدور در طاعت و بندگی میکوشید و اگر استحباب این قسم خوابیدن
در احادیث مذکور باشد ممکن است که در آن نیز همین فایده منظور باشد والله اعلم
دیگر از جمله مسنونات و آداب وقت خواب تلاوت سوره شریفه قل هو الله احد است
در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که من قرأ
قل هو الله یاخذ مضجعه غفر الله عز و جل ذنوب خمسین سنة حاصل معنی آنکه هر که
خواند سوره قل هو الله احد را وقتی که جا میگیرد در خوابگاه خود بیامرزد خدای عز
و جل برای او گناهان پنجاه ساله را و در کتاب شریف کافی از امام شافع عاصیان
جانی هم چنین نقل نموده که من قرأ قل هو الله احد مائة مرة حین یاخذ مضجعه یعنی هر که
قرائت کند قل هو الله احد را صد بار در وقتی که جا میگیرد در خوابگاه خود بیامرزد
خدا تعالی برای او گناهان پنجاه ساله را دیگر از جمله قرائت سوره جلیله جحد است
در کافی از امام والامقام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور است که من قرأ اذا اوی
الی فراشه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد کتب الله عز و جل له براءة من الشرک

ملخص

ملخص آنکه هر که در وقتی خواهد که بجامه خود در رفته ما وی نماید سوره قل هو الله و سوره
قل یا ایها الکافرون را نویسد خدای عز و جل برای او برائتی از شرک یعنی سندی که او
از شرک مبرا و منزه است و همین مضمون در فقیه نیز مذکور است از آنجمله خواندن
سوره مبارکه الهکم التکاثر است در کافی از حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من
قرأ الهکم التکاثر عند النوم وقی فتنة القبر یعنی هر که قرائت کند سوره الهکم التکاثر را
وقت خوابگاه داشته شود از فتنه قبر مراد از آن ناسوختن و عذاب قبر است چنانکه
در صحاح از خلیل نقل نموده که الفتن الاحراق قال الله تعالی یوم هم علی النار یفتنون
دیگر از آنجمله قرائت آیة الکرسی است در کافی از حضرت امام حسن علیه السلام منقولست که من قرأ آیة
الکرسی عند منامه لم یخف الفالج حاصل آنکه هر که قرائت کند آیة الکرسی را وقت خواب
ایمن باشد از مرض فالج و نیز در کافی از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور است که
فرمودند آیا خبر ندهم شما را بانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت چون بجامه خواب میرفت و
ما وی میگرفت راوی گوید گفتم آری فرمود که میخواند آیة الکرسی را و میگفت بسم الله
آمنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی حاصل معنی آنکه
میخوابم بنام خدا ایمان آوردم بخدا و کافر شدم بهر معبودی که غیر اوست خداوندا
نگاه دار مرا یعنی از هر بلا و مکروهی در خواب من و در بیداری من دیگر از آنجمله
قرائت آیه آخر کهف است در فقیه از اشرف آدمیان منقولست حدیثی که حاصل آن اینست
که هر که بخواند این آیه را در وقت خواب قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ
إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا
ساطع و بلند گردد مر او را نوری تا مسجد الحرام در میان آن نور فرشتگان باشند
که استغفار کنند برای او تا صباح و هم در فقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده
که ما من عبد یقرأ آخر الکهف حین ینام الا استیقظ فی الساعة التی یرید

هیچ بنده که خواند آیه آخر سورهٔ کهف را در وقتی که میخواهد مگر اینکه بیدار کرده شود
در همان ساعتی که اراده مینماید و این حدیث در کافی نیز مذکور است با اندک تفاوتی
در عبارت دیگر از انجمله تسبیح فاطمه زهراست علیها السلام و آنرا تسبیح زهرا برای این میگویند
که بوسیلهٔ آن شرف کافهٔ انام وصدف گوهر یازده امام امر بآن وارد گردیده و حضرت
اقدس نبوی ص بتقریبی این تسبیح را بر شنه بیان نکشیده و تفصیل این اجمال از روایتی
مستفاد میگردد که در فقیه مذکور است و خلاصهٔ مضمون آن اینست که فاید طریق
دین و دنیا بخش فقرا و مساکین یعنی ولاانجناب امیر المؤمنین ع بمردی از قبیله بنی سعد
گفت که آیا حدیث نکنم ترا از سرگذشت خود و فاطمه بدرستی که فاطمه نزد من بود پس
آب کشی نمود با مشک تا انکه تاثیر کرد در سینه وی یعنی آثار سینه بهم رسانید و دست
آسیا کرد تا اینکه دستهایش آبله زد و رفت و روب خانه نمود تا جامهایش غبار آلود
گردید و آتش در زیر دیگ برافروخت تا اینکه جامهایش سیاه شد و از اینجهت آزار
سختی بوی رسید یعنی از خدمات مذکوره که بجهت بی خدمتکاری آن بانوی حرم
سرای قناعت و سازکاری خود بسرانجام آنها قیام میفرمود مشقت بسیار باحوال
وی راه یافته پیوسته در تعب و سختی میبود پس گفتم باو که اگر نزد پدرت آئی و از وی
خدمتکاری مسئلت نمائی تا کفایت کند ترا از بعضی که تو در آنی از این عمل میتواند
بود پس بخدمت پیغمبر آمد و جمعی جوانان نزد آنحضرت بودند حیا کرده بازگشت پس آنحضرت
دانست که فاطمه برای حاجتی آمده بود بامداد بحجرهٔ ما آمد در حالتی که ما در زیر لحاف خود
بود پس گفت السلام علیکم ما ساکت شدیم و شرم نمودیم از اینکه باهم در زیر لحاف بودیم
بعد از آن بار گفت السلام علیکم ما همچنان خاموش شدیم بعد از آن دیگر گفت
السلام علیکم پس پرسیدیم که اگر جواب سلام نگوئیم آنحضرت بازگردد و عادت آنحضرت
بود که سه بار سلام میکرد اگر اذن دخول می یافت داخل میشد و اگر نه باز میگشت

پس

پس گفتیم و علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و در پیش بالین ما نشست
و فرمود ای فاطمه چه بود حاجت تو دیروز نزد محمد پس ترسیدم که اگر جواب نگویم برخیزد
سر برآوردم و گفتم من بخدا قسم ترا خبر میدهم یا رسول الله بدرستیکه فاطمه آب کشید
با مشک چندانکه اثر کرد در سینه اش و آسیا کرد تا آنکه دستهایش آبله کرد و
رفت و روب نمود خانه تا آنکه جامهایش غبار گرفت و آتش افروخت در زیر دیگ
تا جامهایش سیاه شد پس گفتم او را که اگر آئی پیش پدرت پس سؤال نمائی از وی خدمتکاری
که کفایت تو کند تعب این را اگر تو در آنی از این عمل میتواند بود حضرت پیغمبر فرمودند
که آیا نیاموزم شما را چیزی که آن بهتر است برای شما از خدمتکار چون شروع در خواب
کنید پس تکبیر کنید سی و چهار تکبیر و تسبیح کنید سی و سه حمد کنید سی و سه فاطمه ع
مرتبه سبحان الله
سر برآورد و گفت راضی شدم از خدا و رسول او راضی شدم و در کافی از داود بن فرقد
و او از برادرش روایت نموده که شهاب بن عبد ربه درخواست کرد که ما از
حضرت ابی عبدالله سؤال کنیم و گفت بگو بآنحضرت که شهاب زنی میترساند مرا در خواب
یعنی علاج این حالت چیست بعد از عرض آنحضرت این مضمون را فرمودند که
بگو بوی که تسبیح بساز و تکبیر کن خدا را سی و چهار تکبیر و تسبیح کن خدا را سی و سه پس بگو
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیده الخیر
و له اختلاف اللیل و النهار و هو علی کل شیء قدیر مخفی نماناد که تسبیح زهرا علیها السلام
چنانکه در وقت خواب مستحب است بعد از نمازها نیز مستحب است و اخبار وارده در آن
نیز انشاء الله مذکور شد و لیکن کیفیت آن در اخبار مختلف است و در بعضی تسبیح
بر تحمید مقدم است مانند این دو حدیث که سمت ذکر یافت و در بعضی تحمید مقدم
چنانکه در تهذیب از محمد بن عذافر روایت شده که گفت من با پدرم بمجلس حضرت ابی
عبدالله ع داخل شدیم پدرم سؤال کرد آنحضرت را از تسبیح زهرا علیها السلام آنحضرت گفت

که الله اکبر تا شمرد سی و چهار بار بعد از آن گفت الحمد لله تا رسید بعدد مجموع بشصت و
هفت بعد از آن گفت سبحان الله تا رسید بصد میشمرد آنرا بدست خود همه یکجا و از فقهای
امامیه رحمهم الله شیخ صدوق و والد ماجدش علی بن بابویه و ابن جنید بر طبق ظاهر
در حدیث قول تسبیح را بر تحمید مقدم دانسته اند و جمعی دیگر احادیث معارض آنها را
ترجیح داده این دو حدیث را از ظاهر بیرون برده اند چنانکه طریقه اصولیین و اهل
اجتهاد است و احتمال اینکه در وقت خواب تسبیح و در تعقیب تحمید مقدم باشد
تا اینکه احادیث بر ظاهر خود باقی باشند نزد فقها مردود است از این جهت که خلاف
اجماع مرکب است چه فریقین هر دو متفق اند که تسبیح زهرا علیها السلام در هر دو وقت بر یک
کیفیت است و قائل بفرق معلوم نیست اما حجیت اجماع چنین که بجهت آن دست از ظاهر
اخبار باید برداشت و منشا اتفاق ایشان همین اخبار باشند و مستندی دیگر از
خارج نداشته باشند محل تامل است بحسب ظاهر اجماعی که فقها در چنین مقامها اصطلاح
کرده و میگویند نه اجماعیست که دخول معصوم در آن معلوم باشد بلکه عبارت از اینست
که از فقها کسی معلوم نیست که بخلاف این رفته باشد و قطع نظر از این مراتب احتمال
مذکور وقتی مستقیم است که در جمیع روایاتی که بخصوص وقت خواب وارد گشته تسبیح بر
تحمید مقدم باشد و لیکن چنین نیست بلکه در بعضی از آن تحمید مقدم مذکور است
چنانکه در کتاب دعا کافی در باب الدعا عند النوم و الانتباه از حضرت ابی عبد الله ع
منقولست که فرمود که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام اذا اخذت مضجعک فکبر الله اربعا
و ثلثین و احمده ثلثا و ثلثین و سبحه ثلثا و ثلثین و تقرا آیة الکرسی و المعوذتین
و عشر آیات من اول الصافات و عشرا من آخرها پس احتمال مذکور بی اخراج این حدیث
از ظاهر موجه نیست و لیکن احتمال دیگر هست که باخراج هیچیک از اخبار محتاج نیست
و آن اینست که تقدیم و تاخیر هر یک از تسبیح و تحمید در این هر دو وقت محتوی باشد که

هر کدام را که خواهد مقدم و موخر تواند داشت و بجهت این وسعت در بعضی روایات
این و در بعضی آن مقدم مذکور شده باشد و لیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق فقهاست
بنحوی که مذکور شد و اما طریقه اخبار همین بنا بر حدیث مشهور بایهما اخذتم من باب
التسلیم وسعت بر ظاهر هر یک از این دو گونه خبر عمل میتوان نمود و هر یک از تسبیح و تحمید را
خواه در وقت خواب و خواه در تعقیب مقدم و موخر میتوان داشت و الله اعلم
دیگر از جمله مستحبات وقت خواب تحمیدات است که در کافی از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که من قال حین یاخذ مضجعه ثلث مرات الحمد لله الذی علا فقهر و الحمد لله
الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت
الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر خرج من الذنوب کهیئة یوم ولدته امه حاصل معنی
اینکه هر که گوید در وقتی که جای میگیرد در خوابگاه خود سه بار الحمد لله الذی تا آخر
بیرون آید از گناهان مانند آن روزی که مادر او را زائیده بود و محصل اینکه
سپاس آنکسی را که شان او عالیست پس بعلو شان بر همه غالب و سپاس آنکسی را که علم او
بباطن هر چیز راه دارد پس دانا و آگاهست بر هر پوشیده و پنهان و سپاس آنکسی را
که مالک و خداوند هر چیز است پس بر همه قدرت دارد و اگر قدر بخشید دال باشد
معنی اینست که تقدیر همه چیز او نمود و سپاس آنکسی را که زنده میکند و میمیراند و او
بر هر چیزی بسیار توانا است و این حدیث در تهذیب نیز مذکور است اما بجای
کهیئة که یوم است دیگر از جمله تعویذ است که در فقیه از حضرت امام محمد باقر ع
یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام ماثور است که لا یدع الرجل ان یقول عند منامه
اعیذ نفسی و ذریتی و اهل بیتی بکلمات الله التامات من کل شیطان و هامة
و من کل عین لامة فذلک الذی عوذ به جبرئیل ع الحسن و الحسین علیهما السلام ملخص معنی
اینکه باید وا نگذارد و فوت نکند هیچکس در وقت خواب اینکه گوید پناه میدهم خود

مضمون تحمید

واولاد خود واهل خانهٔ خود را بکلمات الله التامات که تمام اند از هر شیطان وجانور گزنده
واز هر چشم بدی این تعویذ را باید بخواند که این آنست که تعویذ کرده است باین جبرئیل
حضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام وبعد از کلمات الهی ممکن است قران باشد چنانکه در
کریمه وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا که در سورهٔ مبارکهٔ انعام است گفته است دیگر
از انجمله دعائیست که در فقیه از حضرت ابی جعفر مرویست که چون انکس پهلوی راست
خود بر بستر گذارد که گوید بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک ووجهت وجهی الیک
وفوضت امری الیک والجأت ظهری الیک وتوکلت علیک رهبة منک ورغبة
الیک لا ملجا ولا منجی منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت وبرسولک
الذی ارسلت ثم تسبیح زهرا علیها السلام حاصل یعنی اینکه میخوابم بنام خدای معبود من
بدرستیکه من تسلیم کردم خود را بتو وآوردم روی خود را بسوی تو وواگذاشتم
کار خود را بتو وتکیه دادم پشت خود را بعنایت وحمایت تو وتوکل نمودم بر تو
نیست پناهی ومحل نجاتی از تو مگر بسوی تو ایمان آوردم بکتاب تو که نازل ساختی
وبه پیغمبر تو که فرستاده بعد از این تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام میکند وبعد از این عبارات
عبارت دیگر هست که ممکن است که تتمه کلام آنحضرت باشد اگرچه در مفتاح الفلاح
چنین نداشته وآن اینست که من اصابه فزع عند منامه فلیقرأ اذا اوی الی فراشه
المعوذتین وایة الکرسی حاصل اینکه کسی که در وقت خواب او را خوف وهراسی بهم رسد
باید که سورهٔ قل اعوذ برب الفلق وسورهٔ قل اعوذ برب الناس وایة الکرسی بخواند
دیگر در همان کتاب هم از آنجناب منقولست که هر که این کلمات را بخواند من ضامنم
برای او که هیچ عقربی وجانور گزنده بوی گزند وآسیب نرساند تا صباح کند اعوذ
بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرا ومن شر ما برا
ومن شر کل دابة هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ملخص مضمون

اینکه پناه میگیرم بکلمات خدای تعالی آن کلماتی که در نمیگذرد از مضار آنها هیچ نیک وبدی
از شر انچه خلق کرده وآفریده است واز شر هر جنبنده که خدای تعالی گرفته موی پیشانی
آن یقینی مالک ومسخر است بدرستی که خداوند من بر راه راست وطریقه وفعال
او بر منهج عدل وصوابست دیگر از انجمله قراءت کریمه ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما
غفورا است که در سورهٔ شریفهٔ فاطر است چه در فقیه از حضرت مقدس رسول
ماثور است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود روایت فرموده که لم یقل احد قط
اذا اراد ان ینام ان الله یمسک الی آخره فسقط علیه البیت حاصل اینکه هرگز نشده است
که کسی در وقت خواب این آیه را خوانده باشد وخانه بر سر او افتاده باشد دیگر
از جهت دفع احتلام در فقیه از امام همام حضرت صادق ع منقولست که اذا خفت الجنابة
فقل فی فراشک اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام ومن سوء الاحلام ومن ان
یتلاعب بی الشیطان فی الیقظة والمنام یعنی هرگاه ترسیدی از جنابت پس بگو در جامهٔ خواب
که خداوندا بدرستیکه من پناه میگیرم بتو از احتلام واز خوابهای بد واز اینکه بازی کند
با من شیطان در بیداری وخواب واین دعا در کافی نیز از جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع
منقولست که میخوانده دیگر از جهت دفع شر خوابهای ناخوش در کافی از ابی عبد الله
مرویست انچه حاصل آن اینست که چون کسی خواب ناخوشی ببیند باید از پهلوئیکه بر آن خفته
پهلوی دیگر گردد وگوید انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا ولیس
بضارهم شیئا الا باذن الله این عبارت شریفه از ایات بابرکات سورهٔ مجادله است
بعد از آن گوید عذت بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیاء المرسلون وعباد
الصالحون من شر ما رایت ومن شر الشیطان الرجیم یعنی پناه گرفتم بانچه گرفتند بآن فرشتگان
مقرب الهی وپیغمبران مرسل وبندگان صالح از شر انچه دیدم واز شر شیطان رانده شده

از رحمت و در بعضی از تفاسیر در طی تفسیر آیه مذکوره از حضرت صادق چنین روایت
نموده که هر که خواب هولناک بیند چون بیدار شود این آیه را خواند که انما النجوی
من الشیطان تا آخر و بعد از آن گوید اللهم بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و قنی
شر ما رایت فی منامی و آن خواب با کسی نگوید خدا تعالی شر آن خواب را از او بر گرداند
دیگر از آنجمله سرمه کشیدنست و این اطوار سید ابرار اعنی سرمه کشیدن دیده بینش و مردم
چشم آفرینش حضرت ما شرف نبویه بوده که چون عازم فراش خواب میگردید سرمه میکشیدند
و در مصباح الفلاح از حضرت رضویه منقولست که من اصابه ضعف فی بصره فلیکتحل سبع
مراة عند منامه من الاثمد اربعة فی الیمین و ثلثة فی الیسری ملخص معنی اینکه کسیکه باصره او
ضعیف شد باید که در وقت خواب هفت میل سرمه کشد چهار در چشم راست و سه در چشم
چپ و هم در آنکتاب از بازان والاجناب روایت کرده که الکحل عند النوم امان من الماء الذی
ینزل فی العین یعنی سرمه در وقت خواب امانست از آبی که نزول میکند در چشم و مرویست
که در وقت سرمه کشیدن این دعا خوانده شود اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و
الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدا ما ابقیتنی
خلاصه مضمون اینکه خداوندا بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بحق محمد و آل محمد
اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه گردانی و جا دهی روشنی را در چشم من و بینائی را
در دین من و یقین را در دل و اخلاص را در عمل من و سلامتی را در نفس من و وسعت را
در رزق من و شکر گذاری مر ترا همیشه چندانکه مرا پاینده داری **مطلب چهارم** در ذکر
آنچه بعد از بیداری از خواب تا وقت خواب نماز گذاردن آن از مستحبات وارد است
بر هوشمندان بیدار دل ظاهر است که چون آدمی در بستر غنود دزد خواب متاع عقل
و هوش را که منوط اختیار و سرمایه حرکات ارادیه است از سرای بدن ربود چراغ

شعور را از تراکم بخار فرو مرده و کلید بیوت حواس از سموم هجوم خواب مربوط ساخته
بدن پژمرده بحکم النوم اخ الموت آدمی در این وقت با مردگان برابر و مستوی
چنین باشد برادر است و چون باراده حضرت باری النسمات و خالق موت و
حیات که خدای روح که از استیلای سپاه خواب از سرای تن فراری و در
بغوله بیکاری و بی استقلال متواری گردیده نجم تعلقی و بیرا باین ویرانه
باقی نبود دیگر بار عزم تنگنای بدن دار نمود و قفل خواب را بکلید حول و قوت خداب
نعتکلا رباب انددد و لخت چشم گشود ساکنان عقل و روح در آن ماسحل اقامت
انداختند در کارکنان حواس هم چنان بشغل خود پرداختند شک نیست که این
حالت آدمی را حیاتی تازه و نعمتی بی اندازه است که واهب عطایا بفضل و کرم خود عطا
فرموده است پس سزاوار آنست که بنده در این وقت شکر این نعمت سرمدی که از
بالین بر مسند ارد درگاه حضرت او بر زمین گذارد و از سجده شکر سر قدم ساخته طریق
خاکساری سپارد و این از عادات منبع سعادات حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله بود که چون بیدار میشد سجده میکرد و چون در این وقت سر بسجده
سر بلند کرد و در وقت سجود یا بعد از سر برداشتن گوید الحمد لله الذی احیانی بعد
ما اماتنی و الیه النشور الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده حاصل معنی
اینکه سپاس مر خدا را که زنده کرد این مرا بعد از آنکه میرانده بود بسوی اوست
نشور یعنی در قیامت که خلایق زنده شوند و همگی بازگشت بحضرت او است سپاس
مر خدا یراست که بازگردانید بر من جان مرا تا حمد او کنم و طریق بندگی وی بجا آورم
و در فقیه آورده که چون حضرت رسول صلعم در فراش خواب ماوی مینمود میگفت
بسمک اللهم احیا و بسمک اموت یعنی بنام تو ای معبود من زنده میشوم و بنام تو
میمیرم و چون بیدار میگردید میفرمود که الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی

والیه النشور وهم در ان کتاب از عالیجناب ابی عبد الله مرویست که چون برخیزد
احدی از شما یعنی از خواب باید که گوید سبحان الله رب النبیین واله المرسلین ورب
المستضعفین والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر خلاصه مضمون آنکه
بالتصیدانم از نقایص وعیوب خدایرا که خداوند پیغمبرانست ومعبود فرستادگان
وخداوند ضعیف شمرده شدگان همانا مراد ائمه معصومین اند با کافه اوصیا واولیا که
کافر فراعنه وطواغیت هر زمان ایشانرا ضعیف شمرده وزبون میکرده اند چنانکه در
کریمه ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الوارثین که در سوره
قصص استکفته اند واخبار نیز بر طبق آن وارد است واین مقام التفصیل آن
نیست وسپاس آنخدایرا که زنده میسازد مردگانرا واو بر همه چیزی تواناست که چون
این را گوید خدای تبارک وتعالی فرماید که راست گفت بنده من وشکر کرد ودر همان
کتاب شریف وکافی نیز مذکور است که حضرت ابی عبد الله چون آخر شب برمیخواست
باواز بلند چنانکه اهل خانه میشنیدند میگفت اللهم اعنی علی هول المطلع ووسع
علی المضجع وارزقنی خیر ما قبل الموت وارزقنی خیر ما بعد الموت یعنی ای معبود
من یاری کن مرا بر هول مطلع وآن عبارتست از هراس ودهشتی که در وقت حرکت
واطلاع بر احوال آن عالم انکس را بهم میرسد وفراخ گردان بر من خوابگاه مرا که قبر
باشد وروزی کن مرا خیر انچه پیش از مرگست وروزی کن مرا خیر انچه بعد از مرگست
ودر کافی از حضرت ابی جعفر مذکور است که چون شب از خواب برخواستی بگو الحمد لله
الذی رد علی روحی لاحمده واعبده ترجمه این عبارت مذکور شد پس چون آواز
خروسان شنیدی سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتک غضبک
لا اله الا انت وحدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب
الا انت حاصل معنی آنکه خداوندا تو منزهی مقدسی خداوند فرشتگان وروحی

یا خداوند

یا خداوند فرشتگان وروح پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو یعنی که تا رحمت و
آمرزش گنجایش دارد غضب نمیکنی نیست معبودی برحق جز تو در معبودیت
یگانه بد کردم وستم بر خود کردم پس بیامرز مرا بدرستی که نمی آمرزد گناهانرا مگر تو پس
چون برخواستی نظر کند در اطراف وکنارهای آسمان وبگو اللهم لا یواری منک لیل
داج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا
بحر لجی تدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور غارت النجوم
ونامت العیون وانت الحی القیوم لا تاخذک سنة ولا نوم سبحان رب العالمین و
اله المرسلین والحمد لله رب العالمین خلاصه مضمون آنکه ای معبود من نمی پوشاند
چیزیرا از تو هیچ شبی که پوشاننده چیزهاست بتاریکی ونه هیچ آسمانی که صاحب برجهاست
ونه هیچ زمینی که صاحب مکانهای هموار گسترده است ونه هیچ تاریکیهائی که بعضی بر
بالای بعضی است واین عبارت از غلظت وشدت ظلمت ونه هیچ دریای عظیم پیش
پیش انکسی میروی که شب طریق بندگی میپیماید از بندگان تو با این معنیکه قاید و
رهنمای شبخیزانی به منزل عبادت ویاری میکنی ایشانرا با دراک این سعادت
میدانی خیانت چشمهارا وانچه را که پنهان میدارند سینها یعنی بر غمازیها ونگاههای
دزدیده چشم بینا وبر اسرار ضمایر ومخفیات خاطر دانائی فرو رفتند ستارها وخفتند
چشمها وتو زنده وپاینده بخلایق قیام کننده نمی گیرد ترا پینکی وخواب ومنزه میدانم
از نقایص وعیوب خداوند خود را که خداوند همه عالم ومعبود پیغمبرانست پس بخوان
پنج آیه از سوره ال عمران ان فی خلق السموات والارض تا قول خدای تعالی که انک لا
تخلف المیعاد وبعد از ان سواک کن ووضو ساز پس چون دست در آب گذاشتی بگو
بسم الله وبالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین پس چون فارغ
شدی بگو الحمد لله رب العالمین پس چون بنماز برخواستی بگو بسم الله وبالله والی الله

ومن الله وما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله اللهم اجعلنی من زوارک وعمار
مساجدک وافتح لی باب توبتک واغلق عنی باب معصیتک وکل معصیة
الحمد لله الذی جعلنی من یناجیه اللهم اقبل علی بوجهک جل ثناؤک ملخص
معنی اینکه شروع میکنم بنام خدا وبیاری خدا ودر راه خدا ودر دین خدا وبعبادت
قیام مینمایم انجا بخدا وانچه خدا خواست میشود ونیست توانائی بکارها
مگر بخدا ای معبود من بگردان مرا از زیارت کنندگان خود وعمارت کنند کان مساجد
خود وبگشا برای من در توبه بر خود وببند از من در نافرمانی خود وهر نافرمانی
حمد خداوندی راکه گردانید مرا از کسانیکه با او مناجات میکنند ای معبود من
بگردان روی عنایت وشفقت خود را بمن بزرگ است عظمت ثنا ووصف تو به
نیکوئی ودر مصباح شیخ طوسی طاب ثراه مذکور است که حضرت علی بن الحسین پیش
از نماز شب دو رکعت نماز سبک گذاردی در رکعت اول الحمد وقل هو الله احد و
در دوم الحمد وقل یا ایها الکافرون خواندی وشیخ مغفور در کتاب مذکور وشیخ
کفعمی رحمه الله نیز در حواشی مصباح خود از حضرت اقدس نبوی صلعم روایت نموده اند
حدیثی که حاصل معنی آن اینست که هیچ بنده نیست که شب برخیزد پس دو رکعت نماز
گذارد پس دعا کند در سجودش برای چهل کس از اصحاب ویاران خود که ذکر کند
که نامهای ایشان ونامهای پدران ایشانرا مگر جمیع مسؤلات او مبذول گردد

مطلب پنجم در کیفیت نماز شب وآداب ومتعلقات آن بر پویندگان منهج بندگی
وجویندگان منزل این سعادت وفرخندگی مخفی نماناد که نماز شب عبادت از هشت
رکعت است که اولا گذارده میشود هر دو رکعت بیک تکبیر وسلام وبعد از ان دو رکعت
دیگر گذارده میشود که آنرا نماز شفع مینامند وبعد از ان یک رکعت است که آنرا
مفرد و وتر میخوانند وگاهی نیز بر مجموع این یازده رکعت اطلاق میشود وگاهی نیز

مجموع این یازده رکعت ودو رکعت نافله صبح راکه سیزده رکعت باشد نماز شب میگویند
وگاه نیز مجموع دو رکعت شفع ویک رکعت وتر را وتر میگویند چه وتر بمعنی طاق است
واین استعمال در احادیث وعبارات قدما شایع بلکه غیر آن نادر است ووقت ابتدای آن
از نصف شب است تا صبح صادق وچندانکه بصبح نزدیکتر باشد افضلست واگر مضمون
این باشد که وقت تنگ است ابتدا بشفع ووتر ونافله صبح نماید واگر بعد از این ظاهر
شود که وقت باقیست شش رکعت دیگر برآنها افزاید که مجموع یازده رکعت شود انگاه
یک رکعت وتر ودو رکعت نافله صبح را بقول شیخ مفید ودو رکعت نافله صبح با آنها
بقول علی بن بابویه اعاده نماید که مجموع سیزده رکعت شود واگر در اثنای نماز صبح
دمد گفته اند اگر چهار رکعت آنرا گذارده باشد باقی را نیز بنیت ادا مخفف وسبک
باتمام رساند وبفاتحه تنها اکتفا نمایند والا قضا کند واز بعضی روایات چنین مستفاد
میشود ومشهور میان علما نیز اینست که اگر کسی را گذاردن این نماز در وقت مذکور
بجهت غلبه خواب یا مانعی دیگر مقدور نباشد در نصف اول شب میتواند گذارد
اما قضاء آن افضلست وعده ودعاها باین نماز مغفرت انجام سعادت آغاز ومتعلقات
آن بر دو گونه است اعمال ظاهری واحوال باطنی که طایر جان را در پرواز باوج کمال
بمنزله دو بالست اما اعمال ظاهریه وآن نیز بر دو گونه است مختصر ومطول که متهجد
بقدر شوق وقوت وبحسب اقتضاء وقت وفرصت هر یک از این دو طریق را که خواهد
اختیار میتواند نمود اما مختصر اینکه بعد از طهارت هشت رکعت نماز هر دو رکعت بیک
سلام چنانکه مذکور شد گذارد ودر هر رکعت فاتحه وهر سوره که خواهد بخواند و
افضل اینستکه در رکعت اول از این نماز سوره قل هو الله احد ودر ثانیه سوره
قل یا ایها الکافرون تلاوت نماید ودر مجموع این رکعات گفته اند که بفاتحه تنها نیز چون
سایر نوافل اکتفا میتوان نمود وبعد از ان دو رکعت شفع نیز بدستور وبعد از ان

مفرده وتر نیز بطریق مذکور از دعاهای مختصر که در قنوت وتر از حضرت صادق ع
در تهذیب منقولست اینست اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة
یعنی خداوندا بیامرز ما را ورحم کن بر ما وعافیت ده ما را وعفو کن از ما در دنیا وآخرت
راوی این حدیث گوید که دیگر آنحضرت فرمودند که مجربست در قنوت سه تسبیح اما
مطول اینکه بنا بر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با ادعیه مشهوره نماید ودر هر یک از دو
رکعت نخستین فاتحه وسی بار قل هو الله احد خواند چه در کتاب شریف فقیه مرویست
که من قرأ فی الرکعتین الاولتین من صلوة اللیل فی کل رکعتین منهما الحمد مرة وقل هو الله
احد ثلثین مرة انفتل ولیس بینه وبین الله عز وجل ذنب الا غفر له حاصل معنی
اینکه هر که قراءت کند در هر یک از دو رکعت اول نماز شب سوره فاتحه یکبار وسوره
قل هو الله احد سی بار منصرف وفارغ شود از آن وحال آنکه نباشد میان او وخدا
هیچ گناهی مگر اینکه آمرزیده شود برای او ودر هر یک از شش رکعت دیگر بعد از فاتحه
سوره که خواهد خواند وبعد از فراغ از آنها دو رکعت شفع گذارد وآنگاه بمفرده وتر
برخاسته در آن نیز بنا بر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با ادعیه مقرره نماید وقراءت
در دو رکعت شفع ویک رکعت وتر بر دو گونه است یکی اینکه در هر سه رکعت بعد از فاتحه
سوره قل هو الله احد قراءت نماید چنانکه در تهذیب از عبد الرحمن بن حجاج مرویست
که گفت پرسیدم حضرت ابی عبد الله ع را از قراءت در وتر آنحضرت فرمودند که کان
بینی وبین ابی فکان ابی اذا صلی یقرأ فی الوتر بقل هو الله احد فی ثلثهن حاصل مضمون
اینکه میان من ومیان پدرم دری بود پس چون پدرم نماز میگذارد در هر سه رکعت
وتر بقل هو الله احد وهم در کتاب تهذیب الاحکام از آن امام همام ع منقولست
که کان ابی عبد الله ع یقول قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن وکان یحب ان یجمعها
فی الوتر فیکون القرآن کله ملخص معنی اینکه پدرم ع میگفت که قل هو الله احد برابری

میکند یعنی در فضل وثواب با ثلث قرآن ودوست میداشت اینکه جمع کند
هر سه ثلث قرآن را در وتر یعنی در سه رکعت باین طریق که در هر رکعتی یک قل هو الله
احد خواند که تمام قرآن خوانده شده باشد دوم اینکه در دو رکعت شفع بعد از فاتحه
معوذتین ودر مفرده قل هو الله احد قراءت کند ودر فضل این طریق در فقیه
مرویست که من قرأ فی الوتر بالمعوذتین وقل هو الله احد قیل له ابشر عبد الله
فقد قبل الله وترک محصل معنی اینکه هر که قراءت کند در وتر یعنی در سه رکعت
بسوره قل اعوذ برب الفلق وسوره قل اعوذ برب الناس وقل هو الله احد باین
معنی که در هر رکعت یکی از این سه سوره را خواند گفته شود مراد را یعنی بزبان
حال با فرشتگان گویند که مژده باد ترا ای بنده خدا بتحقیق که قبول کرد خدا تعالی
وتر ترا ومؤید ومبین اینکه درین دو حدیث شریف مراد از وتر سه رکعت ومفرده است
حدیثیست که در کتاب شریف تهذیب از یعقوب بن یقطین مرویست که گفت سألت
العبد الصالح عن القراءة فی الوتر وقلت ان بعضا روی فی الاولتین المعوذتین
وفی الثالثة قل هو الله احد فقال اعمل بالمعوذتین وقل هو الله احد حاصل معنی
اینکه پرسیدم حضرت امام موسی کاظم ع از قراءت در سه رکعت وتر وگفتم
که بعضی روایت کرده قل هو الله احد را در هر سه رکعت وبعضی روایت نموده
در دو رکعت نخستین که شفع باشد معوذتین ودر رکعت سیمین قل هو الله احد را آن
حضرت فرمودند که عمل کن بمعوذتین وقل هو الله احد مراد آنحضرت از امر باختیارش ثانی
همانا بیان افضلیت است نه تعین تا قول بر منافی دو حدیث سابق نخواهد بود
مخفی نماناد که بعضی از فقها قراءت قل هو الله احد را در رکعت سیمین وتر مرتبه
ذکر نموده اند ومستند آن از کتب مشهوره اخبار بنظر قاصر نرسیده مگر اینکه در حدیث
دویم که از تهذیب نقل شده لفظ وتر را حمل بر مفرده وتر کرده باشند واین خود

خلاف ظاهر و استعمال و ترد را حادیث باین معنی بغایت نادر است و مع هذا بنا بر قاعده
اصولی اصل عدم زیادتی است والله اعلم و بالجمله افضل آنست که در جمیع رکعات
قراءت را بلند کند و در هر رکعت دویم قنوت خواند مگر در رکعت دویمین شفع
که قنوت آن همانست که در مفرده وتر است چه در تهذیب از حضرت ابی عبدالله ع
مرویست که القنوت فی المغرب فی الرکعة الثانیة وفی العشاء والغداة مثل ذلک
وفی الوتر فی الرکعة الثالثة یعنی قنوت در نماز شام در رکعت دومین است و در
نماز خفتن و نماز صبح نیز بدستور و در وتر یعنی سه رکعت شفع و مفرده وتر در رکعت
سیمین است و بنابراین روایت حدیث القنوت فی کل رکعتین فی التطوع والفریضه
وحدیث القنوت فی کل صلوة از حضرت ابی جعفر علیه السلام ماثور و در فقیه و تهذیب
هر دو مذکورند مخصص خواهند بود بما عدای شفع و اگر هر سه رکعت شفع و مفرده
وتر بمنزله یکنماز باشند چنانکه اطلاق لفظ وتر بر آن هر سه مشعر بآنست احتیاج
بتخصیص حدیث ثانی نیست و از متاخرین فقها شیخ مو ید شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه
متوجه این مسئله شده در جامع عباسی فرموده است که قنوت در نماز وتر در رکعت
سیم است پس در رکعت دوم شفع قنوت نخواند و با وجود این در مفتاح الفلاح
دعوی اتفاق نموده است بر اینکه در هر رکعت دویمین قنوت مستحب است خواه در
فرایض و خواه در نوافل و رکعت دومین شفع را استثنا نکرده است و ظاهر اینست که
غافل شده باشد چه اگر منظور ش عدم اعتبار حدیث مذکور بودی بایستی در جامع
عباسی فتوی بآن ندهد و پوشیده نماند که در قنوت وتر دعا موجز و مطول از ائمه
صادقین و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بسیار ماثور و در کتب اعمال و
ادعیه مذکورات و در فقیه از حضرت اقدس نبوی مرویست که اطولکم قنوتا فی
الدار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة فی الموقف حاصل مضمون اینکه قنوت هر کس از

شما

شما که در سرای دنیا طولانی تر باشد راحتش روز قیامت در مقامی که خلایق ایستاده
طولانی تر خواهد بود و چون این کتاب مقام آن نیست که ذکر آنها با تمامی شود
بایراد تمامی آنها نمی پردازد و بجهت اینکه طالبان تا وقتی که رجوع بکتب نمایند
فی الجمله کارسازی توانند شد اطلاقی این اوراق را بالکلیه نیز از آن خالی نگذاشته
بذکر چند دعای موجز و متوسط مزین میسازد از آنجمله دعائیست که در فقیه مذکور است
که حضرت رسالت پناه و آنسرور مقربان درگاه در قنوت وتر میخوانده و آن اینست
اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی فِیمَنْ هَدَیْتَ وَعَافِنِی فِیمَنْ عَافَیْتَ وَتَوَلَّنِی فِیمَنْ تَوَلَّیْتَ وَبَارِکْ لِی
فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک سبحانک رب البیت استغفرک
واتوب الیک واومن بک واتوکل علیک ولا حول ولا قوة الا بک یا رحیم محصل
معنی اینکه ای معبود من هدایت کن مرا در میان آنکسانیکه هدایت کردی و عافیت ده
مرا در میان آن کسانیکه عافیت دادی و دوست گیر مرا در میان آنکسانیکه دوست
داشتی و برکت ده مرا در آنچه عطا نمودی و نگاهدار مرا از شر آنچه قضا فرمودی یعنی حکم
کردی و مقرر نمودی از سوانح و وقایع چه بدرستیکه تو قضا و حکم میکنی و قضا نمیکنند
بر تو مقدس میدانم ترا از هر نقصی ای خداوند خانه کعبه طلب آمرزش میکنم از تو و بازگشت
مینمایم بسوی تو ایمان میاورم بتو و توکل میکنم بر تو و قوت و توانائی نیست کسی را بر
کاری مگر بیاری تو ای رحم کننده بر بندگان و دیگر از آنجمله دعائیست که عالیجناب
مستطاب امیرالمؤمنین ع در قنوت وتر میخوانده و در فقیه مذکور است و آن اینست که اللهم
خلقتنی بتقدیر وتدبیر وتبصیر بغیر تقصیر واخرجتنی من ظلمات ثلث بحولک وقوتک
احاول الدنیا ثم تزایلها واتیتنی فیها الکلاء والمرعی وبصرتنی فیها الهدی
فنعم الرب انت ونعم المولی فیا من کرمنی وشرفنی ونعمنی اعوذ بک من الزقوم واعوذ بک
من الجحیم واعوذ بک من مقیل فی النار بین اطباق النار فی الضلال النار یوم النار یا رب الکا

اللهم انی اسئلک مقیلا فی الجنة بین انهارها واشجارها وثمارها وریحانها وخدمها وازواجها
اللهم انی اسئلک خیر الخیر رضوانک والجنة واعوذ بک من شر الشر سخطک والنار هذا مقام
العائذ بک من النار این فقره را سه بار میگفته میفرمود اللهم اجعل خوفک فی جسدی کله و
اجعل قلبی اشد مخافة لک ماهو واجعل لی فی کل یوم ولیلة حظا ونصیبا من عمل بطاعتک
واتباع مرضاتک اللهم انت منتهی غایتی ورجائی ومسئلتی وطلبتی سئلک الهی کمال الایمان
وتمام الیقین وصدق التوکل علیک وحسن الظن بک یا سیدی اجعل احسانی مضاعفا وصلوتی تضرعا
ودعائی مستجابا وعملی مقبولا وسعیی مشکورا وذنبی مغفورا ولقنی منک نضرة وسرورا وصلی الله علی محمد وآله
خلاصه مضمون این دعای شریف که از جمله اول فقرا آتش تا کمال بلاغت بیان واز بواطن کلمات انوار استجابت
تابانست اینکه ای معبود من آفریدی مرا بتقدیری وتدبیری وتوضیحی عظیم ممکن است که مراد این باشد
که نقش مرا با خامه صنع بر صحیفه هستی چنان نگاشتی که حسن تدبیری که در هر عضوی از اعضای
من بکار رفته وفوایدی که هر جزوی از اجزای من تعبیه گشته ظاهر وواضح است ودر آن تقصیری و
کوتاهی نکردی وبیرون آوردی مرا از سه تاریکی که تاریکی عدم باشد وتاریکی طلب پدر وتاریکی رحم
مادر بقوت وتوانائی خود قصد دنیا میکنم بعد از آن جستجوی آن مینمایم بعد از آن آنرا
جدا میکردم حاصل اینکه بعد از آنکه از آن سه ظلمت بروشنائی وجود برآمدم طالب دنیا
وساعی تحصیل آن میشوم وبعد از آن بمرگ از آن مفارقت مینمایم وعادی مرا در دنیا کیاده و
چراگاه تا پنجاه پا با نخود را در آن چرانم وواضح وروشن کردانیدی برای من در آن هدایت
یعنی راه راست ودین حق را پس خوب خداوندی تو ونیکو مولی وافی پس ای آنکه که
مکرم ومشرف ساختی مرا ونعمت دادی بمن پناه میگیرم بتو از زقوم وآن درختی با میوه
درختی است که در قعر جهنم رسته وشاخهای آن بجمیع درجات رسیده وآن میوه در غایت
کراهت وکمال تعفن است وخوراک دوزخیانست وپناه میگیرم بتو از حمیم وآن آبیست
در نهایت گرمی وچون تشنگی بر دوزخیان غلبه کند آن آب بایشان دهند وچون

آنرا به

آنرا به پیش لب آورند گوشت روهای ایشان از حرارت آن پخته شود وچون آشامند
احشا وامعاء ایشان پاره پاره گردد وپناه میگیرم بتو از خوابیدن در آتش
میان طبقات آتش ودر سایهای آتش روز یکه کنه کاران با آتش روند انجا اوند آتش ای
معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو خوابیدن در بهشت را میان جویهای بهشت
میان ودرختان آن ومیوهای آن وریحان آن وخدمت کاران آن وزنان هم خوابه
آن ای معبود من بدرستی که من درخواست میکنم از تو بهتر هر چیزی را که آن رضای تست
ودر بهشت وپناه میگیرم بتو از بدترین هر شری که آن خشم تست وآتش این ایستادن
من در خدمت تو ایستادن کسی است که پناه گیرنده است بتو از آتش ای معبود من بگردان
ترس خود را در همه جسد من وبگردان دل مرا خوفناک تر وبگردان برای من در هر روز
وشبی بهره عمل بطاعت تو وپیروی رضای تو ای معبود من تو نهایت منتهای فایده من
وامید من ومسئول وطلب منی باینمعنی که در امور مذکوره چون از خلایق یاس حاصل شود
عاقبت بتو رجوع میشود یا آنکه حاجت کذاری مخلوقات نیز بیاری تو والهام وترغیب
تست مسئلت مینمایم از تو ای معبود من اینکه کامل سازی ایمان مرا وتمام گردانی یقین
مرا وصادق کنی توکل مرا بر تو ونیکو گردانی ظن مرا بتو ای سید من بگردان نیکوکاری مرا
وچندان با پشتن ونماز مرا تضرع وزاری ودعای مرا مستجاب وعمل مرا مقبول وسعی
مرا پسندیدی وگناه مرا آمرزیده وپیش آور مرا از جانب خود شگفتگی در رو و
شادمانی در دل این عبارت مقتبس است از کریمه وَلَقّٰیهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا که در سوره
شریفه هل اتی است مخفی نماناد که در قنوت وتر چهل مؤمن را یکان یکان نام بردن
وبرای ایشان طلب مغفرت کردن شایع ومشهور ودر کتب اعمال مذکور است واز تتبع
اخبار چنین مظنون میگردد که این از آداب مختصه قنوت وتر نیست بلکه در مطلق
اوقات دعا مستحب است چه سندی در این باب بنظر نمیرسد غیر حدیثی که در کتاب

دعای کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که من قدم اربعین من المؤمنین ثم دعا استجیب
له یعنی کسیکه مقدم دارد در دعا چهل کس را از مؤمنان بعد از آن دعا کند یعنی برای
خود مستجاب میشود برای او و احادیث بسیار در فضل و ثواب دعا کردن برادران
مؤمن غایبانه وارد گردیده است و در هیچیک تخصیص بقنوت وتر و عدد چهل مؤمن
نشده و روایتی که شیخ کفعمی رحمه الله در حواشی مصباح ذکر نموده چنانکه مذکور شد
اگرچه دعای چهل مؤمن در آن مذکور است اما مخصص بوقت سحر و داشت مجملا احوط
اینست که دعای چهل مؤمن را از آداب وتر نشمارد و بقصد اینکه از مستحبات وارده
مطلق دعاست بآن قیام نماید و از جمله وتر استغفار است چنانکه در فقیه از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام منقولست که فرموده اند استغفر الله فی الوتر سبعین مرة تنصب یدک الیسری
وتعد بالیمنی الاستغفار حاصل معنی اینکه استغفار کن از خدا تعالی تا در نماز وتر هفتاد بار
باین کیفیت که دست چپ خود را نگاه میداری یعنی در پیش رو چنانکه در قنوت مقرر است
و میشماری بدست راست استغفار را و حضرت اقدس نبوی صلعم استغفار میکردند در وتر
هفتاد بار و میگفت هذا مقام العائذ بک من النار هفت بار و حضرت امام زین العابدین
در وتر العفو العفو سیصد بار و در کتاب شریف کافی مذکور است که از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام پرسیدند که در قنوت وتر چیزی موقت یعنی عملی مقرر که در آن وقت باید
کرده شود و گفته شود هست فرمودند نه ثنا کن بر الله تعالی و صلوة فرست
بر پیغمبر و استغفار کن برای گناه عظیم خود بعد از آن فرمودند که هر گناهی عظیم است
یعنی هرچه نافرمانی جناب سبحانیست از آن سهل و کوچک نمیتوان شمرد و بعذرخواهی
و استغفار طریق تدارک آن باید سپرد و در فقیه از جناب مستطاب جعفری علیه السلام
مرویست که من قال فی وتره اذا اوتر استغفر الله ربی و اتوب الیه سبعین مرة
وواظب علی ذلک حتی یمضی سنة کتبه الله عنده من المستغفرین بالاسحار و وجبت له

المغفرة

المغفرة من الله عز و جل حاصل معنی اینکه هر که گوید در نماز وتر خود استغفر الله ربی
و اتوب الیه هفتاد بار و مداومت کند برین تا یکسال بگذرد بنویسد او را
خدای تعالی نزد خود از جمله استغفار کنندگان در سحرها و واجب گردد برای او آمرزش
از جانب خدای عز شانه کتبه الله من عنده من المستغفرین بالاسحار اشارتست بکریمه
والمستغفرین بالاسحار که در سوره مبارکه آل عمرانست و بکریمه و بالاسحار هم یستغفرون
که در سوره شریفه والذاریاتست چنانکه مذکور شد

قنوت وتر از رمضان

اجابت دعوات و غفران سیئاتست چنانکه الحاح و اکثار در دعا و استغفار در آن
بیشتر شود بهتر خواهد بود مگر اینکه وقت وسعت آن نداشته باشد پس چون
از آن بپردازد و بجا آورده باشد دعا و استغفار را و امان خیانرا بقدر مقدور و از نخس و
خار معاصی خالی و از رنگین گلهای فضل و ثواب پر سازد در رکوع و سجود بطریق
معهود نموده تشهد خواند و سلام دهد و بعد از هر دو رکعت از نماز شب و هم
چنین بعد از شفع و وتر دعاها و وردها بسیار در خبر و عقود آن فراید پر فواید
در مصابیح کتب اعمال و ادعیه مجتمع و مدخر است صاحب توفیقی که خواطر اخلاص
پیشه اش گردن خواهش با دراک فضل و ثواب آنها کشد و مشاطه شوقش جمال
حسن اعمال را بزیور هفت فیض آنها نیز خواهد که آراستگی بخشد رجوع بآنها مینموده
و اما احوال باطنی که اصل در عبادات آن روز غالب اعمال بمنزله جانست اینکه اولا
چون دست توفیق گلاب آگاهی بر چهره اش افشانده از خواب چشم گشاید و خود را
زنده مشاهده نماید آنرا نعمتی بزرگ داند بشکر آن قیام فرماید چه بسا کسان
که همان شب در فراش خواب چنان غنوده اند که دیگر بازگشت بدنیا ننموده اند
و چون ظلمت شب را پند خود را باید داد تاریکی گور را اندازد و بفکر تحصیل چراغی برای
آن وحشت سرای پر مار و مور پردازد و چون سر از بالین برداشته در میان

جا نشیند یاد کنند آنرا که در بستر لحد ویرا زنده ساخته خواهند نشانید و نکیر و منکر
بالهیبت تمام بسوال مَن رَبُّكَ وَمَن نَبِيُّكَ ویرا مخاطب خواهند گردانید و چون از
جامهٔ خواب برخواستند وضو ساخته بتوفیق توجه بمقام نماز یافتند بخاطر رسانند
و زیرا که بحکم فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون از بستر خاک بموقف هولناک
جزا خواهند شتافت و چون در مقام نماز ایستاده رو بقبله آورده اندیشه و فکر
نمایند که وی را در مقام خطاب و عتاب الهی خواهند واداشت و از خجلت اثام و وحشت
آن مقام سر بالا نتوانند برداشت و چون الله اکبر گویند خاطر بی اندیشه نسیان پیشه را
متذکر آن معنی گردانیده از یاد عظمت و کبریائی دل غفلت نهاد لاهی را بر خود
لرزانند و چون زبان بقراءت کشایند روز یرا که بحکم الیوم نختم علی افواههم
زبانها صامت و جوارح را باعمال خود ناطق خواهند گردانید یاد نمایند و چون فاتحه
و سوره خوانند معانی آنها را خاطر نشان خود گردانند و چون بدعا و اذکار پردازند از
مضامین و نکات بلفظ و حرف وا ازان قند و نبات بکاسه و حرف خود در استی نسازند
اندر رکوع و سجود چون شاخ نوبر برگ و هوا و هوس از خود ریزند و در قیام و
قعود دل دردمندش مانند سپند در آتش شوق بند کی نشینند و خیزند و چون دست
قنوت بر دارند دست از همه چیز جز خدا ایتغا خود بر دارند و در وقت استغفار کردها
تا هنجار خود را بیاد آورند و شمار استغفار را بعدد دانه قطرات اشک نگاه دارند و بحسب
استغفار الهی که گویند دل سیاه را بر ندامت و ترک گناه یکدل کنند و بهر عفو بگیرند تا
آن دو سر انگشت مژگانش از سبحه گریه دانه افکند در حال قیام شمع صفت با سوز و گداز
دمساز باشند و در حین رکوع آتش زنند و از هر لحظه اشک گرمی از دیده باید
بکند و ساعتی که باین امر مشغول است لوح دل را از نقوش اندیشه های باطل دنیای بیحاصل
ساده سازند و خاطر غفلت آگین از منجلاب کدورتهای این سرای کلفت آگین بر آورند

در بحر بیکران یاد حضرت رب العالمین اندازند و از همه ضرور تر اینکه چون این نماز بانجام
رسید و بسعادت گذارش آن فایز گردید بآن عجب نورزد و از اصرار بیم دران
چون برگ بید پیوسته بر خود لرزد و چه بسی زاهدان پرهیزکار شب زنده
دار که در طریق سلوک قوافل نوافل و طاعاتشان چون امواج دقایق و ساعات
از اول شب تا صبح در راه بلکه لباس شبهای دراز بر قامت طول عبادت و نماز شان
کوتاه بود سیما از سجودشان در چهره چون زنگ در گل و کیفیت فیض طاعتشان
در شبها مانند بود و سنبل سر پرشورشان را جز خاک سجده گاه بالین نبودی و
داس قامت راکعشان غیر حاصل بندگی از کشت زار لیل و نهار نبدرودی دیده
ترشان چون نخچیر تا الهم شب بیدار و صفحه رخشان مانند برگ لاله از سجود
داغدار کام زبانشان از شهد شهادت همیشه بهره ور و نای حلقومشان از حلاوت
تلاوت پیوسته چون نی شکر پنهان قباشان بسیلاب ضعف و کاهلی
از هم ریخته و سبحه تواتر تسبیح و تهلیلشان بکشاکش زه خواب از هم نگسیخته با این
سعی موفور و جهد نامحصور آخر الامر شقاوت قرین احوالشان گشته دست از این
طریقه و ملت و خیر طاعات چندین ساله خود بر داشته و باغوای شیطان غرور و
اضلال نفس مغرور ناز راه شاه هدایت سر به بیابان غوایت گذاشتند مصداق
انتقال احوال الخوارج حال خوارج نهروان لعنهم الله که جملگی زهاد و عباد
و بر منهج صلاح و سداد بودند و عمری غاشیه فرمان امام و رهنمای جهان بر دوش
و در درر مواعظ و نصایح دلافروز هدایت آموزش در گوش کشیده بلوازم بندگی
قیام مینمودند بیکبار ربقه پوچ چنان دست زده پا از طریقه آن اتکی بیرون نهادند
و شعله خرمن ایمانشان در دو روزه فروتنه بر ثبت گرمی فنون شیطان بروی
امام خود ایستادند در ارشاد القلوب دیلمی روایتی آورده که محصل مضمون آن آنست

که چشم و چراغ اهل یقین جناب مستطاب امیر المؤمنین ع شبی از مسجد کوفه برآمده بسرای
سعادت بنای خود میرفت و قریب بثلث یا بربعی از شب گذشته بود و کمیل بن زیاد
که از احبای شیعه آن هادی طریق رشاد و قدر صحبتش در میزان نظر آنحضرت از اکثر
مردمان زیاد بود بسعادت ملازمت فایز گشته گردید بدر خانه رسید دید که
مردی بصوت حزین قرآن میخواند و این آیه بر زبان میراند که اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ
اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ کمیل را چنین تلاوت خوش آمده
و از حال وی که در وقتی چنان بقرائت قرآن اشتغال داشت عجب آمد ولیکن اظهار
آن نکرد و سخنی بر زبان نیاورد آن مردم دیدها و اولو الابصار و آن صاحب سواد
تیجا ضمایر ملتفت وی گشته فرمودند که یا کمیل لا تعجبک طنطنة الرجل انه من
اهل النار وسانبئک فیما بعد یعنی باید که تعجب ننماید مرد ترا و از قرآن خواندن این مرد که بعجب
که این مرد از اهل جهنم است و زود باشد که بحقیقت این سخن ترا خبر سازم کمیل از آگاهی
آنحضرت بر آنچه در خاطر او خطور کرده بود و از گواهی وی بر جهنمی بودن مردی چنان
قاری و شب زنده دار متعجب و متفکر گردید و متوقع شد یدم چنان در تعجب و تفکر
میبود تا وقتی که خروج خوارج نهروان و مقاتله آنسرور با مجاهدین با آن اهل بغی و عدوان
روی نمود پس در آن روز بعد از آنکه امر قتال فیصل یافته بود بلید همه آنان قوم
نابکار را امعدود چند بدار البوار شتافته بود و سرهای آن سرکشان را بریده و در
پهلوی هم بر زمین چیده بودند و سرهای آن شمشیر خون چکان در دست داشت و
کمیل مذکور در پیش وی ایستاده بود آن امیر کبیر در اینوقت نوک شمشیر بر سری از آن
سرهای بریده گذاشته فرمودند که یا کمیل اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یعنی
این سر آن شخص است که در آن شب این آیه میخواند و ترا از حال او عجب آمد عاقبة از خوارج

گردید و کارش باینجا انجامید پس کمیل بن زیاد در قدم وی افتاده پای مبارکش را بوسید و از
آنان تعجب و استبعاد زبان باستغفار گشاد و نظایر این حکایت حیرت افزای عبرت
فرما در مجلس نهم باب اول که در مذمت دنیا و عجایبات نگارش یافته **الحاصل**
تاجران بندر دنیا و بازرگانان ایمان و تقوی را از این تماش خطرها در راه و آنچه
چون شیطان پیوسته در کمین گاه است پس اصلا بان معجب و مغرور نباید بود و با نجام
عمل را تا آنکه بیوه اجل بسلامت نگذرانی خاطر جمع نباید نمود با آنکه شب رکعتی چند نماز
ناقص گذاری چندین مناز و از آنکه شبی بعبادت خیزی اینهمه پشت امید گرم
مساز با آنکه لحظه چند چشم از خواب گشائی اینقدر بر خود مبند و با آنکه قطره چند
اشک از دیده باری چندین بروی خود مخند رکوع و سجود جلد جلد خود را چابکی
در عبادت مشمار و بیداری دو سه روزه خویش را شب زنده داری مپندار در هر حالی
از احوال خود را مقصر دانسته از کردهای خود منفعل و بر درگاه حضرت صمدیت از آلودگیهای
خویش منفعل باید بود **بیت** تا در هر که بر درگاه ببرد از بیم گناه روی چون کاه بر بد
ره چون ببری بطاعت حق واعظ باری بگنا خویشتن راه ببر حضرت خداوند احد
سیما و از آلایش سنه و نوم مبرا جل شانه کافه شب خیزان اشک ریزان را از خواب غفلت
بیداری و از شراب عجز و هشیاری عطا نماید و مخفه ناالایق طاعات جمله خلایق را
باب روی عرق خجالت و گریه ندامت شایستگی قبول کرامت فرماید **دیگر** از جمله نوافلی
که وقتی خاص برای آن معین است نماز غفیله است که آنرا نماز غفلت و نماز ساعت غفلت
نیز میگویند از اینجهت که در میانه شام و خفتن گذارده میشود و آنرا ساعت غفلت
مینامند برای اینکه ابلیس لعین در این ساعت و ساعت مابین طلوع صبح تا طلوع
آفتاب لشکریان خود را در میان خلایق پراکنده میگرداند که ایشان را غافل سازند
و در مهالک اندازند و لهذا سید ابرار و آن غمخوار صغار و کبار امت را در بین

دو ساعت یکتا ذکر الهی و پناه جستن بخدای عز و جل از شر ابلیس و جنود او امر نموده
و بحفظ و حراست اطفال و کودکان وصیت فرموده اند و این نماز دو رکعت است
باین کیفیت که در رکعت اول بعد از فاتحه آیه وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین قراءت نماید پس رکوع و سجود
بطریق معهود کرده در رکعت دویم بعد از فاتحه آیه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات
الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین تلاوت فرماید انگاه دست بقنوت
برداشته این دعا خواند اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان
تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا یعنی حوائج خود را از درگاه عالیان
پناه جناب الهی مسئلت نماید بعد از ان گوید اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی
تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی و حوائج خود را عرض نماید
پس رکوع و سجود بدستور نموده تشهد خواند و سلام دهد و وقت این نماز بقول
شیخ طوسی رحمه الله در مصباح میانه نماز شام و خفتن است و بنابراین تا نماز خفتن
نگذارده وقت اداء آن باقیست و بقول شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه در مفتاح وقت
آن ما بین شام و خفتن وقت است چه ظاهر لفظ ما بین المغرب والعشاء که در حدیث است
اینست و بنابراین چون سرخی مغرب برطرف شود این نماز قضا میگردد و در فضل
این نماز از حضرت ابی عبدالله ع این مضمون منقولست که هر که این دو رکعت را در میان
شام و خفتن گذارد و این دعا خواند و حاجت خود را مسئلت نماید هر چه سؤال کند خدا تعالی
بوی عطا فرماید دیگر از انجمله نماز وصیت است و تسمیه آن باین اسم از این جهت است
که قدوه آدمیان و قبله عالمیان ص بان وصیت و سفارش نموده و در فضل و ثواب آن

فرموده اند

فرموده اند که هر که گذارد این نماز را در هر ماهی از متقیان باشد و اگر گذارد آنرا در هر سالی
از جمله نیکوکاران باشد و اگر گذارد آنرا در هر جمعه از نماز گذاران باشد و اگر گذارد آنرا
هر شب نزدیک من باشد در بهشت و بشمار در نمی آید ثواب او مگر خدا تعالی و این
نماز دو رکعت است و وقت آن نیز میانه شام و خفتن است باین کیفیت که در رکعت
اول بعد از حمد اذا زلزلت سیزده بار و در رکعت ثانیه بعد از حمد قل هو الله احد
پانزده بار بخواند دیگر از انجمله نماز اوابین است یعنی نماز بازگشت کنندگان بخدای تعالی
و این چهار رکعت است و وقت آن نیز میانه شام و خفتن است باین کیفیت که دو رکعت بیک
سلام و در هر رکعت بعد از حمد پنجاه بار قل هو الله احد خواند و در فضل این نماز در مصباح
شیخ طوسی و کفعمی نیز روایتی مذکور است که حاصل آن اینست که هر که این نماز گذارد هیچ گناهی
میان او و خدا تعالی باقی نباشد مگر اینکه آمرزیده شود و در فقیه نیز بهمین کیفیت و ثواب
مرقوم و بنماز فاطمه علیها السلام نیز موسوم است ولکن در آن اختصاص بمیان شام و خفتن
مذکور نیست دیگر از انجمله نماز حاجت است که در فقیه از حضرت مقدس علی بن الحسین
منقولست که چون آنحضرت را مهمی پیش می آمد با غسل رو میداد و جامه از غلیظترین جامهای
خود میپوشید بعد از آن دو رکعت نماز در آخر شب میگذارد و در سجده آخرین آن
هر یک از تسبیحات اربع را صد بار میگفت بعد از آن هم در سجده اعتراف بگناهان خود میکرد
بلطفی طریق که آنچه در خاطر داشت ذکر مینمود و آنچه نداشت در آن اجمال میفرمود بعد از آن
دعا میکرد و زانوهای خود را بزمین مس مینمود ظاهر مراد اینست که برهنه میساخت که
بخاک برسد چه این در آداب نماز حاجتی دیگر که هم در فقیه است مذکور است و نمازهای
حاجت در کتب اعمال بسیار مذکور است و انجا حاجت بذکر آنها نیست دیگر نماز هدیه
حضرت اشرف رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت است شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح
فرموده و شیخ کفعمی نیز در حواشی مصباح خود آورده آنچه حاصل آن اینست که روایت کرده اند

از ائمه علیهم السلام که بنده باید که روز آدینه هشت رکعت نماز گذارد و چهار از آن هدیه بحضرت
رسول ص و چهار رکعت هدیه فرستد بفاطمه علیها السلام و روز شنبه چهار رکعت کند و هدیه
نماید بامیر المؤمنین ع و همچنین هر روز چهار رکعت نماز گذارد و هدیه کند بامامی دیگر تا
روز پنجشنبه چهار رکعت کند و هدیه سازد بجعفر بن محمد صادق علیهما السلام بعد از آن روز
جمعه باز هشت رکعت نماز گذارد و چهار از آن هدیه حضرت رسول و چهار دیگر را هدیه
حضرت بتول کرده اند و همچنین روز شنبه چهار رکعت کرده هدیه بحضرت موسی بن جعفر ع
و هر روز بعد از آن چهار رکعت گذارد و هدیه امامی نماید تا پنجشنبه هدیه حضرت صاحب
الزمان کند و در میان هر رکعتی از این نماز گوید اللهم انت السلام ومنک السلام
والیک یعود السلام حیّنا ربنا منک بالسلام اللهم ان هذه الرکعات هدیة منی
الی ولیک فلان و نام مبارک آنکه این نماز بقصد هدیه او گذارده میشود مذکور
سازد فصل علی محمد وال محمد و بلغه ایاها واعطنی افضل املی ورجائی فیک وفی
رسولک صلواتک علیه واله وفیه و دعائی که خواهد کند محصل مضمون بر سبیل
احتمال اینکه ای معبود من تو سلامی یعنی که در ذات و صفات از هر عیب و نقص
سالم و مبرائی و از جانب تست سلامت و بسوی تو بر میگردد سلامت باقی دار
مارا ای خداوند ما از جانب خود بسلامت ای معبود من این رکعتها هدیه است
از جانب من بسوی دوست تو فلان پس رحمت فرست بر محمد وال محمد و برسان بسوی
او این رکعات و عطا کن بمن بهترین آرزوی من و امید مرا که در تست و در رسول تو و
در وی یعنی آنکسی که این هدیه او است دیگر از انجمله نماز هدیه اموات مؤمنین ست
و وقت آن شب اول قبر است و آن دو رکعت است و در رکعت نخستین الحمد و آیة الکرسی
و در دوم بعد الحمد و انا انزلناه ده بار و بعد از سلام این دعا بخواند که اللهم صل
علی محمد وال محمد وابعث ثوابهما الی قبر فلان و نام آن میت برد یعنی ای معبود من رحمت

فرست

فرست بر محمد وال محمد و بفرست ثواب این نماز را بقبر فلان کس و در ترغیب
باین نماز و ثواب آن حدیث از سند سادات و غمخوار احیا و اموات حضرت رسالت
نبوی ص ماثور و در حواشی مصباح کفعمی مزبور است که فرموده اند آنچه ملخص مضمون
آن اینست که نمی آید بر میت ساعتی سخت تر از شب اول قبر رحم کنید بر مردگان
خود بصدقه یعنی در راه خدا بفقرا چیزی دهید و ثواب آنرا بمیت هدیه کنید
پس اگر نیابید یعنی تصدق مقدور نباشد پس باید نماز گذارد احدی از شما دو رکعت
بکیفیتی که مذکور شد بدرستیکه خدا تعالی میفرستد همان ساعت هزار فرشته بقبر او
و با هر فرشته جامه و حله باشد و وسیع گرداند خدا تعالی قبر وی را از تنگی تا روزی که
دمیده شود در صور و عطا فرماید بآن نماز گذارنده بعدد آنچه تابیده است بر آن
آفتاب جنات و بلند گرداند برای او چهل درجه و در روایتی دیگر کیفیت این نماز
بدینگونه است که در رکعت اولی بعد از حمد قل هو الله دو بار و در ثانیه بعد از
حمد سوره تکاثر ده بار و بعد از آن دعاء مذکور را خواند و این هر دو روایت را
کفعمی از موجز شیخ ابن فهد رحمهما الله نقل فرموده است دیگر از انجمله نماز ادای حق
پدر و مادر است در مصباح و در انیس العابدین از سرور عالم ص منقولست که
هر که دو رکعت نماز گذارد در شب پنجشنبه میانه شام و خفتن در هر رکعت یک الحمد و
آیة الکرسی و چهار قل هر یک پنج بار خواند و چون سلام دهد پانزده بار استغفار
کند و ثواب آنرا بپدر و مادر خود دهد بتحقیق که ادای حق ایشان کرده خواهد بود
دیگر از انجمله نماز حفظ اهل او و مال و دین و دنیاست در انیس العابدین از حضرت
کاظم ع این مضمون مرویست که هر که هر روز چهار رکعت نماز گذارد وقت زوال
بخواند در هر رکعت الحمد و آیة الکرسی نگاه دارد خدا تعالی او را از گزند و نقصان
در اهل و مال و دین و دنیا دیگر از انجمله نوافل موقته نمازهای موقته نماز های

مخصوص شب جمعه است و مختصرترین آنها دو رکعت است در هر رکعت الحمد یکبار
و اذا زلزلت پانزده بار و در مفتاح شیخ طوسی رحمه الله از جناب اقدس نبوی صلعم
مرویست که هر که این نماز بکند خدا تعالی ایمن گرداند ورا از عذاب قبر و هولهای روز
قیامت دیگر از آنجمله نمازهای مخصوصه شب جمعه است و از جمله آنها نماز اعرابی است و
تسمیه آن باین اسم از این جهت است که اعرابی بخدمت رسول صلعم آمده بعرض رسانید که
یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ما دوریم از مدینه و هر آدینه بخدمت تو نمیتوانیم آمد مرا
علی آموز که با فضل نماز جمعه را دریابم و چون بقبیله خود روم ایشان را نیز بیان آن خبر
نمایم حضرت اشرف نبوی و آمرزد هر که وی و بدوی فرمودند که چون روز جمعه
و شنجاشت شود دو رکعت نماز بخوان در رکعت اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق
هفت بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار و چون سلام دهی
آیة الکرسی هفت بار بخوان آنگاه برخیز و هشت رکعت دیگر بکن بدو سلام و بخوان در هر رکعت
الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار و چون از نماز فارغ
کردی هشتاد بار بگو سبحان الله رب العرش العظیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس بمضمون فرمودند که بدان خدائی که برگزید مرا بنبوت که هیچ مؤمن و مؤمنه
نباشد که این نماز گذارد در روز جمعه مگر آنکه من ضامنم برای او بهشت و برنخیزد
از جای نماز که آمرزد خدا تعالی گناهان او را و گناهان پدر و مادر او را دیگر از نمازها
روز جمعه نمازیست که از اهل بیت اطهار علیهم السلام منقولست که هر که بعد از نماز پیشین
روز جمعه دو رکعت نماز کند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد هفت بار بخواند و بعد
از سلام بگوید اللهم اجعلنی من اهل الجنة التی حشوها البرکة وعمارها الملائکة مع
نبینا محمد و ابینا ابرهیم علیهما السلام یعنی ای معبود من بگردان مرا از اهل بهشتی که آنچه
در آن کند برکت است و ساکنان آن فرشتگانند با پیغمبر ما محمد و پدر ما ابرهیم علیهما السلام

که چون این نماز کند هیچ رنج و بلیه و فتنه باو نرسد تا جمعه دیگر و خدا تعالی جمع کند
میانه وی و میان محمد و ابرهیم علیهما السلام در بهشت دیگر از آنجمله آنها نماز طلب فرزند است
از بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر ع ماثور است که هر که خواهد که زنش
بارور گردد باید دو رکعت نماز گذارد بعد از نماز ظهر روز جمعه و رکوع و سجود آنرا
طول دهد و بعد از سلام بگوید که اللهم انی اسئلک بما سئلک به زکریا علیه السلام
اذ ناداک رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء اللهم باسمک استحللتها و فی امانتک اخذتها فان قضیت لی فی رحمها
ولدا فاجعله غلاما مبارکا زکیا و لا تجعل للشیطان فیه نصیبا و لا شرکا حاصل معنا اینکه
ای معبود من بدرستیکه من سؤال میکنم ترا بآنچه سؤال کرد ترا بآن زکریا علی نبینا و علیه السلام
چون ندا کرد ترا که ای خداوند من مگذار مرا تنها یعنی فرزندی ببخش کرامت فرما و بهترین وارثانی
پس کرم او را به ندهی پاکی ببخش این ثنا بنیست که زکریا حق تعالی را درین مقام نمود و آن
بصفت بقا داین آیه تا اینجا در سوره ابرهیم است ای معبود من ببخش مرا فرزندی
و اولادی پاکیزه بدرستی که تو شنوای دعای این آیه در سوره آل عمران و بجای اللهم
رب است ای معبود من باسم تو حلال دانستم او را یعنی زوجه خود را و در امانت تو
فرا گرفتم وی را پس اگر قضا نموده و مقرر نموده برای من در رحم او فرزندی پس بگردان
فرزند را پسری مبارک و پاکیزه روزگار و مگردان برای شیطان در او بخشی و شراکتی
دیگر از نمازهای موقته نوافل ماه مبارک رمضانست و آن بیش از آنست که تنگنای این
مجلس گنجایش ذکر همه آنها داشته باشد و در بعض کتب اعمال بگلهای گوناگون تفاصیل
آنها مشتملست و از آنجمله آنچه نگارش آن اینجا میشاید و گذارش برد و ش طبیعت گلها
نیز گران نمینماید نمازیست که جناب مستطاب علوی از حضرت اشرف نبوی صلعم روایت نموده
که هر که در هر شب ماه رمضان بعد از نماز خفتن تا صبح دو رکعت نماز کند در هر رکعت

الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار خواند و بنا بر بعضی روایات بعد از فراغ هفتاد بار
استغفار نماید بحق آنکسی که مرا بحق بخلایق فرستاده این قسم باشش نوبت فرمودند که خدای
هشت هزار فرشته را امر فرماید که برای او حسنات نویسند و سیئات محو کنند و درجات
بلند نمایند تا آمدن ماه رمضان دیگر و درختهای فواکه نشانند و قصرها بنا نمایند
در بهشت و بنویسند برای او ثواب هفتاد هزار حج و ثواب آزادی هفتاد بنده دیگر
از آنجمله نماز عید رمضان و عید قربانست و این نماز در عصری که امام زمان از نظرها
نهان و آفتاب عالم آرای وجود مبارکش در سحاب غیبت پنهان باشد بنا بر مشهور از
جمله مستحبات است و وقت گذاردن آن در هر دو عید بعد از طلوع آفتاب تا زوال و سزاوار
آنست که مرد آگاه در این روز شریف عزیز متذکر احوال روز رستخیز گردد چه این روز نیز
مانند احوال و اوضاع این نمونه از احوال و اوضاع آن عرصه هوش ربا است مثلا
چون صدای الصلوة فی الصلوة مؤذن شنود کریمه یدعوا کل اناس بامامهم را بزبان حال خوانند
و ندای منادی روز قیامت که آیه واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب است آنرا
بگوش هوش رساند و چون لباس در بر کرده عزم بیرون رفتن از سرای خود کند روز برهنگی
کر عریان و پا برهنه از سرای خاک بآن عرصه هولناک خواهد شتافت یاد نموده بعد
از لباس رنگارنگ هوسها و آرزوها دنیا عریان سازد و چون از خانه برآید و مردم را
مشاهده نماید که فوج فوج متوجه عیدگاه هستند بیاد آورد وقتی که بحکم یوم ینفخ
فی الصور فتأتون افواجا خلایق چون مور از رخنهای گور برآمده گروه گروه بسوی
آن مقام پر اندوه خواهند گردید و چون اختلاف اوضاع طبقات و اصناف خلق را ببیند
که اغنیا از دارائی بقباهای حریر و دیبا و دستارهای زرتار گرانبها ملبس گردیده
و فقرا از بینوائی بکهنه جامهای کرباسی خود تن در داده از زیب و زینتها چشم
پوشیده اند بخاطر رساند اختلاف احوال خلایق را در روز که جمعی حلهای سندس و استبرق

دربر

در بر و تاج وقار کرامت بر سر بهشتها و نور خندان و مسرور در ریاض جنان خواهند
خرامید و بعضی لباسهای قطران بر تن و سلاسل و اغلال بر گردن سیاه روی و شرمنده
و از زشتی اعمال سر افکنده روانه مقر بی مفر سقر خواهند گردید و چون از تماشای بعضی
صحرای بی در و دیوار برآید متذکر کریمه فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا
و لا امتا گشته صحرای قیامت و جحیم را مشاهده نماید و چون بر انتشار خلایق
در صحرا نظر اندازد مضمون کانهم جراد منتشر را بگوش کش نفس اماره سازد و
چون صفها بسته گردد بفکر معنی و جاء ربک والملک صفا صفا برخاسته و چون
مردمان بنماز ایستند بخاطر رساند آنرا که بحکم یوم یقوم الناس لرب العالمین
مردمان از جهت بازخواست و پرسش نزد حضرت احکم الحاکمین خواهند واداشت
و چون از نماز فارغ گشته بمنازل خود مراجعت نمایند اندیشه کند در آنکه نیکو
کاران بحکم و ینقلب الی اهله مسرورا بدرجات جنان و عاصیان باقتضا و یصلی
سعیرا بدرکات نیران رو خواهند گذاشت الحاصل هوشمندان صاحب دل باحوال و
اوضاع ایام عید را تقریب یاد روز قیامت میتوانند ساخت و از این راه نفس غفلت
شعار را بفکر تدارک و تهیه آن روز صعب دشوار میتوانند انداخت پس غایت بی
شعوری و بی دردیست که کسی روزی چنین مبارک را باشامت نفس اماره بر خود نحس
گردانند و آنرا بغفلت و نافرمانی حضرت رب العزة گذرانند در کتاب شریف من لا
یحضره الفقیه از قرة العین نبی و ولی حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام روایت
شده که آنحضرت در روز عید فطر جمعی از مردمان را دید که بازی میکنند و میخندند
آنوالاجناب التفات بایشان نموده باصحاب خود گفت و در این مضامین منقبت
بیان دلنشین صفت که درستی که خدای عز و جل گردانیده است ماه رمضان را میدانی
از برای خلقش تا سبقت جویند در آن بیاری طاعت او بسوی رضا و خوشنودی او

پس سبقت کرفتند دران وبفوز وفیروزی رسیدند وتخلف ورزیدند قومی
دیگر خائب وزیانکار کردیدند پس عجب ست از کسی که بخندد وبازی مشغول باشد
در چنین روزی که ثواب می یابند دران نیکوکاران وزیان میکنند دران تقصیر
کنندکان وقسم بخدا اکر پرده برداشته شود یعنی حقیقت کار ظاهر یا احوال آن
نشاء معاینه دیده شود هر آینه مشغول کردد نیکوکار به نیکوکاری خود وبدکار
ببدکاری خود یعنی از فکر واندیشه آن خود را غافل نتوانند ساخت وبلهو
ولعب نتوانند پرداخت وکیفیت این نماز وسنن وآداب آن بنابر مشهور آنست
که اهل هر شهری بصحرا یا مکانی کشاده بیرون رفته بجماعت کذارند غیر اهل مکه
معظمه که در مسجد الحرام میکذارند وکذاردن این نماز را در خانه وسرای خود نیز
تجویز نموده اند ودر رفتن بنمازکاه پیاده وپابرهنه وباسکون ووقار باشند
وذکر کنند واسلحه با خود نداشته باشند مکر اینکه ضرور باشد وچون بمصلی
رسند اولی اینست که سجاده وفرشی نکسترانند ونماز بر روی زمین کذارند
وسجده برخاک کنند وبجای اذان واقامت سه بار الصلوة کفته شود وبعد از
آن تکبیر احرام کفته بعد از فاتحه بنابر اشهر سورهٔ سبح اسم قراءت شود آنکاه
تکبیرے کفته قنوت خوانند وباز تکبیری دیگر کفته وقنوت دیگر تا پنج تکبیر وپنج
قنوت خوانده شود وبعد از آن تکبیری دیگر کفته برکوع رود وبعد از رکوع
وسجود بطریق معهود برکعت دیگر خیزد وبعد از فاتحه بنابر اشهر سورهٔ والشمس
تلاوت نماید پس تکبیرے کفته قنوت خواند وباز تکبیری وقنوتی تا چهار تکبیر و
چهار قنوت خوانده شود وبعد از آن تکبیری دیگر کفته برکوع رود وبعد از رکوع
وسجود تشهد خوانده سلام دهد وبعد از آن دو خطبه خوانده شود بطریقی
که در کتب فقیه مذکور است ودعای مشهور در قنوت نماز مذکور اینست

اللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاۤءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُوْدِ وَالْجَبَرُوْتِ وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَ
الرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِيْ جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِيْنَ
عِيْدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ ذُخْرًا وَشَرَفًا وَكَرَامَةً وَمَزِيْدًا اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنِيْ فِيْ كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيْهِ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنِيْ
مِنْ كُلِّ سُوْۤءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ اَللّٰهُمَّ
اِنِّيْ اَسْئَلُكَ خَيْرَ مَا سَئَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُوْنَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ
مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلَصُوْنَ حاصل معنی اینکه ای معبود من ای شایسته بزرکی وعظمت
وبخشش وبزرکواری ومتکبر با وجبروت وعظمت نزدیک بهم است وای شایسته در
کذشتن از جرایم عباد ورحم نمودن وای شایسته پرستیدن بندکان از تو وآمرزیدن
تو ایشانرا درخواست مینمایم از تو بحق این روزی که کردانیده آنرا برای مسلمانان
عید وبرای محمد ص کرامت وذخیره وزیادتی شرف اینکه رحمت فرستی بر محمد وال محمد
واینکه داخل کنی مرا در هر چیزی که داخل کرده دران محمد را وال محمد را واینکه بیرون آری مرا
از هر بدی که بیرون آورده از آن محمد وال محمد را ای معبود من بدرستیکه من درخواست
میکنم از تو بهترین آنچه را که درخواست کردند از تو بندکان صالح تو وپناه میبرم
بتو از آنچه پناه جستند از آن بندکان خالص تو دیگر از جمله نمازهای موقته نماز
عید غدیر است اکرچه ضابطه کتاب مقتضی آنست که سالک خامه سخن طراز کم سفر دور
ودراز است دراین منزل نیز مقام نموده بذکر نماز مذکور اکتفا کند ودر کذرد ولیکن
بنابر اخلاص شعار مدایح نکاری که عمرها بثنا کوئی ومدحت سرائی جناب مستطاب
امیر المؤمنین ع عادت کرده ومغز استخوانش بنعمت تذکار فضایل اهل بیت اطهار
پرورده ماهی زبانش نمک سود شور این کفتکوست وطوطی بیانش جهت شکرخائی
این کفتار سوی سینه ها جو هرکاه در طریق سخنوری بغدیر خم رسیده باشد وحجت مدح

سرانی تعزیتی چنین یافت کردیده باشد کی دل ازان میتواند برداشت و سکاری
چنین بر سر تیر قلم آمده را چکونه مفت از دست میتواند گذاشت ولهذا دراین
مقام بقدر قدم اهتمام فشرده مجملی از حکایت غدیر خم و مناسبات آن بر صحیفه
بیان میکارد و فکر و اندوه عم مرکب قلم زده تا از غدیر دیگر این مطلب دل پژمرده
دم آبی بر لب زده رو براه میگذارد چشم داشت والتماس از مردم نکته سنج سخن شناس
آنکه معذور این خامه را در ایستاده کی اینمقام معذور دارند و در قانون تصنیف خارج
آهنگ نشمارند اگرچه این نوای راست بر السنه مخالف و موافق نه چنان دائر
گردیده و این آوازه رسا و زمزمه سرآهنگ در هر گوشه باسماع کوچک و بزرگ عرب
و عجم بجندان رسیده است که احتیاج بباز گوی آن باشد بیت این سخن در کام جان
قند اگر کردد مکرر چه زیان خطیب خوش بیان شیرین زبان گفتا در عیدگاه مجمع
مؤمنان اخلاص شعار در منبر بلند پایه اندیشه برآمده چنین بر سر این مطلب
میآید و بازبان خامه بی کزاف دور از اختلاف از مصداق کتب اسلاف بر دامن سامعه
برادران ایمانی بد بگوید درافشانی مینماید که عید غدیر که هجدهم ذی حجه باشد اعظم
اعیاد و در فضل و شرف از سایر ایام شریفه زیاد است چنانکه بزبان صادق بیان
جناب مستطاب جعفری ع جریان یافته که یوم الغدیر عید الله الاکبر و ما بعث الله نبیا
الا عرف حرمته و انه عید فی السماء و الارض یعنی روز غدیر عید بزرگ خدا است و مبعوث
نکردانیده است خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر اینکه شناسانیده است باو حرمت این روز
بدرستی که این روز عید است در آسمان و زمین و شیخ صدوق رحمه الله در ثواب
الاعمال از حسین بن راشد حدیث روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که
گفتم بخدمت حضرت ابی عبدالله ع که فدای تو گردم مسلمانان را عیدی غیر این دو عید
هست فرمودند آری ایحسین عیدی دیگر هست عظیم‌تر و شریفتر از آنها گفتم آن

کدام روز است فرمودند که روزیست که امیرالمؤمنین ع در آن منصوب شد و علم گردید
برای مردمان که راه هدایت یابند گفتم فدای تو گردم آن چه روز است فرمودند
که آن الایام تدور و بروایتی دیگر فرمودند که الایام تدور و بروایتی دیگر فرمودند
که الایام تختلف و حاصل همه اینست که دوره میگردند و مختلف میشوند و امروز هجدهم ماه
از ذی الحجه گفتم فدای تو گردم چه عمل سزاوار است برای ما که در آن روز کنیم فرمودند
که روزه بگیری و صلوات بر محمد و اهل بیتش بسیار بفرستی و بیزاری بجوئی بسوی
خدای تعالی از کسانیکه ظلم بر ایشان کرده و انکار حق ایشان نموده اند چه بدرستی که پیغمبران
علیهم السلام امر مینمودند اوصیا را که عید کنند آنروز را که در آن وصی قایم میشد
یعنی بوصایت منصوب میگردید گفتم چه ثوابست برای کسیکه روزه دارد
اینروز را از ما شیعیان فرمودند ثواب روزه شصت ماه و هم در آن کتاب شریف
مذکور است که از همان والاجناب پرسیدند که مؤمنان را غیر این دو عید جمعه عید دیگر
هست آنحضرت باینمضمون ادا فرمودند که آری عید دیگر هست عظیمتر از اینها و آن
روزیست که امیرالمؤمنین ع در آن بامامت وا داشتند و قلاده ولایت او بر گردن
مردمان گذاشته شد در غدیر خم راوی گوید پرسیدم آن روز چه روز است فرمودند
ایام مختلف میشود آن روز هجدهم است از ذی الحجه بعد از آن فرمودند که عمل یعنی عبادت
در این روز برابری میکند با عمل هشتاد ماه و سزاوار اینست که بسیار کنند در این روز ذکر
خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او و توسعه دهد مرد در آن بر عیالش یعنی در ماکولات
و مشروبات یا غیر آن نیز و هم در آن کتاب از همان والاجناب منقول است که روزه روز
عید غدیر کفاره شصت ساله است و نیز شیخ صدوق طاب ثراه در امالی از حضرت اقدس
نبوی ص روایتی باینمضمون ذکر نموده که هر که روزه دارد هجدهم ذی الحجه را نویسد خدای
تعالی برای او روزه شصت ماه و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب الاحکام از امام همام

والامقام حضرت ابی عبدالله ع حدیثی ذکر نموده که محصل مضمون آن اینست که روزه
روز غدیر خم برابری میکند بار وزه عمر دنیا یعنی اگر انسانی زنده ماند و چنانکه دنیا
باشد روزه دارد ثواب کسی که این روز را روزه دارد هم چنانست و روزه این روز
برابری میکند نزد خدای عز وجل در هر سال با صد حج و عمره که همه نیکو و پسندیده
باشد و این روز عید بزرگ خدا است و مبعوث نکردانیده است خدای عز وجل
هیچ پیغمبر را مگر اینکه بعبادت اشتغال نموده است در این روز و شناخته است حرمت
آنرا و نام این روز در آسمان یوم العهد المعهود است یعنی روزی که پیمان در آن بسته
شده و خلایق با مامت حضرت امیرالمؤمنین ع بیعت نموده اند و نام او در زمین یوم
المیثاق الماخوذ والجمع المشهود و معنی این نیز نزدیک بآنست و هر که نماز گذارد در این
روز دو رکعت باینطریق که غسل کند پیش از زوال بنصف ساعت و خواند در هر رکعت الحمد
یکبار و ده بار قل هو الله احد و ده بار آیة الکرسی و ده بار انا انزلناه برابری کند این نماز
نزد خدای عز وجل با صد هزار حج و صد هزار عمره و سؤال نماید از خدای عز وجل
هیچ حاجتهای دنیا و آخرت مگر آنکه روا شود هر حاجتی که باشد پس اگر فوت شود
از تو این دو رکعت و دعاء مقرر یعنی از وقت مذکور در گذرد قضا کند
آنرا بعد از آن و هر که افطار فرماید در این روز مؤمنین را مانند کسی باشد
که اطعام کرده باشد فیامی را و فیامی را و فیامی را پس همچنین میشمرد تا اینکه عقد
نمود بدست خود ده عقد یعنی این لفظ را که بمعنی جماعت است میفرمود و با نکشت
مبارک میشمرد تا ده بار بعد از آن فرمود که آیا میدانی که فیام در شمار چند است
گفتم نه فرمود هر فیامی صد هزار است و باشد او را ثواب کسی که اطعام کند بعدد
آن از پیغمبران و صدیقان و شهیدان در حرم خدای عز وجل و آب آشامانیده
درونی که گرسنه و تشنه یعنی از قحط و تنگی میکند هم در دو روز یعنی چون در راه خدا

دهند برابری برابری میکند با هزار هزار درهم بعد از آن فرمودند که لعلک
ترى ان الله عز وجل خلق یوما اعظم حرمة منه لا والله حاصل معنی
اینکه شاید تو خیال کنی که خدای عز وجل آفریده است روزی عظیم تر
بحسب قدر و شرف از این روز نه بخدا سوگند نه بخدا قسم بعد از آن فرمودند
که میباید باشد از قول شما چون ملاقات کنید یعنی چون شما شیعیان
بهم برخورید اینکه گویید الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم وجعلنا من المؤمنین
بعهده الینا بمیثاقه الذی واثقنا به من ولایة ولاة امره والقوام بقسطه
ولم یجعلنا من الجاحدین والمکذبین بیوم الدین ملخص مضمون اینکه حمد خدا را
که اکرام نمود ما را باین روز و گردانید ما را از وفاکنندگان بعهد و پیمان
او که با ما قرار داد از ولایت والیان امر او و امامت باشد و قیام کنندگان
بعدل او که احکام شریعت باشد و نگردانید ما را از منکران و تکذیب کنندگان
روز دین که روز جزا باشد با همین روز غدیر که بحکم کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم در آن روز دین اسلام کمال یافت و اینما و ظلمت کفر کاه بدر کامل گشته
پرتو سعادت بر ساحت احوال عالمیان تافت بعد از آن آنحضرت فرمودند
که او باید که باشد از دعاهای تو بعد از این دو رکعت اینگونه گویی ربنا اننا
سمعنا منادیا ینادی للایمان تا آخر و این دعای مشهور در کتب معتبره مذکور
و بجهت طول آن خامه بیان بذکر آن رطب اللسان نگردید و از این گونه احادیث
و اخبار که فقرات با بشاراتش در بیان فضل و شرافت این روز بزرگوار
هر یک زبانی و نکات پر انشاراتش بر شاخسار عبارات باین صفیر دلپذیر
بر هر کدام هزار دستانیست بسیار فرود یافته و اگر در این باب هیچ روزی
خبر دار نباشد جز اینکه مذکور شد که حضرت مقدس جعفری دو بار قسم یاد

فرمودند که بخدا قسم هیچ روزی شریفتر از این روز نیست همین بس است وچون آن
روز عید اکبر و قدر و شرف از سایر ایام برتر بنا شد که در این روز آفتاب جهان
تاب ظهور امامت خلایق از ورای خیال عوایق طالع گشته پرتو سعادت بر
عالم انداخت و سید انس و جان از دل و جان بجای فرمان یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک گشته بدستیاری زبان وحی بیان لوای بالای من کنت مولاه
فهذا علی مولاه بر تارک مبارک حضرت امیر المؤمنین ع افراخته تاج کرامت
بر فرق فرقدسای آنحضرت گذاشته شد و تخت جانشینی آنشاه دنیا و دین بدان
امام گزین معین گشت خطبه خلافت کبری بنام نامی آن امام معلی بر منبر هدایت و
ارشاد علی رؤس الاشهاد خوانده گردید و سکه قبول و اذعان فرمان فرمای
خلایق باسم سامی آن پسندیده حضرت خالق در دار الضرب توفیق بر نقود تعشق
دلهای مؤمنان خالص زده شد بازوی ولایت نشاد بتعویذ دعای اللهم وال
من والاه قوت گرفت و منشور امامت آن جهان پناه بلعنت نامه و عاد من عاداه
مؤکد گردانید مبشران اخبار صادقه جهت رسانیدن این بشارت عظمی باطراف
عالم شتافتند و از مؤمنان پاک نهاد صافی اعتقاد مژدگانی تسلیم و انقیاد یافتند
توضیح این عبارت و تصریح اشارت بر سبیل ایجاز آنکه چون آفتاب عالم تاب وجود
اشرف محمد ص در آسمان حیات بافق غروب وفات نزدیک رسیده و مسافر هستی آن
برگزیده رب از قطع مسافت زندگانی نموده در هر مرحله آخرین از مراحل ستین
منزل گزید شوق ادراک ثواب عمره و حج خاطر انورش را بعزم سفر حجاز تحریک
نموده و جد به توفیق عنایت حق آن حبیب برگزیده را برسم مهمانی بخانه خود دعوت
نمود با خلقی کثیر از درویشان و اشراف از اهل مدینه و اطراف که بر آن اراده اطلاع
یافته و بملازمت شتافته بودند در بیست و پنج ذی قعده از مدینه مبارکه روانه

السفر

آن سفر فیض اثر گردیده و بعد از وصول بکعبه مقصود و حصول آن فضل و ثواب
ناحدود معاودت نموده در هجدهم ذی الحجه بغدیر خم موضعی است میانه مکه
و مدینه نزدیک جحفه و آنجا غدیری بوده یعنی که آب باران در آن جمع میگشته
و آنرا غدیر خم از این جهت میگفته اند و قبل از آن مکرر حضرت جبرئیل نزول نموده
آنحضرت را امر فرموده بود و لا اجناب امیر المؤمنین را خلیفه خود سازد و وی را
بامامت و پیشوای امت تعیین نموده قلاده وجوب اتباع و فرمان برداری وی را
بر گردن کافه خلایق اندازد ولیکن چون امر موقوفی فوری نبود و آنحضرت میدانست
که اکثر آن قوم منافق اند و بجهت آنکه عزیزان ایشان در معارک جهاد دین بشمشیر برق
نظر آنسرور مجاهدین بر خاک مذلت افتاده بودند باوی در مقام خلاف و ستیز
و از بغض و عداوت او دل پر و لبریز اندیشه مینمودند که مبادا قبول این امر امتناع
نموده یکبارگی پرده از رو بر دارند و پشت بر پشت هم داده و بروی آنحضرت
ایستاده علانیه علم مخالفت بر افرازند لهذا در این امر متامل بود و در تبلیغ این
فرمان تاخیر مینمود تا در اینوقت که آن سرزمین بپابوس راحله سعادت قرین آن سرور
مشرف گردید و غبارش از گذاران موکب همیون سر افتخار بر فلک نیلگون رسانید
حضرت جبرئیل ع دیگر باره فرود آمده این آیه ورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس حاصل مضمون آنکه
برسان و دیگر تاخیر مکن آنچه فرو فرستاده شده بود بسوی تو از جانب خداوند
تو یعنی تعیین علی بن ابی طالب بامر خلافت و اگر تبلیغ این امر نکردی و اهمال ورزیدی
پس رسانیده خواهی بود رسالت او را و ادا نکرده خواهی بود حق پیغمبری او و انگاه
میدارد ترا از شر مردمان یعنی بگو و اندیشه مکن پس چون این امر فوری بود
و دیگر تاخیر نمیتوانست نمود و در آن میان روز که آتش گرما فروزان و زمینها

تفسیده و سوزان بود بحدی که مردمان ردهای خود را بزیر پا میکرفتند و نزول
در آنوقت معهود و آن مکان نیز منزلگاه سعادت میبود آن آفتاب انور خانه زین را
مانند جرم قمر در اخر آن ماه از پرتو وجود گرامی خود خالی ساختند و آسمان مثال پایه
نزول اجلال بران سرزمین انداختند پس بلال را فرمودند تا تکبیر گفته خلایق را جمع
گشته و پیش راندگان بازگشته پس ماندگان رسیدند و در تنگ شدند در پای
درختان مغیلان مکانی اختیار کردند و از خس و خار رفته فرش صفا گستردند جهازها
و پالانهای شتران بالای هم نهادند و بدانگونه منبری ترتیب دادند آنحضرت الاجناب
چون دعای مستجاب بران صعود نمودند و مانند سحاب مهر از دل ابر کشاده
که کریمه وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى بر صدق آن ناطق و گویا است
باران نصایح بلیغه و مواعظ بالغه بر اراضی قلوب حضار ریزش فرمودند بیت
چنان شد تند در دل موج زن دریای عرفانش ؛ که بر دامان حضار افتاد مروارید
مرجانش ؛ و خطبه که در آنروز بر زبان مبارک آنحضرت جاری گشته در کتب معتبره
بنحو مذکور است و محصل معنا هدایت مبانی بعضی از فقرات بابرکات و عبارات
بر بشارات آن که این اوراق ایراد انرا مشتاق و خاصیان را از ذکر آن منع
نمودن تکلیف ما لا یطاق است اینست که آنسرور اولاد آدم در دادن کالبد عالم
بهر جهر خبر رحلت آن قرب وفات خود خاک اندوه بر فرق دلها افشانده فرمودند
که یا قوم خبر رحلت بمن رسیده و وقت که از میان شما روم و بتحقیق که مرا خواندند و
نزدیک است که اجابت کنم و بدرستیکه من میگذارم بعد از خود در میان شما چیزی که
اگر دست بآن زنید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند
و بدرستیکه خدای لطیف خبیر خبر داده است مرا که هر این دو جدا نمیشوند
تا آیند نزد من در کنار حوض بعد از آن فرمودند که اللهم هل بلغت بار الها آیا رسانیدم

انگاه فصلی دیگر پرداخته پس از آن فرمود که علی از من بمنزله هرونست از موسی
جز اینکه پیغمبر بعد از من نیست اللهم هل بلغت بار الها آیا تبلیغ کردم پس فصلهای
دیگر فرموده در اخر هر فصلی تتمه از فضل علی ابن ابی طالب بیان مینمود و بعد
از آن میفرمود که اللهم هل بلغت تا آنکه آن رفیع مقام را ببالای منبر خوانده
بازویش گرفت و بلند ساخت و در نظر هر دور و نزدیکش جلوه داد تا مجال
هیچگونه شبهه نماند و نگویند که ندانستیم که کف و مراد کدام علی بود انگاه
فرمود که الست بکم اولی من انفسکم مولا فهذا علی مولاه هر که من مولای او ویم
این علی مولای او است حاصل اینکه هر کس که من ولی امور و فرمان فرمای اویم
علی نیز چنین است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل
من خذله و در بعضی روایات این نیز تتمه اینست و ادر الحق معه کیف
دار یعنی بار الها دوستی کن با هر که دوستی کند با علی و دشمنی کن با هر که دشمنی کند
با او و نصرت ده هر که را که نصرت او دهد و مخذول ساز هر کس را که خذلان او کند
و بگردان حق با وی بهر سوی که او گردد یعنی در هیچ حالی حق را از او جدا مگردان
انگاه گفت اللهم هل بلغت بعد از آن خطاب باصحاب کرده فرمود که شنیدید آنچه
خدا بمن گفت رسانیدم گفتند آری فرمود اللهم اشهد علیهم بار الها گواه باش
بر ایشان و خطبه روز غدیر بر بسیاری از انگونه تصریحات و مبالغات مشتمل
و منصفان عاقل را از همین قدر نیز مطلب حاصلست انگاه آنسرور از منبر فرود
آمد و هنوز جمعیت مردم از هم نپاشیده بود که آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی نزول نمود و آنحضرت بحمد و سپاس آن قیام فرمود و بعد از انکه
نماز ظهر گذارد بخیمه تشریف برد و امیر المؤمنین را فرمود که بخیمه دیگر که در
مقابل خیمه وی زده بودند رود و صحابه را فرمان داد که آمده بر آن امام همام

بامیرالمؤمنین سلام کنند وتهنیت کنند پس جمله مردمان حسب فرمان
وفوج فوج آمده بلفظ یا امیرالمؤمنین سلام کردند ومبارکباد گفتند واز جمله
منافقان بدبخت دلسخت که با حکم‌های لخت لخت آمده اظهار رضامندی
بر ولایت امیرالمؤمنین اقرار کرد عمر بن الخطاب بود که آمده گفت بخ بخ یا بن
ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة ودر بعضی از کتب
بجای بخ بخ هنیئا لک است وحاصل هر دو این است که خوش باد ترا ای پسر ابوطالب
صباح کردی بر حالی که مولای منی ومولای هر مؤمن ومؤمنه وحسان بن ثابت
انصاری که از شعرای آنزمان ممتاز وبشرف سند که حضرت اقدس نبوی سرافراز
بود بعد از آنکه آنحضرت دستوری یافته بود درین باب بیتی چند گفته ودر ذی
چند سنگی بر بلندی برآمده وباواز بلند بخواندن آن ابیات رطب اللسان
گردید وآنان درگاه جائزه مقبول یافته بتشریف دعای با احسان لاتزال مؤیدا
بروح القدس یا نصرتنا بلسانک مشرف گردید واین دو بیت از آنجمله است
بیت فقال له قم یا علی فاننی :: رضیتک من بعدی اماما وهادیا :: هناک دعا
اللهم وال ولیه :: وللذی عادی علیا معادیا :: وشعرای دیگر نیز درین باب فکرها
کردند واین مطالب بنظم درآوردند ومؤلف بی بضاعت نیز بجهت اینکه خود را در
سلک خریداران یوسف حسن مآب منتظم سازد وروز حساب درمیان مدیح
سرایان آنجناب کردن امیدواری افزاید باین دو سه بیت شکسته بسته دلخود
خوشدل ساخت بیت سرور مردان که باشد بیش از باب عقول :: آنکه او را
طاق ابروان مهر بتول :: کیست بر منبر بود بعد از رسول هاشمی آنکه روز غدیر
برد بر منبر رسول :: میرسد بر منبر احمد صعود :: او را کرد بلغ تا کید ان لم تفعل
از بهرش نزول :: طاعت حق از جهانهای شکسته عهد شاه :: درغدیر خم وضو را کرده

کی کرده قبول :: چون کز بینی دیگران را بر کسی کورا گزید :: در غدیر خم بخلقان هم خدا هم
رسول :: از بصیرت نیست پیش دیده در درج حقیقت دین :: داشتن چشم نگهبانی ز کور
ای فضول :: کی بود غیر از بیابان راه گشتی منزلش :: کاروانی را که باشد کاروان
سالار غول :: کر از اندیشه محشر که بیا با زر اخلاص :: هر که وا عظ دست زد بر دامن
آل رسول :: القصه بعد از وقوع این امر آیات بقدر پنجم متوجه مدینه مشرفه
گردید جمعی که از اطراف وجوانب ملحق شده بودند رفته رفته جدا میگشتند و
هر گروهی براهی میرفتند واین خبر دوست نواز دشمن گداز روز بروز در قبایل
منتشر میگردید وبدوست ودشمن میرسید تا بحارث بن نعمان فهری که بشرر آتش
عداوت وکینه وری وسرشته آب وگل ناپاکی وبدگهری بود رسید آتش
عنادش در کانون باطن کفر نهاد بعد از صرصر آن خبر اشتعال یافت وچون دود سیاه
انجای جسته وبر راحله شوم خود برنشسته بخدمت پیغمبر شتافت تا بآن موکب
همیون رسید شتر را خوابانید واز شتر جسته وزانوی آن را بسته خود را بآنحضرت
رسانید وجمعی از اصحاب مشرکان وار برحواشی آن مردم دیده اولوا الابصار اجتماع
داشتند پس انکاه پیش رفت وزبان هرزه نال بیهوده مقال گشوده گفت ای محمد امر
کردی ما را از جانب خدا که گواهی دهیم اینکه هیچ معبودی بر حق نیست بغیر از خدا
واینکه تو فرستاده خدائی پس این را از تو قبول کردیم وفرمودی ما را که پنج وقت
نماز گذاریم پذیرفتیم وفرمان دادی ما را که یکماه روزه گیریم فرمان پذیر گشتیم
وحکم کردی که زکوة مالهای خود بدهیم اطاعت نمودیم ومامور ساختی که حج خانه
کعبه کنیم تن در دادیم وما را بجهاد فرمودی گردن بنهادیم بعد از آن باینها
راضی نگشتی واکتفا نکردی تا اینکه بازوی پسر عمت را گرفته برداشتی واو را بر ما
تفضیل داده بر سر ما افراشتی وگفتی که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست

این چیز نیست از جانب تو یا از جانب خدا آنحضرت فرمودند که قسم بآنکسی که نیست الهی
بجز او که بدرستی که این از جانب خداست پس حارث ملعون پشت کرد اینده متوجه
راحله خود گشت و میگفت الهی اگر محمد میگوید حق است پس ببار بر ما سنگی یا بفرست
بما عذابی دردناک پس حضرت قاضی الحاجات دست رد بر سینه مراد وی ننهاده دعایش
مستجاب گردانید و هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی برسرش آمد چنانکه از مقعدش
بیرون رفت وجان ناپاک بمالکان جهنم سپرد و این آیه نازل شد که سأل سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع و امثال حارث مذکور در میان صحابه بسیار بودند بجهت وجهی
که مذکور شد خار حسد و کین حضرت امیرالمؤمنین در جگر و هوای انکار و مخالفت
صریح امر غدیر در سر داشتند ولیکن چون جناب الهی بنابر وعده والله یعصمک
من الناس رعب و خوف قلوب ایشان را متقاعد میساخت تا حضرت سید کاینات
در حیات بود از اظهار آن دست برخاطر میگذاشتند اما بعد از رحلت آنحضرت
مجلس غدیر را و اقرار اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة را بکنار گذاشته کرده
انچه کردند و در منع و دفع حضرت امیر از منصب امامت تقصیر ننموده انچه میتوانستند
بعمل آوردند علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر کریمه ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه
فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین که در سوره سباست از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
حدیثی روایت نموده که محصل مضمون آن اینست که چون خدای تعالی امر کرد پیغمبر
خود را که نصب کند امیرالمؤمنین را برای مردمان شیاطین پیش ابلیس بزرگ
آمدند و خاک بر سر پاشیدند ابلیس گفت شما را چیست گفتند امروز یعنی حضرت
پیغمبر امروز عقدی بست یعنی امری قرار داد که تا روز قیامت وا نشود ابلیس گفت کلا
یعنی چنین نیست که آن عقده وا نشود و برهم نخورد آنکسانیکه بگرد او و بند یعنی منافقین
اصحاب با من وعده در این باب کرده اند که هرگز خلاف آن نخواهند کرد الحدیث

وآن

وآن وعده عبارت از تمهیدیست که آن قوم عنید در خلوات هم میکردند و میگفتند
که اگر محمد علی را وصی خود کرده باشد ما نگذاریم که آن صورت گیرد و تمشیت
گیرد و بپذیرد و چون بجد تمام حضرت اقدس نبوی آمدند اظهار رضا و خوشنودی
از وقوع آن امر میکردند و در حق ایشان نازل شد که ومن الناس من یقول آمنا
بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون
الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا چنانکه در تفسیر
منسوب بحضرت امام حسن عسکری ع بتفصیل مذکور است و از جمله منافقانی
که چشم از این حق صریح پوشیدند و در اطفاء این چراغ خدا افروز کوشیدند چهار
نفری بودند که بجهت کتمان شهادت در این باب بجناب مستطاب امیرالمؤمنین
ایشان را نفرین کرد تفصیل این اجمال از روایتی مستفاد میگردد که شیخ صدوق
طاب ثراه هم در امالی و هم در خصال از جابر بن عبد الله انصاری ذکر نموده
وحاصل آن اینست که امیرالمؤمنین ع برای ما خطبه خوانده بعد از ثنای الهی
فرمود که پیش این منبر شما چهار نفر اند از اصحاب محمد ص انس بن مالک وبراء بن
عازب واشعث بن قیس کندی وخالد بن یزید بجلی بعد از ان متوجه انس گشته
این مضمون فرمود یا انس اگر تو شنیدی از رسول خدا ص که میگفت من کنت
مولاه فعلی مولاه و امروز گواهی ندادی برای من بولایت نمیراند ترا خدا تا آنکه
مبتلا کند ترا ببرصی که عمامه آنرا نپوشاند و اما تو ای اشعث اگر شنیدی از رسول خدا ص
که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس شهادت ندادی برای من امروز پس نمیراند
ترا خدا تا اینکه هر دو چشم ترا کور گرداند و اما تو ای خالد بن یزید اگر شنیدی از
رسول خدا ص که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس ادای شهادت ننمودی برای من امروز بولایت پس نمیراند خدا مگر مردن بر رسم

جاهلیت واما نوای براء بن عازب اگر شنیدی از رسول خدا که میگفت من کنت
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس گواهی ندادی برای من امروز
بولایت پس نفرین کرد خدا ترا مگر در آن جائی که از آن هجرت کرده بدی باسلام آمد
جابر بن عبد الله انصاری گفت که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دیدم انس بن
مالک را که پیس شده بود چنانکه میخواست آنرا در زیر عمامه پنهان کند پنهان نمیشد
و هر آینه بتحقیق که دیدم اشعث بن قیس را که هر دو چشمش کور شده بود اما خالد بن
یزید در خانه اش قبری کنده و پدرش را دفن کردند و قبیله کنده شنیدند اسبان و شتران
آوردند و پی کردند بر سرای وی دفن کردند این رسم سرای جاهلیت بوده پس بر سم
و آئین جاهلیت مرد چون قبیله بجیله و کنده هر دو از تمیمند همانا بجهت این ربط قبیله
کنده این کار کردند واما براء بن عازب معاویه او را والی یمن کرد و در آنجا مرده
و از آنجا هجرت بد باز اسلام کرده بود مخفی نماند که حکایت حادث مذکور در ثعلبی
که از علماء اهل خلاف و از رؤسا مفسرین و محدثین آن قوم بی انصاف است
از صحیفه عینه در تفسیر سأل سائل که مذکور شد روایت کرد و نقاش نیز که هم
از علمای ذی شان ایشانست صورت این واقعه را در تفسیر خود تحریر نموده است
و الفضل ما شهدت به الاعداء بر متتبعان اخبار و آثار پوشیده نیست که حکایت
غدیر در روایات این خبر دلپذیر نه مخصوص شیعه بلکه عالم گیر است کتب مخالف
و موافق برین خبر شامل و السنه اقلام دوست و دشمن برین سخن قایل است
نقل این واقعه در هر عصری زبان زد فریقین گشته و طرق اسناد الله روایات
آن از مرتبه تواتر نیز در گذشته است و اگر بعضی از کیفیات و جزئیات انعقاد
آن مجلس با بعض از عبارات و اشارات خطبه مذکوره آن موقف متواتر نباشد
اصل مطلب متواتر است و با این وضوح و ظهور نسبت آنها از عقل و انصاف دور

در مقام

در مقام انکار و دفع آن بودن بر چراغ آفتاب پف نمودنست خورشید را بگل
فرما باطل نمیتوان کرد و روز روشن را بچشم پوشیدن نمیتوان ساخت زنجیر
محکم متین تواتری چنین را بکنده زوری عصبیت پاره نمیتوان کرد و شجر طوبی
نظر این خبر همه جا رسیده عالم گیر را باره دندان کند تا ویلات سست از انجا نمیتوان
در آورد یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره و
لو کره الکافرون بجز دو قوی که در طریق این مقصد بفریب های ابشبهات سود گم گشت
از امواج تواتر غدیر بر خم بر داشته اند و بشامت تعصب اباپروی اسلاف از
شاه راه نصفت مرتب و انصاف قدم زبان و قلم بمسالک پر مهالک لم و لا نسلم براه
گذاشتند مانند شارح مواقف که انعدم وقوف و اطلاع یا از غلبه تعصب انکار
موقف غدیر نموده و چون شارح مقاصد که از برگشته بختی رو از مقصد حق تافته
طریق خلاف آن پیموده ملا علی قوشجی خود شاهین خورده گیر طبع نارسا را تمامه
اغماض عین نگرفته شکار این مطلب بزرگ انداخته و بازیچه مخلب و منقار عقابان
اقلام محققان ساخته است و امثال این مردم نامتدین که جهت پوشیدن امری چنین
ظاهر و بین از تار عنکبوت سخنان سست پردها بافته و از تنک مایگی انصاف
چون قرض دار مفلس بر روی غیر حاشا و انکار دنیا فته اند اگر چه ذکر روایات
محدثین مخالفین و عبارات مورخین ایشان که متضمن اقرار بدین مدعا است
و ایراد مباحثات و مقالات فریقین که حق و باطل آنها نزد هر منصف با شعور پایدار
تاملی از هم تمیز و متمیز است درین اوراق مناسب بود لکن جهت قواعد
ایجاز دست از آن سخن دور و در از بر داشت و چون علما و فقهاء ناجیه امامیه
قدس الله ارواحهم بخصوص مبحث امامت کتابهای بسیار تصنیف نموده و بدشنه
زبان قلم صدق رقم مخالفان بمغز را چنانکه باید پوست کنی فرموده اند تفصیل

ونظو بل ابن مطلب دراینمقام برضرورت حضرت باری عزشانه کافه عباد را
از شوب تعصب وعناد بری وضعیف چشمان دیده بصیرت را بعصا کشی لطف
وعنایت خود بطریق مستقیم حق راهبری نماید بالنبی واله الطاهرین

انجمله نمازهای موقته نماز روز بیست وچهارم ذی الحجه است وآن روزیست که
سرحلقه زمره اتقیا ونکین خاتم دلها جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع در رکوع انکشتر
صدقه نمود وکریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون درشان وی نزول یافت وحکایت آن بتفصیل
در مجلس دوازدهم باب اول مذکور کردیده واین روز بقول اکثر واظهر روز مباهله
نیز هست وبقول بعضی روز مباهله روز بیست وپنجم است ومباهله بمعنی لعن و
نفرین کردن بکدیکر است واین روز را از این جهت روز مباهله میکویند که میانه آنحضرت
نبوی ص ونصاری نجران وعده شده وقرار یافته بود که در این روز در حق یکدیکر
نفرین وطلب عذاب نمایند اکرچه بوقوع نه پیوست ومجمل این حکایت آنکه
سید انس وجان نامه بنصاری نجران که از بلاد یمن است نوشته ایشانرا باسلام
خوانده بود ونجرانیان بجهة تحقیق احوال واطلاع آن سید ابرار جمعی را که در میان ایشان
معتبر ومعروف وبصفت عقل وهوش موصوف بودند از میان خود انتخاب
کرده فرستاده بودند واز انجمله یکی را عاقب میکفتند که از امراء نامدار ودر مشورتها
مرجع اهل آن دیار بود دیکری را سید مینامیدند واو نیز صاحب رجال وبزرک اهل
ضلال بود ودیکری ابوالحارث نام داشت واو از علماء پیشوایان نصاری بود وحبر
کبیر را اسقف کویند وچون آنقوم ضلالت قرین بمجلس بهشت آیین سعادت آکین آن
سرور دنیا ودین بار یافتند اسقف کفت یا محمد چه میکوئی درشان عیسی آنحضرت
فرمودند که آن بنده ومخلوق خدا بود وحق تعالی اورا برکزید وپیغمبر کردانید اسقف

کفت که اورا پدری بود فرمودند نه کفت پس چکونه میکوئی که او بنده ومخلوق بوده و
کدام مخلوق بی پدر میباشد پس در جواب این سخن کریمه ان مثل عیسی عند الله کمثل
آدم تا آخر که در سوره آل عمران است نازل کردید محصل آنکه بدرستی که مثل عیسی نزد
خدا اینجا چون مثل آدم است که پدر ومادری نداشت واورا از خاک بامر کن آفرید
صانعی که آدم را بی صلب ورحم ایجاد تواند نمود از آفریدن عیسی بی پدر عاجز نخواهد بود
القصه آنقوم بیدین با وجود نزول آیه چنین که شبهه ایشانرا دافع وریشه سخنشانرا
قاطع بود همچنان از حرف خود برنکردیدند وبر عقیده باطل خود اصرار میورزیدند
تا آنکه حضرت اقدس نبوی ص بحکم کریمه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین که بعد از آیه مذکوره است آنجماعت را بمباهله خواند و
حاصل معنی اینست که پس کسی که جدل کند درباب عیسی ع بعد از آنچه آمد بسوی تو از بینات
مفید علم ویقین پس بکو بیائید بخوانیم وحاضر کردانیم ما وشما فرزندان خود
وزنان خود ونفسهای خودرا بعد از ان مباهله کنیم باینطریق که کوئیم لعنت خدا
بر دروغکویان یعنی دعا کنیم که از ما وشما هر کدام در دعوی خود کاذب باشد بلعنت خدا
وغضب او کرفتار کردد القصه ایشان مهلت خواستند که در آن باب باهم مشورت کنند
بعد از مشاوره قرار دادند که فردا آیند ومباهله نمایند وبروایتی آن روز پنجشنبه
ومباهله بروز یکشنبه قرار یافت وآنحضرت امیرالمؤمنین وفاطمه وحسنین را فرمود
که در آن چند روز روزه دارند بهر تقدیر روز موعود رسید لولاک باتفاق آن
چهار تن پاک بوعده کاه تشریف حضور ارزانی داشتند وجماعت نصاری نیز حاضر
کردیدند واسقف بقوم خود کفته بود که نظر کنند که اکر محمد با اهل واولاد خود می آید
ازوی حذر کنید ومباهله منمائید واکر با اصحاب واتباع آید مباهله کنید وباک مدارید

چون نظر کردند مصطفی و مرتضی را دیدند چون مهر و ماه دست بدست و دوش
بدوش و آن دو گزیده چون دو نور دو دیده پیشاپیش و زهرا مانند کبوتری
معتبر از قفا می‌آید اسقف پرسید که اینان چه کسانند گفتند آن یک پسر عم و داماد
او و مهتر و بهترین خلایق است نزد وی و آن دو نوجوان دخترزادگان اویند که شبانروز
از جان دوست میدارد و آن دیگر دختر وی است که او را با ما از بدن خود خوانده اسقف
بقوم خود گفت که محمد با اهل و فرزندان خود آمده قسم بآن خدائی که جان من در قبضه
قدرت اوست که من روهای بینم که اگر ایزد تعالی درخواست کنند که کوه از زمین برکنده
شود برکنده میشود با وی مباهله مکنید که اگر اینان لب بدعا گشایند در عالم
انما اثری نمی‌ماند پس اولی آنست که با او مصالحه نمائید و بدیار خود باز گردید. مجملا
از مباهله امتناع نموده اند مصالحه درآمدند و هر سال دو هزار حله که قیمت هر حله
چهل درهم باشد و سی اسب و سی زره و سی نیزه جزیه برگردن گرفته بدیار خود معاودت
نمودند و جناب اشرف نبوی فرمودند که قسم بآنکسی که جان من بدست اوست که اگر
آنقوم با من مباهله میکردند هر آینه مسخ میشوند بصورت بوزینگان و خوکان
و آتش افروخته میگردید میان دو کوه بر ایشان آتش سال بر نصاری دیر نمیرفت تا اینکه
همه ایشان هلاک میشدند مخفی نماناد که مراد از انفسنا در آیه شریفه نفس نفیس علی
بن ابی طالب است چون خواندن خود بمباهله بمعنی حقیقی صورتی ندارد پس باید
دیگری باشد و آن دیگر باتفاق مخالف و موافق غیر علی بن ابیطالب نبود و از این
تعبیر مصنف خوبی بادراک مینماید که یگانگی و اتحاد میان آن دو دهای طریقت شاد
تا چه غایت بوده و بر طبق این آیات آنچه از حضرت رسالت منقولست که سایلی از وی
احوال اصحاب پرسید آنحضرت وصف هر یک میفرمودند تا آنمرد گفت فعلی یعنی بتوصیف
علی نفرمودید آنحضرت گفت انما سألتنی عن الناس ولم تسألنی عن نفسی یعنی احوال

مردمانرا از من پرسیدی نه احوال خود مرا اما اینکه علی بمنزله منست و میان
ما جدائی نیست و حدیث شریف لحمک لحمی و دمک دمی و روحک روحی نیز
برین مدعا شاهد و از غایت شهرت مجال انکار مخالفان معاند است و
مولف در یگانگی آن دو سرور و مقتدا قطعه مشتمل بر تشبیهی تمام درین باب
اول گذارش یافته. اما چون این مقام تشنه تذکار است تکرار آن ظاهر القصوری
نداشته باشد. لمولفه نبی و علی هر دو نسبت بهم دو تا و یکی چون زبان و قلم دو سری
چون قلم لیکن از جان یکی زبانشان دو تا و سخنشان یکی قلم وار بردند از آن بهر
که مود رهبانشان نگنجد مگر خط شرع گردیده ناخوان از آن که گنجیده غیری
چو مود رمیان شرافت این روز بغایت عظیم و کثیر و نماز آن در فضل و ثواب
و وقت و کیفیت بعینه مانند نماز عید غدیر است دیگر دیگر از انجمله نماز سلمان
و آن سی رکعت است و وقت آن اول و میان و آخر ماه رجب است باینطریق که در اول
ماه ده رکعت گذارد در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
هر یک را سه بار بخواند و چون سلام دهد بحمل بعد از هر دو رکعت دستها بسوی
آسمان برداشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا
مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد الجد الحظ
والبخت والغنی عندک غناه وانما ینفع العمل بطاعتک ومنک مغناه عندک
من القصاف بعد از آن دست فرود آورد و در میان ماه نیز ده رکعت بهمین کیفیت
گذارد و بعد از سلام برداشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر الها واحدا احدا صمدا
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا بعد از آن دست بر و فرود آورد و در آخر ماه نیز ده رکعت

بهمین طریق کذارد بعد از سلام دست بر آورده بکوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و
صلی الله علی کل شیء قدیر وصلی الله علی محمد واله الطاهرین ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم و بعد از ان دست برو فرود آورده و حوایج خود را مسئلت نماید
که روا میکردد و این نماز را بجهت این نماز سلمان میکویند که حضرت اقدس
نبوی ص سر حلقه مخلصان درکاه سلمان فارسی رحمه الله را بسعادت تعلیم
این نماز فایز کردانید و بوساطت وی این فیض بغایت را با پیراسته ساختند
و در فضل آن این مضمون فرموده که چون این نماز کذاری کردانند خدا بتعالی
میان تو و میان جهنم هفت خندق که عرض آن مانند بعد میان آسمان و زمین
باشد و بنویسد بهر رکعتی هزار هزار رکعت و بنویسد برای تو برائتی از آتش و نوشته
برای کذشتن بر صراط و محو کرداند از کذارنده این نماز هر کناهی که کرده است در صغیر
و کبیر یعنی در جوانی و پیری و عطا کند او را اجر مثل اجر کسی که روزه داشته باشد
تمام ایام را و نوشته شود از نماز کذارندکان تا سال آینده و دفع شود بلای او
یعنی بعالم بالا برده شود هر روز عمل شهیدی از شهدای بدر و نیز فرموده اند که
یا سلمان این نماز نشانه است میان مومنان و منافقان این نماز را میکذارند
فصل در نمازهای مندوبه که بوقتی اختصاص ندارد و جویای فضل و ثواب تخم برومند کذاشتن
آنها در هر قطعه از قطعات حدیقه عمر که خواهد میکارد و از انجمله نماز جعفر طیار
و آنرا نماز تسبیح نیز میکویند از این جهت که اکثر اذکار و آداب آن تسبیحات اربع است
و نماز حبوه که بمعنی عطاست مینامند و برای اینکه حضرت نبوی ص آنرا بجعفر طیار
تعلیم نموده و این نعمت بیقیمت والا انکه در نظر مردم دیده و در نیسی بی بها تر از
مال فانی دنیاست بوی عطا فرموده است چنانکه در تهذیب الاخبار از حلقه

الاخبار یعنی جناب مقدس جعفری ع روایت نموده که مردی با نحضرت کفت جعلت
فداک یمنز لالرجل اخاه یعنی فدای تو کردم آیا میتواند بود که مردی دست بر کردن
برادر مومن خود کند یعنی آیا این نیکو و مستحسن است یا نه فرمود آری بدرستی که
رسول خدا ص روزی که فتح خیبر کرد خبر رسید که جعفر آمد یعنی جعفر بن ابیطالب
فرمود والله نمیدانم از این دو بیشتر خوشحالم بآمدن جعفر یا بفتح خیبر پس درنک
ننمود یعنی زمانی چندان نکذشت که جعفر آمد پس حضرت رسول ص از جای جسته
دست در کردن وی کرد و میان دو چشمش را بوسید آنگاه کفت که چهار رکعتی
که بمن رسیده که رسول خدا جعفر را بکذاردن آن امر نموده چکونه است آنوا الاحباب
این مضمون را فرموده اند که چون جعفر آمد آنسرور بوی کفت یا جعفر الا اعطیک
الا امنحک الا احبوک حاصل معنی آنکه آیا بتو عطا ننمایم و انعام و بخشش در حق تو ننمایم
پس مردمان مشتاق و منتظر کردیدند که ببینند چه عطا بوی خواهد شد و کمان
کردند که طلائی یا نقره بوی خواهد داد جعفر کفت یا رسول الله عطا فرمایند
فرمود چهار رکعت نماز بکذار هر وقت که کذاری آمرزیده از برای تو مابین آنها
یعنی کناهان میانه هر دو نماز از تو صادر شده باشد اگر بتوانی هر روز بکذار
واگر نه هر دو روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال چه بدرستی که خدا بتعالی آمرزد برای تو
آنچه میانه هر دو نماز کرده باشی جعفر کفت چکونه کذارم این چهار رکعت را فرمود
افتتاح نماز میکنی یعنی تکبیر احرام میکوئی بعد از آن قراءت میکنی و همچنان ایستاده
پانزده بار میکوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس رکوع کردی
نیز همین تسبیحات را ده بار میکوئی وچون راست ایستادی همچنان ده بار وچون
سجده نمودی ده بار وچون سر از سجده برداشتی ده بار میکوئی وچون سجده دومین
کردی ده بار وچون باز سر از سجده برداشتی ده بار پس این مجموع هفتاد و پنج تسبیحات

اربع میشود و در چهار رکعت سیصد تسبیحات اربع پس مجموع اینها هزار و دویست
تسبیح خواهد بود و میخوانی در هر رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
مراد بعد از فاتحه است و قرائت سوره در این نماز در روایت ابرهیم ابن ابی البلاد
که هم در تهذیب مذکور است بدینگونه است که ابرهیم مذکور گفت که گفتم بابی الحسن
یعنی حضرت امام موسی کاظم ع که چه ثواب کسی راست که نماز جعفر گذارد فرمود که اگر
باشد بر او مثل ریگ عالج که موضعیست بکثرت ریگ مشهور و مانند کف دریاها
گناهان هر آینه آمرزد او را خدای تعالی گفتم این برای ما شیعیانست فرمود پس برای
کیست غیر شما شیعیان خالص یعنی این مخصوص شماست و مخالفانرا از آن بهره نیست
آنگاه پرسید که چه میخوانی در این نماز یعنی از سورها گوید گفتم اعتراض القران هانا
مراد اینست که از سورهای قران هرچه رو دهد میخوانم فرمود نه بخوان درین نماز
اذا زلزلت الارض و اذا جاء نصر الله و انا انزلناه فی لیلة القدر و قل هو الله احد
مراد بعد از فاتحه اینست که بخوان در هر رکعت یکی از این چهار سوره را بترتیب مذکور
و در روایت ابرهیم ابن عبد الحمید از آن حضرت که نیز در تهذیب مذکور است چنین است
که قراءت میکند در رکعت اولی اذا زلزلت و در دویم و العادیات و در سیم اذا جاء
نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در روایت ابو حمزه ثمالی از حضرت ابو جعفر یعنی
امام محمد باقر ع که در فقیه مذکور است تسبیحات اربع در حین قراءت مقدم است و در
ترتیب تسبیحات نیز الله اکبر مقدم است و در قراءت نیز تعیین سوره نشده بلکه
فرموده که میخوانی فاتحه و سوره و رکوع میروی الحاصل کیفیت این نماز در احادیث
مختلفست و بنا بر طریقه اخبار بین عمل بهر یک از اینها جایز است و قصوری ندارد
و در حدیث ابو حمزه ثمالی بعد از ذکر کیفیت نماز در بیان ثواب آن فرموده که
فی الاربع رکعات الف و مائتان تسبیحة یضاعفها الله تعالی و یکتب لک بها اثنی عشر

الف حسنة منها مثل جبل احد و اعظم مراد اینست که عدد تسبیحات در مجموع
این چهار رکعت هزار و دویست میشود و خدا آنرا بنابر کریمه من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها یکی را ده کرده مینویسد برای تو پس آن دوازده هزار حسنه که هر یکی
از آن مثل کوه احد باشد و بزرگتر از آن باشد و در فقیه و تهذیب هر دو مذکور است
که از حضرت ابی عبد الله ع پرسیدند که کسی که نماز جعفر گذارد آیا نوشته میشود
برای او نیز از اجر مثل آنچه حضرت پیغمبر برای جعفر گفته فرمود آری بخدا قسم
و در فقیه حدیثی آورده که ملخص آن اینست که اگر کسی دو رکعت از نماز جعفر
گذارده باشد و بعد از آن او را حاجتی رو دهد که از آن ناچار باشد و میتواند
دو رکعت دیگر را واگذاشته از پی آن حاجت رود و بعد از قضای آن حاجت باز گشته
مابقی را گذارد و هم در فقیه از حضرت مقدس جعفری ع این مضمون منقولست که
هرگاه شتاب داشته باشی بگذار نماز جعفر را مجرد بی تسبیحات و بعد از آن تسبیحات را
قضا کن و نیز در آن کتاب از آن عالیجناب این مضمون منقولست که بگذار
نماز جعفر را هر وقت که خواهی از شب یا روز و اگر خواهی حساب میکنی آنرا از نافلهای
روز که محسوب میشود آن برای تو بعوض نزد خدای تعالی هم با نافله یومیه و هم بنماز
جعفر و در فقیه مرویست که در سجده آخرین این نماز گوید یا من لبس العز و الوقار یا من
تعطف بالمجد و تکرم به لا ینبغی التسبیح الا له یا من اعطی کل شیء علمه یا ذا النعمة و الطول
یا ذا المن و الفضل یا ذا القدرة و الکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة
من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التامات ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا ملخص مضمون این دعای فیض مشحون استجابت مقرون
اینکه ای کسی که پوشیده جامه عزت و وقار ای آنکه افکنده ردای بزرگی و متقلد است
بآن حاصل اینکه متصف باین صفات کمال ای آنکه نمیشاید تسبیح مگر ترا ای آنکه ذات

هر چیزی را علم نمو یعنی عدد همه اشیا را معلوم است ای خداوند نعمت و منت

مجلس چهارم در فضل دعا و استغفار و سایر اوراد و اذکار که آن نیز از اشرف
مصادر فیجات مستعار و از احسن ذخایر زندگانی ناپایدار است بر خداوند
عقل و هوش معلوم است که هر موجودی که از شیمه نیستی زاده و از مطمور
عدم بمعموره وجود قدم نهاده محتاج و فقیر و نیز بخبر عجز و ناتوانی مقید و اسیر است
و جامه احوال هیچ ممکنی از نقص منزه و مبرا و هیکل هستی هیچ آفریده از لباس صفت
معرا نیست اسب آب و نو نان را گمان اناد کی بخود محض جهالت و دبیه زبان و
مکان را دعوی بی نیازی فرض محال بنده خاک نژاد که باشد که بخودی خود متکفل
احوال خود تواند بود و انسان سست نهاد چه باشد که بحول و قوت خود تحمل بار
مایحتاج و ضروریات خود تواند نمود پس در هر امری از امور که فرمند کار ناچار
و ضروریست که مطلب خود را بدرگاه حضرت خداوند عرضه دارند و حوایج خود را بر
دامن عطای کریمی گذارند که بر انجاح مآرب خلایق قادر و توانا و رداء کبریاییش
از وصمت عجز و احتیاج مقدس و مبراست درگاه استجابتش روز و شب بر روی دعوات
عامه در بطلب طلب کشاده و منادی کرمش بندای ادعونی استجب لکم کافه کامجویان را
بر سر خوان حاجت گذاری صلای عام در داده دست قدرتش بینان انسان بحکم
کل یوم هو فی شان پیوسته در کره حوایج بندگان گشودنست و روشن که نقدیرش
بصیقل حسن تدبیر بمقتضای وکذلک ننجی المؤمنین همیشه در رنگ کلفت از آیینه
دلها زدودن و نیز بر عالمیان روشن است که این دار غرور خانه شر و شور است و این
کهنه ویرانه بی نور پر از مار فتنها و شر و امواج ساعاتش چون حین حین همه قهر است
و امتداد زمانش مانند نیش کژدمان سراسر زهر هر صبح و شامش در کوهسار سختی
روزگار بقصد جان ناتوان خشمگین پلنگی است و هر بلند و پست اوضاعش در قلزم

خونخوار ایام در شکست کشتی جود اژدر پشت نهنگی تا صیاد قدر و البلق لیل و نهار
در تک و تاز و جوارح حوادث در انداز پروانست طایر جان را هوس فراغ
بال از نظر بقیه عقل بغایت دور است و قدر انداز قضا را تا کمان فلک بر کش و خدنگ
بلا در ترکش است و آدمی بیچاره را در آماجگاه عالم آسوده نشستن محض سفاهت
و غرور پس دیده وران پیش بین را در سر منزلی چنین طالب پناهی بودن و جنبجوی
گریزگاهی نمودن بغایت ضرور و از اهم امور است و این پناه و گریزگاهی نیست مگر
کنف حفظ و حمایت حضرت پادشاهی که قضا و قدر بر درگاه عز و جلال او دوا
میراند و ... حوادث ایام در کارخانه ابداع حضرت او کارکنان فرمان پذیر
راس برق جهان سوز بی زمزرع احوال سینه روزی به تخریب دست زاده او
سبزه نتواند درود و صرصر حادثه غم فرسای از خرمن جمعیت بی برگ و نوای بی دست
و پای شیت او برگ کاهی نتواند ربود دیده کوکب ... اشاره او بسوی کسی تند نتواند
دید و گردش فلک سفرمان وی بگرد احدی نتواند گردید عاجزان بی پناه را بهدایت
عزرداء فقر و الجاء الی الله بامن آباد پناه خود خوانده و ملتجیان خطیره توکل را باشارت
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء بر مسند امن و امان نشانده **نظم**
بجاروم که بجز درگهت پناهی نیست ! زحادثات جهانم گریزگاهی نیست ! و چیزی
که آدمی را از شرور و فتن مذکوره بکنف حمایت خداوندی چنین میتواند رساند
و از آسیب نوایب و مکاره روزگار میتواند رهانید دعا و زاری و استجاره
بحفظ جناب باربیت و شیخ بن فهد رحمه الله همین راه بر وجوب دعا در
این مطلب استدلال نموده و بمضمون ادا فرموده است که دنیا دار البلاء و فنا و آدمی پیوسته
در معرض ابتلاست و حفظ نفس و دفع از خود بر هر احدی واجب و آن دعا
صورت می پذیرد پس هر کس را مواظب دعا بودن و این سپر محکم خود را

از سهام بلاها محافظت نمودن واجب خواهد بود و نیز پر ظاهر است که آدمی بی پروا
سر بهوای بیبند هوسها و لذتها اسیر و سلطان نفس اماره را از دل و جان مطیع
و فرمان پذیر است گاه و بیگاه در تحصیل دلخواه نفس گمراه کمر سعی بر میان جان بسته
دارد و وقت و بیوقت در تهیهٔ اسباب عیش و عشرت این نشئت و بیرون قدم اهتمام می
فشارد و از غلبهٔ وله و استغراق در لذات نفسانی در عاقبت کار خود نمیکرد و از
غایت توجه بزخرف و زر این دار غرور دیده بر الوان نعمتهای سرای سرور کرده صلاح
روی بآن نمی آورد و از اشتغال بامثال این امور بتحصیل سامان سفر آخرتش معوق و باطل
میماند و در تنظیم و ترتیب خرمهرهای کودک فریب زینتهای دنیا دامان دل را
از ثمین لآلی ذکر و فکر خداوند خود بصحرای فراموشی میافشاند تا رفته رفته
سرمایهٔ عمر گرامی بالکلیه ضایع و تباه و صحیفهٔ زندگانی بمشق جنون هوسهای نفسانی
سیاه میگردد و وقتی خبردار میشود که وقت رحیل رسیده و دست اجل گلوگیر گردیده
مرغ فرصت از قفس حیات جسته و دست کوشش از دامن تدارک گسسته است
عیبها مانده و عفوبها برجا مانده عذرها بار بسته و حسرتها بجای آن نشسته
و این هنگام بیچاره آدمی را با آتش عذاب جاودانی الهی تن در دادن و بجای امانی و آمال
خسران مآل سلاسل و اغلال جهنم کردن نهادن چاره نخواهد بود پس مرد بینش پیش
میباید که پیش از ورود قاصد اجل برق رفتار روانه در باب تلافی و اعتذار
خود را از طریقهٔ ناصواب که منتهی بدبار شقاوت و سوء مآلست باز کرده بقیهٔ
چند روزی که از عمر باقی باشد اصلاح حال خود را وجههٔ همت سازد و بقدر
مقدور بتدارک گذشتها پردازد و آن عبارتست از توبه و استغفار و طلب رحمت
و مغفرت از خداوند آمرزگار ارقام سیئات از صحیفهٔ حیات برچیده و تاب غصه
مافات حلقه کردن و بدست دعا و استغفار در دامان عفو و رحمت الهی باید

درآویختن غرض از این تمهیدات و نتیجهٔ این مقدمات آنکه هر امری از امور خواه
دنیویه و خواه اخرویه چنانکه بتفصیل سمت ذکر یافت بنده را از مداومت بر
اوراد و اذکار و مواظبت بر دعا و استغفار ناچار است و باین ضرورت و احتیاج
خود را دران معاف داشتن و کمند و سلسلهٔ چنین را که صید وحشی غزالان مراد
دو جهان بآن ممکن است از دست گذاشتن محض شقاوت و ادبار و لهذا حضرت عزت
و برگزیدگان و خاصان آنحضرت عزت کافهٔ بندگان را بتاکید تمام بآن امر نموده
بمبالغه بیش از پیش بر مواظبت آن ترغیب فرموده اند و ذکر آنها قدری شایسته و آنچه
متعلق باین مطلب است در این مجلس که بجهت همین موضوع گشته در کار بلکه از آن
ناچار است بنابراین قلم سخن سرای محفل آرائی این مجلس را بچند مطلب مرتب میگردانند
مطلب اول در ذکر بعضی از آیات بابرکاتی که در این باب شرف نزول ارزانی داشته
مطلب دوم در ذکر بعضی از احادیث و اخباریکه از اقدام السنهٔ ائمهٔ صادقین در این مقصد بر
صحیفهٔ بیان نگاشته **مطلب سیم** در ذکر بعضی از غرایب دعاهای مستجاب که از انبیا
و اوصیا و سایر مؤمنین و اولیا بظهور رسید **مطلب چهارم** در بیان شروط و
آداب دعا که از اهل بیت عصمت و کرامت جهت تعلیم ما نابلدان راه و رسم بندگی
و عبادت وارد گردیده **مطلب پنجم** در ذکر وقتها و مکانهائی که مکان اجابت دعاست
مطلب ششم در شروط و آداب دعا که داعی را در کار و از مراعات آن ناچار است
مطلب هفتم در ذکر بعضی از تمجیدات و دعاهای موجز مختصر که در هر باب از کتابهای
معتبر انتخاب میگردد **مطلب اول** در ذکر بعضی از آیات کثیرة البرکات قرآنی قال الله
تبارک و تعالی فی سورة المؤمن وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین حاصل معنی آنکه و گفت خداوند شما که دعا کنید
و بخوانید مرا یعنی در طلب مقاصد و مدعیات خود تا مستجاب گردانم برای شما بدرستی که

انکسانیکه کبر و غرور ورزیده سر بعبادت من فرود نمی آورند زود باشد که داخل کردانیده
شوند یا داخل شوند بدوزخ بر حالیکه خوار و ذلیل باشند در کافی از جناب امام
ابی جعفر منقولست که فرمودند که مراد از عبادت وهم در کافی از حنان بن سدیر و او
از پدر خود روایت نموده که گفت بحضرت ابی جعفر گفتم که کدام عبادت بهتراست فرمودند
که هیچ چیز نزد خدای عز و جل افضل از این نیست که از او سؤال کنند و طلب نمایند
آنچه نزد اوست یعنی از عفو و رحمت و رزق و نعمت و هر گونه مراد و دلخواهی
که در خزانه فضل و کرم نامتناهی است و هیچ احدی دشمن تر نیست بسوی خدای عز و جل
از کسی که استکبار و کردن کشی کند از عبادت او و سؤال ننماید آنچه را که نزد اوست
مؤلفه بر در حق جز خضوع و عجز و استدعا مکن / بندگی جز خاکساری نیست استغنا مکن
سبحان الله آدمی تیره روان کار خود بدان بجهت مطلبهای سهل پرورد و نان که همیشه
بقفل ناامیدی بسته و هرگز مرادی از ان دلخواه بحصول نه پیوسته است تردد
و تک و دو مینماید و آبروئی که آب زندگی و از گنجهای عالم پربهاتراست ریخته
از روی عجز و انکسار جبین عزت و اعتبار بخاک مذلت میساید مردم از پی وسیله
و از دنبال شفیعی میدود و هر لحظه بزبان ترش روئی بد خوئی چین بر ابروی
صد گونه خوش آمد و تملق نموده هزار رقم درشت میشنود و مع هذا متاثر و
مایوس گشته همچنان در ان کارهای ابرام و اصرار می افشارد و دست طلب
از ان مطلب بر نمیدارد و هرگز بخاطرش نمیرسد غیر این در کارهای بسته کشادن
نما درگاهی دیگر هست که چین ابروی دربان ندارد و واحدی چوب منع پیش راه
عرض مطلبی نمیگذارد و غیر این امیر و وزیر که خود را ملاذ و ملجا خلایق خوانده
و جلکی بکار خود در مانده اند خداوند مالک الملکی هست که بر هر مطلب حالی دانا
و بهر امری توانا است و خود از غایت فضل و کرم کافه خلق عالم را بدعا و رفع

حوایج امر نموده و در انجابت آن وعده صریح فرموده است و گفته او کردن
مشحون و وعدها او بوفا مقرونست و رود قوافل فضل و احسانش از خزانه کن
فکان تا شهرستان حوایج بندکان از هم نگسیخته و وعده انجاح مطالبش چون
وعدهای خلایق بشوب کذب و خلاف نیامیخته و آدمی بعقل نادان با وجود
ظهور این معنی بصد گونه دلیل و برهان طریق ملازمت کسان میپوید و مراد خود را
از درهای ناکسان میجوید و نمیداند که اگر فرضا احدی از مخلوقات اراده کارسازی
کسی نماید و در صدد یاری و در مقام حاجت گذاری وی در آید تا مشیت سبحانی
بان تعلق نگیرد آن کار صورت نپذیرد بلکه اصل اراده کارسازی آن شخص نیز
موقوف باراده و مشیت حضرت مقلب القلوب است جل شانه که سر رشته مهام
در دست حکمت کامله او و دلهای کافه انام در قبضه قدرت شامله اوست بی تابش کرم
روی آفتاب رحمتش کسی را بر کسی دل نسوزد و بی تحریک دامان تالیفش آتش عطوفت
در کانون دلها نیفروزد پس دامان کرم خداوندی چنین که هر عطا و کرمی از محیط فضل
و احسان اوست از دست دادن و حوایج خود را بر دامن کفایت مشتی عاجز هرزه کار
نهادن غایت سفاهت و نهایت بلاهت و جز حرمان اثری و غیر ناامیدی ثمری ندارد
حکیم سنائی دل بعقل فضول خلق مبند : دل در او بند و اره از غم و بند / کار تو جز خدا
نگشاید / بخدا گر ز خلق هیچ آید / تا توانی جز او بیاد مگیر / خلق را هیچ در شمار مگیر /
پیش توحید او نه کهنه نه نوست / همه هیچند هیچ اوست که اوست / قال الله تبارک
و تعالی فی سورة الاعراف إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ ملخص معنی
اینکه بدرستی انکسانی که میخوانید شما ایشان را بجز خدا تعالی بندکانند مانند شما یعنی ایشان
نیز چون شما بنده و در کار خود عاجز و در مانده اند و هم در سوره عنکبوت فرموده است که مَثَلُ
الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ

أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الحاصل جناب سبحانی در این آیه
شریفه هدایت مبانی دوستی و یاری غیر خود را از بتان با تمامه مخلوقات در سستی و بی
اعتباری تشبیه بخانه عنکبوت فرموده که چیزی بآن نبسته و بجنبش هوائی از هم
گسسته است پس دل بآن نهادن و از حبل المتین کرم الهی گسستن نشان ضعف عقل خواهد
بود شبیه است اطوار این قوم سست اعتقاد که روی امید از درگاه حضرت رب العباد
تافته دیده طمع بر دست این خلق لا یضر و لا ینفع دارند باطوار بت پرستان
که خالق جماد و نبات و خداوند ارضین و سموات را گذاشته نزد بتان جبین تذلل بر
خاک میسایند و حوایج خود را از سنگ و چوبی چند طلب مینمایند چو خلق عالم جملگی
چون بتان در چاره کارها بیچاره در تمشیت امور هیچ کاره اند پس آن قوم جاهل با
عبده اصنام بغایت مماثل و در خطاب پر عتاب أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ
الْخَالِقِينَ داخلند شیخ سعدی حکایتی نظم کرده و در این مقام ذکر نمودنی است **قطعه**
مغی در بروی از جهان بسته بود ؛ بتی را بطاعت میان بسته بود ؛ پس از چند سال
آن نکوهیده کیش ؛ قضا حالتی صعبش آورد پیش ؛ بپای بت اندر بامید خیر ؛ بغلطید
بیچاره بر خاک دیر ؛ که درمانده ام دستگیر ای صنم ؛ بجان آمدم رحم کن بر تنم ؛ بزارید
در خدمتش بارها ؛ که هیچش بسامان نشد کارها ؛ بتی چون برآرد مهمات کس ؛
که نتواند از خود براند مگس ؛ برآشفت کای پای بند ضلال ؛ بباطل پرستیدمت
چند سال ؛ مهمی که در پیش دارم برآر ؛ و گرنه بخواهم ز آمرزگار ؛ هنوز از بت آلوده
رویش بخاک ؛ که کامش برآمد یزدان پاک ؛ حقایق شناسی درین خیره شد ؛
سر وقت صافی برو تیره شد ؛ که سرگشته گمره بت پرست ؛ هنوزش سر از خمر
میخانه مست ؛ دل از کفر و دست از خیانت نشست ؛ خدایش برآورد کامی که جست ؛
فرو رفت خاطر درین مشکلش ؛ که پیغامی آمد بگوش دلش ؛ که پیش صنم پیر ناقص عقول

بسی گفت و قولش نیامد قبول ؛ گر از درگه ما شود نیز رد ؛ پس آنگه چه فرق از صنم تا صمد
دل اندر صمد باید ای دوست بست ؛ که عاجزترند از صنم هر چه هست ؛ و پوشیده نماند
که اینچه سمت تحریر پذیرفت که در طلب حوایج دو جهانی جز بر فضل و کرم جناب سبحانی
وثوق نباید داشت منافات ندارد با اینکه بعضی از کارها بدست بعضی از مخلوقات
صورت گیرد چه مراد اینست که سازنده کارها و برآرنده حاجات در حقیقت خداوند
عالم و سررشته مهام و رتق و فتق امور بدست اراده و مشیت حضرت اوست هر چند
که در ظاهر از عمرو و زید تمشیت پذیرد چنانکه نوشتن نه کار قلم بلکه کار خطاط است
و دوختن نه کار سوزن بلکه کار خیاط است و علی هذا القیاس عامه خلایق در
سر انجام مهام وسیلها و آلات و اسبابی چند بیش نیستند **لمولفه** ز لطف حق شمر
با خویشتن احسان مردم را ؛ کند چون ابر بارش ای گلستان شکر دریا کن
و حدیث شهیر اطلبوا الحوایج الی ذی الرحمة من امتی ترزقوا و امثال آن
که دلالت بر جواز رفع حاجت بمخلوق میکند محمول بر این معنی است که در ظاهر توسل
بخلق جسته مدعای خود را بر طبق اظهار گذارند نه اینکه در باطن نیز ایشان را
حاجت گذار خود دانسته دست امید از دامن کرم خداوند عالم بردارند و عبارت
بلاغت مشحون لطافت مقرون یا منتهی مطلب الحاجات و یا من عنده نیل الطلبات
که در صحیفه کامله وارد است و امثال آن مبین این کلام و مؤید این مقام است
که صریح است در اینکه حاجتها را از هر که طلب نمایند باو منتهی میگردد و انا و حصول
می پیوندد و خلایق غیر سایل و وسایط نیستند **شعر** ز اهل جود چه منت نهند
بر دانست ؛ نه نور خانه ز روزن ز مهر تابانست ؛ و نیز حضرت قاضی الحاجات
و مجیب الدعوات جهت ترغیب بندگان بدعا و امیدواری حاجتمندان بانجاح مطلب
و حصول مدعا در سوره مبارکه بقره میفرماید وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
مرویست که عربی بدوی از حضرت اشرف نبوی ص پرسید که آیا خدای ما نزدیکست
که تا باهستگی با وی سخن رانیم یا از ما دور است تا او را باواز بلند خوانیم پس آیه
مذکوره نزول یافت و ملخص مضمون آن اینکه و چون سؤال کنند ترا ای محمد
بندگان من از من پس بگو بدرستیکه من نزدیکم باینان اجابت میکنم در دعوات
ایشان نیز باید که اجابت من کنند در طاعات و اعمال صالحه مطلقا یا در دعا که بزبان
خوانده و ترغیب نمودهام و باید که ایمان آورند بمن که معبود بحق خداوندم یا قادرم
بر استجابت دعوات و قضاء حاجات ایشان علی اختلاف الاقوال که شاید بطریق
حق و نجات رسند دماغ شعور از شریطه انا دعان که درین آیه شریفه مذکورست
استشمام رایحه اینمعنی میتواند نمود که دعای بنده وقتی بشرف اجابت میرسد که در
واقع جناب الهی را خواند و مطلب خود را ازان درگاه عالمپناه روا داند نه اینکه
علی الرسم بزبان یارب و اللهم گوید و در دل حاجت خود را از زید و عمرو جوید
لمؤلفه تخت بهر که حق دل با امیدوار انعردم ، چنانکه بود رجسید نظر بخلق گدا را
گویند قاضی بیضاوی چون تفسیر مشهور را نوشته اتمام یافت نسخه ازان بدرگاه
بدرگاه پادشاه آنزمان شتافت که بنظر وی رساند و آنرا وسیله کارسازی گرداند
درویشی آگاه دیدار حق ساخته و جز درگاه او دری نشناخته بود بوی رسید
و برادا ، وی مطلع گردید گفت در سوره مبارکه فاتحه کریمه و ایاک نستعین را
چگونه تفسیر کرده گفت بدینگونه که از تو یاری میخواهم گفت شرمت باد که بیان
این نویسی و بزبان چنین گوئی و کلام مجید الهی را برکف گرفته نزد مخلوقی بینی
و مطلب خود را از وی جوئی الحاصل اهل دعا میباید که چون اللهم انی اسئلک گویند
دران صادق و دلشان با زبان یار و موافق باشد تا دعاشان دران باب رخصت

دخول و از انجناب خلعت استجابت و قبول تواند یافت لمؤلفه بتاب نهم رو
سوی حق که ساخته واعظ ، بقبله یک جهتی تو شناس قبله نما را او پوشیده
نیست که قرب جناب سبحانی ببندگان که در آیه مذکوره و امثال آن چون کریمه
وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ که در سوره واقعه است و کریمه وَنَحْنُ
أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ که در سوره ق است یعنی احاطه بحسب علم است یعنی همیشه
بر ظاهر و باطن بندگان دانا و خبیر و بر دقیق و جلیل احوال جملگی بینا و خبیرست
چه قرب و بعد مکانی از خواص ممکنات و برایا و ذات پاک حضرت واجب تعالی
از امثال این نقایص منزه و مبراست از دلایل عقلیه و براهین قطعیه ابطال این
احتمال چنانکه معتقد جمیع اهل ضلالت و قطع نظر و دفع شبهات ایشان در احادیث
و اخبار ائمه اطهار بسیار است ازجمله در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله مذکورست
حدیثی که محصل آن اینست که از سید سرور حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدند
که چرا خدا تعالی پیغمبر خود را عروج فرموده باسمان و از انجا بسدره المنتهی و از انجا
بحجابهای نور و در انجا با او مخاطبه و مناجات نمود و حال آنکه خدا را خود مکان نمیباشد
آنحضرت فرمودند که خدای تبارک و تعالی موصوف بمکانی نیست و زمانی بر وی جاری
نمیگردد یعنی از مکان و زمان منزه است لیکن خواست که مشرف سازد بانحضرت
فرشتگان و ساکنان آسمانهای خود را و مکرم گرداند ایشانرا بدیدن او و نماید بوی
از عجایب عظمت خود آنچه اخبار کند خلق را بان بعد از نزول و عروج فرمودن او و نه
ازان جهت بود که اهل تشبیه میگویند سبحان الله و تعالی عما یشرکون و هم شیخ صدوق
وحید در کتاب شریف توحید حکایتی روایت فرموده که مجمل و ملخص آن اینست
که دو نفر از یهود بودند که با حضرت رسالت ص طریق صداقت می پیمودند بموسی
علی بیننا م گردیده و بخدمت جناب مقدس محمدی رسیده سخنان از انحضرت شنیده بودند

وتورية وصحف ابرهيم وموسى را خوانده وعلم بكتب داشتند بعد از وفات آنحضرت
براى تفتيش خليفه او روانه مدينه گشته ميگفتند كه هيچ پيغمبرى وفات ننموده مگر
آنكه او را خليفه بوده باين صفت واين صفت وچون داخل مدينه شدند پرسيدند
كه جانشين پيغمبر كيست مردمان ايشانرا بابى بكر رهنمائى كردند وچون ابا بكر را
ديدند گفتند اين آنكس نيست كه ما در طلب اويم چه شكل وشمايل خليفه آخر الزمان را
در كتابها ديده وبصورت وى را ميشناختند بعد از او پرسيدند كه تو را با پيغمبر چه خويشى بود
گفت از عشيرت اويم يعنى از قريشيم واو داماد منست گفتند غير اين ديگر قرابتى هست
گفت نه گفتند اين خويشى نيست وبعد از آن گفتند خبر ده ما را كه رب تو كجاست
گفت بالاى هفت آسمان گفتند غير اين ديگر جوابى هست گفت نه گفتند ما را دلالت كن
بكسى كه از تو اعلم باشد كه تو آنمرد نيستى كه ما مى يابيم صفت وى را در تورية كه وصى
پيغمبر است ابو بكر از اين سخنان غضبناك گشته قصد قتل يا آزار ايشان كرد بعد از آن
ايشانرا بعمر راهنمائى نمود القصه نزد عمر رفته ميان ايشان نيز همين سؤالات وجوابات
گذشته پس عمر ايشانرا بحضرت امير المؤمنين ومحيط علوم اولين وآخرين ع دلالت كرده
چون شرف خدمت آنجناب دريافتند باهم گفتند كه اين آنمرد است كه صفت ورا در
تورية ميابيم ووصى وخليفه اين پيغمبر وشوهر دختر او وپدر سبطين است وقائم
بجاى اوست بعد از او وبعد از آن خطاب بآنعالى جناب كرده گفتند ترا به پيغمبر چه قرابت هست
فرمود او برادر منست ومن وارث ووصى اويم ومن اول كسى ام كه باو ايمان آورده ام
ومن شوهر دختر او فاطمه ام گفتند اين قرابت نيكو ومنزلت نزديكيست اين صفتيست
كه در تورية ميابيم اكنون بگو كه رب تو در كجاست آنحضرت فرمودند كه اگر خواهيد
اخبار كنم شما را بآنچه در زمان پيغمبر شما موسى واقع شد واگر خواهيد خبر دهم شما را
بآنچه در عهد پيغمبر ما بود يعنى اگر خواهيم بناى خواب شما را بران گذارم واگر خواهيد بر من

ايشان گفتند خبر ده ما را بآنچه در زمان پيغمبر ما بود آنحضرت فرمود كه چهار فرشته
بهم برخوردند يكى از مشرق ويكى از مغرب وديگرى از آسمان وديگرى از زمين پس
آنكه از مشرق آمده بود از آن يك كه از مغرب آمده بود پرسيد كه از كجا آمدى گفت از نزد
خداوند خود وهمچنين آنكه از مشرق آمده بود پرسيد كه تو از كجا آمدى او نيز گفت
از نزد خداوند خود آنكه از آسمان آمده بود از آنكه از زمين آمده بود پرسيد كه از
كجا آمدى گفت از نزد خداوند خود آنكه از آسمان فرود آمده بود نيز همين پرسيد او نيز
گفت از نزد خداوند خود يعنى جميع اماكن وجهات نسبت بذات پاك جناب الهى يكسانست
اين آنچه در زمان پيغمبر شما بود اما آنچه در عهد پيغمبر ما بود قول خداى عز وجل است
كه در محكم كتاب خود فرموده كه ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة
الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اينما كانوا الآية
حاصل مضمون آنكه هيچ كس باهم راز نگويند مگر اينكه خداى تعالى چهارم ايشانست
ونه پنج كس مگر اينكه او ششم ايشانست ونه كمتر از اين ونه بيشتر مگر آنكه او با ايشانست
در هر جا كه باشند يهود پس گفتند چه مانع شد ابا بكر وعمر را كه جاى تو را كه تو شايسته
آنى بتو گذارند قسم بآنكسى كه فرستاد تورية را بموسى كه تو خليفه حقى مى يابيم صفت
تو را در كتابهاى خود وميخوانيم امير المؤمنين ع فرمودند كه قدما واخرا وحسابهما
على الله عز وجل يوقفان ويسئلان يعنى خود را مقدم ومرا مؤخر داشتند وحساب
ايشان با خداست ايشانرا در موقف قيامت خواهند واداشت واز آنچه كردند
سؤال خواهند فرمود ونيز خداوند مهربان وبرآرنده حوايج بندگان جل شانه
در سوره شريفه فرقان فرموده قل ما يعبؤا بكم ربى لولا دعاؤكم محصل معنى بنا
بر قول اظهر اينكه بگو اى محمد بندگان را كه چه پروا شما را واعتنا بشان شما داشته باشد
خداوند من اگر نه شما حضرت او را خوانيد وبزبان دعا واستغاثه مطالب خود را

دران درگاه بموقف عرض رسانید مرویست که از حضرت امام ابی جعفر ع پرسیدند
که قرائت افضل است یا کثرت دعا فرمودند کثرت دعا بعد از ان این آیه را تلاوت
فرمودند که قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم و دیگر اخبار و آثار که در فضل و ثواب
دعا وارد شده زیاده از آن بیش از آنست که جملگی در این مجلس که مختصری در این مطلب
مذکور تواند گردید و فواید فواید آن در خزاین کتب معتبره مبسوط که در این
باب تالیف یافته زیاده از ان که جملگی در اطباق این اوراق تواند گنجید ولهذا قلم
جواهر نگار بذکر بعضی از ان اختصار مینماید از انجمله در کافی از منبع کمال الحقایق
حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام مرویست که قال رسول الله ص الدعاء سلاح المؤمن
وعمود الدین ونور السموات والارض یعنی اقدس نبوی ص فرموده اند که دعا یراق
جنگ مؤمن وستون دین ونور آسمانها و زمین است و هم دران کتاب از ان والا
جناب منقولست که قال امیر المؤمنین ع احب الاعمال الی الله عز وجل فی الارض الدعاء
یعنی جناب مستطاب امیر المؤمنین ع فرموده اند که محبوب ترین عملها بسوی خدای
عز وجل در زمین دعاست ونیز در کافی از حضرت مقدس نبوی ص مرویست که با
اصحاب خود میگفت که علیکم بسلاح الانبیاء یعنی بر شما باد بیراق جنگ پیغمبران
گفتند چیست فرمود دعا وهم در کافی از حضرت ابی عبد الله ع ماثور است که الدعا
انفذ من السنان الحدید یعنی دعا کارگرتر است از نیزه آهنین ونیز در کافی
از حضرت ولایت پناه امیر المؤمنین ع روایت نموده که الدعاء ترس المؤمن یعنی
دعا سپر مؤمن است و در همان کتاب از همان جناب ع منقولست که الدعا یرد
القضا بعد ما ابرم ابراما فاکثر من الدعا فانه مفتاح کل رحمة ونجاح کل حاجة ولا
ینال ما عند الله عز وجل الا بالدعاء فانه لیس باب یکثر قرعه الا ویوشک ان یفتح
لصاحبه حاصل مضمون اینکه دعا بر میگرداند قضا را بعد از انکه محکم شده باشد پس دعا

بسیار

بسیار کن بدرستی که دعا کلید باب هر رحمتی وواسطه حصول هر حاجتی است و در یا
نمیشود انچه نزد خدای عز وجل مگر بدعا بدرستی که هیچ دری نیست که بسیار کوفته
شود مگر اینکه نزدیک است اینکه گشوده شود برای آنکس که میکوبید
که صفات جناب الهی بر دو گونه است یکی صفات ذات که لازم ذات خداوند متعال
وتغییر وتبدیل در آنها محالست چون علم وقدرت وامثال آنها دوم صفات فعل
که مخلوق وحادث است وقضا وقدر از این جمله اند وبر گردیدن آن ممکن است
چندانکه امضاء آن نشده است واین گفتگو دور ودراز است وذکر آن درین مقام
خلاف وعده ایجاز است ومجمل این سخن از حدیثی مستفاد ومبین میگردد که از
پیشوای اصاغر واعاظم حضرت امام موسی کاظم ع ماثور وهم در کافی مذکور است
که علیکم بالدعاء فان الدعاء والله والطلب الی الله یرد البلاء وقد قدر وقضی فلم
یبق الا امضاؤه محصل معنی اینکه بر شما باد دعا بدرستی که دعا بخدا قسم رد بلا
میکند وحال انکه بتحقیق قضا وقدر بان تعلق گرفته باشد وهیچ از ان بجز موقوف
علیه آن نمانده باشد مگر امضاء آن ونیز دران کتاب از حضرت ابی عبد الله
روایت شده نموده که علیک بالدعاء فانه شفاء من کل داء یعنی بر تو باد که بدرستی
که دعا شفاست از هر دردی وهم در این کتاب از همان رفیع جناب منقولست که
ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز وجل ان یردها صفرا حتی
یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه
ورأسه ملخص معنی اینکه هیچ بنده دست بر نیاورد بسوی خداوند تعالی بجهت دعا مگر
اینکه شرم کند خدای عز وجل اینکه آن دست را خالی بر گرداند تا گرداند دران
از فضل ورحمت خود انچه خواهد پس چون دعا کند احدی از شما باید که بر نگرداند
دست خود را تا انکه بمالد بر سر وروی خود ودر رفقیه بعد از نقل این حدیث فرموده

کرد و خبر دیگر چنین وارد است که ما مد الله دست خود را بیرون سینه لمؤلفه اندر شوق
هرگز بینوائی برنگشت خالی از احسان او دست دعائی برنگشت و نیز در کافی از حضرت
مقدس جعفری ع مرویست که من لم یسأل الله عز و جل من فضله افتقر حاصل اینکه هر کس
سؤال خدای عز و جل را از فضل او فقیر و محتاج گردید و هم در آن کتاب از مولانا جناب
امیر المؤمنین ع ماثور است که الدعاء مفاتیح النجاح و مقالید الفلاح و خیر الدعاء ما
صدر عن صدر تقی و قلب نقی و فی المناجات سبب النجاة و بالاخلاص فاذا اشتد الفزع
خلاصه معنی اینکه دعا کلیدهای ابواب کامکاری و درهای رستگاریست و بهترین دعاها
دعائیست که صادر گردد از سینه پاک و دل ترسناک و در عادر مناجات سبب نجاتست
و باخلاص سبب خلاص است پس هر وقت که خوفهای شدید و ورطهای هولناک پیش
آید بنده باید که بخدا تعالی التجا نماید و ایضا در کافی از حضرت صادق ع روایت نموده
که هل تعرفون طول البلاء من قصره یعنی آیا میشناسید و میدانید که کدام بلا دور و
دراز میکشد و کدام زود رفع میگردد راوی که هشام بن سالم است گوید گفتیم نه فرمود
اذا الهم احدکم الدعاء عند البلاء فاعلموا ان البلاء قصیر یعنی چون ملهم شود احدی
بدعا در وقت بلا یعنی خدا تعالی در دل او اندازد که دعا کند و رفع آن بلا را از درگاه الهی
مسئلت نماید پس بدانید که بلا کوتاهست و زود رفع میگردد و در عدة الداعی نیز خبر
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که لا تمل من الدعاء فانه من الله بمکان یعنی ملول
و دلگیر مشو از دعا که آنرا پیش خدا تعالی قدر و منزلت عظیم است و نیز در عده از پیشوای
کافه خلایق حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که میسر بن عبد العزیز خطاب نموده
فرمودند که یا میسر ادع و لا تقل ان الامر قد فرغ منه ان عند الله منزلة لا تنال
الا بمسئلة و لو ان عبدا سد فاه و لم یسئل لم یعط شیئا فاسئل تعط حاصل مضمون
اینکه دعا کن و مگو که کار مفروغ گردیده یعنی نقل تقدیر نوشته شده و دیگر بر نمیگردد

و دیگر دعا را چه فایده چه بدرستی که نزد خدا تعالی منزلتی و مرتبه ایست که آنرا نمیتوان
دریافت مگر بدعا یعنی ممکن است که حصول آن مراد مشروط و موقوف بدعا باشد
و اگر بنده دهن خود را ببندد و سؤال نکند عطا داده نشود چیزی پس سؤال
کند تا عطا داده شوی و در همان کتاب از حضرت اقدس رسالت ع منقولست
که الدعاء مخ العبادة یعنی دعا مغز عبادتست و نیز در عده از آن سرور امت پرور
حضرت پیغمبر ع این مضمون ماثور است که دو کس داخل بهشت گردند که هر دو یک
عمل میکرده باشند یعنی در دنیا طاعات و حسنات هر دو مثل هم باشند پس یکی مرتبه
آن دیگر را بالاتر خود ببیند گوید یا رب بچه چیز اینمرتبه بوی عطا فرمودی و عمل ما
هر دو یکی بود الله تبارک و تعالی فرماید که او از من سؤال میکرد و تو نمیکردی بعد از آن
آنحضرت فرمودند که سلوا الله و اجزلوا فانه لا یتعاظمه شیء حاصل اینکه طلب کنید از
خدا تعالی مطلبهای عظیم و بسیار طلب کنید بدرستیکه هیچ چیز پیش او عظیم و بسیار نیست
یعنی هر چند مطلب عظیم و بسیار باشد در پیش جود و کرم او حقیر و بیمقدار است اقلام السنه
و محرر ارقام اهل بیت کرام صلوات الله علیهم اجمعین از اینگونه احادیث در فضل و ثواب
دعا و فواید دنیویه و اخرویه آن بر صفحه بیان بسیار مرقوم گردانیده و گوش هوش بازار
زبان صادق البیان جواهر امثال این اخبار و آثار از آن معادن علوم و حکم پیش از
پیش فرا گرفته دست بدست باین روزگار رسانیده اند تا عامه خلایق را در هر حالی
از احوال بکار آید و هر بیچاره بکار خود درمانده درد احتیاج خود را بآن مداوا نماید
فقیران تنگ روزی باین کلید ابواب وسعت و فیروزی بروی خود گشایند و
اسیران اندوه و غم باین مصقل زنگ کلفت و الم از آینه خاطر زدایند قرضداران
از آن خزانه عامره قرض خود را مؤدی سازند و بیماران در این دار الشفا بمعالجه مرض
خود پردازند محبوسان بدست زور دعا خود را از زندان احکام جور بیرون کشند

ومظلومان بیاد تی آن خود را از چنین ظلم ستمکاران رهائی بخشند ضعفا بحمایت
آن از شر دشمنان قوی فارغ شده امان یابند وغربا بکفایت آن از محنت غربت
خلاص گشته براحت آباد وطن مالوف شتابند **لمؤلفه** دعا درخت یقین بهشت اخلاص است
که هر ثمر که کند دل از ان توان چیدن **مطلب سیم** در ذکر استجابت دعاها که انبیا
واوصیا وسایر مؤمنان کرده اند وآثار غریبه که برانها مترتب گردیده ونقل حکایاتی
که متضمن این مطلب وغرض از ایراد این مطلب آنست که بر جاهلان سخت نهاد وناقصان
سست اعتقاد معلوم گردد که دعا مثمر چه قسم ثمرها ومورث چگونه فایدها واثرهای
تواند بود ومؤمنان اخلاص شعار چه عقدهای سخت بآن گشاده واز چه ورطهای
صعب خود را نجات داده اند ودرین مطلب سه فصلست **فصل اول** در ذکر بعضی
از دعاهای مستجابه که از انبیا واوصیا سابقین وصلحاء امم صدور یافته است بر
سبیل اجمال نخستین دعای آدم بود علی نبینا وعلیه السلام بعد از خروج از جنت وبابتلای آن
محنت ودویست سال ربنا ظلمنا گفتن ونالیدن وبسوز وزاری واشک حسرت از
دیدگان باریدن روزی بخاطر حزین محنت قرینش رسید که پنج اسم بر ساق عرش دیده
بودم وجبرئیل مرا بحفظ آنها سفارش کرده بود که از آنها فایده خواهی دید کنون باید
بآن اسما توسل جویم که شاید از برکت آنها صحیفه سیئه خود را بآب عفو ومغفرت
شویم پس روی عجز ونیاز بدرگاه کریم بنده نواز آورده زبان استغاثه گشود واین
مضمون ادا نمود که یا رب بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین که توبه مرا بپذیر وگناه
مرا بیامرز خداوند جواد بخشنده جرایم عباد عز شانه برحمت بیغایت خود توبه اورا
قبول وسؤول ویرا مبذول داشته جبرئیل امین را فرو فرستاد که این بشارت بوی
رساند وخاطر محزونش را از اندوه ومحنت رهاند چنانکه کریمه فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِن
رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمُ که در سوره البقره است بران ناطق است

چه در بسیاری از احادیث واخبار وارد است که کلماتی که در این آیه شریفه مذکور است
وسبب استجابت دعا وقبول توبه آدم گردید اسما جان پرور زبدگان ازل محمد
وعلی وفاطمه وحسن وحسین بود واین حکایت چون بسیار مشهور ومحتاج تذکر
این مطلب بیش از ذکر مجمل از ان نه ضرور بود لهذا بتفصیل آن نپرداخت **دیگر** دعای
حضرت ادریس علی نبینا وعلیه السلام که بر جمعی از جبابره وکفار روزگار خود نمود از این
جهة که پادشاه ایشان طمع در ملک یکی از مؤمنان آن زمان کرده بود واو بجهت معیشت
اهل وعیال احتیاج بآن داشت در دادن مضایقه مینمود زن پادشاه که او را دوست
میداشت واز غایت اعتقاد برای وعقل آن ملعونه کارها را بر دامن مشورت
او میگذاشت پادشاه را دران باب بسیار دلگیر دید بجهت دفع ملال آن بدبخت
خبران مال جمعی از رفقا که از قوم وقبیله او بودند فرستاده بران مؤمن شهادت دادند
که او دین پادشاه بر نیست وبدین علت آن بیگناه را بقتل رسانیده ملکش را متصرف
پادشاه داد پس خداوند حی قیوم که عدل داد رسش متعهد انتقام هر بیچاره
مظلوم است حضرت ادریس را علی نبینا وعلیه السلام نزد آن پادشاه جبار فرستاده باین
مضمون پیغام داد که بنده مؤمن مرا کشتی وبهمان راضی نشده ملکش را متصرف گشتی
وعیالان اورا محتاج وگرسنه گذاشتی بهمان قسم بعزت خودم که هر آینه انتقام میکشم برای
او از تو در آخرت وهر آینه سلب وانتزاع میکنم از تو پادشاهیت در دنیا وهر آینه
البته شهرت را ویران میکنم وعزتت را مذلت میگردانم وگوشت زنت را طعمه
سگان میسازم چون حضرت ادریس تبلیغ این رسالت نمود آن شقی حضرت ادریس را
از مجلس اخراج نموده نزد زن فرستاد واو را از ماجرا آگاهی داد زن گفت مبادا آن
پیغام اله ادریس ترسی که من میفرستم کسی که ادریس را بقتل رساند ورسالت وگفتهای اورا
باطل گرداند القصه آن ملعونه تیغ کین بقصد قتل آن نبی که زین بفساد دل سیاه خاد

امثال خود نیز کرده چهل مرد از آن قریه بقتل وی فرستاد جمعی از اصحاب حضرت ادریس که بوی
حق بردلشان تافته و بتوفیق ایمان یافته بودند واقف گشته آنحضرت را خبردار
گردانیدند و از آن قریه گذرانیدند و چند کس نیز از ایشان با او رفاقت کردند
پس چون وقت سحر شد آن نبی معلی متوجه درگاه حضرت حق تعالی گشته لب بمناجات
گشود و عرض احوال خود نمود وحی رسید باین مضمون که خود را از او و از شهر او
دور دار و مرا و او را بگذار بگذار که بعزت خودم هر آینه امر خود را البته در او نافذ
و هر آینه قول ترا البته در او صادق میگردانم پس حضرت ادریس از غایت آزردگی
که از اهل آن قریه داشت دعا کرد که باران بر آن قریه و حوالی و اهل آن باران نباید
تا او مسئلت ننماید پس دعا باجابت مقرون گشته اصحاب مؤمنین خود را از آن
باخبر و مامور بخروج از آن کشور گردانید پس جمیع مؤمنین خود در آن قریه که در عدد
بیست مرد بودند از انجا جدا و در قریه دیگر سکنی نمودند و حضرت ادریس خود
در غاری که بر کوه بلندی بود متواری گردید و روزی او هر شب بتوسط ملکی
بوی میرسید تا آنکه خداوند احد و مجازی اعمال هر نیک و بد آن پادشاه جبار را
حسب الوعده بدار البوار رسانید و شهرش را ویران و زنش را طعمه سگان گردانید
و بعد از جبار نابکار دیگر بران مستولی گشته فرمان فرما شد و بسبب دعای ادریس
باران بران دیار نمیبارید و از آن جهت قحط و تنگی بهم رسید و کار شان بسختی کشید
تا بیست سال بر همین منوال گذشت چون طاقتشان بپایان و کارد شان باستخوان
رسید باهم اجتماع نموده در مقام چاره جوئی بتوبه و استغفار و استرضاء خاطر
حضرت ادریس در آمدند چون دانسته بودند که آن بلا از اثر دعای اوست
ولیکن هرچند در طلبش میشتافتند راه بانزواء نمائی یافتند و هرچند پای سعیشان
بهر در و دشت میدوید دست امیدشان بر دامن آن کوه مجد و معالی نمیرسید

تا آنکه حضرت ادریس بفرمان خداوند یگانه و صورت ده مرادات آشنا و بیگانه
جل شانه از مقام خود نزول نموده بدهی آمد یکی از اهل آنجا او را شناخته فریاد
برآورد که مژده باد شما را که حضرت ادریس پیدا شد و شهری که جبار سابق داشت
ویران و تل شده بود حضرت ادریس بران تل برآمده نشست اهل آن قریه چون
وی را شناختند پروانه وار بر گرد آن چراغ هدایت انوار جمعیت کرده بعجز و استغاثه
پرداختند ادریس فرمود که باران برای شما نمی طلبم تا این پادشاه جبار شما با جمیع اهل
قریه پیاده و پا برهنه نزد من بیایند و از من سؤال دعای باران نمایند چون
خبر بان جبار رسید چهل مرد فرستاد که حضرت ادریس را گرفته نزد وی برند و آن
حضرت همگی را بتیغ خون ریز دعا گذرانیده هلاک ساخت پادشاه دیگر باره پانصد
مرد فرستاد ادریس گفت اینک یاران خود را ببینید که افتاده اند یعنی از ایشان
عبرت گیرید گفتند یا ادریس بیست سال ما را گرسنگی کشتی و اکنون میخواهی ما را بدعا
کشتی آیا ترا رحمی نیست ادریس گفت من بسوی این جبار نخواهم رفت و از خدا تعالی
سؤال نخواهم نمود که بر شما باران باراند تا پادشاه جبار شما و اهل قریه شما پیاده
و پا برهنه نزد من آیند پس ایشان برگشته نزد جبار رفتند و سخن ادریس را بوی
گفتند و از او درخواست نمودند که با ایشان نزد ادریس آید پس پادشاه و
جمیع اهل قریه پیاده و پا برهنه آمده در پیش او از روی خضوع ایستادند و طلب
دعای باران کردند ادریس گفت اما الان فنعم یعنی اکنون که باین مذلت تن در دادید
و بطوق فرمان برداری گردن نهادید مسئول شما را مبذول میگردانم پس حضرت
ادریس متوجه درگاه عالم پناه جناب الهی گشته برای ایشان و قریه و نواحی
آن طلب باران نمود و حضرت حکیم علی الاطلاق بدست دعای وی شربت جود
ندای باران عطا از فلج ابرهای کرم رحمت بی منتها در کام روزگار ریخته

مرض مزمن چندین ساله ویرا شفا وعافیت کرامت فرمود الحاصل آن نبی بزرگوار بی
لشکر واعوان وانصار بدست یاری دعا از قوم پرکین تمرد آئین خود بدینگونه
انتقام کشیده مغلوب خود ساخت وسرکشان آن روزگار را که سر بفرمان آفریدگار
خود فرو نمی آوردند بزور دعا اینچنین باهلاک عجز وتسلیم بر کردن انداخت اینست
معنی حدیث الدعا سلاح المؤمن حدیث والدعا ترس المؤمن وامثال آنها که در
طلب دوم سمت ذکر یافت دیگر ازانجمله دعای حضرت نوح بود علی نبینا وعلیه السلام
که براست کرد بعد ازانکه از جفای ایشان بجان رسیده واز ایذا وآزار شان
طاقتش طاق کردیده بود چنانکه بضرب چوب وسنگ بدن مبارکش را مجروح
میساختند وبیهوش بسر راهها می انداختند فرزندانش خبردار کشته می آمدند
وویرا برگرفته بخانه میبردند وچون بهوش می آمد میپرسید که مرا در کجا زده اند
میکفتند در فلان محله وفلان کوچه پس برمیخواست وبمحله دیگر میرفت و
ایشانرا دعوت میکرد ومیفرمود که در کار حق تعالی جایز نیست وایشان نیز
بدستور بعینه ویرا میزدند وجمعی استهزا میکردند وفوجی دشنام میدادند وفحش
میکفتند وکاه بود که چشم لطیفش را میخستند واستخوانهای پیکر شریفش را
درهم می شکستند واو از درد وآزار مینالید وحضرت جبرئیل امین آمد پر خود
بران میمالید وبهبودی می یافت وباز برخواسته از پی آن کار می شتافت
القصه سالها وقرنها این محنت وتعب بسر میبرد وهمچنان در دعوت وارشاد
آن قوم بد نهاد قدم اهتمام میفشرد تا عاقبت دانست که تخم حق در ایشان در
کیرد واحوال آن فساد پیشگان اصلاح پذیر نیست پس طوفان قهر وغضب
از تنور حوصله اش جوشیده بران قوم نفرین کرد که رب لا تذر علی الارض من
الکافرین دیارا خداوندا مکذار بر روی زمین از کافران ساکن سرائی یا کوینده

یعنی

یعنی هیچ کس را پس جبار سموات وارضین طوفان بران قوم بی دین فرستاده بتازیانه
امواج طوفان همکی بدار البوار شتافتند وهمین هفتاد هشتاد نفری که از موج
خیز کفر وطغیان بسفینه دین وایمان درآمده با حضرت نوح در کشتی بودند
ازان مهلکه نجات یافتند واین حکایت ازان مشهورتر است که احتیاج بذکر
آن باشد دیگر دعای همان حضرت بود در وقت اشتداد طوفان وتلاطم
آب وغلبه خوف ودهشت بر مؤمنان سعادت مآب که بآن طوفان
آرمیده وسبب سکون کشتی واطمینان خاطر ایشان کردید دیگر دعای رسول
عظیم القدر جلیل الشان حضرت ابرهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه السلام بود در وقتی
که اورا باتش می انداختند وآن آتش برو کلستان کردید دیگر ازجمله غرایب
دعاهای مستجاب دعای حضرت هاجر بود والده ماجده حضرت اسمعیل علی
نبینا وعلیه السلام در وقتی که خاطر عاطر ساره حرم محترم حضرت ابرهیم علیه السلام از وی منحرف
کشته ابرهیم را کفت که هاجر را با فرزندش از پیش من برجائی که نه آب باشد و
نه آبادانی حضرت ابرهیم چون آنرا ناگوار وازمروت دور میدانست خواست
که از قبول امر امتناع نماید حضرت جبرئیل نازل کشته فرمان رسانید که انچه ساره
میکوید چنان کن که او را بر تو حقها است پس حضرت خلیل فرمان پذیر کشته
هاجر واسمعیل را برداشت وبموضعی که امروز مکه است وانجا نه آب بود ونه
کیاه رسانید وچنانکه ساره وصیت کرده بود از شتر فرود آمده ایشانرا دعا
وبدامن غمخواری ومهربانی جناب سبحانی رها کرده بادل بریان ودیده کریان
ازانجا مراجعت فرمود وایشان نیز بیکبار از فرقت حضرت خلیل الله وبیکسی از
غربت آن وادی پر وحشت بی آب وکیاه نالان بودند وماننده موج سر
آب بی تابی واضطراب مینمودند تا یکشبانه روز حال بدینمنوال کذشته

آتش عطش از کانون درون هر دو زبانه کشید و وجود ارجمند شان مانند
سپند از آتش آرام سوز تشنگی بیقرار کردید پس هاجر دست سؤال بدرگاه کریم
متعال بر آورده زبان بدعا کشود و از آن بحر بیکران جود و کرم که خلق عالم را
همگی ابر طلبها از آن پر نم و کشت حاجتها از آن خرم است طلب آب نمود هاجر
استغاثه میکرد و مینالید و حضرت اسمعیل از بیقراری پای مبارک بر زمین میمالید
که ناگاه بفرمان کریم علی الاطلاق و مجری انهار و عیون ابداف از زیر پای وی
چشمه آب جوشیدن گرفت پس هاجر و اسمعیل از آن نوشیده کلشن حیات را که از سموم تشنگی
پژمرده بود سیراب ساختند و زلال حمد و سپاس از سرچشمه دل حق شناس از جویبار
زبان روان کرده بآبیاری بوستان شکرگذاری پرداختند و آن چشمه همین
زمزم است که بحکم الهی اکنون فرو رفته و چاه شده و مبدأ آبادی مکه معظمه آن
بود الحاصل حضرت هاجر ببرکت دعای خود فرزند گرامی را از غصه جان رهانید
منشأ چنین اثر عظیمی کردید که تا غایت خلق عالم از برکات آن بهرمند گشته و خواهند
گشت دیگر دعای حضرت یوسف صدیق بود علی نبینا و علیه السلام که برای زلیخا کرد در
وقتی که سرو قامتش از صرصر پیری شکسته و دوتا و نرگس جهان بینش از کثرت گریه
نابینا گشته بود روزی بر سر راه یوسف آمده گفت الا ان الصبر والتقی صیر العبید
ملوکا و ان الحرص والهوی صیر الملوک عبیدا یعنی بدرستی که صبر و تقوی بندگان را
بپادشاهی رسانیدند و حرص و هوا پادشاهان را بنده کردانیدند حضرت یوسف
پرسید این کیست گفتند زلیخاست متوجه وی کردیده فرمود ای زلیخا این چه حالست
زلیخا چون آواز یوسف شنید بیهوش شد و افتاد آنحضرت بر سر وی رفته از مشاهده
آنحال گریان کردید و بعد از آن مکالمات دیگر در میان ایشان گذشته از ضعیف
نالهای زلیخا حضرت یوسف بغایت متاثر شد و فرمود تا ویرا بخانه آوردند

انکاه

انکاه فرمود ای زلیخا حاجت تو چیست بگو تا من دعا کنم و روا شود گفت حاجت من
اینکه جوانی و بینائی و زیبائی من بحال اول باز گردد و در خدمت تو باشم
پس آنحضرت در حق وی بدینگونه دعا فرموده فی الفور باجابت رسید و زلیخا بعد
از پیری برنا و پس از کوری بینا گشته در سلک ازدواج حضرت یوسف منتظم
گردید دیگر دعای حضرت شعیب بود علی نبینا و علیه السلام که بر اهل مدین کرد بسبب
آنکه خیانت در کیل و وزن را شیوه خود کرده کفر و فساد را از حد میبردند و بمنع
و نصیحت حضرت شعیب ممنوع نگشته همچنان در ارتکاب آن قدم اصرار میفشردند
تا اینکه آن نبی گزین بر ایشان نفرین کرده جبار سموات و ارضین جبرئیل امین را
فرمان داد که بر ایشان صیحه زد چنانکه از هیبت آن زهره جاهشان و از نقد
حیات کیسه قالب تهی ساختند چنانکه در سوره شریفه هود حکایت شده که وَإِلَى
مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا تا آیه وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ
در سوره اعراف کیفیت هلاک آن قوم ناپاک بدینگونه مذکور است که فَأَخَذَتْهُمُ
الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ محصل مضمون اینکه بنیان زندگانی اهل
مدین بزلزله انهدام یافت و در رفع توهم تناقض میان این دو کلام صدق
نظام که کذب و خلاف را مجال رد هیچکدام نیست چنین گفته اند که از شدت
صیحه زلزله شد و هم بلرزه در آمدند و هلاک کردیدند با اینکه صیحه مقدمه
زلزله است و بی آن نمیباشد و مخفی نماند که اهل مدین بحسب ظاهر غیر اصحاب
ایکه اند چه اهل مدین چنانکه مذکور شد بصیحه و زلزله هلاک کردیدند
و اصحاب ایکه بعذاب یوم الظله بجزای خود رسیدند چنانکه در سوره شعرا مذکور است
که کذب اصحاب الایکة المرسلین تا آیه فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم
عظیم ظله در اصل لغت بمعنی سایبانست و در اینجا عبارت از ابری یا گرمی است که بمثابه

ساپیان برایشان سایه انداخته بود و آتشی ازان جسته ایشانرا درهم سوخت
مجمل این حکایت اینکه چون آنقوم بدنهاد کفر و عناد را با حضرت شعیب از حد گذرانیدند
گفتند فاسقط علینا کسفا من السماء ان کنت من الصادقین یعنی فرود آر بر ما
خدای خود را بگوکه فرود آورد بر ما پاره از آسمان و ما را هلاک کند اگر هستی از راست
گویان حق جل و علا هفت شبانه روز گرمای سخت بران قوم تیره بخت گذاشت چنانکه
آبهای چشمها و چاهها بجوش آمد و نفس کشیدن برایشان دشوار گردید ناچار
از خانها رو به بیشه که دران حوالی بود نهادند و در پای درخت افتادند که ناگاه
ابری سیاه بدید آمد برایشان سایه انداخت و نسیمی خنک ازان وزیدن گرفت
آن قوم نادان ازان خرم و شادان گشتند جملگی در سایه آن ابر اجتماع نمودند پس
آتشی ازان جسته خاشاک وجود ایشانرا همگی درهم سوخت و بعضی چنین آورده اند
که خداوند قهار بعد ازانکه هفت شبانه روز گرمای چنان برایشان گماشت کوهی را
که دران نواحی بود بقدرت کامله ازجا کنده درهوا وا داشت در سایه آن هوای
خنک و آبهای سرد و درختان میوه بدید آمد آنقوم روسیاه چون ازان آگاه
گردیدند همگی سایبان صفت خودرا بپناه آن کوه کشیدند چنانکه در شهر و ولایت هیچکس
نماند پس بفرمان الهی آن کوه بر سر ایشان فرود آمده جملگی بدار البوار رسیدند مجملا
ظاهر انچه سمت ذکر یافت اینست که اهل مدین و اصحاب ایکه هر یک جمعی علیحده بودند
چنانکه بعضی نیز روایت کرده اند که حق تعالی حضرت شعیب را بدو گروه فرستاد یکی اهل مدین
که بصیحه جبرئیل طریق فنا پیمودند و دیگر اصحاب ایکه که بعذاب ظله در جهنم ماوی نمودند و
ممکن که اهل مدین عبارت از اهل شهر باشد و اصحاب ایکه عبارت از مردم نواحی و
قریه که باغ بسیار داشته باشند چرا که موضعی را گویند که مشتمل باشد بر درخت بسیار
و اما بعضی از مورخین چون صاحب حبیب السیر نیز اهل مدین و اصحاب ایکه را

یک فرقه دانسته و کیفیت هلاک ایشانرا اضافه و کیفیت بدو گونه عذاب چنین ذکر
نموده اند که اهل مدین از شدت گرما از شهر بصحرا گریخته بعذاب ظله چنانکه مذکور
شد راه جهنم سپردند و جمعی دیگر از ضعفای ایشان که در شهر مانده بودند
بصیحه جبرئیل جان بمالکان دوزخ سپردند و این سخن بظاهر روایت مذکوره
و آنچه سمت ذکر یافت که اصحاب ایکه همگی از شهر بیرون رفته در خانها و مسکنها
هیچکس نماند راست نمی آید والله اعلم دیگر از انجمله دعای حضرت کلیم الله بود علی
نبینا و علیه السلام که بر فرعون لعین و قبطیان شقاوت قرین کرد چند نوع بلا بر
ایشان نازل شد چنانکه خداوند عالم عز شانه بکلام بی کذب و خلاف در سوره
شریفه اعراف ازان خبر داده که فارسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل و
الضفادع و الدم آیات مفصلات یعنی پس فرو فرستادیم برایشان طوفان
و آن چنین بود که هفت شبانه روز برایشان باران بلکه دریای آبی از آسمان فرو
میریخت چنانکه تمام مصر پر آب و همه خانها خراب گشته دیگر مفری نیافتند و
مشرف بهلاک گشته نزد فرعون ناپاک شتافتند که ما را ازین بلا برهان
فرعون گفت که اینکار موسی است نزد وی روید و تضرع و زاری کنید و گویید
که اگر این بلا از ما رفع کنی بدین و فرمان تو گردن نهیم و بنی اسرائیل را بتو باز
دهیم پس پیش حضرت موسی رفتند و زاری بسیار کرده این سخنان گفتند آن
حضرت دعا کرده باران ایستاد و بگرمی روی آفتاب در اندک روزی زمینها
خشک گردیده روزگار رو بخوشی نهاد آن قوم سخت نهاد سست اعتقاد چون
ازان بلا رسته دیگر باره کار خود را خوش دیدند بوعده خود وفا نکرده
همچنان در کفر خود اصرار ورزیدند پس الله تعالی برایشان ملخ فرستاد بنحویکه
آفتاب را پوشیده در صحرا کشت و زرع ایشانرا از تر و خشک بالتمام خوردند و خانی

وخالی ساختند و بعد ازان بشهر ریختند بخوردن درها و چوب سقف خانها
برداختند و تا هفت شبانه روز بدین کونه بودند و بخانهای بنی اسرائیل دخل
نمینمودند تا دیکر باره قبطیان پیش فرعون رفته استغاثه کردند و فریاد بر آوردند
آن ملعون روسیاه بزرکان شهر را فرمود که نزد موسی روید و کویید ما بجماعت
عوام بودند که بوعده نمودند و اکنون ما خواستیم که این بلا را از ما رفع کنی بتو
ایمان آریم و بنی اسرائیل را بتو سپاریم القصه حضرت کلیم باز دعا کرد و بقول بعضی
بعصا اشارات نموده بفرمان الهی ملخها را از انجا چنان راند که اصلا اثری از انها
نماند و چون این بلا نیز رفع شد قبطیان همچنان فرمان حضرت موسی نبردند
و در کفر و ضلال خود قدم اصرار فشردند پس حق تعالی شپش را بجان ایشان انداخت
چنانکه ایشانرا مضطرب و بیآرام ساخت باز نزد فرعون رفته ازان بدیها داد من
بار سرهنکان و خواص خود را نزد حضرت موسی فرستاد که زبان بمعذرت کشودند
و بایمان و دادن بنی اسرائیل وعده نمودند دیکر بار حضرت موسی دعا کرد و آن
بلا مندفع کردید چون ازین بلا نجات یافتند کفتند ای موسی معلوم ما شد که تو
ساحری و دران فن بغایت ماهری بعزت فرعون که ما بتو نکرویم و بنی اسرائیل را
بتو ندهیم بعد ازان خدای سبحانه بر ایشان کماشت غوکی که تمام شهر از خانه و بازار
و کوچه و محله ازان پر شد و در دیک و کاسه و کوزه ایشان میریختند چنانکه اکل
و شرب نمیتوانستند نمود و رختها و جامهای ایشان ازان پر شد بنحوی که لحظه
در بستر خواب نمیتوانستند آسود چون ازین بلا نیز بجان رسیدند پیش
فرعون روسیاه دویدند کویند اینمرتبه فرعون روسیاه خود بحضرت
کلیم الله رفته کفت این بار من با تو عهد میکنم و نقض عهد از ملوک روا نیست
که اکر این نوبت نیز این عذاب را دفع کنی بدین تو درآیم و بنی اسرائیل را تسلیم

تمام

تمام باز حضرت موسی قلم عفو بر خلف وعده ایشان کشید و بدعا آن قوم دغا را
ازورطه آن بلا رهائی بخشید و بعد ازان کس نزد فرعون فرستاد که اکنون بعهد
خود وفا کن آن بدبخت دل سخت جواب داد که من هرکز اطاعت تو نخواهم کرد و
بفرمان تو سر فرو نخواهم آورد پس خداوند بیچون این مرتبه آبهای ایشانرا خون
کرد چنانکه رود نیل و چشمها و چاهها بالتمام خون شدند ولیکن چون بنی اسرائیل
می آشامیدند آب بود و برای قبطیان خون و کفته اند که اکر درین یکظرف آب میخوردند
طرف اسرائیل آب بود و جانب قبطی خون القصه فرعون و فرعونیان بجان
در ماندند و آن ناپاک مشرف بر هلاک کردید و از تشنکی پوست درخت میمکید
تا آنکه باز آن جمع بیحیا از اعلی و ادنی متفق بخدمت حضرت موسی رفته
بدستور عجز و استغاثه نمودند و در تجدید وعده طوع ایمان و تاکید قواعد
عهد و پیمان بیش از پیش طریقه مبالغه نمودند چندانکه آنحضرت را باز بر
ایشان رحم آمده ولب بدعا کشاده ایشانرا از ورطه خون خواری چنان خلاص
داد و چون آن بلا نیز دفع شد همچنان بر سر کفر و انکار خود رفته از آنهمه کوشها
اصلا متنبه نکردیدند تا آنکه دران نزدیکی هلاکی در دریا غرق کشته از زلال آب
رحمت هستی باتش جهنم کشیدند دیکر ازانجمله دعای حضرت کلیم الله بود برای
بنی اسرائیل در تیه بعد از آنکه چهار ماه سرکردان کردیدند و زاد و رواحله
ایشان بالتمام بر طرف و هلاک کشته خود را نیز دران بیابان بی آب و علف
مشرف بر هلاک و تلف دیدند ناچار نزد حضرت موسی آمده زبان باستغاثه
کشودند و از مخالفت و نافرمانی که سبب آن بلا و سرکردانی شده بود اظهار
پشیمانی نمودند آنحضرت را بر ضعیف نالی و پریشان حالی ایشان دل سوخته جهت
ایشان دعا کرد و وجه معیشتی که ایشانرا ازان مخمصه رهاند از درکاه منعم

مشتعل شده نمود پس خداوند کریم بدعاء حضرت کلیم سایبان ابری بر سر ایشان
کشید که از سوزش آفتاب در سایهٔ آن آسایند و منّ و سلوی بر ایشان
فرو فرستاد که بآن تعیّش نمایند چنانکه در سورهٔ شریفهٔ بقره فرموده که وظلّلنا
علیکم الغمام وانزلنا علیکم المنّ والسلوی منّ عبارتست از ترنجبین
یا مانند آن و سلوی عبارتست از مرغی مثل کبک و بعضی گفته‌اند از کبوتر
کوچکتر و از گنجشک بزرگتر است و فرمان داد حضرت موسی را که بزند
عصای خود را بر سنگ بعضی گفته‌اند که آن سنگی بود معهود که جبرئیل از بهشت
برای آدم آورده و از او بشعیب رسید و وی آنرا با عصا بموسی بخشیده
پس آنحضرت عصا بر آن سنگ زده و دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل
برای هر سبطی چشمه از آن جوشیده و روان گردید چنانکه کریمهٔ وإذ استسقی
موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا
در سورهٔ بقره از آن خبر میدهد و چون جامهای ایشان مندرس میشد نزد
موسی آمده جامه میخواستند و او دعا کرده برای ایشان از آسمان جامه می‌آمد
بجمله بدینگونه زندگانی میکردند تا وقتی که از تیه خلاص گشتند دیگر
از انجمله دعای حضرت موسی بود بر قارون ملعون در وقتی که او را باداء
زکوة تکلیف نمود و آن بدبخت جان خطا از فرط تعلق بدنیا از آن امتناع نمود
بجهة خطر مرتبت بآن عزیز کردهٔ الهی باخت و دامان عفاف آن محیط پاکی را
بآلایش ارتکاب زنا متهم ساخت آنحضرت از آن کردار نکوهیده بسجده افتاد و گفت
پروردگارا تو آگاهی که این نابکار در حق من این گوید سزا از عهده بر نیایم
تا او را بمن گذاری وحی آمد که زمین را بفرمان تو کردیم تا هر چه خواهی با او
کند پس آن آسمان شرف و برتری زمین را حکم کرد که او را با گنج و تابعان بنی بخت

گرفت و فرو برد و این حکایت چون مفصلا در مجلس دوازدهم باب اول گذارش
یافته در این مقام احتیاج بتفصیل آن نیست دیگر از انجمله دعای قوم یونس بود
علی نبینا و علیه السلام که بآن خود را از بلای مبرم چنان رهانیدند بیان این آنکه چون
حضرت یونس بر ایشان مبعوث شد اطاعت او ننمودند و گوش هوش بصدای
درای مواعظ بالغهٔ آن دلیل طریق هدی ننهاده پیوسته بقدم جهالت میپیمودند
تا آنکه از غایت تورط در عصیان و گمراهی مستوجب عذاب الهی گشته آن نبی
گزین بر ایشان نفرین کرد و وحی آمد که سه روز یا چهل روز دیگر علی اختلاف
الاقوال بر ایشان عذاب نازل خواهد شد پس حضرت یونس ایشان را از آن خبر داده
خود آزرده و خشمناک از میان آنقوم بیرون رفت و چون سی و پنج روز بنابر
قول ثانی گذشت دودی سیاه از هوا پیدا شد چنانکه آفتاب را پوشیده شهر
ایشان را فرو گرفت دانستند که آن تیرگی دود مقدمهٔ عذاب موعود است
جز دعا و استغفار و رجوع از آن افعال و اطوار مفرّی نیافتند و همگی از پادشاه
و رعیت با عیال و اطفال سر و پای برهنه از شهر بیرون شتافتند بر بلندی بر
آمده طفلان را از مادران و حیوانات را از بچهای آنها جدا ساختند و از روی
اخلاص و اعتقاد درست جملگی آغاز دعا و استغاثه نموده از ناله و فغان و لوله
در آن بیابان انداختند پادشاه روی عجز بخاک مالیده و بزبان صدق نالید
که خداوندا ما یونس را میخواستیم که وسیلهٔ عرض حاجت خود سازیم اکنون
وی بشامت عصیان ما از میان ما بیرون رفته پس بدرگاه تو آمدیم و بصدق
بوحدانیت تو ایمان آوردیم پس برحمت واسعهٔ خود و بمقام و منزلت یونس
که در درگاه تو دارد که این عذاب را از ما دفع کن و قومی میگفتند خدایا یونس ما را
خبر داده بود که خدای من فرموده که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان

توانیم ما را آزاد کردان و گروهی دیگر مینالیدند که خداوندا یونس میگفت که بر ما
من گفته که سائلان را خوار مکنید و محروم مسازید ما سائلان تو ایم چیزی ده و بندگان
تو آورده‌ایم ما را رد مکن و محروم مساز مجملا چندین روز حال بدین منوال بود
و هر یک بزبانی و مقالی زاری ضعیف نالی مینمودند مرویست که از غایت اخلاص
که در توبه و انابه داشتند چنان بود مظالم را براز ذمه خود از حقوق یکدیگر
همت میگماشتند که مردی سنگی از مال غیر در اساس خانه خود بکار گذاشته بود آنجا را
شکافت و آن سنگ را برآورده بصاحبش باز داد تا بعد از چندی دعا و ناله و زاری
ایشان باجابت مقرون و توبه و انابتشان بقبول مشحون گشته عذاب نازل را
دفع کردید آورده‌اند که بتعلیم پیری از بقایای علما که در میان ایشان مانده بود و
روبیل نام داشت خدا را خواندند و این کلمات بابرکات بر زبان راندند یا حی یا قیوم
حین لا حی و لا محیی الموتی لا حی لا اله الا انت به برکت این کلمات ازان بلا نجات یافتند
الحاصل قوم حضرت یونس بدعا و استغفار بلای مبرمی چنین را از خود بازگردانیدند
و زورق جان را بدین بادبان از طوفان مهلکه چنان بساحل امن و امان رسانیدند
دیگر دعای حضرت زکریا بود علی نبینا و علیه السلام برای طلب فرزند در وقتی
که پیر و ناتوان گشته و نخل وجود مبارکش را وقت ثمر دادن گذشته بود و
حرم محترمش نیز عاقره و نازا و صدف پاکش گهر بستن دانه قابل و سزا بود چنانکه
گفته‌اند که در آنوقت زکریا نود و نه سال و بقول بعضی دیگر صد و بیست سال
و حلیله جلیله اش نود و هشت ساله بود در چنین وقتی که بهم رسیدن فرزند بغایت
مستبعد بلکه از خوارق عادات بود از درگاه الهی طلب فرزند نمود که هب لی
من لدنک ولیا یرثنی الی اخر الاو دعا باجابت مقرون گشته از بوستان نجابت
ثمر مراد چید و گرامی فرزندی چون حضرت یحیی در آغوش اشتیاق کشید دیگر

دعای

دعای روح الله بود علی نبینا و علیه السلام در طلب نزول مائده و این در سفر
مغرب در زمین اندلس بوقوع پیوست که خلقی بسیار در خدمت آن آیت پروردگار
بودند و از فقدان نان و طعام نزدیک بود که ایشان بهلاکت کشند و بوساطت حواریین
از آن نبی گزین استدعای نزول مائده از آسمان نمودند پس آنحضرت جامه پشمین
پوشیده و نماز حاجت گذارده دعا کرد و گفت اللهم ربنا انزل علینا مائدة من
السماء الی اخر الایه در سوره مبارکه مائده و خلاصه مضمون آن اینست که ای معبود
برحق و ای خداوند ما فرو فرست بر ما خوان طعامی از آسمان تا باشد برای ما اول
و آخر ما یعنی آنانکه اکنون هستند و آنانکه بعد ازین خواهند آمد و تا باشد علامتی
از علامات قدرت تو و روزی ده ما را که تو بهترین روزی دهندگانی دو قطعه
ابر سفید یکی بر بالای آن دیگر پیدا شد و در میان هر دو خوانی بود سرخ رنگ
و بتدریج فرود می آمد تا بزمین رسیده در پیش حضرت عیسی و حواریین گسترده گردید
و آن مشتمل بود بر بریان کرده در نهایت بزرگی و فربهی و چربی و خوشبوئی و بر
جانب سر آن طبقچه بود از نمک سوده و طرف دم آن ظرفی از سرکه و بر گرد آن انواع
سبزیها غیر سیر و پیاز و گندنا و دوازده گرده نان بعضی گفته‌اند پنج قرص بود بر یکی
زیتون و عسل و روغن و غیر آنها نیز گفته‌اند پس حضرت روح الله بشکرگذاری
قیام نموده صلای عام در داد خلق کثیر از صغیر و کبیر جمع گشته همگی ازان نعمت خوردند
و سیر شدند و آن همچنان بود و آخر روز باز بآسمان معاودت نمود و چند گاه و
بعضی گفته‌اند سه روز آن مائده بر همین دستور می آمد و آن خلق ازان محظوظ بودند
و باز بآسمان میرفت الغرض بدعای حضرت عیسی آن جمع کثیر از مخمصه نجات یافتند و لیکن
بعضی از ایشان بسبب کفران آن نعمت و انکار آن قدرت بعذاب مسخ گرفتار گشته
بعد از سه روز بدرکات جهنم شتافتند و این مقام تفصیل آن نیست و هم از دعاهای

آن آیت ربانی این بود که از درگاه مستجاب مسئلت نمود که حضرت یحیی بن زکریا را باز
او زنده گرداند و بسر قبر آن نبی دین پرور آمده و یرا خواند پس حضرت یحیی جواب
دی گفته از قبر بیرون آمد و گفت از من چه میخواهی یعنی مراد از احیای من چیست
فرمود میخواهم که مونس من باشی چنانکه بودی در دنیا فرمود یا عیسی ساکن نشده است
از من حرارت مرگ و تو میخواهی باز گردانی مرا بدنیا و باز گردد بمن حرارت مرگ
یعنی دیگر باره الم مرگ بچشم پس روی بگذاشت و بقبر باز گذشت **فصل دویم** در
ذکر بعضی از دعوات مستجابات حضرت سید کاینات صلعم بر سبیل ایجاز و اختصار
پوشیده نماند چنانکه انبیاء سلف در وقتی که از جور و جفای امت بجان میرسیدند
از ایمان و اطاعت ایشان مایوس میگردیدند زبان بدعا میگشودند و بر نیت نفرین
قلع و قمع نخل وجود اعادی دین مینمودند حضرت سید الانام و نقبای کرام او را در درگاه
الهی آنقدر و منزلت بود که اگر لب بدعای جنبانیدند شمع رستان حیات ظلمه و طواغیت
روزگار خود را ازیرو زبر میگردانید چنانکه در مجلس سابق گذارش یافت که در روز
مباهله اسقف که علم نصاری بود چون حضرت مصطفی را با آل عبا در مقام مباهله
دید بقوم خود گفت که با این جماعت مباهله مکنید که من از ایشان روهائی می بینم که اگر
از خدا بخواهند که کوهها از زمین کنده شود میشود و اگر لب بدعا گشایند در عالم از نما
اثری نماند و سایر اطهار ایشان نیز برهمین دستور و جملگی چراغ یک نور بودند
ولیکن از چند جهت در ایذا و آزار ایشان بردباری و از نفرین ایشان خود داری
مینمودند اولا از جهت عطوفت و اشفاق که بر امت داشتند چنانکه در روز یکه
مشرکین ناپاک متعرض حضرت سید لولاک گشته شجره هدایت ثمر وجود گرامی آنسرور را
سنگباران کردند و ابوجهل لعین بد کنش پیشانی مبارک آن نور جبهه آفرینش را بسنگ
جفا شکسته خون از آن روان گردید و آن رسول که زین سالک طریقه الفقر فخری

عن سنن المرسلین گشته خود را بکوهی کشید و با چهره خونبار مانند ابر صدا بر فراز کوه
سار بر آمده زمانی تکیه نمود و لا الصفت با چهره گلگون پرخون و خاطر ملکه محزون
ساعتی استراحت فرمود ناگاه جبرئیل امین رسید و آنحضرت را غمگین و گریان دیده
سبب گریه و ملال پرسید آنحضرت از جفای امت شکایت نمود و آنچه با وی کرده بودند
از ضرب و شتم و اهانت حکایت فرمود جبرئیل ورا تسلی داده بساطی که از بهشت با خود
آورده بود در بالای آن کوه گسترد و آن مسند آرای بارگاه کرامت را بر آن اجلاس
فرمود پس فرشتگان آسمان و زمین و بحار پیاپی می آمدند و بر آنحضرت سلام میکردند
و میگفتند و حق تعالی ما را بفرمان تو کرده اگر هلاک این قوم خواهی حکم کن و ببین که ایشان را
چه میکنیم آنحضرت فرمود که منت خدایراست اما من برای رحمت مبعوث گشته ام نه بجهت
نقمت مرا با قوم رها کنید که ایشان نادانند کما کردانامی بود ندا این میکردند بعد از آن
جبرئیل و فرشتگان رفته جناب مستطاب امیر المؤمنین ع و خدیجه که آب و نان برگرفته
با کوه دگوه آمده و در طلب آنحضرت وادی بوادی کوه بکوه میگشتند رسیدند و او را
بدینگونه دیدند گفتند یا رسول الله این چه حالت فرمود دیغ بینت چون نغی با ما ساخت
و خدیجه دید که آن برگزیده مستجاب من جامه خون از پیشانی نورانی پاک میکند
گفت یا رسول الله جامه خود خون آلود مکن و مگذار که بر زمین رود و فرمود میترسم
که چون قطره از این خون بر زمین چکد خداوند قهار بر این قوم غضب فرماید
از ایشان ابقا نفرماید و مفصل این حکایت در مجلس چهاردهم باب اول سمت تحریر
یافته اگر کسی خواهد بآن رجوع میتواند نمود و نیز در غزای احد چون لب و دهان
وحی بیان حضرت مصطفی را بسنگ جفا خسته کردند و گوهر رخشان دندان مبارکش را
در درج دهان شکستند و گوه شریف چنان را در مغاک انداختند و جسم شریف
لطیفش را در زیر سنگ پنهان ساختند جمعی از مومنین گفتند یا رسول الله دعا کن

که خدا تعالی اینقوم را هلاک کرداند آن برکزیدهٔ ذوالجلال در چنان وقتی و با نخال لب
کل برک مثالش بغیر اینمقال کویا نکردید که من برای آن آمده ام که خلاق بیملال جهنم
نمایم چون هلاک ایشان نخواهم دیگر از انجهت که سیدانستند که یکان کوهری از
اهل ایمان در اصداف اصلاب ایشان بودیعت هست و ظهور هر یک در کرو
وقتی است که دران بر نشئهٔ وجود کشیده خواهد شد و هلاک آن اسلاف موجب
تضییع اخلاف ایشان میکردد فلهذا آنرا از درکاه الهی مسئلت نمودند دیگر
از انجهت که عهد نامهٔ مشتمل بر دستور العمل چند بحضرت سید ثقلین و اهل بیت
مصطفین او ص نزول یافته بود که هر یک از ایشان تا زنده و مسند فرمانفرمائی بوجود
کرامیش تا زنده بود دیدانچه دران باب مامور بود عمل مینمود و در وقت رحلت بدیکری
که قایم مقام او بود تسلیم میفرمود بر همین دستور دست بدست میرسانیدند تا بحضرت
قایم م رسید چنانکه در کتاب حجه کافی در باب ائمه تصریح بان شده و نیز مؤید
این اخبار است آنکه روایت کرده اند که روزی مردی بزنی بجهت دعوی و نزاعی
که با هم داشتند بمحکمه علیه علویه آمده قطع فصل از بردامن محاکمه آن میز حق و
باطل کذاشتند و مرد بلند بی ادبانه سخن میکفت و از خوارج بود آنحضرت فرمود
اخسا یعنی دور شو ای سک در حال سر او مانند سر سک شد مردی از حضار کفت یا امیر
المؤمنین بیانکی برین مرد زدی سر او چون سر سک شد پس ترا چه مانع شده است از دفع
معویه فرمود و یحک اکر میخواستم که معویه بر تخت یا بر جنازه نزد من حاضر شود پس از خدای
مسئلت میکردم و چنان میشد ولیکن ما خازنان خدائیم نه بزر و سیم بلکه باسرار تدبیر
و بعد از ان سخنان دیکر کفته فرمود که اکر ما مرخص مینمودیم در نفرین کردن بر معویه
دران تاخیر نمیکردیم الحاصل چون بنفرین امت بر سبیل عموم مامور نبودند لهذا طریق
ارتکاب نه نمیبودند در وقت ضرورت بنفرین شخص معین یا خاص اکتفا میفرمودند

چنانکه

چنانکه بعضی از ان انشاء الله تعالی مذکور میکردد که از انجمله دعاء اجابت قرین سید المرسلین
و خاتم النبیین ص بود بر سراقه بن مالک در وقتی که از غار ثور بر آمده متوجه مدینه مبارکه
بودند بیان این آنکه بمدینه هجرت نماید و آفتاب وجود انورش از ان برج باین برج
تحویل فرماید در شبی که صنادید ایشان از بیکانکان و خویشان بر ارادهٔ قتل آنحضرت اتفاق
و بر حوالی سرای آنسید دوسرا اجتماع نموده بودند و چنانکه مشهورات جناب مستطاب
امیر المؤمنین را بر فراش خود خوابانیده از خانه بیرون آمده سورهٔ مبارکه یس تلاوت
میکرد و در وقت عبور از ایشان بکریمه وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا
فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ رسیده بود خواند و مشتی بر سر کرفته بر ایشان افشاند پس
چشم ظاهر شان نیز چون دیدهٔ باطن بسته کشته خفاش صفت از ان عالم افروز را ندیدند
تا از ایشان درکذشت و از مکه بیرون رفته در غار ثور متواری کشته و مشرکان
چون واقف شدند در طلبش بهر جانب شتافتند و حق تعالی آن مردم بینش را در پردهٔ
عنکبوت محافظت نموده راه بر او نیافتند و آنحضرت سه روز در غار مقام نمود
روز چهارم از انجا بر آمده بجانب مدینه توجه فرمود ناکاه سراقه بن مالک که از مشرکین
معاندین و در تفحص آن نور دنیا و دین بود بر خورد آنحضرت چون دید که دشمن رسید
حکم علیکم بصلاح الانبیاء دست بان پاکش از ترکش خاطر درد نالان خدنک اخلاص
بر اجابت اثر مضمون اندعا کشید بر ان کفر کیش بد اندیش انداخت که الهی بدانچه
دانی شر او را کفایت کن در حال دست و پای اسبش بزمین فرو رفته هم انجا زمین کیر
کردید سراقه پیاده کشته کفت یا محمد دانستم که این کار تو یعنی از دعای اجابت اثار
تست اکنون دعا کن که خلاص شوم و باز کردم و هر که نیز از دنبال تو آید باز کردانم
و تیری از ترکش خود بتو دهم که هر جا بشتران و کوسفندان من رسی هر چه خواهی
بان نشان بکیری آنحضرت فرمود که مرا با آن احتیاج نیست پس دعا کرده چهار پ

آن بلا از دست و پای لشکر گشوده گشت سراقه از همانجا باز گردید و نیز در همان سفر
تمام ظفر موکب همایون آنسرور بر خیمهٔ ام معبد عاتکه خزاعیه گذر فرمود و او زنی بود
فرزانه و در شیوهٔ همت مردانه همواره سفره کرم گشادی و مسافران را بقدر مقدور
طعام دادی و از وی شیر و خرما خواستند گفت معذور دارید که بسبب خشکی سال
و تنگی احوال نزد من چیزی از خوردنی یافت نمیشود آنحضرت در جانب خیمه گوسفندی
بپا دیده دید گفت بسبب ناتوانی از گله باز مانده بود فرمود رخصت میدهی که این را بدوشم
گفت پدر و مادرم فدای تو باد اگر شیری در آن می بینی بدوش آنحضرت دست بپستان
آن مالیده فی الفور پر شیر شده و از کثرت شیر پاها را از هم دور گذاشت پس ظرفی بزرگ
خواسته دوشید تا پر شد آنرا آشامیدند و سیر گردیدند و دیگر بار دوشیده آن
ظرف پر شد آنرا بام معبد داده پس آب طلبیده دست و دهان مبارک شست
و در پای درخت خشکی که در جانب خیمه بود ریخت و از آنجا روان گردید و از برکات آن
کف دریا مثال آن گوسفند هجده سال زیست و صبح و شام شیر میداد و آن درخت خشک
از فیض آب دهان آنحضرت که سرچشمه آب حیات و منبع زلال برکات بود سبز و بالیده
شده و میوه لطیف شیرین تر از شهد و خوشبوتر از عنبر بار آورد و هر گرسنه و تشنه
که میخورد سیر و سیراب میگردید و هر خسته که از آن اکل مینمود صحت مییافت و هر گوسفند
و شتر که از برگ آن میچرید اگر شیر ده بود شیرش وافر میشد و لاغر بود در رفتار قوی و توانا
میگردید و آن درخت از شجرهٔ مبارکه نام کرده بودند و چندین سال بر همین منوال بود
و خلق از میوهٔ آن محظوظ بودند و از آن فیضها میبردند صبحگاهی دیدند میوهٔ آن فرو
ریخته و برگ آن ضعیف و کوچک گردیده بعد از چند روز خبر رسید که تیشهٔ ممات
شجر حیات حضرت سید کاینات را از پای در انداخته و نخل ماتم آنسرور بمرارت ثمر این
خبر وحشت اثر عالمیان را تلخ کام ساخته و بعد از آن سی سال دیگر بدینگونه بود که

ناگاه دیدند پر خار گردیده و بارش فرو ریخته پس خبر وفات حضرت امیر المؤمنین
رسیده بوستان خاطر دوستان از سموم خبر جانسوز پژمرده گردید و پس از آن
دیگر میوه در آن نمیدیدند و همین از برگ آن منتفع میگردیدند تا بعد از مدتی
دیدند که از لباس برگ نیز عریان و از ساق آن خون روان گشته پس از آنک
روزی خبر شهادت حضرت امام حسین ولوله در آن بوم و بر انداخت و
خنجر آن ستم خوناب حسرت از دل و دیدهٔ خلق عالم روان ساخت و دیگر آن
درخت سبز نشد دیگر دعای آنحضرت بود در جنگ بدر که چون قلت مؤمنین
و کثرت مشرکین را مشاهده نمود دست نیاز بر دامن استغاثه و دعا که در
حالی از احوال متمسک عجز و ضعفاست زده طلب فتح و نصرت فرمود پس حضرت
عزت جنود ملائکه را بامداد آنحضرت فرستاد و لشکر اسلام را با آن ضعف و
قلت که از سیصد و سیزده تن بیش نبود بر سپاه اعدا که از آن عدت و کثرت قریب
بهزار مرد جنگی بوده و صد اسب داشتند نصرت داد چنانکه کریمهٔ اذ تستغیثون
ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین که در سورهٔ
شریفهٔ انفال است از آن خبر میفرماید دیگر دعائی بود که آنسرور در همان معرکه
کارزار بر ابوجهل لعین نابکار کرد که از غایت انکار و استکبار آنحضرت او را فرعون
این امت میخواند و چون اصرار آن ملعون در حمایت کفر و اطفاء نور حق بیشتر
و خاطر اقدس نبوی از خار زار آن شقی ریشتر بود بلسان تضرع علیحده نمود که خدا
با خلاصی مباد فرعون این امت تا آن زبان بریده در میدان جولان میکرد
و آنحضرت را ناسزا میگفت که دو نوجوان از سپاه نصرت پناه برون دویدند و
برزم هیچی میجستند تا هر دو بوی رسیدند و هر یک شمشیری بر او نواختند و آن بد
بختان را از پا در انداختند و بعضی گفته اند که معاذ بن عفرا و برادرش حمله کرده او را

بشمشیر زدند وخود نیز بضربت آن شقی بسعادت شهادت فایز شدند وآن ملعون
در خاک وخون میغلطید که عبدالله بن مسعود خود را بوی رسانید وطناب
خیمه حیاتش را بشمشیر زده یکباره کی از سر منزل این سرایش بجانب اسفل السافلین
کوچانید وسر آن عنید را از تن پلیدجدا ساخته چون انکرانی نمیتوانست بر
داشت برزمین کشان کشان بخدمت سالار حق کیشان آورد وآنسرور دانا ن
خوشحالیها نمود وبسجده شکر آن قدم فرمود دیگر دعائی بود که آنحضرت هم دران
معرکه بر نوفل خویلد کرد وآن ملعون نیز از اعاظم مشرکین وباطن ظلمت آئینش لبریز
بغض وکین بود آنحضرت را چشم براو افتاده فرمود که اللهم العن نوفلا وان
ناپاک بدسکال در معرکه قتال سواره ومسلح بعبد شکوه مانند لخت کوه ایستاده
بود واحد بنجرات اقدام بحرب او می نمود که حضرت شیر خدا ودینه کن نخل وجود
اعدا دوبوی آورد وشمشیری درکار او کرد واو با آنحضرت درآویخت بتلاش در آمد
پس آنحضرت قوت کرده خود را از وجدا ساخت وضربت دیگر براو زده باتمام
کارش پرداخت وچون مراجعت نمود شنید که حضرت اشرف نبوی میفرمود که آیا
کسی میداند که حال نوفل بچه رسید حضرت امیرالمومنین گفت یا رسول الله بیمن وبرکت
تو او را بقتل رسانیدم پس آن اشرف برایا تکبیر بشکر حضرت واهب العطا قیام نمود
وگفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه سپاس خدایرا که اجابت کرد دعای مرا که در باب
نوفل نموده بودم ونیز در روز بدر که کار جنگ بدان فیصل یافت که ابر فتنه باران قتال
بر تند باد یاری حضرت ذوالجلال منکشف گشته یکبارگی پرتو خورشید نصرت
بر ساحت احوال مومنان شیر صولت تافت که آنحضرت مشتی سنگریزه برگرفته
شاهت الوجوه برزبان مبارک راند وبجانب کفار خذلان دثار افشاند وصفوف
ایشان یکبارگی از آن پریشان گشته پشت دادند وروبهزیمت نهادند وهفتاد

کس از ایشان بقتل رسیدند وهفتاد دیگر بکمند اسیری گرفتار گردیدند دیگر از جمله
دعوات حضرت سید کاینات دعای باران بود که در سال ششم از هجرت نمود
ورد ابر سوال گشت معاش بی برکات پریشان احوال را سیراب نمود کیفیت
آن بر سبیل اجمال آنکه در این سال قحط وغلائی شد که کار مردم مدینه بسختی کشید
واز هجوم فقر واحتیاج راه معاش برخلایق تنگ گردید اناجاس غلات جز
نشعر آن قوت ترقی نداشت واز خاک کشت زار آن سبزه غیر غبار کردن نشو و
نما نمی افراشت ریشه درختان از بی آبی چون لیقه دوات بیکاران باز پس وسبزه
حبوبات از ... مانند بخار در زمین مختبس لب جویباران چون لب
تشنها بیمار و می بیوست خشک بند گردید وگلوی چاه ساران را از قلت رطوبت
نفس در گلو رسن بر لب نتوانستی رسید نخیل واشجار از جبرت احوال رنگکار برجا
خشک مانده وصحاری وجبال از خشکی سال دامن بر جان خود افشانده قلم نامید
از غلظت مرکب ماده مد بیرون نتوانستی کشید وقوت جاذبه از ناتوانی دم آبی
برلب خشک طفلان شاخ نتوانستی رسانید اصناف حیوانات از لاغری مانند
کمان پشت خمیده وچشمان انعام از بی مایگی چون چشم کور بی نور گردیده مجملا
اهل آن دیار احوال خود بخدمت حضرت عرضه داشتند وتوقع دعای باران نمودند و
جناب نخل امید در اراضی دلها کاشتند فرمود که مردمان سه روز روزه دارند و
صدقه دهند واز شهر بیرون آیند تا دعای باران کنیم القصه در روز موعود آنحضرت
با وقار وسکینه باتفاق اهل مدینه بصحرا رفته نماز استغفا گذارد پس روی بجانب خلایق
آورد بعد از تحویل او را دو گذاردن از کاد مقرره بدعای باران رطب اللسان گردید و
هنوز دعا باتمام نرسیده بود که سحابه رحمت از منشای دریای بی پایان کرم الهی برخواست
بر سر شهر ونواحی سایه برکت انداخت وآغاز بارید نکرده هفت شبانه روز باطفاء

آتش عطش آن نکشود و تسکین غبار اضطرار مردم آن یوم وبیر پرداخت تا آنکه از کثرت
باران بنیان طاقتشان منهدم کشته از خرابی عمارات و ابنیه ستوهم شدند ودیگر
باره بآن درکاه جهان پناه شتافته مستدعی دعا بجهت تخفیف باران کردیده آنحضرت
انحضرت ازان کفتار متبسم و از سرعت ملال بنی آدم متعجب کشته دست بدعا
برداشت و کفت اللّهمّ حوالینا ولا علینا یعنی بارالها بر حواشی و اطراف ما ببارا ن
و بر ما مباران پس ابر شکافته شده از محاذات مدینه بر کنار رفته چنانکه در شهر
اصلا باران نبود و در بیرونها و نواحی همچنان بارش مینمود دیکر دعای سید عالم
بود که بر کسری پادشاه عجم نمود در وقتی که نامه باو نوشته باسلام دعوت فرمود
آن معزور رجبار از قبول آن امتناع و استکبار نموده بی سنجرات آن نامه سوا با
هدایت را دهم دریده و از آن حرکت رقم بطلان بر صحیفه زندکانی خود کشید چون
این خبر بعرض آنسرور رسید بر او نفرین کرد تیر دعا بهدف اجابت رسید شیرویه پسر
کسری با جمعی ناصوان وانصار تیغهای خلاف آختند و آنملعون را مانند آن نامه
هدایت مقرون پاره پاره ساختند و جبرئیل نازل کشته آنحضرت را از قتل وی در فلان
ماه و در فلان وقت اعلام نمود و آنسرور دو نفر رسولان حاکم یمن را که در
آنوقت اعلام نمود و آنسرور دو نفر رسولان حاکم یمن را که در آنوقت در درکاه جهان
پناه بودند ازان واقعه اخبار فرموده و حاکم یمن کماشته و نایب کسری بود رسولان
چون مراجعت کردند و برا از آن خبر غیبی که شنیده بودند خبر دادند وی کفت این
شخص ملول است اکر صدق این خبر ظاهر شود در این وقت او شکی نخواهد ماند
و در همان روز دیر مکتوب شیرویه بوی رسیده نور ظهور صدق آن بر ساحت
خاطر ایشان تافته و حاکم یمن باتفاق جمعی از اهل فارس که در یمن بودند شرف اسلام
یافتند دیکر از انجمله دعای باران بود که آنحضرت در سفر تبوک فرمود در منزلی

کجوذ اسلام و ملتزمان رکاب اشرف که از آب نداشتند بخدمت اشرف آمده اظهار
تشنکی کردند آنحضرت رو بقبله کرده دعا نمود پس بفرمان کریم بنده پرور سقایان
ید دست قضا و قدر راویهای سحاب پر آب پشت بار کشان امواج مواحل نموده
بآن لشکرکاه کشیدند و باران باریدن کرفت چندانکه راویها و خلایق و شتران
همکی سیراب کردیدند دیکر از انجمله دعای آنسرور بود که شق قمر فرمود کیفیت آن
اینکه شبی ابوجهل لعین با مردی از یهود نبهره سپهر وجود حضرت اشرف محمدی
رسیدند و آنشب چهاردهم ماه بود ابوجهل کفت یا محمد بر طبق دعوی خود آیتی
بمن نما و اکرنه شمشیر سرت را ببردارم آنحضرت فرمود چه معجزه میخواهی ابوجهل
یهودی کفت که محمد ساحر است و جادوانرا و خواهیم بعلم سحر بما بنماید یهودی کفت
بکو ماه را دو نیم کند که سحر را در آسمان تاثیری نیست و چون عاجز شود او را
بقتل رسان ابوجهل بتعلیم یهودی کفت ماه را برای من شق کن پس آنحضرت که
و بدرهنیر متوجه درکاه صمدی کشته دعا نمود بانکشت سبابه اشارت بقرص ماه
کرده بآن قلم معجز نکار انشقاق بر ورق قرص ماه ثبت فرمود چنانکه نیمه آن ماه
بجای خود ماند و نیمه دیکر بطرف دیکر رفت و زمانی همچنان بود و بعضی کفته اند
که کوه حرا را در میان دو پاره ماه دیدند ابوجهل کفت باز آنها را بهم منظم ساز
آنحضرت دیکر دیکر باره بانکشت مبارک اشارت کرده بهم پیوستند پس یهودی را
زنک کفر و خلاف بصیقل آنسر انکشت قمر شکاف از آئینه خاطر زایل کشته صورت
حقیقت دین محمد را معاینه در آن دید دیکر اغماض عین از امر ظاهر چنان جایز ندانسته
اند روی انصاف مسلمان کردید و ابوجهل کور دل همچنان بر طریقه باطل خود ابستاده
کفت که محمد چشم ما را بسحر بسته و از اینجهت ماه را دو پاره دیدیم از جمع مسافران
که از اطراف آیند بپرسیم که آیا ایشان نیز ماه را دو پاره دیده اند یا نه و بعد از آن چون

از معتمدین که وارد میشدند پرسید گفتند که ما در فلان شب ماه را دو پاره دیدیم
ومع هذا آن بدبخت دولت ایمان نیاورده با سایر مشرکین آنرا حمل بر سحر نمودند
وکریمه اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر بنا بر قول
اکثر مفسرین حکایت از این واقعه است وبعضی گفته اند که شق قمر در مکه دو بار وقوع
یافته است دیگر از آنجمله نفرینی بود که آن جامع شرافت حسب ونسب بر عتبة بن ابی لهب
نموده بد بگونه که هلاک کند ترا سگی از سگان خدا پس روزی آن والاجناب با جمعی
از اصحاب از مکه بر آمده بر کنار سبزه زاری نزول فرموده بودند که عتبه مذکور کارد
برگرفته بقصد اینکه غافل خود را بآنحضرت رساند واو را ناچیز گرداند از دنبال آمده
نزدیک ایشان در گوشه خزید که چون شب پرده ظلمت اندازد بتحصیل مرام پردازد
غافل از اینکه پاسبان حفظ الهی از کمین آن لعین آگاه و نیز مهیز تاثیر دعای حضرت
لولاک بقصد جان آن ناپاک در راهست پس چون شب شد شیری آمده عتبه سگ
سگ روباه باز را از میان آنجمع در ربود و بانگ بلندی کرد چنانکه آنجماعت شنیدند و گفت
این عتبه بن ابی لهب است از مکه پنهان بقصد قتل سید عالمیان بر آمده پس او را از هم درید
وانداخت وجسد ناپاکش با هم چنان بر جا گذاشت بجز سر آن بر ولخت دیگر از آنجمله
این بود که عامر طفیل واربد بن ربیعه بمجلس خلد آیین فیض آیین حضرت اشرف نبوی
بار یافتند وباهم طوطیه کرده بودند که عامر آنحضرت را ببحث خود مشغول سازد واربد
شمشیر را کشیده بقتل وی پردازد القصه عامر آنحضرت را ببحث گرفت واربد خواست که
شمشیر را از نیام کشد وهنوز یکوجب نکشیده بود که دست وی خشک شد آنحضرت آنحرکت را
دریافته وآن لعین را نفرین کرده فرمود الهی ویرا بهر چه خواهی کفایت کن در حال صاعقه
از آسمان برو نزول ورح ناپاک بجهنم واصل کردید وعامر گریخت ومیخواست لشکری
جمع کرده بر سر آنحضرت آید بر پشت اسب آماس کرده ترکید واو نیز روانه درک الاسفل

کردید وبعضی حکایت عامر واربد را بروجهی ذکر کرده اند که سابقا در شان نزول
سوره مبارکه اخلاص سمت تحریر یافت دیگر آن بود که یکی از کفار مسلمان
گشته سالک طریق نجات گردید وباز مرتد شده از شارع مستقیم دین مبین
بدیار کفر وانکار مانند بخت خود برگردید پس حضرت اقدس نبوی در باره
آن شقی فرمودند که زمین او را قبول نکند ظاهر اینست که آنحضرت این عبارت را
بر سبیل نفرین فرموده باشند وذکر این حکایت درین مقام مبنی برینست
وگر اگرچه احتمال خبر نیز دارد القصه چون آن ملعون مرد جسد پلیدش را که دفن
میکردند زمین نیز بر نمیداشت وبیرون می انداخت دیگر آن بود که در سفر
تبوک بچشمه رسیدند وآن چشمه بود بغایت کم آب که دو کس یا سه کس بیش
کفایت نمیکرد آبش چون نور باصره پیران ضعیف وناتوان ومانند شبنم
روزی فقیران باریک وبیجان گفتی که چشم شکسته ایست که گاهی اشکی میبارد یا دیگ
غلط زده که بعد قطره ای کار رحم آورد دم شمشیری بود که آب بنظر مینمود یا زخم
ناسوری که احیانا آب ترشح میکرد جریان آبش چون رفتن زندگانی خفی وبیدا
وفیضان زلالش مانند عطای دون همتان بی فیض کم ونارسا حرکات امواجش را
چون جوهر آینه ظاهر نبودی ورطوبت اجزایش مانند آب که اینجز بهوا
لبی تر نمودی مجملا آب چشمه در کمال قلت ولشکر اسلام در نهایت کثرت وآنحضرت
فرموده بود که اگر کسی پیش از آنکه بآن چشمه رسد از آن بر ندارد ونخورد وچهار نفر وبقولی
دو نفر پیشتر بآن آب رسیده وبمخالفت فرمان ورزیده بودند چون آنحضرت رسید
وبرآن واقف گردید در آن باب با ایشان عتاب نموده بر سر چشمه نزول فرمود
ودست مبارک در آب نهاده نگاه داشت تا آب در کفش جمع شد پس دعا خواند و
آب را افشاند تا آب پرزور شد چنانچه آن خلق کثیر را کفایت نمود دیگر حضرت سید

طفیلیان لولاک که از علو شان عالی او دا بفرمان و در مهمان سرای آفرینش نه آسمان او را
بودند چند روز از فقر و فاقه چیزی غیر آب نخورده و همچنان گرسنه بسر برده بودند
تا آنکه بحجره طاهره فاطمه تشریف برده آن بضعه گرامی و شوهر نامی و هر دو خفته
بودند ایشان را بیدار کرده فرمود که من دعا میکنم و شما آمین گوئید آنگاه
ثنای الهی نموده فرمود که اللّٰهُمَّ اَنزِل علینا رِزقاً مِن عِندِکَ فَقَد عَلِمتَ حاجَتَنا
وَقَد عَلِمتَ انا نشکرک ولا نکفرک یعنی الهی فرو فرست برما روزی از نزد خود
که بتحقیق دانسته احتیاج ما را و بتحقیق دانسته که ما شکر تو میکنیم و کفران تو نمی ورزیم
آنگاه حضرت زهرا بخانه دیگر داخل گشته شگفته و شادمان بیرون آمد آنحضرت گفت
که چه دیدی گفت کاسه دیدم در آن خرماهای تر و انگور و انجیر و میوه های دیگر
که نمیشناسم فرمود بیار و ام سلمه نیز حاضر بود متوجه او گشته فرمود که از طعام نخورد
مگر کسی که از ما باشد اگر افشای این نخواهی کرد اینجا میباش و الا برو ام سلمه
عهد مؤکد بقسم نمود که افشای آن ننماید پس آنحضرت ام سلمه فرمود که دست
شوئید و نام خدا برده او و احمد و دیگران نیز بحمد آن نعمت امر فرمود پس مشغول
خوردن شدند آنحضرت دیگر بار فاطمه را فرمود که بآن خانه رو و آنچه بینی بیار
حضرت بآنخانه رفته قدحی دید آبگینه از کف شیر سفیدتر و مسکه آنرا بیرون
آورد و قدری نیز از آن مکسر با رطب اکل نمودند و از شیر تناول فرمودند پس حضرت
مصطفی محمد گو یاد کردید ایشان نظر در کاسه کردند مرغی بریان دیدند با چهار گرده
سه در زیر و یکی در بالای آن و اینها از آن گندم بود و نه از جو و نه ارزن پس قدری
از آن نیز صرف نمودند حضرت زهرا خواست که قدری از آن بردارد و بجهت فرزندان
گرامی نگاه دارد آنحضرت فرمودند چه بر سید ازی که این همیشه خواهد بود مادام
که افشای آن ننمائید پس ایشان از آن میوه و طعام بیست و دو روز میخوردند

وام سلمه نیز صبح و شام بر آن مائده غیبی حاضر میشد تا روزی رابع آل عبا حضرت
امام حسن مجتبی نزد ام سلمه رفته گفت ای مادر امروز چرا نزد ما بطعام خوردن نیامدی
عایشه ملعونه نیز آنجا حاضر بود گفت چه طعام فرمود نان و مرغ و میوه و ذکر
شیر و کاسه نکرد پس آنچه در کاسه بود برطرف شد کاسه خالی با قدح شیر و مکسه باقی
ماند و هنوز نیز باقی نزد حضرت قائم علیه السلام است و آن از آیات و دلایل امامت
آنحضرت خواهد بود **دیگر** نفرین آن والاجناب بود بر مسیلمه کذاب در وقتی که آن
مرتد شقاوت سرشت نامه بآنحضرت نوشت باین مضمون که نصف زمین از ماست
و نصف دیگر از قریش و قریش از خود تعدی میکنند و این مبنی بر این بود که آن
لعین با حضرت خاتم النبیین در نبوت دعوی شرکت میکرد آنحضرت در جواب این
مضمون قلمی فرمود که زمین از آن خدای تعالی است بهر که خواهد میدهد و ان العاقبة
للمتقین و اهل حجر را هلاک ساخته خدا ایشان را و تابعان تو را هلاک سازد و عاقبت
چنانکه بزبان قلم صدق رقم سید عالم گذشته بود او با اتباع عن هلاک و روی
زمین از لوث وجود آن ناپاک پاک کردید **فصل ششم** در ذکر بعضی از دعوات اجابت
قرین جناب مستطاب امیر المؤمنین ع از آنجمله دعائی بود که بر طلحه و زبیر کرد و بنیان
حیات آن دو بی ابرو پیمان شکن را بآن سیل دمان از پای در آورد بیان آن بر
سبیل اجمال اینکه چون عثمان دغا از دار دنیا بدست یاری شمشیر جان ستان جمعی
از مسلمانان رحل رحلت بست و روح ناپاکش بآن کار رمان جهان جهان و منزل بدار
البوار پیوست و مسند خلافت بوجود گرامی حضرت امیر المؤمنین ع مزین گشته
حق بجای خود قرار یافت و آفتاب دولت خدا داد از حجب ممانعت اهل نفاق
و عناد برآمده پرتو برکات آن بر عالم و عالمیان تافت خلایق فوج فوج میآمدند
و بیعت مینمودند و بر بستن آن زنار تمرد و سرکشی داشتند از گردن میگشودند

طلحه و زبیر بدستور در کمال رضامندی و سرور آمده عقد بیعت موکد بشرط وفا
و مفید بعدم مخالفت و جفا بستند و در اندک روزی بجهت مطالب دنیا و توقعات
بیجا که ایشان را بود و صورت حصول آن در آینه حق نمای اطوار آنسرور احرار جلوه
نمینمود بیعت را شکسته و خونخواهی عثمان را بهانه کرده عایشه و خلقی بسیار از اهل شرور
از نزدیک و دور با خود متفق ساختند و در بصره سی هزار کس جمع کرده با آن لشکر
بیکران دیگران شتاب اجل در زیر ران بجنگ سرور مردان علم نگون ساری
برچم برافراختند چون خبر این حرکت سراپا شامت بعرض باریافتگان سرادقات
امامت رسید نامه مشتمل بر وعظ و پند و محتوی بر توبیخ نکوهش آن حرکت ناپسند
بطلحه و زبیر نوشت و نیز این مضمون قید فرموده بود که اگر ترک این اراده نمایید
مرا میشناسید که من از تعداد بر عاجز نیستم و از کشته شدن نمی ترسم چه قتل افضل
موت نزد خداست که جان علی در قبضه قدرت اوست که اگر هزار شمشیر بران بر من فرود
آید نزد من آسان ترست از انکه در فراش بمیرم و نامه دیگر نیز نصیحت آمیز بعایشه
نوشت این هر دو نامه صدق مضمون را آن سه بدبخت ملعون فرستادند ایشان
در جواب نوشتند که یا ابن ابیطالب کار از آن گذشته دیگر این سخنان فایده
ندارد و ما هرگز اطاعت تو نخواهیم کرد انچه خواهی کن چون این جواب ناصواب
بعرض آن والاجناب رسید زبان حق مقال بنفرین آن دو سگال گشوده این مضمون
فرمود که الهی طلحه بیعت مرا شکست او را هلاک کن و مهلت مده و زبیر قطع قرابت من
کرده و برای دشمن بیعت مرا شکسته الهی هر چه خواهی شر او را از من کفایت کن و این دو تیر
خارا گذار دعا که از شصت پاک زبان مبارک حضرت شاه اولیا جست بر سینه
پر کینه آن دو منافق دین بیدا آمده تا پر نشست و در روز جنگ جمل هر دو بر خاک هلاک
افتادند اما طلحه بدین نحو که در صف قتال تیری هوائی بر او خورده و جان بمالکان

دوزخ سپرد و اما زبیر بعد از آنکه شهسوار میدان لافتی بمیان هر دو صف راند
و زبیر را طلبید و در میان ایشان مکالمات وقوع یافت برگشته از میان معرکه بیرون
شتافت و بمعرفت تا بقومی از بنی تمیم که در آن حدود سکنا داشتند رسیده مهمان
ایشان گردیده بخاطر جمع خفته مردی از ایشان که او را عمرو بن جرموز میخواندند
بقتل او پرداخته او را نیز با طلحه در پایه جهنم رفیق گردانید دیگر از انجمله آنکه روزی
حضرت مرتضی در مسجد کوفه بر مسند قضا نشسته و مضمون صدق مشحون حدیث
لو ثنیت الوساده در این وقوع صورت بسته بود که سیاهی را دست بسته آوردند
و گفتند که دزدی کرده است آنحضرت فرمود یا اسود دزدی کرده گفت آری یا امیر
المؤمنین فرمود قیمت آنکه دزدیده ای یک دانک و نیم میشود گفت زیاده است فرمود که
بار دیگر از تو سؤال کنم اگر اقرار کنی حد خدا را بر تو اجرا کرده دست راست تو را قطع
فرمایم مجملا بعد از سؤال و اقرار دیگر فرمود تا دست راستش بریدند و وی
آن دست بریده را بدست دیگر گرفته روان شد و خون از او میچکید عبدالله ابن
الکوا برخورده از وی پرسید که دست تو که برید گفت امیر المؤمنین و سید المرسلین
و قائد الغر المحجلین و اولی بمردمان پیغمبر زوج فاطمه و پدر حسن و حسین مؤید
بجبرئیل و منصور بمیکائیل مولای من و مولای همه خلایق بعد از رسول رب العالمین
علی بن ابی طالب عبدالله گفت او دست تو بریده و تو در حق او این میگوئی گفت چرا
نگویم که دوستی او بگوشت و خون من آمیخته و دست من بحق بریده است پس
عبدالله بخدمت آنحضرت آمده آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید امیر مؤمنان
از آن گریان گشته این مضمون ادا فرمودند که در میان دشمنان ما کسی باشد که اگر
عسل بکاموی او ریزیم جز دشمنی ما نیفزاید و در میان دوستان ما کسی باشد که اگر
او را پاره پاره سازیم غیر دوستی ما از یاد ننماید آنگاه قرة العین خود امام حسن علیه السلام

باحضار وی فرمان داد چون حاضر شد این مضمون فرمود یا اسود من دست تو
بریده ام و تو باز همه جا مرا ثنا میگوئی گفت یا امیرالمؤمنین پدر و مادرم فدای تو
باد چرا نگویم که دوستی تو بگوشت و خون من آمیخته و دستم جز بحق نبریدی خدای
تعالی ترا جزای خیر دهاد چنانکه تو مرا از عذاب آخرت نجات دادی پس آن مقرب
درگاه بیچون و مداوای جراحات درون و بیرون آن دست بریده از وی گرفته
بجای خود منظم ساخت و ردای شریف خود را بر آن انداخت و برخواست و دو رکعت
نماز گذارد و دعا کرد که مردمان نیافتند چه گفت و در دعا او را از بلند آمین می‌شنیدند
و کسی را ندیدند چون فارغ شد فرمود ردا از آن برداشتند دیدند که بر هم درید
ندای آن دعا که از حقه آن لب و دهان بحق گویا بر آمده بود بهبودی یافته و بهم
چسبیده چنانکه گویا هرگز قطع نگردیده است دیگر از آنجمله این بود که وقتی نور دیده
اولیا حضرت حسن مجتبی ع رنجور بود از والد بزرگوار طلب انار نمود آنحضرت دست بان
ستون مسجد دراز و لب گوهرفشان وحی ترجمان بدعا باز کرد شاخی از ستون دست
دراز کرد و چهار انار بر آن بود دو از آن بحضرت امام حسن و دو بحضرت امام حسین
داد و فرمود این از میوه های بهشت است حضار گفتند یا امیرالمؤمنین تو بر آن قادری
یعنی تصرف در میوه بهشت توانی و در دست تو است فرمود آخر نه منم قسیم بهشت
و دوزخ میان امت محمد ص دیگر آنکه روزی کنیزی از قصابی گوشت میخرید و قصاب
در معامله میزان عدل و انصاف را راست نمیداشت کنیز بخدمت امیرالمؤمنین ع
شتافته از وی شکایت نمود آنعالیجناب با او نزد قصاب آمده زبان مبارک
بنصیحت او گشوده و او را براستی و امانت وصیت فرمود آن بی بصیرت چون حضرت را
نمی‌شناخت دست بجانب وی حرکت داده گفت ای مرد برو آن کوه حلم و بردباری از
حرکت باد مانند آن مرد بادی از جا در نیامده راه خود گرفت و رفت بعد از آن چون

باعلام مردمان یافت که آن مرد که بود و آن حرکت چه بود کارد را برداشت دست
خود ببرید و بدست دیگر آنرا برگرفته از دنبال خود را بآنحضرت رسانید و زبان
بعذرخواهی گشوده آن دست را و بر طلب عفو گناه گردانید آنحضرت آن دست بریده را
بر جا گذاشته دعا نمود حق تعالی آنرا بهم اتصال داده بهبودی کرامت فرموده دیگر
از آنجمله دعائی بود که بام فروه را بعد از قتل زنده و چراغ حیوتش را پس از انطفا
روشن و تابنده ساخت تفصیل این اجمال آنکه زنی بود از انصار ام فروه نام در
دانستن حق فرزانه و در شیوه دین داری یگانه همواره مردمان را بر بیعت ابی بکر
ملامت مینمود و بر بیعت امیرالمؤمنین تحریص میفرمود تا آنکه ابابکر شنید او را
طلبید و گفت توبه کن قبول نکرد گفت ای دشمن خدا مردمان را بر نقض بیعت من
حریص میسازی و سنگ تفرقه بر اجتماع مسلمانان می اندازی چه میگوئی در امامت
من گفت امام تو نیستی گفت پس من کیستم گفت تو امیر قوم خودی که ترا اختیار کرده اند
و اگر ترا نخواهند معزول سازند و امام بحق مفترض الطاعه کسی است که از جانب
خدا و رسول بآن مخصوص باشد و بر ظاهر و باطن عارف و بر حوادث مشرق و
مغرب واقف بود و جایز نیست امامت کسی را که بت پرستیده و بعد از کفر مسلمان
گردیده باشد ابابکر گفت که من از آن امامانم که خدا تعالی ایشان را اختیار نموده است
ام فروه گفت بر خدا دروغ گفتی اگر چنین بودی در کتاب خود ذکر فرمودی و اگر
تو امام بر حقی خبر ده مرا از نام آسمان اول و دوم تا هفتم ابوبکر گفت درماند و گفت
نام اسمانها را خدا میداند که آنرا آفریده است ام فروه گفت اگر زنان را تعلیم کردن روا میبود
هر آینه من آنها را بتو تعلیم میکردم ابوبکر گفت نامهای آنها را یک یک میگوئی و الا
ترا بقتل رسانم گفت مرا بقتل تهدید میکنی بخدا قسم که باک ندارم که قتل من
بدست تو وقوع یابد و لیکن ترا خبر دهم پس هفت آسمانها را یک یک نام برد و ابوبکر

و حاضران حیران ماندند پس گفتند چه میگوئی در حق علی بن ابی طالب گفت او امام
ائمه و وصی انبیا و اوصیاست و او کسی است که منور او آسمان و زمین بود آنیست و او
کسی است که تمام نیست توحید مگر بتحقیق معرفت او و لیکن تو ای ابو بکر شکستی بیعت
خود را و دین دیگر گرفتی ابو بکر گفت بکشید او را که مرتد شد پس او را بقتل رسانیدند
و در آنوقت جناب مستطاب امیر المؤمنین ع بمزرعه که در وادی القری داشت رفته بود
چون باز گردید و واقعه ام فروه را شنید قدم مبارك بر سر قبر وی رنجه داشت و بان
لطف و کرم آن کشته تیغ ستم را از برداشت و نزد قبر وی چهار مرغ سفید سرخ منقار
دید که هر یك را دانه اناری در منقار بود مرغان چون آنحضرت را دیدند بال
بر بال زده آنحضرت با ایشان سخنی شبیه بکلام ایشان گفت فرمود که میکنم انشاء الله
تعالی پس بر سر قبر او ایستاد و دستهای مبارك باسمان برداشت و فرمود یا محیی النفوس
بعد الموت و یا منشی العظام الدارسات احی ام فروه و اجعلها عبرة لمن عصاك
یعنی ای زنده کننده نفسها بعد از مردن و ای نو کننده استخوانهای مندرس
کشته زنده ساز ام فروه را و بگردان او را عبرت از برای کسی که نافرمانی کرد تو را
پس قبر شکافته شد و ام فروه چادر سبزی زیب سندس در سر داشت سبزه تر بباد آن
دعای اجابت اثر از خاك برآمد و گفت یا امیر المؤمنین پسر ابی قحافه خواست نور خدا را
فرو نشاند پس ابا کرد خدا تعالی از آنکه نور را فرو نشیند پس جز اجای آن نیك زن
وقوع این چنین سبین و روش باب بکر و عمر رسیده از آن تعجب نمودند سلمان رضی الله
عنه با ایشان گفت اگر قسم دهد ابو الحسن بر خدا تعالی که زنده کرداند همه اولین
و آخرین را هر اینه خدا تعالی چنین کند و اما احوال ام فروه بنا بر روایتی آنکه همچنان
بر حالت اولی عود کرد و کود بهم آمد و آنحضرت گاهی بزیارت وی توجه مینمودند
و بیمن قدوم سعادت لزوم روان او را شاد میفرمودند و بروایت دیگر آن ولا جناب

او را شوهری که داشت رد کرد و برای او دو پسر آورد و شش سال با شتابان نیز علی
اختلاف الاقوال بعد از آنحضرت زیست دیگر از آنجمله دعائی بود که آفتاب
باز گردید مخفی نماند که رد شمس در این امت بنا بر روایت شیخ صدوق رحمه الله در فقیه
دو بار وقوع یافته و هر دو از برای جناب مستطاب امیر المؤمنین بوده و لیکن بار اول
بدعای حضرت رسالت پناه ص واقع شده بار دوم بدعای حضرت امیر المؤمنین ع اما اول این
بدینگونه بود که روزی سرور عالم خفته و سر مبارك بر کنار حضرت امیر المؤمنین ع نهاده
بود تا آفتاب فرو رفت و امیر المؤمنین نماز عصر نکرده بود پس چون حضرت اشرف نبوی
بیدار شد دعا کرد که اللّهُمَّ اِنَّ عَلِیًّا کانَ فی طاعَتِكَ وَ طاعَةِ رَسُولِكَ فاردد علیه
الشمس یعنی الها بدرستی که علی در فرمان برداری تو و فرمان برداری پیغمبر تو بود
پس باز گردان بر او آفتاب را پس آفتاب بعد از آنکه غروب کرده بود طلوع کرد چنانچه
بر همه کوهها و زمینها تافت تا آنکه امیر المؤمنین برخواست و وضو ساخت و نماز را
دریافت بعد از آن فرو رفت و اما دوم پس بر این وجه بوده که چون آنسرور مردان
از جنگ نهروان مراجعت نموده بزمین بابل رسید وقت نماز عصر شد فرود آمد و
مردمان را نیز فرمان داد تا فرود آمدند و فرمود ای مردمان این زمینی است ملعون
و سه مرتبه بر این زمین عذاب نازل شده و در روایت دیگر چنین است که دو بار بر این
زمین عذاب نازل شده و متوقع سیمین است و این یکی از زمینهای قوم لوط است که سر
نگون شده و این اول زمینی است که در آن بت پرستی شده و بدرستی که حلال نیست
پیغمبری و وصی پیغمبری که در آن نماز گذارد پس هر که خواهد از شما که نماز کند یعنی شما را
جایز است پس از پا بیرون رفته اند و جانب نماز میگذارند و آنحضرت بر استر حضرت
رسول ص سوار شده روانه گردید جویریه که راوی حدیث است میگوید که من گفتم بخدا
قسم که من هر اینه تابع امیر المؤمنین میشوم و نماز خود را امروز نکردن ادعی ان لازم

ومن نیز از دنبال حضرت رفتم پس بخدا قسم که از پل سوار که موضعی است نگذشته بودیم
که آفتاب غروب کرد مرا از آن شکی در دل افتاد آنحضرت ملتفت من گشته فرمود که آیا
شک کردی ای جویریه گفتم آری یا امیر المؤمنین پس آنحضرت بر کنار جاده رفته در جانبی
فرود آمد پس وضو ساخت بعد از آن برخواسته بکلامی ناطق گردید که من خوب در
نیافتم بغیر از آنکه دانستم که بزبان عبرانی بود پس بخدا قسم که آفتاب را دیدم که از میان
دو کوه برآمد و آنرا آوازی بود پس آنحضرت نماز عصر گذارد و من هم با او گذاردم چون
فارغ شدیم باز شب شد چنانکه بود باز آنحضرت ملتفت من شده گفت یا جویریه بن مسهر
بدرستی که خدا تعالی میگوید فسبّح باسم ربّک العظیم و بدرستی که من سؤال از خدا عزّ و جلّ
بنام عظیم او پس باز گردانید برمن آفتاب را پس جویریه را از ظهور آفتاب بدینچنین روشن
وظاهر ظلمت شک و ریب از ساحت خاطر زایل گشت گفت تو وصی پیغمبری برب کعبه
و بعضی حکایت رد شمس را بر وجهی ذکر نموده اند که حاصل آن اینست که حضرت شاه ولایت
پناه امیر المؤمنین ع در بابل روزی مشغول کاری گشت تا وقت نماز عصر از وی در گذشت
و نزدیک غروب آفتاب شد در آنوقت مردی آمد و عرض نمود که یا امیر المؤمنین من و اولاد
و عیالم همه از گرسنگی هلاک شدند فرمود چرا گفت عرض دارم که قوت من و اهل و
عیالم هر سال از آن بود و سه سالست که شیری در اینجا مقام نموده و هر برزگری که باینجا میرود
طعمه شیر میشود و از ترس هیچ برزگری دیگر اینجا نمیرود و از اینجهت آن مزرعه بایر و ما
بی برگ مانده ایم فرمود که آنجا است گفت باینجا نزدیکست آنحضرت انگشتر خود را بعمار
یاسر رحمة الله علیه داد فرمود که با این مرد برو و چون شیر را بتو نماید نزدیک شو و این
انگشتر من با و بنما و بگو که حیدر میفرماید ترا که دیگر در این صحرا مقام مکن عمار صفت آن
شیر شنیده و از آن بغایت خایف بود و مخالفت شیر خدا نمیتوانست نمود ناچار ترسان
و هراسان با آن مرد رفت تا نزدیک آنجا رسید آن مرد گفت شیر در پس آن بیشه است و من

بیشه

بیشه نمی‌آیم تو برو و چنانکه ماموری بکن و خوب گوشکی خراب که آنجا بود رفت
عمار گوید که چون بر آن بیشه برآمدم شیری دیدم خفته چون گاومیشی ترسیدم
و مضطرب شدم و چون مرا دید دم بر زمین زد و رو بمن نهاد پس انگشتری بوی
نمودم و پیغام آنحضرت را گذاردم و هنوز تمام نکرده بودم که شیر که مثل گاومیشی بود
مانند سگی شد بنحو تذلل و فروتنی و بر زمین افتاد و روی بر خاک مالید و برگشت
و رفت چنانکه جز گرد وی ندیدم پس از آن تعجب کردم چیزی از خاطرم گذشت که از آن
استغفار نمودم پس بخدمت آنحضرت آمدم وقت فرو رفتن آفتاب بود پس آنحضرت بر
خواست و دستها برداشت و لب بدعا حرکت داد و اشارت بآفتاب فرمود آفتاب
بجای عصر آمد پس آن امام همام ع با مردمان نماز بجماعت گذارد و چون سلام داد
و دعا کرد بمن نگریست فرمود یا عمار اگر شیر سحر بوده است گفتم یا مولا یا امیر المؤمنین
چیزی بر خاطرم خطور کرده و من از آن توبه و استغفار کردم آنحضرت فرمود ان
النفس لامّارة بالسوء الا ما رحم ربی دیگر انابجمله این بود که در وقتی که همای لوای
نصرت نشان در هوای عزیمت غزای صفین بال افشان بود در عرض راه آن والا
جناب در بیابان بی آب نزول فرمود مالک اشتر که بمزید قرب ممتاز و بسپه
سالاری آن لشکر سرافراز بود بعرض رسانید که یا امیر المؤمنین اینجا آب نیست
فرمود که یا مالک خدا تعالی ما را اینجا آبی دهد خوشتر از شهد و نرمتر از شکر و
سردتر از برف و صاف‌تر از یاقوت آنگاه شمشیر در دست و ردا از دنبال کشان
آمد تا بزمینی هموار رسید ایستاد و مالک و اصحاب را بکندن آن زمین فرمان داد
چون کندند سنگی عظیم پیدا شد و حلقه بر آن نصب بود مانند سیم درخشان
فرمود این سنگ را بردارید و ایشان صد مرد بودند و هر چند خواستند نتوانستند
برداشت پس حضرت امیر المؤمنین ع و آن میراب بر چشمه یقین ع دست برداشته

دعای بر زبان مبارک جاری ساخت و آن سنگ کشیده چهل گز دور انداخت
آبی چنان که آنحضرت وصف کرده بود از زیر سنگ ظاهر شد مردمان از آن آشامیدند
و چهارپایان را سیراب گردانید باز سنگ را بجای خود گذاشته فرمود تا خاک بران
بیختند و از ان مقام کوچ فرمود چون اندک مسافتی رفت پرسید که کسی از شما
هست که موضع آن چشمه را شناسد گفتند ما شناسیم پس عنان بجانب آن چشمه تافتند
و هرچند جستند اثری از ان نیافتند پنداشتند که آنحضرت تشنه است بطلب آب
در اطراف و جوانب سیر میکردند ناگاه بصومعه راهبی رسیدند که از پیری موی
ابروانش بر چشمان افتاده گفتند هیچ آب شرب داری که بصاحب ما دهی گفت آب شیرین
دارم که اندو روز باز نگاه داشته ام و چون آورد آبی بود تلخ و ناخوش گفتند
که این آبی را که شیرین و خوش میشماری اگر آبی که صاحب ما را دیدی ذوق آن
ترا هرگز فراموش نکردی و قصه آن چشمه گفتند گفت صاحب شما پیغمبر است گفتند نه ولیکن
وصی پیغمبر پس راهب بار هستی که تخت از ایشان داشت از صومعه فرود آمد التماس نمود
که او را بخدمت آنحضرت برند پس چون بخدمت امیرالمؤمنین رسید و آنحضرت او را
دید فرمود شمعون است راهب گفت آری شمعون نام این است که مادرم بر من نهاده و
جز خدا تعالی کسی بر آن اطلاع نیفتاده تو از کجا دانستی انگاه احوال آن چشمه و نام آن
پرسید فرمود این چشمه راحوما است و از بهشت و سیصد و سیزده وصی از این آب خورده اند
و من آخرین ایشانم راهب گفت چنین یافتم در همه کتب انجیل گواهی میدهم که جز خدا تعالی
خدائی نیست و محمد رسول اوست و تو وصی پیغمبری پس ملازم رکاب ظفر انتساب
آن رفیع جناب گشته در آن سفر ادراک سعادت ملازمت نمود و در معرکه جهاد
صفین اول کسی که بسعادت شهادت فایز گردید او بود دیگر از انجمله نفرین
آنحضرت بر انس بن مالک و براء بن عازب و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید

جمعی بجهت اینکه در شنیدن کلام نبوی صلعم من کنت مولاه فهذا علی مولاه کتمان شهادت
نمودند بلکه بگویند که انس به برص مبتلا شد که عمامه اخفا نپوشند و براء بموضع هجرت
میرد اشعث کور شود و خالد بمیرد جاهلیت میرد و همچنان شدند که آنحضرت نفرین
کرده بود تفصیل آن در حکایت غدیر مرقوم خامه صدق تقریر گردید دیگر از انجمله
این بود که روزی آن والا جناب با چندین اصحاب از شهر بیرون بود که تشنگی بر ایشان
غالب شد آنحضرت دو رکعت نماز گذارد و بعد از ان نشسته گفت یا الله یا دائم یا حی
یا قیوم یا فرد یا بار یا رحیم یا ذاالجلال والاکرام ارزقنی وارزق اصحابی راوی
گوید بخدا که هنوز متصرف نشده بود که ناقه دیدیم که میامد بار آن خرما
و چون بآنحضرت رسید خوابید آنحضرت قدری از ان برداشت و ناقه را رها
کرد و ما ندانستیم که آن ناقه از آسمان آمد یا از زمین دیگر از انجمله این بود که وقتی
آب فرات طغیان نمود بحدی که اهل کوفه خائف گشتند که شهر را فرو گیرد و غرق
لجه هلاک گردند پس بجناب مستطاب امیرالمؤمنین ملتجی گشته از ان صلاح سفینه
نجات استغاثه نمودند آنحضرت بر استر رسول خدا صلعم سوار شده با مردمان بلب
فرات تشریف برده و فرود آمده بعد از اسباغ وضو گذاردن نماز دعا کرد بدعائی
چند که مردمان شنیدند و بعد از ان نزدیک آب رفته چوب دستی که در دست
داشت بر روی آب زد و فرمود انقص باذن الله تعالی و مشیته یعنی کم شو بمشیت
خدا تعالی و خواهش او آب کم شد و فرو رفت چنانچه در میان قعر آب فرات پیدا
شدند و بسیاری از انها باذن صانع نطق آفرین بخطاب یا امیرالمؤمنین
بر آنحضرت سلام کردند غیر چند صنف که انها را جری و مار ماهی گویند که سلام
نکردند پس مردمان از ان تعجب نمودند و فرمودند که چرا بعضی سلام کردند و بعضی
سلام نکردند فرمود که خدا تعالی گویا گردانید آنچه را که پاک یعنی حلال ساخته از ماهیان

وخاموش شد و کردار زمین ابخره را که حرام و پلید کرده‌اند است **فصل چهارم**
در ذکر بعضی از ادعیه اجابت آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام بر سبیل اجمال و
اختصار از آنجمله نفرین حضرت زهرای ازهر بود بر عمر ملعون بدگهر بیان این
آنکه چون سرور عالمیان و بهترین آدمیان از این دار فانی برای جاودانی سفر
کرد ابوبکر لعین بتعدی و خیانت تخت خلافت را از صاحبش گرفته بتصرف
در آورد فدک را از حضرت بضعة الرسول غصب نمود و کسی که فرستاده گماشته و ضابط
وی را از آنجا اخراج فرمود حضرت خیر النساء نزد ابوبکر رفته در آن باب سخنان
گفت و حقیت خود را بحجج و دلایل قاطعه و براهین ثابت و روشن ساخته
غبار شبهات از ساحت خاطرها رفت و تفصیل آن گفت و شنید و خطبه که
آنحضرت در آن مجلس خوانده در کتب معتبره مذکور و ایراد آن در مقام از نظر تطویل
دور است القصه ابوبکر در آن بحث ملزم و از جواب آن ابکم گردیده ناچار
سندی در آن باب نوشت که فدک حق فاطمه است باید که کسی متعرض نشود حضرت
حضرت خیر النساء سند گرفته بیرون آمد عمر بن الخطاب لعنه الله برخورده احوال
پرسید که ما نزاع شما با خلیفه بکجا رسید فرمود اینست نوشته او که فدک
حق منست کسی در آن مدخل ننماید عمر برآشفته دست باز برد و آن نوشته را
بجبر از دست وی کشیده دریده آن معصومه از این حرکت محزون و دلفگار
گشته با جان خسته و دل شکسته زبان بنفرین آن لعین گشوده فرمود یا ابن الخطاب
مزقت کتابی مزق الله بطنک یعنی تو کتاب مرا پاره کرده خدای تعالی شکم تو را پاره
کناد پس خنجر خوار کداز این دعای اجابت اثر کارگر گشته آن سر اهل ستم را عاقبت شکم
دریدند و روح ناپاکش را بمقر سقر رسانیدند **دیگر** از دعاهای مستجاب مقبول
آن بضعة الرسول این بود که حضرت سید الثقلین و صاحب عزم موائد فواید

دارین گرسنه بود چنانچه سه روز بود که طعام تناول نفرموده بود پس بحجره طاهره
حضرت فاطمه آمده آن تازه گل گلشن عصمت را شکسته رنگ ضعیف دید چون از سبب
آن پرسید گفت ای پدر سه روز است که طعام نخورده‌ایم و حسن و حسین از گرسنگی
رنجور و بیتاب شده‌اند تا عاقبت خفتند سید ابرار آن دو نور دیده را بیدار
کرده خواند یکی را بر ران راست و دیگری را بر چپ نشانید و فاطمه را در پیش خود جای
داد و دستهای مبارک بر گردن حسن و حسین حمایل ساخت و حضرت امیر المؤمنین نیز
در آمده از عقب دست در گردن حضرت مصطفی انداخت چون آن برگزیدگان حضرت
باری مانند گل و لاله بر گردن آن کوه مجد و بزرگواری بر آمدند آنحضرت بجانب
آسمان نظر کرده گفت الهی و سیدی و مولائی اینان منند حسن والود کی از ایشان
دور گردان پس حضرت خیر النسا بر خواسته بخانه دیگر که آنجا بود در رفت و دو رکعت نماز
گذارده و دستها بسوی آسمان برداشت و بامضمون دعا نمود که الهی و سیدی این
محمد پیغمبر تو و اینان حسن و حسین دو نواده پیغمبر تو خدا فرو فرست برما مائده
بر بنی اسرائیل فرو فرستادی ایشان خوردند بآن کافر شدند برما فرو فرست که ما
بآن ایمان آوریم هنوز بانجام نرسیده بود که کاسه بزرگ دید که بوی خوش تر از بوی
مشک و زعفران آن سید سیده فاطمه آن کاسه برداشت و آورده نزد آن صحن نشینان
عمارت سرای وجود گذاشت امیر المؤمنین پرسید که این از کجاست حضرت اشرف
نبوی فرمود که بخور و مپرس یا ابا الحسن حمد خدا را که مرا نمیراند تا فرزندی
داد مثل مریم بنت عمران که هرگاه زکریا نزد او رفتی در محراب او روزی یافتی
گفتی یا مریم از کجاست ترا این گفتی از نزد خداست خدا بیشمار روزی دهد آن را
که خواهد بحساب پس طعام خوردند و آنحضرت بیرون آمد از دعاهای مستجاب
قرة العین مصطفی و مرتضی حضرت امام حسن مجتبی این بود که وقتی جمعی از مردمان

بانحضرت گفتند که چرا باید از معاویه بر این همه رنج و محنت کشید فرمود که این در حقیقت
محنت نیست چه اگر من دعا کنم خدای تعالی عراق را شام و شام را عراق گرداند و مرد را
زن و زن را مرد سازد مردی از حضار از روی تعنت و انکار گفت که این کار که
تواند کرد آنحضرت فرمود برخیز شرم نمیکنی که در میان مردان نشینی مرد چون
متوجه شد دید که زن گردیده و آلت مردی رفته و فرجی بهم رسیده و نیز وی را
خبر داد که زن تو مردی شد و با هم بشام روید و در راه با تو مقاربت نماید و تو
از او آبستن شوی و فرزندی خنثی آوری و آنچه آنحضرت خبر داده بود جمیع واقع و نور
صدق آن گفتار ساطع و لامع گردید و بعد از آن بخدمت آنحضرت آمده بجهت
اینکه بحالت اولی عود کنند استدعای دعا نمودند و آنحضرت دعا کرده باز شدند
که بودند دیگر از جمله دعاهای اجابت اثر آن نخل برومند حدیقه حسن سیراین بود
که وقتی با یکی از اولاد زبیر هم سفر بودند در منزلی از منازل بر در نخلستان خشکی
نزول فرمودند و خادمان بجهت هر یک از ایشان در پای نخل خشکی نزدیک هم
فرش گستردند ابن زبیر گفت کاش بر این نخل خرما بودی ما از آن تناول نمودی آنحضرت
فرمودند میل خرما داری گفت آری دست بدعا برداشته در زیر لب سخنی گفت در حالی
از برکت زلال آن دعا که از چشمه سار آن لب و دهان مبارک جوشید نخله از آن
نخلات سبز گشته بخرما بارور گردید پیش آن نخل بر آمده خرمای آن را چیدند و همگی
از آن خورده سیر گردیدند و اما از جمله دعاهائی که هر در پای سعادت ولای آنجناب
شهادت نمودند بحر ولی حضرت امام حسین بن علی ع این بود که در معرکه غم
اندوز کربلا و در وقت اشتعال آتش عالم سوز محنت و بلا که لشکر اعدا بجمله و هر
لحظه از جانبی هجوم آورده بودند و سیلاب صفت در تخریب بنیان خاندان نبوت
و امامت نهر طرف ازدحام و خیرگی مینمودند آنحضرت بجهت احتیاط فرمود که

براطراف

براطراف خیمه که حرم سرای آنحضرت بود خندقی کندند و از هیزم پر کرده آتش
در آن افکندند که تا جنگ از یکطرف باشد ملعونی بیحیا بجنگ شمشیر و نیزه
اکتفا نموده تیغ زبان ملامت افراخت و بآزار زبانی خاطر انور آنسرور دین را آزرده ساخت
و گفت یا حسین لقد تعجلت بالنار فی الدنیا قبل الآخرة یعنی شتاب کردی باتش
در دنیا پیش از عقبی آنحضرت را از شنیدن آن گفتار دل آزار دل بدرد آمده زبان
بنفرین آن لعین گشود و فرمود که اللهم اذقه بالنار فی الدنیا قبل الآخرة یعنی بار
الها بسوزان او را باتش در دنیا پیش از آخرت هنوز آن امام همام دعا را تمام نکرده
بود که اسب آنملعون چموشی و توسنی کرده سرنگونش در آن خندق آتش انداخت
و جان پلیدش را بقعر آتش جهنم روانه ساخت دیگر از آنجمله این بود که در همان
معرکه پر بلا که آنحضرت را باب خنجر جفا شربت شهادت میچشانیدند از التهاب
آتش جگر که از جرعه آبی طلبید و هنوز آن لب و دهان مبارکش نرسیده بود
که ملعونی تیری انداخت و بر کام آنحضرت آمده از آب خوردنش باز داشت
آنحضرت خون بکف مبارک گرفته بجانب آسمان افشانده فرمود که خدایا
تو او را تشنه گردان راوی گوید که حکایت کردم را که در وقت مردن
آنملعون پلید حاضر بوده که آتش از دل میبرد و فریاد میکرد و از حدت حرارت
مروحه و برف پیش روی داشته و از شدت برودت آتشدان در پشت
وی گذاشته بود و از تشنگی مینالید و آب میطلبید پس قدحی بزرگ پر آب
و شیر که هیچ کس را سیراب ساختی باو میدادند و می آشامید و همچنان فریاد میکرد
که تشنگی مرا هلاک گردانید و حالش بر همین منوال بود تا آنکه شکمش ترکید و بجهنم
واصل گردید واما از دعای اجابت انتمای سرور دنیا و دین حضرت امام زین العابدین

دعائی بود که بآن حجر الاسود گویا گشته بر امامت او وادای شهادت نمود مفصل
این مجمل آنکه چون حضرت امام حسین ع درجه شهادت یافت و روح پاکش
از محنت سرای عالم خاک بعالم علیین شتافت محمد بن حنفیه در خلوت بخدمت
حضرت سجاد ع گفت که ای پسر برادر بتحقیق که دانستی که حضرت رسول صلعم خدا
وصایت و امامت را بعد از خود بامیر المؤمنین ع داد و بعد از او بحضرت امام حسن
و بعد از او بحضرت امام حسین ع و پدر تو رضی الله عنه کشته شد و وصیت
ننمود بعینی احدی را بوصایت و امامت تعیین نفرمود و من عم توام و پدر تو و چون
دو شاخ یک اصلیم و در سن از تو بزرگترم و بوصیت و امامت از تو سزاوار
ترم پس در این باب با من منازعه و مخاصمت مکن یعنی دست از آن بدار و بمن گذار
آنحضرت در جواب این مضمون ادا فرمودند که یا عم از خدا بترس و ادعا مکن چیزی را
که حق تو نیست اِنّی اَعِظُکَ اَن تَکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ بدرستی که پند میگویم
و احتراز میفرمایم ترا از آنکه بوده باشی از جهالت پیشینگان و بدرستی که
پدرم صلوات الله علیه وصیت کرد بمن پیش از آنکه متوجه عراق شود عهد نمود
در این امر با من یک ساعت پیش از آنکه شهید گردد و اینک سلاح رسول
خداست که نزد منست پس متعرض این امر مشو که من میترسم بر تو از نقصان
و پراکندگی حال بدرستی که خدای عز و جل گردانیده است وصیت و امامت را
در فرزندان حسین پس اگر خواهی بیا تا نزد حجر الاسود رویم و این داوری را بسوی
او بریم و او را از این سوال کنیم و این گفتگو در مکه میان ایشان بود پس نزد
حجر الاسود رفتند حضرت امام ع محمد بن حنفیه را گفت که تو ابتدا کن و بخدای تعالی
نادی کرده او را و سوال نمای که حجر را بهای تو گویا گرداند بعد از آن بپرس پس

محمد بن حنفیه در دعا تضرع نموده بعد از آن حجر را خواند جواب وی نگفت
آنحضرت فرمود که ای عم اگر تو وصی و امام میبودی هر آینه جواب تو میگفت
محمد حنفیه گفت اکنون تو دعا کن و سوال نمای پس آن امام محق و آن شهود
صامت و ناطق ع متوجه درگاه الهی گشته با بخ خواست دعا نمود و بعد از آن
خطاب بحجر کرده فرمود که سوال میکنم ترا بآن خدائی که گردانید در تو عهد و میثاق
انبیا و اوصیا و همه مردمانرا که خبر دهی ما را بعد از حسین بن علی وصی و امام کیست پس
حجر بحرکت آمد چنانکه نزدیک بود که از مکان خود زایل گردد و بعد از آن خدای تعالی
آنرا بزبان عربی واضح و گویا گردانید و گفت بدرستیکه وصیت و امامت بعد از
حسین بن علی و پسر فاطمه بنت رسول الله صلعم مر تراست پس محمد بن حنفیه با امامت و
ولایت آنحضرت قایل و معترف گشته باز گردید دیگر از جمله سهام خارا گذار دعاهای
آن پیشوای صغار و کبار آن بود که منهال ابن عمر که از اهل کوفه بود و بشیر بن غالب در
مدینه مشرف بسعادت ملازمت حضرت علی بن الحسین ع فایز گشته آنحضرت احوال حرمله
بن کاهل از ایشان پرسید و بشیر بعرض رسانید که او هنوز زنده است آنحضرت دستها
بر داشته آن لعین را نفرین کرد که اللّهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ الحَدید اللّهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ النّار
یعنی الهی بچشان او را گرمی آهن الهی بچشان او را گرمی آتش و این حرمله همان ملعونست
که در معرکه کربلا تیری سه پیکان آن دو سر بر حلق تشنه علی اصغر زد در وقتی که بر روی
دست پدر بزرگوار خود بود و آنحضرت او را وداع میفرمود القصه منهال بن عمر گوید
که بکوفه آمده بدیدن مختار رفتم و وقتی رسیدم که مختار از خانه خود برآمده بجائی میرفت
من نیز با او رفاقت کردم تا بکناسه آمد که موضعیست و آنجا در کوفه ایستاده همانا
انتظاری داشت و او خود بطلب حرمله فرستاده بوده که جمعی آمده گفتند که بشارت
باد ترا ای امیر که حرمله گرفتار شد پس چون آن ملعون را آوردند و چشم مختار بر او افتاد

کفت الحمد لله الذی امکننی منک یعنی حمد خدایرا که مرا بر تو دست داد پس فرمود تا جلاد
طلبیدند و هر دو دست و هر دو پای آن سر کرده اشقیا را بریدند و بعد از آن امر کرد
تا آتش افروختند و آن پلید را همچو سرکین سوختند پس من چون این دیدم کفتم سبحان
الله مختار کفت که تسبیح نیکوست ولیکن در اینوقت چه عجب دیدی که بآن کویا کردیدی
من اینچه از حضرت امام زین العابدین ع در نفرین حرمله شنیده بودم برای او حکایت
نمودم مختار کفت ترا بخدا قسم میدهم که تو از آنحضرت شنیدی که چنین کفت کفتم آری بخدا
قسم پس از مرکب فرود آمد و دو رکعت نماز کذارد و سجود را در آنها طول داد و بعد از
آن برخاسته سوار شد و من نیز سوار شده روانه شدیم چون برابر خانه من رسید
کفتم ایها الامیر اکر نزد من فرود آمده مرا مشرف سازی میتواند بود کفت ای منهال
تو مرا اعلام مینمائی که علی بن الحسین دعا نموده و خدا آنها را بدست من مستجاب فرموده
و با وجود این مرا بطعام میخوانی امروز روزیست که مرا باید بشکر این نعمتها روزه داشت
کفتم احسن الله توفیقک واما از دعاهای مستجاب ماثر خاندان علوی اوایل و
اواخر حضرت امام حضرت امام محمد باقر ع این بود که جوانی از اهل شام بمجلس فیض
اکتنف جنت آیین آنسرور دنیا و دین آمدی و بسیار نشستی روزی آنحضرت کفت
که آمدن تو بمجلس تو و بسیار نشستن نه از این جهت است که ترا دوست میدارم
بلکه از جهت فصاحت و فضل تست که از آن خوش دارم آنحضرت از این سخن بر آشفت
اما هیچ نکفت و بعد از چند روز کذشت که نمی آمد آنحضرت احوال او پرسید
کفتند بیمار است تا روزی خبر آوردند که او وفات کرده و وصیت کرده که تو بر وی
نماز کذاری آنحضرت فرمود که چون ویرا بشویید بر سریر کذارید و کفن مکنید تا من نزد
شما بیایم انکاه برخاسته وضو ساخت و دو رکعت نماز کذارد و دعا نمود و سجده طولانی
نمود انکاه نعلین پوشیده و ردای حضرت رسول ص ملبس کردیده رفت تا بجایی

که جوان

که جوان را در آنجا بر سریر خوابانیده بودند فرمود ای فلان و نام جوان برد جوان
کفت لبیک و سر برداشت و نشست آنحضرت شربتی خواسته از آن بوی داد و
پرسید که حالت چونست کفت روح من قبض کرده بودند و دیدم و الان شکی ندارم و بعد از
آن آوازی شنیدم که از آن خوشتر نشنیده بودم که روحش باو باز دهید که محمد بن علی
او را از ما خواست دیگر از آنجمله این بود که آن امام همام ع در میان مکه و مدینه
بمردی از حجاج بیت الله الحرام رسید که دراز کوشش مرده و بار و متاعش متفرق افتاده
بود و آن مرد میکریست چون آنحضرت را دید روی بوی آورده کفت یابن رسول الله
دراز کوشم مرده و در راه مانده ام دعا کن که دراز کوشم زنده شود آنوالاجناب سوال
او را امیدوار داشته در آن باب دعا نمود و خالق موت و حیات آن دراز کوش را
احیا فرمود دیگر از آنجمله این بود که آن امام معلی و قائد طریق هدی در سفر حج بیت
الله با جابر جعفی هم کجاوه و همراه بود سحرکاهی جابر را فرمود که فرود آمده جهاز شتر
کرفت و خود نیز فرود آمده بدست راست راه رفت و در ریکستانی که آنجا بود
ریک را بکنار کرده میفرمود خدایا ما را آب ده ناکاه سنکی سفید مرتفع پیدا شد
آنرا کنده چشمه آب صافی ظاهر کردید و با جابر از آن وضو ساختند و آشامیدند
و روانه کردیدند بعد از آن بدهی رسیدند که درختان خرما در آن بود آن
نخل حدیقه قرب سبحانی و آن مثمر اثمار فواید دو جهانی نزد درخت خشک رفته
فرمود ای درخت ما را طعام ده درخت باردار کشته شاخ فرود داشت تا
از میوه آن چیدند و خوردند اعرابی آنرا دیده کفت هرکز چنین ساحری
ندیده ام آنحضرت فرمودند که بر ما اهل بیت دروغ مکوی که در میان ما
ساحر و کاهن نباشد ولیکن اسمی چند از اسمای الهی بما آموخته اند که بآن میخوانیم
و میطلبیم و دعا مینمائیم و اجابت میکنند دیکر از جمله دعوات عجیبه غریبه

آن امام گزین و آن سرور شیر دل امور دنیا و دین بود آنکه چون طاغیان و باغیان
بنی امیه لعنهم الله بجبر و ظلم امر خلافت را متولی و بر شیعیان و محبان خاندان
کرامت و امامت مستولی گشتند دست تعدی بقتل مؤمنان برآوردند
و بر بالای منبرها نسبت بجناب مستطاب امیر المؤمنین ناسزا میگفتند و سب میکردند
حتی اینکه در مسجد حضرت پیغمبر و بر منبر شریف آن سرور نیز از خدا و رسول شرم نکرده
مرتکب این امر شنیع میبودند و اگر کسی معارض ایشان میشد و منع میکرد تیغ کین
کشیده بقتل ایشان مبادرت مینمودند و شیعیان پاک اعتقاد از این جور
و بیداد بجان رسیده ترک خانمان دادند و از وطن مألوف جلا نموده رو بدیار
غربت نهادند تا آنکه جمعی از شیعیان بخدمت حضرت سید العابدین رفته زبان
ضعیف نالی بشکایت گشودند و جور و کین آن قوم لعین شمه عرض نمودند آن
حضرت چون این سخنان از ایشان استماع نمود نظر بجانب آسمان کرده فرمود
سبحان الله ما احلمك و اعظم شانك حاصل معنی اینکه چه بسیار است حلم تو و چه عظیم است
شان تو که ایشان را مهلت داده بعد از آن فرزند ارجمند خود حضرت امام محمد باقر را
خوانده این مضمون ادا فرمود که فردا بمسجد رسول الله رو و رشته که جبرئیل آن را به
رسول خدا فرود آورده بگیر و حرکت ده آن را بنرمی و آهستگی نه بشدت که همه مردمان
هلاک شوند جابر بن یزید جعفی که راوی این روایت و ناقل این حکایت است گوید
که من از این سخن متعجب گشتم و سحرگاه که هنوز قدری از شب باقی بود بدر خانه آن حضرت
رفتم و در آن درگاه جهان پناه بودم که حضرت ابی جعفر بیرون آمد سلام کردم
جواب سلام گفته فرمود که چیزی را در این وقت آورده و سخت حدت رود و آن را حرکت
دهد با آهستگی نه بشدت که همه مردمان هلاک شوند یعنی برای رسیدن بتخفیف
آن آمده ام آنحضرت این مضمون فرمودند والله که اگر وقت معلوم مقرر و اجل محتوم

مقدر نبودی هر آینه این خلق در یک چشم زدن بزمین فرو رفتندی و لیکن
عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون این کلام اقتباس از آیه کریمه بل عباد مکرمون
لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون این کلام از آیه کریمه بل عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول و هم بامره یعملون که در سوره انبیاست اقتباس شده و مراد ما نا اینست
که ما از جمله بندگان گرامی خداییم که سبقت نمیگیریم بر خدا تعالی بسخن و بفرمان او
عمل میکنیم یعنی بآنچه خدا تعالی مقرر فرموده رضا داده و امر او را گردن نهاده ایم
جابر گوید که گفتم یا سید چرا با مردمان این کار میشود یعنی سبب تحریك رشته و
نزول بلا بر مردمان چیست آنحضرت فرمود که دیروز حاضر نبودی که شیعیان ما
حکایت میکردند از آنچه می بینند و میکشند از این ملاعین مرا فرمود که ایشان را
ترسانیم که شاید از آن اعمال باز ایستند گفتم چگونه ایشان را میترسانی و ایشان
بیشتر از حد و حصرند آنحضرت فرمود با ما بیا بمسجد حتی تا قدرتی از قدرتهای الله تعالی
بنمایم که ما را بآن اختصاص داده و از مردمان همین ما را بآن منت نهاده است جابر
گفت پس با آنحضرت بمسجد رفتم دو رکعت نماز گذارد و روی خود بخاک نهاده
بکلامی متکلم گردید بعد از آن سر برداشت و رشته باریکی از آستین خود بیرون
آورد بوی مشك از آن رسید و فرمود ای جابر این رشته را بگیر و اندکی برو
مبادا که آن را حرکت دهی پس طرف آن رشته را گرفتم اندکی رفتم فرمود بایست
اینجا بایستادم بعد از آن حرکت داد رشته را حرکت دادنی سبك بعد از آن فرمود
طرف رشته را بمن ده دادم گفتم چکار کردی یا سیدی فرمود و یحك بیرون رو
و ببین که حال مردم چیست جابر گفت که بیرون رفتم دیدم که مردمان از هر طرف فریاد
میکنند و در مدینه زلزله سختی شده و اکثر خانهای مدینه خراب شده و بیش از سه
هزار کس از مرد و زن هلاک گشته و مردمان را دیدم که بمسجد پیغمبر پناه میبردند

ومیگفتند چون خدا تعالی ما را ببلای خسف و زلزله هلاک نکند که ما امر بمعروف
و نهی از منکر را ترک کرده ایم و فسق و فجور و ظلم بر آل رسول در میان ما آشکارا
گردیده جابر گفت پس من متحیر ماندم مردمانرا میدیدم که حیران و گریان
میبودند مرا از گریه ایشان گریه گرفت و ایشان نمیدانستند که از کجا باین بلا
گرفتار گشته اند پس بخدمت باقر ع بازگشتم و مردمان در مسجد پیغمبر گرد
وی در آمده بودند و میگفتند یا بن رسول الله نمی بینی چه بلا بر ما فرود آمده
پس برای ما دعا کن آنحضرت فرمود که پناه ببرید بنماز و روزه و دعا و صدقه بعد
از آنحضرت دست مرا گرفته روان شد و فرمود چیست حال مردمان گفتم ای پسر
یا بن رسول الله خانها و مسکنها خراب شد و مردمان هلاک گردیدند برایشان رحم
کن فرمود خدا برایشان رحم میکند و اما از دعاهای اجابت انتمای خازن کنوز
معارف و حقایق حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق ع نفرینی بود که بر داود بن
علی عباسی نمود که عم سفاح و منصور دوانیقی و از قبل ایشان حاکم مدینه بود
تفصیل این اجمال آنکه داود مذکور معلی بن خنیس را که از موالی و خدام حضرت صادق
و از وکلا و خواص آن امام همام بود و همواره بقدم اخلاص و ارادت طریق بندگی و خدمت
گذاری آن مهر سپهر فرخندگی و سعادت می پیمود بقتل رسانیده بردار کشید و این
زشتی از آن لعین برخاطر مبارک آن امام گزین بغایت گران آمده در آن باب با وی
عتاب کرده باین مضمون فرمود که ای داود مولای من و قیم برای چه کشتی گفت من نکشتم
فرمود که کشت گفت نمیدانم دروغ نیز میگوئی بخدائی که بعد از آنکه او را بظلم و
عدوان بقتل آوردی راضی نگشته بجهت شهرت بردارش نیز کردی بخدا که وی
نزد خدا تعالی مرتبه از تو بلندتر و از تو گرامی تر و ارجمندتر است و تو را از خدا تعالی
موقفی باشد برای او یعنی در روز قیامت برای دیوان و خون خواهی و پس ببین

که چگونه

که چگونه از او رهائی خواهی یافت بخدا که خدا را بخوانم و ترا نفرین کنم داود
گفت که مرا از دعای خود میترسانی نفرین کن چون شب در آمد امام مطهر غسل
نموده جامه دعا در بر کرد و روی عجز و نیاز بدرگاه خداوند دوست نواز
و دشمن گداز آورده بتضرع و زاری گفت پروردگارا از تیرهای خود بر دیار
زن که دلش را شکاف بعد از آن غلام خود را گفت گوش کن و ببین که کسی
فاسق فریاد یعنی نوحه و شیون میکند در این بودند که فریادها بلند شد
پس آنحضرت بسجده افتاده میگریست تا صبح دمیده در سجده میگفت شکرا للعزیز
شکرا لله الدائم القائم الذی یجیب المضطر و یکشف البلوی و اللاوی الخ چون
روز شد خبر رسید که داود مرده و جان بمالکان دوزخ سپرده است و در کتاب
شریف کیفیت نفرین آنحضرت بر آن خون گرفته چنین مذکور است که آنحضرت همه
آن شب راکع و ساجد میبود و چون سحر شد در سجده فرمود که اللهم انی
اسئلک بقوتک القویة و بجلالک الشدید الذی کل خلقک له ذلیل
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تأخذه الساعة الساعة یعنی اینکه بالفاظ بدرستی
که من مسئلت مینمایم از تو بقوت قوی تو و بعظمت سخت تو که همه خلق تو
ذلیل آنند یعنی احدی را از آن امتناع مقدور نیست اینکه درود فرستی
بر محمد و آل محمد و اینکه بگیری او را همین ساعت راوی گوید که آنحضرت سر از
سجده بر نداشت تا اینکه فریاد شنیدم در خانه داود بن علی پس آنحضرت سر بر
داشته فرمود که بدرستیکه دعا کردم بر او بدعائی که برانگیخت خدای عز و جل
بر او فرشته پس بر سر وی کلوخ کوب آهنین زده که مثانه اش شکافته شد و مرد
دیگر از آنجمله این بود که وقتی معزول دل لعین جان سخت منصور دوانقی بدبخت
لعنه الله بر قتل امام مکرم مبجل حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام کمر عزیمت بسته کس طلب

آنسرور را خبار فرستاده بود و از غایت جد و حرص بر آن در آن حال این مقال بر زبان
پلید آن بدسگال میگذشت که خدا مرا بکشد اگر من وی را نکشم خدا زمین را از خون آب
دهاد اگر من زمین را از خون وی آب ندهم که ناگاه سرهنگان آمدند و آنحضرت را آوردند
و پیش از آنکه پرده بردارند و آنسید و آنسرور قدم مبارک در شوم آن ابتی گذارند
دیدند که لبهای مبارک آنحضرت حرکت میکرد و سخنی در زیر لب میگفت و چون
داخل مسجد شد منصور با آن شدت و غلظتی که نسبت وی را بود چون او را دید
آغاز تعظیم و تکریم نمود و گفت مرحبا یا ابن عم و مرحبا یا ابن رسول الله و او را نزدیک
میخواند تا بر مسند نشاند و چون خوان گستردند و طعام آوردند منصور بدست
خود لقمه بر میداشت و در دهان مبارک آنحضرت میگذاشت آنگاه بقضای حوایجش
پرداخت و وی را مرخص و روانه عبدالله بن ابی لیلی که ناقل این حکایتست گوید که چون
آنحضرت بیرون آمد گفتم فدای تو گردم دوستی و تولای من بتو بر تو ظاهر است
و من پیش از آمدن تو سخن اینمرد شنیدم که در بارهٔ تو چه میگفت و چون بوی رسیدی
لبهای مبارک جنبانیدی نگفتم که بسخنی گویا گردیدی و بعد از آن دیدم که وی از
اعزاز و اکرام با تو کرد است حالا اگر صواب دانی آن سخن در من آموزانی که هر وقت
پیش ایشان روم با آن گویا شوم که من با آشنائی ایشان گرفتارم و از رفتن بنزد ایشان
ناچارم فرمود آری گفتم ماشاء الله لا یأتی بالخیر الا الله لا یصرف السوء الا الله
ماشاء الله کل نعمة فمن الله ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله دیگر از جمله آنست که
محمد انقطوری وزیر دوانقی روایت نموده و او بامامت حضرت صادق قائل بود
و همواره بقدم اخلاص طریق محبت آنمقتدای عام و خواص میپیمود گفت روزی
نزد خلیفه رفتم وی را متفکر دیدم سبب تفکر پرسیدم گفت از بنی فاطمه بیش از هزار
کس کشتم و سید و امام ایشان را گذاشتم گفتم او کیست گفت جعفر بن محمد و من دانستم

که تو با

که تو بامامت وی قائلی و بدینسبب او امام من و امام همه خلایق است و لیکن همین
ساعت از او فارغ کردم بعضی و را بقتل رسانم و خود را از دغدغه او رهانم چون
این سخن شنیدم بخدا که دنیا در نظر من تاریک شد از غم پس سفره خواست و بعد از
فراغ از اکل حاجب را فرمود تا مرده را از بیرون کرد و من تنها نزد وی ماندم پس حاجب را
طلبید و گفت همین ساعت جعفر بن محمد را حاضر کنم و او را بسخن مشغول سازم و چون
عمامه از سر برگیرم تو گردن وی بزن پس من بخبر خود را بعجله درسانیدم و گفتم
پسر رسول خدا را خواهی کشت گفت نه والله گفتم چه خواهی کرد گفت چون دانقی عمامه
برداره گردن دانقی خواهم زد و باک ندارم که کار بچه انجامد پس آنحضرت را حاضر ساختند
و من در پرده . اول بوی رسیدم میگفت یا کافی موسی فرعون اکفنی شره و چون بپرده رسید شنیدم
دیگر که میان او و دوانقی بود رسید میگفت یا نائم یا دائم آنگه لبها را بهم نهاد دوانقی را
چه گفت و سقف عمارت را دیدم که بحرکت در آمد چون کشتی در دریا و دوانقی را
دیدم لرزه بر اعضا افتاده پیش دوید و بازوی آنحضرت گرفته بر تخت خود نشاند
و خود چون بندگان در پیش وی نشست و گفت مولای من بچه کار آمدی فرمود
تو مرا خواندی گفت امر کن بدانچه خواهی فرمود از تو این میخواهم که مرا نخواهی تا من
خود پیش تو آیم گفت فرمان بردارم آنگاه آنحضرت برخاست و بیرون رفت و
او خوابید و لحافهای سمور و سنجاب بر خود پوشید و میلرزید و بیدار نشد
تا نصف شب و چون بیدار شد گفت این امر عجیب دیدی بخدای که چون جعفر بن
محمد داخل شد این قصر خود دیدم که بموج و حرکت در آمد چون کشتی در دریا و اژدهایی
دیدم دهان گشاده و لب زیرین بشیب این قبه و لب بالا بر فراز آنها نهاده و بزبان
تازی واضح میگفت که ای منصور خدای تعالی مرا فرموده است که اگر حرکتی کنی ترا با
همه اهل این کوشک فرو برم چون این شنیدم عقل من زایل شد و دست و پایم لرزیدن

گفت راوی گوید که گفتم سحر خواهد بود گفت خاموش شو نمیدانی که جعفر بن محمد
خلیفهٔ خداست **دیگر** از آنجمله این بود روزی که در مکه معظمه در سرای خود
طعام تناول میفرمود غلام خود را فرستاد که از زمزم برای وی آب آورد
غلام رفت و دیر کرد و چون آمد آب نیاورد آنحضرت از سبب آن سؤال کرد غلام
گفت صاحب زمزم از من پرسید که تو غلام کیستی گفتم غلام جعفر بن محمد گفت خدای
اهل عراق یعنی آن جعفری که اهل عراق برای او مرتبهٔ الوهیت قرار داده اند آنرا لا اجاب
از آن گفته ناصواب بر آشفته رو بقبله کرد و دست بر داشته دعائی بر زبان مبارک
آورد آنگاه غلام را فرمود که برو و ببین که حال وی چگونه گشته غلام رفت و دید او
مرده و مردمان او را بیرون می آورند و گفتند که او ایستاده بود و هم چنان بر سر
پای مرده القصه آن ملعون بی ادب بیک تیر نفرین آن سرور کرامت حسب امامت
منصب از پای در آمده بدار البوار رسید و دیده چشمهٔ زمزم از روی آن ملعون خلاص
گشته دامن ساحتش باب دعای آنحضرت از لوث ملاقات آن سگ پلید پاک گردید
دیگر از آنجمله آنست که علی بن حمزه روایت کرده و حاصل مضمون آن اینست که در
خدمت آن امام همام بسفر حج بیت الله الحرام میرفتیم در راه در پای درخت نخلی نشستیم
آنحضرت لب مبارک حرکت داده دعا کرد که من فهم نکردم آنگاه خطاب بآن درخت کرد که
که من فهم نکردم آنگاه خطاب بآن درخت کرده فرمود که ای نخل ما را طعام ده از آنچه
خدای تعالی در تو ودیعت کرده روزی ساز ناگاه درخت را دیدیم بجانب آنحضرت میل کرد
با برگ و خرمای تر آورده فرمود بنام خدای بخورید پس از آن خوردیم خوشترین و پاکیزه
ترین رطبی بود اعرابی آن دید گفت سحری از این عظیم تر ندیدم آنحضرت این مضمون
فرمودند که ما وارث انبیائیم در میان ما نه ساحر باشد و نه کاهن بلکه خدای را
خوانیم و او ما را اجابت کند اگر خواهی خدا را بخوانم تا ترا سگی گرداند و بخانه خود

و نزد اهل خود روی و در پیش ایشان دم جنبانی و تملق کنی اعرابی از سر جهل گفت بلی بخواه
آنحضرت دعا کرده اعرابی در ساعت سگ شد و رفت و من بفرموده آنحضرت از دنبال
او رفتم رو بقبیله و خانهٔ خود رسید در پیش اهل خود دم لابه مینمود و ایشان عصا
بر گرفته او را بیرون کردند و من بخدمت آنحضرت باز گشته وی را از آن خبر دادم
ما در آن سخن بودیم که وی آمده پیش آنحضرت ایستاد و اشک از چشمهایش روان گردید
و فریاد میکرد و بر خاک میغلطید آنحضرت را بر او رحم آمده دعا کرد تا اعرابی بصورت
اول عود نموده دیگر باره از گریبان جامهٔ انسانیت سر بر آورد **دیگر** از جمله دعاهای
آن امام محرم اسرار از غیوب و محیی بخش اموات قلوب علیه السلام آنست که مردی
بود از اهل خراسان صاحب مکنت و مال و مخزن باطنش از نقد محبت اهل بیت پیغمبر
مالامال صورت احوالش بخط و خال محاسن خصال موسوم و صحیفه حیاتش بارقام محامد
صفات مرقوم پیوسته بقدم سعی طریق ادراک سعادت حج پیمودی و هر سال هزار
دینار از مال خود تبرک را بفضلا ثار پیشوای خلایق حضرت امام جعفر برسم هدیه
تسلیم فرمودی دختر عمش را که او نیز در ثروت و تمول حقیقی وی بود در صلاح و سداد
و حسن اعتقاد پیروی او مینمود و در حبالهٔ نکاح داشت سالی از وی استدعا نمود
که او را نیز بسفر فیض اثر حج با خود برد تا هم ذمت خود را از فرض حج فارغ ساخته
خود را بآن سعادت عظمی رساند و هم زیارت مدینهٔ مشرفه و ادراک خدمت مخدرات
حرم سرای جناب مقدس جعفری نموده از خالص مال خود قدری برای ذخیرهٔ عقبی
هدیه ایشان گرداند القصه مرد ملتمس زنرا پذیرفته روان شدند تا بمدینه
مبارکه رسیدند و بآرزوئی که داشتند فایز گردیدند و مرد هزار دینار مقرر بسرکار
آنحضرت را همراه برداشته و با کیسه در صندوقچه که زن بنه آلات در آن بود گذاشته
بود در بیوقت بجهة تسلیم آن وجه بر سر صندوقچه رفته بعد از ملاحظه قفل و مهر آنرا

کشود و هرچند جهت اثری از آن مال نبود و در آن امر حیران گشته بالضروره
زر بینه الاث زن را نزد یکی از رفقای هم شهری مرهون ساخته هزار دینار قرض کرد
و بعوض آن توجه بخدمت آنحضرت برده قصه را بموقف عرض در آورد آنحضرت فرمودند
که باکی نیست آن بما رسیده است مرد گفت چگونه بشما رسیده که کسی را جز من و دختر عم را
بر آن اطلاع نبود آنحضرت فرمودند که ما را دست تنگی روداده بود فرستاده آنرا آوردیم
مرد در آن امر بغایت متحیر و در طریق دین بیشتر از بیشتر متغیر گشته آنزر را بصاحبش
باز داد و مرهون خود را گرفت و هم در آن اوقات آن بجهت کاری از خانه بر آمد چون
باز گردید زن را در حالت تردد دید و گفتند که او را درد دلی عارض گشته چنین شد
مجملا زن وفات نموده مرد چشم وی خوابانید و دهانش ببست و در جامه پیچید و متوجه
تهیه کفن و حنوط و قبر گردید پس بخدمت مراعی شیوه سرافرازی و محی مراسم دوست
نوازی یعنی آن امام همام رفته استدعا نمود که قدم مبارک رنجه دارد و بر آن زن
نماز گذارد آنحضرت دو رکعت نماز گذارده دست برداشت و دعا نمود آنگاه فرمود
که بمنزل خود رو که اهل تو نمرده است و تو او را در منزل خود یابی که امر و نهی میکند و سالم
باشد مرد چون بخانه رفت حال بر آن منوال دید که آنحضرت فرموده بود پس حمد ایزد احد
کرد و مراسم شکر آن نعمت بجای آورد و بعد از آن روانه مکه معظمه شدند و در همان عام
آن قبله خواص و عوام متوجه بیت الله الحرام گردیده در اثنای طواف چشم زن بر آن
بدر فلک امامت افتاد که مردمان هاله صفت بگرد وی در آمده بودند شوهر خود را
پرسید که این کیست گفت حضرت جعفر بن محمد زن گفت بخدا قسم که این همان کس است که وی را
دیدم که دست بر ساق عرش زده بود و شفاعت مینمود تا خدای عز و جل روح مرا بتن
من باز گردانید دیگر از جمله آن دعوات با برکات دعائی بود که مانند آب حیات از
چشمه سار دل و زبان مبارک آن خضر طریق نجات جوشیده و محمد حنفیه را بدان زنده

ساختن

ساخت تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه ابو هاشم اسمعیل بن محمد حمیری که در کتب
رجال در تعداد ثقات مسطور است در بدایت حال باعتقاد یکه کیسانیه بوده که محمد حنفیه را
امام میدانسته و میگفته اند که او نمرده است و از این جهت حضرت صادق در باره
او فرموده اند که او بر هیچ نیست یعنی اعتقادی صحیح و مذهبی درست ندارد این سخن باسمعیل
مذکور رسیده بخدمت آنحضرت آمد و معروض داشت که یا بن رسول الله شنیدم
که در حق من چنین فرموده اند و من عمر خود را در هواداری گذرانیده و بجهت ولای
شما از مردمان کناره گزیده ام آنحضرت فرمودند که تو میگوئی محمد بن حنفیه در شعب
رضوی است یعنی اعتقاد تو اینست که زنده است و در آنجا شیری بر راست و پلنگی بر چپ
وی بامداد و شبانگاه روزی او بدو می آورند وای بر تو بدرستی که رسول خدا
و علی و حسن و حسین علیهم السلام وفات یافتند و شربت مرگ چشیدند اسمعیل گفت که بر وفات
محمد حنفیه دلیلی هست فرمود آری بدرستیکه پدرم مرا خبر داد که بر او نماز گذارده و او را
دفن نموده و من اینک بتو بنمایم آنگاه دست اسمعیل گرفته بسر قبری برد و دست بر قبر
زد دعائی کرد پس قبر شکافته شد و مردی ظاهر گشت موی سر و محاسنش سفید
و خاک از سر و روی خود می افشاند و میگفت یا ابا هاشم مرا میشناسی اسمعیل
گفت نه گفت منم محمد بن علی بن حنفیه بدرستی که امام بعد از حسین علی بن الحسین است
و بعد از او محمد بن علی و بعد از او این مرد پس سر بگریبان خاک کشید و قبر همچنان
پوشیده گردید دیگر از جمله این بود که منصور دوانقی ملعون عبد الحمید بن ابی
العدا را گرفته محبوس ساخته بود محمد بن عبد الله بن الحسین صدیق و یار وی بود
در آن سال بحج رفته در عرفات ادراک شرف ملازمت حضرت صادق نموده آن
حضرت احوال عبد الحمید از وی پرسید بعرض رسانید که او در حبس منصور است آنحضرت
دست مبارک ساعتی بدعا برداشت بعد از آن فرمود یا محمد قد والله خلی سبیل

صاحبك یعنی بخدا قسم که مصاحب تو از حبس رهائی یافت و بعد از آن چون محمد بن
عبد الله از آن سفر مراجعت کرده با عبد الحمید ملاقات نمود از وی پرسید که در چه ساعت
منصور ترا از زندان برآورد گفت روز عرفه بعد از عصر دیگر از انجمله این بود که حماد بن
عیسی از آنحضرت استدعا کرد که از خدای تعالی مسئلت نماید که روزی کند او را مالی که حج بسیار
بیاد بآن گذارد و دههای خوب و سرای مرغوب و زنی از خاندان شریف و فرزندان
نیکوکار روزی کرامت فرماید آنحضرت متوجه دعا گشته باین مضمون ادا نمود که الهی روزی کن
او را ضیاع خوب و سرای نیکو و زن صالحه از قوم کرام و فرزندان نیکوکار یکی از
حضار مجلس حکایت کرد که سالی در بصره بخانه حماد بن عیسی رفتم گفت که بخاطر داری
دعای حضرت صادق را که برای من کرد گفتم آری گفت این سرای منست و در این شهر
مثل این سرای نیست و دههای من بهترین دههاست و زوجه کرده ام از قومی کریم
خواسته ام و فرزندان من اینانند که میشناسی و چهل و هشت حج گذارده ام راوی گوید
که حماد دو حج دیگر بعد از آن کرد که پنجاه حج بر طبق دعای آنحضرت تمام باشد و بعد از
آن بقصد حج پنجاه و یکم بیرون رفت چون بجحفه رسید بمیان وادی رفت که
غسل کند سیلی آمده و او را برد غلامانش از پی شتافتند و او را گرفتند چون برآوردند
مرده اش یافتند و از این جهت حماد را بعد از آن غریق الجحفه میگفتند واما از دعوات
اجابت اثر امام رهبر و آفتاب انور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام یکی آن بود که روزی
در منی بزنی گذر نمود که ماده گاوی از او مرده و وی گریان و افسرده بود و کودکانش
بی کودکی میگریستند آن امام مهربان و چاره جوی بیچارگان نزد آن زن آمد سبب
گریه پرسید گفت کودکان یتیم دارم و ماده گاوی داشتم که من و ایشان از آن بود
و آن مرد و ما بی برگ ماندیم فرمود یا امة الله خواهی که آن گاو را برای تو زنده گردانم
گفت آری آنحضرت بیکسو رفته دو رکعت نماز گذارد و دست برداشته لبهای مبارک را

حرکت داد

حرکت داد آنگاه پیش گاو رفته پای مبارك بران زد گاو برخاست و راست ایستاد چون
زن آن امر عجیب مشاهده کرد فریاد برآورد که عیسی بن مریم است بخدای کعبه پس آن
حضرت میان مردمان در رفت محمد روزی از مدینه برآمده مردی مغربی را دید
خرش مرده و بارش افتاده و او میگریست آنحضرت احوال پرسید گفت با جمعی بحج میرفتم
خرم بمرد و از رفقا باز ماندم و بار بردار دیگر ندارم فرمود ممکن است نمرده باشد
گفت بر من رحم نمیکنی و استهزا میکنی پس آنحضرت نزدیك خر رفته دعا کرد و چوبی که افتاده
بود برداشته بران زد و ناگاه خر برخاست صحیح و سالم بر پای ایستاد آنحضرت
فرمود در این هیچ استهزائی مینی دو تا بیاران رسی دیگر از انجمله آن بود که در سفر
حج بر سر چاهی رفت که آب بردارد رکوه که عبارت از جبنی یا مطهره است از دست وی
در چاه افتاد پس رو بسوی آسمان کرده گفت توئی سیرابی من چون تشنه شوم
و توئی قوت روان من چون گرسنه گردم ای سیدی مرا ظرف دیگر غیر این نیست در حال
آب بالا آمد تا لب چاه رسید و رکوه بر روی آب افتاده بود دست مبارك دراز کرده
رکوه را برداشت و پر آب کرده وضو ساخت و در رکعتی چند نماز گذارد و بعد از آن قدری
ریك برداشته در رکوه ریخت و می جنبانید و می آشامید راوی گوید که نزدیك
آنحضرت رفته سلام کردم و گفتم از نعمتی که خدای تعالی بتو داده بمن نیز عطا کن پس آن رکوه
بمن داد چون نظر کردم در آن قند و سویق بود و هرگز چیزی از آن لذیذتر و خوشبو
تر نخورده بودم دیگر از انجمله آن بود که سه روز پیش از آنکه از کاسه ستم طاغیان
بنی عباس شربت شهادت نوشیده و از جور و جفای آن ملاعین فراغت یابد
و یوسف جمال نشان از زندان پرمحنت جهان رهائی یافته در بارگاه قرب بر سریر مقعد
صدق عند ملیك مقتدر نشیند مسیب بن زهیر را که بر زندانبان و بر احراست
آنحضرت موکل بود دعوی تشیع و ولای آنحضرت مینمود خوانده فرمود ای مسیب بدرستیکه

خواهم رفت تا با پسر خود علی گویم آنچه پدرم با من گفته و او را وصی و خلیفه کردانم مراد
آنجناب از این سخن همانا تجدید عهد و تأکید وصیت بوده چه قبل از آن نیز تصریح
بآن فرموده بود چنانکه بسیاری از اخبار در کافی وغیره ادای شهادت بدان مینماید
مسیب میگفت که غرض آنحضرت آنست که وی درها کشاید و در آن حرکت یاری
او نماید گفت یا مولا چگونه من درها و قفلها را کشایم و پاسبانان با منند آنحضرت
فرمود یا مسیب ضعیف شد یقین تو در خدای عز وجل و در ما بعد از آن امنیتوان
ادا فرمود که بدرستی که من خدا را بخوانم بآن اسم بزرگی که آصف بن برخیا بدان خواند و تخت
بلقیس را که تا از طرفة العین به پیش سلیمان رساند تا خدا بین من و پسرم در مدینه
اجتماع دهد مسیب گوید پس آنحضرت دعا میکرد ناگاه از مصلای خود غایب شد و وی را
ندیدم و من ایستاده بودم تا که دیدم بجای خود آمد و بند را همچنان بر پای خود کذاشت
پس من بسجده افتادم و خدا را شکر نمودم برین نعمت که مرا بوی شناسا کردانیده
واما دعوات اجابت سمات عالم علوم زمینی و آسمانی و سحاب باران فیوضات جاودانی
قرة العین مصطفی و مرتضی علی بن موسی الرضا علیه السلام یکی دعای بارانی بود که حسب
الاستدعای مامون ملعون نمود و کیفیت آن مجملا اینست که چون مامون ملعون
آن بسندیده حضرت بجهت ولیعهد خود ساخت و ردای ابکار را باکراه و اجبار
بر دوش اهتمام آن امام همام انداخت و در آن سال باران نبارید بعضی از حساد و معاندین
گفتند که این از شآمت رضاست این سخن بمامون رسید بر خاطرش گران آمد و از آنحضرت
استدعای باران نمود آنحضرت قبول کرده بروز دوشنبه وعده فرمود و در دوشنبه
با خلایق بصحرا رفته بر منبر چون دعای اجابت اثر خود صعود کرد خدا را حمد و ثنا
نمود و از بهان فیض بار حق گفتار بمضمون این دعا کشود که بار الها خداوندا تو تعظیم کردانیدی
حق ما اهل بیت را پس متوسل شدند مردمان بما چنانچه فرمودی و از روی فضل

در همین تو کردند و توقع احسان و نعمت تو نمودند پس باران ده ایشان را باران
دادنی نافع و عام نه دیر رسنده و زیان کار و باید که ابتدای باران ایشان بعد از برگشتن
ایشان باشد بمنزلگاه و قرارگاههای خود راوی گوید که قسم بآنکسی که برگزید محمد را
بحق و به پیغمبری که هر اینه بتحقیق بادها در هوا برانگیختند و رعد و برق پدید آورد
و مردمان بحرکت در آمدند و آنحضرت فرمود بر حال خود باشید این ابر از نعمایت
برای اهل فلان شهر است و بر همین گونه ده ابر بر آمد و گذشت و هر بار مردمان
حرکت مینمودند و آنحضرت ایشان را تسکین میداد تا ابر یازدهم آمد پس آنحضرت فرمود
ایها الناس این ابر را خدای عز وجل برای شما فرستاده است پس شکر کنید مر خدای را
بر فضل او بر شما پس برخیزید و بسوی منزلها و آرامگاههای خود روید که این ابر
بر سر شما می ایستد و بر شما نمی بارد تا شما داخل خانههای خود شوید بعد از آن
خواهد آمد شما را از خیر آنچه لایق کرم و بزرگی الله تعالی باشد این سخن فرمود و از منبر
فرود آمد و مردمان باز گشتند و ابر همچنان ایستاده و باریدن نمی نمود تا بخانههای
خود نزدیک رسیدند بعد از آن باریدن بارانی سخت چنانکه وادیها و حوضها و
غدیرها و صحراها پر شد و مردمان میگفتند گوارا باد فرزند رسول خدا را ص کرامتهای
الهی بعد از آن آنحضرت بیرون آمد جمعی کثیر بحضور شتافتند و شرفیاب ملازمتش در یافتند
و آنحضرت خطبه که مشتمل بود بر امر و ترغیب ایشان بشکر گذاری نعمتهای الهی و فرمان
برداری و در اوامر و نواهی رطب اللسان کردید و از ترک ابتکر باعث هدایت آثار باران
سبب مواعظ بالغه مرا راضی قلوب حضار باریدن گرفت و چون این حکایت مطول
و با همه آن که مشتملات بر بد گوئی حاسدان و معاندان نزد مامون و آن ملعون آنحضرت را
بوادی اهانت آن عزیز کرده خواندن و باشارت آن امام کبیر دو صورت شیر که بر مسند
مامون بجز دم منقوش بود حیات یافته لعین سلب صفتی را که تعرض و استخفاف آن

میمنود طعمهٔ خود ساختن این جمله مفصل در مجلس هفتم باب اوّل نگارش یافته لهذا در این
مقام ازان بذکر آنچه مناسب این کلام بود بر سبیل ایجاز و اختصار اکتفا نمود دیگر از
جمله نفرینی بود که آل برامکه را کرد چنانچه مرویست که آنحضرت را در عرفه دیدند که دعا
میکرد ازان پرسیدند فرمود که دعا میکردم بر برامکه بسبب آنچه کردند و بپدر
من یعنی از دشمنی بپدر خدا تعالی دعا مستجاب کردانید برای من امروز پس چون از آنجا
برگشت زمانی چندان نگذشت که هرون بر جعفر و یحیی متغیر گردید و فراش قضا بساط
دولت شوکت ایشانرا درهم نوردید بدینگونه که جعفر مقتول و یحیی محبوس و مغلول گشته
او نیز از زندان بسوی نیران با رحیل بست و تیغ مکافات بر پدر ابن خود بپوست
دیگر نفرینی بود که بر بکار بن عبد الله بن مصعب نمود بسبب ظلمی که در بعضی از امور
بر آنحضرت کرده بود و در همان وقت نفرین بکار را بکار از قصر افتاد و گردنش شکست
واما از دعاهای عرش ارتقاء عالم ما مضی وما بقی حضرت امام محمد تقی آن بود
که محمد بن حسانرا درد چشمی عارض گشته نزدیک بود که قطع نظر از بینائی نماید
بخدمت حضرت ابو الحسن رضا رفته و احوال خود عرض نمود و دیده توقع بر جانب
کوی آن مردم دیده بینش گشود آنحضرت رقعه نوشته مجلد و مهر فرمود و بوی داد
گفت نزد ابی جعفر یعنی امام محمد تقی رو و این مکتوب باو داده خود را باو بنما و
خواست نمای که ترا دعا کند پس محمد بن حسان بخدمت توکل بستان جود و احسان
رفت و آنحضرت در آنوقت شانزده ماهه و در آغوش دایه بود رقعه بوی رسانید
و روی و چشم خود بوی مالید و چشم داشت خود را معروض گردانید و آنحضرت دست
برداشته رو بسوی آسمان کرد و زمانی طویل ساکت بود سخنی از وی مسموع نگردید
محمد مسموع مذکور گوید بخدائی که دست و چشم آنرا آسمان برنتافت تا آنکه چشم باز روشن
گشته بهبود و صحت یافت دیگر از آنجمله دعائی بود که محمد بن واقد رازی حکایت

نموده باین مضمون که من و برادرم بخدمت آنحضرت رفتیم و برادرم تتابع نفسی داشت
شد یعنی نفسش تند و پی در پی بیرون می‌مد ازان آزار و علت بآن سرور دین
و ملت شکایت کرد فرمود عافاک الله مما تشکو یعنی عافیت دهد ترا خدا ازان
آنچه شکایت میکنی پس ما از نزد آنحضرت بیرون آمدیم بتحقیق که برادرم ازان
عافیت یافته بود و تا زنده دیگر آن مرض عود ننمود محمد مذکور گفت مرا نیز درد گاه
هر هفته در روی بهم میرسید و چند روز شدید بود پس از آنحضرت درخواست نمود
که دعا کند که آن از من زایل گردد پس آنحضرت در حق من نیز آن دعا کرد و تا غایت
آن آزار عود ننموده دیگر از آنجمله این بود که معتصم بدکیش برای حفظ ملک شوم
و دولت پنج روز خویش که عزیمت بر قتل حضرت جواد بسته منتظر فرصت میبود
بجهت ارتکاب آن امر شامت مآب پیوسته طلب بهانه مینمود تا آنکه آن لعین با جمعی از
وزرای پلید بن خود لطائف طوطیه نمود که آنحضرت را بدعوی خروج متهم سازند
و جمعی دران دعوی ناحق باداء شهادت پرداختند بعد از تمهید مقدمات مذکوره
آنحضرت را خوانده دران باب بادی آغاز عتاب کرد آنحضرت فرمود بخدا که من
ابدا چنین نکرده ام گفت فلان و فلان بر این گواهی میدهند فرمود تا ایشانرا حاضر
ساختند و آن قوم بی سعادت بر این سخن شهادت دادند و گفتند آری چنین است
و ما این نامها نوشته‌ها از غلامان تو گرفته‌ایم آنحضرت دست بدعا بر داشته گفت
خدایا اگر بمن دروغ گفتند ایشانرا بگیر پس دیوار و سقف آن مکان در جنبش آمد
و هر کدام از ایشان بر میخواست می افتاد معتصم از سرعت قبول آن دعا و نزول آن
بلا مضطرب و هراسان و بنیان طاقتش متزلزل و لرزان گشته بدرد روی عجز باب
توبه زد و گفت یا ابن رسول الله توبه کردم از خدا تعالی درخواه که این را ساکن کند آن دریای
عفو و کرم و آن امام مرحمت شیم معذرت پذیر گشته دیگر باره دعا کرد آنحضرت

ساکت گردید دیگر از دعاهای عرش سای اجابت انتمای محل هر سعید و شقی حضرت
امام علی نقی ع یکی آن بود که متوکل گمراه در وقتی عرض سپاه خود میداد فرمان داد
که هر سواری از ایشان توبره اسب خود را از خاک پر کرده همگی آورند و در موضعی
معین بر سر هم ریزند پس چنان کردند و تلی عظیم مانند کوهی در انجا بدید آمد
و آن را تل مخالی میگفتند پس بر فراز آن تل بر آمد و حضرت ابو الحسن علی نقی ع را نیز
خواند و گفت ترا برای آن طلب کردم که سواران مرا مشاهده نمائی و ایشان برکستوانها
بر اسبان بر بسته بودند و مسلح و مکمل با عدت و زینت تمام از نظر عبور مینمودند
و غرض آن ملعون از این تمهیدات آن بود که کثرت سپاه خویش و عدت و شدت
ایشان را ظاهر سازد و کسانی را که هوای خروج در سر داشته باشند و از دیدن
دل شکسته گردند و ضمیر شان را این تدبیر از ان داعیه پرداز دو اندیشه آن
لعین از ان امام گزین بود که مبادا احدی را از علویین و اقارب خود امر
بخروج نماید آن ناپاک را جنود غیبی فرمودند که آیا من عرض کنم بر تو لشکر خود را گفت
آری پس آنحضرت دعا کرد خدای سبحانه و تعالی را خواند متوکل دید که ما بین آسمان
و زمین از مشرق تا مغرب از ملائکه تمام سلاح پوش پر گردید متوکل از دهشت
آن بیهوش گشت و چون بهوش آمد آنحضرت گفت که ما در دنیا با شما منافسه نمیکنیم
چه بدرستیکه ما مشغول آخرتیم پس باکی نیست بر تو از انچه گمان میکنی دیگر از انجمله
آن بود که وقتی که متوکل ملعون ناپاک بر آنحضرت متغیر و غضبناک گشته بر قتل
او عازم و بر اطفاء آن چراغ خدا افروز جازم گردید و کس باحضار آنحضرت فرستاد و
چهار نفر از اجلاف را طلبید و شمشیرها بایشان داد و فرمود چون آنحضرت داخل گردد
وی را بقتل رسانند و آن ناپاک پلید از شدت خشم و کین سوگند خورد که چون
وی را بقتل رساند جسد نورانیش را بسوزاند راوی گوید پس آنحضرت داخل شد و لبهای

مبارکش

مبارکش حرکت میکرد و پروائی و بیتابی نداشت متوکل چون آنحضرت را دید خود را
از تخت انداخت و وی را در بر کشید و میان هر دو چشم و دستهای مبارکش را
میبوسید و میگفت یا سیدی یا بن رسول الله ای بهترین خلق خدا ای پسر عم ای
مولای من یا ابا الحسن چه چیز ترا در این وقت آورده است آنحضرت فرمود که فرستاده
تو آمد گفت دروغ گفته است باز گرد ای سید من و جمعی از مقربان خود را فرمود
که مشایعت آنحضرت نمایند و آن چهار نفر که ایشان را شمشیر داده بود و مهیای قتل آن
سرور ایستاده بودند چون آنحضرت را دیدند همگی بسجده افتادند بعد از رفتن
آنحضرت متوکل ایشان را طلبیده گفت چرا آنچه شما را فرموده بودم نکردید گفتند
از شدت هیبت او و بر گرد او بیش از صد شمشیر دیدیم و نتوانستیم معلوم کرد که چه
کسان بودند و دلهای ما از خوف و رعب پر گردید دیگر از انجمله این بود که مردی
از اهل سامره بعلت برص گرفتار و از ان جهت زندگانی بر وی ناگوار گردیده بود
ابو علی فهری چاره وی در ان دید که خود را بخدمت حضرت ابو الحسن ع رساند
و از آنجناب التماس دعا نموده آن دوای درد آن علت را از خود زایل
گرداند پس روزی آن مرد بجهت انجاح این مرام بر سر راه آن امام همام ع نشست تا آنحضرت
رسید مرد چون وی را دید بر خواسته بجانب وی روان گردید آنحضرت فرمود شیخ
عافاک الله یعنی دور شو عافیت دهد خدای و بدست مبارک بسوی وی اشارت
نمود این عبارت را دو بار دیگر اعاده فرمود مرد بر جای خود ماند و نزدیک
نتوانست رفت پس باز گردید بفهری ملاقات کرد و کلام آنحضرت را برای او حکایت
نمود فهری گفت پیش از آنکه تو سؤال نمائی او برای تو دعا کرده است برو که بزودی
عافیت خواهی یافت آن مرد رفت و صباحش وی را صحت حاصل و آن علت از وی
زایل گردیده بود دیگر از انجمله آنکه مردی عبد الرحمن نام در اصفهان و بقدم اعتقاد

سالک طریقه تشیع گشته بر امامت حضرت امام علی نقی اعتراف مینمود سبب اختیار این
مذهب از وی پرسیدند گفت از آنحضرت دیده ام چیزی که موجب این اعتقاد من
گردیده است من مرد فقیری بودم و در گفتگو زبان و تجرائی داشتم سالی مردم
اصفهان مرا با جمعی بجهت تظلم و دادخواهی بدرگاه متوکل فرستادند روزی در در
خانه متوکل بودیم که امر شد که علی بن محمد بن الرضا را حاضر سازند پرسیدم که این مرد
کیست که امر باحضار او شد گفتند که مردی علویست که رافضیان او را امام میدانند
چنین می یابم که متوکل او را برای کشتن طلبیده من گفتم که از اینجا نمیروم تا او را ببینم که چگونه
مردیست پس وی آمد بر اسبی سوار و مردمان براست و چپ راه صف کشیده نظاره
وی مینمودند و من چون او را دیدم دوستی او در دلم جا گرفت با خود او را دعا کردم که خدا
شر متوکل را از او دفع گرداند و او می آمد و نظرش بر یال اسب میبود و بطرفی التفات نمی
فرمود و من همچنان برای او دعا میکردم چون بمن رسید رو بمن کرده باین مقاله
گویا گردید که استجاب الله دعاک وطول عمرک وکثر مالک وولدک یعنی خدای تعالی دعای
ترا استجابت کند و عمر ترا دراز و مال و فرزندان ترا بسیار گرداند و من از شنیدن
این سخن لرزیدم و در میان یاران خود افتادم گفتند ترا چه شد گفتم خیرست و ایشانرا
از آن اعلام نکردم بعد از آن باصفهان باز گشتیم و خدای تعالی از چندین جهت ابواب
حصول مال بر روی من گشود تا اکنون قیمت آنچه در خانه منست هزار هزار درهم میشود
غیر آنچه در خارج است و ده فرزند مرا روزی گردید و عمر من به هفتاد و هشتاد
سال رسیده و من قائل و معتقدم بامامت چنین کسی که بر آنچه در دل من بود مطلع شد
و خدای تعالی دعای او را برای من مستجاب گردانید دیگر نفرینی بود که بر متوکل لعین
کرد و نخل حیات آن بیدین را بتیشه آن نفرین از پا در آورد و تفصیل این آنکه چون
متوکل ملعون از نهایت عداوت و غلبه شقاوت فرمان داد که روضه مقدسه

حسینیه را خراب کرده و شخم نموده آب در او اندازند و آثار آن مقدس بنا را که
مطاف سکان ارض و سموات است بالکلیه از صفحه روزگار محو سازند و کفره اند
که شیعیان اخلاص نهاد را از زیارت مشهد مقدس غرویه و مرقد منور نجفیه
علی ساکنهما الف الف سلام و تحیه نیز منع نموده و غرض آن بد سگال از این افعال
شامل اطفاء نور دین و اخفاء فضل و شرف ائمه معصومین بود والحمد لله
که حکم آن بی آبرو جاری نگشته هر چند آب بستند از حدیکه بحایر حسینیه موسوم است
پیش نرفت و این حکایت مشهور است و با اینها نیز اکتفا ننموده جمعی را مهیا و مقرر نمود
که شبی بسر امام همام علی نقی علیه السلام ریخته وی را بقتل رسانند آنسرور از تمهید آن
ناپاک عنید با خبر گشته شب برخاست و وضو ساخت و فرزند ارجمند خود حضرت
امام حسن عسکری را امر فرمود که در قفای وی بایستد تا براو دعا کند و وی آمین گوید
بعد از آن برخاست و دو رکعت نماز گذارد و دعا کرد بدعائی که از آنحضرت معروفست
که اللهم انی و جعفرا عبدان من عبیدک ناصیتنا بیدک آنحضرت آنجناب سامی دعا
میکرد و آن خلف گرامی آمین میگفت و دعا باتمام رسیده بود که از خانه متوکل فریاد
و غوغا بلند شد و شیون در گرفت و خبر رسید که جمعی بسر متوکل در وقتی که مست
بود ریختند و بسیل دمان آب شمشیر بنیان خانه حیاتش را ویران ساختند و فنا
از آن برانگیختند الغصه آنمایه کفر و نفاق بدعای آن قبله آفاق اینچنین بقتل رسید
و آنچه برای هادی طریق رشاد در خاطر فاسد نهاد داشت بر او واقع گردید
و اما از دعاهای ایمان افزای چشم و دلگشای افسر تارک سروری حضرت امام حسن عسکری
آنست که محمد بن شمعون حکایت نموده و حاصل مضمونش که بخدمت ابی محمد عریضه
نوشتم و التماس دعا کردم که برای من دعا کن که از درد چشم عافیت یابم و یک چشم من رفته
و کور گشته و چشم دیگر مشرف بر کوری گردیده بود پس آنحضرت بمن نوشت که حبس الله

عَلَیکَ عَینَیک یعنی نگاه دارد خدا تعالی بر چشم ترا حاصل اینکه برای هر دو چشم دعا کرده
بود پس آن چشم بینا بحال خود آمد و در آخر آن مکتوب نوشته بود که اجرك الله و
احسن ثوابك یعنی اجر دهد خدا تعالی و نیکو گرداند ثواب ترا پس من از این غمناک
شدم یعنی از این جهت که این عبارت مشعر بر وقوع مصیبتی بود و نمیدانستم که کسی
از اهل من مرده باشد پس بعد از چند روز خبر وفات پسرم آمد و دانستم که این تعزیه
برای این واقعه بوده است مخفی نماند که خوارق عادات از آن منبع سعادات بیش
از بیش ما تقرر و در کتب معتبره مذکور است و لیکن حکایتی که متضمن دعای صریح
باشد در کتب متداوله بنظر قاصر نرسید و لهذا بحکایت مذبور که در کتاب
شریف کافی مذکور است اکتفا گردید دیگر از دعاهای اجابت اثر خلف منتظر امام
زمان و سید اجراغ فانوس اختفا آب و رنگ گلشن امکان حجت قائم حضرت صاحب الزمان
سلام الله علیه و آبائه الطاهرین آنست که محمد بن یونس نموده که مرا بر مقعد ناسوری
بهم رسید و آن عبارتست از علت ناسور یعنی که مفرد بواسیر است یا ماده دیگر او را
باطبا نمودم و بدان مال خرج کردم گفتند ما برای این علت دوائی نمیشناسیم پس رقعه
نوشتم یعنی بناحیه مقدسه و وکلای حضرت قائم ع و از آنحضرت درخواست دعا نمودم
پس وی علیه السلام بمن نوشت که البسك الله العافیه و جعلك معنا فی الدنیا و الاخره
یعنی پوشانید بدنت را خدا تعالی لباس عافیت و گرداند ترا با ما در دنیا و آخرت پس بر من
جمعه و هفته نگذشت تا اینکه عافیت یافتم و آن موضع مثل کف دست هموار شد پس طبیبی را
از اصحاب ما یعنی از شیعیان خواندم و آنرا بوی نمودم گفت ما دوائی برای این
نشناخته و ندانسته ایم **فصل پنجم** در ذکر بعضی از دعاهای مستجاب سایر مؤمنان
سعادت مآب از اولیا و اتقیا و صلحای امت که بزبان ضعیف نالی و قوت شکسته حالی
بدرگاه قبول رسانیده و بدستگیری حبایل آن وسایل خود را از چاهسار [illegible]

ومهالك رهانیده اند یکی بنده خاص اله سلمان فارسی رحمه الله بود که جان خود را از چنان
آزار و بیداد قومی از یهود بدنها و نجات داد و مکافات ستم آن گروه اهل شیم را در کنار ایشان
نهاد مفصل این حکایت و مجمل این روایت آنکه حضرت سلمان بقومی از یهود گذر نموده
وی درخواستند که بمجمع ایشان در آید و آنچه از حضرت اشرف محمدی ص شنیده برای
ایشان حکایت نماید سلمان از حرصی که بر اسلام ایشان داشت رفت و نشست و گفت
شنیدم از محمد ص که میفرمود که خدای عز و جل میگوید که او لیس من له الیکم حوایج کبار
الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه آیا نیست چنین کسی که حاجتهای بزرگ نهاده داشته
باشد و شما آنرا روا نکنید وی کسی را که نزد شما دوستر باشد شفیع میان دو شما
بکرامت و آبروی آن شفیع قضای حاجت او مینمائید بدانید که اکرم خلق بر من و افضل
ایشان پیش من محمد و برادرش علی است صلی الله علیهما و آلهما و انکسانیکه بعد از او
خواهند بود از امامانی که وسیلهای خلقند بسوی من بدانید بسوی هر کسی که او را
حاجتی پیش آمده و همت باشد که نفع آنرا خواهد یا واهیه امر عظیمی پیش آمده باشد
که رفع ضرر آنرا طلبد پس باید که دعا کند مرا بمحمد و آل افضلین طیبین طاهرین او تا
برآورم من حاجت را برای او بهتر از آنکه بر می آورد آنرا کسی که عزیزترین خلق را
نزد او شفیع میسازند چون یهودیان از روی استهزا گفتند که یا ابا عبد الله پس چرا تو از
خدا تعالی نمیخواهی و ایشان را وسیله نمیسازی که ترا توانگرترین اهل مدینه کرداند
سلمان گفت که من دعا کرده و از او مسئلت نموده ام چیزی که عظیم تر و نافع تر و بهتر است
از همه ملك دنیا مسئلت کرده ام بحق ایشان ص که بخشد مرا زبانی که بتمجید و ثنای او را
ذاکر و دلی که نعمتهای او را شاکر و بر مصیبتها صابر و خدای عز و جل این ملتمس مرا اجابت
نموده و این بهتر است از تمامی ملك دنیا و خیرات آن صد هزار هزار بار پس ایشان استهزا
میکردند و میگفتند ای سلمان دعوی مرتبه شریفی کردی که محتاجیم که آنرا از ما بصدق

وصدق وکذب ترا معلوم نمائیم پس اینک ما خواهیم برخواست و بتازیانهای خود ترا
خواهیم زد چرا از خدا و نه خود سؤال کن که دستهای ما را از تو باز دارد پس ویرا به
تازیانهای خود زدن گرفتند و سلمان میگفت که اللّهمّ اجعلنی علی البلاء صابراً یعنی
بار الها مرا بر بلا صابر گردان وایشان میزدند تا ماندند و ملول شدند و پیش از آن
دعا چیزی نمیگفت گفتند یا سلمان ما گمان نداشتیم که با چنین عذابی که بر تو واقع شد
کسی زنده ماند پس چرا از خدا و نه خود درخواست نمیکنی که ما را از تو باز دارد
گفت برای آنکه این درخواست منافی صبر است بلکه بر مهلت دادن خدا تعالی شما را
گردن نهاده وازو خواستم پس چون استراحت کردند برخواستند با تازیانهها
متوجه او شدند واو را زدن گرفتند ترا خواهیم زد و دست نخواهیم برداشت تا روح
از بدنت مفارقت کند تا بمحمد کافر شوی سلمان گفت که هرگز این نکنم و عذاب شما را
تحمل نمائیم تا در زمره مؤمنانی که خدا تعالی بقول الّذین یؤمنون بالغیب مدح ایشان فرموده
داخل گردم واین بر من سهل و آسانست پس میزدندش و تا دیگر بار ماندهشدند
بعد از آن نشستند و گفتند یا سلمان اگر ترا نزد خدا تعالی بسبب ایمان بمحمد قدری
بودی دعای ترا مستجاب نمودی و ما را از تو منع فرمودی گفت شما چه نادان بودهاید
چون خدا تعالی اجابت کند دعای من باشد هرگاه بخلاف مراد من کند و مراد من
ازو صبر است و آنرا مستجاب نموده و مرا صبر عطا فرموده است و من ازو نخواستهام
که شما را از من باز دارد تا خلاف آن کرده باشد چنانکه شما پنداشتید پس سیم بار نیز
برخواستند و ویرا میزدند پیش از آن نمیگفت که الهی صبر ده مرا بر بلا در دوستی صفی و
خلیل تو محمد پس گفتند ویحک یا سلمان نه محمد رخصت داده است که بزبان کلمه کفر گوئی
و بر بدل برای تقیه از دشمنان پس چرا نمیگوئی برای تقیه آنچه ما ترا بآن تکلیف میکنیم
گفت ای خدا تعالی مرا در آن رخص کرده و بر من فرض نگردانیده است بلکه اختیار داده است

مراکه

مرا که مراد شما را اندهم و تحمل مکاره شما کنم و این فضل منزلتین کرد اینک و من غیر
این را اختیار نکنم پس دیگر باره ویرا میزدند تا خون از تن شریفش روان گردید
وا زروی تمسخر میگفتند که اگر این دیگر را نمیکنی پس دعا کن که ما هلاک شویم اگر
راست میگوئی که خدا تعالی دعای ترا که بمحمد و آل طیبین او وارد آن شفیع سازی رد
نمیکند سلمان گفت من مکروه میدارم که هلاک شما را از خدا تعالی استدعا کنم چه میترسم
که در میان شما کسی باشد که علم الهی تعلق گرفته باشد بآنکه او عنقریب ایمان خواهد
آورد بعد از این و من از خدا تعالی انقطاع او را از ایمان سؤال کرده باشم گفتند
چنین دعا کن که الهی هلاک گردان هر کرا دانی که تا مردن بر تمرد و کفر خود باقی خواهد
بود راوی گوید که دیوار خانه که سلمان و آن قوم در آن بودند شق گردید و سلمان
حضرت رسول را دید که میفرمود یا سلمان دعا کن بر ایشان بهلاکت که در میان
ایشان کسی نیست که ایمان آورد چنانکه نوح بر قومش دعا کرد و برای آنکه دانست
که هرگز ایمان نمی آورد از قومش غیر آنکسانی که ایمان آورده اند پس سلمان بقوم
یهود عاقبت نامحمود خطاب کرده فرمود که بچه کیفیت میخواهید که هلاک شما را
از خدا تعالی درخواست نمایم گفتند بدینگونه که خدا تعالی تازیانه هر یک از ما را در
سر کند بلک سر صاحبش و یکسر دست را تنش کرد بعد از آن استخوانهای
سایر بدنش را در هم شکنند پس حضرت سلمان رو بقبله دعا کرده آرزو و مراد
ایشان را از درگاه حضرت رب العباد مسئلت نمود پس خدا تعالی مسئول او مقبول داشته
تازیانهای ایشان را بلع نموده ارواح طرید شان را روانه سقر گردانیدند پس
در آن وقت حضرت اقدس نبوی صلعم و هکی افعیهای سر گردانید که بکیفیت مذکور صاحبان
خود را هلاک و بآرزوی خود رسانیدند واجساد پلید شان را در مجلس خود خطاب
باصحاب کرده این مضمون فرمودند که یا معاشر المؤمنین بدرستی که خدا تعالی برادر شما

سلمان را همین ساعت نصرت داد بر بیست نفر از سرکشان یهود و منافقین و زنان
ایشان افعیهای گشتند استخوانهای ایشان را درهم شکستند و طعمه خود ساختند پس
خیزید برویم و آن افعیها را ببینیم پس آن والاجناب برخواستند با اصحاب بآن
خانه آمدند و همسایگان آنخانه از یهود و منافقین فریاد آن قوم لعین را شنیده جمع
گشته بودند و از آن افعیها خائف و گریزان میبودند پس چون حضرت آمد
افعیها جملگی از آنخانه بشارع برآمدند و آن شارع تنگ بود خدا تعالی آنرا چندان
وسیع نمود بعد از آن افعیها ندا کردند که گفتند السلام علیک یا محمد یا سید المرسلین
الاولین والاخرین والسلام علیک یا علی یا سید الوصیین السلام علیک علی ذریتک
والطیبین الطاهرین الذین جعلوا علی الخلق قوامین ما تازیانهای این منافقانیم
خدا تعالی ما را افعیها گردانید بدعای این مؤمن سلمان پس آنحضرت فرمود حمد خدای را
که گردانید از امت من کسی را که در دعا مانند نوح است بعد از آن ندا کردند که یا رسول الله
خشم ما بر این کافران شدید گشته و احکام تو و احکام وصی تو علی در ممالک خداوند
عالمیان رواست و ما از تو درخواست میکنیم که از خدا تعالی مسئلت نمائی که ما را از
از افعیهای جهنم گرداند تا در آنجا ایشان را عذاب میکرده باشیم چنانچه در دنیا لقمه
خود ساختیم آنحضرت فرمود که در این اجابت شما کردم پس بطبقه زیرین جهنم روید
بعد از آنکه آنچه در جوفهای شماست از اجزای بدنهای این کافران بیرون اندازید
تا خزی ایشان تمامتر و عار ایشان پاینده تر باشد چون در میان اینجماعت مدفون
باشند و عبرت گیرند با ایشان مؤمنانی که بر قبور ایشان گذرند گویند که این ملعونان
رسوا شده گانند بدعای دوست خدا و دوست محمد سلمان پس افعیها اجزای بدن ایشان را
از شکمها بیرون انداختند و اهل و کسان آن آمده ایشان را مدفون ساختند و بسیاری
از کافران سلمان و از منافقان خلاص گردیدند و بسیاری از کافران و منافقان

نیز

بنا بر غلبه شقاوت آنرا حمل بر سحر نمودند بعد از آن آن اثر در عالمیان منتشر گردید حضرت
سلمان گشته باز با آن صدق بیان باین مضمون بشارت مشحون ویرا مبشر گردانیدند
بدست نوازش خلعت والا می این تعظیم و اکرام بر قامت قابلیت آن عالیمقام پوشانید
که یا اباعبدالله تو از خواص برادران مؤمن مائی و از دوستان فرشتگان مقرب
بمرتبتی که نور در ملکوت آسمانها و حجابها و کرسی و عرش و مادون آن تاثیری در فضل
نزد ایشان از آفتاب طالع مشهورتری در روزی که ابری و بارانی و غباری نباشد و تو
از افاضل آنکسانی که بقول الذین یؤمنون بالغیب ممدوح گشته اند و این حکایت حاصل
مضمون آن اینست که از حضرت امام حسن عسکری ماثور و در تفسیر منسوب بآن [illegible]
کلام الهی در طی بیان کریمه الذین یؤمنون بالغیب مذکور است و هم در آن کتاب از آن
عالیجناب در بیان کریمه و یقیمون الصلوة که متصل بآن فقره شریفه است حکایتی منقول است
که اگر اصل آن با انتقام بر مناسب و چسبان باشد اما چون مشتمل بر ذکر اجابت دعای
آن اداه محل حل عقد دینداری ابوذر غفاری رحمه است از این جهت فی الجمله مناسبتی
دارد ولهذا طوطی سخن گوی بهانه جوی خامه بذکر آن نیز می پردازد و این دو حکایت
جان پرور اخلاص آور را که با یکدیگر منزلت سلمان و ابوذر را از هم جدا نمیسازد حاصل
مضمون آن روایت اینست که روزی ابوذر بخدمت حضرت سید البشر آمده بعرض
رسانید که یا رسول الله مرا گوسفندی چند هست که عدد آن شصت است و کراهت میدارم
که در چرانیدن آنها بصحرا روم و از خدمت تو جدا گردم و ناخوش میدارم که بشبانی
گذارم که مبادا بر آنها ظلم کند و بد رعایت کند نماید پس چگونه کنم آنحضرت ویرا [illegible]
فرمودند که مباشر آن گردد القصه ابوذر رفت و در روز هفتم بخدمت آنحضرت از
آمد آنجناب احوال گوسفندان پرسید ابوذر گفت گوسفندان را قصه عجیبیست فرمود
چیست آن گفت در نماز بودم در آن اثنا گرگی بر سر گوسفندان من دوید گفتم یا رب

صلوتی یاربّ یعنی مرادم اینکه خداوندا مراد وکار پیش آمده نماز نگذاردن ومحافظت کردن
گوسفندان کردن پس نماز را بر گوسفندان اختیار نمودم پس شیطان بخاطر من گذرانید
که یا باذر چگونه اگر در اینحال که تو در نمازی گرگان در گوسفندان تو تازند وهمه را
هلاک سازند وترا در دنیا وجه معاشی نماند پس من شیطان را گفتم برای من بماند توحید
خدا تعالی وایمان بمحمد رسول الله وموالاة برادرش که سید خلق است بعد از او وعلی بن ابی طالب
وموالاة ائمه طاهرین از فرزندان او ودشمنی دشمنان ایشان وهرچه فوت
شود از دنیا بعد از این سهلست ومتوجه نماز خود شدم پس آمد بره گرگ وربود
ومن دیدم ناگاه شیری روی بان گرگ آورده او را درید وپاره ساخت وبره را نجات داده
بگله باز گردانید بعد از ان مرا ندا کرد که یا باذر مشغول نماز خود شو که خدا تعالی مرا
بگوسفندان تو موکل ساخته است تا تو نماز بگذاری پس اقبال بر نماز خود کردم وفرو
گرفت مرا از تعجب چندانکه جز خدا نداند تا از نماز فارغ شدم پس شیر آمد ومرا گفت که برو
نزد محمد واورا خبر ده که بدرستی که خدا تعالی اکرام کرد یار ترا که حافظ ومراعی شریعت تست
وشیر را بگوسفندان او گماشت که حافظ آنها باشد پس کسانی که بر گرد پیغمبر بودند از این قصه
تعجب نمودند وآنحضرت فرمود راست گفتی یا اباذر وهرآینه بتحقیق که من وعلی وفاطمه وحسن
وحسین علیهم السلام تصدیق آن کردیم وبعضی از منافقان گفتند که این تواطئی است میان محمد
وابوذر میخواهد که ما را فریبد وبیست مرد از ایشان متفق شدند که بگله ابوذر روند
وکذب ورا تفحص کنند پس رفتند ودیدند که ابوذر ایستاده مشغول نماز شغل بود وشیری
بگرد گوسفندان طواف مینمود وآنها را چرانیده گوسفندی که از گله جدا میشد بگله باز
میگردانید تا اینکه ابوذر از نماز فارغ شد شیر ندا کرده گفت هاك قطیعك وافر العدد سالما
یعنی بگیر گوسفندان خود را تمام وسلامت بعد از ان ندا با جماعت کرده گفت معاشر المنافقین
انکرتم لولی محمد وعلی واله الطیبین والمتوسل الی الله بهم ان یسخر لی ربی حفظ غنمه

الی اخره حاصل معنی اینکه ای گروه منافقان کسی را که دوست محمد وال الطیبین ایشان وتوسل
بسوی خدا تعالی بایشان انکار کردید اینکه مسخر گردانید مرا خداوند من برای حفظ گوسفند
وقسم بان کسی که اکرام کرده است محمد وال الطیبین او را که هر اینه بتحقیق گردانیده است مرا
خادم مطیع ابی ذر تا بحدی که اگر امر کند مرا بهلاک ساختن شما هر اینه شما را هلاک سازم
قسم بانکسی که بعظیم تر از و قسم خورده نمیشود که اگر ابوذر سوال کند از خدا تعالی بمحمد وال طیبین
او که دریاها را روغن یاسمین وکوهها را مشک وعنبر وکافور وشاخهای درختان را زمرد
وزبرجد گرداند خدا تعالی آنرا از او باز ندارد پس چون ابوذر بخدمت حضرت رسول
آمد آنحضرت گوش هوش وی را بگوهر مضمون این نوید سراپا امید آراستگی داد ودیهیم نکو
این گفتار بر فرق فرقد سای قدر واعتبار وی نهاد که یا ابا ذر بدرستیکه تو نیکو گذاردی
طاعت خدا را پس مسخر گردانید برای تو کسی را که مطیع تو باشد در باز داشتن عوادی از تو
یعنی دشمنان یا درندگان وبهر نفعی بر مراد گرداند وتو از افاضل هر کسی که خدا تعالی
باقامت صلوة مدح او فرموده است مخفی نماند که عبارت ان یسخر لی در خطاب شیر
با منافقان که بچنین مرقوم شد دو احتمال دارد یکی اینکه مفعول انکرتم باشد ومعنی
که مذکور شد مبنی بر اینست دویم اینکه متعلق بمتوسل باشد بتضمین معنی طلب
وبنا بر اینمعنی چنین خواهد بود که متوسل است بسوی خدا تعالی بایشان اینکه
مسخر سازد مرا برای او وچه میتواند بود که ابوذر در وقت دیدن گرگ اینمعنی را کرده باشد
وفقره مابعد اینکه قسم بانکسی که بعظیم تر از و قسم خورده نمیشود که اگر ابوذر سوال
کند از خدا تعالی تا اخر مشعر بر اینمعنی ومؤید اینست وبنا بر این اصل این حکایت نیز مناسب
این مقام خواهد بود دیگر در ارشاد القلوب دیلمی سمت ذکر یافت که در زمان
حیات سید کائنات تاجری بود که در مدینه بشام سفر مینمود ودر سفرها توکل
بجناب الهی را بدرقه خود ساخته با قافلها همراه نمیبود ووقتی راه زنی بوی برخورده بانک

بروند تاجر گفت مال بستان و مرا بگذار گفت بکن آنچه میخواهی پس وضو و نماز گذارد و
دست برداشت و گفت یا ودود یا ودود یا ذا العرش المجید یا مبدئ یا معید
یا ذا البطش الشدید یا فعال لما یرید اسئلك بنور وجهك الذی ملأ ارکان
عرشك واسئلك بقدرتك التی قدرت بها علی جمیع خلقك و برحمتك التی وسعت
کل شئ لا اله الا انت یا مغیث اغثنی یا مغیث یا مغیث صل علی محمد وال محمد و اغثنی
پس ناگاه سواری پیدا شد بر اسبی کبود برنشسته و جامهای سبز پوشیده و نیزه در دست
پس حمله بر وی کرده بطعن نیزه او را بقتل رسانید و متوجه تاجر گشته گفت بدانکه من
فرشته از فرشتگان آسمان سیوم وقتی که دعا کردی ما شنیدیم درهای باز شد ۰
جبرئیل نزول نموده و مرا بکشتن این دزد امر فرمود و بدان ای بنده خدا که دعا نکند
باین دعا هیچ مکروهی و محزونی مگر اینکه خدا تعالی فرج دهد و زایل کند اندوه و کرب
و حزنش را و بغم یادش رسد پس تاجر بسلامت بمدینه باز گشته حضرت اشرف نبوی را
از آن اخبار نمود آنحضرت فرمودند خدا تعالی اسما حسنی خود را بتو تلقین فرموده که
چون دعا کرده شود بآنها اجابت نماید و چون سوال کرده شود بآنها عطا فرماید
دیگر در مهجة المباهج از داود بن کثیر الرقی حکایتی منقولست که محصل مضمون آن اینست
دو برادر در کوفه بودند وقتی بقصد زیارت محل مراد زیارت تربت منور حضرت
شهید کربلا م باشد طریق مسافرت پیمودند چون شش فرسنگ از کوفه دور شدند
تشنگی بر یکی از ایشان غالب گشته کارش بهلاکت کشید و از پای در آمده سالك راه عدم
گردید و آن دیگر در آن بیابان محزون و غمگین ماند مخلصی از آن حال غیر دعا و تضرع
بدرگاه حضرت ذو الجلال ندید پس دو رکعت نماز گذارده خدا را خواند و محمد و علی
و امامان تا حضرت جعفر م توسل نمود و آن مقربان بارگاه کبریا و دستگیران دنیا و عقبی
خصوصا حضرت جعفر صادق را که ساخت آن نوع کار با شتاب وجود آن بزرگوار منوط

نماید و یاری طلبید ناگاه مردی پیدا شد و از قصه وی پرسید وی احوال خود گفت
پس آن مرد پاره عود خوشبو بوی داد و گفت این را در میان دو لب وی گذارد وی
چشم گشود و راست نشست برادرش پرسید که تشنه گفت نه پس برخواستند از آنجا
روانه شدند و بر نیل مقصود فایز گشته سه روز آنجا بودند و مقتضی المرام بکوفه
مراجعت نمودند بعد از آن برادری که دعا کرده بود روانه مدینه طیبه گردید و بسعادت
خدمت امام همام حضرت صادق م رسید آنحضرت چون وی را دید فرمود بنشین
حال برادرت چونست کو آن عود پاره گفت یا سیدی چون برادرم را آنحادثه رو داد
من بغایت غمناک شدم و چون خدا تعالی وی را حیات بخشید من آن عود پاره را فراموش
کردم آنحضرت فرمود که آن شب برادرم حضرت نزد من آمد و او را پیش تو فرستادم با پاره
عود از ساق عرش آنگاه خازن خود را خواند فرمود آن سفط را بیار پس آن پاره عود را
برآورده بوی نمود دیگر از آنجمله تعریفی بود که یونس بن عمار که در کوفه مقام و در
سلك صادق حضرت م انتظام داشت حسب الاشاره آن امام کرده بن بر یکی از اعادی دین
نمود مفصل این دعا فی مذکور و محصل آن اینست که یونس مذکور حکایت نمود که بجهت
حضرت ابی عبدالله م گفتم یعنی در مدینه مرا همسایه است از قریش از نطایف آل محرز که او
که برو گذشتم گفت این رافضی حمل اموال میکند بسوی جعفر بن محمد یعنی هدایا
و غیره از شیعیان بر آنحضرت میرساند آنحضرت فرمودند که دعا کن خدا تعالی را
برو یعنی نفرین کن چون در نماز شب باشی در سجده آخرین از دو رکعت اول بدینگونه
که خدا را حمد کن و تمجید او نما و بگوی اللهم ان فلان بن فلان قد شهرنی
تا آخر و این دعا با ترجمه آن در مطلب هفتم انشاء الله تعالی سمت ذکر خواهد یافت
یونس مذکور گفت که چون بکوفه آمدیم پس اهل خود را از حال آن مرد سوال کردم گفتند
همانا است این سخن من هنوز تمام نشده بود که فریاد از خانه او شنیدم و گفتند که او

مژده مطلب چهارم در ذکر دعاهای که هر یک از مبشران اخبار ائمه اطهار علیهم السلام
بشارت استجابت مبشر گردیده و دعاهائی که اقلام السنه آثار صادقین خط ناامیدی
بر آنها کشیده است قسم اول نخستین آنها دعای امام عادل است که قرب و منزلتش
در جناب احدی پیش از آنست که کارکنان وسائل غیبی در انجاح مطالب وی خود را
معاف دارند و حاجبان عوایق امور از دخول بارگاه قبول دست رد بر سینه دعواتش
گذارند دیگر نفرین مظلومانست بر ظالمان و دعای خیرشان برای کسی که انتقام
ایشان از ظالمان کشد چه مظلومان چون از جور و بیداد ظالمان بدینها و بجان
رسیده بهانه تیغ جفاشان دست ستیز برداشته باشند و نه از دست تعدیشان
پای گریز و روی امید بهر سوی که تابند فریادرسی جز باری جل شانه نیابند
ناچار شکوه خود بدرگاه او برند و احوال خود را در آن دیوان بموقف عرض در
آورند و آن درگاه نه درگاهیست که چنین کسان از هم گسسته و با او پیوسته باشند
بار نه دهند و آن دیوان نه دیوانی که چوب منع پیش پای شکوههای زار و نالههای
خارا گدازشان نهند لمؤلفه ستمگرا حذر از ناله شکسته دلان کن که تیر آه فلک سیرشان
بخاک ننشیند دیگر از آنجمله دعای بیمارانست که حضرت حکیم علی الاطلاق هر یکی را بقدر
مصلحت و درخور استحقاق بدرد و رنجی مبتلا میسازد و نقد جانشان را برای
خلوص از غش ذنوب و عیوب در بوته تن تبهای سوزان میگذارد و در این وقت بنده را
فی الجمله نقش تعلقات از لوح خاطر زایل و انقطاع بجناب الهی حاصل میگردد و بدین
احوال عجب که حضرت کریم متعال باجر آن بلا با آنکه آن ابتلا دعای او را مستجاب نسازد
با آنکه دیگرانرا بعبادت و پرستش او فرمان داده خود از این راه بدلجوئی وی
نپردازد دیگر دعای پدران و مادرانست در حق فرزندان و همانا این مزد سلوک
فرزندانست با ایشان خواه نیک و خواه بد اگر نیکی و احسان کرده و رضای ایشانرا

که در

که در تحقیق رضای الهیست بدست آورده اند شایسته این گشته اند که الله تعالی
دعای خیر ابوین را در حق ایشان قبول نماید و اگر طریق نافرمانی و عقوق پیموده
و خاطرشان را از خود آزرده اند مستوجب این شده اند که حق تعالی نفرین ابوین را
بر ایشان اجابت فرماید و نیز تواند بود که چون فرزندان دانند که دعا و نفرین
پدر و مادر در حق ایشان رد نمیگردد این معنی از اسباب توفیق ایشان گشته
بحسن سلوک پردازند و نهال عمر خود را بتیشه ارتکاب عقوق و عدم مراعات
حقوق از پا در نیندازند دیگر دعای فرزندان صالح است در حق پدران و شاید
این نیز مزد رحمتی باشد که پدران در تربیت ایشان کشیده و اجر محنتی که در تکفل
احوالشان متحمل گردیده اند دیگر دعائیست که مؤمنان غایبانه بیکدیگر کنند چون
آن از شوب ریا مبرا و از لای اغراض مصفاست و دعای چنین در درگاه حضرت
رب العالمین پسندیده و مقبول و باجابت موصول میباشد دیگر دعای
مؤمنیست برای مؤمنی که با وی مواسات و نیکوئی کند و نفرینش بر وی در
وقتی که محتاج بیاری و مواسات او باشد و او در آن با وجود قدرت تقصیر نماید
دیگر دعای مجاهدینست که در حفظ و حراست دین بجان و مال میکوشند و نقد
حیات بر کف در میدان جهاد که بازار تجارت خریداران متاع سعادت گشته اند دم تیغ
اعدا شربت شهادت مینوشند دیگر دعای حجاج و کذاست که در گرفتن دامان کعبه
رضای الهی دست از خانمان و دیار برمیدارند و گزند خار مغیلان شدائد
گوناگون آنراه را بجان پذیرفته بقدم شوق طریق فرمان برداری میسپارند
دیگر دعای سایر مسافرانست که جهت مطالب اخروی چون طلب علم و زیارات
و مانند آنها یا برای کسب معاش خود و عیال و امثال آنها سمند عزیمت بر کوه و دشت
سخت و سست دنیا میتازند و بجهت خرید متاع این دو ساعت روزگاری در بند

غربت رحل اقامت می‌اندازند **دیگر** دعای روزه داراست که جهت طی طریق
بندگی توسن نفس را در مراتع لذات از شکم چرانیدن بسی تمتعات بلکام روزه
سر باز میزنند و باشتهای الوان نعمتهای جاودانی دست از شراب و طعام فنا و دنیات
اثر کسالات او و این جهانی کشیده بقوت روح کرسنکی قناعت میکنند **دیگر** دعای
فقرا و مساکین است در حق صاحب توفیقی که با ایشان صدقه و عطائی کند و بسبب
مهربانی و غمخواری خار تشویش ازادی از دل دیش ایشان برکند شواهد و دلایل
انچه سمت ذکر یافت چند حدیث است که از ائمه صادقین علیهم السلام ماثورات و در
کتب معتبره مذکور از جمله در کافی از شافع امت مرویست که اربعة لا یرد لهم دعوة حتی
یفتح لهم ابواب السماء و یصیر الی العرش الوالد لولده والمظلوم علی من ظلمه والمعتمر
حتی یرجع والصائم حتی یفطر ملخص مضمون اینکه چهار کسند که هیچ دعای
ایشان بر نمیگردد تا درهای آسمان برای ایشان کشوده شود و بعرش برسد پدر برای
فرزند و مظلوم برای کسی که بر او ظلم کرده و عمره گذار تا از عمره برگردد و روزه دار تا
افطار نماید یا در وقتی که افطار میکند بنابر اختلاف النسخ و در عدة الداعی از همان سرور
مرویست که لا ترد دعوة الصائم یعنی دعای روزه دار بر نمیگردد و در کافی از همان
رفیع جناب صلعم که لیس شیء اسرع اجابة من دعوة غائب لغائب یعنی هیچ چیز زودتر مستجاب
نمیشود از دعای غائبی برای غائبی و هم در کافی از انجناب مستطاب جعفری علیه السلام
مرویست الخبر حاصل آن اینست که پدرم میکفت که پنج دعاست که از خدا و تبارک و تعالی
محجوب نمیکردد یعنی چیزی حاجب و مانع آن نمیشود و بدرجه استجابت
میرسد دعای امام عادل و دعای مظلوم خدای عز و جل میفرماید که لانتقمن
لک ولو بعد حین یعنی هر آینه انتقام میکشم البته برای تو و اگر چه بعد از زمانی
و مدتی باشد و دعای فرزند صالح برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح

برای فرزندش و دعای برادر مومن برای برادرش غایبانه یعنی برادر دینی پس
خدای تعالی میفرماید ولک مثلاه یعنی مرتراست دو برابر انچه برای برادر مومن خواستی
و در همان کتاب از همان جناب به این مضمون منقولست که سه کس دعای ایشان مستجابست
یکی حاج پس نظر کنید که چگونه خلافت و نیابت او میکنید یعنی در محافظت اهل و مال
دوم غزا کننده در راه خدا پس ببینید که چگونه خلافت او مینمائید سیم بیمار پس او را
بخشم میاورید و دل تنگ مسازید و در عدة الداعی هم از انحضرت این مضمون روایت
شده که سه دعاست که از خدای عز و جل محجوب نمیکردد یکی دعای پدر برای فرزندش
چون با او نیکوئی کند و نفرینش بر او چون عاق کردد دوم نفرین مظلوم بر ظالم و
دعای خیرش برای کسی که انتقام وی از او کشد سیم دعای مرد مومن برای برادر
مومن چون با او مواسات و نیکی کند در راه او و نفرینش بر او چون مواسات
نکند با وی با وجود قدرت بران و اضطرار و احتیاج او بوی و در عدة هم آن حدیث
دیگر اورده که اتقوا دعوة الوالد فانها ترفع فوق السحاب و اتقوا دعوة الوالد فانها
احد من السیف یعنی بترسید و حذر کنید از نفرین پدر که آن بلند کرده میشود بالای
ابر و این کنایه از استجابت است و بپرهیزید از نفرین مادر که آن تیزتر از شمشیر است
و هم در ان کتاب روایتی آورده که حاصلش اینست که فرزند چون بیمار شود مادرش
ببام بر آید و مقنعه کشوده موی خود بسوی آسمان ظاهر نماید و کوید اللهم فاجعل
هبتک الیوم جدیدة انک قادر مقتدر یعنی الهی تو عطا کرده بمن این فرزند را و تو
بخشیده او را بمن الحال بکردان بخشیدن او را امروز نو بدرستی که تو قادری بعد از ان
سجده کند پس بدرستیکه وی سر از سجده بر ندارد مکر اینکه پسرش صحت یابد و از انجناب
هدایت انتساب حضرت سید اخیار است که ثلث دعوات مستجابات لا شک فیهن دعوة
المظلوم و دعوة المسافر و دعوة الوالد علی ولده یعنی سه دعا مستجابست بی شک دعای مظلوم

و دعای مسافر و دعای مسافر و نفرین پدر بر فرزندش و در عدة الداعی از یکی از دو امام همام
یعنی امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع مرویست که اذا اعطیتموهم فلقنوهم الدعاء فانه یستجاب
لهم فیکم ولا یستجاب لهم فی انفسهم یعنی چون عطا کنید به سایلان تلقین کنید ایشان را دعا که
بدرستیکه مستجاب میشود دعا برای ایشان در حق شما و مستجاب نمیشود در حق خود شان
و حضرت سید الساجدین خادم را امر میفرمود چون عطا به سایل میداد که امر کند او را بدعای
خیر و نیز از آنحضرت روایت نموده که خادم را میگفت یعنی در وقتی که عطا به سایل میکرد
که اندک زمانی نگهدار تا دعا کند و هم از آنجناب روایت کرده که دعوة السائل الفقیر
لا ترد یعنی دعای گدای محتاج رد نمیشود دیگر از انجمله دعائیست که بنده پیش از نزول
بلا و شدت مواظب آن بوده و از جناب الهی استعاده مینموده باشد چنانکه در کافی
از حضرت مقدس جعفری ع مرویست که من تخوف بلاء یصیبه فتقدم فیه بالدعاء لم یره الله
عز وجل ذلک البلاء ابدا حاصل آنکه کسیکه ترسد از بلائی که مبادا باو رسد پس پیش از آن
در آن باب دعا کند خدای عز وجل هرگز آن بلا را باو ننماید و هم از آن رفیع جناب در آن
کتاب بمضمون منقولست که هرکه پیش از بلا دعا کند چون بلا نازل شود دعای وی
در رفع آن مستجاب و گفته شود یعنی فرشتگان گویند که این آواز را میشناسیم و از آسمان
محجوب یعنی ممنوع نشود و کسیکه پیشتر دعا نکرده باشد چون بلا نازل شود دعای او مستجاب
نگردد و فرشتگان گویند که این آواز را نمیشناسیم و نیز در کافی از آن امام همام ع روایت شده
که فرمودند که جد من میگفت که تقدم نمائید در دعا چه بدرستیکه بنده چون بسیار دعا
کننده باشد پس نزول کند بوی بلا پس دعا کند گفته شود یعنی فرشتگان گویند که آواز آشناست
و چون بسیار دعا کننده نباشد پس بلا بوی نازل شود پس دعا کند گفته شود که کجا بودی
پیش از امروز و اما قسم دویم از دعوات که بدلالت اخبار صادقین از درگاه الهی مردود و دور از
وصولش بمنزل قبول مسدود است دیگر از انجمله دعای توانگریست که باسراف مال خود را

تلف و خود را محتاج سازد و از صراط المستقیم میانه روی و اقتصاد که طریقه عقلا و اهل شرع است
بیرون رفته خود را بوادی خونخوار تنگی و اضطرار اندازد و بعد از آن دست بدرگاه
الهی برداشته جهت رزق و مال بدعا پردازد و همین گروهند که زبان وحی الهی ایشان را
اخوان شیاطین خوانده و صرصر باد و سنگ ملامت شرع و عرف بر تارک هستی شان
افشانده است دیگر نفرین زنی است که شوهر از کراهت طبع و رنجش خواطر زن خود را اغماض نماید و کلید
دلگشای طلاق که بحکم شرع در کف اختیار وی نهاده قیدان علاقه را از پای آزادی
و خودسری نگشاید دیگر نفرینیست که کسی همسایه خود را کند چه وی بفروختن آن سرا
خود را آزار و جفای او میتواند خرید و به تغییر مکان تخلص آزادی خود را از ننگ بد
نهادی وی میتواند رهانید دیگر دعای کسیست که در خانه خود بیکار و عاطل نشسته
یعنی در تحصیل وجه معیشت که شرعا و عرفا او را لازم و ضرور و در آن مثاب و ماجورست
نماید و بمفتاح دست و پای طلب ابواب روزی بروی خود و اهل و عیال خود نگشاید
و از آن بحال دعا کند و از درگاه الهی روزی خواهد دیگر دعای مردیست که مال خود را
بقرض دهد و چنانکه در شرع انور مقرر است بر آن گواه نگیرد و آن مدیون انکار آن
نماید پس بر و نفرین کند آن مستجاب نمیگردد و مصداق این کلمات در تحقیق این فقرات
اخبار بسیست که در کتب معتبره سمت ذکر یافته از انجمله در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
منقول و ملخص مضمون آن اینست که سایلی بخدمت آنحضرت آمد و فرمود چیزی بوی دهند
بعد از آن سایل دیگر آمد نیز فرمود عطا کنند بعد از آن دیگری آمد فرمود یشبعک الله
یعنی سیرت کند خدایتعالی با وی گوید بعد از آن ملتفت ما گشته فرمود بدانید که نزد ما
چیزی که باو عطا کنیم ولیکن میترسیم که باشیم مانند یکی از آن سه کس که مستجاب نمیشود برای
ایشان دعای مردی که خدایتعالی مالی باو عطا فرموده و او آنرا در غیر حقش یعنی بیجا خرج
کرده بعد از آن گوید اللهم ارزقنی الهی مرا روزی ده پس ابا نماید دعا برای او و مستجاب نمیشود

و مردی که نفرین کند بر زنش که خدا تعالی مرا از وی راحت دهد یعنی بمیراند
و او را از رنج وی رهاند و حال آنکه خدای عز و جل کار وی را با او گذاشته یعنی اختیار
طلاقش را داده است و مردی که نفرین کند بر همسایه‌اش و حال آنکه خدای عز و جل راه بوی
داده است که از همسایگی وی بجای دیگر نقل کند و آن منزل را فروشد و هم در آن کتاب از آن
عالیجناب علیه السلام مرویست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که چهار کس دعای ایشان مستجاب
نمیشود مردی که در خانه خود نشسته گوید اللهم ارزقنی پس گفته میشود باو یعنی
از جانب خدا تعالی الم آمرکم بالطلب یعنی آیا امر کرده ام ترا بطلب رزق و مردی که زن خود را
نفرین کند پس گفته میشود باو الم اجعل امرها الیک یعنی آیا نگردانیده ام کار او را مفوض
بتو و مردی که مال خود را فاسد و تباه ساخته گوید اللهم ارزقنی پس گفته میشود
بوی که الم آمرک بالاقتصاد الم آمرک بالاصلاح یعنی آیا نفرموده بودم ترا بمیانه روی
در خرج آیا نفرموده بودم باصلاح مال و ضبط آن از تضییع و تلف بعد از آن آنحضرت
این آیه را که در سوره فرقان است تلاوت فرمودند وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ
يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا جناب سبحانی در این آیت هدایت صفات مدح جمعی از مؤمنان
فرموده و همین صفت حمیده ایشان را ستوده است که در نفقه کردن مال اسراف و امساک
هیچ کدام ننمودند و طریق اعتدال و میانه روی پیمودند دیگر فرمودند و مردی که
او را مالی بود و آن را بقرض داد بی شاهدی پس گفته میشود باو که الم آمرک بالاشهاد
آیا امر نکرده بودم ترا بگواه گرفتن یعنی اگر آن قرض دار انکار و این مرد قرض ده او را بدان سبب
نفرین کند چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن شده است از جانب جناب الهی باین
خطاب معاتب میگردد دعائیست که بزبان تنها گذارش یابد و دلها از آن خبر نباشد چنانکه
از حضرت ابی عبدالله ع ماثور و در بیان آداب انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
دعائیست که بنده پیش از نزول بلا مبادرت بآن نموده باشد و چون بلا

نازل شود بالضروره با خداوند عالم در آشنائی و از آن درگاه کشف آن مسئلت کند
پس بوی گویند که پیشتر کجا بودی چنانکه سمت ذکر یافت دیگر دعائی است که با نافرمانی
جناب الهی و عدم انقیاد در اوامر و نواهی باشد چنانکه از حضرت اقدس نبوی ص در عدة
الداعی مرویست که مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر حاصل آنکه
آنکسی که بی عمل دعا میکند مانند کسی است که با کمان بی چله تیر می اندازد و تفصیل این
سخن مذکور میگردد دعای کسی است که از نعمتهای و جاههای حرام پرهیزد و بقدم ورع
اجتناب از وادی ارتکاب آن نگزیند و شاهد این مدعا نیز انشاء الله تعالی گذارش می یابد

مطلب پنجم در ذکر وقتها و مکانهائی که مظان اجابت دعا و طلب حوایج در آنها انسب
و اولی است اما اوقات از آنجمله شبهای جمعه است که ابواب رحمت و مغفرت از اول شب بازان
گشاده است و وعده استجابت پیوسته چشم براه و گوش بزنگ کاروان دعوات ایشان
چنانکه در فقیه از حضرت مقدس جعفری ع منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
که خدا تبارک و تعالی هر آینه ندا میفرماید هر شب جمعه از بالای عرش از اول شب تا آخر که آیا
نیست بنده مؤمنی که دعا کند مرا برای آخرت و دنیای خود پیش از طلوع صبح تا توبه اش
دریابم آیا نیست بنده مؤمنی که روزیش را تنگ کرده باشم که سؤال کند از من افزونی
آن را پیش از طلوع صبح تا آنرا افزایم و بر او وسیع گردانم آیا نیست بنده مؤمن بیماری که از
من شفا خواهد پیش از طلوع صبح تا عافیتش دهم آیا نیست بنده مؤمن محبوس غمگینی که
از من سؤال نجات کند تا او را رهانم آیا نیست بنده مؤمن مظلومی که از من دادخواهی
نماید پیش از طلوع صبح تا انتقامش کشم و داد او ستانم پس پیوسته باین سخنان ندا میکند
تا طلوع صبح نماید دیگر از آنجمله روزهای جمعه است چنانکه در فقیه از یکی از دو امام
یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که ان العبد المؤمن فلیسأل الله
جل جلاله الحاجة فیؤخر الله عز و جل قضاء حاجته التی سأل الی یوم الجمعة لیخصه

یفضل یوم الجمعة خلاصه معنی اینکه بدرستیکه بنده مؤمن هر اینه از خدای عز و جل له
حاجت میخواهد پس تاخیر میکند خدای عز و جل قضاء آن حاجت او را که خواسته است
تا روز جمعه تا اختصاص دهد آن حاجت که داده را بفضل روز جمعه و در عدة
الداعی از حضرت اشرف نبوی ص مرویست که در روز جمعه پنج خصلت و از آن
جمله آنرا شمرده که وفیه ساعة لا یسأل الله عز و جل فیها احد شیئا الا اعطاه
ما لم یسأل حراما یعنی در روز جمعه ساعتی است که سؤال نماید از خدای عز و جل
در آن هیچکس چیزی مگر اینکه عطا فرماید آنرا ما دام که سؤال کند حرامی دیگر از انجمله
سدس اول از نصف آخر شب هر شبست که وقت استیلای خوابهای ناز و ابواب
دیدها اکثر فراز و هنگام خلوت و فرصت راز و نیاز با خدا و ندب نیاز است و دعا که
وقتی چنین هر و فتی مصداق ذکر الله فی الغافلین است و جوف لیل که در اخبار وارد
گشته همانا عبارت از این وقت باشد در کافی از عمر بن اذینه منقولست که گفت شنیدم
از حضرت ابی عبد الله ع که میفرمود ان فی اللیل لساعة ما یوافقها عبد مسلم ثم یصلی و یدعو
الله فیها الا استجاب له فی کل لیلة حاصل معنی اینکه بدرستی که در هر شب هست هر آینه
ساعتی که در نیابد و برنخورد بآن بنده مسلمی بعد از نماز گذاردن و دعا کند الله تعالی را
در آن مگر اینکه مستجاب کرداند برای او در هر شب که باشد گفتم اصلحک الله کدام ساعت است آن
از شب فرمود اذا مضی نصف اللیل و بقی السدس الاول من اول النصف چون رفت
نصف شب و مانده شش یک اول تا ابتدا و نصف ثانی دیگر از مظان اجابت دعوات ثلث
آخر هر شبست چنانکه در فقیه از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه مرویست که از
ابراهیم بن ابی محمود روایت نموده انچه حاصل آن اینست که بحضرت امام رضا ع گفت
که یا ابن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی که مردمان از پیغمبر ص روایت میکنند که او گفته است
که خدا تبارک و تعالی هر شب جمعه باسمان دنیا فرود می آید فرمود لعنت کند خدا تحریف کنندگان

سخنان را از مواضع آن یعنی تغییر دهندگان را والله که رسول خدا اینطور نگفته است
و چنین نیست که گفته بدرستی که خدای تبارک و تعالی فرو میفرستد فرشته را باسمان دنیا
هر شب در ثلث آخر و شب جمعه در اول شب پس بفرماید آن فرشته ندا میکند که هل من سائل
فاعطیه و هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له یا طالب الخیر اقبل و یا طالب
الشر اقصر حاصل مضمون اینکه آیا سائلی هست تا او را عطا نمایم آیا توبه کننده هست تا
توبه اش قبول فرمایم آیا استغفار کننده هست تا او را بیامرزم ای طالب خیر رو بطلب بیاد
و ای طالب شر خود را از آن باز دار پس پیوسته این کلمات ندا میکند تا صبح طلوع کند و چون
صبح طلوع کرد باز میگردد بجای خود از ملکوت آسمان و اشرف اوقات ثلث آخر سحرگاه است
یعنی نزدیک صبح که وقت نماز و تلاوت و برادران حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام چون
از کرده خود نادم گشته و از پدر بزرگوار طلب استغفار نمودند آنحضرت در آنوقت برای
ایشان استغفار ننمودند و بوقت دیگر وعده فرمود چنانکه کریمه سوف استغفر لکم
ربی که در سوره یوسف است از آن اخبار می نماید و تاخیر کرد آمرزش برای ایشان را تا
وقت سحر که امید استجابت در آن بیشتر است چنانکه در کافی از حضرت اقدس رسالت صلی الله علیه و آله
منقولست که خیر وقت دعوتم الله عز و جل فیه الاسحار حاصل مضمون اینکه بهترین وقتی
که دعا کنید خدای عز و جل را در آن سحرهاست و این امر را تلاوت فرمود در قول یعقوب ع
که سوف استغفر لکم ربی یعنی بزودی استغفار خواهم کرد برای شما از خدا وند خود و فرمود
آنحضرت که اخرهم الی السحر یعنی تاخیر نمود یعقوب ع سؤال فرزندان را که استغفار برای ایشان
بود تا سحرگاه دیگر ما بین طلوع صبح و آفتاب است که محل استجابت از سحر باقی و ممتد است تا آفتاب
طالع گردد چه در کافی از امام همام حضرت ابی جعفر ع روایت شده که ان الله عز و جل یحب من
عباده المؤمنین کل دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها
ابواب السماء و تقسم فیها الارزاق و تقضی فیها الحوائج العظام یعنی بدرستی که خدای عز و جل

دوست میدارد از بندگان مؤمن خود هر بسیار دعا کنند. خود را پس بر شما باد بدعا کردن
در سحر تا طلوع آفتاب چه بدرستی که ساعتی است که گشوده میشود در ان درهای آسمان
و قسمت کرده میشود در ان رزقها و بر آورده میگردد در ان حاجتهای بزرگ از
اوقات استجابت دعوات اول زوال آفتاب که وقت نافلهٔ ظهر است و بعد از غروب
آفتاب که وقت نماز مغرب و وقت وزیدن بادها و وقت ریختن شدن قطرهٔ
اول از خون مؤمن که کشته در جهاد و امثال آن و نماز وتر در وقت اذان و وقت
تلاقی دو صف در جهاد شاهد این جمله چند حدیث است که در کافی مذکور است
یکی انکه زید شحام از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده که اطلبوا الدعاء فی اربع ساعات
عند هبوط الریاح و زوال الافیاء و نزول القطر و اول قطرة من دم القتیل المؤمن فان
ابواب السماء تفتح عند هذه الاشیاء محصل مضمون انکه جویای دعا و در پی گذاردن آن باشید
در چهار ساعت وقت وزیدن بادها و وقت زایل شدن سایهای نصف اول روز و وقت
نزول باران و وقت قطرهٔ اول از خون مقتول مؤمن چه بدرستی که درهای آسمان گشاده
میشود در وقوع این اشیا دوم حدیثی است که فضل بقباق هم از آنحضرت روایت نموده
که یستجاب فی اربعة مواطن فی الوتر و بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب یعنی
مستجاب میشود دعا در چهار جا در نماز وتر و بعد از صبح و بعد از ظهر و بعد از شام سیم
حدیثی است که جناب مستطاب ابی عبدالله از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام روایت فرموده
که اغتنموا الدعاء عند اربع عند قراءة القرآن و عند الاذان و عند نزول الغیث و عند
التقاء الصفوف للشهادة حاصل معنی انکه غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت وقت
قراءت قرآن و وقت اذان و وقت باریدن باریدن باران و وقت برخوردن صف
مسلمانان با صف کفار از برای ادراک درجهٔ شهادت و در بعضی روایات و عند التزحف
واقع شده یعنی در وقت اجتماع لشکرها برای قتال و ظاهر اینست که وقت غیر وقت اول

ریختن خون مؤمن باشد که در حدیث اول مذکور شد و مرجع این دو وقت فضلی علیحده
داشته باشد و محل استجابت دعا باشد و مخفی نماند که ممکن است که عند زوال الافیاء که در
حدیث اول گذشت و بعد از ظهر که در حدیث دوم مذکور گشت هر دو یک وقت باشد
و مراد وقت نافلهٔ ظهر باشد که اول زوال الشمس تا وا مانده و بعد از زوال است حقیقه و بر
طبق اینست ظاهر حدیثی که در فقیه از امام همام ابی جعفر ع منقول است که کان رسول الله ص
لا یصلی من النهار شیئا حتی یزول الشمس فاذا زال صلی ثمان رکعات و هی صلوة الاوابین
تفتح فی تلک الساعة ابواب السماء و یستجاب الدعاء الی آخر الحدیث حاصل معنی اینکه حاصل
معنی انکه پیغمبر ص از روز نمازی نمیگذارد تا زوال آفتاب پس چون زوال میشد هشت رکعت
نماز میگذارد و این نماز اوابین است یعنی بازگشت کنندگان بجناب الهی گشوده میشود در این
ساعت درهای آسمان و مستجاب میگردد دعا چه ظاهر اینست که مراد از این ساعت مجموع زمان
گذاردن نماز مذکور باشد و نیز ممکن است که مراد از عند زوال الافیاء اول زوال باشد که اول وقت
نافله است و مراد از بعد الظهر زمان بعد از ان باشد و مرجع آنها وقت استجابت دعا باشد
و نیز ممکن است که مراد از بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب که در حدیث ثانیست بعد از نماز
فجر و نماز ظهر و نماز مغرب باشد که وقت تعقیب دعا است والله اعلم دیگر از آن جمله بعد از
نمازها است چه در عدة الداعی از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که رسول خدا ص گفته است که من
ادی لله مکتوبة فله فی اثرها دعوة مستجابة محصل معنی انکه هر که گذارد برای رضای الهی
نماز واجبی پس مراد وی است در عقب آن دعا مستجاب ابن فحام حکایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع را
در خواب دیدم و وی را از این حدیث پرسیدم فرمودند صحیح است چون فارغ شدی از نماز
واجبی پس بگو در حالتی که در سجده باشی که اللهم انی اسئلک بحق من رواه و بحق من روی
عنه صل علی جماعتهم و افعل بی کذا و کذا یعنی الها بدرستی که من سوال میکنم از تو بحق آنکسی که
این حدیث را روایت کرده و آنکسی که از او روایت کرده صلوات فرست بر همه ایشان یعنی بر محمد و آل

وبکن چنین وچنین یعنی حوایج خود را بموقف عرض در آورد وهم در عدة الداعی از حضرت صادق
روایت نموده که ان الله فرض الصلوة فی احب الاوقات الیه فاسئلوا حوائجکم عقیب
فرائضکم یعنی بدرستی که خدا تعالی فرض کرده است نماز را در دوستترین وقتها بسوی او پس
درخواست کنید حاجتهای خود را در عقب نمازهای واجبی خود دیگر ماه مبارک رمضانست
که بحکم حدیث شریف نبوی که در فقیه وغیره از کتب معتبره مذکور است درهای آسمان
در آن گشوده میشود ودعا مستجاب میگردد وهر شب منادی ندا میکند که هل من سائل
هل من مستغفر وخصوصا وقت افطار چه مرویست که روزه دار را در وقت افطار
یک دعا مستجابست وخصوصا اوقات صلوات که جامع دو شرافت است هم ماه رمضانست
وهم وقت نماز که در خطبهٔ مشهوره که جناب اشرف نبوی ص در جمعهٔ آخر شعبان خوانده
وفرائد بهی فواید در فضل ماه مبارک رمضان از درج دهان وحی بیان بر دامان
استماع حاضران افشانده اند مذکور است که وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات
صلوتکم فانها افضل الساعات ینظر الله تعالی فیها بالرحمة الی عباده یجیبهم اذا ناجوه ویلبیهم
اذا نادوه ویستجیب لهم اذا دعوه حاصل معنی اینکه بردارید بدرگاه الهی دستهای
خود را بدعا در وقتهای نمازهای خود پس بدرستیکه آن بهترین ساعتهاست نظر میکند
خدا تعالی در آن برحمت بسوی بندگان وجواب ایشان میگوید چون با او مناجات
کنند ولبیک میگوید چون او را ندا نمایند ومستجاب میگرداند برای ایشان چون
دعا کنند دیگر از آنجمله عرفه است که نهم ذی حجه باشد قبلهٔ عباد حضرت سجاد علیه السلام
این روز را روزه نمیداشت از آنجهت که این روز دعا ومسئلتست مبادا بجهت روزه وجود
ارجمند شریفش از گذارش وظایف دعا عاجز وضعیف گردد ونیز بجهت اینکه مبادا عید
باشد ومفصل این مجمل در حدیث سر بصیرتی در فقیه وتهذیب هر دو مذکور است دیگر
از آنجمله وقتیست که بنده را از تفکر در کبریا وعظمت جناب جهانی یا از شدت وصعوبات

احوال آنجهانی قشعریره دست دهد چنانچه در کافی از جناب مستطاب جعفری ع مرویست
که اذا اقشعر جلدک ودمعت عیناک فدونک دونک فقد قصد قصدک حاصل معنی
اینکه چون قشعریره کرد ولرزید پوست بدن تو واشک آلود شد دو چشم تو پس بگیر
از دست مده آنوقت را که بتحقیق که کار تو آمد کرد ومطلب حاصل شد دیگر مکانهای
شریف فیض مشحون که استجابت دعوات در آنها مظنونست علماء اعلام نور الله مراقدهم
در کتب دعوات از آنجمله مساجد را شمرده اند ودر اخبار وآثار شریفه تلویحات واشارات
بر آن وارد است از آنجمله در فقیه مذکور است که ان فی التوریة مکتوبا ان بیوتی
فی الارض المساجد فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی المزور کرامة
الزائر حاصل معنی اینکه در توریة نوشته است که بدرستیکه خانهای من در زمین مسجد هاست
پس خوشا بنده که در خانهٔ خود طهارت کرده بعد از آن زیارت من کند در خانهٔ من بدانکه
برآنکه بزیارت او آیند لازم است که زیارت کننده را اکرام نماید مجملا جناب بیچونی
که بیرون از حد وحد ز مکان ومکانیست جل شانه مساجد را از غایت فضل وشرف خانهای
خود نامیده ووعده کان بانجار امای عبادت زایران خود خوانده بمژده کرامت منیره
گردانیده است واز جمله کرامت اینست که دعای ایشانرا باجابت مقرون دارد ودست رد
بر سینهٔ سؤال ایشان نگذارد واو کریمتر از آنست که وعدهٔ خود را بوفا نرساند ومهمان
خود را بنیل مقصود باز گرداند لمؤلفه کسی نگعبهٔ کوی تو نامراد نرفت که حلقه بردر
این خانه زد که شاد نرفت وهرگاه همه مساجد خانهٔ خدا واز مظان استجابت دعا باشد بر
ظاهر است که مسجد الحرام ومسجد مدینهٔ طیبه ومسجد کوفه وسایر مساجد مشهوره
معروفه که بدلالت اخبار وآثار بمزید فضل وشرف اختصاص دارند بطریق اولی چنین خواهند
بود ونیز در کافی از حضرت مقدس جعفری ع روایت شده که کان ابی اذا طلب الحاجة طلبها
عند زوال الشمس فاذا اراد ذلک قدم شیئا فتصدق به وشم شیئا من طیب وراح الی المسجد

و دعا فی حاجته بما شاء الله تعالی یعنی اینکه طریقه پدرم این بود که چون طلب حاجت میشد وقت
زوال آفتاب میشد پس چون اراده این میکرد پیشتر چیزی بصدقه میداد و چیزی از بوی
خوش میبویید و بمسجد میرفت و دعا میکرد در حاجت خود آنچه خدا خواسته بود میتواند بود
کالف لام المسجد درین حدیث شریف برای عهد و مراد مسجد پیغمبر باشد چون حضرت امام
در مدینه متوطن بوده یا مراد مسجد الحرام باشد در ایامیکه در مکه معظمه تشریف داشته میتواند
بود که الف لام جنس مراد مطلق مسجد باشد والله اعلم **دیگر** از آنجمله مشعر و عرفات و آن کوههای
پر فیض با برکاتست از برای کسانیکه بگذاردن حج موفق و بوقوف آن مکانهای شریف مشرف
کردند چنانچه در حدیثی از امام همام و قبله انام حضرت ابی جعفر ع منقولست که ما یقف احد علی تلک
الجبال برّ ولا فاجر الا استجاب الله له فی آخرته ودنیاه واما الفاجر فیستجاب له فی دنیاه ملخص
مضمون اینکه وقوف نکند احدی بر این کوهها نه نیک و نه بد مگر اینکه مستجاب کرداند خدا تعالی
برای او و بعضی دعایش اما نیکو پس مستجاب میشود برای او دعا در مطالب اخروی و دنیوی
هر دو و اما بد پس مستجاب میگردد برای او در امور دنیوی تنها و نیز در حدیثی مذکور است
که حق تعالی در شب عرفه یعنی شبی که حجاج از عرفات بمشعر آمده و وقوف مینمایند آنجمع سعادتمند را
باین خطاب سر بلند میگرداند که انا ربکم و انتم عبادی اذیتم حقی وحق علی ان یستجیب لکم
محصل اینکه من خداوند شمایم و شما بندگان مید بجا آوردید حق مرا و لازم شد بر من اینکه مستجاب
کنم برای شما یعنی دعاهای شما را **دیگر** از آنجمله کربلا که ساکنان ارض و سما روضه انور حضرت
شهید کربلا ع که همیشه محل آمد و رفت افواج فرشتگان و جای گریه و زاری اصناف مخلوق خسته
بر شکانست در عدة الداعی مرویست که ان الله سبحانه عوض الحسین ع من قتله باربع
خصال جعل الشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته والائمة من ذریته وان لا یعد
ایام زائریه من اعمارهم ملخص مضمون اینکه خدای سبحانه عوض قتل امام حسین علیه السلام
چهار چیز بوی عطا نموده و با جر آن وی را باین چند کرامت نوازش فرموده است که گردانیده است

شفا را در خاک او و اجابت دعا را در زیر گنبد فیض بنیاد او و امامان را از ذریت و اولاد او
و اینکه شمرده نشود ایام زیارت زایران او از عمرهای ایشان و نیز در عده مذکور است که
دفن وجود ما حضرت امام انام صحبت بخش عقاید خاص و عام حضرت جعفر صادق ع را دردی
و آزاری عارض گشته بود فرمود شخصی را اجاره گیرند که بسر قبر منور حضرت امام حسین ع
رفته برای وی دعا نماید پس یکی از موالی آنجناب عالی نجیب تمثیت آن خدمت بیرون
آمده شخصی را بدین یافت و آنچه آنحضرت فرموده بود با وی گفت آن مرد گفت من باین خدمت
میروم ولیکن حسین امام مفترض الطاعه و او نیز امام مفترض الطاعه است چون شنید که این امام
از برکات قبر آن امام متوقع استجابت دعاست وی باز گردید و آن سخن را بموقف عرض رسانید
آنحضرت فرمودند چنین است که او گفته لیکن آیا ندانسته است که خدای تعالی را بقعهاست که
هر آینه مستجاب میشود در آنها دعا و این بقعه یعنی روضه مقدسه حسینیه از جمله آن بقاعست
دیگر از اماکن دعا سر قبر والدین است چنانکه در کتاب کافی از آنجناب مستطاب امیر المؤمنین ع
مرویست که زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه
و عند قبر امه بعد ما یدعو لهما یعنی زیارت کنید مردگان خود را چه بدرستیکه ایشان شاد
میشوند بزیارت شما و باید که طلب کند احد شما یعنی بدعا حاجت خود را نزد قبر پدر بعد از
آنکه دعا کند برای ایشان **مطلب ششم** در شروط آداب دعا که داعی را در کار دعا لازم مراعات
آنها تا چاره نیست صاحبان سعادت اقبال و طالبان سر منزل حصول آمال که صحیفه عمر گرامی را بخواهند
که بار تمام اذکار و دعوات که انیس عابدین و مصباح متهجدین است مرقوم سازند و باین
حبه وافیه از سهام خطا در امان یافته خود را بحد یافتن عاقبت دینی و دنیوی اندازند
مخفی نماند که دعا در حدیقه طاعت و بندگی در زمین خاکساری وافکنند که نیجه ای
آوردن بر نیت ثمر قبیت که ایمان اصل آن و حسن ظن ساق آن و استجابت میوه آنست و چنانکه
هر درختی محتاج آبست و بی آن ثمری نمیدارد درخت دعا نیز بر همین دستور بی آب میوه

استجابت نمی آورد و آب آن اخلاص و مراعات سایر شروط و آداب چنانکه در اخبار و آثار
ائمه صادقین سلام الله علیهم اجمعین بیان و زلال ذکر آن از ان ینابیع علم و حکمت بر ریاض
کتب معتبره روان کردیده است پس ارباب حوایج را که در پای نخل دعا بجهت نخل تمنا دست
همواره دامان امید کشاده دارند ناچار است که در اجرای آن سنن و آداب ایستادگی نموده
کما ینبغی طریق اهتمام سپارند در کتاب شریف کافی حدیثی منقولست که حاصل مضمون آن
اینست که شخصی گفت بحضرت امام همام ابی عبد الله ع گفتم که دو آیه است در کتاب خدا که میجویم
آنها را و نمی یابم یعنی اثر آنها را نمی بینم فرمود که کدام است آنها گفتم قوله تعالی ادعونی استجب لکم
دعا میکنم و اجابتی نمی بینم فرمودند که آیا می بینی یعنی تجویز میکنی خدای عز و جل را که خلف
وعده خود کرده باشد گفتم نه فرمودند پس از چیست این گفتم نمیدانم فرمودند که من ترا
خبر دهم هر کس که فرمان برد خدای عز و جل را در آنچه او را فرموده بعد از آن دعا و برا آن
جهت دعا بخواند از راه و آداب آن اجابت نمایم او را گفتم جهت دعا چیست آنحضرت این مضمون
ادا نمودند ابتدا کرده حمد الهی احد سبحانی و ذکر نعمتهای که او نزد تو است میکنی بعد از آن
شکر او بجا می آری بعد از آن صلوات بر پیغمبر میفرستی بعد از آن ذکر گناهان خود کرده و بآن
مقر میشوی بعد از ان از آنها استغفار و طلب آمرزش از خدا بجا می آری پس اینست جهت دعا
بعد از آن فرمود کدام است آیه دیگر گفتم قول خدای عز و جل و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه
و هو خیر الرازقین و بدرستیکه من نفقه میکنم و خلفی و عوضی نمی بینم فرمود آیا می بینی خدای
عز و جل را که خلف وعده خود کرده باشد گفتم نه فرمود پس چیست این گفتم نمیدانم فرمود
که اگر اینکه احدی از شما کسب مال کند از حلال و نفقه کند آنرا در حلال نفقه نمایی درهمی
هم مگر اینکه عوض او باو داده شود الحاصل دعا را راهی است و طریقه اینست که داعی را سالک
آن باید بود و از ان راه طلب کعبه مراد باید نمود و آن عبارت از شروط و آدابیست که بعضی
از ان درین حدیث شریف مجملا مذکور شد و بعضی دیگر از احادیث و اخبار دیگر مستفاد

میکردد و خامه سخن طراز مدعا پرداز را درین مجلس که بجهت همین مطلب انعقاد یافته
متفرقات آنها را جمع ساختن و با رشته تالیف بگلدسته بندی آنها پرداختن ضرورت
و آن به چند کونه است اول آنچه متعلق بنفس داعی است از اعمال دل و احوال باطن
و سایر صفاتی که باید خود را بحلیه اتصاف آنها متحلی سازد تا قابل آن کردد که در درگاه
کبریا بعرض حوایج پردازد نخستین آنها صحت اعتقاد است یعنی ایمان بخدا و پیغمبر و ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم اجمعین و بیزاری از دشمنان و مخالفان که مناط قبول هر عبادتی و
منشا حصول هر سعادتیست خانه دین بی این اساس متین شکسته و خرابست و توالی انواع
طاعت و بندگی در بیابان زندگی بدون این اعتقاد مانند امواج سراب طایران
اعمال را بی این پر و بال بر اوج شاخسار قبول پریدن محض خیالات و کمند رسای ادعا را
بی زور بازوی قوت ایمان بکنگره عرش اجابت رسیدن فرض محال شاهد حقیقت این مدعا
حدیثی است که در عدة الداعی از یکی از دو امام همام یعنی حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت شده و حاصل مضمون آن اینست که محمد بن مسلم گفت که بخدمت آنحضرت عرض
داشتم که ما می بینیم بعضی از مخالفان شما را که عبادتی و اجتهادی و خشوعی دارد آیا این نفعی
بحال او میرساند آنحضرت این مضمون فرمودند که مثل ما اهل بیت مثل خانواده ایست که در
بنی اسرائیل و هیچیک از ایشان چهل شب اجتهاد در عبادت نمیکرد مگر اینکه دعا مینموده
مستجاب میشد مردی از ایشان چهل شب اجتهاد نمود و بعد از آن دعا کرد مستجاب نشد
پس بخدمت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام آمده از آن حال شکایت و در آن باب از وی طلب
دعا کرد آنحضرت دعا نمود و نماز گذارد و بعد از آن دعا کرد الله تعالی وحی فرمود که یا عیسی بنده
بنده من آمد بسوی من از غیر آن دری که از آن می آیند بدرستیکه دعا کرد مرا و در دل او شکی
بود از تو پس اگر دعا کند مرا چندانکه کردنش بریده شود و انگشتانش فرو ریزد که من اجابت
نمیکنم او را پس آنحضرت ملتفت آن مرد گشته فرمود دعا میکنی خداوند خود را و در دل تو

شکی است از پیغمبر او گفت یا روح الله والله که آنچه گفتی واقع بود پس سؤال کن از الله تعالی که آن
شک را از من زایل گرداند پس حضرت عیسی برای او دعا نمود خدای تعالی بر و تفضل فرمود
یعنی آن شک از وی زایل و در آن اهل بیت داخل کرد پس ما اهل بیت نیز اینچنین قبول نمیکنند
خدای تعالی عمل بنده را که شک کند در ما و بر طبق این خبر است حدیثی که از حضرت سید بشر صلوات فرمود
و در ارشاد القلوب مذکور است و حاصل مضمون آن اینست که قسم بانکسی که مبعوث ساخت
مرا بحق که اگر هزار سال نماز گذاری و هزار سال روزه داری و هزار سال حج کنی و هزار جهاد نمائی
و هزار بنده آزاد گردانی و تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانی و همه پیغمبران ملاقات کنی و
با پیغمبری هزار سال عبادت نمائی و هزار جهاد همراه ایشان کنی و با هر پیغمبری هزار حج گذاری
بعد از آن میری و در دل تو حب علی و اولاد او نباشد داخل گرداند ترا خدای تعالی در آتش
با منافقان مفاد این دو خبر هدایت اثر آنکه کثرت طاعت بی اعتقاد و محبت اهل بیت عصمت
در دنیا دعا را بدرجه قبول نمیرساند و در عقبی بنده را از درکات جهنم نمیرهاند و امور
عجیبه غریبه که از بعضی مخالفان دین مانند جوکیان و ریاضت کشان هنوز حکایت
میکنند اکثر کذب و خلاف و ناشی از غیبت صنایع بعقلهای غریب که از افسنت و اگر بعضی
از آنها واقع باشد بنای آن نه بر استجابت دعا بلکه بر حیلهای عوام فریب ابله ریاست
که در تسخیر قلوب جهال بکار میبرند و عقلهای ضعیف و فهمهای سخیف را بدام ارادت
خود می آورند و در بهجة المباهج حکایتی آورده که محصل آن اینست که سالی در سر من رای
قحطی واقع شد و خلیفه مردمان را بدعای باران امر نمود سه روز پی در پی بمصلی رفتند
دعا کردند اثری بر آن مترتب نگردید روز چهارم رئیس نصاری که او را جاثلیق گویند
با نصاری و رهبانان یعنی عابدان خود بصحرا بدعای باران رفتند و در میان ایشان راهبی
بود چون دست برداشت باران باریدن گرفت و روز دوم نیز بدستور باستسقا رفتند
و باران بارید پس اکثر مردمان چون آن دیدند در شک افتاده بدین نصرانیت مایل شدند

خلیفه

خلیفه کس بخدمت سراسر غیب و هادی آن استمداد شک و ریب یعنی امام همام حضرت امام حسن عسکری
فرستاد و آنحضرت محبوس بود وی را از حبس بر آورده گفت امت جدت را دریاب که هلاک
شدند فرمود من فردا بیرون روم و این شک زایل کنم انشاء الله تعالی پس جاثلیق روز
سیم نیز با رهبانان بصحرا رفتند و آن ولی الاجناب هم با جمعی از اصحاب بیرون رفتند
و چون آن راهب دست برداشت آنحضرت یکی از غلامان خود را فرمود که دست راست
وی بگیرد آنچه در میان دو انگشت دارد بستاند غلام چنان کرد و از میان دو انگشت وی
استخوان سیاه بر آورد و آنحضرت از او گرفت و راهب را گفت که اکنون باران بخواه و در
آسمان ابر بهم رسیده بود و اشد و آفتاب بر آمد خلیفه پرسید که این استخوان چیست
فرمود که این مرد نقل پیغمبری از پیغمبران خدا عبور کرده و این استخوان بدست وی افتاده
و استخوان هیچ پیغمبری ظاهر نسازند مگر آنکه باران بارد یعنی این از خواص آنست الحاصل
از اینگونه غرایب اگر فرضا از این جماعت ظاهر میشود مبنی بر امثال این امورات دیگر
از آنجمله اخلاص است یعنی نیت خود را از شوب ریا و سمعه خالص ساختن و آینه ضمیر را
از غبار امیدواری صغیر و کبیر بالکلیه پرداختن و باوصف در دعا و سایر عبادات چنانکه
در باب اول نیز گذارش یافته عبارتست که خواهد خلق از او بپسندند و شنوند و وی را
صالح و عابد دانسته از آن راه بوی گروند چنانکه منظور خود فروشان نادرا و خلق
پرستان حق پرست نماست که بجهت جای کردن در دل خلق همواره بمواظبت دعا و
اذکار میپردازند و در دعا و طاعات پیوسته طاق دلهای ارباب دولت و ثروت را محراب
دعا و قبله همت میسازند دستی که بدعا بر میدارند بدامن خلق دراز است نه بدریوزه حاجت
از درگاه کریم کارساز و لبی که بتهلیل و تسبیح میجنبانند جهت افسون تسخیر دلهاست نه برای
عرض نیاز بخداوند بنده نواز بساط سجده و سجاده جز برای زهد فروشی نمی اندازند و
پر و بال در اوج جهت پرواز بر اوج اعتبار بر خود مرتب میسازند و نمیدانند که بدو غی

و یاری خلق عالم هیچ نیسته است و بی مشیت سبحانی هرکز مرادی از ایشان بحصول نپیوسته

در سلامت ابیقوم جاف کرنمیر الیس الله بکاف عبده کافی و در بیشه دلبستکان امید

این و آن شرط اجیب دعوة الداع اذا دعان چنانکه مذکور شد تذکیری و آیت که

عند الداعی از حضرت مقدس جعفری ع مرویست که انا اذا اراد احدکم ان لا یسال ربه شیئا

الا اعطاه فلییأس من الناس کلهم و لا یکون له رجاء الا من عند الله فاذا علم الله

ذلک من قلبه لم یسال شیئا الا اعطاه حاصل معنی اینکه چون خواهد یکی از شما که از خدا ربه

خود چیز سؤال نکند مکر اینکه خدا تعالی آنرا اعطا نماید باید که از همه مردمان نا امید کردد

و او را امیدی نباشد مکر از جانب خدا پس چون خدا تعالی داند این را از دل او هیچ چیز

مسئلت نکند مکر اینکه خدا تعالی عطا نماید آنرا و از جمله مواعظ الهی حضرت روح الله را

این مضمونست که یا عیسی دعا کن مرا مانند دعای غمکین که در آب غرق میشده باشد و

فریادرسی نداشته باشد یا عیسی از من بخواه و از غیر من مخواه که خواهش است از تو دعا و از

من اجابت و دعا مکن مرا مکر بتضرع و زاری و قصد تو باشد یک قصد باشد یعنی از همه

کسسته و بمن پیوسته باشی بدرستیکه هر وقت که تو مرا چنین دعا کنی من ترا اجابت میکنم

لمؤلفه دل از کره و بیش چرخ ازرق بردار : امید ز هر که هست مطلق بردار : هنکام دعا دست برداشتن : دعوی که زجمله دست غیر حق بردار : چون خامه موعظت سر بریدی

صد این مجلس جنت نظیر بقدری شاید از این مطلب دل پذیر موفق کردید

بود در این مقام بهمین قدر اکتفا نمود دیگر انا انجمله اقبال بر دعاست یعنی دل خود را متوجه

دعا داشتن و این امر مهم و مطلب بزرک را باسید زبان تنها نکذاشتن چه معنی دعا خدای

تعالی را خواندن و طلب حاجت نمودنست از روی تضلل و استکانت و این معنی بی حضور قلب

و توجه باطن تحقق نمی پذیرد بلکه دعای آن مانند الله اکبر است که معروفست که طوطی

میکوید چرا انش در ان نیست خواهد شد احادیث و اخبار موید این کفتار یا

دارالخیر

و انا انجمله درکافی از جناب مستطاب جعفری ع مرویست که ان الله لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه فاذا

دعوت فاقبل بقلبک ثم استیقن بالاجابة محصل مضمون اینکه خدا تعالی مستجاب نمیکند

دعائی را که از دل کرانان غافل ذاهل باشد پس چون دعا کنی دل خود را متوجه آن

ساز بعد از آن یقین و جزم کن که مستجاب میشود و هم در ان کتاب از ان والاجناب

بطریقی دیکر منقولست که اذا دعوت فاقبل بقلبک وظن حاجتک بالباب ملخص معنی اینکه

چون دعا کنی بدل متوجه آن شو مظنون خود ساز که حاجت تو بدر خانه است ظن

اینجا بمعنی علم است تا با حدیث سابق مطابق باشد و نیز در کافی مذکور است حدیثی

که حاصل آن اینست که چون حضرت رسول خدا ص دعای باران کرد و بارید چنانکه مردمان

کفتند که غرق خواهیم شد و آنحضرت بدست مبارک اشارت بابر کرد فرمود که حوالینا

و لا علینا و ابر پراکنده شد کفتند یا رسول الله طلب باران برای ما کردی و نبارید

و بعد از ان باز طلب باران نمودی و بارید مرا باینکه چه وجه داشت که بار اول تو را

اجابت ظاهر نشد و بار دیکر شد فرمودند که انی دعوت و لیس لی فی ذلک نیة ثم دعوت

ولی فی ذلک نیة حاصل معنی اینکه در دعای اول مرا نیت و حضور قلبی نبود و در

ثانی بود و در ارشاد القلوب روایتی مذکور است که حاصل آن اینست که حضرت موسی

علی نبینا و علیه السلام بمردی [illegible] بر کذشت که در سجود و رکوع بود و دعا و تضرع مینمود موسی کفت

یا رب اکر حاجت این بنده بمن میبود هر آینه آنرا روا میکردم و عرض حضرت کریم از این کلام

تفتیش از وجه عدم استجابت دعای او بوده یقین من با این عجز مخلوقیت هر کاه خواهم

که حاجت او را روا کنم تو با این قدرت و فضل و کرم وجهی دارد که آنرا روا نمیکنی آن وجه

چیست وحی آمد که یا موسی انه یدعونی و قلبه مشغول بغنم له بعد حتی ینقطع صلبه

و تتفقا عیناه لما استجبت له محصل معنی اینکه او دعا میکند مرا و دلش مشغول کوسفندانست

که دارد پس اکر سجده کند چنانکه استخوان پشتش منقطع یعنی از هم جدا شود و چشمهایش بیرون

آید من دعای او را مستجاب میکنم نزد وجدان صحیح هر یک از این اخبار صریح است در اینکه حضور
قلب از اعظم ارکان دعاست بلکه بی آن دعا دعا نیست و اثری بر آن مترتب نمیگردد دیگر
از انجمله شکستگی و تذلل و افتقار است و این نیز شجره دعا را اصلی اصیل و در بار آوردن ثمره اجابت
بغایت دخیل است غبار حرمان از چهره احوال جز با بروی خاکساری نتوان شست و گوهر
مراد از خاک آن درگاه جز بچراغ دل افروز سوز و زاری نتوان جست لمؤلفه جان من تن
بخاکساری ده بشکن تا درست گردد کار دیگر از جمله مواعظی که جناب سبحانی حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام در اثنای مخاطبات با حضرت اوست که یا عیسی اذل لی قلبك واکثر ذکری فی الخلوات
ان سروری ان تبصبص الیّ یعنی یا عیسی ذلیل ساز برای من دلت را و بسیار کن ذکر مرا
در خلوتها و بدان بدرستی که خوشنودی من آنست که خاکساری و تذلل نمائی بسوی من
مجملا مناط بندگی افکندگی و انکسار است نه گردن فرازی و اعتبارهای بهانه دکان
عالیشان که خلق بتعظیمشان کمان صفت قد دو تا سازند و در درگاه کبریا نیز دعا بشان
بر سنگ آید و بساد رویشان بر نشان که اهل سند کار جواب سلامشان باکراه کوشند
و در وقت عرض حاجت تا دو دل استقبال دعایشان نماید گاه باشد که بشفاعت ناتوانی
خلق جهان را از بلا رهانند و گاه باشد که بشفاعت ناتوانی خلق جهانی را از بلا رهانند
و گاه باشد که آبروی مور حقیر گشت مراد جمعی کثیر را سیراب گردانند و در وقعیه از امام
همام و سرور کرام حضرت ابی عبدالله مرویست که سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام بقصد
با اصحاب خود بدعای باران بیرون رفت موری چند دید که قائمه خود را یعنی پنجه های دست
و پا ست بسوی آسمان برداشته میگفت که اللهم انا خلق من مخلوقات تو ایم و ما را گزیر
از رزق تو نیست پس هلاك مکن ما را بگناهان فرزندان آدم حضرت سلیمان باصحاب خود
گفت که ارجعوا فقد سقیتم بغیرکم یعنی باز گردید که محقق که بدعای غیر شما باران بشما داده
شده الحاصل حضرت خداوند جبر خبیر را عزّ شانه نظر بحقارت و فروتنی و شکستگی خاطر ات

نه بر شرافت

نه بر شرافت قد و صباحت خد یا اعتبارات و تجملات ظاهر و هر چند بنده در جناب سبحانی
عجز و ناتوانی بیشتر باشد مقام وی در بارگاه قرب بیشتر خواهد بود لمؤلفه دا بند قرب
بیش دران در شکستگان باسجد است نیست دیگر حصیر را دیگر از انجمله حسن ظن
بکریم ذوالمنن است که مسئول را مبذول خواهد داشت و دست رد بر سینه طلب نخواهد
گذاشت چنانکه در کافی در باب یقین در دعا از حضرت ابی عبدالله منقولست که اذا
دعوت فظن ان حاجتك بالباب یعنی چون دعا کنی پس مظنون خود کن اینکه حاجت
تو در در خانه است یعنی بزودی حاصل میگردد و ظن اینجا ظاهرا اینست که بمعنی یقین باشد
چنانکه گذشت و عنوان باب نیز در کافی مؤید است و چون اجابت دعا مضمون و
یقین نباشد که رد دعا و منع عطا مبنی بر عدم وسعت و ممکنات و یا غلبه بخل
و خست و این هر دو چون سایر نقایص از خصائص ممکنات و ساکنان خطه خاك
و ساحت ربوبیت از خس و خاشاك امثال آنها منزه و پاك است پادشاهی که خزانه ش
کن فکان و سراسر عالم هستی کمترین نمونه از آن باشد و بهر چه اراده اش تعلق گیرد بی
تاخیر تحقق پذیرد و مع هذا ذات بی مثالش از هر چیز غنی و بر کنار و دامان عز و
جلالش منزه از غبار احتیاج و افتقار بود عاقل را در خزانه چنین توهم قلت چون
میسر بود در ذات پاکی چنان احتمال بخل چگونه متصور تواند بود با وجود این
مراتب هرگاه خود بحکم ادعونی استجب لکم وعده استجابت نموده باشد و بدلالة انه لا
یخلف الله المیعاد خلف در وعده او نبوده باشد دیگر چه شك که طلب بعطا مقرون
و دعا باجابت مقرون خواهد گردید مگر آنکه در شروط دعا اخلالی و در آداب آن
اهمالی شده باشد و این هنگام تقصیر از جانب دعا و داعی خواهد بود و بخشاصلاح
و تدارك آن باید نمود حافظ هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف
تو در بالای کس کوتاه نیست مخفی نماند که بحکم آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو

خير لكم وعسى أن تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وأنتم لا تعلمون گاه هست
که آدمی از نادانی مطلبی را پیش نهاد خاطر ساخته روز و شب آنرا بدعا از درگاه کریم متعال
میخواهد و قبول آن دعا و حصول آن مدعا موافق حکمت و مصلحت او نیست و اگر او خیر
پنداشته تمام شر و آنچه نفع انگاشته سراسر ضرر است و اگر خود نیز بر حقیقت آن عارف و بر
عاقبت آن واقف گردد بحصول آن راضی نخواهد بود بلکه از ان بجناب سبحانی استعاذه
خواهد نمود درینصورت روان کردن آن حاجت از حضرت باری عین شفقت و محض
غمخواری لهذا حکیم متعال که انحراف افعالش از منهج خیر و ثواب محالست آن مطلب را
بحصول نمیرساند ولیکن در عوض مثل آن بدی و شر از و مندفع میگرداند و گاه باشد
که حصول مطلب در وقت دعا خلاف حکمت و مصلحت باشد و اما در وقتی دیگر موافق
مصلحت گردد درینصورت تاخیر نموده حصول آنرا با آن وقت می اندازد و از غایت فضل
و کرم بازاء انتظاری که وی را داده اجر وی را در ان دعا عظیم و جزیل میسازد و مصداق
این کلام و محقق این مقام اینکه در عدة الداعی از حضرت سید الانام ص که منقولست که ما من
مسلم دعا الله سبحانه بدعوة ليس فيها قطيعة رحم ولا اثم الا اعطاه الله بها احدى خصال
ثلث اما ان يعجل دعوته واما ان يدخر له واما ان يدفع عنه من السوء مثلها ملخص
مضمون بر ظاهر اینکه هیچ مسلمانی نیست که دعائی کند که در ان قطع رحم و گناهی نباشد
مگر اینکه عطا کند خدای تعالی او را بان یکی از سه چیز یا بزودی مدعای وی را روا کند و یا آنرا
برای ذخیره نموده بوقتی دیگر افکند و یا دفع کند از او از بدی و شر مثل آنچه در دعا
خواسته است بوسیله تماثل که عبادت و اما ان یدخر له اگرچه نفسه ممکن است با این معنی باشد
که اجر و ثواب آنرا برای او ذخیره آخرت سازد چنانکه در بعضی از اخبار دیگر تصریح بان
شده است اما با فقره اولی که اما ان یعجل دعوته است بر وجه کامل مقابل نمیشود و حدیث
جامع هر شقوق نمیگردد چه درین مقام سه شق است یا تعجیل حصول مدعا یا تاخیر آن

و با عدم حصول دنیا بر جلی اول هر سه احتمال مذکور خواهد بود و لهذا آنرا ظاهر دانست
و نیز مؤید این معنی است اینکه در بعض نسخ بجای اما ان یدخر له ان یؤخر له است والله
اعلم و هم در آن کتاب از جناب مستطاب امیر المؤمنین ع مرویست که ربما اخرت عن العبد
اجابة الدعاء ليكون اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الامل محصل معنی اینکه گاه باشد
که در اجابت دعا تاخیر شود و مدعای بنده دیر بحصول رسد برای اینکه اجر او عظیم تر
و عطا بوی جزیل تر گردد **الحاصل** بنابر این مقدمات میتوان گفت که دعای بنده
در دو صورت تاخیر و عدم حصول نیز مردود نیست چه تاخیر و عدم حصول چنین
که با اجر عظیم و دفع ضرر که اهم از جلب نفع است مقرون باشد اجابت بلکه فوق آنست
چه ظاهر است که هرگاه فقیری از کریمی چیزی طلب نماید و وی بجهت رعایت مصلحت چیزی
دیگر مثل آن یا بهتر از آن با و عطا فرماید رد طلب او نکرده خواهد بود و از این تحقیق
بظهور می پیوندد که بهیچ طریق دعا بعد از رعایت آداب و شروط بی شک باجابت مشحون
و وعده ادعونی استجب لکم و امثال آن در هر حالی البته باجابت مقرون است پس سزاوار
آنست که بنده اطمینان خاطر خود را بتامل در اخبار مذکوره کامل و وافی و زلال اعتقاد
خویش را بغوالای برده دل تفکر پیشه از کدورت شک و ریب پاکیزه و صاف کرداند
و عرایض دعوات گاه و بیگاه در ان درگاه عالم پناه با وثوق تمام بنظر رحمت عام در آویخته
بتوقیع اجابت رساند **دیگر** از جمله اینکه زبان خود را از آلایش فحش و دشنام پاک
گرداند و سخنی که متضمن هتک عرض مسلمانان باشد بر زبان نراند تا در جناب قدس که
جز پاکان در ان راه نیست راه سخن داشته باشد که مطلبی بعرض رساند در هر کتاب
شریف کافی از حضرت امام همام ابی عبدالله علیه السلام روایت است حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
که در بنی اسرائیل مردی بود سه سال دعا کرد که خدای تعالی او را پسری روزی گرداند چون
دید که مستجاب نمیشود گفت یارب آیا من از تو دورم که دعای مرا نمیشنوی یا بمن نزدیکی

واجابت نمیکنی پس شخصی بجواب وی آمده گفت بدرستیکه تو دعا میکنی خدای عز وجل را از
سه سال با زبان فحش گو و دل بغایت منکر غیر متقی و نیت غیر صادق پس ترک فحش
کن و دلت را نیکو ساز پس آنمرد این کار کرد یعنی زبان و دل خود را از ذمایم مذکوره
پاک ساخت و بعد از آن دعا نمود و پسری متولد شد **دیگر** آنکه خورش و پوشش
خود را حلال و مباح و خود را ملبس بلباس فاخر و تقوی و صلاح سازد و ابره و آستر
جامه بدن را عبا بون ورع از این دو آلایش تطهیر نموده در مقام قرب و موقف
عرض حال بکثافت ظاهری و باطنی خود را در نظر التفات خداوند متعال نیندازد
چنانکه در ارشاد القلوب از مطهر ادناس ذنوب جناب اقدس نبوی ص منقولست که ان
العبد یرفع یده الی الله تعالی و مطعمه حرام و ملبسه حرام فکیف یستجاب له و هذه حال الحاصل یعنی
اینکه بنده دست بدعا بر میدارد و حال آنکه طعام و لباس وی حرام است پس با این حال چگونه مستجاب
گردد و هم از آنحضرت ص در عدة الداعی منقولست که العبادة مع اکل الحرام کالبناء علی الرمل
یعنی عبادت با خوردن حرام چون بنای عبادتی بر ریگ گذاشتن است شرم باد بنده را که
که اگر بخدمت بزرگی از اهل دنیا رود بقدر مقدور در پاکیزگی ظاهر خود میکوشند و رختها
و جامه که مناسب مجلس او باشد می پوشند تا از و نفرت نکنند و منظور التفات در پوشش آنکنند
و با جهان جهان آلودگی و عالم عالم معصیت بدرگاه صمدیت که غیر پاکان را در آن بار
نیست بیباکانه میروند و طلب حاجت مینمایند و اگر فرضا ناشایستی و خلاف قاعده از و نسبت
بسهل ترین شخصی صادر شده باشد و بعد از آن او را بوی حاجتی افتد تا عذر نعله خواهی
آن نپردازد و غبار آن کدورت را از خاطر وی زایل نسازد اظهار آن حاجت بوی نمیتوانند نمود
و با خداوند عالم جل شانه پیوسته در مقام خلاف و سرکشی و روز و شب کار ایشان زشتی و
ناخوشی است و هرگز بخاطرش نمیرسد که بمقام معذرت درآید و باشک گرمی عرق شرمی
تدارک آنها نماید و مع هذا روی آن دارد که هرگونه حاجتی که پیش آید بدرگاه او عرض نماید

و مسنوع است که با این پاس ادب مسئولش بحصول موصول گشته مستجاب الدعوه
و مقضی المرام باز آید هیهات هیهات ایوان توفیق بنیان این منزلت از آن
رفیع تر است که بار گران این همه عصیان بران صعود توانند کرد و معشوق دلکش
شایستگی این کرامت از آن لطیف تر و پاکیزه تر است که با چندین آلایش ظاهری و
باطنی دامن وصالش بدست توان در آورد و انما یتقبل الله من المتقین مرویست
بجناب مقدس جعفری معروض نمود که ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود فرمود که
انکم تدعون من لا تجیبونه و تعصونه فکیف یستجیب لکم یعنی بدرستیکه شما دعا
میکنید و میخوانید کسی را که از او نمیترسید و نافرمانی او میکنید پس چگونه مستجاب کند
برای شما دعای شما را پس سزاوار آنست که بنده تمام احتیاج سراپا افتقار که گاه و بیگاه
بآن درگاه عالم پناه سر و کار دارد همواره در اصلاح کار خود کوشیده خود را چنان مهیا
سازد که در وقت احتیاج روی آن داشته باشد که در آنحضرت بعرض حاجت پردازد دویم
دویم آنچه متعلق باحوال ظاهر و از اعمال جوارح است از آنجمله آنست که چون اراده دعا و عرض
حاجتی کند نخست طهارت نموده ظاهر را نیز چون باطن از خبث حدث طاهر سازد
و بحکم الصلوة قربان کل تقی بگذاردن نمازی اگرچه دوگانه باشد خود را بدرگاه کبریا
فی الجمله نزدیک و آشنا کرده آنگاه بعرض حاجت پردازد چه از تتبع آثار و تفحص اخبار
اهل بیت الطهارة سلام الله علیهم اجمعین که در هر امری از امور خصوصا در رسوم عبودیت
عالمیان را دستور اند بظهور می پیوندد که آن آداب دانان محفل قرب در بیان حاجات و
دعا نخست وضو میساختند و نمازی میگذاردند و بعد از آن متوجه دعا میگشتند
دیگر از آنجمله پیش از دعا صدقه دادن و چیزی از بوی خوش بوییدنست چنانکه
در کافی از حضرت ابی عبد الله ع مرویست و در طلب نجم مذکور است که پدرم چون
طلب حاجت میکرد در وقت زوال میکرد پس چون آن اراده مینمود پیشتر چیزی تصدق

میکرد و چیزی را زخوشبوئی میبوئید و بمسجد میرفت و دعا میکرد در حاجت خود با نچه
خدا خواسته بود **دیگر** روزه گرفتن است چنانکه سابقا مذکور شد که دعای روزه
دار مستجاب و رد نمیشود **دیگر** از انجمله انگشتر فیروزه و عقیق در دست داشتن است
چه در عدة الداعی از خاتم انبیا و یکتا دُر محیط شرف و جاه منقولست که قال الله سبحانه و تعالی
انی لأستحیی من عبد یرفع یده الیّ و فیها خاتم فیروج فاردها خائبة یعنی خدا تعالی فرموده
که من هر آینه شرم میکنم از بنده که بردارد دست خود را بسوی من یعنی بدعا و در آن انگشتر
فیروزه باشد پس آنرا نا امید برگردانم و نیز در عدة از جناب مستطاب جعفری ع روایت کرده
که ما رفعت کف الی الله تعالی عز و جل احب الیه من کف فیها خاتم عقیق یعنی برداشته نشد
کفی بسوی خدا تعالی دوستر از کفی که در ان انگشتر عقیق باشد **دیگر** از جمله اداب ظاهر دعا دست
برداشتن است چه در ان نوعی از تذلل و اظهار مسکنت هست و آن در درگاه خداوند ذو
المنن پسندیده و مستحسن میباشد در عدة الداعی مرویست که کان رسول الله ص یرفع یدیه
اذا ابتهل و دعا کما یستطعم المسکین مضمونش آنکه حضرت رسالت پناه ص چون تضرع و دعا
میکرد دو دست خود را برمیداشت چنانکه مسکین میکند در وقت طلب طعام مخفی نماند
که بنده را در دعا حالات و مقامات مختلف میباشد و در هر حالی و مقامی دست برداشتن
هیأتی جدا و کیفیتی علیحده است و از انجمله مقام رجا و امیدواریست که نظر بر فضل و رحمت
نامتناهی جناب الهی دارد و حصول مرادات دو جهانی را وجهه همت ساخته
طریق طلب [illegible] و از این حالت برغبت تعبیر میشود و در اینوقت باید کف
دستها بجانب آسمان باشد دیگر مقام خوف و ترس کاریست که بنده از بد [illegible]
خود در ارتکاب مناهی و اندیشه در قهر و غضب و سطوت الهی ترسان و هراسان
گشته در دنیا و عقبی از ان استعاذه مینماید یا از شرور و مکاره دار دنیا چون جور و
تعدی ظلمه و امثال متوهم گردیده بر حفظ و حمایت جناب بیچون نظر توقع میگشاید

وانجالت را

وانجالت را رهبت میگویند و باید که پشت دستها بجانب آسمان کند **دیگر** مقام تذلل
وزاری و اظهار عجز و خاکساریست و آنرا تضرع میگویند و در اینوقت میباید که انگشتان
خود را با انگشت سبابه دست راست را علی اختلاف الروایات بجانب راست و چپ
حرکت دهد **دیگر** مقام انقطاع از خلق است بخالق یعنی از همه گسستن و بحضرت او پیوستن
و تبتل عبارت از اینست و در این هنگام طریقه اینست که انگشتان را و بروایتی دیگر انگشت
سبابه چپ را با هنگی ببالا برد و بزیر آورد مقام اخلاص است که دعا از غرضها
مبرا و محض تذلل بدرگاه کبریا باشد و این حالت اشرف حالات و این مقام بهترین مقامات
و آنرا ابتهال میگویند و در اینوقت ادب اینست که دو دست و ذراع خود را در برابر
رو بجانب قبله دراز کند و بنا بر حدیث دیگر دراز کرده بجانب آسمان بردارد و این وقتیست
که چشم گریان و اشک در جریان شود و آنچه مضمون ذکر یافت از چند حدیث که در کافی و غیر
آن نیز از کتب معتبر مذکور است مستفاد میگردد **دیگر** از انجمله از مقرب درگاه ربوبیت
و مؤدب اداب عبودیت حضرت ابی عبدالله ع منقولست که ذکر الرغبة و ابرز باطن
راحتیه الی السماء و هکذا الرهبة و جعل ظهر کفیه الی السماء و هکذا التضرع و حرک اصابعه
یمینا و شمالا و هکذا التبتل و یرفع اصابعه مرة و یضعها مرة و هکذا الابتهال و مد یدیه
تلقاء وجهه الی القبلة و لا تبتهل حتی تجری الدمعة ان عالم ربانی در توضیح این مطلب اکتفا
ببیان ربانی نموده و از زیادتی اهتمام بتحریک دستهای مبارک آنرا محسوس و خاطر نشان
مخاطب فرموده اند بدینگونه که ذکر رغبت کرده باطن هر دو کف را بجانب آسمان ظاهر ساخت
و فرمود که اینچنین است و پشت هر دو دست را بجانب قبله کرد و فرمود که چنین است تضرع و
انگشتان خود را براست و چپ حرکت داد و گفت هم چنین تبتل و انگشتان خود را ببالا می برد
و بزیر می آورد و فرمود هم چنین است ابتهال و دستهای خود را برابر روی خود بجانب قبله
کشید و فرمود که ابتهال نمیکند تا اشک روان شود و در حدیث دیگر هم از انحضرت چنین

مرویست که بعد از بیان کیفیت دست برداشتن در رغبت و رهبت بر وجهی که مذکور شد
فرمود والتضرع تحرك السبابة اليمنى يمينا وشمالا والتبتل تحرك السبابة اليسرى ترفعها
الى السماء وسعا وتضعها والابتهال تبسط يديك وذراعيك الى السماء حاصل معنی
آنکه در تضرع طریقه اینست که حرکت دهی انگشت سبابه راست را بجانب راست و چپ و
در تبتل حرکت میدهی سبابه چپ را باین طریق که بلند میکنی بسوی آسمان باهستگی و
بزیر آوری و ابتهال اینست که مبسوط میگردانی دست و ذراع خود را بجانب آسمان و میان
این دو حدیث تناقضی نیست که ممکن است که دست برداشتن در هر یک از این سه حالت
دو صورت داشته باشد و حدیث دیگر هم در کافی مذکورست ابو بصیر از ایشان پرسید
صغیر و کبیر هم پرسید از دعا و رفع یدین فرمودند که بر چهار وجه است اما التعوذ فتستقبل
القبلة بباطن كفيك واما الدعاء في الرزق فتبسط كفيك وتفضي بباطنهما الى السماء واما التبتل
فايماؤك باصبعك السبابة واما الابتهال فرفع يديك تجاوز بهما رأسك ودعاء التضرع ان تحرك
اصبعك السبابة مما يلي وجهك وهو دعاء الخيفة محصل مضمون اینکه اما در دعای استعاذه
باطن کفها را بجانب قبله باید داشت و اما در دعای طلب رزق کفها را گشوده باطن آنها را
بسوی آسمان باید کرد و اما تبتل با انگشت سبابه اشاره باید نمود یعنی حرکت باید داد و
کیفیت آن در حدیث سابق مذکور شد و اما در ابتهال دستها را باید برداشت چندانکه
از محاذات سر بلندتر کرده و بعد از بیان این چهار وجه از وجوه خمسه که ظاهرا بحسب اقتضای
مقام و نظر بحال مخاطب اهم بوده بیان تضرع نیز فرمودند که انگشت سبابه را در پیش رو حرکت
باید داد و کیفیت آن مذکور شد و دعای تضرع دعای خیفت است ظاهرا مراد اینست که فزونی
خوف در آن میباشد و شاید این کلام ناظر باشد بکریمه واذکر ربك في نفسك تضرعا
وخيفة که در سوره اعراف **مخفی نماند** که ممکن است که دعای رزق در این حدیث شریف
بر سبیل مثال و مراد مطلق سؤال باشد و این عبادت از رغبت است بمعنی که در صدد این حدیث

مذکور

مذکور شد و همچنین تعوذ نیز عبارت از رهبت است و لهذا ذکر رغبت و رهبت علی حده
در این حدیث شریف شده و بنابراین ممکن است که دست برداشتن در رهبت که در این
حدیث از آن بتعوذ تعبیر شده چون سایر احوال دو صورت داشته باشد یکی باطن
کفها را بجانب زمین کردن دویم بجانب قبله کردن و این دو صورت شبیه بهم نزدیک است
و بنابراین مجموع حالات دعا که از احادیث مذکوره مستفاد میگردد بیش از پنج نخواهد بود
و نیز محتمل است که رغبت و رهبت محض امید و بیم باشد و سؤال و استعاذه در معنی آنها
ماخوذ نباشد و هر یک از اینها حالت و مقام دیگر باشد و در هر یک از احادیث استقصای
جمیع حالات دعا نشده باشد و مجموع آنها هفت باشد چنانکه ظاهر عنوان باب این مبحث از
کافی ولیکن احتمال اول ظاهرتر مینماید والله اعلم **دیگر** از آداب ظاهری دعا بلکه از اهم و اعظم
آنها گریه کردن و جهت سبز کردن تخم امید از چشمه سار دل آب اشکی بروی کار آوردن و این
از آداب دعا اصلی اصیل و در حصول مدعا بغایت دخیل است چنانچه بعضی از اهل دعا آنرا سید
آداب دعا خوانده اند **لؤلؤ تر** اکسیری میکند نمیر را صاحب هنر در دل ایشان دعائی که بهر تیغ آ
از فضایل و فواید گریستن بس که بنده را از دنس معاصی مقدس و مهذب و در درگاه عزت
روشناس و مقرب میگرداند چنانکه در کافی از مهر سپهر برتری حضرت مقدس جعفری علیه السلام
منقولست که خدای عز و جل بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وحی نمود که ان عبادی لم یتقربوا
الی بشیء احب الی من ثلاث خصال بدرستی که بندگان من نزدیکی نجویند بسوی من بچیزی محبوبتر
بمن از سه خصلت موسی گفت یا رب چیست آن خصال فرمود یا موسی الزهد فی الدنیا والورع
عن المعاصی والبکاء من خشیتی یعنی آن سه خصلت یکی بی رغبتی در دنیاست دویم اجتناب
از گناهانست سیم گریه است از ترس من موسی گفت یا رب چیست برای کسی که آنها را کند یعنی چه
ثواب و مزد خواهد داشت پس وحی فرستاد خدای عز و جل بسوی او که یا موسی اما الزاهدون
فی الدنیا ففی الجنة واما البکاؤن من خشیتی ففی الرفیق الاعلی لا یشارکهم احد واما الورعون

عزّ معاصیه فانّی افتش النّاس ولا افتشهم حاصل معنی اینکه اما نا امیدان در دنیا پس در بهشت
خواهند بود و اما گریه کنندگان از ترس من پس در مرتبه بلند اعلی که دیگری ندان شریک
نباشد مقام خواهند نمود و اما پرهیزکاران از نافرمانیهای من بدرستی که من تفتیش میکنم
مردمانرا و ایشانرا نمیکنم یعنی در حساب بر ایشان سخت نمیگیرم و اعمال ایشانرا می پذیرم
و هم در ان کتاب از نا تعالی جنابه روایت حدیثی که محصل مضمون آن اینست که هر چشمی
روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که از ترس خدا گریسته باشد و هیچ چشمی پر از اشک
نشود از ترس خدای تعالی مگر اینکه حرام کند خدا تعالی سایر جسد او را بر آتش و چون
آن اشک بر گونه وی روان شود فرو نگیرد ان رو را تیرگی و خواری همانا مراد سیاه
روئی گناه هست و خواری موقف قیامت و جایگاه و هیچ چیز نیست مگر اینکه آنرا کیلی
و وزنی هست یعنی حدی و اندازه دارد که باید بآن رسد مگر اشک چشم که بدرستی که
خدای عز و جل خاموش میگرداند باندکی از ان دریاهای آتش را و اگر گریه بنده در امتی
هر آینه رحمت کند خدای عز و جل آن امت را بگریه آن بنده و از سؤالات حضرت کلیم الله که
در مناجات نموده و در امالی شیخ صدوق رحمه الله مذکور است اینست که الهی فما جزاء من دمعت
عیناه من خشیتک یعنی ای معبود من چیست جزای کسی که اشک آلوده گردد چشمهای او از ترس
تو خدا تعالی فرمود که یا موسی اقی وجهه من حرّ النار و امنه یوم الفزع الاکبر یعنی نگاه
میدارم روی او را از گرمی آتش و ایمن میگردانم او را در روزی که خوف در ان بزرگترین
خوفها باشد یعنی روز قیامت و برگزیده آدمیان و نور دیده عالمیان را بسکه در
التزام این خصلت اهتمام بوده بدعا آنرا از درگاه الهی روزی کن مرا دو چشم بغایت اشکبار
که گریه از ترس تو و در روایت که چون مسئلت مینموده که اللهم ارزقنی عینین هطالتین
تبکیان من خشیتک الخ یعنی که چون مرد ذکر گناه خود کند و از خوف الهی گریه فرشتگان مبادرت
نموده آن قطرات اشک را در ربایند و در قدحی از نور کرده بخاتمی از مشک مهر نمایند

پس چون روز قیامت شود و صاحب آن محاسبه کرده سیأتش بر حسنات راجح و زیاد
پس و برابر بوی آتش بند چون خواهند که او را در آتش افکنند حق تعالی گوید که بتعجیل
مکنید بر بنده من بدرستیکه او را نزد من امانتی است پس فرمان شود که آن قطرات
اشک را آورده بر آتش بریزند پس آن دریاهای عظیم از آتش را فرو نشاند و نظر این
خبر چند هذا بیات شریف آورده اند که سر انگشت زبان تقریر فرا اید فواید آنها را در
گوش جانهای حق پذیر کشید و قطرات عبرات عبارات آنها از نوک اشک فشان خامه بیان
بر دامن صفحه روان گردید در کتب معتبر از حد بیرون و ذکر تمامی آنها از حوصله گنجایش
این مجلس افزونست و حاصل آن جمله اینکه جنس خطیر گریه در بازار اعتبار قدر و قیمت بسیار
و نظر رحمت گوهر سیراب اشک را بنقد عفو و مغفرت خریدار است پس سزاوار آنست که بنده
چون عرض حاجتی بان درگاه برد و از روی امید واری رو بقبله دعا آورد چنانکه رسم گدایان
و اهل طلبات که نزد کریمان اگر هم برگ سبزی دو شاخ باشد دست آویز کف در یوزه
میکنند تحفه گریه و زاری پردازد و گوهر اشک را دست دست آویز کف نیاز سازد
تا مگر بابروی دعایش در آنحضرت مقبول و مدعایش قرین حصول گردد ملا رومی تا نگرید
ابر کی خندد چمن ؛ تا نگرید طفل کی نوشد لبن ؛ اشک کز بهر خدا بارند خلق ؛ گوهرست و
اشک پندارند خلق ؛ مایه در بازار این دنیا زرست ؛ مایه آنجا سوزش و چشم ترست ؛
نوحه دان فقرا که آید بیدگان ؛ طالب نانی تو چون نادیدگان مجملا گریستن در دعا از اهم
آداب و در حصول مدعا از اعظم اسبابست و تلاش در یافتن حالت فیض قرین بحدی
ضروریست که اگر کسی را گریه نیاید و چشمش یابی نور در دریغش قطره اشکی بخل و امساک
نماید باید که بنور خود را بان وادارد و بیاد وقایع اندوه خیز گریه انگیزد چون مرگ عزیزان
رفته و دوستان در فراش خاک خفته خود را بگریه آورد چنانکه در کافی از اسحق بن عمار
مرویست که حضرت ابی عبدالله گفتم که گاه چنین میباشم که دعا میکنم و میخواهم که گریه کنم و نمی آید

وای بسا که یاد میکنم بعض انکسانی را که مرده اند از اهل من پس رقت میکنم دمی که بیم
آیا این روایت فرمود آری ذکر ایشان سکینی پس چون رقت نمودی گریه کن و بخوان
خداوند خود را وهم در آن کتاب از آن مؤدب آداب بستوده است که آن لرزش تنکنای است
یعنی اگر گریه نباشد پس بتکلیف خود را بران دار باین معنی که برای آن تقریبات و سیلها برانگیز
چنانکه مذکور شد یا باین معنی که خاطر خود را چون گریه کنندگان ساز و در هیات و آواز
تشبه بایشان کن و بر این سیاق اخبار در کتب معتبره آثار متعدده مذکورات و معلوم میکردد
که هرگاه ساخته بتکلیف در وقت دعا از آداب و سنن و در درگاه الهی پسندیده و مستحسن
باشد گریهای بیدرد که از اثر دل خیزد و اشکهای غم پرورد که مسلسل و متواتر از دیدگان
فرو ریزد در آنحضرت چه قدر و قیمت خواهد داشت المؤلف جان من تن بسیل گریه بده
چشم من کم مباد ز ابر بهار / سوزش عشق گریه پر خواهد / این نمک آب میبرد بسیار
مقدران اجزا ذکا لا یخفی که در قنوات فکرهای عمیق عمری بتیشه اندیشه جانها کنده اند
از آب صافی روشن تر است که چنانکه عیون و آبار کاریز با اعتدال سیلهای تند متطلس و
خراب و جداول و انهارها از زیادتی گل و لای آن سد و دو بی آب میکردد چشمه سارهای دلها
نیز که منبع آب دیدهاست گاه از طغیان سیلها و میلها و هوسهای گل و لای کدورت آوریها
کور و عاطل و جویبار دیدها خشک و باطل میماند و این هنگام تخم امید را جز در خاک حرمان
پوشیدن بری و نخل دعا را غیر از دعای بیحاصل ثمری نخواهد بود پس صاحبان کشت
و کار طاعت و طالبان اثمار اجابت را ناچار است که تنقیه قنوات دلهای خراب خود را سعی
جمیل بتقدیم رسانند و مجاری بواطن را که عبارت از رشته ربط دلها بدیدهاست از
گل و لای علایق دنیا و کدورات این عبرت سرا پاک کرده آب اشک بر چهرهای جاری کردانند
و الی برای تنقیه این انهار و گل و لای بر و بار این انهار بر از تامل در اختلال احوال خود بیت کر سرمایه
عمر گرامی را بهیچ در باخته و برای سفر بی رفیق و قافله مرگ زاد و راحله مهیا نساخته شیر زمانی

چون اجل امان دهد قفا و کرده شکل مانند ریسمان کسل در پیش و بار کرانی چون کناهان
بر دوش و زشتی چون عملهای زشت خود با پیچ و عدوی چون نفس اماره قرین و راه
نزدیک ماند دنیا در کمین منزلی چون ویرانه پرمار و مور پر ابرا خانه خواهی چون عذاب
قبر منتظر چراغی چون آتش غضب الهی سوزان و شمعی چون شعله جان کدازنده آه حسرت
فروزان بالین و بستر نرمی چون خشت و خاک لحد افتاده و هم خوابه مهربان کرمی مانند
فشار قبر آغوش اشتیاق کشاده و در صبح قیامت که از خواب عدم کشاید از شرم آلودگی بروی
پاکان نتواند نظر کرد و در شور و نشور که از خاک بینی سر بر آورد از ننگ قبایح در میان خلایق
نتواند سر بر آورد از نیکو درجات بهشت و حور و قصور و عیش و سرود آن دیده ناله و واحسرتا
علی ما فرطت فی جنب الله باوج رساند و از یکطرف درکات جهنم و عذاب و نکال و سلاسل
اغلال آنها مشاهده نمود مخاک تمنای یا لیتنی کنت ترابا نماید فرق دل فشانند و سنی و یاری که به
پناه حمایتش گریزد و نه حسن کرداری که بدامن امید وارهش درآویزد نه انکار کردهای مقبول
و نه عذر آوردهای معقول نه در صاحب حال احتمال خطا و نسیان و نه میر دیوان عدول طامع و
رشوه ستان نه بازار حزار اخیانت وزن و کیل و نه ترازوی عدالتش اسر موی حیف و میل
آدمی بیچاره که در دنیا این حال و مبداء و مآلش بدینموال بود باشد ذهی بی دردی و بیعقلی
که آنرا هیچ نشمارد و روز و شب بروز خود اشک خونین از دیدکان نبارد چه جای آنکه گاهی
دل غفلت پیشه را بفکر آن اندازد و بتکلف قطره چند اشک از چشم روان سازد سبحان الله
خاطری که باید همیشه در غم این احوال باشد هرگز آن بیادش نمی آید و دلی که باید از تعقل
آن روز سراپا آب گردد در دادن قطره اشکی مضایقه مینماید المؤلف ای دل از سنگ سیه سختتر
باز ره خشک و دامان تر / شد ز رگ سنگ روان چشمه سار / ای دل بیدرد تو هم اشکبار
دشمن اگر دید بحالم گریست / ای دل چون سنگ ترا رحم نیست / تا بکی از هجر جهان خون خوری
هر خود ای دل پس از این خون گری / حال دلم بنگر و اشک بریز / چشم من از خون زمانی تو بنیز

باليم اكنون كه زغم خون گريست : اين همه استادگی که بهر چيست ؛ يعنی ام کشت نغم وای
وای ؛ که بهر خونبا دنياهای های ؛ بی غم از دل به بر کو بر دود ؛ ای غم دل سوز بس نبود زود

مطلب سيم آدابيست که متعلق بدعا و کيفيت گذارش آنست نخستين آنها اينکه چنانکه رسم
فقرا و مساکين است که در خدمت ملوک و سلاطين اول طريق مدحت گوئی و ثناگستری
سپرند و بعد از آن مطالب خود را بمقام عرض در آورند افتتاح تمجيد و تحميد و تسبيح
و تهليل نموده زبان بثنای جناب الهی و درود بر حضرت اشرف رسالت پناهی ص
گرام او گشايد و بعد از آن شروع در دعا و عرض مدعا نمايد چنانکه در کافی از امام
همام والا مقام حضرت ابی عبد الله ع منقولست اذا أردتَ أن تدعوَ فمجّد الله عز و جل
واحمده وسبّحه وهلّله واثن عليه وصلّ على النبي محمد صلى الله عليه وآله ثم تعط حاصل
معنی اينکه چون اراده دعا کنی پس خدای عز و جل را ببزرگواری ذکر کن يعنی بگفتن
کلمه الله اکبر يا امثال آن و حمد و سپاس او بجا آور و بپاکی از عيوب و نقايص او ثنا
و بکلمه لا اله الا الله گويا شو و ممکن است که مراد از تحميد و تسبيح نيز خصوص کلمه الحمد لله
و سبحان الله باشد و ثنا کن بر او يعنی ذات پاک او را باسماء حسنی و صفات کمال
وصف نما و درود بفرست بر پيغمبر که محمد است ص بعد از آن حاجت خود را سؤال کن تا
خدا تعالی عطا فرمايد اکتفا بدرود پيغمبری ذکر آل در اين حديث شريف مبنی بر ظهور آنست
چنانکه از احاديث مذکوره بعد از اين معلوم ميگردد و در کيفيت تمجيد و مدح و ثنا
عبارات بليغه بالغه از ائمه عليهم السلام هدی بسيار ماثور است و بعضی از آن با آنچه در اسم
اعظم ورود يافته انشاء الله تعالی در مطلب آينده گذارش خواهد يافت و لما اخبار و آثار
در خصوص صلوات بر سيد ابرار و ائمه اطهار ص عليهم بيش از بيش وارد گشته قدری تأکيدا
در گذارش آنوقت دعا و غير آن در روايات معتبره از حد گذشته است از آنجمله در کافی
از مفخر انام و مرجع خواص و عوام حضرت صادق ع منقولست که لا يزال الدعا محجوبا حتی

يصلی

يصلی علی محمد و آل محمد يعنی پيوسته دعا در پرده است مراد اينکه از نظر التفات الهی مستور
و مکتوم و از وصول بدرجه قبول ممنوع و محروم باشد تا اينکه درود فرستد بر محمد و آل
محمد و در همان کتاب از همان جناب ع مرويست که من دعا و لم يذکر النبی ص رفرف
الدعا علی رأسه فاذا ذکر النبی ص رفع الدعا محصل اينکه هر که دعا کرد و ذکر پيغمبر ص
يعنی ياد او و صلوات و درود ننمود يا ذکر بمعنی ثنا باشد يعنی ثنای آنحضرت نگفت
اين دعا چون مرغی که بر گرد چيزی بالهای خود حرکت دهد و خواهد که بر آن
نشيند بر سر وی حرکت کرد يعنی اوج نگرفت و بمدرجه استجابت عروج ننمود پس چون
ذکر پيغمبر ص کرد دعا را بالا برند و بمقام استجابت رسانند و نيز در کافی از آنحضرت
منقولست که من قال يا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او روا کرده شد سی برای
دنيا يعنی باقی برای آخرت و هم در کافی از عبد السلام بن نعيم مرويست که بحضرت ابی عبد الله ع
گفتم که من داخل خانه يعنی خانه کعبه شدم و از دعا هيچ بخاطرم نرسيد غير صلوات بر محمد
و آل او آنحضرت فرمود که اما انه لم يخرج احد بافضل مما خرجت به يعنی بدان بدرستی
که احدی بيرون نيامد از خانه کعبه بهتر از آنچه تو بيرون آمدی يعنی هيچکس را در آن
بيش از تو فضيلت و ثواب حاصل نشد و هم در آن کتاب از آن عالیجناب حديثی روايت
شد که حاصل مضمون آن اينست که چون ذکر پيغمبر ص شود بسيار بر او درود فرستيد
چه بدرستی که هر که بر او يک درود فرستد خدا تعالی بر او هزار درود فرستاد در هزار
صف از فرشتگان و هيچ چيز نماند از آنچه خدا تعالی آفريده مگر اينکه بر آن بنده
درود فرستاد برای اينکه خدا و فرشتگان بر او درود فرستادند پس هر که در اين باب رغبت
نکرد يعنی خواهش چنين فضل و ثواب و کرامتی ننمود او جاهل مغرور است تحقيق که خدا
و رسول و اهل بيتش از او بيزارند و هم از آنحضرت روايت کرده که قال رسول الله ص
الصلوة علی و علی اهل بيتی تذهب النفاق يعنی گفت رسول خدا ص که درود بر من

و بر اهل بیت من سپرد نفاق را و حدیث دیگر که هم در کافیست چنین است که بلند کنید
آوازهای خود را بدرود بر من که بدرستی که آن درود میبرد نفاق را و در عدة الداعی
از حضرت ابی عبد الله ع ماثور است حدیثی که حاصل آن اینست که فرشته از فرشتگان
سؤال کرد از الله تعالی که عطا کند او را سمع عباد یعنی شنیدن کلام بندگان و خدای تع
عطا فرمود پس این فرشته ایستاده است تا قیامت قایم شود نیست احدی از مومنان
که گوید صلی الله علی محمد و آل محمد و السلام مگر اینکه آن فرشته گوید و علیک السلام بعد از آن فرشته
گوید یا رسول الله بدرستیکه فلان کس بتو سلام میرساند پس آنحضرت میگوید و علیه السلام
یعنی بر او باد سلام و رحمت و در کافی از یکی از دو امام همام یعنی حضرت باقر و صادق
علیهما السلام منقولست که ما فی المیزان شیء اثقل من الصلوة علی محمد و آل محمد و ان الرجل
لیوضع اعماله فی المیزان فیمیل به فیخرج ص الصلوة علیه فیضعها فی میزانه فیرجح به حاصل
مضمون بر سبیل اجمال اینکه هیچ چیز در ترازوی اعمال گرانتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست
بدرستی که مرد هر آینه گذاشته میشود اعمال او یعنی عملهای صالحش در میزان پس میل میکند
ترازو بآن گذاشتن یعنی کفه حسنات از سبکی بالا میرود یعنی بیرون می آورد حضرت
پیغمبر ص درود آن بنده را که بر او کرده و او را در میزان او میگذارد پس راجح می آید ترازو
یعنی کفه حسنات بآن مراد از این حدیث شریف ظاهرا اینست که چون صلوات از روی
اعتقاد متضمن اذعان نبوت و امامتست بی آن هیچ حسنه مقبول نیست و در میزان
اعمال قدری و وزنی ندارد و بانضمام آن مقبول و گران قدر گشته بر سیئات راجح
می آید و سبب غفران آنها میگردد و در توضیح این معنی حدیث شریف نبوی ص در
کافی کافیست که من ذکرت عنده و لم یصل علی و دخل النار فابعده الله ملخص معنی
اینکه کسی که مذکور شدم پیش او و بر من صلوات نفرستاد یعنی دانسته ترک آن کرد
بجهنم داخل شد پس خبر بنیاد که خود بر سر خود آورده از جهتی که مذکور شد که صلوات نیست

بر انکار آن کفر و سبب دخول نار خواهد بود مخفی نماند که چنانکه جمیع حسنات مخفی
توحید بی صلوات بر پیغمبر از روی اذعان مقبول و کافی نیست صلوات بر پیغمبر بی صلوات
بر آل اطهار او از روی اذعان کافی نیست چنانکه در کافی مذکور است حدیثی که حاصل
آن اینست که مجمع فضایل و مفاخر حضرت امام محمد باقر ع شنید که مردی بجانب کعبه چسبیده و
میگفت اللهم صل علی محمد آنحضرت فرمود که یا عبد الله لا تبترها لا تظلمنا حقنا قل اللهم
صل علی محمد و علی اهل بیته یعنی ای بنده خدا صلوات دنباله بریده و ناقص مکردان ظلم به
ندادن حق ما مکن بگو اللهم صل علی محمد و اهل بیته یعنی ما اهل بیت را نیز در درود داخل
و به پیغمبر ملحق سازد و هر که چنین نکند بر ما ظلم کرده و حق ما را ادا ننموده خواهد
بود انگه بعد از حمد و ثنا درود بر سید انبیا و ائمه هدی بر گناه خود اقرار
و از کریم آمرزگار برای آنها استغفار نماید چنانکه در اوایل همین مطلب در بیان جهت
دعا و آداب آن از جناب مستطاب جعفری ع منقول شد که تبدا فتحمد الله فتذکر نعمه
عندک ثم تشکره ثم تصلی علی النبی ص ثم تذکر ذنوبک فتقر بها ثم تستغفر منها یعنی
ابتدا نموده حمد میکنی خدا را و ذکر میمائی نعمتهای او را که نزد تست بعد از آن شکر
آن میکنی بعد از آن درود بر پیغمبر ص میفرستی بعد از آن ذکر گناهان خود نموده اقرار
بآنها میکنی بعد از آن استغفار از آنها و طلب آمرزش از الله تعالی میمائی و نیز در کافی
از همان حضرت مرویست انما هی المدحة ثم الثناء ثم الاقرار بالذنب ثم المسئلة
انه و الله ما خرج عبد من الذنب الا بالاقرار یعنی جز این نیست که آداب دعا مدح است
بعد از آن ثنا بعد از آن اعتراف بگناه بعد از آن طلب حاجت بدرستی که شان ا...
که بعد العظیم که بیرون نرفت هیچ بنده از گناه مگر باقرار بآن مراد ظاهرا اینست که تنزه
از عصیان و خطا و تحلی بحلیه صلاح و تقوی که بحکم کریمه انما یتقبل الله من المتقین
از شروط قبول دعاست بی اعتراف بجرم و تقصیر خود حاصل نمیگردد مخفی نماند

که مدحت وثنا در اصل لغت بیك معنی نزدیك بهم اند وعطف ثنا در این مقام مقتضی
مغایرت میتواند بود که مراد از مدحت ذکر اسماء وصفاتی باشد که دلالت بر عظمت و
جلال خداوند متعال میکند واین عبارت از تمجید است که مذکور شد ومراد از ثنا وستایش بعضی
باشد که متضمن بخشش وبخشایش ایست واحتمالات دیگر نیز ممکن است والله اعلم دیگر از
ابجملۀ محمد وال پاك او وسیلۀ حسن وقد جرمنا بینان را شفیع ساخته با بروی این
شیوه بهار حرمان از چهرۀ مدعا شستن است چه در بسیاری از کتب اثار منقولست که توبۀ حضرت
آدم علی نبینا ع باین مقبول وسؤالش باستجابت موصول گردید از جمله در کتاب خصال از
ابن عباس مرویست که پرسیدم پیغمبر را ص از کلماتی که فرا گرفت آنرا آدم از خداوند خود پس
خدا تعالی توبۀ او را پذیرفت اشاره است بکریمۀ فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه
انه هو التواب الرحیم که در سورۀ بقره است آنحضرت فرمودند که آدم سؤال کرد از خدای تعالی
بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین مگر اینکه توبۀ مرا قبول کنی پس خدای تعالی توبۀ او را قبول
کرد یعنی مراد از کلمات این اسامی با برکات است ونیز در خصال از مفضل بن عمر روایت نموده
که گفت سؤال کردم حضرت صادق ع را از قول خدای عز وجل واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات که
این کلمات چیست فرمود که این کلماتیست که تلقی کرد آنرا آدم از رب خود پس توبۀ او را
قبول فرمود وآن اینست یا رب سؤال میکنم ترا بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین
مگر اینکه توبۀ مرا قبول کنی پس خدای تعالی توبۀ او را قبول فرمود ودر اخبار اهل بیت اطهار
علیهم السلام این مضمون وارد است که آدم علی نبینا وع بر عرش اسمی چند معظم مکرم نوشته
دید از آنها سؤال نمود گفتند این اسماء بزرگوارترین مخلوقات بحسب منزلت نزد خدای تعالی
وآن اسماء محمد بود وعلی وفاطمه وحسن وحسین وآورده اند که جبرئیل ع ویرا سفارش نمود
که این نامها را یاد گیرد وتکرار میکرده باشد که فایدۀ بسیار از آنها بتو رسد تا وقتی
که از بهشت بیرون آمده در دویست سال در کوه سراندیب میگریست ومینالید وصحیفۀ اعمالش

بتوفیق قبول موشح نمیگردید روزی در سجده آن نامهای جلیل وآن سفارش جبرئیل
بخاطرش رسید چنانکه مذکور شد آنها را شفیع ساخت وبحرمت این پنج تن بزرگوار
خود را از خاك ذلت برداشته دیگر باره لوای کرامت در جهان برافراخت وبروایتی
دیگر اشباح صور ایشانرا بر عرش دید بوحی الهی بر مقام ایشان عارف گردیده
بود نادر وقت توبه متوسل بایشان گردید واین مخصوص حضرت آدم نبود بلکه انبیاء
دیگر نیز در شداید ومضایق توسل بآن پیشوایان خلایق مینموده اند چنانچه
در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت ابی عبد الله ع منقولست آنچه حاصل مضمون
آن اینست که یهودی بخدمت سید انبیا واشرف اوصیا ص آمده نزد آنحضرت ایستاد
وتند از روی غضب بجانب وی مینگریست آنحضرت فرمودند که چیست حاجت تو
گفت که تو افضلی یا موسی بن عمران پیغمبری که خدای تعالی با او تکلم نمود وتوریت وعصا بوی
انزال فرمود ودریا را برای او شکافت وابر را برای او سایه گستر ساخت جناب اشرف
نبوی ص فرمودند که ناخوش است بنده را که مدح خود کند ولیکن میگویم که بدرستی
که آدم چون ارتکاب آن خطیئه نمود توبۀ وی این بود که الها بدرستی که من سؤال میکنم از
تو بحق محمد وال محمد که آمرزیده مرا پس آمرزید آن خطیئه را خدای تعالی برای وی وبدرستی که
نوح وقتی که سوار کشتی شد ونترسید گفت الها بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق محمد و
ال محمد که نجات دهی مرا از غرق پس خدای تعالی نجات داد او را از آن وبدرستی که ابرهیم وقتی
که انداخته شد در آتش گفت الها بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق محمد وال محمد که نجات
دهی مرا از آتش گردانید خدای تعالی آتش را برو خنك وبا سلامت وبدرستی که موسی وقتی
که انداخت عصای خود را ویافت در نفس خود ترسی گفت الها بدرستی که من سؤال میکنم از
تو بحق محمد وال محمد که مرا ایمن گردان پس گفت خدای جل جلاله که مترس بدرستی که تو اعلی
یعنی غالبی ای یهودی اگر یافتی مرا موسی بعد از آن ایمان نیاوردی بمن وبنبوت من

سود نکردی او را ایمان او و سود نکردی او را نبوت انبیای یهودی و از ذریت من مهدی
چون خروج نماید عیسی بن مریم برای او نصرت فرود آید و وی را پیش دارد و در قفای
او نماز گذارد **مخفی نماند** که حضرت کلیم الله بخطاب لا تخف دو بار مخاطب گشته اول
در وادی ایمن وقتی که حضرت عزت وی را بافسر نبوت سربلندی و بمعجزه عصا و ید بیضا
ارجمندی بیداد وی از وی سؤال فرمود که وما تلک بیمینک یا موسی چیست اینکه در دست
داشت گفت هی عصای اتوکؤ علیها واهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری این عصای
منست که تکیه میکنم بران و برگ از درخت میریزم بآن برای گوسفندان خود و مراست در ان
حاجتهای دیگر الله تعالی فرمود که القها یا موسی بینداز آنرا ای موسی فالقیها فاذا هی حیة
تسعی پس انداخت آنرا پس ناگاه آن ماری شد که میشتافت گویند که حضرت کلیم از مشاهده
آن امر عجیب عظیم چنان خائف گردید که رو بگریز نهاد خطاب شد که خذها ولا تخف بگیر آنرا
و مترس و در دوم در یوم الزینه که سحره فرعون آلات سحر خود را که سیماب در آنها تعبیه کرده
بودند انداختند و از حرارت آفتاب آنها بحرکت در آمده چون مارها و اژدرها
خلق را مستوهم و هراسان ساختند و حضرت موسی نیز باقتضای بشریت یا بجهت آنکه مبادا
خلق خصوصا بنی اسرائیل بآن از راه روند و بفرعون گروند خائف گردید تا آنکه جناب
باری عز اسمه او را باین خطاب مستطاب دلداری داد که لا تخف انک انت الاعلی مترس
بدرستی که اعلی یعنی بر ایشان غالبی **الحاصل** حضرت موسی در این دو مقام بخطاب لا تخف
مخاطب شد و آنچه در این دو حدیث شریف مذکور است که چون موسی عصا را انداخت
در خود خوفی یافت بحسب ظاهر حکایت از واقعه دوم نمیتواند بود چه خوف موسی نه
از عصای خود بلکه از آلات سحر ساحران بود پس ظاهر اینست که حکایت از واقعه اول
باشد و خوف حضرت موسی در واقعه اولی اگرچه صریحا در قران مذکور نیست اما چون
در واقع خوف داشته حضرت اشرف نبوی تصریح بآن نموده و بر طبق کلام الهی در

واقعه دوم بعبارت فاوجس فی نفسه خیفة ذکر آن فرموده باشد و بنا بر این احتمال
ذکر فقره انک انت الاعلی در این حدیث ممکن است که از اشتباه رواة یا کتاب
ناشی شده باشد و اشتباه این دو مقام بهم چون در هر دو ولا تخف هست با عدم تامل
بسیار مستبعد نیست والله اعلم و نیز در سؤال بحق محمد و آل محمد در جامع اخبار از امام رضا
حضرت ابی جعفر مرویست که خصلت محمد یعنی آن اینست که بنده هفتاد خریف در
آتش توقف نمود و خریف هفتاد سالست و بعد از آن از خدا تعالی سؤال کرد بحق محمد
و آل محمد که مرا رحمت کند پس خدا تعالی وحی نمود بحضرت جبرئیل که هبوط کن بسوی بنده
من و او را بیرون آر جبرئیل گفت یا رب چگونه در آتش فرود آیم فرمود بدرستی که من امر
کردم که بر تو خنک و سلامت باشد گفت یا رب من موضع او را نمیدانم فرمود چاهیست
از سجین پس جبرئیل هبوط نموده وی را بیرون آورد پس خدا تعالی فرمود که ای بنده من
چند گاه در آتش بودی گفت نمیتوانم در آورد یا رب فرمود ندا آن قسم بعزت من
که اگر بحق ما سؤال نمودی مرا با آن هر آینه دور و دراز کردمی خواری ترا در آتش ولیکن
بر خود لازم گردانیده ام که سؤال نکند مرا بنده من بحق محمد و آل محمد مگر اینکه بیامرزم برای
او آنچه را که میانه من و او بوده یعنی هر گناهی که نسبت بمن نموده بتحقیق که آمرزیدم برای
تو بعضی گناهان تو را امروز و این خبر [illegible] در عدة الداعی با اندک تغییری مذکور است
و در خصال شیخ صدوق رحمه الله از حضرت ابی عبدالله ع حدیثی منقولست که حاصل معنی
آن اینست که زنی از جن که او را عفره میگفتند مکرر بخدمت سرور عالمیان و سید انس و جان
می آمد و کلام آنحضرت میشنید و نزد صلحای جن میرفت و بدست او مسلمان میشدند چند گاه
نیامد آنحضرت از جبرئیل ع از وی پرسید گفت رفته است بزیارت خواهری که او راست فی
الله یعنی برای خدا بزیارت او رفته باد مرحبا بخدا او را خواهر گفتند آنحضرت فرمود
خوشا حال دوستی کنندگان و زیارت نمایندگان در راه خدا **باید معلوم شود** آنحضرت فرمود

یا غفرا چه دیدی یعنی درین سفر کفت عجایب بسیار دیدم فرمود عجیب ترین انچه دیدی
چیست کفت ابلیس را دیدم که در دریای اخضر بر تخته سنگ سفیدی دست خود بسوی
آسمان دراز کرده میکفت الهی چون قسم خود را راست کنی و مرا داخل آتش جهنم کردانی
پس سوال کنم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا خلاصی دهی و با ایشان محشور
کنی کفتم یا رب چیست این نامها که دعا میکنی بآنها کفت دیدم این نامها را بر ساق عرش
پیش از انکه خلق کند خدا ایشانرا بهفت هزار سال پس دانستم که ایشان اکرم خلقند بر خدای
عز و جل پس من سوال میکنم او را بحق ایشان و حکایت سلمان فارسی رحمه الله و ماجرای
او با قومی از یهود کمراه و قصه ابوذر غفاری و تکلم کردن با اسنانفقان روسیاه که در
اواخر مطلب سیم کذارش یافت بر این مدعا دو شاهد عادل و از احکم و اعظم دلایل
طالبانرا بعد از اهتمام بآن مقام بر کشتن و بنظر تامل بر سراپای آن دو حکایت کذشتن
بسعادت نیست دیکر از جمله آداب دعا تقدیم چهل مومن است که اول برای ایشان
دعا کند و بعد از آن برای خود چه در کافی از حضرت صادق منقولست که من قدم
اربعین من المومنین ثم دعا استجیب له یعنی هرکه چهل کس را از مومنان مقدم داشت و بعد
از آن دعا کرد مستجاب شد برای او و در عدة الداعی از مبارك نجر هدایت اثر حضرت ابی جعفر
مرویست انچه حاصل آن اینست که سریعترین دعاها در اجابت دعای برادر مومنست
برای برادر مومن غایبانه ابتدا میکند بدعا برای برادر خود پس فرشته که موکل است
باو میکوید آمین و لك مثلاه و برای تست یا برای تو حاصل بادد و مثل انچه برای او
مسئلت نمودی دیکر تعمیم در دعاست یعنی انچه مسئلت میکند از خیر دنیا و عقبی مومنین
و مومنات را نیز در ان داخل و شریك خود کرداند و در سرخوان آن توفیق نعمت فیض و
برکت دعا را مخصوص خود نساخته یاران و برادران دینی نیز نصیبی از ان رساند و در
کافی از جناب اشرف نبوی مرویست که اذا دعا احدکم فلیعم فانه اوجب للدعا

حاصل معنی اینکه چون دعا کند احدی از شما پس باید که آنرا عام سازد چه بدرستیکه آن
بیشتر موجب استجابت است برای دعا و در فضل مطلق دعا برای مومنان اخبار بسیار
وارد است از انجمله در امالی شیخ صدوق رحمه الله از سرور اخیار و سید ابرار در خبر است
حدیثی که ملخص مضمونش اینست که نیست هیچ مومنی و مومنه که رفته است از اول دنیا یا
خواهد آمد تا روز قیامت مکر اینکه شفاعت کننده کان باشند برای کسی که کوید در دعای
خود اللهم اغفر للمومنین و المومنات و بدرستیکه بنده امر میشود که او را بآتش برند روز
قیامت پس میکشند او را پس مومنین و مومنات میکویند پروردکارا این کسیست که مکرر برای
ما دعا میکرد پس ما را اذن شفاعت ده حق او پس خدای تعالی ایشانرا شفاعت میدهد پس نجات
مییابد و هم در امالی ابراهیم بن هاشم حکایت نموده که کفت عبد الله بن جندب را در موقف
دیدم همانا مرا د موقف عرفات باشد و هیچ موقفی بهتر از موقف او ندیده ام پیوسته دستها
بسوی آسمان دراز کرده بود و اشکش بر دو کونه سیلان مینمود تا انکه بزمین میرسید
پس چون مردمان بازکشتند کفتم یا ابا محمد ندیدم موقفی بهتر از موقف تو کفت
بخدا قسم که دعا نکردم مکر از برای برادران خود از این جهت که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر
مرا خبر داده که هرکه دعا برای برادرش یعنی برادر دینی غایبانه ندا کرده شود از عرش و لك مائة
الف ضعف و عرتراست صد هزار چندان پس مرا خوش نیامد که صد هزار چندانی که ضامن
و متعهد آن شده است و آنکذارم برای یکی که نمیدانم مستجاب میشود یا نه و این روایت نیز در کافی
مذکور است و عبد الله بن جندب از عباد زمان خود و از اخیار اصحاب حضرت امام موسی
و امام رضا بوده و بحوکان خدمتکاری در ان درکاه همایون کوی سعادت دو جهان
از میدان زندکانی میربوده خطوبی له ثم طوبی له رحمه الله علیه دیکر از انجمله اخفاء دعاست
چه حسن عمل هرچند در پرده نهفتکی مستور تر باشد از کرند چشم خلق که عبارت از ریا است
دورتر خواهد بود و همانا از اینجهت جناب سبحانی در سوره شریفه اعراف بکریمه ادعوا

رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً بندگان را بآن فرموده و حضرت سید عالم ص بیان فضل آن بدینگونه
نموده است که دعاء السر یزید علی الجهر بسبعین ضعفا محصل اینکه دعای پنهانی هفتاد برابر دعای
آشکار است و همین مضمون در کافی از امام همام ابی الحسن رضا ع نیز منقولست و هم در کافی
در روایت دیگر دعاء اخفاء آن شود از هفتاد دعا که اظهار آن کرده و افضل شمرده شده ممکن است
که مراد از ان اخفای دعا بعید از وقوع باشد و در ارشاد القلوب آورده که قومی در دعا فریاد
میکردند حضرت اقدس نبوی شنیده فرمودند که اربعوا باصواتکم فان ربکم عز و جل لیس
باصم ملخص اینکه نرم و هموار کنید آوازهای خود را چه بدرستی که خداوند شما عز و جل ناشنوا
نیست دیگر از انجمله حاجت خود را نام بردن و تصریح بان کردنست چه در این شیوه تذلل
و اظهار حاجتمندی افزون و آن پسندیده درگاه حضرت بیچونست در کافی از جناب
مستطاب جعفری ع ماثورست که ان الله تبارک و تعالی یعلم ما یرید العبد اذا دعاه و لکنه
یحب ان تبث الیه الحوائج فاذا دعوت فسم حاجتک حاصل اینکه بدرستی که الله تبارک و تعالی
میداند مراد بنده را چون دعا میکند و لیکن دوست میدارد که منتشر شود بسوی او
حاجتها یعنی بتفصیل معروض گردد پس چون دعا کنی نام بر حاجت خود را بالجمله سزاوار انست
که بنده را هر گونه حاجتی که پیش آید هر چند سهل و حقیر باشد در اظهار آن استکبار ننموده
از درگاه الهی مسالت نماید در کافی از همان حضرت منقولست که علیکم بالدعا فانکم لا تقربون
بمثله و لا تترکوا صغیرة لصغرها ان تدعوا بها ان صاحب الصغار هو صاحب الکبار محصل اینکه
بر شما باد بدعا چه بدرستی که شما قرب درگاه الهی نمیتوانید جست بچیزی مثل دعا و وا مگذارید
دعای حاجت کوچکی را بجهت کوچکی آن بدرستی که برآرندهٔ حاجتهای کوچک همان کسیست
که برآرندهٔ حاجتهای بزرگست یعنی همه حاجتها در کف کفایت او و قضا جملگی وابستهٔ فضل
و عنایت اوست و دیگری بی تمکین و توفیق وی بر انجاح مطلبی هر چند سهل و حقیر
باشد توانا نیست و از جمله مکالمات جناب سبحانی با حضرت کلیم الله که در عدة الداعی

مذکورست اینست که کلما تحتاج الیه حتی علف شاتک و ملح عجینک یعنی سوال کن
بخواه از من هر چه محتاج میشوی بآن حتی علف گوسفندانت و نمک خمیرت را
دیگر از شروط و آداب اینست که آنچه سوال میکند حرام چون قطع رحم و امثال
آن باعمال وی بی نسبت مانند طلب مرتبه انبیا و اوصیا نباشد چه سوال چنین مطلبها
قطع نظر از اینکه از درگاه الهی مردود است از غایت بیشرمی و بیحیائی و نهایت جرأت
و بی پروائیست و مفسرین در کریمهٔ ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً اِنَّهُ لا یُحِبُّ
المُعْتَدِینَ که در سورهٔ اعراف تفسیر معتدین بر چند وجه نموده اند و از انجمله اینکه
چیزی طلبند که زیاده از حد ایشان باشد چون مرتبه پیغمبران و صعود باسمان و امثال
آن در عدة الداعی از جناب مستطاب امیر المؤمنین ع منقولست که یا صاحب الدعاء لا
تسئل ما لا یکون و لا یحل یعنی ای آنکه دعا میکنی سوال مکن چیزی را که نمیشود و حلال نیست
و نیز در عده از آنحضرت مرویست که من سئل فوق قدره استحق الحرمان یعنی کسی که سوال
کند فوق مرتبه خود را سزاوار محرومی است دیگر از انجمله اجتماع در دعا یعنی چون
مطلبی و حاجتی پیش آید چندی از مؤمنان اجتماع نمایند و در طلب آن باتفاق کف سوال
بدرگاه کریم متعال گشایند و این هیات را در استجابت دعا دخلی عظیم است چه معلوم است که
هر گاه جمعی متفق برای حاجتی بدر خانهٔ مردی از اهل دنیا روند هر چند آن مرد بخیل و
لئیم باشد بسیار مستبعد است که با قدرت انجاح ان را بر خود لازم نداند و ایشان را بی نیل
مقصود باز گرداند هر گاه از مخلوق این عجب باشد حاشا که حضرت اکرم الاکرمین که همین شیوه را
خود از بندگان خواسته و ابر همتها و کرمها همه از بحر عطای بی منتهای او بوده است
عنایت بی نهایت خود را از بندگان محتاج خود دریغ دارد و دست رد بر سینهٔ مدعای جمعی
آن گدایان درگاه خو گذارند در کافی از آفتاب فلک برتری جناب مستطاب جعفری علیه السلام
منقولست که کان ابی عبد الله ع اذا احزنه امر جمع النساء و الصبیان ثم دعا و امنوا حاصل انکه

چون عکس این مساحت بلدیم را امری یعنی مهمی روی میداد که سبب دلگیری و تضرع خاطر
مبارکش میشد زنان و کودکان را جمع میکرد بعد از آن دعا مینمود و ایشان آمین میگفتند
و نیز در کافی از آنحضرت مرویست حدیثی که محصل مضمونش اینست که هیچ چهل مرد باجتماع
در مطلبی دعا نکردند مگر اینکه مستجاب شد برای ایشان و اگر چهل نباشند چهار مرد هر یک
ده بار در آن مطلب دعا کردند مگر اینکه مستجاب کند خدای تعالی برای ایشان و اگر چهار نباشند
یکمرد چهل بار دعا کند مستجاب گرداند خدای عز شانه دیگر آنکه بعد از دعا بگفتن کلمه مبارکه
ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله رطب اللسان گردد چه در کافی از حضرت امام جعفر صادق
منقولست کما اذا الرجل فقال بعد ما دعا ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله قال الله عز و جل
استبسل عبدی و استسلم لامری اقضوا حاجته حاصل معنی اینکه چون بنده بعد از فراغ
از دعا بکلمات مذکوره گویا گردد خدای عز و جل گوید بنده من دست از خود برداشته
کار خود را بمن گذاشت حاجتش را روا کنید دیگر از آداب اینست که بعد از گذارش دعا و عرض
حاجت نیز درود بر محمد و آل محمد فرستاده انجام از آنهم چون آغاز برکات صلوات مزین سازد
و حاصل دعا را از هر دو سر باین تیر و پیکان مرتب داشته بشکار از غزالان مقاصد دو
جهانی پردازد چه در کافی از حضرت ابی عبد الله مرویست که من کانت له الی الله عز و جل
حاجة فلیبدأ بالصلوة علی محمد و آل محمد ثم یسئل حاجته ثم یختم بالصلوة علی محمد و آل محمد فان
الله عز و جل اکرم من ان یقبل الطرفین و یدع الوسط اذا کانت الصلوة علی محمد و آل محمد
لا تحجب عنه محصل اینکه کسی که او را بخدای عز و جل حاجتی باشد پس باید که ابتدا کند بدرود بمحمد
و آل محمد بعد از آن حاجت خود را خواهد بعد از آن ختم نماید بدرود بر محمد و آل محمد چه بزرگی
خدای عز و جل که بمرتبه ایست از آنکه دو طرف دعا را قبول کند و میانه را واگذارد چون صلوات
از درگاه الهی محجوب نمیگردد یعنی البته مقبولست دیگر آنکه چون از دعا فارغ شود دستی که
برداشته بر روی و سر خود بمالد و بر روایتی بر روی و سینه خود بمالد چنانکه در کافی و فقیه از امام

همام حضرت صادق ع مأثورست و در مطلب و دیم مذکور شد محصل از اینکه بنده دست بدعا
بر ندارد مگر اینکه شرم کند خدای عز و جل که آنرا تهی باز گرداند در آن فضل و رحمت خود
آنچه خواهد پس چون دعا کند احدی از شما باید که دست خود را بر نگرداند تا مسح کند
بر روی و سر خود دیگر الحاح است که عبادت از جد در دعا و مبالغه در طلب مدعات
پس اگر استجابت دعا دیر و در حصول مراد تأخیری شود بهمان دست از دعا بر ندارد هم
چنان در گدائی در باب قدم ابرام و اصرار افشارد تا عجلکم من فرج باباً و لج و لج بمفتاح الحاح
باب نجاح بروی دعایش مفتوح گشته قدم در حرم کام دوانی گذارد چنانکه در مطلب
دوم در ذیل حدیث شریف جعفری ع گذشت که لا ینال ما عند الله عز و جل الا بالدعا و انه
لیس باب یکثر قرعه الا یوشک ان یفتح لصاحبه حاصل اینکه در یافته نمیشود آنچه نزد
خدای عز و جل است یعنی از رحمت و نعمت مگر بدعا و نیست هیچ دری که بسیار کوفته
شود مگر اینکه نزدیک بکار است مگر اینکه گشوده شود برای آنکه میکوبد و هم از آن
حضرت در کافی منقولست که ان الله عز و جل کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسئلة
و احب ذلك لنفسه ان الله عز و جل یحب ان یسئل و یطلب ما عنده حاصل مضمون آنکه
بدرستی که خدای عز و جل مکروه داشتست الحاح مردمانرا بعضی بر بعضی در سؤال و دوست
داشته این برای خود که چون از وی حاجتی خواهند الحاح نمایند بدرستی که خدای عز و جل
دوست میدارد که سؤال کنند و برا و طلب نمایند آنچه را که نزد اوست و نیز در کافی از امام
دین پرور حضرت ابی جعفر ع مرویست که و الله لا یلح عبد مؤمن علی الله عز و جل فی حاجته
الا قضاها یعنی بخدا قسم که الحاح نکند هیچ بنده مؤمنی بر خدای عز و جل در طلب حاجت خود
مگر اینکه روا کند آنرا برای او و هم در کافی از سید عالم و ارشد اولاد آدم جناب اقدس
نبوی ص مرویست که رحم الله عبداً طلب من الله عز و جل حاجته فالح فی الدعاء استجیب
له او لم یستجب یعنی رحمت کند خدای تعالی بنده را که طلب کند از خدای عز و جل حاجتی پس الحاح کند

و در دعا مستجاب شود یا نشود پس باید که عدم ظهور استجابت باعث نومیدی نگشته
همچنان در مقام دعا ثابت قدم و از آن درگاه جویای فضل و کرم باشد چه گاهست که
حصول آن حاجت در آن وقت خلاف حکمت و مصلحت میباشد و حضرت حکیم متعال که خروج
افعالش از منبع خیر و صواب محالست از آنجهت تاخیر استجابت دعا میفرماید تا وقتی
که موافق مصلحت گردد و بندهٔ جهول عجول چون از حقیقت کار خبر ندارد بیتاب نموده
قدم اعتقاد از صراط المستقیم رضا و تسلیم بیرون میگذارد و هانا نشنیده که خداوند ازل
و ابد و دانای هر نیک و بد عز شانه با مانند طرفان بی‌شتاب باین کلام پر عتاب در
حدیث قدسی خطاب نموده که یا عبادی اعبدونی فیما امرتکم به و لا تعلموني بما یصلحکم
فانی اعلم به و لا ابخل علیکم بمصالحکم حاصل معنی اینکه ای بندگان من عبادت کنید مرا
در آنچه امر کرده‌ام شما را بآن و میاموزید مرا آنچه مصلحت شماست که بدرستیکه من دانا
ترم بآن و بخل نمیکنم بر شما بمصلحتهای شما و حضرت اشرف نبوی صلعم فرموده‌اند که یا عباد الله
انتم کالمرضی و رب العالمین کالطبیب فصلاح المرضی بعلم الطبیب و تدبیره لا فیما
یشتهیه المریض و یقترحه ملخص اینکه ای بندگان خدا شما چون بیمارانید و خداوند
عالم چون طبیب پس صلاح بیماران در دانستن که تعلیم کند آنرا طبیب و تدبیر نماید نه در
آنچه بیمار میل کند و خواهد حکیم سنائی او ترا بهتر از تو داند حال تو چه گردی
بگرد هزل و محال عالم است او بهرچه کرد و کند تو ندانی از آن در کند و اگر حصول
آن مطلب بعینه هرگز در دنیا موافق حکمت نباشد آنرا از برای وی ذخیرهٔ عقبی میسازد
یا بعوض آن بدی از وی مندفع میگرداند چنانکه تفصیل آن سابقا سمت ذکر یافت
و گاه نیز تاخیر اجابت از برای زیادتی قرب و منزلت بنده میباشد و در درگاه الهی و
دوست میدارد که دعای وی مکرر بعالم بالا رود و نالهای پر درد اخلاص پرور وی را
شنود چنانکه در کافی از امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق ع منقول و حاصل معنی

آن اینست که گاه بنده که دوست خداست دعا میکند خدای عز و جل را در امر مشکلی که او را
پیش میاید پس گفته میشود یعنی از جانب جناب الهی بفرشته که باو موکلست که روا کن برای
بندهٔ من حاجتش را و تعجیل مکن چه بدرستی که من مکروه میدارم ندا و آواز او را و آنگاه آن
حضرت فرمودند که پس مردمان میگویند که عطا کرده شد این مگر برای کرامت و بزرگواری
ممنوع نگردید مگر از جهت خواری و بی اعتباری یعنی سرعت اجابت را از کرامت و تاخیر آنرا
از اهانت میدانند و حال آنکه برعکس اینست و هم از آنجناب در آن کتاب مرویست که
کان بین قول الله عز و جل قد اجیبت دعوتکما و بین اخذ فرعون اربعون عاما مراد
اینکه از وقتی که خدا عز و جل دعای موسی و هرون را که بر فرعون کردند مستجاب نموده
فرمود که بتحقیق که اجابت کردم دعای شما را تا وقتی که اثر استجابت ظاهر گشته فرعون بعذاب
غرق گرفتار شد چهل سال بود و نیز در کافی از آنحضرت ع بمضمون منقولست که پیوسته
مومن بخیر و امید وار رحمتست از خدای عز و جل مادام که استعجال نکند پس نا امید گشته
ترک دعا نماید راوی گوید گفتم چگونه استعجال میکند فرمود میگوید که بتحقیق که دعا کردم
از فلان قدر مدت و اجابت نمی بینم و هم در آن کتاب از آن عالیمقام بسند صحیح بمضمون
روایت شده که بدرستی که مومن هر آینه دعا میکند خدای عز و جل را در حاجتی پس خدای
عز و جل میگوید یعنی بفرشتگان که بر او موکل و برای کارسازیهای و معین اند که تاخیر اجابت
او را بنمائید که میخواهد که بشنود آواز او و دعای او را پس چون روز قیامت شود
گوید بندهٔ من دعا کردی مرا پس تاخیر کردم اجابت ترا و ثواب و نیز در کافی از احمد بن
محمد بن ابی نصر مرویست که گفت با ابی الحسن یعنی جناب مقدس رضوی ع گفتم که فدای
تو گردم که بدرستیکه من سوال کردم از خدای عز و جل حاجتی از فلان قدر و فلان قدر سال
و بتحقیق که در آمده در دلم از دیر شدن انجاح چیزی تو هم باطلی که میترسم که منافی یقین و
حسن اعتقاد باشد آنحضرت این مضمون ادا کردند که بپرهیز از شیطان که مبادا بر تو راه

یابد تا اینکه نا امید گرداند بدرستی که بود ابا جعفر یعنی حضرت امام محمد باقر که میگفت
ان المؤمن یسأل الله عز وجل حاجة فیؤخر عنه تعجیل اجابته حبا لصوته واستماع نحیبه
محصل اینکه بدرستی که مؤمن سؤال میکند از خدای عز وجل حاجتی پس تاخیر میکند
اجابت ورا برای اینکه دوست میدارد که بشنود آواز او را و آواز گریه او را مجملا بدلالت
این اخبار مرحمت آثار تاخیر در ظهور اثر اجابت از این وجه نیز میتواند بود پس اگر مسئول
زود بحصول رسد خوب و اگر تاخیر در آن رو دهد نیز و در هر صورت بنده را استعجال
بیصورت و بیفایده و دریاوه و رسم بندگی خلاف ادب و قاعده است چه دعا نمودن
وظیفه بنده و روا اجابت فرمودن کار حضرت خداوند کار است و ادب مقتضی اینست
که بنده بوظیفه خود ساخته مطالب خود را بزبان عجز و نیاز در آن درگاه عرضه دارد
و کار خدایرا بخداوندش تفویض نموده دیری و زودی آنرا بر دامن حکمت بالغه حضرت
او گذارد لمؤلفه تو بنده ز پی بندگی خود میباش که کار خویش خداوند کار خویش خدا
داند و باید دانست که از جمله مقامهای امتحان بنده یکی این مقام است و پیوسته در آن
حاضر خود باید بود که مبادا دل اخلاص قرین بصرصر دمیدن فسون شیطان یعنی
دو قدم اعتقاد را التفات بر تشکیکات نفسانی انجاده رسوخ و ثبات لغزد

مطلب هفتم

در ذکر بعضی از تمجیدات و دعاهای موجز مختصر که فراید عبادات آنها از خزاین علوم اهل بیت
اطهار علیهم السلام ماخوذ و از السنه و اقدام علمای اعلام و رواة عالیمقام دست بدست
باین روزگار رسیده است بر تاجران بندر زندگی و سالکان منهج بندگی پوشیده نماند
که سرمایه اکتساب فضل و ثواب اقسام عبادت و زینت پایه ارتقاء ایوان توفیق چنان
این شرف و سعادت آنست که با شوق و رغبت تمام بگذارش آن قیام و از دل و جان بنا دیده
آداب و اقامت مراسم آن اقدام نماید نه اینکه طبع گران خرکاهل را باکراه بران دارد و
از غایت شتاب و عجله که نشان بیدردی و دلسردی در آن عمل است در آغاز گذارش آن

دیده انتظار بر انجام آن کار دوزد و این شوق و رغبت و تحق بحصول مقرون و بعد از حصول
اذا انت ملال و آسیب زوال مصون میتوان بود که در آن شیوه اقتصار بر معمول داشته
از وظایف بندگی بعهده اکتفا کند که جان ناتوان و جسم خاکی بنیان همیشه از عهده
آن برآید و بار تحمل استمرار آن برپشت کلانی طبیعت گرانی ننماید و در کافی از سید جان نور
جهان هستی و دیده و رسم آموز طریق حق پرستی حضرت اشرف نبوی مرویست که شاه
ولایت پناه امیر المؤمنین را مخاطب ساخته در ضمن او را این گفتار را گوشزد جان اهالی این روزگار
گردانیده اند که یا علی ان هذا الدین متین فاوغلوا فیه برفق ولا تبغض
الی نفسک عبادة ربک فان المنبت یعنی المفرط لا ظهرا ابقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من
یرجو ان یموت هرما واحذر حذر من یتخوف ان یموت غدا خلاصه معنی اینکه این دین
محکم و سخت است یعنی بزور و عمل و سعی زیاده در آن داخل نمیتوان شد و همه از آن یکبار
بدست نمیتوان در آورد پس داخل شود در آن برفق و آهستگی و مکروه طبع خود مگردان
بندگی خداوند خود را چه بدرستی که کسی که قطع مسافت و طی طریق افراط میکند نه پشتی
در مرکب خود میگذارد و نه مسافتی و راهی قطع میکند پس عمل کن مثل عمل کسی که امید دارد
که به پیری رسد و حذر و احتیاط نما مانند حذر کسی که میترسد که فردا بمیرد یعنی در
عبادت اکثار و افراط مکن و تقصیر و تفریط نیز منمای بلکه در آن میانه رو میباش
مصداق انتقال صورت احوال آنمرد نو مسلمانست که تاب ریاضت عبادت نیاورده
از آن اباو امتناع نمود تفصیل این اجمال اینکه مردی مسلمان همسایه نصرانی داشت
وی را باسلام دعوت کرده عارض دین مسلمانی را بزیور ذکر محاسن آن آراستگی داده
بسخنان خوش و مرغبات دلکش وی را بدایره اسلام در آورد پس سحرگاهی بدر سرای
وی رسید آمده در کوفت گفت کیست گفت منم فلانی گفت چه حاجت داری گفت وضو
بساز و جامه های خود بپوش و با همراه بنماز دوبیم یعنی بمسجد آمده وضو ساخته

جامهای خود بپوشید و با وی آمد و نماز گذاردند چندانکه خدا خواست بعد از آن نماز
فجر گذاردند و چندان درنگ کردند که روز روشن شد مرد نو مسلمان برخواست که
بمنزل خود رود گفت کجا میروی روز کوتاه و تا پیشین نمانده چندی بنشین پس با وی نشست
تا نماز ظهر نیز گذارد گفت میان ظهر و عصر اندک وقتی است پس او را نگاه داشت تا نماز
عصر نیز کرد بعد از آن مرد نو مسلمان دیگر باره برخواست و میخواست که بمنزل خود برود
گفت این آخر روز و کمتر از اول آنست پس او را نگاه داشت تا نماز شام نیز گذارد
بعد از آن گفت یک نماز بیش نمانده است پس مکث نمود تا نماز خفتن نیز گذارد پس
از هم جدا شدند و باز سحرگاه بدر خانه او رفته در کوفت گفت کیست گفت
منم فلان گفت حاجت تو چیست گفت وضو بساز و جامهای خود بپوش و بیا
بنماز دویم گفت برای این دین کسی بجوی که از من فارغتر و بیکارتر باشد و من
مرد مسکین و با زن و عیال هستم این حکایت در کافی در ذیل حدیث طویلی مذکور است
که در بیان درجات ایمان از حضرت ابی عبدالله ع ماثور است الحاصل سالک منهج
بندگی را سزاوار آن نیست که از وظایف اوراد و ادعیه بقدری اکتفا نماید که بر
تحمل طاقت نفس زیاده نمود. چندی که گذارش آن را مستمر تواند داشت تا مگر
رفته رفته این بدخوی درست شود پشت را دام ساختن باری است که برنتابد پشت
او نتواند گذاشت در کافی از جناب مقدس امام محمد باقر ع منقولست که احب الاعمال
الی الله عز و جل ما داوم العبد و ان قل یعنی دوسترین عملها بسوی خدای عز و جل آنست
که بنده بر این مداومت کند و اگر چه کم باشد پس بنا بر مقدمات مذکوره اگر خامه بعض
طراز درین مطلب سالک طریقه ایجاز گشته از ادعیه و اوراد بقدری که مواظبت
آن بر همه کس آسان باشد اکتفا نماید میتواند بود تا اکنون درین باب مصنفات و مؤلفات
بسیار روایات بسیار بمطلب درین مجلس بحمد ان صرور و در کار بود لیکن خواست که صاحب

دردی که بقدم جویائی و نظر بینائی بدین روضه دلگشای شوق فرا عبور نماید و دست
رغبتش از اشجار اخبار و آثار مذکوره بچیدن اثمار گوناگون فواید آنها که عبارت
از عمل بآنهاست دامن طلب گشاید قدری از آن در اطباق همین اوراق مهیا باشد که کام جان را
عجالتاً بآن شیرین سازد تا وقتی که اگر دل زیاده طالب و شوق بیشتر غالب باشد از کتب
مبسوطه بتفحص مطولات آنها پردازد و نیز چون این مجلس بر اکثر مباحث متعلقه
بدعا شامل و درین باب کتابی و مجلدی علیحده بودن را قابل است نخواست که از اصل
مطلب که عبارت از دعاست بالکلیه خالیه باشد و آنچه ان شاء الله تعالی ضمن ذکر میباید
بر سه گونه است *قسم اول* آنچه پیش از عرض حاجت و طلب مقصود بگفتن آن رطب اللسان
باید شد *قسم دویم* تعقیبات نمازهای یومیه *قسم سیم* دعاهای متفرقه که در مطلبهای
مختلفه ورود یافته است بنا بر این این مطلب را سه فصل مرتب میسازد و در هر فصل بذکر
برخی از آنها می پردازد نسئل الله التوفیق لما یحب و یرضی *اما فصل* سابقاً گذارش یافت
که از اعظم آداب دعا افتتاح بحمد و ثنا و ذکر اسماء حسنی است و عباراتی که معانی مذکوره را
حاصل و گذارش این آداب بخواندن آنها حاصل باشد در آثار اهل بیت اطهار سلام الله
علیهم بسیار است از جمله در کافی مذکور است که محمد بن مسلم جناب مقدس جعفری را ع
از کیفیت تمجید الهی در مفتتح دعوات سوال نمود آنحضرت این فقرات با برکات را بوی تعلیم نمود
فرمود که یا من هو اقرب الی من حبل الورید یا من هو فعال لما یرید یا من یحول بین المرء و قلبه
یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء محصل معنی آنکه ای آنکسی که او نزدیکتر است
بمن از رشته رگ گردن ای بغایت کننده آنچه میخواهد مبالغه در فعل ممکنات باعتبار کثرت
یا باعتبار استقلال و تمکن در آن ای آنکه حایل میشود میان مرد و دلش با ینمعنی که نگذارد
که بنده هر چه دلش خواهد عمل کند هرگاه خلاف حکمت و مصلحت باشد و معنی کلام صدق مشحون عرفت الله
بفسخ العزائم نیز نزدیک باینمضمون است ای آنکه او در منظرگاه والاتر بالاتر است یعنی

هر بزرگی و دور را بهر بینا تو است ای آنکه نیست مانند او هیچ چیز و نیز در آن کتاب
از آنجناب مستطاب منقولست که بعد از آن تمجید و مدح و ثنای جناب الهی در آغاز دعا
مخاطبین را امر و ترغیب نمودند و برای تعلیم لآلی این کلمات فیض آثار با سر انگشت زبان
در رشته کشیده فرمودند که میگوئی یَا اَجْوَدَ مَنْ اَعْطٰى وَ یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ یَا اَرْحَمَ مَنِ
اسْتُرْحِمَ یَا اَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ یَا مَنْ لَمْ
یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا یَا مَنْ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیدُ وَیَقْضِی مَا اُحِبُّ یَا مَنْ
یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَیَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلٰى یَا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ یَا سَمِیعُ یَا بَصِیرُ
حاصل معنی اینکه ای جود کننده ترین هر کسی که عطا کرده و ای بهترین هر کسی که سوال کرده شد
ای رحم کننده ترین هر کس که طلب رحمت از او کردند ای یکتای بی همتا ای مقصود و
مرجع خلایق در حوائج ای آنکسی که نزاده و نزاده نشده و نبوده و نیست او را هیچ احدی ای آنکه
که نگرفته زنی و فرزندی ای آنکه میکند آنچه میخواهد و حکم میکند آنچه را که اراده مینماید
و بجا می آورد آنچه را که دوست داشته و ترجمه یا من یحول تا لیس کمثله شیء در تمجید سابق
مذکور شد و یا سمیع یعنی ای بغایت شنوا و یا بصیر یعنی ای بغایت بینا آنگاه فرمودند
که بسیار ذکر کن از اسمهای خدای عز و جل چه بدرستی که اسماء الله بسیار است یعنی بر همین
سیاق از اسماء الهی آنچه بخاطر رسد تا توانی ذکر کن و صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگو
اللهم اوسع علی من رزقک الحلال ما اکف به وجهی و اؤدی به عنی امانتی و اصل به
رحمی و یکون عونا فی الحج و العمرة یعنی خدایا وسیع گردان بر من از روزی حلال خود را آنچه
نگاه دارم بآن آبروی خود را از ریختن پیش کسان و ادا کنم بآن از خود دین خود را
و صله نمایم بآن رحم خود را و باشد مددکاری مرا در گذاردن حج و عمره طلب وسعت رزق
در همین مقام همانا برای تمثیل است و مراد اینکه بر همین دستور اول تمجید و ثنا باید نمود
و بعد از آن صلوات فرستاده بزبان بعد حاجت چون طلب رزق و امثال آن باید

کشود راوی گوید که آنحضرت فرمودند که بدرستی که مردی داخل مسجد شده و دو رکعت نماز
گذارد بعد از آن از خدا عز و جل سوال کرد یعنی طلب حاجت نمود پس رسول خدا گفت
عجل العبد ربه یعنی تعجیل کردن این بنده با خداوند خود مراد اینکه پیش از اقامت مراسم
دعا که عبارتست از تمجید مدح و ثنا و صلوات طلب حاجت نمود و دیگری آمده
و دو رکعت نماز گذارد بعد از آن ثنا بر خدای عز و جل کرده درود بر پیغمبر فرستاد پس رسول
خدا گفت سل تعط یعنی سوال حاجت کن تا عطا کرده شوی و اما اسماء دل آرای فیض انتمای
جناب الهی که بحکم کریمه و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها بنده باید که بذکر آنها رطب اللسان
گشته خداوند خود را بآنها خواند و باقتضای حدیث مذکور گفتار آنها را سرمایه شکر دعا
ساخته گشود استجابت و کام روائی دو جهانی را مسخر و مفتوح کرداند بدلالت اخبار
و آثار بسیار بوده و نیز است چنانکه در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله از سید بشر
در خبر است که لله عز و جل تسعة و تسعون اسما من دعا الله بها استجاب له و من احصاها
دخل الجنة یعنی خدای عز و جل را نود و نه نامست هر که خواند خدا را بآنها استجابت کرد مر او را
و هر کس شمرد آنها را داخل بهشت شد خواندن مثل اینکه گوید یا الله یا احد تا آخر و شمردن مثل
اینکه گوید هو الله الاحد الصمد تا آخر و شیخ مذکور رحمه الله گفته که شمردن آنها احاطه بآنها
و اطلاع بر معانی آنها و چون ذکر این نود و نه نام مبارک با شرح معانی آنها مطلبی دور
و دراز است و این مجلس که مختصری در دعاست حوصله گنجایش آن ندارد و مع هذا
در بسیاری از کتب معتبره چون کتاب توحید و عدة الداعی و مصباح کفعمی و انیس العابدین
و غیر اینها نیز مذکور است لهذا کام خامه بیان آن از تشهد ذکر آنها کامیاب نگشت و طالبان بکتب
مذکوره نشان داده از سر این مطلب ناکام درگذشت و لیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله
باب حیات ذکر بعضی از آنها که در فضل آن علیحده روایات وارد است و تذکار آن بکیفیات ذکر
بعضی از آنها که در فضل آن علیحده روایات وارد دانسته آن در استجابت دعوات در کار است

وطب اللسان میکردانید در کتاب شریف کافی از امام همام والامقام حضرت ابی عبدالله ع
مرویست که من قال یا الله یا الله عشر مرات قیل له لبیک ما حاجتک یعنی هر که گفت یا الله یا الله
ده بار گفته شد مر او را یعنی از جانب الهی که لبیک چیست حاجت تو در همان کتاب از آنحضرت
منقولست که من قال عشر مرات یا رب یا رب قیل له لبیک ما حاجتک یعنی هر که گفت ده بار
یا رب یا رب گفته شد مر او را که لبیک چیست حاجت تو و نیز در کافی از آنحضرت منقولست
که من قال یا رب یا الله یا رب یا الله حتی ینقطع نفسه قیل له لبیک ما حاجتک محصل آنکه هر که
گوید یا رب یا الله یا رب یا الله تا آنکه نفسش قطع گردد گفته میشود مر او را که لبیک چیست حاجت
تو و در بعضی نسخ کافی بجای یا رب یا الله یا رباه یا الله است و در امالی شیخ صدوق طاب
ثراه از حضرت مقدس ابی عبدالله ع منقولست که اذا قال العبد و هو ساجد یا الله یا رباه
یا سیداه ثلث مرات اجابه تبارک و تعالی لبیک عبدی سل حاجتک ملخص آنکه چون بنده در حالت
سجود سه بار گوید یا الله یا رباه یا سیداه خدای تبارک و تعالی اجابت او فرموده گوید لبیک
ای بنده من سوال کن حاجت خود را و در چند وقتی مذکور است که حضرت صادق ع چون
حاجتی طلب میساخت سجده میکرد بی نماز و در رکوع و بعد از آن هفت بار میگفت یا ارحم الراحمین
بعد از آن حاجت خود را سوال مینمود بعد از آن فرمود که نگفت احدی یا ارحم الراحمین هفت بار
مگر آنکه گفت خدای تعالی که انا ارحم الراحمین سل حاجتک یعنی منم ارحم الراحمین سوال کن حاجت خود را
و در عدة الداعی مرویست که هر که بعد از نماز فریضه سه بار بگوید یا من یفعل ما یشاء
و لا یفعل ما یشاء احد غیره بعد از آن حاجت خود را سوال کند عطا کرده شود آنچه را که سوال
نموده است و در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت مقدس ابی عبدالله ع روایت شد حدیثی
که حاصل آن اینست که چون بنده نصف شب برخواسته نزد خدای خود چهار رکعت نماز گذارد
در دل شب تار و بعد از قرائت آن سجده شکر کرده گوید ما شاء الله صد بار ندا فرماید او را
خدای تعالی از فوق او یعنی از عالم بالا که ای بنده من چند گوئی ما شاء الله ما شاء الله من خدا دیدم

و دلبوی هست مثبت و بتحقیق ثبت کردم قضاء حاجت ترا پس سوال کن مرا آنچه خواستی
و اما اسم اعظم الهی که آثار غریبه بر ذکر آن مترتب میگردد بنا بر مشهور در میان اسماء
حسنی داخل و پنهان است و احدی را از روی جزم و یقین اطلاع بر آن نیست مگر انبیا و اوصیاء
و اولیا که بتوفیق و اعلام خدای تعالی بر آن واقف گردند چون آصف بن برخیا که ببرکت این
اسم مقدس تخت بلقیس را از صبا که دو ماه راه بود در کمتر از طرفة العین نزد حضرت
سلیمان حاضر ساخت و این قصه مشهور در سوره شریفه نمل مذکور است و در کافی از
بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر ع حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن اینست
که اسم اعظم بر هفتاد و سه حرفست و همین یکحرف از آن جمله در نزد آصف بود پس بآن
تکلم نموده فرو رفت تا آنکه تخت را بدست خود گرفت بعد از آن
زمین همچنان شد که بود زودتر از چشم بهم زدنی نزد ماست از اسم اعظم هفتاد و دو
حرف و یکحرف نزد خدای تبارک و تعالی است که برای خود اختیار فرموده یعنی علم آن از خلق
محجوب و مختص بحضرت علام الغیوبست مجملا بغیر از حضرت احدیت کار و محرمان اسرار حجاب که
مذکور شد احدی را بعلم یقینی اطلاع بر اسم اعظم بعینه نیست و لیکن علمای اعلام از تلویحات
و اشارات که در این مقام واردست هر کدام احتمالی را مضمون خود نموده و تمام بحث آن
هر یک از متتبعین از نفحات [illegible] سرچشمه که از ائمه طیبین در این مطلب منقولست استشمام
رائحه فرموده تا اینکه عدد اقوال در آن از شصت متجاوز گردیده است و اشهر آنها چند
قولست یکی اینکه آن در آیة الکرسی در اول سوره آل عمران و در سوره طه است و دیگر اینکه
در اواخر سوره مبارکه حشر است دیگر اینکه آن در حی قیوم است دیگر اینکه ان الله الرحمن است
دیگر اینکه آن یا ذا الجلال و الاکرام است دیگر اینکه در بسم الله الرحمن الرحیم است دیگر اینکه آن
در یا هو یا من لا هو الا هو است دیگر اینکه آن اسم مبارک الله است که اشهر اسماء الهیست و معظم
علماء باست و شهادت بآن واقع میشود و شیخ بن فهد رحمه الله ابن احتمال را نزد دیگر دانسته

وگفته‌اند که وارد در این معنی بسیار است و نیز دو وجه ترجیح فرموده‌اند که این اسم مقدس از سایر
اسماء بچند جهت ممتاز است یکی آنکه علم ذات مقدس الهی و مختص باوست و دیگری باین اسم
خوانده نمیشود دیگر آنکه آن دلالت بر ذات میکند و سایر اسماء بر صفات دیگر آنکه سایر اسماء
بآن نشان داده میشود نه بر عکس چنانکه میگویند که صبور اسم الله است و نمیگویند که الله اسم
صبور است و بخاطر فاتر میرسد که موید هر چهار باب این احتمال حدیثی است که در کتاب توحید
شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که مردی از جناب مستطاب امیر المومنین ع از معنی بسم الله
الرحمن الرحیم پرسید آنحضرت فرمودند که ان قولك الله اعظم اسم من اسماء الله عز و جل
و هو الاسم الذی لا ینبغی ان یسمی غیر الله و لم یتسم به مخلوق الی آخر الحدیث حاصل آنکه
الله که در بسم الله میگوئی عظیم‌ترین اسمی است که سزاوار نیست آنکه نامیده شود غیر خدا
و نامیده نشده است بآن مخلوقی چه ظاهر عبارت الله اعظم اسم من اسماء الله عز و جل مفید
همین معنی است و حدیث مشهور نبوی ص که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از
سیاهی چشم بسفیدی آن نیز مقوی این احتمال است والله اعلم بحقایق الاحوال و اما در سؤال
بحق محمد و علی و ائمه هدی ع که سابقا گذارش یافت که آن نیز از آداب و اسباب استجابت دعا است
در عدة الداعی از سماعه منقول است که ابو الحسن یعنی حضرت کاظم ع مرا گفت که چون بود
ترا ای سماعه نزد خدا حاجتی پس بگو اللهم انی اسئلك بحق محمد و علی فان لهما عندك شانا
من الشان و قدرا من القدر فبحق ذلك الشان و بحق ذلك القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تفعل بی کذا و کذا یعنی الهی بدرستیکه من سؤال میکنم از تو بحق محمد و علی چه بدرستیکه ایشان را
نزد تو شانی و قدری عظیم است پس بحق ایشان و بحق آن قدر آنکه درود و رحمت فرستی بر محمد
و آل محمد و آنکه چنین و چنین کنی یعنی فلان حاجت مرا روا کنی بدرستیکه چون روز قیامت شود
نماند هیچ فرشته مقربی و نه پیغمبر مرسل و نه بنده مومنی که امتحان کرده باشد خدای تعالی دل او را
برای ایمان مگر آنکه او محتاج باشد بایشان در آن روز **فصل دوم** در تعقیبات صلوات یعنی

اذکار و دعوات که بعد از نمازها طوطی زبان را شکرخای گفتار انها باید بود چنانکه بنا بر طلب
حسن اهتمام عارض دل آزار بی‌اعتنائی نماز را بهر هفت تکبیر سبع می‌آراید بیابان آن را نیز بخلخال
این کمال آرایش باید نمود و در مطلب پنجم است تحریر یافت که از اوقات انجابت دعوات
اعقاب صلوات پس منتظر آن تشنه تکلیف و قیمت شناسان نفایس انفاس نفیس
باید که این اوقات گرامی را بی غنیمت نشمارند و فرصتی چنین را بشغلهای باطل و مکالمات
لاطایل هدر و رایگان از دست نگذارند این یک دو نفس که بآن غنچه عقده صید
کو نیز بروی خود شکفته میتوان ساخت حیف است که بباد بیهوده و هرزه درائی
صرف شود و این دو ساعت که رشته فراید چندین فواید میتواند شد ستم است که
بنوعی گشایش فکرهای سست دنیا دست [illegible] و از دلایل فضایل ذکر و دعا در این
اوقات بابرکات سعادت انتما اینکه در آثار گنجوران خزاین علم و ادب که تعبیر فاذا
فرغت فانصب و الی ربك فارغب بآن معتبر گردیده چه از دو امام سعید مقام حضرت
ابی جعفر و ابی عبدالله ع در تفسیر این آیه منقول است که فاذا فرغت من الصلوة المکتوبة فانصب
الی ربك فی الدعاء و ارغب الیه فی المسئلة یعطك حاصل مضمون آنکه چون فارغ شدی
از نماز واجب پس جهد کن بسوی خداوند خود در دعا و رغبت نمای بسوی او در سؤال
مدعا عطا فرماید و در کافی و فقیه نیز از زراره مرویست که از حضرت ابی جعفر ع شنیدم
که میفرمود که الدعاء بعد الفریضة افضل من الصلوة تنفلا یعنی دعای بعد از نماز واجب
بهتر است از نماز سنتی و در کافی و تهذیب نیز از حضرت مقدس جعفری ع روایت شده
که من صلی صلوة فریضة و عقب الی اخری فهو ضیف الله و حق علی الله ان یکرم ضیفه ملخص
مضمون آنکه هر کس نماز واجبی گذارد و تا نماز واجبی دیگر تعقیب خواند او مهمان خدا است
و بر خدا تعالی لازم است آنکه اکرام مهمان خود نماید و نیز در تهذیب از آن عالیجناب ع
مرویست که التعقیب ابلغ فی طلب الرزق من الضرب فی البلاد محصل معنی آنکه تعقیب

بهتر وسودمند ترا است در طلب روزی از سفر کردن و شهر بشهر گشتن الحاصل بنده
مسکین فقیر بدلیل حوایج اسیر را از مراغبت اعقاب صلوة و مواظبت اذکار دعوات
ناچار و ناگزیر است و تعقیباتی که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ماثور است
بر دو قسم است قسم اول ادعیه و اذکاریست که در تعقیب مطلق نمازها ورود یافته و
اختصاص بنمازی ندارد و افضل آنها تسبیح فاطمه زهرا ع است چه در کافی و تهذیب بسند
از امام رهبر حضرت ابی جعفر ع منقولست که ما عبد الله بشیء من التحمید افضل من تسبیح فاطمة
علیها السلام و لو کان شیء افضل منه لنحله رسول الله ص فاطمة علیها السلام یعنی عبادت کرده نشده
خدای تعالی بچیزی از تحمید زیاده از تسبیح فاطمه علیها السلام و هم در کافی و تهذیب بسند از فی انوار
حقایق حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که تسبیح فاطمة ع فی کل یوم و بر کل صلوة احب الی
من الصلوة الف رکعة فی کل یوم یعنی تسبیح فاطمه در هر روزی بعد از هر نمازی محبوبتر است
بسوی من از هزار رکعت نماز در هر روزی و در همان دو کتاب از آن کلاه جناب ماثور است
که خطاب با بی هرون مکفوف کرده فرمودند که یا باهرون انا نامر صبیاننا بتسبیح فاطمة علیها السلام
کما نامرهم بالصلوة فالزمه فانه لا یلزمه عبد فشقی یعنی ما امر میکنیم کودکان خود را بتسبیح فاطمه
زهرا علیها السلام چنانکه امر میکنیم ایشان را بنماز پس آنرا بجا آورد لازم کن که چنین نکرد هیچ بنده که
شقی شده باشد و در کافی و تهذیب از آنحضرت مرویست که من سبح تسبیح الزهرا علیها السلام
قبل ان یثنی رجلیه من صلوة الفریضة غفر الله له و سبد به بالتکبیر یعنی هر که تسبیح زهرا علیها السلام
کرد پیش از آنکه منعطف سازد پاهای خود را از نمازهای واجبی یعنی از آن وضع نشستن
بوضع دیگر منتقل شود آمرزید خدای تعالی او را و ابتدا میکند تکبیر و کیفیت این تسبیح و اخبار
در آن و وجه تسمیه آن بتسبیح فاطمه زهرا و حکایت متعلقه بآن این جمله در مجلس سیم
در آداب خوابیدن گذاشته یافته و در این مقام بذکر آن نیست دیگر از آنجمله دعائیست
که حضرت اقدس نبوی ص بشیبه هذلی تعلیم و او را باین نوازش تکریم فرموده اند و حکایت

آن در تهذیب بدینگونه مذکور است که مردی بخدمت پیغمبر ص آمد که او را شیبه هذلی
میگفتند و این مضامین دقت آور بعرض آنحضرت رسانید که مردی پیرم و سن
من بالا رفته و قوتهای من از گذارش عملی که خود را بآن عادت داده بودم از نماز
و روزه و حج و جهاد ضعف و ناتوانی پذیرفته پس بیاموز مرا یا رسول الله یعنی
کلامی که نفع دهد مرا خدای تعالی بآن و تخفیف ده بر من یا رسول الله یعنی دعائی
که مرا آموزی سبک و آسان باشد آنحضرت فرمود که آنچه گفتی باز گوی پس سه
بار آن گفتار را اعاده نمود پس حضرت رسالت فرمودند که ما حولک شجرة و لا
مدرة الا و قد بکت من رحمتک ملخص آنکه نیست بر گرد تو هیچ درختی و کلوخی مگر
آنکه گریست از رحم بر حال تو پس چون نماز صبح گذاری ده بار بگوی سبحان الله العظیم
و بحمده لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی منزه میدانم خدای بزرگوار را از
نقایص منزه دانستنی و بحمد متلبس میکردم نیست تحول و انتقال با مطلق افعال
و ناتوانی و اشتغال بطاعت یا مطلق اعمال مگر باعانت و توفیق خدای بغایت بلند
قدر بزرگوار که بدرستیکه خدای تعالی عافیت میدهد باین ترا از کوری و دیوانگی و جذام
و فقر و ضعف پیری گفت یا رسول الله این برای دنیاست پس چیست برای آخرت یعنی
دعائی و کلامی که فایده آن اخروی باشد فرمود میگوئی در عقب هر نمازی اللهم
اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل
علی من برکاتک یعنی الهی هدایت کن مرا از نزد خود و فرو ریز بر من از فضل خود
و پهن ساز بر من از رحمت خود و فرو فرست بر من از برکات خود پس شیبه قبض کرد
باین کلمات بدست خود و بعد از آن رفت همانا مراد اینست که شمار فقرات یا کلمات
آنرا بانگشتان ضبط نمود پس مردی با ابن عباس که از حضار بود گفت که چه سخت و
محکم گرفت بران خالوی تو یحتمل مادر ابن عباس از طایفه هذیل بوده حضرت پیغمبر

این مضمون را فرمودند که بدان بدرستی که این دعا کرونقیامت باین دعا آید و انرا
دانسته و انگذاشته باشد کتاب خدای تعالی برای او هشت در بهشت را که از هر کدام که خواهد
داخل کرده دیگر دعائیست که حضرت سید المرسلین بجناب امیر المؤمنین علیه السلام بجهت حفظ
آموخته و آن در عدة الداعی بدینگونه است که آنسرور عالم فرمودند که یا علی چون خواهی
که حفظ کنی هرچه را که بشنوی پس بگو در عقب هر نمازی که سبحان من لا یعتدی علی اهل
مملکته سبحان من لا یاخذ اهل الارض بانواع العذاب سبحان الرؤف الرحیم اللهم اجعل
لی فی قلبی نورا و بصرا و فهما و علما و حکمة انک علی کل شیء قدیر حاصل اینکه
منزه میدانم منزه دانستنی کسی را که ظلم نمیکند بر اهل مملکت خود تسبیح میکنم تسبیح کسی را
که نمیگیرد اهل زمین را باقسام عذاب تسبیح میکنم تسبیحی مهربان رحیم را الهی بگردان یعنی جای
ده در دل من نوری و بینشی و فهمی و دانشی و حکمتی بدرستی که تو بر هر چیزی توانا
قادری دیگر از انجمله سی بار گفتن تسبیحات اربع است چه در عدة الداعی از مهبط جلال
حضرت اقدس رسالت منقولست که روزی اصحاب را بشرف التفات و خطاب سربلند ساخته
این مضمون ادا فرمودند که اگر انچه پیش شماست از جامها و اوانی و متاعها جمع نموده بر بالای
گذارید آیا باسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمودند آیا دلالت نکنم شما را بر چیزی که بیخ آن
در زمین است و شاخ آن در آسمان گفتند بلی فرمودند میگوید احد شما چون فارغ شود
از نماز فریضه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سی بار پس بدرستی که اصل این
کلمات در زمین و فرع آنها در آسمانهاست و این کلمات دفع میکند فرود آمدن خانه و سوختن
و غرق شدن و در چاه افتادن و طعمه جانوران درنده گشتن و مردن بعنوانهای بد و بلیه
که آنروز بر بنده نازل میشود یعنی ببرکت این کلمات شریفه بلاهای مذکوره از وی مندفع
میگردد و این کلمات از باقیات صالحات است یعنی از عملهای صالحی است که ثواب آن بر جا خواهد
فردا خواهد بود و بفضل و شرف این کلمات مفصلا در مجلس ذکر آن انشاء الله تعالی مذکور

خواهد شد دیگر در هر دو کتاب شریف کافی و تهذیب از امام همام صدر مقام حضرت ابی جعفر
باقر علیه السلام منقولست که اول انچه مجربست نزد از دعا بعد از نماز فریضه اینست که گوئی
اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک
اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة
یعنی الهی سؤال میکنم ترا از هر چیزی که احاطه کرده بان علم تو و پناه میگیرم بتو از هر شری که احاطه
کرده بان علم تو الهی بدرستی که من سؤال میکنم از تو عافیت ترا در کارهای خود همگی و پناه میگیرم
بتو از خواری دنیا و عذاب آخرت و این دعا نیز در فقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
باندک تفاوتی منقولست و تفاوت اینکه در فقیه در اول آن اللهم صل علی محمد و آل محمد است
و بجای اللهم انی اسئلک در هر دو جا اللهم انا نسئلک است و بجای اعوذ بک در هر دو جا
نعوذ بک است و در کافی از محمد واسطی روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع
که میفرمود لا تدع فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی بالله الواحد الاحد الصمد حتی
تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی
برب الناس حتی تختمها یعنی وامگذار در عقب هر نمازی گفتن اینرا که پناه میدهم خود را و هر چه
که روزی کرده است مرا خداوندم یعنی از مال و ملک و اولاد بخدای یگانه صمد تا ختم سوره
توحید را یعنی بعد از صمد گوئی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و پناه میدهم خود را
و انچه را روزی کرده است مرا خداوندم برب الفلق من شر ما خلق تا این سوره را تمام کنی
و پناه میدهم خود را و انچه را که روزی کرده است مرا خداوندم برب الناس ملک الناس
تا آخر سوره و هم در کافی مذکور است که محمد بن ابرهیم بخدمت حضرت ابی الحسن ع نوشت استدعا
تعلیم دعائی نمود که بعد از نمازها خواند و جامع خیرات دنیا و آخرت باشد آنحضرت در جواب
او نوشت که میگوئی اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها
من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها یعنی پناه میبرم بعظمت و منزلت تو که باشرف

وکرامت و بعزت و غلبه تو که طلب کرده نمیشود یعنی برتر از انست که کسی را در ان آن ممکن
باشد و تلاش آن نماید و بقدرت تو که سرکشی نمیکنند از ان هیچ چیز از شر دنیا و اخرت و از بیم
درها هلکی و در فقیه از پیشوای اهل یقین جناب مستطاب امیر المومنین ع منقولست انچه
حاصل معنی آن اینست که هر که دوست دارد که بیرون رود از دنیا و از گناهان خالص
باشد مانند طلای بی غش واحدی نتواند طلب مظلمه نماید یعنی چون کسی بر ذمت او نباشد
پس باید که گوید در عقب نمازهای پنجگانه یعنی تلاوت نماید سوره قل هو الله احد را دوازده بار
بعد از ان دستهای خود را گشاید و گوید اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطهر
الطاهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم ان تصلی علی محمد و ال محمد یا واهب
العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و ال محمد
وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وان تدخلنی الجنة سالما وان
تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و اخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از ان
حضرت فرمودند که این از اسرار است که محمد ص انچه اموخته است و رسول خدا امر کرده است
مرا که تعلیم کنم حسن و حسین را و حاصل مضمون این دعا را اجابت مقرون اینکه الهی سوال
میکنم ترا باسم تو که پنهانست از خلق و در خزانه علم تو مضبوط و از نقایص و معایب پاک
و پاکیزه است و سوال میکنم ترا باسم تو که عظیم است و سلطنت تو که قدیم است اینکه درود
و رحمت فرستی بر محمد و ال محمد بخشنده عطاها و ای رهائی بخش گرفتاران و ای آزاد کننده
گردنها از آتش سوال میکنم ترا اینکه درود فرستی بر محمد و ال محمد و اینکه آزاد کنی گردن مرا از
آتش و اینکه بیرون بری مرا در دنیا با امنیت و اینکه داخل کنی مرا بهشت با سلامت و اینکه گردانی
دعای مرا اولش را رستگاری و میانش را کامکاری و اخرش را شایستگی و سزاواری بدرستیکه
تو بغایت دانائی بر عیبها و نیز در فقیه از حضرت مقدس جعفری ع منقولست که جبرئیل ع
بیوسف ع آمد در حالیکه در زندان بود پس گفت یا یوسف بگو در عقب هر نماز فریضه اللهم

اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب یعنی بار الها بگردان برای
من گشادی و بیرون شدی و روزی ده مرا از جائی که گمان دارم و از جائی که گمان ندارم
دیگر از ان جمله است اینکه در کافی از جامع مفاخر حضرت امام محمد باقر ع روایت شده که
هر که گفت در عقب هر نماز واجبی پیش از انکه وضع نشستن دو زانو بوضع دیگر منتقل شود استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه سه بار امرزید خدای عز و جل
برای او گناهانش را و اگر چه بود مانند کف دریا و معنی این عبارت اینکه طلب آمرزش میکنم
از خدائی که نیست معبود بر حقی جز او که زنده است قیام کننده بکار خلایق است صاحب بزرگی
و مکرم ساختن اهل کرامت یعنی هر کس که شرف و کرامتی دارد از او دارد که توئی الملک من
نشاء و باز گشت میکنم بسوی او از گناهان دیگر از انجمله طلب بهشت و حور العین و استعاذه
از دوزخ و عذاب آنست چنانکه در کافی از سالار کرام حضرت جعفر صادق ع منقولست که ثلث
اعطین سمع الخلایق الجنة و النار و الحور العین فاذا صلی العبد و قال اللهم اعتقنی من النار
و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین الی اخر الحدیث محصل مضمون این حدیث و تتمه
آن که بجهة اختصار مرقوم نشد اینکه سه چیزند که قوه شنوائی گفتار خلایق بایشان
داده شده است بهشت و دوزخ و حور العین پس چون بنده نماز گذارد و گوید الهی آزاد
کن مرا از آتش و داخل گردان مرا در بهشت و جفت من ساز حور العین را آتش جهنم گوید
یا رب بدرستیکه بنده تو بتحقیق که درخواست کرد از تو که او را از من آزاد گردانی او را
بهشت گوید یا رب بدرستیکه بنده تو مسئلت نمود از تو مرا پس ساکن سازش او را در من
و حور العین گویند یا رب بدرستیکه بنده تو بتحقیق که خواستگاری کرد ما را از تو پس او را
جفت ما گردان و اگر از نماز منصرف گشته هیچیک آنها را از خدا مسئلت نمود حور
العین گویند بدرستیکه این بنده در ما هر آینه بی رغبت است و آتش جهنم گوید بدرستیکه
این بنده در من هر آینه جاهلست یعنی عذاب و نکال و سلاسل و اغلال مرا نمیداند و از من

جهة آزادی خود را از من بدعا نمیخواهد **دیگر** از جمله تعقیبات دعائیست که در فقیه از نقابد
طریق رشاد امام محمد تقی جواد ع مروی و با قرار در بوبیت جناب الهی و نبوت حضرت
رسالت پناهی و امامت ائمه معصومین ص علیهم اجمعین محتوی و خوشا مؤمنی که بعد از
هر نماز ایمان خود را بآن تازه کاری و گلشن عبادت خود را بزلال این شهادت آبیاری نماید
و آن اینست که رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقران کتابا و بمحمد نبیا و بعلی ولیا و الحسن
والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن
علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن علی ائمة اللهم ولیک الحجة فاحفظه
من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته وامدد له فی عمره واجعله
القائم بامرک المنتظر لدینک واره ما یحب وتقربه عینه فی نفسه وفی ذریته واهله وماله
وفی شیعته وفی عدوه واره منه ما یحذرون واره فیهم ما یحب وتقربه عینه واشف به
صدورنا وصدور قوم مؤمنین حاصل مضمون این کلمات فیض مشحون اینکه راضی شدم و
گردن نهادم بر بوبیت الله تعالی و دین است اسلام و کتابیت قران و نبوت محمد صلی الله
علیه واله و بولایت علی و بامامت حسن و حسین تا صاحب الزمان الهی ولی حجت تو پس حفظ کن
اورا از پیش وی و از قفای وی و از راست وی و از چپ وی و از بالای وی و از زیر وی
و طول ده در عمرش و بگردان اورا قیام کننده بکار تو و انتقام کننده برای دین تو و بنما اورا
آنچه دوست میدارد و چشمش روشن میگردد در باب خودش و ذریتش و اهلش و مالش
و در شیعیانش و بنما دشمنانش از و آنچه حذر میکنند و بنما او را در ایشان آنچه دوست میدارد
و چشمش بآن روشن میشود و شفاده باو سینهای ما را و سینهای مؤمنانرا یعنی از رنج و غصه
دشمنان دین و اهل عدوان **دیگر** از جمله تعقیبات که سایر دعوات و طاعات بآن تمام
و کامل و منظور قبول جناب سبحانی را شایسته مقابل میگردد لعن بر بنی امیه و سایر ظالمان
و عاصیان حق ائمه است ع علیهم که از شمات ایشان سالهاست که بساط شرع و دین از خس

و خار اختلافات نارفته و صاحب مسند و الای امامت انقال بمثال در حجاب غیبت
تحقیقلست چنانکه در تهذیب بروایت جابر بنیوای اصناف وا کابر حضرت امام محمد باقر ع
مذکور است که از انحرفت عن صلوات مکتوبة فلا تحرف الا باصن من صلوة
مکتوبة فلا تحرف ولا تا تا نصراف لعن بنی امیة علیهم اللعنة ملخص معنی اینکه چون
از نماز واجبی منصرف شوی بیکر لعن بنی امیه و در کافی از امام بحق جعفر صادق ع
منقولست که آنحضرت پس میکردد و در عقب هر نماز واجبی چهار کس از مردان فلان
بن فلان و معاویه و دو زنان فلانه و فلانه و هند و ام الحکم را مراد از مردان فلان
ابوبکر و عمر و عثمان و از دو فلانه عایشه و حفصه اند که راویان از جهت تقیه بتصریح نامها
ایشان ننموده اند و هند مادر معاویه است که جگر حمزه را مکید و ام الحکم خواهر معاویه است
واما تعقیبات مخصوصه هر نماز از انجمله ادعیه و اذکاریست که بعد از نماز صبح در کتاب
انقوم سعی باید فشرد و توفیق مواظبت آنها را از مغتنمات باید شمرد چه سابقا مذکور شد
که از اوقات استجابت دعوات بعد از صلوات است پس بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب
ساعتی است که از دو جهت محل استجابت دعات و نیز گذشت که در این وقت درهای
اسمان کشوده میشود و رزقها دران قسمت میگردد و حاجتهای عظیم دران بر می آید
پس وقتی چنین شریف را بخواب ناز در باختن و با و راد و دعا بکار سازی دنیا و عقبی
خود نپرداختن کمال سستی و کاهلی و نهایت بی نوری و بی حاصلیست در فقیه از حضرت
سید عالم و فخر دودمان آدم ص منقولست که قال الله جل جلاله یا بنی ادم اذکرنی بعد الغداة
ساعة وبعد العصر ساعة اکفک ما اهمک یعنی خدای جل جلاله فرموده است که ای
فرزند آدم ذکر کن مرا بعد از صبح ساعتی تا کفایت مهم تو نمایم و هم در فقیه از نور دیده
خلایق حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که الجلوس بعد صلوة الغداة فی التعقیب
والدعا حتی تطلع الشمس ابلغ فی طلب الرزق من الضرب فی الارض یعنی نشستن بعد

از نماز صبح در تعقیب او دعا تا اینکه آفتاب طلوع کند بسیار سودمند است در طلب روزی
از سفر کردن و تعقیبات نماز بامداد در آثار اهل بیت اطهار از حد و حصر زیاده است و از آن
انچه موجز و مختصر و ذکر آن در این مقام شایسته و در خور است که دعا ئیست که مهر سپهر
ارتضا حضرت محمد بن علی الرضا بمحمد بن فرج نوشته و تعلیم نموده و در فضل و فایده آن فرموده
که هر که دعا کرد باین بعد از نماز صبح طلب نمود هیچ حاجتی مگر اینکه میسر شد برای او و کفایت
کرد خدای تعالی مهم او و این در تعقیبه مذکور است و دعا اینست که بالله و بسم الله و صلی الله علی
محمد و آله و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقته الله سیئات ما مکروا لا اله الا
انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلك ننجی المؤمنین
حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق
من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی حسبی حسبی من کان مذ
کنت لم یزل حسبی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم این تعقیب بعد از
بسمله و درود مشتمل بر چند آیات است آیه اولی در سوره شریفه مؤمن و حکایت از قول
مؤمن آل فرعون است که حزبیل یا حبیب یا سمعون نام داشت در وقتی که بضمیمه فرعون
با فرعونیان در باب قتل ایمان بموسی ع نمود نقاب کتمان از عارض ایمان خود کشوده
و ایشان کمر عداوت وی بسته در مقام دفع و قتل وی در آمدند گفت و افوض امری الی
الله ان الله بصیر بالعباد و اینکه امر کار خود را بخدا بدرستی که خدا بیناست ببندگان
فوقه الله سیئات ما مکروا پس چون کار خود را بخدا گذاشت نگاه داشت او را
خدای تعالی از بدیها انچه مکر کردند ایشان و اندیشیدند درباره قتل وی مرویست که
چون فرعون امر بقتل حزبیل نمودی وی فراری و در کوهی که در آن نواحی بود متواری
گشته بعبادت جناب باری اشتغال نمود حق تعالی سباع را مسخر است وی فرمان

داده

داده از شر دشمنانش محافظت فرمود و آیه دوم در سوره انبیا و حکایت قول یونس
علی نبینا و علیه السلام است در وقتی که در شکم ماهی بود پس ندا کرد گفت لا اله الا انت
سبحانك انی کنت من الظالمین یعنی نیست معبودی برحق مگر تو منزه میدانم
منزه دانستنی تو را بدرستی که من بودم از ستمکاران برخود یعنی که در جای خود مذکور
فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلك ننجی المؤمنین پس چون باین کلمات گویا و
بتقصیر خود معترف شد مستجاب گردانیدم دعای او را برای او و نجات دادیم
او را از غم و همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و آیه سیوم در سوره آل عمران و حکایت
قول مؤمنان است که در رکاب حضرت اشرف نبوی بنا بر وعده مطاهره که با ابوسفیان
شده بود ببدر رفتند مفصل این مجمل آنکه در روز احد چون امر قتال منقضی و
آتش جدال منطفی گردید ابوسفیان ملعون فریاد کرد که یا محمد وعده ما و تو در
موسم آینده در بدر است آنحضرت فرمود ان شاء الله نعم و چون موسم شد ابوسفیان
با اهل مکه بجهت وعده مذکور از مکه در حرکت آمد و چون یکمرحله طی کرد حضرت رب
العباد خوف و رعب در دل آن بدنهاد انداخته از آن حرکت نادم و در عزم معاودت
جازم گردید مقارن نعیم ابن مسعود اشجعی که بعمره می آمد رسید ابوسفیان با وی
گفت که یا نعیم با محمد چنین وعده کرده بودم و امسال سال خشک و حرکت در آن دشوار
ده شتر بتو میدهم که خود را بمدینه رسانی محمد و اصحابش را از حرکت متقاعد گردانی
نعیم بمدینه آمده دید که محمد عزیمت مسلمانان در بدر و وفای آن وعده کرده اند و
شهباز علم نصرت پرچم حضرت اقدس نبوی برای شکار صعوه جانهای دشمنان بال
افشانست هر چند خواست که حیله سازد و بجان خوف از جبن آورد و هم و هراسی
در خاطر مبارک شرف ناس انداز دجایی نرسید و آنحضرت فرمودند که اگر هیچکس
با من نیاید من بتنهایی میروم القصه آن سالار اخیار با هفتاد سوار روانه بدر شدند

ومیکفتند حسبنا الله و نعم الوکیل یعنی بس است ما را خدا و نیکو وکیل است اما در بدر
نزول نمودند و هشت شب در انجا توقف کردند منتظر واجناسی که با خود داشتند
در ان بازار فروختند سودها یافتند و بعد از ان سالما غانما عنان عزیمت بجانب مدینه
تافتند فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء حضرت خداوند مجید درین
فقره تمام امید سرا پا نومید انا حوال آن مومنان اخبار میفرماید که چون بکلمه حسبنا
الله نعم الوکیل ناطق و بمدد و یاری حضرت باری واثق کردیدند از بدر با نعمتی از نزد
خدا تعالی که آن سلامت بود و فضلی که فایده تجارت بود رسیدند بایشان هیچ بدی و ایضا
در سوره کهف و حکایت قول یهودا ست که مومنی فقیر با عزت بود برادر نطروس که کافر
صاحب ملک و مال و ثروت بود کفته در وقتی که او بملک و مال خود افتخار و یهودا را
بفقر و عدم و تهی دستی سرزنش میکرد و با برادر بباغی که داشت در آمده کفت ما اظن ان تبید
هذه ابدا یعنی کمان ندارم اینکه فانی شود و برطرف شود این باغ هرکز یهودا بعد از کفت و
کوی چند که تفصیل آن در سوره شریفه مذکور است کفت ولولا اذ دخلت جنتک قلت
ما شاء الله لا قوة الا بالله و چرا چون داخل شدی در باغ خود نکفتی که ما شاء الله انچه
خدا خواست چنان شد لا قوة الا بالله نیست و توانائی مکر بخدا یعنی بایستی که بعجز خود
اعتراف کنی و دانی که انچه داری از ملک و مال و تدبیر انجمله بیاری حضرت الله تعالی است
ان ترن انا اقل منک مالا وولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک اکر می بینی مرا که کمترم از تو
بحسب مال و فرزند پس شاید خدا وند من دهد مرا بهتر از بوستان تو یعنی دهد بنا و در آخرت
و در فضل و فواید این ایات مبارکه از امام همام حضرت صادق ع حدیثی منقول است
که حاصل معنی آن اینست که عجب دارم از کسی که خایف باشد از چیزی که ملتجی نشود بکفتار
حسبنا الله نعم الوکیل چه حق تعالی در عقب ان فرموده که فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم
یمسسهم سوء و عجب دارم از شخصی که غمکین شود و متوسل نشود بکلمه طیبه لا اله الا انت

انت سبحانک انی کنت من الظالمین چه حق تعالی در این شریفه آن سیفرماید که فنجیناه من
الغم وکذلک ننجی المؤمنین و تعجب میکنم از کسی که خواهند با او مکری کنند و او نکوید و
افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تا انکه ایمن نشود زیرا که حق تعالی در عقب
آن فرموده که فوقه الله سیئات ما مکروا و عجب دارم از کسی که اراده دنیا و زینت
داشته باشد چرا نکوید که ما شاء الله لا قوة الا بالله چه بعد از ین مذکور است که
فعسی ربی ان یؤتین خیرا و در روایت دیکر بدین نکونه است و عجب دارم از کسی که
از چشم بترسد چرا نکوید که ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و حال انکه
مشنود این آیه در عقب آن که ان ترن انا اقل منک مالا وولدا فعسی ربی ان یؤتین
خیرا من جنتک مخفی نماند که در آیه اخیره کلمه لا حول مذکور نیست و ذکر آن در این تعقیب
ممکن است که مبنی بر ان باشد که این بخصوص مذکور نشده باشد بلکه بعنوان اقتباس بالله شد
والله اعلم و حاصل معنی تتمه تعقیب اینکه انچه خواست خدا چنان شد و اکرچه ناخوش
داشتند مردمان نسبت مرا خداوندکار از بندکان بس است مرا آفریدکار از آفریدکان
بس است مرا روزی دهنده از روزی داده شدکان بس است مرا الله تعالی که خداوند همه
عالمیان است بس است مرا آن کسی که همیشه بس است مرا انکسی که بوده از ان وقت باز که بودم همیشه
پس مرا بس است مرا خدائی که نیست معبودی بر حق بجز او بر او توکل کردم و او خداوند
ملک و پادشاهی عظیم است دیکر از جمله تعقیبات مختصه نماز صبح تعقیبی است که جهان
فضایل و مکارم حضرت امام موسی ع بهلقام بن ابی هلقام اموخته و چراغ سعادت دینی
و دنیوی وی را بنور الثقات تعلیم آن برافراخت تفصیل این انکه در تفسیر از هلقام
مذکور منقولست که کفت ابو عبد الله ع امده کفتم خدای تو کردم بیاموز مرا دعائی که جامع
فواید دنیا و اخرت باشد و مختصر کن انحضرت فرمود که بکو بعد از نماز صبح تا انکه افتاب طلوع
کند سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله واسئله من فضله یعنی تسبیح و تنزیه میکنم تسبیح کردنی

خدای بزرگوار را و تلبس میکردم بحمد او و طلب آمرزش میکنم از خدای و درخواست
مینمایم او را از فضل هلفام کفت که در آینه تحقیق که بودم من از بدحال ترین اهل
یعنی مفلس ترین اهل بیت و اقوام خود پس بعلم و خبر من میراث برای من آمد از
جانب مردی که بنید انستم مرا با او قرابتی هست و بدرستی که من امروز خوشحال ترین
خود م بسبب و بنیت این مکرا زبرکت انچه تعلیم کرد مرا مولای من امام موسی کاظم
دیکر از انجمله در کافی از حضرت مقدس جعفری ع منقولست که هر که کوید ده بار پیش
از طلوع افتاب و پیش از غروب لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد
یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر
کفاره کناهان آنروز باشد و هم در حدیث دیگر از ان والاکهر اینمضمون مرویست
که هر که نماز صبح کذارد و کوید پیش از انکه از ان وضع نشستن بوضع دیگر منتقل شود
ده بار لا اله الا الله وحده لا شریك له تا اخر و در مغرب نیز بدستور ملاقات نکند
با خدای عز و جل هیچ بنده بعلم بهتر از عمل و مکر کسی که او نیز مثل و عمل او کرده باشد
حاصل مضمون این تهلیل فیض مشحون بر سبیل اجمال اینکه نیست معبود بر حقی بغیر
از الله بتنهائی و نیست شریکی او را مراو راست پادشاهی و بس و مراو راست حمد و
ستایش و بس و زنده میکنند و میمیرانند و میمیراند در طرد بیا و زنده میکند یعنی در عقبی
و او زنده ایست که هرکز نمیمیرد و بدست اوست هر خیر و نیکوئی و او بر هر چیزی بغایت
توانا است دیکر در کافی از امام همام حضرت ابی عبد الله مرویست که فرمودند که چون
نماز شام و صبح کذاری پس بکو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم هفت بار بدرستی که هر که این کفت نرسید با و جذامی و نه برصی و نه جنون
و نه هفتاد نوع بلا و هم در کافی در فضل کوینده این تعقیب سه بار یا هفت بار یا صد بار
نیز ورود یافته است در کافی از همان حضرت ع ماثور است که هر که کوید ما شاء الله کان

لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار در روزی که نماز صبح میکذارد نه بیند
در آنروز چیزی که مکروه او باشد دیکر از انجمله دعائیست که مخبر کرام حضرت ابی عبد الله
بجعفی بجهت درد چشم و فواید دیکر تعلیم نمود و تفصیل آن انکه در کافی
از جعفی منقولست که کفت درد چشم بسیار میکشیدم پس بحضرت ابی عبد الله علیه السلام
از ان شکایت کردم فرمودند که آیا بیاموزم ترا دعائی از برای دنیا و اخرت تو و کافی
باشد از برای درد چشم تو کفتم بلی کفت میکوئی عقب نماز صبح و عقب نماز شام
اللهم انی اسئلك بحق محمد و ال محمد علیك صل علی محمد و ال محمد و اجعل النور
فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة
فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لك ابدا ما ابقیتنی محصل معنی اینکه الها بدرستی
من درخواست میکنم از تو بحق محمد و ال محمد که بر دست با منیعنی که رعایت آنها بر خود
لازم ساخته درود و رحمت فرست بر محمد و ال محمد و مکرمدان و بدید آر نور در چشم من
و بینش باطنی را در دین من و یقین را در دل من و اخلاص را در عمل من و سلامت را
از شرور و آفات باز و نایم صفات در نفس من و فراخی را در روزی من و شکر و سپاس را
برای تو همیشه چند انکه مرا باقی داری و امّا تعقیبات ماثوره مخصوصه نماز ظهر از انجمله
تعقیبی ست که جناب ولایت مآب امیر المؤمنین ع بآن مواظبت میفرمود و چنانکه
در کتب معتبره چون کافی و تهذیب و غیر آن مذکور است که انحضرت چون از زوال
فارغ میشد میکفت که اللّهم انی اتقرّب الیك بجودك و کرمك و اتقرّب
الیك بمحمد عبدك و رسولك و اتقرب الیك بملائکتك المقربین و انبیائك المرسلین وبك اللهم انت الغنی و انا الفقیر
الیك فلنی عثرتی و سترت علی ذنوبی فاقض الیوم حاجتی و لا تعذبنی بقبیح ما
تعلم منی بل عفوك و جودك خلاصه مضمون این فقرات کثیر البرکات اینکه الها
بدرستی که من تقرب میجویم بسوی تو بجود تو و تقرب تو میجویم بسوی تو بمحمد

که بنده تو و فرستاده توست و تقرب میجویم بسوی تو بفرشتگان مقرب تو و پیغمبران
مرسل تو و بسوی اهل بیت تو نبی تو بیان نیازی از من و عرض احتیاج بتو و تو بی نیازی و من محتاج
بتو ما کرده انگاشتی لغزش مرا و پوشانیدی بر من گناهان مرا پس روا کن امروز حاجت
مرا و معذب مساز مرا بقبیح آنچه میدانی از من چه بدرستی که عفو تو گنجایش آن دارد
که شامل حال من گردد راوی گوید که بعد از این دعا آنحضرت در سجده بسجده می افتاد
و میگفت یا اهل التقوی و یا اهل المغفرة یا بر یا رحیم انت ابر بی من ابی و امی و من جمیع
الخلایق اقلبنی بقضاء حاجتی مجابا دعائی مرحوما صوتی قد کشفت انواع البلاء عنی
حاصل آنکه ای شایسته ترس کاری بندگان از تو ای شایسته آمرزش بندگان ای نیکوکار
ای بغایت رحم کننده و تو نیکوکارتری بمن از پدر و مادر من از همه خلایق بگردان مرا
از این حال حاجت روائی در حالی که مجاب باشد دعای من رحم کرده باشد آواز من بتحقیق
که زایل کرده اقسام بلا را از من و در فقیه بجای اقلبنی اقلنی است و بجای سترت قد
و اما تعقیب عصر در فضل آن همین بس که در فقیه از حضرت اقدس نبوی مرویست که قال الله
جل جلاله یا ابن آدم اذکرنی بعد الغداة ساعة و بعد العصر ساعة اکفک ما اهمک یعنی خدا
جل جلاله فرموده که ای فرزند آدم ذکر کن مرا بعد از صبح ساعتی و بعد از عصر ساعتی
تا کفایت کنم مهم ترا و از جمله تعقیبات مأثوره آن هفتاد استغفار است چنانکه در مفتاح
الفلاح از حضرت مقدس جعفری روایت نموده که من استغفر بعد صلوة العصر سبعین مرة
غفر الله له سبع مائة ذنب یعنی هرکه استغفار کرد بعد از نماز عصر هفتاد بار آمرزید خدا تعالی
برای او هفتصد گناه و در امالی شیخ صدوق رحمه الله هم از حضرت ابی عبد الله منقولست که من
استغفر الله بعد العصر سبعین مرة غفر الله له ذلك اليوم سبعمائة ذنب فان لم يكن له فلابيه
فان لم يكن لابيه فلامه فان لم يكن لامه فلاخيه فان لم لاخيه فلاخته فان لم يكن
لاخته فللاقرب حاصل معنی آنکه هرکه استغفار کند از خدا تعالی بعد از عصر هفتاد بار آمرزد

خدا تعالی برای او و در آخر روز هفتصد گناه پس اگر نباشد هفتصد گناه او را پس آمرزد برای گناه
پدرش پس اگر پدرش را آنقدر گناه نباشد پس آمرزد برای مادرش و اگر مادرش را نباشد
آمرزد برای برادرش و اگر او را نباشد آمرزد برای خواهرش و اگر خواهرش را گناه نباشد
آمرزد برای کسی که با او نزدیکتر باشد تا هفتصد گناه آمرزیده شود و اما ادعیه و اذکار
بعد از نماز شام آن نیز چنانکه گذشت از اوقات استجابت دعاست بعضی از آن آنست
که از تعقیبات نماز صبح نیز هست و سمت ذکر یافت و آنچه مخصوص تعقیب نماز شام است
آنست که در کافی و فقیه و تهذیب از پیشوای کرام حضرت ابی عبد الله علیه السلام که هرگاه که گفت
چون نماز شام گذارد بسیار بگو الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره عطا
کرده شد خیری بسیار یعنی حمد خدا را که میکند آنچه میخواهد غیر او یعنی که منظور شده ثبت
حضرت اوست و اگرچه گاهی نیز باشد خلق مطابق افتد و دیگر در کافی از امام
همام حضرت ابی عبد الله منقولست که میمالید دست راست خود را بر پیشانی خود و روی
خود بعد از نماز شام و سایر نمازها و میگفت بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعدم
والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن حاصل معنی آنکه بنام خدائی که نیست
معبود بر حقی مگر او و او داناست بغیب و حضور است رحم کننده بر بندگانست در دنیا
و رحم کننده بر مومنانست در عقبی الهی بدرستی که من پناه میگیرم بتو از غم و اندوه و بیماری
و بی چیزی و بی اعتباری و خواری و بدیها ظاهری و باطنی و صغار بفتح بمعنی ظلم نیز آمده
و نیز اینجا مناسبست و این دعا اگرچه مخصوص تعقیب نماز شام نیست و لیکن چون انسبات
این حدیث که ذکر مغرب در آن ملحوظ شد زیادتی اهتمامی مستفاد میگردد لهذا در تعقیب مغرب
مذکور شد و اما تعقیب نماز خفتن سابق حدیثی مرفوعی که در کافی است اینست که بعد از نماز شام
خفتن گوید اللهم بیدك مقادیر اللیل والنهار و مقادیر الدنیا والآخرة و مقادیر الموت

والحیوة ومقادیر الشمس والقمر ومقادیر النصر والخذلان ومقادیر الغنی والفقر اللهم
بارك لی فی دینی ودنیای وفی جسدی واهلی وولدی اللهم ادرء عنی شر فسقة العرب
والعجم من الجن والانس واجعل منقلبی الی خیر دائم ونعیم لا یزول خلاصه مضمون این دعای
بلاغت مشحون اجابت مقرون اینکه الهی بدست تست اندازهای شب و روز و اندازهای دنیا
و آخرت و اندازهای مرگ و زندگانی و اندازهای آفتاب و ماه و اندازهای یاری و فرو گذاشت
و اندازهای توانگری و احتیاج الهی دور کن از من شر فاسقان عرب و عجم را از جن و انس و بگردان
بازگشت مرا بخیر همیشگی و نعمتی که زایل نمیشود و این دعا در فقیه باین نحو مذکور است که حضرت
امام جعفر صادق ع میگفت در میان شام و خفتن اللهم بیدك مقادیر اللیل والنهار و
مقادیر الدنیا والاخرة ومقادیر الموت والحیوة ومقادیر الشمس والقمر ومقادیر النصر
والخذلان ومقادیر الغنی والفقر اللهم ادرء عنی شر فسقة الجن والانس واجعل منقلبی
الی خیر دائم ونعیم لا یزول و مخفی نماند که سجده شکر نیز ملحق بتعقیبات و توفیق گذارش
آن بعد از نمازها از اعظم توفیقاتست و در فضل و ثواب آن اخبار و آثار بسیار و جداول
ارقام محدثین اعلام از زلال این کلام لبریز و سرشار است از آنجمله در تهذیب از مهر سپهر
برتری جناب مستطاب جعفری حدیثی منقول است که محصل معنی آن اینست که سجده شکر
واجب یعنی لازم است بر هر مسلمانی تمام میکنی بآن نماز را و خوشنود میگردانی بآن خداوند
خود را و بشگفت می آوری فرشتگان را از خود و بدرستی که بنده چون نماز گذارد و سجده
شکر کرد میگشاید خدا تعالی پرده که میان آن بنده و فرشتگانست و میگوید ای فرشتگان من
نظر کنید بسوی بنده من ادا نمود فریضه مرا و تمام کرد عهد مرا بعد از آن سجده شکر کرد
مرا بر آنچه انعام کردم برو ای فرشتگان من چه چیز او را شایسته است یعنی چه مزد و ثواب نزد من
بخشایش دارم که بوی عطا نمایم پس گویند فرشتگان ای خداوند ما رحمت تو بعد از آن گوید خدا تعالی
که بعد از رحمت دیگر او را چه چیز است گویند دنیا بهشت تو پس گویند خداوند تم بعد از آن

دیگر چه چیز او را سزاوار است فرشتگان گویند کفایت مهم او پس گوید خداوند تم بعد از آن
او را چه چیز میباید پس هیچ چیز از خیر و خوبی نماند مگر اینکه فرشتگان آنرا گویند خداوند
تعالی فرماید که بعد از آن دیگر چه چیز پس گویند فرشتگان که دانا نیستیم ما را پس گوید
خدا تعالی که هر آینه شکر میکنم البته او را چنانکه او شکر کرد مرا و اقبال میکنم رو بفضل
خود و مینمایم باو رحمت خود را و این حدیث شریف در فقیه نیز باندک تفاوتی
مذکور است و نیز در فقیه از جهم بن ابی جهم این مضمون مرویست که گفت دیدم
حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر ع که بتحقیق که سجده کرد بعد از سه رکعت شام پس
گفتم او را که فدای تو گردم دیدم ترا که سجده کردی بعد از سه رکعت شام فرمودی پس
سه رکعت شام فرمود دیدی مرا گفتم آری فرمود پس وامگذار آنرا فرمود دیدی مرا گفتم
آری فرمود پس وامگذار آنرا بدرستی که دعا در آن مستجابست و هم در فقیه از حضرت صادق
مأثور است که من سجد سجدة الشکر وهو متوضئ کتب الله له بها عشر صلوات ومحا عنه عشر خطایا
عظام یعنی هر که سجده کند سجده شکر را و با وضو باشد نویسد خدا تعالی برای او ده نماز
و محو کند از او ده خطای بزرگ مجملا معلوم است که توفیق گذارش فرض صلوة و امتثال
فرمان الهی از اعظم نعم و مواهب و شکر هر نعمت تا بر دست همه لازم و واجبست و آن سجده
شکر که تذلل و خاکساری در آن بیشتر است بر وجهی کامل بعمل می آید پس بنده را بعد از نمازها
بگذارش آن مبادرت نمودن و از زمین سائی درگاه کبریا سر فخر بر آسمان شرف سودن
از اهم عبادات و اتم سعادات خواهد بود دیده دل را از غبار آن درگاه توتیای بینائی
جستن فرض عین است و بنده سیه دلرا از روی خضوع سر بر آن در نهادن سرمایه سرافرازی
بر آن در نهادن سرمایه سرافرازی کونین و کیفیت سجده شکر در اخبار و آثار بر چند
گونه است و اخصر انحاء آن اینست که در فقیه از امام همام حضرت صادق ع منقولست که انما
یسجد المصلی سجدة بعد الفریضة بشکر الله تعالی و ذکره فیها علی ما من به علیه من اداء

فریضه و ادنی ما یجزی فیها شکراً لله ثلث مرات یعنی نیست و جز این نیست که سجده میکنند نماز کذ
سجده بعد از نماز فریضه تا شکر کند خدای تعالی را در آن بر آنچه منت نهاده است بر او از توفیق
کذارش فریضه او و کمتر آنچه مجزی و کافی است در آن کفتن شکراً لله است سه بار و اخفاء
کامل سجده شکر و ادعیه و اذکار ماثوره در این مختصر مقام ذکر آنها نیست و بنا بر قاعده
مقرره مضبوطه مرجوع بکتب مطوله مبسوطه است **قسم ستم** در ادعیه متفرقه که در هر
باب از ائمه صادقین ع ماثور و کافه بندکان را اکثر اوقات مواظبت و ملازمت آنها بغایت
لازم و ضرور است از جمله دعاهای موجز مختصر که فضل و ثواب آن عظیم و جزیل است دعای
مشهور یا من اظهر الجمیل که در اکثر کتب معتبره ثبت ذکر یافته و از جناب الهی بحضرت رسالت پناه
برسم هدیه نازل شده و انوار آثار شرافت آن از این حق نما بر ساحت احوال کافه برایا تافته است
چنانکه در کتب توحید صدوق رحمه الله از آن سید سرور ص در خبر است که جبرئیل فرود آورد
بر من این دعا را از آسمان پس راوی بیان کیفیت نزول آن نمود بر وجهی که حاصل معنی آن اینست
که نازل شد جبرئیل بر آن حضرت خندان و خوشحال پس کفت السلام علیک یا محمد آنحضرت کفت
و علیک السلام یا جبرئیل کفت بدرستیکه خدای عز و جل فرستاده است بسوی تو هدیه فرمود که
چیست آن هدیه جبرئیل کفت کلمه چند است از کنجهای عرش که اکرام کرده است ترا خدای تعالی بآن
فرمود که چیست آن کلمات یا جبرئیل کفت بکو یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یواخذ با
لجریرة و لم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة
یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها
یا ربنا یا سیدنا و یا مولانا و یا غایة رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار پس کفت
رسول خدا ص یا جبرئیل چیست ثواب این کلمات کفت هیهات هیهات منقطع شد علم یعنی علم بآن
وفا نمیکند و اکر جمع شوند فرشتکان هفت آسمان و هفت زمین بر اینکه وصف کنند ثواب
اینرا تا روز قیامت وصف نمایند از هزار جزو یکجزو را پس چون کوید یا من اظهر الجمیل و ستر

القبیح بپوشاند او را خدای تعالی برحمت خود در دنیا و جمیل او را ظاهر کرداند و او را در آخرت
و بپوشاند او را خدای تعالی از پرده در دنیا و آخرت و این مبالغه در پوشیدن قبایح و اخفاء
فضایح است پس چون کوید یا من لا یواخذ بالجریرة و لم یهتک الستر محاسبه نکند او را خدای
تعالی روز قیامت و ندرد پرده او را روزی که دریده میشود پرده ها و چون کوید یا عظیم
العفو آمرزد خدای تعالی برای او کناهان او را و اکرچه بوده باشد کناهان او مانند کف دریا
و چون کوید یا حسن التجاوز در کذرد خدای تعالی از کناهان او حتی دزدی و شرب خمر و غیر آن
از کبایر و چون کوید یا واسع المغفرة کشاید خدای عز و جل برای او هفتاد در از رحمت پس
او فرو رود در رحمت خدای عز و جل تا بیرون رود در دنیا و چون کوید یا باسط الیدین
بالرحمة کستراند خدای تعالی دست عطای خود را برو رحمت و چون کوید یا صاحب کل نجوی
و منتهی کل شکوی عطا کند او را خدای تعالی از اجر ثواب هر مصیبت رسیده و هر سالمی
و هر بیماری و هر نابینائی و هر مسکینی و هر فقیری و هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت و
چون کوید یا کریم الصفح اکرام کند او را خدای تعالی چون کرامت پیغمبران و چون کوید یا عظیم
المن عطا کند او را خدای تعالی روز قیامت آرزوی او و آرزوی خلایق و چون کوید
یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها عطا کند او را خدای تعالی از اجر بعدد هر که شکر کرده نعمتهای او را و چون
کوید یا ربنا و یا سیدنا کوید خدای تعالی کواه باشید ای فرشتکان من بدرستی که آمرزیدم او را و
عطا کردم او را از اجر بعدد هر که خلق کردم از آنکسانیکه در بهشت و دوزخ و هفت آسمان و هفت
زمین اند و آفتاب و ماه و ستارکان و قطرات بارانها و انواع خلق و کوهها و سنکریزه و
خاک و غیر آنها و عرش و کرسی و چون کوید یا مولانا پر کند خدای تعالی دل او را از ایمان و چون
کوید یا غایة رغبتنا عطا کند خدای تعالی روز قیامت آنچه مرغوب اوست و مثل آنچه مرغوب
خلایق است و چون کوید اللهم انی اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار کوید جبار جل جلاله
که طلب آزادی کرد از من بنده من از آتش کواه باشید ای فرشتکان من که بدرستی که من تحقیق

که آزاد کردم او را از آتش و آزاد کردم پدر و مادر او را و برادرانش و خواهرانش و اهلش و
فرزندانش و همسایگانش را و اذن شفاعت دادم او را در حق هزار نفر از کسانی که واجب شده
مر ایشان را آتش و پناه دادم او را از آتش پس بیاموز این کلمات را یا محمد به متقیان و بیاموز
آنها را بمنافقان چه بدرستی که آن دعائیست مستجاب برای گویندهٔ آنها انشاء الله تعالی و آن
دعای اهل بیت المعمور است چون بر گرد آن طواف نمایند و این دعای شریف در کافی
نیز باندک تفاوتی مذکور است بدینگونه که یکی از شیعیان عریضه بخدمت حضرت جواد یا دیگری
از آن خاندان هدایت و ارشاد نوشته التماس تعلیم دعا نمود که خواندن آن عاصم از
خطا و جامع فواید دنیا و عقبی باشد پس آنحضرت بخط مبارک خود بعد از بسمله همین دعای
مذکور را باندک تفاوتی برای او نوشت و آنچه در تهذیب مذکور است ولیکن
بعد از عبادت یا مولنا چنین است که یا غایة رغبتنا اسئلک بک و بمحمد و علی و فاطمة والحسن
والحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا
و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة القائم المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام
ان تصلی علی محمد و آل محمد و اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار و ان تفعل بی ما انت اهله
حاصل معنی این دعای جلیل القدر و عظیم الشان که انوار فیوضات و برکات از جناب
کلمات و فقراتش تابانست اینکه ای آنکسی که ظاهر ساخت فعل نیک بندگان را و پوشید فعل زشت
ایشان را در ذیل این فقره پر امید تام تمام نوید از مهر سپهر سروری حضرت اشرف
جعفری این مضمون مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه او را مثالی و شبیهی
هست در عرش پس چون آن مؤمن مشغول شود برکوع و سجود و مانند آن مثال او
نیز چنان میکند پس در این وقت فرشتگان آن را دیده صلوة می فرستند و استغفار میکنند
برای او و چون مشغول شود آن بنده بگناهی خدا تعالی پرده بر مثال او میپوشاند که فرشتگان
بر آن مطلع نشوند و دیگر این مضمون منقولست که نامهٔ اعمال در دست هریکی از اعمال

حسنات و در دیگری اعمال قبیحه و چون داده شود بدست مؤمن روز قیامت روی
قبایح بطرف او باشد و روی حسنات بجانب دیگران بر نیکیها او مطلع شوند و بر بدیهاش
مطلع نگردند حاصل معنی اینکه ای آنکسی که گرفت و کیفر نکرد بگناه یعنی در عقوبت آن تعجیل
ننمود تا شاید بنده بعد از آن توبه کند و ندرید پردهٔ کسی را ای بزرگ عفو که گناهان
بزرگ را می بخشی و ای نیکو تجاوز که از معاصی بندگان در میگذری ای واسع آمرزش که
شبستان خلق در آن میگنجد ای پهن کننده و گشاینده دستها برحمت ای صاحب هر سری یعنی
هر که رازی با کسی گوید تو همراهی و بر آن آگاهی و ای منتهای هر شکایتی یعنی هر که شکوه داشته
باشد چون از دیگران مأیوس گردد بتو گوید و تدارک آن از تو جوید ای آنکسی که از روی
کرم و بزرگواری از عصیان بندگان در گذشتی آنرا منظور نمیداری و نادیده میشماری
ای بزرگ نعمت ای ابتدا کننده بدادن نعمتها پیش از آنکه کسی مستحق و شایسته
آن گردد ای خداوند من و ای آقای من ای نهایت ارادت من سؤال میکنم از تو یا الله
اینکه زشت نگردانی صورت و اندام مرا بآتش و ترجمه ضمیمه نسخهٔ تهذیب اینکه سؤال میکنم
از تو بحق تو و بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و تا حضرت مهدی که پیشوایان راه نمایند
علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سؤال مینمایم از تو ای معبود بر حق اینکه زشت
نگردانی صورت و اندام مرا بآتش و اینکه کنی بمن آنچه سزاوار آنی یعنی با من معامله ای
که لایق تست از ملاطفت و الطاف و احسان نه آنچه لایق منست از سوء و حد کلام آنکه
چه ترجمهٔ آنچه در مجلس سابق گذارش یافته بود لیکن بجهت اینکه طالبان رحمت جستجوی آن
نمایند کشید در این مقام حواله بآنجا ننموده راضی بتکرار آن گردید دیگر دعائیست
که درگاه پادشاه اولیا و سرور اصفیا و سالار اهل دعا امیر المؤمنین منقولست که میگفته
اللهم منّ علی بالتوکل علیک والتفویض الیک والرضا بقدرک والتسلیم لامرک حتی لا احب
تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت یا رب العالمین حاصل مضمون این دعا بقیض مضمون اینکه

الهامست ده انعام کن بر من بتوفیق توکل بر تو واکذاشتن کار خود بتو وخوشنودی
بتقدیر تو وکردن نهادن برای فرمان تو اینکه دوست ندارم زود کردن انچه
دیر کردی ونه دیر کردن انچه زود کردی ای خداوند عالمیان دیکر دعای بنده خاص
جناب باری ابو ذر غفاری رحمة الله علیه که حکایت آن در کافی مذکور وحاصل
مضمونش اینست که ابا ذر بخدمت رسول ص امد در حالی که جبرئیل ع با آن حضرت بود بصورت
دحیه کلبی وانحضرت با او خلوت کزیده بود پس چون ایشانرا دید باز کردید وقطع
سخن ایشان نکرد جبرئیل کفت یا محمد این ابوذر بود بر ما کذشت وسلام بما نکرد اکر سلام
میکرد هر آینه جواب میکفتیم یا محمد بدرستی که او را دعائیست معروف نزد اهل آسمان
بپرس او را از آن چون عروج کنم من باسمان پس چون جبرئیل باسمان رفت ابوذر بخدمت
انحضرت آمد انحضرت فرمود که چه مانع شد ترا ابا ذر از اینکه سلام کنی بر ما انکاه که بما کذشتی
کفت مضمون من این بود که انکه با تو بود دحیه کلبی است و با او خلوت کرده برای بعضی کارهای
خود فرمود که او جبرئیل بود یا ابا ذر کفت که سلام میکرد بر ما هر آینه رد میکردیم بر او پس
چون دانست که او جبرئیل بوده از سلام نکردن نادم شد چندانکه خدا خواست یعنی بسیار
پشیمان شد پس انحضرت فرمود چیست آن دعائی که بان دعا مینمائی که بتحقیق خبر داد جبرئیل
که ترا دعائیست که دعا میکنی بان ومعروفست در اسمان کفت که می میکویم یا رسول الله
اللهم انی اسئلك الامن والایمان بك والتصدیق بنبیك والعافیة من جمیع البلاء
والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس یعنی الها درخواست میکنم از تو امنیت وایمان بتو
وتصدیق به پیغمبر تو وعافیت از همه بلاها وشکر بر عافیت وبی نیازی از بدان مردمان
دیکر طلب وسعت رزق که در کافی از معاویة بن عمار منقولست که کفت درخواست کردم
از حضرت ابی عبد الله ع که تعلیم نماید مرا دعائی که ندیدم جلب کننده تر یعنی کشنده تر وآورنده
تر روزی را از ان فرمود بکو اللهم ارزقنی من فضلك الواسع الحلال الطیب رزقا واسعا

حلالا طیبا بلاغا للدنیا والاخرة صبا صبا هنیئا مریئا من غیر کد ولا من احد من خلقك
الا سعة من فضلك الواسع فانك قلت واسئلوا الله من فضله فمن فضلك اسئل ومن عطیتك
اسئل ومن یدك الملای اسئل حاصل معنی الها روزی کن مرا از فضل واسع حلال پاکیزه
خود رزقی فراخ حلال پاکیزه که رسا ووفا کننده باشد برای حوایج دنیا ومطالب اخرت وفرو ریزنده
سؤال وستوار بر من وکوارا وسازکار باشد بی تعب حاصل شود وبی منت احدی
از خلق تو بمن برسد لیکن وسعتی باشد از فضل واسع تو چه بدرستی که تو کفته یعنی در
سوره نساء که سؤال کنید که خدا تعالی را از فضل او پس از فضل تو سؤال میکنم واز دست قدرت
تو که پر است از نعمتهای دو جهانی سؤال میکنم دیکر دعائیست که بجهت دفع بیماری وفقر
حضرت اشرف نبوی ص وآن چاره که علاج صوری ومعنوی ص یکی از اصحاب تعلیم نموده ودرد
بیماری وپریشانی او را بان مداوا فرموده است کیفیت آن اینکه در کافی مذکور است
که مردی از اصحاب چندی بخدمت آن رفیع جناب مشرف نمیکردید بعد از انکه آمد انحضرت
سبب نیامدن از وی پرسید کفت سبب آن بیماری وفقیر بود فرمود آیا نیاموزم ترا
دعائی که خدا تعالی بیماری وفقر را از تو زایل کند کفت بلی یا رسول الله فرمود بکو لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا
ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا پس زمانی چندان
نکذشت که بخدمت انجناب باز کشته کفت یا رسول الله برد خدا تعالی از من بیماری وفقر را
وخلاصه معنی دعا اینکه نیست برکشتنی از فعلی وارتکاب فعلی مکر بیاری خدای بغایت
بلند مرتبه وبغایت بزرکوار توکل کردم بر زنده که نمیرد وحمد خدایرا که نکرفته فرزندی
ونبوده او را شریکی در پادشاهی ونبوده او را کارکذاری از خواری وعجز وتعظیم کن او را
تعظیمی شایسته ونیز بجهت توسعه معاش واداء دیون در کافی از امام همام ابی جعفر ع
اینمضمون منقولست که مردی بخدمت پیغمبر ص آمده کفت یا رسول الله من صاحب عیالم وبر من

قرضی است و حال بیتی بسیاره پس تعلیم کن مرا دعائی که دعا کنم خدا تعالی را بآن تا روزی کند
مرا چیزی که ادا کنم بآن قرض خود را و استعانت نمایم بآن بر نفقهٔ عیال خود پس آنحضرت
فرمود ای بندهٔ خدا وضو بساز و اسباغ کن وضوی خود را یعنی غسلات و آداب آنرا بروجه
کامل بعمل آر بعد از ان دو رکعت نماز بگذارد که رکوع و سجود آنرا تمام کنی بعد از ان بگو یا ماجد
یا واحد یا کریم انی اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد یا رسول الله انی اتوجه بک الی الله
ربک و ربی و رب کل شیء ان تصلی علی محمد و اهل بیته و اسئلک نفحة کریمة من نفحاتک
و فتحا یسیرا و رزقا واسعا الم به شعثی و اقضی به دینی و استعین به علی عیالی محصل مضمون معنی اینکه
ای بزرگ ای یگانه ای کریم رو می آورم بسوی تو بوسیلهٔ محمد پیغمبر رحمت ای محمد ای رسول
خدا بدرستی که من روی می آورم بسوی تو بوسیلهٔ تو بسوی خداوند تو و خداوند من و هر چیزی
اینکه درود فرستی خداوندا بر محمد و اهل بیتش و درخواست میکنم از تو دمیدن نفحی
از دمیدنهای بوی عنایت تو و گشایشی آسان و روزی فراخ که جمع کنم بآن پراکندگی خود را
و ادا نمایم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر فقر عیال خود دیگر بجهت طلب رزق و عافیت
و کفایت مهمات در کافی از حضرت ابی عبد الله ع ماثور است که رسول خدا صلعم این دعا را تعلیم
فرموده است که یا رازق المقلین و یا راحم المساکین و یا ولی المؤمنین و یا ذا القوة المتین
صل علی محمد و اهل بیته و ارزقنی و عافنی و اکفنی ما اهمنی یعنی ای روزی دهندهٔ تنگ
دستان و ای رحم کنندهٔ مسکینان و ای کارساز مؤمنان و ای صاحب قوة استوار درود
فرست بر محمد و اهل بیتش و روزی ده مرا و عافیت بخش مرا و کفایت کن برای من مهم مرا
دیگر بجهت دفع خوف و تفرقهٔ خاطر که از وقوع بعضی امور رو دهد در کافی از امام همام
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بابی حمزه ثمالی که از ثقات و نیکان اصحاب آنجناب بود
خطاب کرده این مضمون ادا فرمودند که چیست ترا که چون آید بتو امری که از آن ترسی
اینکه رو نکنی بسوی بعضی از زوایای خانهٔ خود یعنی بجانب قبله پس دو رکعت نماز گذاری

بعد از ان بگوئی یا ابصر الناظرین و یا اسمع السامعین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین
هفتاد بار هر بار که دعا کنی باین کلمات حاجتی خواهی و ترجمهٔ این کلمات اینست که ای بیناترین نظر کنندگان
وای شنواترین شنوندگان وای سریع ترین حساب کنندگان وای رحم کننده ترین رحم کنندگان
بجهت دفع غم یعنی دلگیری بسبب امری که گذشته باشد دلگیری که سبب آن معلوم باشد و بجهت
دفع هم یعنی دلگیری بجهت آینده یا آنکه سبب آن معلوم نباشد و بجهت دفع اندوه بسیار یا بلای
یا سختی پس باید که بگوید الله الله ربی و لا اشرک به شیئا توکلت علی الحی الذی لا یموت یعنی الله تعالی
خداوند منست و شریک نمیسازم با وی هیچ چیز را توکل کردم بر زنده که نمیرد دیگر بجهت مهمی مطلب
در کافی از حضرت ابی عبد الله ع این مضمون مرویست که چون نازل شود بمردی واقعه یا حادثه
سختی یا بسیار غمگین سازد او را امری پس باید که برهنه کند زانوهای خود و ذراعین خود را
و بچسباند سینهٔ خود را بر زمین بعد از ان دعا کند و حاجت خود را خواهد بر حالی که هم چنان
بسجده باشد دیگر دعائیست که حضرت یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام بتعلیم جبرئیل امین
دست اعتصام بحبل المتین کشا[د] آن زده از تنگنای چاه نجات یافت و حکایت آن در کافی از حضرت
مقدس جعفری ع مرویست بعبارتی که حاصل معنی آن اینست که چون برادران یوسف یوسف را
در چاه انداختند جبرئیل ع آمده نزد وی رفت پس گفت ای پسر چه میکنی اینجا گفت بدرستی که برادرانم
مرا در چاه انداختند گفت دوست میداری اینکه بیرون روی از چاه این مفوض بخدا تعالی است
اگر خواهد بیرون آورد برد مرا گفت بدرستی که خدا تعالی میگوید که دعا کن مرا باین دعا تا بیرون
آورم ترا از چاه گفت چیست آن دعا گفت بگو اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت المنان
بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا
فیه فرجا و مخرجا بعد از ان قصهٔ آن او بود که خدا تعالی در کتاب خود ذکر نموده است و ترجمهٔ دعا اینکه
الهی بدرستی که من سؤال میکنم از تو بوسیلهٔ اینکه مر تراست حمد بسزا ثابت سزاواری غیر تو عبادت
نیست دهندهٔ بی ماده و نمونه آفرینندهٔ آسمانها و زمین صاحب بزرگی و گرامی معنی که گذشت اینکه

درود فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه گردانی برای من آنچه در امر کشادگی و بیرون شدن دیگر
دعائیست که بجهت دفع شر سلاطین و جبابره از سید جعفر ع در کافی منقولست میگوید که هر که
داخل شود بر سلطانی که از او بترسد پس باید که بگوید بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد صلی الله علیه
وآله اتوجه اللهم ذلل لی صعوبته و سهل لی حزونته فانک تمحوا ما تشاء و یثبت و عندک ام الکتاب
محصل مضمون اینکه بالله تعالی طلب کشادگی کار میکنم و بالله تعالی طلب حصول مراد مینمایم و بمحمد ص
متوجه این سلطان میشوم الها رام کن برای من سرکشی و سختی او را و هموار ساز برای من نا
همواری او را چه بدرستیکه تو محو میکنی هرچه را میخواهی و ثابت میکردانی هرچه را میخواهی و نزد
تست اصل نوشته آنچه واقع میشود که لوح محفوظ باشد یا غیر آن چنانکه در سوره رعد در تفسیر
کریمه یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب گفته اند و نیز باید که بگوید حسبی الله لا اله الا
هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و امتنع بحول الله و بقوته من حولهم و قوتهم و امتنع
برب الفلق من شر ما خلق و اقول و لا حول و لا قوة الا بالله حاصل اینکه نیست شایسته عبادت
مگر او بر او توکل کردم و او خداوند پادشاهی عظیم است و ممانعت میکنم بحول خدا تعالی و قوت
او از حول ایشان و ممانعت میکنم بخداوند صبح از هر چیزی که خلق کرده و نیست حولی و قوتی
مگر بخدا دیگر دعائیست که بجهت دفع اعدا و نفرین بر ایشان در کافی از حضرت مقدس جعفری
منقولست که بیونس بن عمار تعلیم فرموده در وقتی که در همسایه بخدمت آنحضرت انهایه خود
کرده که مردی قرشی و از آن مجز بوده شکایت مینموده که مرا رافضی میگوید به
تفصیلی که در فصل پنجم از مطلب نهم سمت ذکر یافت و آنحضرت دعای نفرین او امر فرمود بانکه بگوید
که چون در نماز شب باشی در سجده آخر از دو رکعت اول پس خدای عز و جل را حمد کن و تمجید
او نمای و بگوی که اللهم ان فلان بن فلان قد شهرنی و نوه بی و غاظنی و عرضنی للمکاره اللهم
اضربه بسهم عاجل تشغله به عنی اللهم و قرب اجله و اقطع اثره و عجل ذلک یا رب الساعه
الساعه خلاصه معنی اینکه الها بدرستیکه فلان پسر فلان بتحقیق که مشهور و مبتلا و لزه ساخت

مرا یعنی بتشنیع نزد مخالفین و خشم آورد مرا و در معرض مکاره در آورد مرا الها بزن او را به
تیری شتابنده که مشغول سازی او را بآن از من یعنی بآن گرفتار کرده و بمن نپردازد الها و نزدیک
گردان اجل او را و قطع کن اثر او را و تعجیل کن او را یا رب همین ساعت یونس مذکور گفت که
چون بکوفه آمدیم شب داخل شدیم پس احوال پرسیدیم گفتند بما دادست پس بعض من تمام شده
بود که فریاد شیون از خانه او شنیدیم و گفتند که مرد دیگر بجهت دفع شداید و مخالفت دعائیست
که جناب اقدس نبوی ص در شب احزاب بآن رطب اللسان بوده و در کافی مذکور است
و آن اینست یا صریخ المکروبین و یا مجیب المضطرین و یا کاشف غمی اکشف عنی غمی و همی و
کربی فانک تعلم حالی و حال اصحابی و اکفنی هول عدوی ترجمه اینکه ای فریاد رس بغایت
غمناکان و ای اجابت کننده درماندگان و ای کشاینده و رفع کننده غم من بکشا از من غم
مرا و اندوه بسیار مرا چه بدرستیکه میدانی حال مرا و حال اصحاب مرا و کفایت کن مرا خوفی
که هست مرا از دشمنان من دیگر بجهت دفع دردها در کافی از حضرت ابی عبد الله ع مرویست
که میگذاری دست خود را بموضعی که در آن درد است و میگوئی سه بار یا الله یا الله یا الله حقا
حقا لا اشرک به شیئا اللهم انت لها و لکل عظیمة ففرجها حاصل معنی اینکه الله خدا و معبود حقست
حقا شریک نمیکنم باو چیزی را الهی تو مرجع و امید گاهی برای دفع این آزار و هر آزار بزرگی پس
کشاده و دفع کن آزار از من و هم در این مطلب در کافی از یکی از اهل بیت عصمت ع که تصریح
باسم مبارک او نشده منقولست که بشخصی که او را وجع بود و بجهت آن از آن امام عالیمقام استدعای
تعلیم دعائی مینمود فرمود که بگوئی بر حالی که بر سجده باشی که یا الله یا رحمن یا رب الارباب و اله
الالهة و یا مالک الملوک و یا سید السادات اشفنی بشفائک من کل داء و سقم فانی عبدک اتقلب
فی قبضتک ترجمه اینکه یا الله ای بغایت رحم کننده ای خدا و ای خداوندان و ای شایسته عبادت
معبودان و ای پادشاه پادشاهان و ای مالک خواجگان شفا ده مرا از هر دردی و رنجی که من بنده
تو ام میغلطم در قبضه قدرت تو یعنی در هر حالی از احوال در دست قدرت تو ام و نیز در این

مطابق حدیث کافی از ابی حمزه ثمالی منقولست که گفت عارض شد مرا دردی در زانو پس شکایت آن بحضرت
ابی جعفر کردم فرمود که چون نماز کنی پس بگو یا اجود من اعطی ویا خیر من سئل ویا ارحم
من استرحم ارحم ضعفی وقلة حیلتی واعفنی من وجعی ابو حمزه گفت که چنین کردم پس عافیت یافتم
ترجمه دعا اینکه ای سخی ترین هر که عطا کرده شد وای بهترین هر که از او سؤال کردند وای رحم کننده
ترین هر که را از او خواهش رحمت نمودند رحم کن بضعف من وکمی چاره من وعافیت ده مرا از درد
من دیگر از جمله دعاهای عظیم جلیل که هر سقیم وعلیل را نافع وهر گونه مرض وعلتی را دافع است
دعای گندم است که نزد اهل دعا مشهور و در کتاب شریف کافی وسایر کتب معتبره مذکور است
بدینگونه که داود بن زربی گفت که بیمار شدم در مدینه بیماری شدید وخبر آن بحضرت ابی عبدالله
رسید پس نوشت بمن که بتحقیق رسید بمن علت تو پس بخر صاعی از گندم بعد از آن بخواب بر پشت
وپراکنده کن آنرا بر سینه خود هر نحو که پراکنده شود وبگو اللهم انی اسئلک باسمک الذی
اذا سئلک به المضطر کشفت ما به من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتک علی خلقک ان
تصلی علی محمد وال محمد وان تعافینی من علتی بعد از آن راست بنشین وجمع کن گندم را از دور خود
وبگو مثل آن یعنی آن دعا را باز بخوان وبخش کن آنرا چهار بقسیم وهر مسکینی بخشی بده وبگو بسائل
ابن داود گفت چنان کردم که حضرت فرموده بودند پس گویا از بندهائی باز شدم وبتحقیق که جمعی
دیگر نیز کردند وبآن منتفع شدند ومضمون این دعا اشاره بحکایت دعای ایوب علی
نبینا وعلیه السلم که در سوره انبیا اخبار از آن شده وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت
ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر واتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا
وذکری للعابدین خلاصه معنی اینکه ویاد کن قصه ایوب را چون ندا کرد وخواند خداوند
خود را بدرستیکه رسیده مرا رنج وسختی وتو رحم کننده ترین رحم کنندگانی پس اجابت نمودیم
مر او را پس رفع نمودیم آنچه را که باو رسیده بود از رنج وبلا ودادیم باو اهل او را یعنی فرزندان
او را که مرده بودند زنده کردیم ومانند ایشانرا با ایشان یعنی فرزندان او دو چندان

کردیم

کردیم بجهت رحمتی از نزد ما وبجهت پند برای عبادت کنندگان تا چون وی صبر نمایند
ومانند او اجر یابند پس حاصل معنی این دعای شریف اینست که الها بدرستی که من سؤال میکنم
ترا باسم تو آن اسمی که چون سؤال کرد ترا مضطر که حضرت ایوب باشد کشف ودفع نمودی
آنچه را که باو رسیده بود از رنج ومتمکن ساختی مر او را در زمین وگردانیدی او را خلیفه خود
بر خلق خود اینکه درود فرستی بر محمد وال محمد واینکه عافیت دهی مرا از علت من ونیز برای
دفع اوجاع در کافی از امام همام وقدوه انام حضرت ابی عبدالله حدیثی روایت شده
که خلاصه مضمون آن اینست که اگر بمرضی ودردی مبتلا باشی پس چون نماز خود را ادا کنی
بمال دست خود را بموضع سجود خود از زمین ودعا کن این دعا را وبمال دست خود را
بر موضع درد خود هفت بار میگوئی یا من کبس الارض علی الماء وسد الهواء بالسماء واختار
لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد وال محمد وافعل بی کذا وکذا وارزقنی کذا وکذا وعافنی
من کذا وکذا حاصل معنی اینکه ای آنکسی که هموار کرد زمین را بر روی آب وواداشت هوا را
در بالا وبرگزید برای خود بهترین اسماء را درود فرست بر محمد وال محمد وبکن بمن این واین
یعنی آنچه میخواهد مذکور سازد وروزی کن مرا این واین یعنی ما مول خود را بعرض رساند
وعافیت ده مرا از این واین یعنی درد وآزار خود را ذکر نماید دعائیست که در وقت
بریدن جامه وپوشیدن باید خواند وآن در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت
ابی عبدالله ماثور است بر وجهی که محصل آن اینست که هر که جامه نوی برید وسی وشش
مرتبه انا انزلناه خواند وچون بکلمه تنزل الملائکة والروح رسید بردارد چیزی از
آب وبپاشد یعنی بر آن جامه بپاشد پس بعد از آن دو رکعت نماز در آن بگذارد
یعنی بعد از دوختن وپوشیدن وخداوند خود را دعا کرده بگوید الحمد لله الذی
رزقنی ما اتجمل به فی الناس واواری به عورتی واصلی فیه لربی واحمد الله پس بپوشد
اکل کند در وسعت یعنی فراخ روزی باشد تا آنکه کهنه شود آن جامه ترجمه تحمید مذکور

اینکه حمد آن خدائی را که روزی کرده مرا چیزی یعنی لباسی که تجمل نمایم وخود را آرایش نمایم
بآن در میان مردمان و پوشانم بآن عورت خود را و بنما نگذارم در ان مر برای خدا و
خود و حمد کنم خدا را وهم در کتاب مذکور از جناب ولایتمآب امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که آموخت مرا رسول خدا که چون جامه نوی بپوشم گویم که الحمد لله الذی کسانی
من الریاش ما اتجمل به فی الناس اللهم اجعلها ثیاب برکة اسعی فیها بمرضاتک واعمر فیها
مساجدک بدرستیکه هر که این را کند پاره نکند از آن تا آمرزیده شود برای ترجمه دعا اینکه حمد
مر آن خدائی را که پوشانید مرا از جامه چیزی که خود را آرایم در میان مردمان الها بگردان
آنرا برکت که سعی کنم در انچه رضای تو در آنست و عمارت کنم در ان مساجد تو را دعا
که در وقت بیرون رفتن در منزل بخواند از نطب اللسان باید کرد و ببرکت آن از
شر اشرار و مکاره روزگار خود را بحظیره حفظ حضرت پروردگار باید کشید که دعا ثبت
که در کافی از امام زین العابدین ع ماثور است و محصل مضمون آن حدیث
اینست که ابو حمزه ثمالی گفت که دیدم که حضرت علی بن الحسین ع آمدم و مقارن آمدن
من آنحضرت اندر بیرون آمد پس گفت امنت بالله و توکلت علی الله یعنی بیرون
آمدم بنام خدا ایمان آوردم بخدا و توکل کردم بر خدا بعد از ان این مضمون را فرمود
که یا ابا حمزه بدرستی که بنده چون از منزل خود بیرون آید شیاطین بر سر راه او آیند پس
چون گوید بسم الله دو فرشته با وی میباشند گویند که کفایت کرده شدی و چون گوید
امنت بالله گویند که هدایت کرده شدی پس چون گوید توکلت بالله علی الله گویند
که نگاه داشته شدی از شر پس شیاطین از وی کناره گرفته با هم گویند که چگونه ما را
دست بکسی که هدایت کرده شد و کفایت کرده شد و وقایت کرده شد و هم در این باب
در کافی از حضرت ابی جعفر ع این مضمون روایت شده که هر که گفت در وقت بیرون رفتن
از منزل بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی اسئلک خیر اموری کلها واعوذ

بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة کفایت کرد او را خدا تعالی انچه مهم او بود از امر دنیا
و آخرت او ترجمه دعا اینکه بیرون میروم با اسم خدای بس است مرا خدای توکل کردم
بر خدا الها بدرستی که من سؤال میکنم از تو خیر کارهای خود را جملگی و پناه میبرم بتو از
خواری دنیا و عذاب آخرت و نیز در این مطلب در کافی از حضرت ابی عبد الله ع ماثور است
که هر که قرائت کرد قل هو الله احد را در وقتی که بیرون میرود از منزل خود ده بار پیوسته
در حفظ خدا تعالی و حراست اوست تا بازگردد بسوی منزل خود دیگر دعائیست که بجهت
نجات از ورطهای سخت دشوار حضرت سید ابرار بامیر المؤمنین ع تعلیم نمود و در کافی
مذکورست بدینگونه که فرمود یا علی آیا بیاموزم ترا کلمه چند چون افتی در ورطه یا
بلائی پس بگو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که بدرستی
که خدای عز وجل برمیگرداند بان از تو انچه خواهد از انواع بلا دیگر تعویذی نورانی
تر این حضرت حسنین علیهما السلام است که در کافی از ولایتمآب شیعیان مآب امیر المؤمنین ع
روایت شده بدینگونه تعویذ کرد پیغمبر حسن و حسین را پس گفت اعیذ کما بکلمات الله التامات
واسمائه الحسنی کلها عامة من شر السامة والهامة ومن شر عین لامة ومن شر حاسد
اذا حسد ترجمه اینکه پناه میدهم شما را بکلمات خدا تعالی که تامند شاید مراد قرآن باشد
با غیران و بنامهای او که نیکو و پسندیده اند همگی و جملگی از شر هر زهر داری و هر گزنده
و آزار کننده و از شر چشمی که بدی رساننده است و از شر حسد کننده چون حسد کند
و مقتضای آنرا عمل بعد از ان ملتفت شد پیغمبر بجانب ما پس گفت همچنین تعویذ میکرد
ابرهیم اسمعیل و اسحق را ع گفتیم فدای تو گردم بدرستی که من میترسیم از عقرب ها گفت نظر کن
بسوی بنات النعش که ان سه ستاره اند در پهلوی میانین انها ستاره کوچکی است نزدیک
بان عرب انرا سها می نامند وما آنرا اسلم مینامیم تند نظر کن بآن هر شب و بگو سه بار
اللهم یا رب اسلم صل علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم وسلمنا یعنی ای معبود بر حق ای خداوند

اسلم درود فرست بر محمد و آل محمد و زود ده فرج ایشان را و مبتلا شده ما را اصحّی مذکور
گفت که ترک نکردم این را در روزگار خود مگر یکبار پس در آن یکبار عقربی مرا زد دیگر جهت
حفظ در کافی از جناب صادق جعفری ماثور است که هر که گفت بعد از نماز فریضه
که استودع الله العظیم الجلیل نفسی واهلی وولدی ومن یعنینی امره واستودع الله المرهوب
المخوف المتضعضع لعظمته کل شیء نفسی واهلی وولدی ومالی ومن یعنینی امره محفوف
شده بالهای جبرئیل احاطه او کرده محفوظ کرده باید در نفس خود و اهل خود و مال
خود یعنی دعا اینکه از خدای عظیم بزرگوار اینکه حفظ و نگاه داری کند مرا و اهل مرا و فرزندان
مرا و هر که را که متفکر میسازد مرا کار او و طلب میکنم از خدائی که همه از او میترسند و فروتنی
میکنند مر عظمت او را هر چیزی نگاه داری کند مرا و اهل مرا و فرزندان مرا و هر که را که متفکر
میسازد مرا کار او دیگر از دعاهای ائمه بزرگ رحمت انگیز که در اعتراف بگناه و نافرمانی
و طلب رحمت و مغفرت از درگاه بیچون رو دیافته دعائیست که از آفتاب عالم تاب سپهر
رشاد و چراغ پر نور دلفروز عباد و زهاد حضرت سجاد ماثور و در امالی شیخ صدوق
طاب ثراه مذکور است باینگونه که ابو حمزه ثمالی حکایت نمود که داخل مسجد کوفه شدم
مردی دیدم در پیش ستون هفتم ایستاده نماز میکرد و رکوع و سجود آن را نیکو بجای
می آورد پیش آمدم که وی را ببینم او پیشتر بسجده رفت پس شنیدم که در سجود میگفت اللهم
ان کنت قد عصیتک فقد اطعتک فی احب الاشیاء الیک وهو الایمان بک منّاً
منک علیّ لا منّاً به منّی علیک ولم اعصک فی بعض الاشیاء الیک لم ادع لک ولدا ولم اتخذ
لک شریکا منّاً منک علیّ لا منّاً منّی علیک وعصیتک فی اشیاء علی غیر مکابرة منّی ولا مکابرة
ولا استکبار عن عبادتک ولا جحود لربوبیتک ولکن اتبعت هوای وازلّنی الشیطان
بعد الحجة والبیان فان تعذبنی فبذنوبی غیر ظالم لی وان ترحمنی فبجودک ورحمتک یا ارحم
الراحمین بعد از آن رو بنماز نافله آورد که آن را باب کنده گویند پس من رفتم پیش آن

دنبال

دنبال وی رفتم پس بسیاهی گذشت و وی را امر کرد بچیزی که آن را نفهمیدم از آن سیاه پرسیدم
که این کیست گفت که این علی بن الحسین است پس گفتم خدا مرا فدای تو گرداناد ترا چه چیز
باینجا آورد یعنی از مدینه بکوفه بچه کار آمده فرمود که این کاری که دیدی یعنی برای
نماز و دعا درین مسجد شریف و ادراک فضل و ثواب آن و خلاصه مضمون این دعا
بزرگ طلب مغفرت این است که الها اگر نافرمانی تو کردم پس بتحقیق که فرمان تو بردم در دوستترین
چیزها نزد تو و آن ایمانست و در این فرمان برداری ترا منتیست بر من که توفیق آن
دادی نه بر تو و عصیان تو نکردم در دوست ترین چیزها بسوی تو نخواندم برای تو
فرزندی و نگرفتم برای تو شریکی و درین منت تراست بر من نه مرا بر تو و نافرمانی تو کردم
در چیزهای دیگر نه از روی مکابره از من و نه از روی استکبار و سرکشی از بندگی و نه
از روی انکار خداوندی تو ولیکن از پی هوا و هوس خود رفتم و لغزانید مرا شیطان بعد
از آنکه حجت بر من تمام و فهم آن احوال بر من ظاهر شده بود پس اگر عذاب کنی مرا پس آن بگناه
منست و ظلم بمن نکرده خواهی بود و اگر رحم کنی بر من پس آن بجود و رحمت تست ای رحم کننده
ترین رحم کنندگان و نیز در استغاثه و ضعیف نالیده بدرگاه لایزالی دعا و مناجاتیست که در
امالی شیخ صدوق رحمه الله هم از آن امام معلی و بر شننده آتش خوف و تقوی ماثور و
سالکان راه و رهبر عبادت و طالبان و سر منزل سعادت را کار و بکار مواظب و متذکر
آن بودن و سر انگشت تامل در فقرات آن بندهای علائق دنیوی را یکیک از پای
دل گشودن بغایت ضرور است و آن اینست که طاوس یمانی روایت نموده که بر حجر الاسود
حجر اسمعیل گذشتم شخصی که رکوع و سجود میکرد نیک نظر کردم علی بن الحسین بود
با خود گفتم که این مرد صالح از اهل بیت نبوت است گوش انداختم بدعای وی شنودم
پس مراقب وی میبودم تا از نماز فارغ شد و بلطن هر دو کف خود را بسوی آسمان برداشت
و میگفت سیدی سیدی هذه یدای مددتهما بالذنوب مملوة وعینای بالرجاء ممدودة

وحق لمن دعاك بالندم تذللا ان تجيبه بالكرم تفضلا سيدى امن اهل الشقا خلقتنى فاطيل
بكائى ام من اهل السعادة خلقتنى فابشر رجائى سيدى الضرب المقامع خلقت اعضائى ام لشرب
الحميم خلقت امعائى سيدى لو ان عبدا استطاع الهرب من مولاه لكنت اول الهاربين منك
لكنى اعلم انى لا افوتك سيدى لو ان عذابى مما يزيد فى ملكك لسالتك الصبر عليه غير انى اعلم انه
لا يزيد فى ملكك طاعة المطيعين ولا ينقص منه معصية العاصين سيدى ما انا وما خطرى
هبنى بفضلك وجللنى بسترك واعف عن توبيخى بكرم وجهك الهى وسيدى ارحمنى مصروعا على
الفراش تقلبنى ايدى احبتى وارحمنى مطروحا على المغتسل يغسلنى صالح جيرتى وارحمنى
محمولا قد تناول الاقرباء اطراف جنازتى وارحم فى ذلك البيت المظلم وحشتى وغربتى ووحدتى
محصل معنی اینکه و ملخص مدعا اینکه ای سید من این دستهای منست که بتحقیق دراز کرده ام
بسوی تو از گناهان پر و این چشمهای منست که از روی امیدواری نظر میکند که لازم است برای کسی
که خواندن ترا با پشیمانی از گناه از روی تذلل اینکه اجابت کنی او را بکرم از روی تفضل ای سید من
آیا از اهل شقاوت خلق کرده مرا تا آنکه دور و دراز کنم گریه خود را یا از اهل سعادت آفریده
مرا تا منتشر و منبسط گردانم امید خود را ای سید من آیا برای زدن گرزهای آهنین آفریده
اعضای مرا یا برای آشامیدن آب گرم جهنم خلق کرده روده‌های مرا ای سید من اگر اینکه بنده
میتوانست گریختن از آقای خود هر آینه بودم من نخستین گریزندگان از تو لیکن من میدانم
که از تو فوت نمیشوم یعنی بهر جا گریزم همان در نظر علم تو و در تحت تصرف توام ای سید من
اگر عذاب من میبود از آنچه می افزود در پادشاهی تو هر آینه سؤال میکردم از تو که صبر دهی
مرا بر آن لیکن من میدانم که نمی افزاید در پادشاهی تو طاعت مطیعان و کم نمیکند از آن نافرمانی
عاصیان ای سید من چیستم من و چیست قدر من ببخش مرا بفضل خود و بپوشان مرا بپرده خود
و عفو کن از سرزنش من ببزرگواری خود ای معبود و سید من رحم کن بر من در حالی که افتاده
باشم بر جامه خواب چنانکه دوستان من مرا از پهلو بپهلو گردانند و رحم کن بر من در حالتی

برخته

برخته مرده شوی انداخته شده صالح فرزندان مرا شوینده و رحم کن بر من در حالتی
که مرا برداشته خویشان اطراف جنازه مرا گرفته باشند و رحم کن در آن خانه تاریک
یعنی در قبر بر وحشت من و غریبی من و تنهائی من طاوس یمانی گفت که من گریان شدم
تا اینکه آواز گریه بلند شد پس آنحضرت ملتفت من گشته فرمود که چه چیز میگریاند ترا ای
یمانی آیا نیست امیدگاه گنهکاران گفتم ای حبیب من لازم است بر خدا اینکه عذاب نکند ترا
و حال آنکه جد تو محمد است ع طاوس گفت پس در اینها تا چند نفر از اصحاب آنحضرت آمدند
پس بسوی ایشان التفات فرمود که معاشر اصحابی اوصیکم بالآخرة ولست اوصیکم بالدنیا
الی آخر الحدیث ترک ایراد تمام این حدیث شریف برای اختصار کرده بذکر حاصل معنی آنکه
آن اکتفا مینمائیم و آن اینست که ای گروه اصحاب من وصیت و سفارش میکنم شما را بآخرت
و نیستم اینکه سفارش کنم شما را بدنیا بدرستی که شما بآن وصیت کرده شده و بر آن حریصید
و بدان متمسکید ای گروه اصحاب من بدرستی که دنیا سرای گذار است و آخرت سرای قرار
پس فرا گیرید یعنی توشه از جای گذار خود برای مقام خود و پاره مکنید پردهای خود را
نزد کسی که پوشیده نیست بر او رازهای شما و بیرون کنید آرزوهای دنیا خود را پیش از
آنکه بیرون رود آنان بدنهای شما آیا ندیدید و نشنیدید آنچه استدراج کرده شد بآن
بعضی رفته رفته بآن رسانیده شد آنکه بود پیش از شما از امتان پیشین و قرنهای گذشته
آیا ندیدید که چگونه رسوا شد پوشیده ایشان و بار بسته شد باران خواری بر ایشان
بتبدیل سرور ایشان بعد از آنکه راحت عیش و آسایش و وسعت داشتند بلباس عقابها
در وبدو شدند و پامال عقوبتها گردیدند میگویم این سخن را و طلب آمرزش میکنم از
خدا اینجا برای خود و برای شما و بر این سیاق دعاهای معصیت سوز مغفرت اندوز
که یک از یک دلکش تر و روح فزا و هر کدام در نظر مردم دیده و راز گنجهای در و گوهر پر
بهاتر است در خزائن آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام بسیار مذکور و بجهت عربی بودن از نظر

اطلاع اکثر فارسی زبانان مستور است و ترجمان خامه بیان را اگر چه در این مقام بقلم
اهتمام ایستادن و عروس دوشیزگان این معانی از لباس عربیت بجامه ترجمه فارسی در آورده
در نظر قدرشناس مشتاقان جلوه دادن فوزی عظیم بود ولیکن چون مطلبهای
بزرگ دیگر در نظر و مدت زندگانی چنانکه میدانی بغایت کوتاه مختصرات بنا
بر این دست از این مطلب کشید و سالک طریق عمیق که در پیش دارد گردید امید که
بمدد توفیق عنایت حضرت خالق از خطر راه زنان عوایق در امان بوده بود و در منزل
مقصود موفق گردد سؤال از درگاه حضرت کریم متعال آنکه این مجلس جنت مثال را اگر نغم
گوناگون بی فواید بر اطباق اوراق چیده و اقداح از زلال صدق و صفا رشاد سطورش
از بحار زخار کتب معتبره آثار خصوصا کافی که از سایر کتب امتیاز تمام دارد پر کردیده
دلنشین مؤمنین سعادت قرین ساخته همگنان را از موائد فواید آن بهره مند گرداند
و آن خوان مکرمت ایشان باین بنده سراپا معصیت بنحصه مغفرتی و بهره رساند بفضله
ومنه وکرمه مجلس پنجم در فضل تلاوت و استماع کلام مجید الهی و تدبر و
آگاهی که آن نیز از احسن مصارف زندگانی و از اعظم ذخایر عالم جاودانیست قاریان
مصاحف عقول و الباب درایت مشحون و حافظان کتب سماوی مدارک و اذهان
هدایت مقرون از آیات محکمات شواهد قطعیه که بقلم صنع در آنها مرقوم است محقق
و معلوم فرموده اند که سالک هر مسالکی و قاصد هر مقصدی را ناچار است و قائدی
راهنمائی که بهمراهی و دلالت او در طی آن طریق از گمراهی و ضلالت مصون بوده بوصول
آن مقصد فایز گردد و اعظم مسالک پر مهالک که بنده خودرای و خودسر بی بدرقه
و رهبر سالک آن نمیتواند بود طریق دین و عبادت حضرت باریست که مقصد اقصای آن سر
منزل سعادت و رستگاریست و خداوند عالم جل جلاله بر طبق حدیث شریف نبوی
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی دو دلیل و شفیق در این طریق عمیق و تعیین

فرموده

فرموده است که بندگان بنور هدایت ایشان در ظلمات شبهات چاه از راه و باطل از حق
شناخته خود را از خطر گمراهی رهانند و به بهشت رضای الهی رسانند و آن دو دلیل یکی
کتاب خداست و دیگری ائمه هدی علیهم السلام پس کافه عباد و عامه طالبان کعبه مراد را از
واجباتست که پیروی این هر دو را پیشه مسلک خود ملتزم و بحبل المتین اطاعت ایشان
معتصم بوده بهیچوجه دست از دامن ایشان بر ندارند و از دل و جان بقدم خلوص
و ایقان طریق ملازمت ایشان سپارند بدحال کسی که بدل تحقیق که از جیب پاکی دست اعتقاد
یا از بیخبری و غفلت بنهادی از قرآن جز نامی نشنیده و تتبع و تفحص اوامر و نواهی این نامه
الهی بر خاطرش هرگز نگذشته است سبحان الله اگر یکی از ملوک و سلاطین دنیا که همگی مجاز
باین اسم موسوم و در جنب عظمت الهی نقطهای موهومند اگر منشوری و فرمانی بأهل و
یاری فرستد خلق آن دیار از صغار و کبار اجتماع نمایند و در استماع آن فرمان همه تن گوش
و در اطلاع بر مضمون آن سراپا هوش گشته طریق فرمان پذیری می پیمایند ندانم این قوم
نادان خداوند عالم و عالمیان را از این پادشاهان کمتر پنداشته اند و فرمان واجب الاذعان
قرانش را از احکام و مناشیر ایشان سهل تر انگاشته اند که هرگز بخواندن و شنیدن آن مایل
و راغب و جواهر تفاسیرش را بنقد جان و دل خریدار و طالب نمیباشند و دل دنیا ربوده
در قرائتش غفلت نموده را از شنیده اندیشه معانی آن کلام بفیض بهجت بهره نمیباشند بلکه اگر
در محفلی خوانند زود از آن ملول و ملتفت و شدهای پوچ دنیا مشغول میگردند و اگر
گاهی متوجه شنیدن آن شوند از راه حسن صوت قاری و تلذذ نفس کاهی خواهند نه از راه
شنیدن کلام الهی و اینقوم جاهل بجاهل حاصل را ملاحظه باید نمود که از بی اعتنائی در پاس
حرمت قران و کراهت در خواندن و شنیدن لفظ و معنی آن مبادا از مضمون کریمه
تنزیل من رب العالمین غافل و در زمره مخاطبین و معاتبین افبهذا الحدیث انتم مدهنون
داخل باشند و مبادا که از عدم انتباه و اشتغال از این فرمان واجب الاتباع مانند کسانی باشند

که جناب الهی در سورهٔ مبارکه حشر ایشان را باین آیت وافی هدایت سرزنش و ملامت فرموده است
که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها
للناس لعلهم یتفکرون خلاصه مضمون این کلام صدق مشحون آنکه اگر فرو میفرستادیم
این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی آنرا ترسان و از هم شکافته شده از خوف الهی یعنی آن کوه
با آن سختی و صلابت از هم فرو میریخت و این دلها از غایت قساوت از آن متأثر نمیشوند
و این مثلها میزنیم برای مردمان که شاید ایشان در معانی تفکر و تامل نمایند و در سورهٔ
شریفه اعراف فرموده است واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون محصل معنی
اینکه چون خوانده شود قرآن پس گوش اندازید برای شنیدن آن و خاموش شوید شاید رحمت
الهی شامل حال شما گردد و در کتاب شریف کافی از حضرت سید کاینات و پیش خرام رونق عرصات
منقولست که انا اول وافد علی العزیز الجبار یوم القیمة وکتابه واهل بیتی ثم امتی ثم اسألهم ما
فعلتم بکتاب الله واهل بیتی حاصل معنی اینکه من و کتاب خدا و اهل بیت من [illegible] پیش
از همه خلایق بعرصهٔ محشر خواهیم آمد و بعد از آن امت من خواهد آمد بعد از آن سؤال خواهم
کرد امت خود را که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من یعنی رعایت و محافظت ایشان نموده
فرمان ایشان بردید یا بقدم جهالت و عدم مبالات طریق مخالفت سپردید وخفی نماند که رعایت
و محافظت قرآن بر وجه اکمل عبارت از پنج چیز است اول آموختن و حفظ آن و بجهت شناختن
و از تحصیل سواد آن نامهٔ ربانی مرآت دل را از سیاهی زنگ و نادانی پرداختن دویم ملتزم
مواظب بقرائت آن بودن و طوطی گفتار را همواره شکرخای حلاوت تلاوت آن فرمودن
سیم آداب قرائت را از ترتیل و تجوید و غیر آن مرعی داشتن و کلام معجز نظام خدای
عز و جل را از بی اعتنائی و عجل از قبیل شعر و غزل نپنداشتن چهارم غور در معانی آن نمودن
و بقرائت تنها داخلی نگذشتن و بصرصر شتاب از آن بحر بی پایان موج صفت تند و سرسری نگذشتن
پنجم سر تسلیم بر خط فرمان آن نهادن و از پذیرفتن احکام و مواعظ بالغهٔ آن ابواب رستگاری

دو جهانی بروی خود گشادن بنابرین خامهٔ محفل آرا این مجلس دلگشا را بر پنج فصل مرتب میسازد
و در هر فصلی بذکر مطلبی از این مطالب بترتیب مذکور میپردازد و چون ذکر فضایل و
فواید هر یک از سور و آیات قرآنی بخصوصها نیز از متممات این فصول و از فروعات این
اصولست خاتمه نیز بدانها می‌افزاید و اخباری که مشتمل بر این مطلب باشد در آن ایراد
مینماید فصل اول در آموختن و مدارست قرآن لفظا و معنا و بیان فضل و ثواب آن بر صاحب
سواد ان کتاب فهمیدن روشن است که سالک طریق بندگی را بهتر از علم در کار و از تحصیل
آن ناچار است و اهم علوم دینیه و اشرف آنها علم قرآن و حدیث است که سرمایه خرید متاع
نجات و زینهٔ پایهٔ ایوان علو درجاتست و سر منزل تحصیل علم قرآن دو طریق است یکی
راه گفت و شنید که استاد افاده فرماید و شاگرد آموزد و ضبط نماید و این راه بسیار صعب و
دشوار و وصول بمقصد از این راه بغایت دور و ناگوار است چه حافظه که متحمل بار گران ضبط
قرآن بالتمام لفظا و معنا کما ینبغی تواند گردید بغایت کمیاب بلکه معدوم است دوم راه علم
خواندن کتابت که از آن بسواد تعبیر میکنند و این راه آسان و کم تعب و طالب مقصود از این
راه برابر کافهٔ مکلفین را خود سالک این طریق بر انبغیه بودن و کودکان خود را بسلوک آن
امروز جز فرمودن بغایت ضرور و از اهم امور خواهد بود خواندن و نوشتن بیرخرد را بجای
عینک راست و خط و سواد دیدهٔ بصیرت را مانند مردمک سالک طریق این مراد را مد نظر
بمداد در کف شوق بمنزلهٔ عصاست و دیده‌های قلوب را بجهت دیدن جمال مطلوب بسواد
خط بمثابهٔ توتیا آب حیات برکات آیات در ظلمات سواد نمودن و قامت شرافت انسانیت را از
تشریف والای تحصیل این کمال شرف برتر فرمودن الحاصل تعلم قرآن بهر نحو که مقدور باشد
لازم و ضرور و در فضل و ثواب آن اخبار و آثار ائمهٔ اطهار بسیار ماثور است از جمله در کافی
از صاحب شرع شریف و ادب دبستان تکلیف حضرت اشرف نبوی صلعم مرویست حدیثی که خلاصهٔ
مضمون آن اینست که بیاموزید قرآن را چه بدرستی که آن می‌آید روز قیامت نزد صاحبش یعنی

انکه آنرا آموخته وضبط نموده در صورت جوانی صاحب جمال متغیر اللون پس میگوید او را که من
آن قرآنم که ترا شبها ببیداری میفرمودم و در میان روزها که وقت شدت گرما بود ترا تشنگی
میدادم و آب دهان ترا خشک میساختم واشک ترا روان میگردانیدم و هر جا که میگشتم با تو
هر جا که بازمیگشتی یعنی همه جا با تو بودم و هر تاجری از پی تجارت خودست و من از برای تو امروز
از پی تجارت هر تاجرم مراد همانا اینست که نقد سود ترا بیشتر میسازم که همه تاجران از تجارت خود
یابند و زود باشد که آید بتو کرامت خدای عز وجل پس مسرور باش باین بشارت پس تاجی از
نور آورده بر سرش میگذارند و امان بدست راستش و خلود جنان بدست چپش میدهند میگوید
بو دیگر مراد نامه امان و خلود باشد محصل اینکه ایمن بودن از نیران و جاوید بودن در جنان
بوی عطا و برای او مقرر میگردد و دو حله در برش میکنند بعد از ان میگویندش که قراءت کن
و بالا رو پس هر آیه میخواند در درجه بالا میرسد میشود و پوشانیده میشوند پدر و مادر او دو
حله اگر مومن باشند بعد از ان گفته میشود بایشان که این برای انست که شما او را قران تعلیم کردید
و هم در کافی از یزید مذکور از امام حضرت ابی عبد الله ع منقولست که ینبغی للمومن ان لا یموت
حتی یتعلم القران وان یکون فی تعلمه یعنی سزاوار است مومن را اینکه نمیرد تا آموزد قران را
یا اینکه در کار آموختن آن باشد و نیز در ان کتاب از انجناب مسطورست روایت شده که ان الذی
یعالج القران ویحفظه بمشقة منه وقلة حفظ له اجران ملخص معنی اینکه بدرستیکه آنکسی که
ممارست بقران مینماید و حفظ میکند آنرا بمشقت وکمی حافظه یعنی با آنکه حافظه اش کم و حفظ آن
بروی دشوار است سعی مینماید تا حفظ میکند او را دو اجر است و از حضرت اقدس نبوی ص باین مضمون
مرویست که چون معلم کودک را گوید که بگو بسم الله الرحمن الرحیم وگوید کودک آنرا گوید بنویسد
خدای تعالی برائتی یعنی آزادنامه برای آن کودک و برائتی جهة پدر و مادر او و برائتی برای معلم از آتش اصل
آموختن قرآن از افضل عبادات واجزل سعادات است ولیکن متعلمان این کتاب معظم وستوده تعالی
فضل وثواب آن بر وجه اتم میباید که از ان باموختن عبارات والفاظ تنها اکتفا نکرده همت

برداشتن معانی آن نیز بگمارند و چندی هم در طریق طلب آن بقدم سعی تک و پو نموده دقیقه از اقدام
فرو نگذارند و فوت شوقشان در تحصیل علم تفسیر و فنون علوم عربیت که از مقدمات آنست
عمری بجان کوشند و کودک تمنا دانشان از پستان لب و دهان استادان بجنبانیدن
لب سوال شیر فضل و کمال نوشد چه از اهم علوم دینیه که حضرت شارع زمره مکلفین را بآن ترغیب
نموده و بندای صدق انتمای ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا همگنان را برخوان این نعمت عظمی
دعوت فرموده علم تفسیر است وحدیث نبوی موقوف علیه الخطا باشد بتفصیلی که در مجلس اول این
باب گذارش یافت ومراد از علم تفسیر تحقیقات صاحب کشاف وتاویلات بیضاوی وامثال ایشان نیست
از مفسرین مخالفین که کلام حق را بر طبق مدعای باطل خود تاویل نموده در بیان شان نزول آیات
و روایات اسلاف خود تمسک جسته طریق پیروی آن ضلالت کیشان که اولئک کالانعام بل هم
اضل در وصف مثال ایشانست بقدم اعتقاد پیموده اند و معروف اسلاف اهل خلاف و
امامان ایشان بکلام الهی بچگونه بوده که صاحب کشاف در تفسیر کریمه وفاکهة وابا که در سوره
عبس است نقل کرده که ابا بکر را از معنی اب که در این آیه است پرسیدند گفت ای سماء تظلنی وای
ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا علم لی به یعنی کدام آسمان بر من سایه اندازد و کدام زمین
مرا بردارد هرگاه بگویم در کتاب خدا چیزی که مرا بآن علم نباشد یعنی معنی آنرا نمیدانم و از عمر حکایت
نموده که این آیه را خوانده گفت کل هذا قد عرفنا فما الاب یعنی همه اینها را دانستم اب چه چیز است
وچه معنی دارد بعد از ان عصائی که در دست داشت انداخته گفت هذا لعمر والله التکلف وما
علیک یابن ام عمر ان لا تدری ما الاب یعنی بخدا قسم که این تکلفست و بر تو حرجی نیست ای پسر
مادر عمر اینکه ندانی که اب چیست بعد از ان گفت اتبعوا ما تبین لکم من هذا الکتاب وما لا فدعوه
یعنی پیروی کنید آنچه را که واضح شد از این کتاب یعنی قرآن و هرچه را که ندانید واگذارید واجلالا او
افهم دقیقه دان از عبارت ابچه حیرانست وا انداختن عصا از روی غضب یا از حیرت و سوگند
خوردن که این تکلفست و بر خود خطاب کردن که بر تو چیزی نیست که اب را ندانی وسفارش

اینکه هر چیز را از قرآن ندانید واکذا به میتوان یافت که معرفت واعتقاد آنها عون بکلام خدا
همچون در چه مرتبه بوده و در طلب علم وامتثال فرمان آنچه قدر پیروی واهتمام مینموده و
آن مایه جهل وگمراهی با این اطلاع وآگاهی بر کتاب الهی وقتی که حضرت اقدس نبوی صلعم متوجه بقا
بود وبجهة نوشتن وصیت نامه وآوردن دوات وکاغذ امر فرمود بعض حسبنا کتاب الله
ناطق وآوردن دوات وقلم ونوشتن وصیت نامه را مانع گردید بجهة اینکه مبادا بتجدید وصایت
حضرت امیر وتاکید حکایت روز غدیر باشد وقول حسبنا کتاب الله یعنی بس است ما را کتاب خدا
واحتیاج بوصیت نامه نیست بعض کسی میماند که بر جمیع معانی قرآن واقف وبر تمام حقایق ودقایق آن
عارف باشد وشك نیست که معرفت آن از راه زن طریق هدی در هم حقایق خدا چنان بوده که در معنی
کریمه وفاکهة واباً خود بآن اعتراف نموده پر معلوم است که قرآن تبیان کل شیء است واگر عمر بآن عارف
ودانا میبود در چندین قضیه خطا وحکم لولا علی لهلك عمر را بزبان اجرا نمینمود واز غایت انفعال
لب بمقال کل افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال نمیگشود وهرگاه ابابکر که صدیق نفس میخوانند وعمر که
فاروق مینامند بر قرآن اینقدر اطلاع داشته باشد اطلاع واتباع ایشان معلوم است که در چه
مرتبه خواهد بود پس مؤمنان سعادت مصیر وطالبان علم شریف تفسیر را سزاوار آنست که در
تحصیل این علم اکتفا واعتماد بر اقوال المخالفین بر عناد نکرده استفاده آن از جمعی نمایند که خانه ایشان
جای نزول وحی ومحل آمد ورفت ملائکه بوده وخداوند همچون بکریمه فاسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون بندگان را بسؤال از ایشان امر فرموده وآن جماعت اهل بیت پیغمبراند که آفتاب عز وجلال ایشان
بر همه عالم تافته وصیت علم وکمالشان شش جهت جهان امکان شکافته دور ونزدیك از افادات
بیانشان معترفند ودوست ودشمن بعلوم مکانشان معترف زلال جریان حکمتشان بر
هر خشك وتر دویده وخروش قلزم علمشان بگوش بحر وبر رسیده بوستان ملت بیاران افاضاتشان
تازه است وکتاب شریعت برشته افاداتشان شیرازه زبان بیانشان شواهد ظواهر قرآنی را هادم
ودیده بصیرتشان پردگیان بواطن فرقانی را محرم بار مناقب ومفاخرشان در مجرات کتب دلایل

اواخر تنك تنك بر روی هم ریخته وفواقل مدایح وفضایلشان در شوارع اقلام نساخ وکتاب
از هم گسیخته بیان بیان مؤلفین در ذکر اخلاقشان از تحریر بحر بر عطش بخود بارکشان اقلام
مورخین در نقل احوالشان آن جواهر معانی عرق ریز انجا را بیان بینات از اثمار توصیفشان
بربار وانهار فقرات بابرکات آن زلال تعریفشان سرشار زبان وحی سماوی برحقیقت
احکام وفتاوی ایشان ناطق وهوادار امر ونواهیشان با اصل اصیل کتاب الهی مطابق زبان معانی
بیانشان سوق کلام از لوح محفوظ میخوانند وحدیث صدق نشانشان نسب شریف ما ینطق
آن هو الا وحی یوحی میرساند ملخص این فقرات ومحصل این کلمات آنکه اخذ علوم دینیه خصوصا
تفسیر قرآن وخصوصا آیات متشابهات از جمعی باید نمود که کمال علمشان بر قرآن معلوم وزبان
بیانشان از غلط وخطا معصوم باشد واین صفات مختص برسالت وامامت واین جماعت
منحصر در اهل بیت طهارت وکرامت اند ودلیل آن حصار همین بس که اغیار انکار ایشان ننموده
مذکور شد خود بجهل خود اقرار نموده اند ونیز حضرت خداوند عالمیان در سوره مبارکه
آل عمران فرموده هو الذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر
متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به الی آخر الآیه حاصل معنی
اینکه الله تعالی آنکس است که فرو فرستاده است بر تو قرآن را که بعضی از آن آیات محکمات که مراد
از آنها معلوم است واشتباهی در آنها نیست آنها اصل قرآنند که هر چیز را اشتباه باشد بر آنها حمل
باید نمود وآیات دیگر متشابهاتند که احتمال احتمالات در آنها هست پس اما آنکسانی که در دلهای
ایشان عدول از حق وانحراف از طریقه صواب است پس پیروی میکنند متشابهات را برای
آنکه میخواهند که خلق را مفتون سازند ومنهج حق دور اندازند ومیخواهند که متشابهات را
بطریق مراد وهوای نفس خود تأویلات نمایند ونمیدانند تاویل آنرا مگر خدا وآنکسانی که راسخ ومتمکنند
در علم وبسیاری از اخبار وآثار ادای شهادت مینمایند بر آنکه راسخان در علم که دانستن

تاویل متشابهات انکافر عباد و منحصر در ایشانست حضرت اقدس رسالت و اهل بیت طاهرین او وبعد
از آنجمله در کتاب شریف کافی از جناب مستطاب جعفری منقولست که نحن الراسخون فی العلم
ونحن نعلم تاویله یعنی مائیم راسخون در علم و ما میدانیم تاویل آنرا و هم در کافی از حضرت امام محمد باقر
یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام در تفسیر این آیه شریفه بمضمون مرویست که رسول خدا افضل راسخون
در علم است بتحقیق که تعلیم فرموده است او را خدای عز و جل جمیع آنچه فرو فرستاده است بر او از تنزیل
و تاویل و نیست خدای تعالی که فرو فرستد بر او چیزی که تاویل آنرا بوی نیاموزد و اوصیای او
نیز بعد از او میدانند همه آنرا و آن کسانیکه میدانند تاویل آنرا یعنی از مومنان چون گویند عالم در
میان ایشان بعلمی بعضی چون امام زمان بیان آن فرماید گویند که امنا به کل من عند ربنا و قرآن بعضی
خاص و بعضی عام است و بعضی محکم و بعضی متشابه است و بعضی ناسخ و بعضی منسوخ است و راسخان
در علم آنرا میدانند و بنا بر این حدیث شریف احتمالی که مفسرین ذکر نموده اند که والراسخون مبتدا
و یقولون خبر آن باشد مندفع خواهد بود الحاصل از این آیه کریمه و احادیث مذکوره استفاده میگردد
که عالم بتفسیر و تاویل قرآن ائمه معصومین اند نه غیر ایشان و با وجود این پیروی مخالفین کرده نمودن
و در معانی قرآن مردم نفهم جاهل چند بودن خلاف طریقه عقل است قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب این آیت هدایت اثر در سوره شریفه زمر است یعنی آیا یکسانند
آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند جز این نیست که پند گیرند صاحبان عقلها و امام ناطق صادق
در بیان این آیه فرموده اند که نحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون وشیعتنا اولوا الالباب
یعنی مائیم آنکسانیکه میدانند و دشمنان مایند آنکسانیکه نمیدانند و شیعیان مایند خداوندان
آن عقلها منکر این کرده اند و تقلید ایشان کرده بما گرویده اند و از جمله شواهد اینکه مراد از اهل ذکر
در کریمه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که نعمت عظمی یافت اهل بیت اند و امر بسوال از ایشان
شده حدیثی است که در کافی مذکور و ملخص مضمون آن اینست که در دربار کمیت بخدمت امام همام
حضرت ابی جعفر آمده گفت جعلنی الله فداک هشدادت الاختیار کرده بودم که از تو سوال میکنیم و الکتو

همچلد از آنها یاد نمی آید آنحضرت فرمودند که یکی هم بیاد تو نمی آید گفت بلی یکی از آنها بیادم
آمد فرمود که چیست آن قول خدای تعالی فاسئلوا هذا الذکر ان کنتم لا تعلمون اهل الذکر
کیانند فرمود مائیم راوی گوید گفتم بر ما لازم است که سوال کنیم از شما فرمود آری گفتم که بر
شما لازم است که جواب ما گوئید فرمود که این باختیار ماست بحسب اقتضای مصلحت هر چیز را
خواهیم جواب میگوئیم و هر چیز را نخواهیم نمیگوئیم و هم در کافی از محمد بن مسلم مرویست که بخدمت
آنحضرت عرض نمودم که کسانیکه نزد ما یند یعنی مردم شهر ما زعم ایشان نیست که در قول
خدای عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اهل ذکر یهود و نصارا یند یعنی علمای
ایشانند چنانکه بعضی از مفسرین نیز گفته اند فرمود که این هنگام دعوت خواهند کرد شما را
بدین خود بعد از آن با دست مبارک بسینه خود اشاره نموده فرمود که نحن اهل الذکر و نحن
المسئولون مائیم اهل ذکر و مائیم کسانیکه سوال از ما باید کرد و بهمین مضمون احادیث بسیار از
ائمه اطهار ماثور و در کافی و کتب معتبره مذکورات و نیز حدیث شریف نبوی انی تارک فیکم
الثقلین تا آخر که در صحاح ابن حنبل بر سند صحیح ثبت است بر اهتمام علما شعاری بغایت ایمان و دیانت
وارد چه ظاهر است که قرآن و اهل بیت را در میان امت گذاشتن و این هر دو را بر سر راه
دین حق برای دلالت و هدایت خلق وا داشتن و امت را بتمسک و التزام این هر دو وصیت
نمودن و بیان باهم بودن و از هم جدا نگشتن چه معنی میتواند داشت غیر اینکه هر دو باهم
مربوط و تمسک خلق بهر کدام بتمسک آن دیگر مشروط است و اینکه صورت احوال اهل بیت
در آئینه حق نمای قرآن ظاهر و سیمای رموز و اشارات قرآن از حجب عبارات آن بدستیاری
بیان اهل بیت واضح و هویداست بهمین قدر از سخن در مقام اهل هوش را کافی و با این
همین تصریحات و تلویحات انحراف نظر بقصر مذکور و از نقص عقل و کمال بی انصافیست من
اتخذ شیخا بغیر علی بن ابی طالب فشیخه شیطان لمؤلفه در بیان خدا هستی اگر طالب رهبر از دست
مده دامن اولاد پیمبر فصل دویم در خواندن و شنیدن قران و بیان مجمل از فضل و ثواب

ان اما خواندن در کتاب شریف کافی از مهر سپهر دین مبین حضرت اشرف خاتم النبیین ص
که نوروا بیوتکم بتلاوة القران ولا تتخذوها قبورا کما فعلت الیهود والنصاری الی
اخر الحدیث محصل معنی اینکه حدیث شریف تا اخر اینکه منور و روشن سازید خانهای
خود را بخواندن قران و قرار مگیرید خانهای خود را گورها یعنی در ان مثل مردگان مباشید
چنانکه یهود و نصاری کردند که در معبدهای خود نماز گذاردند یعنی نماز خود را مختص
بانجا ساختند و خانهای خود را معطل انداختند چه بدرستی که خانها چون تلاوت قران دران
بسیار شود خیران و وسعت بهم رسد در حال اهل آن و تابان و درخشان شود برای اهل آسمان
چنانکه تابانند ستارگان برای اهل دنیا و هم در کافی از فروزنده چراغ یقین جناب مقدس امیر
المومنین ع منقولست که البیت الذی یقرء فیه القران ویذکر عز وجل فیه یکثر برکته
وتحضره الملائکة وتهجره الشیاطین الی اخر الحدیث حاصل معنی اینکه خانه که خوانده شود در آن
قران و ذکر شود خدای عز وجل دران بسیار شود برکت آن و حاضر گردند در آن فرشتگان
و درخشند برای اهل اسمان چنانکه میدرخشد ستاره برای اهل زمین و بدرستیکه خانه که خوانده
نشود دران و ذکر کرده نشود خدای عز وجل دران کم گردد برکت آن و دور شوند از ان فرشتگان
و حاضر گردند دران شیاطین و هم در کافی از پسندیده حضرت خالق جناب مستطاب امام جعفر صادق
ع منقولست که القران عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده وان یقرء منه
فی کل یوم خمسین ایة حاصل معنی اینکه قران عهد نامه خداست و سزاوار مرد مسلمان اینست
که نظر در عهد نامه او کند و اینکه خواند از ان در هر روزی پنجاه آیه یعنی بکمتر از ان اکتفا ننماید
و نیز در کافی از بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر ع منقولست روایت شده که هر که قرائت
قران کند ایستاده در نماز خود بنویسد خدای تعالی برای او بهر حرفی صد حسنه و هر که قراءت کند
در نماز خود نشسته بنویسد خدا تعالی برای او بهر حرفی پنجاه حسنه و هر که قراءت کند در غیر نماز خود
بنویسد خدای تعالی برای او بهر حرفی ده حسنه و هم دران کتاب از سرور عالمیان و مفخر ادیان ص

این مضمون منقولست که هر که قراءت کند ده آیه در شبی نوشته نشود از جمله غافلان و هر که خواند دویست
آیه نوشته شود از جمله ذاکران و هر که خواند صد آیه نوشته شود از جمله قانتان و هر که خواند پنجاه
آیه نوشته شود از جمله خاشعان یعنی ترس کاران و هر که خواند سیصد آیه نوشته شود از جمله
فائزان یعنی رستگاران و هر که خواند پانصد آیه نوشته شود از جمله مجتهدان یعنی جهد کنندگان
در طاعت و هر که خواند هزار آیه نوشته شود برای او قنطاری از نیکی و ثواب و قنطار پانزده
هزار مثقال از طلا و مثقالی بیست و چهار قیراط است کوچکتر آنها مثل کوه احد است و بزرگترین
آنها بقدر مابین آسمان و زمین است و نیز در کافی از امام همام سدره مقام حضرت ابی عبد الله
علیه السلام منقولست حدیثی که خلاصه معنی آن اینست که دیوانها یعنی دفاتر اعمال روز قیامت
سه است یکی دیوانی که در ان حساب نعمتهاست دوم دیوانی که در ان حسنات سیم دیوانی
که در ان سیئات پس مقابله کرده میشود میانه دیوان نعمتها و دیوان حسنات یعنی هر دو را
بحسب کثرت و قلت باهم ملاحظه مینمایند پس فرو میگیرد نعمتها همه حسنات را و میماند دیوان سیئات
پس خوانده میشود فرزند آدم که مومن باشد برای حساب پس تقدم میکند قران پیش روی
وی در بهترین صورتی پس میگوید یا رب من قرانم این بنده مومن است تعب میداد خود را
بتلاوت من و دراز میگردانید شب خود را بترتیل و اشک میریخت چشمهای او و چون تهجد میکرد
پس راضی کن او را چنانکه راضی کرد مرا آنحضرت فرمودند پس میگوید خدای عزیز جبار که ابسط
یمینک فیملأها من رضوان الله العزیز الجبار و یملأ شماله من رحمة الله حاصل معنی
اینکه بنده بگشاد دست راست خود را پس پر میسازد او را از رضای خود و پر میسازد دست
چپش را از رحمت خود بعد از ان گویند که او را این بهشت مباح است مر ترا پس قراءت کن و بالا
رو و چون قراءت کند آیه بالا رود درجه و باید در جامع الاخبار از سید اخیار حضرت افضل
نبوی ص مرویست که سلمان فارسی رضی الله عنه را بشرف خطاب سرافرازی داده این مضمون فرمودند
که یا سلمان بر تو باد بقراءت قران چه بدرستی که قراءت قران کفاره گناهانست و پرده ایست

از آتش و امانست از عذاب و نوشته میشود برای کسی که قراءت قرآن کند هر آیه ثواب صد شهید
و عطا کرده میشود بهر سوره ثواب پیغمبری و نازل میشود بر صاحب او یعنی بر کسیکه با او باشد
رحمت و استغفار میکنند برای او فرشتگان و مشتاق او میگردد بهشت و راضی میشود از و
مولی یعنی خداوند عالم و بدرستی که مومن چون قرآن خواند نظر کند خدای تعالی بسوی او و رحمت
و عطا کند او را بهر آیه هزار حوری و عطا کند او را بهر حرفی نوری بر صراط و چون ختم قرآن کند
او را خدای تعالی ثواب سیصد و سیزده پیغمبر که بتبلیغ رسالت خداوند خود کرده باشند و چنان
باشد که خوانده باشد هر کتابی که خدای تعالی فرو فرستاده بر پیغمبران خود و حرام گرداند خدای تعالی جسد
او را بر آتش و برنخیزد از جای خود تا اینکه آمرزد خدای تعالی او را و پدر و مادرش را و این حدیث طولانی
بجهت ایجاز بهمین اکتفا شد و در ارشاد القلوب از شافع الذنوب منقولست که ان هذه
القلوب لتصدأ مثل ما یصدأ الحدید و ان جلاءها قراءة القرآن یعنی این دلها هم زنگ میگیرد
آهن و جلای آنها قرائت قرآنست و اما ثواب شنیدن قرآن در کتاب شریف کافی از جناب
جعفری منقولست که من استمع حرفا من کتاب الله من غیر قراءة کتب الله عز و جل له حسنة
و محا عنه سیئة و رفع له درجة محصل معنی هر که گوش اندازد و شنود حرفی از کتاب خدا بی آنکه خواند
نویسد خدای عز و جل برای او حسنه و محو گناهی و بلند گرداند برای او درجه و در جامع الاخبار
از سرور دنیا و دین حضرت سید المرسلین مرویست که یدفع عن مستمع القرآن شر الدنیا و یدفع
عن تالی القرآن بلوی الآخرة حاصل آنکه دفع کرده میشود از گوش کننده قرآن شر دنیا و دفع کرده
میشود از تلاوت کننده قرآن بلای آخرت و هم در جامع الاخبار از نقله خاص و عام حضرت امیر
المومنین منقولست که من استمع آیة من القرآن خیر من ثبیر ذهب یعنی هر که گوش کند آیه از قرآن
بهتر است برای او از ثبیر طلا و ثبیر اسم کوهیست در مکه یا در یمن مراد اینست که شنیدن آیه برای کسی
از آنست که بمقدار آن کوه طلا داشته باشد **مجملاً** اما اینکه از اخبار و آثار صدق مبانی در فضل
قراءت و استماع کلام مجید ربانی در کتب معتبره بسیار مذکور است و آنچه سمت ذکر یافت نمونه

از آن خرمنها و گلدسته از آن گلشنهاست پس خوشا مومن صاحب سعادتی که بعون الله الکتاب این
همه فضل و ثواب بحساب را قبله همت سازد و فرصت خواندن و شنیدن کلام حق را بسخنان
باطل بحاصل دنیا در نباز و گردن همت بلند بلند را بقلاده التزام این شیوه دلبند آراید
و مردم دیده ظاهر را از جواهر سرمه خطوط قرآنی بادیه باطن دعوی هم چشمی فرمایند از گشودن
مصحف مجید ابواب رحمت بروی خود باز کند و از انداختن نظر بر آن خود را در بهشت جا
الهی افکند مثلاً و از زاده رحمت نفس بهیمی آیات قرآنی علم گرداند و بتیغ زبان بر دفع مفسدان
سخنان بیهوده سوء جبل بتقدیم رساند طوطی ناطقه را در شکرستان الفاظ آن شکرخا سازد
و آینه دل را بصیقل حروفش از زنگ کدورات دنیا پرداز دو از کشاکش کلمات و الفاظ آن کام و
زبان را کامرانی دهد و از نامراد بر خطوط و نقوش آن عالم عالم منت بر دیدگان نهد تا نامندآ
مد آتش بر صحایف سینات بکلک قلم خط کشد و بسیل الفاظ معصومه اش دیده دل را سر سبز
بخشد از چشمه سار حلقه های حروفش کشت امید و ارباب آبیاری نماید و بکلید دندانهای نشتر
آنش ابواب فیوضات دو جهانی بروی دل گشاید بحرکات حروفش گردگناهان از خود افشاند
و از برکات وقوفش دل را بر دقایق نکات واقف گرداند از شاخسار فقرات بابرکاتش گلهای
گوناگون فیض چیند و از نمرور بجنابانهای سطورش در قصر کرامت دو جهانی مقام گزیند
عاقل هوشمند آب حیات را که بگل و ریحان خطوط قرآنی تواند عائد الله چرا در شوره زار
مشاغل بحاصل دنیا ضایع گرداند و مه نفسی را که رشته جواهر کلمات فرقانی تواند گرد داشت
ستم است که بر خرمهرهای سخنان بیهوده ملک و مال که زایلند چه ظاهر است که از سخن دنیا
دنیا از اجزهنه در رائی و نفس را با دهیانی حاصلی نیست و از تلاوت کلام الهی شبستان لحد
پر نور و سرای دین و آخرت معمور میگردد بنده بمقدار فرمایه را چه منزلت و پایه از این
برتر که در مقام شایستگی خطاب جناب رب الارباب در آید و کلام معجز نظام حضرت او را
بگوش هوش استماع نماید چو قرآن خواندن و شنیدن بمنزله اینست که کسی که کلام خوشنود

از اخبار اهل بیت اطهار علیهم السلام یا از گفتار اکابر دین ظاهر میشود که بنده چون خواهد با
خداوند خود حرف زند باید که نماز کند و چون خواهد که خداوند عالم با او تکلم فرماید باید که
تلاوت قرآن نماید **حکیم سنائی** قول باری شنو هم از باری که حجابست در میان قاری مرد عاقل
سخن نخوشنود لاجرم ز اشتیاق کر غنود **فصل سیم** در ذکر آنچه متعلق بکیفیت قرائتست از آداب
و سنن که رعایت آن بغایت ممدوح و مستحسن است اول اینکه چون مصحف بر گرفته خواهد که شروع
زبان را بنور قرائت آن روشن سازد نخست بخواندن ادعیه که درین مقام از اهل بیت کرام علیهم السلام
ماثور است پردازد و از آنجمله دعائیست که از حضرت اشرف نبوی ص مرویست بدینگونه که من
اخذ المصحف واراد قرائه ثم قرء هذا الدعاء اعطاه الله بكل حرف فيه خمسين الف حسنة ومحى عنه
اینکه هر که مصحف بر گرفته اراده قرائت قرآن نماید پس دعا کند باین دعا عطا کند او را خدایتعالی
بهر حرفی که در قرائت پنجاه هزار حسنه و دعا اینست که اللهم بالحق انزلته و بالحق نزل اللهم عظم
رغبتي فيه واجعله نورا لبصري وشفاء لصدري اللهم زين به لساني وجمل به وجهي وقو
به جسدي وارزقني تلاوته على طاعتك آناء الليل واطراف النهار واحشرني مع النبي وآله الاخيار
حاصل معنی اینکه الها بحق فرو فرستادی قرآن را و بحق فرود آمد الها عظیم گردان در آن رغبت مرا و بگردان
آنرا نوری برای چشم من و شفائی برای سینه من الهی زینت ده بآن زبان مرا و نیکو کن بآن روی
مرا و قوی ساز بآن تن مرا و روزی کن مرا خواندن آن بر نهج فرمان برداری تو در ساعتهای شب
و طرفهای روز و حشر کن مرا با پیغمبران و آل او که نیکانند **دیگر** از آنجمله مبادرت باستعاذه است
یعنی پیش از شروع در قرائت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوید و از شر شیطان بجناب الهی پناه
جوید چنانکه در سوره شریفه نحل بکریمه فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
بآن امر شده است یعنی چون خواهی که قرائت کنی قرآن را پس پناه جو بخدا از شیطان رانده شده از
رحمت الهی پوشیده نیست که شیطان بدبخت دیو را دشمنی سخت و دل پر کین بغض آگین آن ناپاک نجس
حسد و رعیاله العاقل و العالم پیوست در کمین وی نشسته و تیر تدبیر بکمان کج نهادی پیوسته

تا او را انکار خود سازد و بعدو دنی اندیشه‌های فاسد و فکرهای باطل دل درمندش را از ذکر
قرب و ساحت یاد الهی دور اندازد و با عداوتی چنین که کریمه انه لکم عدو مبین از آن مخبر است
چه میتواند دید که بنده با خداوند همدم و بسعادت قرائت کتاب عزیز حضرتش مسعد و
مکرم باشد و در بیوقت تا میتواند سعی میکند که وی را از آن سعادت محروم گرداند و از یاد خدا غافل
ساخته از دوری آن درگاه او را نیز برون خود نشاند پس درین هنگام سزاوار آنست که بنده را از شر
آن ملعون بخطیره حمایت خداوند بچون گریخته و بدست استعاذه دست بدامن یاری جناب باری در آویخته
زبان ضعف نالی باستغاثه بگشاید و از شر آن دشمن بجمله استعاذه نماید **لمؤلفه** که یارب رهائی
دهم زان عدو کین بیستم مرد سیلاب او ذلیلم ببوی خویشم راهم بده دخیلم ز دشمن بنام
و بعضی از علماء استعاذه را بنا بر ظاهر امر فاستعذ در بیوقت واجب دانسته و بعضی دیگر بنا بر اصل
برائت ذمه آنرا از مستحبات شمرده اند و مشهور در استعاذه دو عبارتست یکی اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم و این بر طبق روایت ابو سعید خدریست که آنحضرت اقدس نبوی ص نموده
دویم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و این بر وفق روایت معویه بن عمار است
که از حضرت صادق ع کرده و شهید ثانی رحمه الله صورت اول را اتفاقی شمرده و لفظ آیه مذکوره
نیز موافق آنست و نیز مرجح اولست روایت ابن مسعود که گفت من قرائت میکردم بر رسول ص
گفتم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فرمود یا ابن ام عبد بگو اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم هکذا اقرانیه جبرئیل عن القلم عن اللوح المحفوظ یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
اینچنین مرا قرائت آن فرموده است جبرئیل از قلم از لوح محفوظ و ظاهر در این عبارت تقدیم لوح است
بر قلم و محتمل که تاخیر آن از سهو ناسخ باشد والله اعلم و چون ذکر این مطلب مبسوط و مفصل در
مجلس دوم این باب گذاشت باختصار است درین مقام همین اکتفا مینماید **دیگر** از آنجمله ترتیل است
که جناب الهی در سوره شریفه مزمل و رتل القرآن ترتیلا باین فرمان داده است و در معنی ترتیل
از جناب مستطاب امیر المؤمنین ع منقولست الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف یعنی ترتیل

محافظت کردن وقفهاست و ادا نمودن حرفها از مخارج و در بعضی نسخ بجای الحروف بیان
الحروفست یعنی حروف را مبین و روشن ادا نمودن و گفته‌اند که قراءت چنان بتانی شمرده باید
نمود که اگر مستمع خواهد شمار حروف آن تواند نمود و قراءت حضرت رسالت باین کیفیت روایت
نموده‌اند و در کافی از عبدالله بن سلیمان منقولست که پرسیدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام را از قول
خدای عز و جل ورتل القرآن ترتیلا فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است یعنی در بیان معنی ترتیل
که بینه تبیانا و لا تهذه هذ الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لکن افزعوا قلوبکم القاسیة و لا یکن هم
احدکم آخر السورة خلاصه یعنی بر سبیل احتمال اینکه واضح و روشن سازآنرا یعنی حروف و کلمات
قرآن روشن ساختن و تند مخوان که حروفها از هم متمیز نشود و پراکنده مکردان آنرا مثل پراکنده
ریگ یعنی بسیار از هم فاصله مده که نظم حروفها از هم پاشد ولیکن آگاه سازید دلهای سخت
خود را یعنی چنان ادای آن کنید که دلها دریابند و متأثر گردند و در بعضی تفاسیر در این
حدیث بجای افزعوا قلوبکم افزع به القلوب است و این ظاهرتر است و باید که نباشد همت و قصد
احد شما آخر سوره یعنی پیش نهاد خاطر این نباشد که زود خوانده شود و سوره باتمام رسد
و در همان کتاب از همان عالیجناب روایت شده که یکره ان یقرأ قل هو الله احد بنفس واحد
یعنی مکروه و ناخوش است اینکه خوانده شود سوره قل هو الله احد در این مقام بر سبیل
تمثیل است و مراد اینست که از قرآن بقدر این سوره شریفه بیک نفس خواندن از غایت تعجیل
ناپسند بوده و منافی ترتیل است و نیز در کافی از محمد بن عبدالله گفتم که قراءت کنم آنرا در یک
از ماه و هم در کافی این مضمون مذکور است که ابوبصیر بخدمت آنحضرت علیه السلام عرض نمود فرمودند نه گفتم چون در
دو شب قراءت کنم فرمودند نه تا رسید بشش شب پس بآنحضرت عرض نمود که فدای تو گردم قراءت
قرآن میکنم یعنی از اول تا آخر در یکشب یعنی آیا پسندیده و نیکو است آنحضرت فرمودند نه گفت پس
در دو شب قراءت کنم فرمودند نه تا رسید بشش شب پس بدست مبارک اشارت کرده فرمودند ها
مراد اینکه این مجوز است بعد از آن مضمون ادا فرمودند که یا ابا محمد بدرستیکه آنانکه پیش

از شما بودند از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله طریقه ایشان این بود که قراءت مینمودند قرآن را در ماهی و
اندک کمتر بدرستیکه قرآن خوانده نمیشود بسرعت و تعجیل ولیکن خوانده میشود بتانی و
ترتیل یعنی باید که چنین باشد و چون گذری بآیه که در آن ذکر آتش باشد توقف سکنی
نزد آن و پناه بگیری بخدا از آتش و در حدیث دیگر که هم در کافیست طلب بهشت کردن
نزد آیه که در آن ذکر بهشت باشد نیز مذکور است پس ابوبصیر گفت که قراءت میکنم قرآن را
در ماه رمضان در یکشب یعنی آیا این مجوز و نیکو است آنحضرت فرمودند نه گفت در دو
فرمودند نه گفت در سه شب فرمودند ها و بدست اشارت کرد یعنی این میتواند بود
پس فرمود نعم شهر رمضان لا یشبهه من الشهور لحق و حرمة اکثر من الصلوة ما استطعت
حاصل معنی اینکه آری ماه رمضان هیچ ماهی مثل آن نیست از حق و حرمت عظیم است نماز
بسیار گذارید تا آن چند انکه توانی ها نامرادا اینست که چون در ماه مبارک رمضان اکثار عبادت
و تلاوت اهم از ماههای دیگر است اینقدر هم در زمره و شتاب در تلاوت قرآن که در سه
شب ختم شود مجوز است بخلاف ماههای دیگر که قراءت قرآن در آنها باین تعجیل مذموم
و نامستحسن است و ابوحمزه گفته که بابن عباس گفتم که مرا در قراءت و ختم کردن تعجیل و شتابی
هست گفت که اگر سوره بقره خوانم و در آن رعایت ترتیل نمایم محبوب تر است نزد من از
اینکه تمام قرآن را خوانم الحاصل رعایت ترتیل و احتراز از تعجیل از اهم آداب تلاوت قرآنست
و بعضی از فقهای امامیه رحمهم الله رعایت قواعد تجوید را نیز در معنی ترتیل اخذ فرموده‌اند
مانند شیخ شهید طاب ثراه در نفلیه و این مجلس مقام ذکر آنها مفصلا نیست دیگر از جمله
کیفیات قراءت آنست که با آواز خوش حزین والحان عرب ادا شود چنانکه در کافی از
امام همام ابی عبدالله علیه السلام منقولست که ان القرآن نزل بالحزن یعنی بدرستیکه قرآن فرود
آمده است بحزن یعنی باندوه و غم برای آخرت پس قراءت کنید از آنرا بحزن و هم در آن
کتاب از ثاقب الاجناب علیه السلام مرویست که ان الله عز و جل اوحی الی موسی بن عمران علیه السلام اذا

وقفت بین یدی فقف موقف الذلیل الفقیر واذا قرأت التوریة فاسمعنا بصوت حزین
حاصل معنی اینکه بدرستیکه خدای عزّ وجل وحی کرد بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که چون
ایستی در پیش من یعنی در مقام عبادت پس بایست ایستادن ذلیل وفقیر یعنی از روی ذلت
ومسکنت وچون قرائت توریة کنی پس بشنوان بمن آنرا باواز حزین ونیز در کافی از حضرت
اشرف نبویه مرویست که لکل شیء حلیة وحلیة القرآن الصوت الحسن یعنی هر چیزی را زینتیست
وزیور قرآن آواز خوش است وهم در کافی منقولست که حضرت علی بن الحسین ع خوش آواز
ترین مردمان بود بقرآن خواندن چنانکه سقایان در گذر بدر سرای آن بزرگوار
می ایستادند وقراءت آنحضرت را میشنیدند مخفی نماند که آواز خوش بروجهی که خاطر خواه
باشد اگرچه امری خدا داده است وباختیار کسی نیست ولیکن قدری از آن اختیاری در رعایت
آن مقدور است اقلا اینکه آواز خود را بر نکند وبسیار با دیگر نیازد بنحوی که مکروه
طبایع نباشد وهمانا که ترغیب بر رعایت حسن صوت در قراءت باعتبار همین قدر است
ونیز ممکن است که ترغیب نظر بجهتی باشد که از حسن صوت نصیبی داشته باشند واما قراءت
قرآن بنغمه وآهنگ که موسیقی دانان بمقام تعبیر میکنند بر دو گونه است یکی آنکه مد آواز بلند
وپست کردن آن بروجهی باشد که مشتمل بر تحریر باشد وترجیعات مطرب چنانکه اهل غناست
نباشد وامثال این در شریعت مجوز بلکه مستحسن است چنانکه در کافی از ابو بصیر منقولست
که گفتم حضرت ابی جعفر ع را که چون قرآن میخوانم آواز خود را بلند میکردانم شیطان نزد من
آمده میگوید باین بلند خواندن قصد تو غیر ریا نیست که اهل تو ومردمان شنوند آنحضرت
فرمودند یا ابا محمد اقرء قراءة ما بین القراءتین تسمع اهلک ورجع بالقرآن صوتک فان الله عز وجل
یحب الصوت الحسن یرجع ترجیعا حاصل معنی اینکه قراءت میانه بلند وپست بنحوی که شنوائی اهل
خود را یعنی در بلندی وپستی حد وسط اختیار کن که اهل خانه شنوند مردمان بیرون نشنوند
وترجیع کن بخواندن آواز خود را که خدای عز وجل دوست میدارد آواز خوش را که ترجیع

کرده شود ترجیعی بمانا مراد نوع ترجیعیست که مشتمل بر غنا مذکور نباشد دوم آنکه بر تحریر
وترجیع مطرب باشد مانند آنچه باصطلاح اهل موسیقی آغاز وچینی باکاریتا عمل میخوانند
واین قسم قراءت در شرع ممنوع ومذموم است چنانکه هم در کافی از سید عالم ص مرویست
که اقرؤا القرآن بالحان العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق واهل الکبائر فانه سیجی
من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء والنوح والرهبانیة لا یجوز تراقیهم د
قلوبهم مغلوبة وقلوب من یعجبه شانهم محصل معنی اینکه قراءت کنید قرآنرا باهنگهای عربان
وآوازهای ایشان وحذر کنید از آهنگها ونغمات اهل فسق وکسانیکه ارتکاب گناهان کبیره
مینمایند چه بدرستیکه زود باشد که آیند بعد از من قومی چند که ترجیع کنند قرآنرا مانند ترجیعی
که در غنا ونوحه میکنند وچون ترجیعی که رهبانان وعباد نصاری در خواندن انجیل
میکنند تجاوز نمیکند تلاوت ایشان بدیگر از چنبرهای گردن ایشان چون برگشته وسرنگونست
ودلهای هر که خوش می آید او را کار ایشان دیگر از جمله آداب وکیفیات آنست که از روی مصحف
خواند وچشم را نیز مانند زبان از این نعمت بی پایان نصیب منفی رساند چه در کافی از
اسحق بن عمار مرویست حدیثی که محصل مضمون آن اینست که بحضرت ابی عبد الله ع گفتم فدای
تو کردم من قرآنرا از بر دارم قراءت از حفظ بهم افضل است یا نظر در مصحف که فرمودند بلکه
قراءت کن ونظر در مصحف کن که این افضل است آیا ندانسته اینکه بدرستی که نظر در مصحف عبادتست
وهم در اوائل کتاب ثواب الاعمال منقولست که من قرأ القرآن فی المصحف متع ببصره وخفف
عن والدیه وان کانا کافرین حاصل معنی اینکه هر که قراءت قرآن کند از روی مصحف متمتع گردد
بقوة باصره خود یعنی ببرکت نظر در قرآن چشمش از آفات مصون وبعافیت قوتش مقرون
باشد وتخفیف داده شود عذاب از پدر ومادرش واگرچه کافر باشند ونیز در آن کتاب از آن
طریق دلیل ثواب باین مضمون روایت شده که سه چیز شکایت میکنند بخدای عز وجل مسجدی
خرابکه اهل آن یعنی آن کسانیکه در جوار آنند در آن نماز نگذارند وعالمی که در میان جاهلان

باشد یعنی هرگاه قدر آن نداند و در امور دینیه رجوع بوی ننمایند و مصحفی که آویخته غبار
بران نشسته باشد و دران قراءت نکنند **فصل دوم** در تفکر و تدبر در معانی کلام ربانی
در هر آیه و فقره ایستادن و دل در وی دادن است تأمل در عجایب آیات و برکات آن غوطه
دادن بر هوشمندان ظاهر است که در هر کلامی لفظ چون جسم است و معنی چون روح یا آن
مثل فانوس است و این مثل چراغ و یا آن مانند صدف است و این مانند گوهر و آن مشابه پوست
و این بمثابه مغز و یا آن بمنزله شجر است و این بمنزله ثمر پس هر هوشمند را از کلام الهی بلفظ تنها
راضی گشتن و مانند صرافان از بوستان جان پرور هدایت تمتعی روحانی نگرفته بقدم تمام
سرسری گذشتن غبنی بس فاحش و خسرانی بغایت عظیم خواهد بود **حکیم سنائی** جان مجروح را
شفا قرآن / دل پر درد را دوا قرآن / دیده معنی و حرف قرآن را / چشم جسم این و چشم جان آن را / تو
ز قرآن نقاب او دیدی / حرف او را حجاب او دیدی / هست قرآن چو آب در فرات / تو چو عامی
نشسته در عرصات / لفظ قرآن چو ظرف و آب ثمر / آب محجوب بظرف در منگر / حرف را بر زبان
توان راندن / جان قرآن بجان توان خواندن / چون سحر چون لب ز شیرینهای نبات / هر چه
او از نقش او از است / خانه‌شان از برون در باز است / دل ز معنی طلب ز حرف مجوی / کر
ناید ز نقش نرگس بوی / پس سزاوار آنست که در وقت تلاوت چنانکه زبان بالفاظ شریفه
آن تنطق میکند خاطر نیز در معانی لطیفه آن تعمق نماید بنحوی که چشم ظاهر از دیدن خطوط
و نقوش آن منور میگردد دیده باطن را نیز از دیدن حقایق آن بینش بر بینش افزاید که مبادا
از عدم تأمل دران در زمره معاتبین افلا یتدبرون القرآن داخل باشند قال الله تعالی فی سوره
ص کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب یعنی قرآن کتابیست که
فرو فرستادیم آنرا بسوی تو برکت داده شده بر خیر بسیار منفعت تا تفکر و اندیشه نمایند در
آیات آن تا پند گیرند یعنی پند پذیر گردند صاحبان عقلها یا متحیر شوند الخ را که در اذهان
ایشان مذکور است از دلایل معرفت تا با یقین تدبر ایشان مطمئن و متیقن گردند و ظاهر است

کرغرض

که غرض از ترتیل و شمرده خواندن که مامور به شده و مذکور شد همین باشد که قاری
و مستمع در هر کلمه و فقره تأمل تواند فرمود و تنبیهات و مواعظ آن چشم دلی از
خواب گران غفلت تواند گشود چنانکه در بعضی از اخبار نبویه بعد از امر ترتیل مذکور است
که توقفوا عند عجایبه و حرکوا به القلوب و لا یکن همّ احدکم آخر السوره حاصل معنی اینکه
توقف کنید و تأمل نمایید نزد عجایب قرآن و حرکت دهید بآن یعنی خبردار کنید دلهای
خود را و باید که نباشد مقصود شما اینکه سوره زود آخر رسد چنانکه گذشت و در کافی از زین
کونوا احکام دین حضرت امام زین العابدین منقولست که آیات القرآن خزاین فکلما فتحت
خزانه ینبغی لك ان تنظر فیها یعنی آیتهای قرآن خزینهاست پس هرگاه که گشودی خزینهای
آنرا سزاوار اینست که نظر کنید و ببینید که در آنها چیست و هم دران کتاب از آن والاحباب
شیعیان ما مرویست که لو مات من بین المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان یکون القرآن
معی حاصل معنی اینکه اگر هر که میان مشرق و مغرب هست بمیرند هر اینه وحشت نکنم و از تنهائی دل تنگ
و هراسان نشوم بعد از انکه قرآن با من باشد مراد همانا اینست که کسی را که مونس و همدم چون
قرآن و باغ نظری مانند حدایق حقایق آن باشد از صحبت خلق بر کنار و از انس با این و آن
بی نیاز میباشد و نیز در کافی مذکور است که آن امام کرزین و فخر ساجدین چون قراءت
مالک یوم الدین میکرد تکرار مینمود آنرا تا نزدیک میشد اینکه هلاک گردد و ظاهر است
که غرض آن بزرگوار از این همه تکرار محض اعاده لفظ و زیادتی ثواب قراءت آن نبوده بلکه
بجهت تأمل در معنی آن کان ینبغی در خاطر متمکن و مستقر و نفس بآن متنبه و متذکر در این
هر ایستادگی دران میفرموده است **الحاصل** قاری را تلاوت کلام حضرت باری وقتی فیضی
و لذتی وافر میتواند برد که چشم دلش بر بدایع نکات قرآن بنظر امعان نگرد و دماغ جانش
از سنبل و ریحان حروف و کلمات آن بعنوان شامه فکر بوی معنی برد و این فیض بی اندازه
انگاه دیر میسر است که در وقت قراءت دست و دل از مطالب پوچ نفس غافل بردارد و باب

دو ساعت مشاغل بیحاصل دنیای بیحاصل را در پی هوسهای نفسانی متفرق گشته اند ساعتی جمع
کرده اند و دزن گوش را بر آمد و رفت سخنان بیهوده عمر بیهوده بی التفاتی مسدود ساختند و
سرای خاطر را از جوش و خروش خرمکسان وسوسهای دل آزار از عکس پذیرانی دامن افشانی پردازد
چه معلوم است که آینه ضمیر یکه بدین صد گونه هوس مکدر و آلوده باشد پذیرای انوار معانی
قرآنی نمیتواند گشت و پای خیالی که هر سو در خم کمند آرزوی ملک و مال بود حدایق
حقایق آن نمیتواند گذشت پنجه حواسی که بحنای تمنای نعمتهای دنیا نگار نگ بسته باشد
از گلبن عبارات آن گلهای شاداب ست چگونه تواند چید و دیده بینش که بسبل صد
هزار علت مبتلا بود جمال خوبان معانی را از نقاب الفاظ بچه عنوان میتواند دید مجملا طالب
این سعادت تخطی بلخاطری صافی و حضور قلبی وافی در کار است و از سعی در تحصیل آن بقدر
مقدور ناچار است و این وابسته بتوفیق و عنایت حضرت پروردگار است نسال الله العفو
عما مضی والتوفیق لما یحب و یرضی **فصل پنجم** در عمل بقرآن و بامتثال فرمان آن از دل و
جان تن در دادن و امثال مواعظ بالغه آنرا از تمه دل پذیرفتن و از برطوع برطوق تکالیفش گردن
تسلیم نهادن مخفی نماند که آنچه در فصول مذکوره گذارش یافت از آموختن قرآن و خواندن
و شنیدن و ترتیل و تدبر و تفکر در معانی آن غرض اصلی از آن همه بوجوب فرستنده قرآن
گردیدن و بمحمل شرف فرمان برداری آن متجلی گردیدنست و محض دانستن قرآن مجید
و قراءت آن ترتیل و تجوید بی ایمان بآن و بپذیرفتن فرمان واجبلا ذعان آن کافی و بسند
در دو و زجر کسی را دستگیره سودمند نیست مصداق این بیان احوال خوارج نهروان
که بسیاری از ایشان قاریان و ددان علم زبان زد این و آن بودند و از جودت قرائت
و صلاح ظاهری خلقی را دستک میفرمودند چنانکه از حکایت کمیل بن زیاد که در مجلس
سیم این باب مفصلا مذکور شد مستفاد میگردد مجملا آن اینکه جناب مستطاب امیر المومنین
با کمیل مذکور در کوفه شبی از کوچه عبور میفرمودند مردی با واز حزین تلاوت قرآن

میکرد و این آیه میخواند که امن هو قانت آناء اللیل الی آخر الآیه کمیل را حسن تلاوت او
خوش افتاد و از احوال او که در آن وقت که قریب ثلث یا ربعی از شب رفته بود مشغول
تلاوت بعجب آمد اما اظهار آن نکرد آنحضرت فرمودند که یا کمیل لا یعجبک طنطنه
الرجل انه من اهل النار و سانبئک فیما بعد یعنی بعجب نیاورد ترا آواز قراءت این مرد بدرستی
که او از اهل جهنم است و زود باشد که بحقیقت این سخن ترا مخبر سازم کمیل را از اطلاع آنحضرت
بر ما فی الضمیر او متحیر و از اخبار جهنمی بودن مردی چنان قاری و عابد متفکر گردید
و مدتی در انتظار انکشاف آن سر میبود تا وقتی که واقعه نهروان روی نمود پس در آن روز
بعد از انقضای قتال و کشته شدن آن اهل ضلال سرهای پلید آن قوم عنید را آورده
و یکجا جمع کرده بودند آن سرور و مجاهدان نوک شمشیر خون چکان که در دست مبارک داشت
بر یکی از آن سرها گذاشت و بکمیل بن زیاد خطاب کرده فرمود که یا کمیل امن هو قانت
آناء اللیل ساجدا و قائما یعنی سر همان مردست که آن شب این آیه میخواند و نیز منقولست
که آن پیشوای هر آینده و دانای اخبار گذشته و آینده پیش از خروج خوارج نهروان
مردمان را از آن خبر داده و فرموده بود که قومی از دین خواهند گریخت چنانکه تیر از کمان
گریزد و اگرچه قرآن خوانند و قرآن از خناق ایشان در نگذرد و دل ایشان را اثبات بر احکام
قرآن نباشد و این خوارج ملاعین چهار هزار قاری بودند که در معرکه صفین وقتی
که از ضربات مالک اشتر شیر صف و حملات مومنان هزبر صولت کار بر معویه تنگ
و ماده شغالان سپاه کفر شعارش تنگ گشته بروباه بازی عمرو عاص مصحفها را
بر سر نیزها بستند و گفتند بیائید بمضمون قرآن عمل کنیم همین چهار هزار قاری از
لباس دین عاری گشته پشت بر دشمن دادند و بروی حضرت ایستادند و گفتند که مالک را
از جنگ باز گردان اینجا خصما را بقرآن میخوانند هر چند آنحضرت فرمود که این عذریست
گراند بشبهه اند و کلام الله ناطق منم قبول نکردند تا آنکه آتش حرب افسرده مالک و سایر

مجاهدان دل سرد گردیدند و نا چار دست از جنگ کشیدند و بعد از وقوع امر حکمین که هم خود
باعث آن بودند آنرا دست بیچ کرده بر آنحضرت خروج نمودند و حسن تلاوت اهل شقاوت و
زهد عبادت ظاهری ایشان بحدی بود که جمعی از ضعفاء العقول از حسن ظن بآن قوم ظلوم
جهول در محاربه با ایشان متامل میگشتند چنانکه علماء سیر یکی از ملتزمان آن سفر حکایت کرده اند
که گفت مرا در نهروان شکی در دل افتاد که آیا جماعتی که با ایشان حرب باید کرد همگی زهاد و نیکمردانند
انکار بقتل ایشان امری عظیم است بامداد از لشکرگاه بیرون آمده در کناری نیزه خود بزمین
زدم و سپر خود بر آن نهادم و نشستم ناگاه حضرت امیرالمؤمنین ع آمده پرسید که آب داری گفتم
آری و مطهره که با خود داشتم پیش آوردم آنحضرت مطهره گرفته رفت چندانکه از نظر من غایب گشت
بعد از آن باز گشته وضو ساخته و در سایه سپر نشست ناگاه سواری دیدم که آنحضرت را می جست
گفتم یا امیرالمؤمنین سواری شما را میخواهد فرمود او را بخوان خواندم آمد و گفت یا امیرالمؤمنین
مخالفان از نهروان گذشتند فرمود که کلا که ایشان گذشته باشند سوار گفت والله که گذشتند
آنحضرت فرمود که کلا نگذشته اند در این سخن بودند که دیگری آمد و گفت تا مردم تا
ندیدم که مخالفان از آب گذشتند امیرالمؤمنین فرمود که والله نگذشته اند و چون گذشتند
که محل افتادن و ریخته شدن خونهای ایشان اینجاست پس آنحضرت برخاست و من نیز
برخاستم و با خود گفتم الحمد لله که میزانی بدستم افتاد یعنی از همین سخن حال وی معلوم
و صدق و کذب او را تشخیص میتوانم کرد گفتم بار خدایا با عهد کردم که اگر بینم که مخالفان
از نهروان نگذشته اند اول کسی که با این مرد جنگ کند من باشم و اگر گذشته باشند همچنان
بر قتال اهل خلاف ثبات ورزم چون از صفوف گذشتم دیدم که رایات ایشان هم چنان
برخواست ولیک کسی از آب نگذشته اند ناگاه آنحضرت از قفای من آمده پشت من گرفت
و حرکت داد و فرمود که حقیقت کار بر تو روشن شد گفتم آری یا امیرالمؤمنین فرمود که بکار
خود مشغول باش الحاصل بنده را محض دانستن و خواندن قرآن مجید نافع و مفید نیست

تا بر حقیقت

تا بر حقیقت مضامین آن دل ننهاد و اوامر و نواهی آنرا مطیع و منقاد نباشد ولا محال و مانند
حال علماء یهود خواهد بود که جناب الهی در سوره شریفه جمعه ایشانرا بخران تشبیه نموده
و در بارهٔ ایشان فرموده است که مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرٰیةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ
اَسْفَارًا حاصل معنی اینکه مثل آنکسانیکه حامل توریة گشته اند و بعد از آن بمضمون آن عمل
نکرده اند مثل خر است که بار آن کتابها باشد یعنی چنانکه خر را از برگرفتن کتاب سودی نیست
ایشانرا از حمل توریة و دانستن آن فایده نخواهد بخشید و الا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی را باید مد خواندن و دامن دل را بقبول و دوستی آل رسول افشاندن شاید که قاری را
وسیله رستکاری تواند گردید و کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین را
خوش و حزین تلاوت نمودن و با مخالفین ائمه صادقین موافق و قرین بودن کلا که احدی را
از عذاب ابدی تواند رهانید محافظ خطاب حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی بودن
و ادای فرایض یومیه مباکی و سهل انکاری نمودن کی دست کسی گیرد از قراء کلام
کتب علیکم الصیام فی تجرع بحبوا امتثال آن احدی را ادراک نعمت نجات کی صورت پذیرد
و برین قیاس هر یک از آیات قرآنی را با قلم زبان بر صحیفه نطق و بیان نگاشتن و از دل و جان
سر تسلیم بر خط فرمان آن نگذاشتن و مع هذا خود را از اهل قرآن انگاشتن و در روز جزا
یاری و امید رستکاری از آن داشتن نقابت بی صورت و دو وا زکارات و صاحب وفا
دعوی محافظت قرآن خلاف و غیر صادق بلکه از عدم مبالات در آن کریمه وَاتَّخَذُوا
آیَاتِی وَرُسُلِی هُزُوًا بحال وی مطابق خواهد بود و در کتاب شریف کافی از هادی امت
حافظ حضرت شرف نبوت ص مرویست یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عز وجل فیما حملکم من کتابه
فانی مسئول و انکم مسئولون انی مسئول عن تبلیغ الرسالة و اما انتم فتسئلون عما حملتم
من کتاب الله و سنتی یعنی ای گروه قاریان قرآن بترسید از خدای عز و جل در آنچه حامل
آن گردانیده است شما را از کتاب خود چه بدرستی که من سؤال کرده خواهم شد از رسانیدن

پیغمبری و امّا تمام سؤال کرده خواهید شد آنچه حمل کرده شده اید از کتاب خدا و شریعت من و
در کتاب شریف کافی از امام همام حضرت ابی جعفر ع علی اختلاف النسخ حدیثی منقولست که حاصل
مضمون آن بر سبیل اجمال اینست که قاریان قرآن سه گونه اند یکی مردی که قرآن خواند پس آنرا
بضاعتی و سرمایه برای خود قرار داد و طلب نفع کرد بآن از پادشاهان و سربلندی جست بآن
بر مردمان دوم مردی که قرآن خواند پس حفظ کرد حروف و الفاظ آنرا و ضایع گذاشت حدود
و احکام آنرا و اقامت کرد آنرا مانند اقامت قدح که عبارتست از انگاره تیر که هنوز پیکان
بر آن نصب نشده باشد و همانا مراد اینست که چنانکه بر تیر بی پر و پیکان فایده مرتب نمیشود
بر محض الفاظ قرآن نیز که بمضمون آنها عمل نشود فایده مرتب نمیگردد پس بسیار نگرداناد
خدای تعالی این جماعت را از حاملان قرآن سیوم مردی که قرآن خواند پس گذاشت دوای
قرآنرا بر درد دل خود یعنی حدود و احکام آنرا مرعی داشت و باستعمال این دوای درد زدای
همت بر ازالهٔ امراض قلبیه خود گماشت پس بیداری کشید بآن شب یعنی بعبادت و تشنگی
کشید بآن روز یعنی بروزه و قیام نمود بآن در مساجد و پهلو خالی کرد بآن از جامهٔ
خواب خود پس باین جماعت دفع میکند خدای عزیز جبار بلاها و بایشان انتقام میکشد
خدای عز و جل از دشمنان و بایشان فرو میفرستد خدای تبارک و تعالی باران از آسمان
پس بخدا قسم که این جماعت در میان قاریان قرآن عزیزتر و کمیاب تر اند از کبریت احمر
و در ارشاد القلوب از شفیع ذنوب و مزیل عیوب جناب اقدس نبوی صلعم مرویست
حدیثی که خلاصهٔ مضمون آن اینست که قرآن بر پنج وجه است حلال و حرام و محکم و
متشابه و امثال پس عمل کنید بحلال و اجتناب نمائید از حرام و تابع گردید بمحکم و ایمان
آورید بمتشابه و عبرت گیرید بمثلها و ایمان نیاورده است بقرآن هر که حلال شمرده
حرامهای آنرا و بدترین مردمان کسی است که قرآن میخواند و باز نمی ایستد از چیزی
بآن یعنی احکام آنرا در نمی پذیرد و دست از اعمال ناشایسته بر نمی دارد و هم در کتاب مذکور

از علم شرایع و سنن جناب مستطاب امام حسن ع منقولست که ان احق الناس بالقرآن
من عمل به وان لم یحفظه وابعدهم منه من لم یعمل به وان کان یقرأه حاصل معنی اینکه
اولی و نزدیکترین مردمان بقرآن کسی است که عمل کند بآن و اگرچه حفظ عبارات آن
نکرده باشد و دورترین مردمان از قرآن کسی است که عمل بآن نکرده باشد و اگرچه آنرا
قرائت مینموده باشد و هم در آن کتاب از آن رفیع جناب ع ماثورست که ان هذا
القرآن یأتی یوم القیمة قائدا و سائقا یقود قوما الی الجنة احلوا حلاله وحرموا حرامه
وآمنوا بمتشابهه ویسوق قوما الی النار ضیعوا حدوده واحکامه واستحلوا محارمه
ملخص معنی اینکه بدرستیکه این قرآن میاید روز قیامت بر حالی که از دنبال میکشد
و میبرد بسوی بهشت قومی را که حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام دانسته و ایمان بمتشابه
آن آورده باشند و از پیش میراند بجانب آتش قومی را که حدود و احکام آنرا ضایع گذاشته
و حرامهای آنرا حلال انگاشته باشند و نیز در ارشاد القلوب از امام شیعیان پناه حضرت
ابی عبدالله ع در معنی کریمهٔ الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته که در سورهٔ بقره واردست
منقولست که فرمودند که یتلون آیاته ویتفقهون فیه ویعملون باحکامه ویرجون
وعده ویخافون وعیده ویعتبرون بقصصه ویأتمرون باوامره وینتهون بنواهیه
حاصل معنی اینکه آنکسانیکه حق تلاوت ایشان اینست که میخوانند آیات آنرا و تفقه
میشوند یعنی عارف بمسائل دینی میگردند در آن و عمل میکنند باحکام آن و امیدوار
میشوند بوعدهٔ ثواب آن و میترسند از وعدهای عذاب آن و عبرت میگیرند بقصهها
و حکایات آن و فرمان پذیر میگردند بامرهای آن و ترک مناهی میکنند بنهی های آن
و دیگر فرمودند که ما هو والله حفظ آیاته و درس حروفه وتلاوة سوره و درس اعشاره
واخماسه حفظوا حروفه واضاعوا حدوده وانما هو تدبر آیاته والعمل باحکامه یعنی نیست
حق تلاوت کتاب بخدا قسم حفظ آیات آن و آموختن حروف آن و خواندن سورههای

آن و آموختن عشرها و خمسهای آن حفظ کردند یعنی قاریان نامیدند روزگار حروف آن را و ضایع ساختند
حدود و احکام آن را و نیست دیگر جز این نیست که حق تلاوت کتاب تدبر و تتبع آیات آنست
و عمل باحکام آن و این حدیث طویل الذیل است و بجهت رعایت اختصار اکتفا باین فقرات هدایت
آثار شد و از جمله فقرات فایضة البرکات حضرت سرور کاینات ص که در بعضی از کتب خطب هدایت
دین و دل پرور خود بآن تکلم فرموده و برشحات کلمات ابدهای بصیرت همگنان را از
خواب گران غفلت گشوده ماند اینست فاذا التبست علیکم الامور کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن
فانه شافع مشفع و شاهد مصدق من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی
النار خلاصه مضمون آنکه چون ملتبس و مشتبه شود بر شما امور از نیک و بد و حلال و حرام
چنانکه قطعات اوقات شب تار که در آن ماه و ستاره نباشد بهم مشتبه میشود پس بر شما
باد بالتزام قرآن و اتباع آن چه بدرستیکه قرآن شفاعت کننده است که شفاعت او پذیرفته
میگردد و گواهی است که تصدیق کرده میشود هر که او را پیشرو خود سازد میکشد او را بسوی
بهشت و هر که او را بپس پشت اندازد میراند او را بجانب آتش **مجملا** از اینگونه اخبار صدق آثار
که از ائمه طاهرین درین باب ورود یافته در کتب معتبره نامحصور و ایراد جمیع آنها در تنگنای این
مجلس که مختصری درین مطلب است غیر مقدور و است پس خوشا مؤمن صاحب توفیق که کلام الهی را
همواره قاید طریق طلب سعادت و دستور العمل آداب بندگی و عبادت سازد و این آینه حق نما
زنگ از دل زدا را روز و شب در پیش نظر داشته بتماشای صورت احوال خود پردازد از قرائت
آیات محکمات آن قدم اعتقادش در منهج انقیاد پویا شود و از تلاوت متشابهات آن
زبان تصدیقش بگفتار آمنا به کل من عند ربنا گویا گردد از اطلاع اوامرش دامان سعی
در گذارش آن بر میان جان استوار گرداند و از استماع مناهیش دامن ضمیر را از غبار اندیشه
ارتکاب منهیات افشاند تا در حلقه حافظان کلام الهی از روی استحقاق مقام و در سلک قاریانی
که بکریمه سفرة کرام بررة سرافرازند انتظام داشته باشد این کار دولتست کنون تا که را رسد

خاتمه

خاتمه در بیان ثواب و فواید دو جهانی سورها باشتراک و ذکر اخبار دلالت و بیان احادیث
شوق انگیزی از ائمه صادقین در این باب ورود یافته و پرتو ظهور آنها از مشکوة صدور
پرنور آن عارفان حقایق امور بر ساحت اعصار و دهور تافته است اگرچه الحاق این مطلب
باین مجلس فی الجمله باعث تطویل میشود ولیکن چون نفع این بغایت عظیم و سبب شوق
تلاوت کتاب کریم است این مجلس را بآن می‌آراید و بذکر حاصل معنی احادیث اکتفا و در
اداء مطلب بقدر مقدور رعایت ایجاز مینماید **مخفی نماند** که درین مطلب روایات از
طرق خاصه و عامه بسیار و جمیع کتب فریقین از آنها مالامال است و اگرچه بنابر حدیث
مشهور جعفری که حاصل آن اینست که هر که شنود خبری از ثواب بر عملی پس آنرا کند باشد او را
اجر آن و اگرچه چنان نباشد که باو رسیده و احادیث دیگر که هم باین مضمونست نقص سقم
و صحت و تتبع ضعف و قوت اخبار در امثال این مقامات چندان در کار نیست ولیکن چون
دلهای پاک اهل ایمان از روایات طرق شیعه آرام و اطمینان حاصل و آتش شوقشان بدامن
اخبار اغیار در کانون خاطر اخلاص شعار مشتعل نمیگردد بنابرین باخباری که در کتب معتبره شیعه
چون کافی و امثال آنست اکتفا مینماید و طبع اخلاص پیشه که همیشه در روضه فیض ازرو کام
عالم پناه خاندان پیغمبران کرده جز بخوشه چینی خرمن کلام ایشان و مشایخ فرقه ناجیه شیعه
سر فرود نیاورده دامن استفاده و کف سؤال در پیش مخالفین بدسگال خذلان
مآل ایشان نمیگشاید و روایات وارده درین مطلب بر دو قسم است **قسم اول** در فضایل
سور قرآنی و فواید آنها در کتاب شریف کافی از کلینی و خزان حقایق حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که اگر خوانده شود بر جوانی سوره حمد هفتاد بار بعد از آن برگردانیده
شود و در آید در آن روح یعنی زنده شود عجب نباشد و نیز در آن کتاب بحد تمیم مرفوع مذکور است
که خوانده نشود سوره حمد بر دردی هفتاد بار مگر اینکه ساکن گردد و هم در کافی از حضرت جعفر
مأثور است که هر که صحت ندهد او را سوره حمد از مرضی صحت نبخشد او را هیچ چیز و چون

در فضل این سوره مبارکه که سابقا فصلی مشبع گذارش یافته اینجا بهمین اکتفا شد و در فضل
سوره بقره وال عمران در ثواب الاعمال از ابی عبد الله ع روایت نموده که هر که قراءت کند سوره
بقره وال عمران را آید روز قیامت و این دو سوره بر او سایه انداخته باشند مثل دو ابر دو خیمه
در سوره نسا از حضرت علی مرتضی ع روایت کرده که هر که قراءت کند سوره نسا را
در هر جمعه ایمن شود از فشار قبر سوره مائده از حضرت ابی عبد الله ع روایت شده کرده
که هر که قراءت کند سوره مائده را در هر روز پنجشنبه پوشیده نشود ایمان او بظلم و شرک نیاورد
بخدا هرگز سوره انعام در کافی از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که بدرستیکه سوره انعام
نزول یافت یکجا مشایعت کرده اند آنرا هفتاد هزار فرشته تا نازل شد بمحمد ص پس تعظیم و تمجید
کنید آنرا چه بدرستیکه اسم خدای عز و جل در آن در هفتاد جا مذکورست و اگر دانستندی
مردمان آنچه در قراءت آنست یعنی از فضل و ثواب و فواید ترک آن نکردندی
سوره اعراف در ثواب الاعمال از حضرت مقدس جعفری ع روایت کرده که هر که قراءت کند سوره
اعراف در هر ماهی روز قیامت از آن کسانی باشد که نیست خوفی بر ایشان و محزون نمیشوند
پس اگر قراءت کند آنرا در هر جمعه باشد از کسانیکه حساب را از ایشان نمیگیرند روز قیامت
آگاه باش بدرستیکه در این سوره آیه محکم هست پس وامگذارید قراءت آنرا بدرستیکه آن گواهی
میدهد روز قیامت برای کسیکه قراءت کرده باشد سوره انفال و توبه از همان
حضرت روایت نموده که هر که قراءت کند سوره انفال و براءة را در هر ماه داخل نشود
در او نفاق هرگز و باشد از شیعه امیر المومنین ع سوره یونس هم از آنجناب ع
روایت نموده که هر که قراءت کند سوره یونس را در هر دو ماه یا سه ماه خوف نیست بر او
اینکه از جاهلان باشد و باشد روز قیامت از مقربان سوره هود از حضرت
باقر ع آورده که هر که سوره هود خواند هر جمعه مبعوث گرداند او را خدای عز و جل روز قیامت
از زمره پیغمبران و معروف شناسند برای او خطای عملش را روز قیامت

سوره یوسف از حضرت صادق ع روایت نموده که هر که قراءت کند سوره یوسف را
هر روز یا هر شب مبعوث کند او را خدا تعالی روز قیامت و جمال او مثل جمال یوسف باشد
و نرسد او را فزعی روز قیامت و باشد از نیکان بندگان صالح خدا سوره
رعد نیز از آنجناب ع روایت کرده که هر که بسیار قراءت کند سوره رعد را نرساند او را
خدا تعالی صاعقه هرگز سوره ابرهیم و سوره حجر هم از آنحضرت آورده که هر که قراءت
کند سوره ابرهیم و حجر هر دو را در دو رکعت در هر جمعه نرسد او را فقری هرگز و نه دیوانگی
و نه بلائی سوره نحل هم در ثواب الاعمال از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که هر که قراءت
کند سوره نحل را در هر ماهی کفایت کرده شود هفتاد نوع بلا که سهل ترین آنها جنون و جذام
و برص باشد و بوده باشد مسکن او در جنت عدن و آن وسط جنانست سوره
بنی اسرائیل از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که هر که قراءت کند سوره بنی اسرائیل را در
هر شب جمعه نمیرد تا آنکه دریابد حضرت قایم ع را و او از اصحاب او باشد سوره کهف
از همین کزین و کهف مومنین آورده که هر که قراءت کند سوره کهف را هر شب جمعه نمیرد مگر
شهید و مبعوث کند او را خدا تعالی از جمله شهدا و ایستد روز قیامت با شهدا
سوره مریم هم از آن نور دیده عالم ع روایت نموده که هر که مداومت کند بر قراءت آن نمیرد تا در
بیابد آنچه مراد او باشد در نفس و مال و فرزند و در آخرت از اصحاب عیسی بن مریم باشد و داده شود
در آخرت مثل ملک سلیمان در دنیا سوره طه هم از آنجناب ع روایت کرده که وامگذارید
قراءت سوره طه را چه بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد آنرا و دوست میدارد قاری آنرا
و هر که مواظبت کند بر قراءت آن عطا کند خدا تعالی روز قیامت نامه عملش را بدست راست
وی و محاسبه نکند او را بآنچه در حین اسلام کرده و عطا کند از اجر و ثواب چندانکه راضی
گردد سوره انبیا هم از آن قدوه اولیا ع آورده که هر که قراءت کند از روی محبت
و خواهش آن از جمله رفقای همه پیغمبران خواهد بود در جنات نعیم و نازنده است در نظرها

باهیبت وشوکت باشد   سورهٔ حج هم ازان مبین براهین وحجج روایت نموده
که هر که قراءت کند سورهٔ حج را در هر روز بیرون نرود امسالش تا آنکه بیرون رود بسفر
بیت الله الحرام واگر در آن سفر میرد داخل بهشت گردد   سوره مؤمنون هم
ازان پسندیده حضرت بیچون روایت کرده که هر که قراءت کند هر جمعه ختم شود کار او
بسعادت ومنزل در فردوس اعلا با انبیا ومرسلین   سوره نور از همان حضرت
روایت کرده که حصار کنید مالها وفرجهای خود را یعنی محافظت نمائید آنها را از تلف و
فجور بقراءت سوره نور وحصار کنید بآن زنان خود را بدرستی که هر که مواظبت نماید
بقراءت آن هر روز وهر شب زنا نکند تا نشود احدی از اهل بیت او تا وفات نماید و چون
میرد تشییع او کنند تا قبرش هفتاد هزار ملک همگی دعا واستغفار کنند از خدای تعالی برای او
تا داخل قبر گردد   سوره فرقان هم ازان بحر عرفان یا حضرت کاظم روایت کرده
که او امکنا رید قراءت تبارک را که بدرستی که هر که قراءت کند آنرا هر شب عذاب نکند خدای
تبارک وتعالی هرگز ومحاسبه ننماید او را ومنزل او در فردوس اعلا باشد   سوره
طواسین که عبارتست از سوره شعرا ونمل وقصص هم از جناب مستطاب جعفری علیه السلام
نقل نموده که هر که قراءت کند سورهٔ طواسین سه گانه را هر شب جمعه از اولیای خدا
باشد ودر جوار وکنف او باشد ونرسد او را در دنیا بدی هرگز وعطا کرده شود در
آخرت در بهشت تا راضی گردد وبالاتر از رضا وجفت او گرداند خدای تعالی صد زوجه از حور العین
سوره عنکبوت وروم هم ازان بحر بیکران علوم آورده که هر که قراءت کند
این دو سوره را در شب بیست وسیم ماه رمضان بخدا قسم که او از اهل بهشت باشد الی
آخر الحدیث   سوره لقمان از فروزنده چراغ اهل ایمان حضرت امام محمد باقر ع
روایت نموده که هر که قراءت کند این سوره را در هر شب موکل کند خدای تعالی با او در آن شب
فرشته چند که حفظ کنند او را از ابلیس وجنود تا صباح کند پس اگر قراءت کند در روز

پیوسته آن فرشتگان حفظ کنند او را از ابلیس وجنود او تا شب کند   سوره الم سجده
از امام همام حضرت امام جعفر صادق روایت نموده که هر که قراءت کند آنرا در شب جمعه عطا
کند خدای تعالی نامه عملش را بدست راستش ومحاسبه نکند او را از آنچه از او صادر شده و بوده
باشد از رفقای محمد واهل بیت وعلیهم السلام   سوره احزاب هم ازان والا جناب نقل نموده
که هر که از آنها را قراءت کند روز قیامت در جوار محمد باشد   سوره صافات
هم ازان امام باطن وظاهر روایت کرده که هر که قراءت کند آنها را در شب جمعه پیوسته آن شب
در حفظ خدا باشد واگر قراءت آنها کند در روز نرسد بوی در آن روز مکروهی
سوره یس از همان امام کریم روایت نموده که هر چیزی را دلیست ودل قرآن سوره یس است هر که
قراءت کند آنرا پیش از آنکه شب کند بوده باشد در آن روز از محفوظین ومرزوقین تا آنکه
شب کند وهر که قراءت آن کند در شب پیش از آنکه بخوابد موکل کند خدای تعالی با وی هزار فرشته
که حفظ کنند او را از هر شیطانی رجیم واز هر آفتی واگر بمیرد در آن روز داخل کند او را خدای تعالی
به بهشت وحاضر شوند در غسلش او سی هزار فرشته که همگی استغفار کنند برای او وتشییع او
کنند تا قبرش استغفار کنان پس چون او را داخل لحد سازند در درون قبر وی باشند
وخدا را عبادت میکرده باشند وثواب عبادت ایشان برای او باشد وفراخ کرده شود قبر او
چندانکه نظر او کار کند وایمن کرده شود از فشار قبر وپیوسته در قبر او نوری ساطع باشد
که بکنارهای آسمان رسد تا اینکه بیرون آورد او را خدای تعالی از قبرش پس در آن وقت
پیوسته فرشتگان با او بوده مشایعت او میکرده باشند وهر خبری او را بشارت میداده
باشند وبا وی سخن میگفته باشند تا آنکه او را از صراط ومیزان گذرانند وا دارند
او را در موقفی که هیچ خلقی از او بخدا نزدیکتر نباشد مگر فرشتگان مقرب وانبیای
مرسل واو با پیغمبران نزد خدای تعالی ایستاده باشد واز جمله محزونین ومهمومین واهل جزع نباشد
بعد از آن خداوند تبارک وتعالی بر او گوید که شفاعت کن ای بنده من تا قبول کنم واو در حق

هرکرا که شفاعت کنی وسؤال کن از من ای بنده هرچه خواهی تا عطا کنم پس سؤال میکند و
عطا کرده میشود وشفاعت مینماید پذیرفته میگردد الی آخر الحدیث سوره
صافات هم از ان منبع برکات ع آورده که هرکه قراءت کند آنرا هر روز جمعه پیوسته
محفوظ باشد از هر آفتی ودفع کرده شود از و هر بلائی در زندگانی دنیا وروزی داده شود
در دنیا بوسعت ترین رزقی ونرساند خدا تعالی بوی در مال وفرزند بدنش بدی از شیطان
رجیم ونه از جبار عنید واگر در آن روز وشب بمیرد برانگیزد او را خدا تعالی شهید میراند او را شهید
وداخل گرداند او را به بهشت با شهدا در درجه از بهشت سوره ص از هادی
طریق رشاد حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده که هرکه قراءت کند آنرا در شب جمعه عطا کرده
شود از خیر دنیا وآخرت آنچه عطا کرده نشود احدی را از مردمان مگر پیغمبر مرسل یا فرشته
مقرب وداخل کند خدا تعالی او را در بهشت وهرکه را که دوست دارد او وحتی خادم وی که خدمت
وی میکرده باشد واگرچه از عیال او ونه از اهل شفاعت نباشد سوره زمر از منبت
شجره هدایت ثمر حضرت امام جعفر صادق ع نقل نموده که هرکه قراءت کند آنرا عطا کند او را خدا تعالی وداخل
از شرف دنیا وآخرت وعزیز گرداند او را بی مال وعشیرت تا آنکه هرکه او را ببیند هیبت
وی در دلش نشیند وحرام سازد جسد او را بر آتش وبنا کند برای او در بهشت هزار شهر
ودر هر شهری هزار قصر ودر هر قصری صد حوری باشد وباین جمله باشد او را دو چشمه
روان که گفته‌اند مراد تسنیم وسلسبیل است ودو چشمه جوشان که از تحت جوشیدن
دیگها وسنگ دیزها که در انست ببالا اندازد ودو بهشت که از غایت سبزی رنگ آن بسیاهی
زند وحوران مقصورات در خیمها الی آخر الحدیث واین در سوره رحمن مذکور است
قراءت حوامیم عموما یعنی سورهای شریفه که اول آن حم است هم از انحضرت روایت
نموده که حوامیم ریاحین قرآنست پس چون قراءت کنند حمد نمایند خدا تعالی را بسیار بر
حفظ وتلاوت آنها چه بدرستی که بنده که تلاوت کند آنها قیام مینماید پس بوی از دهن

وی

وی بر میاید خوشتر از مشک اذفر وعنبر وبدرستی که خدای عز وجل هر آینه رحمت میکند قراءت
کننده آنها را وهمسایگان ودوستان وآشنایان وخویشان ونزدیکان او را ودر قیامت
استغفار میکند برای او عرش وکرسی وفرشتگان مقرب خدا ودر فضل قراءت هر یک از حوامیم
علیحده نیز حدیثی روایت نموده که بجهت اختصار همین اکتفا شد قراءت سوره محمد از
همان امام محمد ع آورده که هرکه سوره الذین کفروا قراءت کند هرگز در دین خود شک وریب
نکند وهرگز خدا تعالی او را بفقر وخوف از سلطان مبتلا نگرداند وپیوسته از شرک
وکفر محفوظ باشد تا که بمیرد وچون بمیرد موکل کند خدا تعالی باو در قبرش هزار ملک که نماز
میگذارده باشند در قبر وی وثواب نماز ایشان برای او باشد ومتابعت وی میکرده
باشند یعنی در حشر تا وارد کنند او را در موقف امن نزد خدای عز وجل وبوده باشد در امان
خدا وامان محمد ص قراءت سوره انا فتحنا هم از انجناب منقول آورده که حصار
امان در آورید مالهای خود وزنان خود را وانچه را که مالک آنید از تلف بقراءت انا
فتحنا چه بدرستی که چون بوده باشد از کسانی که مواظبت بقراءت آن مینمایند ندا کند
منادی روز قیامت تا خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص منی ملحق سازید او را ببندگان
از بندگان من وداخل کنید او را در جنات نعیم وبیاشامانید او را از رحیق مختوم که بکافور
آمیخته باشد قراءت سوره حجرات هم از ان منبع برکات ع روایت کرده که هرکه قراءت
آنرا هر شب یا هر روز بوده باشد از زایران محمد ص قراءت سوره ق از آفتاب نبوت
حضرت ابی جعفر ع نقل نموده که هرکه در فرایض ونوافل خود بر قراءت آن مداومت نماید
خدا تعالی روزی او را وسیع گرداند ونامه عملش را بدست راستش دهد وحساب او را بآسانی
گذراند ودر قراءت سوره ذاریات از جناب مقدس جعفری ع روایت کرده که هرکه قراءت
کند او را در روز یا شب بصلاح آورد خدا تعالی معیشت او را ورزق واسع
ونوری در قبرش بچراغی که تابان باشد تا روز قیامت در قراءت سوره

والطور از دو امام همام حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله ع روایت نموده که هر که قرائت کند
آنرا جمع کند خدای تعالی برای او خیر دنیا و آخرت قرائت سوره والنجم از حضرت صادق ع
آورده که مداومت نماید بر قرائت آن هر روز یا هر شب زندگانی کند پسندیده و نیکو در میان
مردمان و بوده باشد آمرزیده و محبوب میان مردمان قرائت سوره قمر از همان
امام ع روایت کرده که هر که قرائت سوره اقتربت الساعه کند خدای تعالی او را از قبرش بر
آورده بر ناقه از ناقهای بهشت سوار گرداند سوره رحمن از همان باغبان گلشن
ایمان ع روایت کرده که وا مگذار قرائت سوره رحمن و قیام با آن را بدرستیکه آن قرار نمیگیرد در
دلهای منافقان و آید این سوره روز قیامت در صورت انسانی بهترین صورتی و خوشترین
بوئی تا اینکه بایستد در موقفی که هیچکس بمقام قرب الهی از و نزدیکتر نباشد پس خدا
گوید او را که بود که قیام مینمود بتو در حیات دنیا بگوید که مواظبت بر قرائت تو
میکرد گوید یا رب فلان و فلان پس رویهای ایشان سفید میشود پس گوید خدای تعالی
ایشان را که شفاعت کنید در حق هر کس که دوست دارید پس گوید شفاعت بکنید خدای تعالی این آنرا که ایشان
میخواهند شفاعت کنند با هیچکس ننماید پس گوید خدای تعالی ایشانرا که داخل بهشت شوید
و در آنجا که خواهید ساکن گردید سوره واقعه از همان اشرف کرام ع آورده
که هر که قرائت کند هر شب جمعه سوره واقعه را دوست دارد او را خدای تعالی و دوستی وی
بر دل همه مردمان اندازد و نه بیند در دنیا هرگز بدی و فقری و فاقه و آفتی از آفات
دنیا و بوده باشد از رفقای امیر المؤمنین ع و از حضرت ابی جعفر ع روایت نموده که هر که
قرائت کند واقعه را هر شب پیش از آنکه خواهد ملاقات کند با خدای تعالی و روی او چون
ماه شب چهارده باشد سوره حدید و مجادله هم از آن والاجناب ع روایت نموده
که هر که قرائت آنها کند در نماز فریضه عذاب نکند او را خدای تعالی هرگز تا آنکه میرد و نه بیند
در نفس خود بدی و نه خصاصه و خللی در بدن خود سوره حشر از شفیع

روز محشر حضرت اقدس پیغمبر ص مرویست که هر که قرائت کند سوره حشر را نماند هیچ خبر از جنت
و نار و عرش و کرسی و حجابها و هفت آسمان و هفت زمین و هوا و باد و مرغان و درختان
و کوهها و آفتاب و ماه و فرشتگان مگر اینکه صلوات فرستند بر او و استغفار کنند
برای او و اگر میرد در آن روز یا در آن شب شهید مرده باشد سوره ممتحنه از ابن
عباد و مغز زهاد حضرت سجاد ع نقل نموده که هر که قرائت کند در فرایض و نوافل خود
امتحان کند خدای تعالی او را برای ایمان و روشن سازد چشم او را و نرسد با او هرگز فقری و
نه جنونی در خود و نه در فرزندانش سوره صف از قدوه انام حضرت ابی جعفر ع
روایت نموده که هر که مداومت بر قرائت آن در فرایض و نوافل خود نماید خدای تعالی او را
در صف فرشتگان و انبیاء مرسل خود در آورد قرائت سوره جمعه و منافقین و
سبح اسم ربک الاعلی از حضرت مفضل سر جعفری ع آورده که از جمله واجبات یعنی لوازم بر هر مؤمنی
چون شیعه ما باشد اینست قرائت کند در شب جمعه بسوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی و در نماز
ظهر بسوره جمعه و منافقین پس چون این کند چنان باشد که عمل کرده باشد بعمل رسول
خدا ص و بوده باشد مزد و ثواب او بر خدای تعالی بهشت قرائت سوره تغابن هم از
آنحضرت ع نقل نموده که هر که قرائت کند آنرا در فریضه بوده باشد این سوره شفاعت کننده
برای او روز قیامت و شاهد عدلی نزد کسی که اجازت شهادت او کند بعد از آن
جدا نشود از او تا داخل کند او را در بهشت قرائت مسبحات عموماً که بقول جمهور
عبارت از پنج سوره است سوره حدید و سوره حشر و سوره صف و سوره جمعه
و سوره تغابن و بعضی آیات اوایل آنها را هم محتمل دانسته اند از فضلای خاص و عام
حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که هر که قرائت کند مسبحات را همه پیش از آنکه خواب کند
نمیرد تا اینکه دریابد قائم یعنی حضرت صاحب ع را و اگر میرد یعنی در ادراک آن سعادت
نموده بوده باشد در جوار پیغمبر ص و این حدیث نیز در کافی مذکور است

سورهٔ طلاق و تحریم از جناب مستطاب جعفری ع آورده که هر که قراءت کند ایشان را در فریضه
پناه دهد او را خدای تعالی روز قیامت از خوف و اندوه و عافیت یابد از آتش و داخل نماید
او را خدای تعالی در بهشت بتلاوت این دو سوره و محافظت بر اینها برای اینکه این دو سوره
از حضرت پیغمبر است   قراءت سورهٔ تبارک از همان حضرت روایت نموده که هر که
قراءت کند آنرا در نماز واجبی پیش از آنکه خوابد پیوسته در امان خدا باشد تا صباح کند
در امان خدا باشد روز قیامت تا داخل بهشت شود و در کافی از حضرت ابی جعفر ع
مرویست آنچه حاصل این آنست که سورهٔ ملک مانعه است که ایمن میشود از عذاب قبر و آن مکتوب
در توریة بسورة الملك و هر که قراءت کند آنرا در شب خیر بسیار و حالش خوش کرده و
نوشته نشود از جملهٔ غافلان و بدرستیکه من رکوع میکنم بآن بعد از نماز خفتن نشسته همانا
مراد نماز وتر است و بدرستیکه پدرم ع بود که قراءت میکرد آنرا در روز خود و شب خود که
هر که قراءت نماید آنرا چون ناکر و نکیر داخل شوند برو در قبرش از جانب پایان گویند پا
های وی بایشان که شما را بانچه در جانب منست راهی نیست بتحقیق که بود این بنده که قیام
میکرد بر من پس قراءت میکرد سورهٔ ملک را هر روز و شب و چون از طرف جوفش آیند
گوید شما را بانچه در جانب منست راهی نیست بتحقیق که بود این بنده که مرا در دعا یعنی
ظرف سورهٔ ملک ساخته بود و چون از جانب زبانش آیند گوید شما را بانچه در جانب
منست راهی نیست بتحقیق که بود این بنده که قراءت میکرد بمن هر روز و شب سورهٔ ملک را
سورهٔ نون در ثواب الاعمال از حضرت صادق جعفر بن محمد روایت کرده که هر که قراءت
کند آنرا در نماز فریضه یا نافله ایمن گرداند او را خدای عز و جل همیشه از اینکه رسد باو فقری
و پناه دهد او را خدای عز و جل چون بمیرد از فشار قبر   سورهٔ حاقه از همان حضرت ع
نقل نموده که قراءت حاقه کنید بسیار چه بدرستیکه قراءت آن در فرایض و نوافل از ایمانست
بخدا و رسول او و برای اینکه آن جز این نیست که نازل شده در شأن حضرت امیر المؤمنین

ع و معویه

معویه و سلب کرده نشود از قاری آن دینش تا ملاقات کند با خدای عز و جل
سورهٔ معارج هم از آن عالی مدارج ع روایت نموده که قراءت سأل سائل بسیار کنید
سوال نکند او را خدا از گناه عملش و ساکن گرداند او را در بهشت با محمد ص
سورهٔ نوح از همان مداوای دلهای مجروح ع آورده که هر که ایمان بخدا آورده و کتاب
او را خوانده باشد وا مگذارد قراءت سورهٔ نوح را پس هر بنده که قراءت کند او را محتسبا
صابرا در نماز فریضه و نافله ساکن گرداند او را خدای تعالی او را در مساکن نیکان الی آخر الحدیث
سورهٔ جن هم از آن امام انس و جن نقل نموده که هر که قراءت قل اوحی بسیار کند نرسد
او را در زندگی دنیا چیزی یعنی مکروهی از چشمهای جنیان و نه از دمیدن و نه سحر و نه کید ایشان
و بوده باشد با محمد ص یعنی در آخرت الی آخر الحدیث   سورهٔ مزمل هم از آن سرور دانا ع نقل
روایت نموده که هر که قراءت نماید آنرا در عشاء آخره یا در آخر شب بوده باشد برای او آن شب و
روز دو گواه با سورهٔ مزمل مراد همانا اینست که آن شب و روز و این سوره هر سه برای او گواهی
دهند بقراءت آن و زنده دارد او را خدای تعالی زندگانی خوش و میراند او را مردنی خوش
قراءت سورهٔ مدثر از حضرت امام محمد باقر ع آورده که هر که قراءت کند در نماز
فریضه آنرا بر خدای عز و جل لازم باشد که گرداند مقام او را با محمد ص در درجه او و در نیابد او را
در زندگانی دنیا شقاوتی هرگز انشاء الله تعالی   سورهٔ قیامت هم از آن مهر سپهر
کرامت روایت کرده که هر که مداومت بر قراءت آن کند و بآن عمل میکرده باشد برانگیزد
او را خدای عز و جل با رسول الله ص از قبرش در بهترین صورتی آنحضرت او را بشارت میداده باشد
و در روی او میخندیده باشد تا بگذرد بر صراط و میزان   سورهٔ انسان هم از
آن محیط جود و احسان ع نقل نموده که هر که قراءت کند آنرا هر بامداد روز پنجشنبه جفت
گرداند خدای تعالی از حور العین هشتصد بکر و چهار هزار ثیبه بوده باشد با محمد ص
مرسلات و عم و نازعات از جناب مستطاب جعفری ع روایت نموده که هر که قراءت کند

والمرسلات را خدا میانه او و میانه محمد ص شناسائی دهد یعنی میان او و آنحضرت روشناس کند و هر که
قراءت کند والنازعات را نمیرد مگر سیراب و مبعوث نگردانند او را خدا تعالی مگر سیراب و داخل
بهشت نگردانند مگر سیراب   سوره عبس و اذا الشمس کورت از همان حضرت علیه السلام
آورده که هر که قراءت کند آنها را در کنف حفظ و حمایت الهی باشد از کتاه الی الخ   سوره اذا
السماء انفطرت و اذا السماء انشقت از همان امام همام ع نقل نموده که هر که این دو سوره را خواند
و آنها را نصب العین خود گردانند در نماز فریضه و نافله محجوب و ممنوع نگردانند او را خدا تعالی
از هیچ حاجتی و مانع نشود او را از خدا تعالی از درگاه او هیچ مانعی و پیوسته نظر رحمت میکرده باشد
خدا تعالی بسوی او تا از حساب مردمان بپردازد   سوره مطففین هم ازان جناب
با ذار شیع و دبیع روایت کرده که هر که در قراءت او در نماز فریضه ویل للمطففین باشد
عطا کند او را خدا تعالی روز قیامت ایمنی از آتش و نه بیند او را و او آتش را و مرور نکند بر جسر
جهنم و محاسبه نکرده روز قیامت   قراءت سوره بروج هم ازان درخشنده کوکب
برج ولایت ع آورده که هر که خواند آنرا در فرایض خود چون آن سوره پیغمبران بوده باشد
حشر او و موقف او با انبیا و مرسلین   قراءت سوره طارق هم ازان پسندیده
حضرت خالق ع نقل نموده که هر که بوده باشد قراءت او در فرایض با این سوره باشد او را روز
قیامت نزد خدا تعالی قدر و منزلتی عظیم و باشد از رفقای پیغمبران و اصحاب ایشان در بهشت
سوره اعلی هم ازان انتخاب معالی ع روایت کرده که هر که قراءت نماید آنرا در فریضه یا نافله
گفته شود او را در روز قیامت که داخل شو به بهشت از هر دری که خواهی و در ثواب سوره غاشیه
هم ازان حضرت ذکر نموده که هر که مداومت نماید در فریضه یا نافله بپوشاند او را خدا تعالی رحمت
خود در دنیا و آخرت و دهد او را ایمنی روز قیامت از عذاب آتش   سوره
فجر هم ازان مشرق صبح هدایت و مزیل ظلمت غوایت ع آورده که قراءت کنید آنرا در فرایض
و نوافل خود بدرستیکه این سوره از حسین بن علی ع هر که قراءت کند آنرا بوده باشد با حسین بن

علیهما روز قیامت در درجه او از بهشت   سوره بلد هم ازان جهان عقل و خرد ع
روایت نموده که هر که بوده باشد قراءت او در نماز فریضه لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا
معروف که از صالحان و باشد در آخرت معروف که او را نزد خدا تعالی منزلتی است
و باشد روز قیامت از رفقای انبیا و شهدا و صلحا   قراءت والشمس و واللیل و والضحی
والم نشرح از همان نخل برومند بستان انا افصح روایت کرده که هر که بسیار قراءت کند این سورها
در روزی یا در شبی نماند هیچ چیز که نزد او حاضر باشد مگر آنکه گواهی دهد برای وی روز قیامت
حتی موی او و پوست او و گوشت و خون و رگها و پی و استخوانهای او و جمیع آنچه زمین
بر گرفته است از او و گوید خداوند تبارک و تعالی که قبول کردم گواهی شما را برای بنده من و
اجازه نمودم آنرا ببرید او را بجنات من تا اختیار کند از آنها هر جا را که دوست دارد بعطا کنید
بوی آنرا بی منتی و لیکن از روی رحمت و فضل من بر وی پس گوارا باد آن بنده را
سوره والتین از همان شجره ثمره سعادت دنیا و دین نقل فرموده که هر که قراءت کند در فرایض
و نوافل خود عطا کرده شود از بهشت جائی که راضی شود   سوره علق از همان برگزیده
خدا ع ذکر نموده که هر که قراءت کند آنرا بعد از آن بمیرد در آن روز یا در آن شب مرده باشد شهید
و برانگیخته شود او را خدا تعالی شهید و بوده باشد مانند کسی که شمشیر زده باشد در راه خدا با رسول ص
سوره قدر از همان بدر آسمان شرف و قدر ع نقل نموده که هر که قراءت کند انا انزلناه فی
لیلة القدر را بآواز بلند بوده باشد مانند کسی که شمشیر کشیده باشد در راه خدای عز و جل و هر که
قراءت کند آنرا پنهانی بوده باشد مثل کسی که غلطیده در خون خود در راه خدای عز و جل و هر که
قراءت کند آنرا ده بار محو کند خدا تعالی از او هزار گناه از گناهان و این حدیث شریف در کافی
نیز با اندک تغییری مذکور است و در کافی از حضرت ابی عبدالله ع منقول است که در تعویذ یعنی
پناه گرفتن از بلاها فرموده اند که میگیرد قلم نوی و آن عبارت است از زخم یا بسو و این دوان میکند
بعد از آن میخواند در آن انا انزلناه فی لیلة القدر سی بار بعد از آن میاویزد و می آشامد

ازان وضو میسازد وبادمیکند درآن آبی اکر خواهد مراد اینست که هرکاه آب آن کم میشود
آب تازه بران میریزد تاما یه آن باقی باشد چند انکه خواهد   سوره لم یکن در ثواب
الاعمال از پیشوای بهتر وکهتر حضرت ابی جعفر ع اورده که هرکه قراءت کند بری باشد از شرک
وداخل کرده شود در دین محمد ص و برانکیزد اورا خدای عز وجل مومن ومحاسبه کند اورا حسابی
آسان   قراءت اذا زلزلت در کافی از جناب مستطاب ابی عبد الله محمد بن یحیی منقولست
که ملخص معنی آن اینست که ملول مشوید از قراءت اذا زلزلت چه بدرستی که هرکه بوده باشد قراءت
او این سوره از نمازهای نافله خدای تعالی او را بمصیبت زلزله کرفتار نسازد هرکز نمیرد بآن و نه
بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا تا بمیرد یعنی باجل مقرر در وقت مردن فرود آید براو ملکی
کریم از نزد خدا و نزدش بر سر بالین وی نشیند واز جانب الهی بملک الموت کوید که رفق ومدارا
کن با دوست خدا بدرستی که وی ذکر من بسیار کند وقراءت این سوره بسیار مینمود واین سوره
نیز بملک الموت چنین کوید که ملک الموت بتحقیق که خداوند من مرا فرموده که سخن وی کوش کنم
واطاعت نمایم واخراج روح او نکنم تا او مرا بآن فرماید پس چون فرماید اخراج روح وی نماید
وپیوسته ملک الموت نزد او باشد تا وی را بقبض روح خود فرمان دهد وآن وقتی است که پرده
از پیش نظر وی کشوده کشته منازل خود را در بهشت بیند پس اخراج روح او نموده بزودی وهموار نرمی
فعلی انا افعال علاجی مینماید بعد از ان هفتاد هزار ملک مشایعت روح او کرده بشتاب
بهشت میبرد   سوره والعادیات در ثواب الاعمال از همان حضرت ع آورده که هرکه قراءت
ومداومت بر این سوره نماید مبعوث کند اورا خدای عز وجل با امیر المومنین ع واز رفقای
او باشد   سوره قارعه از حضرت ابی جعفر ع روایت نموده که هرکه قراءت آن بسیار کند
خدای تعالی ایمن سازد اورا از فتنه دجال اینکه باو ایمان آورد واز دمیدن بوی جهنم روز قیامت
انشاء الله   سوره تکاثر از حضرت مقدس جعفری ع روایت نموده که هرکه قراءت کند
آنرا در نمازهای فریضه نویسد خدای تعالی برای او ثواب صد شهید وهرکه قراءت آن کند در نماز

سنی نویسد خدای تعالی برای او ثواب پنجاه شهید ونماز کذارند با او در فریضه اش چهل صف
فرشتکان واز جناب اشرف نبوی ص آورده که هرکه قراءت آن کند نکاه داشته شود در وقت
خواب از فتنه قبر   سوره والعصر هم از جناب مستطاب جعفری ع روایت نموده که
هرکه قراءت کند آنرا در نوافل خود مبعوث کرداند خدای تعالی روز قیامت تابنده رو وخندان
وشادمان تا داخل بهشت کردد   سوره همزه از همان حضرت ع نقل نموده که هرکه
قراءت کند آنرا در فرایض دور سازد خدای تعالی از او فقر را وراند بسوی وی روزی را
ودفع کند از و مردن بد را   سوره فیل ولایلاف که هر دو در نماز بمنزله یک سوره است
از همان ولا اجناب ع روایت نموده که هرکه قراءت کند در فرایض خود الم تر کیف را کواهی دهد
برای او روز قیامت هر همواری وکوهی و فریری باینکه او از نمازکذاران بود ونداکند برای
او روز قیامت منادی که راست کفتید بر بنده من قبول کردم شهادت شما را برای او
برویید وداخل کنید اورا در بهشت ومحاسبه مکنید اورا که بدرستی که او از کسانیست که من
اورا دوست میدارم عمل او را وهم از آن امام همام ع نقل نموده که هرکه قراءت لایلاف قریش
بسیار کند مبعوث سازد اورا خدای تعالی روز قیامت بر مرکبی از مراکب بهشت تا آنکه بنشیند
بر سر خوانهای نور روز قیامت   سوره ارایت از حضرت ابی جعفر ع اورده که هرکه
قراءت کند آنرا در فرایض ونوافل خود بوده باشد در زمره کسانیکه قبول کرده خدای عز وجل
نماز وروزه اورا ومحاسبه نفرماید اورا بآنچه صادر کشته از و در زندکانی دنیا
سوره کوثر از امام رهبر حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده که هرکه بوده باشد قراءت او انا
اعطیناک الکوثر در فرایض ونوافلش آشامد اورا خدای تعالی از کوثر روز قیامت وبوده باشد
جای سخن کفتن او نزد رسول ص در پای درخت طوبی   سوره جحد واخلاص هم از آن
پیشوای عام وخواص ع روایت کرده که هرکه قراءت آنها نماید در فریضه از فرایض آمرزد خدای تعالی
او ووالدین او را واکر شقی باشد از دیوان اشقیا محو ودر دیوان سعدا ثبت کردد وبعد

کردانند اورا خدای تعالی سعید و میرانند اورا شهید و مبعوث سازد اورا شهید
سوره نصر از همان رفیع جناب ع آورده که هر که قراءت کند آنرا در نافله یا فریضه نصرت دهد
اورا خدای تعالی بر جمیع دشمنانش و آید در روز قیامت و با او کتابی ناطق باشد که بیرون آورده
باشد از خدای تعالی از درون قبرش و بوده باشد در آن امان از جسر جهنم پس بر نکند
بر چیزی روز قیامت مگر اینکه بشارت و خیر دهد اورا بهر خیری تا داخل بهشت گردد و
گشوده شود برای او در دنیا یعنی رو دهد از اسباب خیر آنچه او آرزو نکرده و بر خاطرش
خطور ننموده باشد سوره تبت هم از آنحضرت ع روایت کرده که چون قراءت کند
آنرا نفرین کند برابی لهب چه بدرستی که بود از تکذیب کنندگان بر پیغمبر و بآنچه وی آورده
بود از نزد خدای عز و جل قراءت سوره توحید هم از آن سرمایه امید ع نقل نموده
که هر که یکروز بگذرد و در آن قراءت قل هو الله احد ننماید گویند اورا یعنی از عالم بالا که
ای بنده خدا تو از نمازگذاران نیستی و نیز از آن والاجناب روایت نموده که هر که ایمان بخدا
و روز آخر دارد قراءت قل هو الله احد را در عقب فریضه وا نمیگذارد چه بدرستیکه هر که قراءت
آن نماید جمع کند خدای عز و جل برای او خیر دنیا و آخرت را و آمرزد اورا و والدین اورا و اولاد
والدین اورا و هم از آنحضرت روایت نموده که پیغمبر ص نماز گذارد بر سعد بن معاذ پس فرمود هر آینه
بتحقیق که آمدند از ملائکه هفتاد هزار ملک و در میان ایشان بود جبرئیل ع نماز میگذاردند
بر او پس گفتم اورا یا جبرئیل بچه چیز سعید شد آیا او گردید که شما بر او نماز گذارید گفت
بقراءت قل هو الله احد ایستاده و نشسته و سواره و پیاده در رفتن و آمدن و این حدیث
شریف در کافی نیز مذکور است و در کافی از جناب مقدس ابی جعفر ع منقولست که هر که
قراءت کند قل هو الله احد را یکبار فرستاده شود برکت بر او و هر که قراءت کند آنرا
دو بار فرستاده شود بر او و بر اهلش و هر که قراءت کند آنرا سه بار فرستاده شود برکت بر او
و بر اهلش و بر همسایگانش و هر که قراءت کند آنرا دوازده بار بنا کند خدای تعالی برای او

دوازده قصر در بهشت پس گویند حفظه اعمال که بیایید مارا بسوی قصرهای برادر ما
تا آنکه نظر کنیم بآنها و هر که قراءت کند آنرا صد بار آمرزیده شود برای او گناهان
بیست و پنج ساله سوای خونها و مالها و هر که قراءت کند اورا چهارصد بار بوده باشد مر اورا اجر
چهارصد شهید که اسبان نیکوشان زخمی گشته و خونهایشان ریخته شده باشد و هر که قراءت
کند آنرا هزار بار در روزی یا در شبی نمیرد تا به بیند نشیمن خود را در بهشت یا نموده شود بوی
ممکن است که نزدیک بآن مثل راوی باشد که آنحضرت چنان فرموده یا چنین و هم در آن کتاب از حضرت
مقدس ابی جعفر ع ماثور است که پدرم میگفت که قل هو الله احد ثلث و قل یا ایها الکافرون ربع
قرانست و نیز در کافی از امام سر و العلن حضرت ابی الحسن ع مرویست که هر که مقدم دارد قل هو الله
احد را میان خود و میان جباری یعنی پیش از آنکه بآن جبار رسد آنرا قراءت نماید منع کند
و باز دارد آن جبار را خدا از او بدینگونه که میخواند آنرا از پیش و پس و از راست و چپ خود چون
این کند روزی کند اورا خدای و باز دارد شر اورا و در فضل و قراءت این سوره اخبار بسیار وارد است
و بعضی از آن سابقا گذارش یافته است و در قراءت معوذتین و قل هو الله احد در ثواب الاعمال
از امام همام ابی جعفر ع منقولست که هر که وتر گذارد بمعوذتین و قل هو الله احد یعنی در سه رکعتی
که بعد از هشت رکعت گذارده میشود و دو رکعت اول آنرا شفع و یک رکعت دیگر را وتر
میگویند این سه سوره را قراءت نماید گفته شود اورا که ای بنده خدا سرور باش بتحقیق که خدا قبول
کرد وتر تورا قسم دویم در فضایل بعضی از آیات با برکات قرآنی و فواید دو جهانی آنها در کتاب
توحید بسند از سید کونین ص باین مضمون منقولست که هر که محزون سازد اورا کاری پس گوید بسم الله
الرحمن الرحیم و او مخلص باشد در خدا یا او اقبال کند بدل بسوی او متفکر شود از یکی از دو چیز
یا رسد بحاجت خود در دنیا و یا مهیا و مدخر گردد آن برای او نزد خدا و آنچه نزد خدای تعالی است
بهتر و پاینده تر است برای مومنان و هم در آن کتاب از والاجناب جعفری باین مضمون مرویست که گاه
هست که ترک میکنند بعض شیعه در آغاز کار خود بسم الله الرحمن الرحیم را پس امتحان میکند

تقصیر اورا

اورا خدای عز وجل بمکروهی تا تنبیه نماید اورا بر شکر خدای تعالی و ثنای برو و نایل نماز داناو
نزد شرکنا و گفتن بسم الله الرحمن الرحیم را و در فضایل بسمله و فواید بسمله اخبار و آثار بسیار
وارد شده و بعضی از آن سابقا مذکور کردیده و در کافی از جناب جعفری ع مرویست حدیثی
که وقتی که امر کرد خدای عز وجل این آیات را یعنی آیاتی که مذکور خواهد شد که فرود آیند بر
زمین در آویختند بعرش و گفتند ای خداوند ما ما را بکجا فرو میفرستی ما را بسوی اهل خطا و ذنوب
پس وحی نمود خدای عز وجل بایشان که فرود آیید که قسم بعزت و بجلال من که تلاوت
نکند شما را احدی از آل محمد و شیعیان ایشان در عقب آنچه فرض کردم براو یعنی از نمازها
مگر اینکه نظر کنم بسوی او بچشم نهانی خود که عبارت از لطف فضیلت در هر روزی هفتاد
نظر که قضا کنم برای او در هر نظری هفتاد حاجت و قبول کنم اورا با وجود آنچه در وست از
معاصی و این آیات ام الکتاب که بحسب ظاهر عبارتست از سوره فاتحه است و آیه شهد الله که در
سوره شریفه آل عمران است و آیة الکرسی و آیه ملک که نیز در همین سوره است و در آن کتاب ناقبا
هدایت فروغ مهر سپهر جلالت حضرت اشرف رسالت ص منقولست حدیثی که ملخص معنی آن اینست
که هر کس قراءت کند چهار آیه از اول بقره و آیة الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره
نه بیند در خود و در مال خود چیزی که کاره آن باشد و نزدیک او نرود شیطان و فراموش نکند
قرآن را و هم در کافی از پیشوای اصاغر و اعاظم حضرت امام موسی کاظم ع باین مضمون مرویست
که هر که قراءت کند آیة الکرسی را در وقت خواب نترسد از فالج یعنی از آن ایمن است و هر که قراءت
نماید آنرا عقب هر نمازی ضرر نرساند اورا هیچ نیش داری و در امالی شیخ صدوق از چراغ
شبستان خاطر حضرت امام محمد باقر ع باین مضمون منقولست که هر که قراءت کند آیة الکرسی را یکبار
برکردانیده شود از و هزار مکروه از مکاره دنیا و هزار مکروه از مکاره آخرت که سهل ترین
مکاره دنیا فقر باشد و سهل ترین مکاره آخرت عذاب قبر و در کافی بروایت اصبغ بن نباته از
منبع زلال فوائد دنیا و دین جناب ولایت مآب امیر المؤمنین ع مرویست حدیثی طویل که حاصل معنی

آن اینست که فرمودند که قسم بآنکسی که مبعوث کردانید محمد را بپیغمبری و کرامی فرمود اهل بیت اورا
که نیست هیچ ضرری که طلب آن میکند یعنی نگاه دارنده از سوختن یا غرق شدن یا دزدیده شدن
با شوخی یا سرکشی نمودن چاروائی از صاحبش که شده یا گریخته مگر اینکه در قراءت بهر که خواهد
سوال کند مرا از آنها پس مردی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنچه ایمن کند از سوختن
و غرق شدن آنحضرت فرمود که بخوان این آیات را که الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین
وما قدروا الله حق قدره تا قول خدای تعالی که عما یشرکون پس کسی که قراءت کرد این آیات را
که ایمن شد از سوختن و غرق شدن راوی گفت که مردی این آیات را خواند پس در خانهای همسایکان
وی آتش افتاد و خانه آنمرد در وسط آنها بود پس بآن ضرری نرسید مخفی نماند که آیه اولی در سوره
اعراف و بدینگونه است که ان ولی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین و ترک
اول آیه ممکن است که از سهو ناسخ باشد یا آنکه قراءت آن در مطلب ضرور نباشد و آنچه مذکور
کافی باشد و باقی در سوره زمر است چنین است که وما قدروا الله حق قدره والارض
جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون بعد از آن
دیگری برخاست و گفت یا امیر المؤمنین بدرستیکه چاروائی سرکش شده است برمن و من
از آن خایفم آنحضرت فرمودند که بخوان در گوش راست آن که وله اسلم من فی السموات
والارض طوعا وکرها والیه ترجعون پس خواند آنمرد این آیه را و چاروای وی ذلیل و رام
و این در سوره آل عمرانست و مردی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین بدرستیکه زمین من
یعنی مرز و بومی که مسکن من آنجاست زمینیست که در آن درندکان میباشند و بمنزل من
می‌آیند و در نمیکذرند تا طعمه خودرا میکیرند پس آنحضرت فرمود بخوان لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم پس آنمرد این دو آیه را خواند پس سباع
اجتناب کردند از وی یعنی دیگر بمنزل او نیامدند و این دو آیه در سوره توبه است بعد

ازان مرد دیگر برخواست وگفت یا امیر المؤمنین بدرستی که در شکم من زرد آبست آیا هیچ شفائی هست
فرموده آری بی آنکه درهم و دیناری صرف نمائی ولیکن مینویسی بر شکم خود آیة الکرسی و میشوئی
آنرا و می آشامی و نگهداری آنرا ذخیره در شکم خود همانا مراد این باشد که بعد از شستن باز میشوئی
آنرا تا وقتی که چون تشنه شوی باز آنرا بشوئی و آشامی پس شفا می یابی باذن خدای عز و جل
پس آن مرد چنین کرد و صحت یافت باذن خدا بعد از ان دیگری برخواست پس گفت یا امیر المؤمنین
خبر ده مرا از گم شده یعنی آبقی که سبب پیدا شدن آن شود مرا تعلیم کن پس آنحضرت فرمود که
قراءت کن یس را در دو رکعت باین معنی که دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه سوره
یس را تمام بخوان یا یعنی که سوره یس در دو رکعت توزیع کن و در هر کدام نصفی از آنرا مثلا قراءت کن و بگو
یعنی در قنوت یا بعد از فراغ از نماز یا هادی الضالة رد علی ضالتی ای راهنمای گم شده باز گردان
بر من گم شده را پس آن مرد اینکار کرد باز گردانید خدا بر او گم شده او را بعد از ان مردی برخواست
وگفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از گریخته که باز آید آنحضرت فرمودند که بخوان او کظلمات فی بحر لجی
یغشیه موج من فوقه موج الی آیه پس آن مرد این گفت وگریخته او باز آمد و این آیه در سوره نور است
بعد از ان برخواست مردی دیگر وگفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از دزد دیده شدن یعنی آن آیه
که دفع آن کند چه بدرستی که پیوسته دزد برده میشود از من چیزی در شب پس فرمود بخوان وقتی
که ماوی کنی در جامه خواب بخود قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی الی آخر
دو آیه در سوره بنی اسرائیل است بعد از ان فرمود امیر المؤمنین که هر که خواهد در زمینی که آبادانی نداشته
باشد پس قراءت کند این آیه را که ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش الی آیه پاسبانی کند او را فرشتگان و دوری نمایند از او شیاطین این آیه در سوره اعراف است
و انرا بر بیضه بیناسند وهم در کافی از امام دین پرور ابی جعفر منقولست که مصحف در دریا افتاد
پس از آیاتش وانچه در آن بود محو گشته بود مگر این آیه که الا الی الله تصیر الامور و این آیه در سوره
شوری است **فصل ششم** در اشتغال بذکر الهی که این نیز از احسن مصارف نقد حیات و از افضل

اشرف باقیات صالحاتست قدر دانان فرصت زندگی و دریافتگان لذت بندگی و ارتکاب
بندگی ترک و دلبستگان کمند وحدت متمکنان مسند وامان و نظارگیان دریچه گریبان
خاصان مراقبت پیشه و غواصان بحار اندیشه گوشه گران خود ساخته و عاری ضمیران
انجمن پرداخته پروانهای شمع دلفروز خود آگاهی و دیوانهای گنج یاد الهی از صحیفه مضمون
رحمت مقرون کریمه اذکرونی اذکرکم بسواد دیده روشن دلی خوانده اند که بهترین وسیله که
بندگان بیوجود در درگاه قرب حضرت معبود بان روشناس و آشنا و منظور نظر لطف
و عنایت خداوند ارض و سما میتوانند گردید یکانه میکاه ملتزم ذکر و مراقب فکر حضرت او بودن
و همواره دل و جان را در بهشت یاد او متنعم لذات روحانی و کامرانی فرمودن است خوشوقت بنده
که سرای خاطر را از خس و خار اندیشهای باطل و بجاروب فراموشی رفته نشیمن یاد حق ساخته
و نیکو وقت دل زنده که کام و دهان را از تلخی سخن این و آن خاموشی مضمضه فرموده
بتسبیح و تهلیل خداوند جلیل پرداخته خرم گلشن خاطری که آب حیات ذکر خدای منقطع در آن
گذرد و روشن دیده بصیرتی که بر بدایع آثار قلم اعجوبه رقم صنع خداوند عالم در هر لحظه نظر
امعان نگرد آینه دلی که تجلی انوار حق را قابل باشد بصورت که در زنگ کدورت دنیا
بیحاصل باطل ماند و رشته جانی که گلدسته بندی فیضهای گوناگون را شایسته بود بتنوع
که خود را صرف بیهده کاری به هم انداختن اسباب گرداند بی غم و جبلانی که از ناقص خود بخجلت
فکر دوست بوئی تواند برد چرا بگنده دماغی مزبله دنیا تن در دهد و آب روانی که در
مزرع مراقبت تخم امیدی سبز تواند نمود بچه سبب در شوره زار تحصیل بیحاصل بیجهانی
قدم نهد و دماغی که آشنائی نمای هوای دوست را در خود است حیف است که ماوای نافهان
سودای غیر شود و پرده های دلی که ظرفیت انگبین حلاوت ذکر در شان او باشد ستم است که بولانه
جوش و خروش زنبوران جانگزای اندیشهای باطل گردد چه معلوم است کاز فکر دنیا جز تشویش
و تفرقه خاطر ثمری ابد وان ذکر خدا غیر ابواب فرح و شادمانی بر روی دل نگشاید آن قدر و حشمت

وانچه بحدثان تمام شتر شور است واین بکسر جود وسرودان سراپا بستگی واین سراسر
وارستگی آنمایه خفت است واین پایه عزت آن جاه نکو نسا ریست واین راه رستکاری آن
همه الام است واین جلای آدام الا بذکر الله تطمئن القلوب بر بنده عاقل آن به که تواند جان عزیز را
بحرز تعویذ ذکر الهی ذکر دمان اندیشه‌های باطل دنیا رهاند وقفل دلبستگی این واکرا سر بنجه
قوت ایمان نافشرد باب آشنائی حق را بر روی خود مفتوح کرداند **نظم** جز حرف حق نگفتنی وکوش
کردنیست جز یاد دوست جمله فراموش کردنیست جناب سبحانی عز وشانه زمره مومنانی را که
در قیام وقعود یاد حضرتها ومیکذرانند وعمر دراز را چون رشته سبحه بتسبیح وتهلیل وتمجید
بسر رسانند در کتاب کریم خود ستوده ودر سوره آل عمران باین نوازش دلپسند مکرم وسربلند
فرموده است که وَالَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ یا انکسانیکه ذکر میکنند الله تعالی را
ایستاده ونشسته وبر پهلو خوابیده یعنی در هر حالی از یاد حضرت وغافل نیستند وتفکر
مینمایند در آفرینش آسمانها وزمین که سقفی باین عظمت ورفعت بی طناب وستون برپا
ایستاده وفرشی بدین بسطت ووسعت با احتمال کهنگی واندراس در زیر پا افتاده وآن
یک بمصابیح کواکب عالم افروز مزین واین یک با بوان کل ولاله بهجت اندوز ملون حرکات
کواکب آن هر یک بر منهج خاص مضبوط وسر رشته جداول وانهار این هر کدام بمصلحتی وتدبیری
مربوط از سیر دوران افلاک وانجم کار جهانی پرکار وبزنجیر توالی لیل ونهار ضابطه حرکت و
سکون خلقی محکم واستوار دید نظر قطره بر حال هر سبزه ناظر واز جنبش هر ذره نسیم حکمتی ظاهر
از چراغ هر نرکس ولاله رعایت تدبیری روشن ومعلوم ودر ورق هر کلی وکیاهی نسخه فایده
خاصیتی ثبت ومرقوم مجملاً هر یک از دقایق مصالح که نه شرح وبیانی ودر هر کدام از بدایع
صنایع که نه قلمی وزبانی بدیده تفکر دیده واز شاخ هر نکاهی بریت دل کل انتباهی چیده زبان
حال یا قال باین مقال کویا سیازند که خداوند ما نیافریدی این را باطل وعبث منزه وسبحانم تو را

ازانیکه فعل عبثی از تو صادر کردد ومنزهی داشتنی پس نکاه دار ما را از عذاب وبعد از چند فقره دیکر
کهم تتمه دیکر عاد ذکر آن وحکایت از طلب مغفرت ایشان فرموده که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ ملخص معنی آنکه
پس خداوند ایشان دعای ایشان را استجابت نموده وکناهان ایشان را آمرزیده واز عذاب جهنم وغابت
فرموده ونیز حضرت رب الارباب در سوره شریفه احزاب زمره مومنان سعادت مآب را بکثار
ذکر خود مامور ساخته وباین آیه وافی هدایه بر سر افتخار بندهای اعتبار را تاج کرامت شایستگی یاد
خود بر افراخته است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا یعنی
ای مومنان ذکر کنید خدا را ذکری بسیار وتسبیح نمایید او را بامداد وشبانگاه ودیکر در سوره بقره فرمود
که فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ذکر کنید مرا تا ذکر کنم شما را ذکر الله تعالی بنده را همان عبارتست از انیکه وی را منظور
نظر رحمت وعنایت خود سازد وهموار بکفایت امور ومهام او پردازد در کافی از سالار دین
وسر حلقه ذاکرین امام انام ابی عبد الله منقول است که قال الله عز وجل یا ابن آدم من ذکرنی فی ملاء من الناس
ذکرته فی ملاء من الملائکة خدای عز وجل فرموده است که ای فرزند آدم هر که ذکر کند مرا در انجمنی از مردمان
ذکر کنم من او را در انجمنی از ملائکه وهم در کافی از جناب مقدس مطهر ابی جعفر محمد بن علی مرویست که مکتوبست
در توریت که موسی ع از خداوند خود سوال کرده کفت یا رب نزدیکی تو بمن تا با تو مناجات کنم یا دوری
که باواز بلند ترا خوانم پس وحی فرستاد خدای عز وجل باو که انا جلیس من ذکرنی من همنشین آنکسم
که ذکر من کند موسی کفت کیست آنکه در پرست یعنی پرده بر روی کار غیر پوشانی ودر روز رسوائی
کردانی در روزی که پرده بنیت غیر پرده تو الله تعالی فرمود که آنکسانیکه ذکر میکنند مرا پس من ذکر
میکنم ایشان را ودوستی مینمایند با هم در راه من پس من هم دوست میدارم ایشان را اجتماعشان
آنکسانیکه چون اراده میکنم که رسانم باهل زمین بدی یعنی بلائی با ایشان فرو فرستم یاد پس
اجتماع میکنم ویا بروی ایشان آن بدی وبلای را از اهل زمین دفع مینمایم زهی فضل وکرم که بحکم
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ بنده نابوده بهزار نقص آلوده را آن پایه ومرتبه داده وتاج وهاج این کرامت
بر تارک اعتبار نهاده است که ما للتراب ورب الارباب بمقام قرب وی در آید وبذکر حضرت وی

قیام نماید بانیز دل جهان داده رو کآغوش وا کرده بر یاد او عطا کرده از گنج انعام خویش مهل
یاد خویش و بلبل نام خویش نفس در میان شد چنان بی سکون که یکجا درون شد و یکجا برون
زهی غایت بی غایت و مرحمت بی نهایت که چون بنده از در آشنائی درآمده ذکر حضرت او کند
او نیز ذکر وی نموده نظر التفات بر حال وی افکند و پر ظاهر است که بنده مذکور ذکر الهی
بودن و ادراک شایستگی نظر التفات او نمودن نه امری خورد و مرتبه سهل است بلکه دولتی
از ملک عالم افزون و سعادتی وسعت جهان برون و حصول این سعادت عظمی و وصول
باین مرتبه علیا بنده را هم از برکت یاد حضرت اوست هم ز یاد تو شدم لایق یاد تو ورنه
کیستم من که کند همچو توئی یاد مرا انا اخبار فیض آثاری که بنده را باین مقام شریف هادی و رهنمون
این نعمت بی بدل منادیست چنانچه از حضرت خیر البشر است در کافی که ما من قوم اجتمعوا
فی مجلس فلم یذکروا اسم الله عز و جل و لم یصلوا علی نبیهم الا کان ذلک المجلس حسرة و وبالا علیهم یعنی
هیچ قومی که در مجلسی اجتماع کنند پس ذکر خدای عز و جل نمایند و درود بر پیغمبر نفرستند مگر اینکه
بوده باشد این مجلس سبب وبال بر ایشان و این مضمون هم در کافی از حضرت صادق جعفر ع
بدینگونه ماثورست که ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذکروا الله عز و جل و لم یذکرونا الا کان ذلک
المجلس حسرة علیهم یوم القیمة ثم قال قال ابو جعفر ع ان ذکرنا من ذکر الله عز و جل و ذکر عدونا
من ذکر الشیطان اجتماع نکردند در مجلسی قومی بی اینکه ذکر خدای عز و جل و ذکر ما ائمه اهل بیت
نمایند مگر اینکه باشد آن مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت بعد از این کلام گفت ابو بصیر که راوی
این حدیث است که آنحضرت گفت ابو جعفر ع که ذکر ما ذکر خدای عز و جل است و ذکر دشمن ما از جمله
ذکر شیطان یعنی هر که ذکر ما بعنوان مدح و ثنا کند چنانست که ذکر خدا کرده باشد و همان فضل و
ثواب بر آن مترتب میشود که هر که ذکر دشمنان ما هم بدینگونه نماید چنانست که ذکر شیطان نموده
باشد و چون ذکر اهل بیت ذکر خدا باشد که بنده مومن برای خدا ثنای ایشان میگوید و بحکم
او طریق محبت و اطاعت ایشان میپوید پس در حقیقت ثنای ایشان ثنای خدا و دوستی ایشان

دوستی خدا و فرمان برداری ایشان فرمان برداری خدا خواهد بود و هم دران کتاب مستطاب
از ان شیعیان مآب مرویست که وحی فرستاد خدای عز و جل بموسی که یا موسی لا تفرح بکثرة المال
و لا تدع ذکری علی کل حال فان کثرة المال تنسی الذنوب و ان ترک ذکری یقسی القلوب شاد
مشوید بسیاری مال و وا مگذارید ذکر مرا بهر حال چه بدرستی که بسیاری مال گناهان را فراموش
میسازد یعنی بسبب اشتغال بآن یاد گناهان خود ننموده بتدارک آنها نمی پردازد بدرستیکه
ترک یاد من دلها را سخت میگرداند یعنی از دیدن احوال فقرا و ضعفا و از شنیدن سخنان حق
هدایت انتما متاثر نگشته مواعظ بالغه بحال وی سودی نمیرساند و اینحالتکه بر دل
نیز تعبیر میشود چنانکه هم از آنحضرت در کافی روایت شده که خدا در مناجات بموسی فرمود
که یا موسی لا تنسنی علی کل حال فان نسیانی یمیت القلب فراموش مکن مرا بهر حالی بدرستیکه فراموش
کردن من میمیراند دلها را و نیز در کافی از مخزن کرام ابو جعفر ع منقولست حدیثی که در توریت است
در توریه که تغییر نیافته که موسی از خداوند خود سؤال نمود گفت الهی بدرستیکه می آید بر من
مجلسی چند یعنی گاهی در مکانی میباشم چون بیت الخلا و امثال آن که ترا منزه و بزرگ میدانم
از اینکه ذکر کنم ترا در آنها یعنی بپاس ادب حشمت ترا ذکر الله تعالی گفت یا موسی بدرستیکه ذکر من نیکوست بر
هر حالی و در ارشاد القلوب مذکور است که جبرئیل بحضرت اشرف شیالانام ص نازل گشته گفت
یا محمد رب تو ترا سلام میرساند و میفرماید که کل ساعة تذکرنی فیها فهی لک عندی مدخرة
و کل ساعة لا تذکرنی فیها فهی منک ضائعة هر ساعتی که ذکر من میکنی در ان پس آن برای تو نزد
من ذخیره است و هر ساعتی که ذکر من نمیکنی در ان از تو ضایع و تباه است و در عدة الداعی از
حضرت صادق جعفر ع روایت نموده که ان الله عز و جل من شغل بذکری عن مسئلتی اعطیته
افضل ما اعطی من سئلنی یعنی بدرستیکه خدای تعالی میفرماید که هر که بذکر من مشغول گشته از مسئلت من
یعنی از طلب حاجت خود از من باز ماند عطا کنم او را بهتر از آنچه عطا میکنم کسی را که سؤال از من
کرده باشد و نزدیک باین مضمون است آنچه هم دران کتاب از ان عالیجناب نقل نموده که ان العبد

لیکون لها الحاجة الی الله عز وجل فیبدء بالثناء والصلوة علی محمد وال محمد حتی ینسی حاجته فیقضیها
الله له من غیر ان یسأله یعنی که هرگاه بنده حاجتی بدرگاه الهی دارد و میخواهد تا سئوالش نماید
پس شروع بثنا و درود بر محمد و آل محمد کرده مشغول آن میگردد تا اینکه حاجت خود را فراموش
مینماید پس روا میکند خدا بتمام آن حاجت برای او بی‌آنکه آنرا سوال نماید و نیز در عدة الداعی
آورده که احادیث قدسیه است که ایما عبد اطلعت علی قلبه فرأیت الغالب علیه التمسک بذکری تولیت
سیاسته وکنت جلیسه ومحادثه وانیسه حاصل معنی اینکه هر بنده که نظر بر دل او کرده دیدم که غالب بر
اشتغال بذکر منست متولی و مباشر نسق و سامان کار او شدم و هم نشین و هم زبان و انیس وی گردیدم
و از جمله روایات و حکایاتی که درین مطلب هم در آن کتاب آن مقتدای شیخ و شاب ماثور و سالک
طریق عبادت را برای طلب این سعادت تأمل آن در کف دو چراغی بر نور است روایت است
که حاصل آن بالحاصل این عبارات مطابق است که نورانی شجره وادی قرب و احترام حضرت موسی
برای اینکه میخواست نظر در اعمال عباد آن زمان نماید کیفیت و کمیت عبادت هر یک را معلوم فرماید
چون نور بگاه از مواطن و اماکن خود بر آمد سالک طریق سیاحت گردید پس بمردی رسید که از
اعبد ناس بود یعنی در عبادت از مردمان پیش و در آن منهج سعادت مقصد از هم کنان پیش بود
پس از روز نزد وی گذرانید چون شب شد مرد عابد درختی که در پهلوی وی بود حرکت داد دو
انار از آن بیار آمد عابد گفت ای بنده خدا چنین معلوم شد که بنده صالح هستی چه هر روز
از این درخت جز یک انار نمیافتم و اگر تو بنده صالح نبودی دو انار نمیشد یعنی این یکی دیگر
برای تست چه کسی تو حضرت کلیم فرمود من مردیم که در زمین موسی بن عمران ساکن میباشم
پس چون صباح شد آنحضرت پرسید که کسی را میدانی که بیش از تو عبادت کند گفت آری مرد
فلانی یعنی مردی را بنام و مقام نشان داد حضرت موسی از آنجا روان و متوجه آن مکان گردید
ادراک ملاقات وی نمود و او را در عبادت بیشتر از آن عابد مشاهده فرمود پس آن روز نیز آنجا
توقف کرده چون شب شد در آمد دو گرده نان و آب آمد یعنی از عالم غیب حاضر شد عابد گفت ای

بنده خدا کیستی تو بدرستیکه بنده صالحی هستی تو که هر روز غیر یک گرده نمی آمد و اگر تو بنده
صالح نمیبودی دو گرده نمی آمد یعنی یکی حصه تست پس کیستی تو فرمود من مردیم که در زمین
موسی بن عمران مسکن دارم بعد از آن حضرت موسی گفت آیا میدانی کسی را که عابد تر از
تو باشد گفت آری فلان مرد آهنگر در فلان شهر القصه کلیم الله نزد وی رفته مردی
دید که او را عبادتی نبود یعنی قیام و رکوع و سجودی نمینمود بلکه همین ذکر خدا میکرد چون
وقت نماز شد برخواست نماز بجا آورد پس چون شب شد مرد خدا نظر بدخل و در آمد خود کرد
دید دو چندان شده است او نیز بدستور گفت ای بنده خدا کیستی تو بدرستیکه بنده صالحی
هستی چه هر شب دخل من نزدیک بهم میبود یعنی تفاوتی نداشت وامشب دو
چندان شد یعنی این ضاعف از برکت تست پس کیستی تو فرمود من مردیم که در زمین موسی
بن عمران سکنی دارم پس ثلث دخل را برگرفته تصدق نمود و ثلثی دیگر را بمولائی که ویرا
بود تسلیم فرمود و بثلث دیگر طعامی خریده او و حضرت موسی اکل نمودند پس حضرت موسی
تبسم کرده آن مرد سبب تبسم پرسید فرمود بنی اسرائیل با پیغمبری از بنی اسرائیل علی اختلاف نسخ
مرا بفلان عابد دلالت کرده او را اعبد خلق یافتم پس او مرا بفلان رهنمائی نموده و او را
عابد تر از او دیدم پس او مرا بر تو دلالت کرد و زعم وی این بود که تو عابد تر از وی و تو را
مثل ایشان نمی بینم گفت مرد مملوک یعنی بنده شخصی ام آیا نمی بینی مرا که خدا را ذاکرم آیا نمی بینی
مرا که نماز را بوقت میگذارم اگر بنماز بردازم ضرر بدخل مولای خود و بکار مردمان
رسانم آیا اراده داری که ببلاد خود روی فرمود آری پس قطعه ابری که گذشت خطاب
بآن کرده گفت باصحاب تعالی ابر بیا ابر اجابت کرده نزدیک وی آمد گفت اراده کجا داری
ابر گفت فلان زمین گفت منصرف شو یعنی باز گرد و ابر خود رفت پس ابری دیگر گذشت آنرا
نیز بدستور پیش خوانده پرسید که اراده کجا داری گفت اراده زمین موسی بن عمران گفت اینرا
بر گیر گرفتنی برفق و هواری و در زمین موسی بن عمران بگذار گذاشتنی برفق و آهسته کلیم الله

ببلا رخود رسید کفت بچه عمل این بنده را باین مرتبه رسانیده الله تعم فرمود که این بنده من صبر میکند
ببلای من و راضی است بقضای من و قیام مینماید بشکر نعمتهای من خداوندان عقل و درایت
انعطا الغرا این خبر بوضوح پیوسته میتوانند دریافت که قدر و بهای بنده را در درگاه کبریا نه نجابت و نژاد نسبت
بلکه بندگی و آنا نیکی و سرمایه اعتبار در ان دربار و نه ثروت و مال و جاه بلکه طاعت و
فرمان برداری ان اکرمکم عند الله اتقکم غلام همت آنکه بوجود را از مداومت ذکر
معبود و ملازمت سایر صفات مذکوره که آنها نیز مبنی بر یاد الهی و در حد ذکر معدودند
در ان درگاه عالم پناه قدر و قیمت چنان بالا رفته و مقام و منزلت بحدی اوج کرفته بوده که
بر ما هو احواه او بوده اند و باب اجرای بخشش بسر نینمودند من کان الله کان الله له نظم
صید را زاد خواهی صید دام دوست کن ٭ از همه عالم بخود را غلام دوست کن ٭ تخت دولت را
تکیه کاه شوکت پادشه بساز ٭ بر دو عالم سروری از احتشام دوست کن ٭ چون بمجلس پا
کذاری اول از روی ادب ٭ دست بر سینه خود بر سلام دوست کن ٭ کامران خواهی که
باشی همچو واعظ در دو کون ٭ خویش را ای دل ز ناکامی بکام دوست کن و مخفی نماند که ذکر بر دو
قسم است قلبی و لسانی ذکر قلبی عبارت از اینست که بنده بدل یاد جناب الهی و تفکر در چیزهای عالم بالا
او نماید و هوش و خیال را همواره در عالم اندیشه و عظمت و جلال وی سیر فرماید در سرانکشت هر
خاری شاره حکمتی بیند و از سبزه کلش هر برکی ثانه کل عبرتی چیند از روزن هر لاله تماشای عالم
صنع کند و از بخته حال هر غنچه دل را در باغ حضرت باد قدرتی افکند از خط و خال هر سبزه و
دانه با حسن کفایت کرمیکانه عشق بازد و بر سر سفره کسترده بر آب زمین مزرعی بشکر منعم حقیقی
پردازد و جمال دیده هر اثری را وسیله یاد موثران سازد و از مشاهده هر آفرینه خود را بفکر
آفریننده آن اندازد نظم نظری بکشا که دانستن کنی در هر بکاهی ٭ که هر تار نکاه عبرتی باشد بحق
راهی ٭ صاحب توفیقی که ادمان این ذکر خاطر حق پذیرش را خالی و سلطان این فکر کشور ضمیرش را
والی کردد عجب که دیگر از حد فرمان الهی قدمی تجاوز تواند نمود و دیده رغبت بجز لذات کودک

قریب نفسانی تواند کشود در کتاب کافی از افروزنده راه و رسم دین و افروزنده چراغ یقین
جناب مستطاب امیر المومنین منقولست که ذکر ذکران ذکر الله عز و جل عند المصیبه و افضل من
ذلک ذکر الله عز و جل عند ما حرم علیک فیکون حاجزا ذکر برد و کونه است یکی ذکر خدای عز و جل
در وقت مصیبت یعنی چون مصیبتی پیش آید یاد جناب الهی و اجر جمیل نا آشنایی او کرده بر بلاهای و که
مقتضای قضای او ست صبر نماید و بهتر از این قسم ذکر خدای عز و جل است نزد آنچه بر تو حرام ساخته است
پس بوده باشد این ذکر مانع آن یعنی در این وقت سطوت و قهاریت حضرت او را بیاد آورده
دست از آن بردارد و پای جرأت بجهت ارتکاب آن نگذارد و هم در کتاب مستطاب کافی از جناب مقدس
جعفری مرویست که مرا شد ما فرض الله علی خلقه ذکر الله کثیرا حاصل معنا آنکه از سخت ترین و دشوار
ترین آنچه فرض کردانیده است خدا تعالی بر خلقش اینست که ذکر او کنند بسیار بعد از آن این کلام فرموده
که لا اعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ان کان منه و لکن ذکر الله عند ما احل
والحرم فان کان طاعته عمل بها و ان کان معصیته ترکها ملخص مضمون مراد من از این ذکر کفتن
این کلمات و امثال آنها نیست و اگر چه آن نیز از جمله ذکر است و لیکن مراد من یاد خدا تعالی است
نزد حلال و حرام یعنی چون کاری پیش آید نخست نظر در حلیت و حرمت آن نماید پس اگر طاعت خدا
و در شریعت غرا مجوز و روا باشد ارتکاب آن کند و اگر نافرمانی او بود ترک آن نماید و در
وصایای حضرت جز الولیر ابام بابی در غفاری مذکور است که من اطاع الله عز و جل فقد ذکر الله
وان قلت صلوته و صیامه و تلاوته للقران هر که فرمان برداری کرد خدای عز و جل را پس بتحقیق ذکر
او نموده و اگر چه کم باشد نماز و روزه و تلاوت قران الحاصل ذکر قلبی چنانکه باید بنده را بلباس ورع
و تقوی بتلبیس و از آن دناس عصیان و خطا و مقدس کردانید دامان دل را از کرد هوسها بیفشاند
و در بارکاه قرب بجانان بر مسند کرامت و جهانی می نشاند و اما ذکر لسانی عبارت از اینست که شمع زبان بسته
بنور تسبیح و تهلیل خدا وند جلیل افروخته خانه دین را بآن روشن سازد و مرغ نفس را چون دشته
سبحه در حمد و ثنا و اسما حسنی منوط داده با سرانکشت زبان بسبحه کردانی آن پردازد و در فضل

و ثواب این اخبار دلاویز شوق انگیز بسیار و حسن مرغبات برین در خزاین کتب متقدمین
و متاخرین بیرون از شمار است اما بحمد الله که کافی از برای تعرف برایا و شافی خطایا حضرت قدس نبوی
مرویست که من اعطی لسانا ذاکرا فقد اعطی کرده شد از جانب خدا تعالی زبانی ذاکر بتحقیق که عطا کرده
شد خیر و خوبی دنیا و آخرت و نیز در کافی از مفخر کرام و مرجع انام ابی عبدالله مرویست که
هیچ چیز نیست از عبادات مگر اینکه از احدی و نهایتی هست غیر ذکر خدا که آنرا احدی و نهایتی
نیست فرض کرده است خدای عز و جل فرایض را هرگاه نماز های فریضه است پس هرکه آنها را بجا
آورد آن حد آنست و ماه رمضان و هرکه آنرا روزه داشت آن حد آنست و حج را هرکه کرد آن حد آن
آنست غیر ذکر که بدرستیکه خدای عز و جل راضی نیست از آن باندک و برای آن حدی قرار نداده
که بآن انتها یابد بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمودند که یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
و سبحوه بکرة و اصیلا دیگر فرمودند که پدرم کثیر الذکر بود یعنی بسیار ذکر مینمود هرگاه با او براه
میرفتیم او ذکر خدا میکرد و با وی طعام میخوردم او ذکر خدا میکرد و با مردمان حدیث میکرد و
وی را از ذکر خدا باز نمیداشت و میدیدم که زبانش بحنک چسپیده لا اله الا الله میگفت و ما را
یعنی فرزندان و اهل خانه را جمع نموده امر بذکر میکرد تا آفتاب طلوع کند و هرکه از ما قران میتوانست
قران خواند امر بقرائت مینمود و هرکه نمیتوانست امر بذکر میفرمود و آن خانه که در آن قرائت قران و ذکر
خدای عز و جل شود برکت آن بسیار میگردد و فرشتگان در آن حاضر و شیاطین از آن دور میشود
و نورانی میشود برای اهل آسمان چنانکه نورانی میشود ستارهٔ درخشان برای اهل زمین و خانه
که قرائت قران و ذکر در آن نشود برکت کم میشود و ملائکه از آن دور و شیاطین در آن حاضر
میگردند و هم در آن کتاب از آن عالیجناب منقولست که تسبیح فاطمه از جمله ذکر کثیر است که خدا
فرموده است که اذکروا الله ذکرا کثیرا و در ارشاد القلوب از شافع ذنوب محمدی روایت شده
که فرشتگان مرور میکنند بر مجالس ذکر پس می ایستند بر بالای سرهای ایشان و میگریند بگریه
ایشان و آمین میگویند بر دعای ایشان و چون بآسمان صعود میکنند خدا تعالی میفرماید که ای ملائکه

جا بوده

جا بوده اند و حال آنکه او دانا تر است میگویند ربنا تو دانا تری که کجا بودیم حاضر شدیم در مجلسی از
مجالس ذکر پس دیدیم اهل آن مجلس را که تسبیح و تقدیس تو میکردند و طلب مغفرت از تو مینمودند
و از آتش تو میترسیدند و بثواب تو امیدوار شدند پس خدا تعالی میفرماید که گواه
میگیرم شما را بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم ایشان را و ایمن گردانیدم از آتش خود و واجب ساختم
برای ایشان بهشت خود را پس فرشتگان میگویند ربنا فلانی در میان ایشان بود که ذکر تو
نمیکرد خدای سبحانه میفرماید که بتحقیق که او را نیز آمرزیدم ببرکت همنشینی او با اهل ذکر من
و هم در ارشاد از چشم و چراغ عباد حضرت سجاد منقولست که المؤمن نطقه ذکر و صمته فکر و نظره
اعتبار مؤمن گفتارش ذکر و خاموشیش فکر و نگاهش عبرت گرفتن است و در عدة الداعی
از حضرت رسالت منقولست که ما جلس قوم یذکرون الله و لا ناداهم مناد من السماء قوموا قد بدلت
سیئاتکم حسنات و غفرت لکم جمیعا و ما قعد عدة من اهل الارض یذکرون الله الا قعد معهم
عدة من الملائکة ننشستند قومی که ذکر خدا میکرده باشند مگر اینکه ندا کرد ایشان را منادی از آسمان
که برخیزید که بتحقیق که تبدیل کردم بدیهای شما را بنیکویها و آمرزیدم شما را همگی و ننشستند جندی
از اهل زمین که ذکر میکرده باشند خدا را مگر اینکه نشستند با ایشان جندی از فرشتگان
و هم در آن کتاب از آن آفتاب عالم تاب روایت شده که از بیت الشرف منزل بیرون برآمدند پرتو
سعادت حضور بر اصحاب انداخت و فرمود ارتعوا فی ریاض الجنة بچرید و تنعم کنید در روضات
بهشت گفتند چیست روضهای بهشت فرمود مجالس ذکر و این مضمون ادا فرمود که بامداد و
شبانگاه ذکر کنید و هرکه دوست میدارد که منزلت خود را نزد خدا تعالی داند پس باید که نظر کند که چگونه است
منزلت خدا تعالی نزد وی چه بدرستی که خدا تعالی فرود می آورد بنده را در جائی که مرتبه که فرود آورده
بنده او را از نفس خود حاصل اینکه چندانکه بنده جناب الهی را عظیم و مرتبه او را بزرگ میداند و نیز مرتبه
بنده را بلند قدر و بزرگ میگرداند و بدانید که بهترین اعمال شما نزد خداوند شما و پاکیزه ترین
آنها و رفعت دهنده در درجات شما و بهترین آنچه آفتاب بر آن تافته است ذکر خدا سبحانه و تعالی

چه بدبختیکه وی از خود خبر ندارد و فرموده است انا جلیس من ذکرنی من همنشین آنکسم که ذکر من کرده و در
هوشیار کردید دلش را سل عمل عاقل و مذاق وجدانش ذائقۀ سخنان حاصل دنیا باطل نساخته باشد
اگر کیفیت مجالس چنین است که طعام شرابش قوت جان و گفت و شنیدش ذکر خداوند عالم و عالمیانست چنانکه
باید ادراک نماید و از سعادت فکر حال الملوک کرده که قایم مقام مجالست حضرت اوست سر فخر بر آسمان شرف
و ارجمندی ساید عجبست که دیگر بمجالس غفلت این اهل دنیا رغبت تواند کرد و هم نشینی عمر و اندیشه همت
تواند فرو آورد نظم چون تو هستی بنیاد نو دکمی ؛ مر ایشان مزد تو یار دهی ؛ و از اشرف و افضل
اذکار یکیست و آن رطب اللسان بودن و خاص زبان را بتحریک کشیدن آن در صحیفه زندگانی کتابت و قائم
فیوضات دو جهانی فرمودن از اهم عبادات است و اتم سعادات کلمات اربع است یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر که خانه عبودیت را از ارکان چهارگونه و بار آشنائی حق را کلید چهار دندانست
در کافی از حضرت اشرف نبوی صلعم مرویست که هر مردی مرو فرمود که نهال میکاشت آنحضرت توقف نمود و
این مضمون فرمود که آیا دلالت نکنم ترا بنهالی برای کاشتن که بیخ آن ثابت بود و بار آمدنش سریعتر و میوه اش
خوشتر و پاینده تر باشد امری گفت بلی دلالت فرما مرا بآن یا رسول الله فرمود چون صباح و شام
کنی بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر اگر چه بدرستی که مر ترا است اگر گوئی این را بهر
تسبیحی یعنی بهر کلمه از این چهار کلمه ده درخت در بهشت از انواع میوه و این از باقیات صالحاتست
یعنی از جمله حسناتیست که جناب سبحانی از آن بباقیات و صالحات تعبیر نموده و در سوره کهف بکریمه که
والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا بیان فضل آن فرموده است امری گفت یا رسول الله
گواه میگیرم ترا که این حصار باغ من صدقه است بر فقرای مسلمین و اهل آن باشند یعنی انرا وقف
فقرا کردم پس خدای عزوجل فرو فرستاد که فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری
وهم در کافی از حضرت مقدسه جعفریه حدیثی منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول خدا آمدند گفتند
یا رسول الله اغنیا را مالیهست که بآن بنده آزاد میکنند و حج میگذارند و صدقه میدهند و جهاد مینمایند
و ما نیست یعنی بسبب بی چیزی از سعادات آن محرومیم آنحضرت فرمودند که هر که تکبیر کند خدای عزوجل

صد بار یعنی الله اکبر گوید افضل است از آزاد کردن صد بنده و هر که تسبیح نماید خدای عزوجل را صد بار
افضل است از راندن صد شتر یعنی برای قربانی حج و هر که حمد گوید خدا را صد بار افضل است از
بار کردن صد اسب در راه خدا با زین و لجامها و رکابهای آنها مراد اینکه صد اسب با یراق بمجاهدین
دهد که سوار شوند و بجهاد روند و هر که لا اله الا الله گوید صد بار بوده باشد از روز افضل
بحسب عمل مگر کسی که زیاده بر آن گوید پس این سخن باغنیا رسید آنرا بعمل آوردند بار دیگر فقراء
بخدمت آنحضرت آمده گفتند آنچه فرمودی باغنیا رسیده آنرا کردند فرمود ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء این فضل خداست میدهد آنرا بهر که میخواهد و در عدة الداعی از انس و ابن مسعود نبی مرویست
که در شب معراج داخل بهشت گردیدم زمینهای هموار دیدم از مشک و در آن فرشتگان مشاهده کردم
که بنا مینمودند خشتی از طلا و خشتی از نقره و گاه گاه دست از کار باز میداشتند گفتم چیست شما را
که بنا میکنید و گاه دست از آن باز میدارید گفتند انتظار میکشیم تا نفقه آید یعنی خرجی و ما یحتاج
آن حاضر گردد گفتم چیست نفقه شما گفتند قول مومن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر پس چون گوید این کلمات را بنا کنیم یعنی در بنا کار کنیم و چون ساکت شود و خود را از گفتار
آن باز دارد و ما نیز دست از کار باز داریم و هم ثواب لا اعمال از آن و لا اجتنابه المیان ما به
مرویست که ملتفت اصحاب گشته فرمودند که اتخذوا جنتکم یعنی فرا گیرید سپرها گفتند یا رسول الله
آیا دشمنی بهم رسیده فرمودند نه ولیکن از آتش مراد اینکه سپرها بردارید که شما را از آتش جهنم
نگاه دارد بگوئید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر این کلمات بمنزله سپرهاست که از
آتش نگاه میدارد و فضل و ثواب هر یک از این کلمات مبارکات علیحده نیز بسیار ماثور و در کتب معتبره
مذکور است از آنجمله در امالی شیخ صدوق در حدیث طولانی از ابن کثیر که از حضرت اشرف محمدی
منقولست که اذا قال العبد سبحان الله سبح معه ما دون العرش فیعطی قائلها عشر امثالها چون
بنده سبحان الله گوید تسبیح کند با او آنچه در زیر عرش است پس عطا کرده شود گوینده آن ده برابر
ثواب این کلمه که همه گفته باشند و در کتاب توحید شیخ صدوق مذکور است که مردی از زنان زد

دلها و عقده‌های مشکلها جناب مستطاب امیر المؤمنین ع از تفسیر سبحان الله سؤال کرد آنحضرت فرمود
هو تعظیم جلال الله عز و جل و تنزیهه عما قال فیه کل مشرک فاذا قالها العبد صلی علیه کل ملک یعنی سبحان
الله العظیم جلال و بزرگی خدای عز و جل و منزه و پاک داشتن اوست از آنچه گفتند در حق او هر مشرکی
پس چون بنده این کلمه را گوید صلوات و رحمت فرستند بروی هر فرشته و در ثواب الاعمال از حضرت
صادق جعفر ع منقولست که هر که گوید سبحان الله العظیم و بحمده و بنویسد خدا تعالی برای او سه
هزار حسنه و محو کند از و سه هزار سیئه و بلند گرداند برای او سه هزار درجه و خلق کند از این کلمات
مرغی در بهشت که تسبیح کند و اجر تسبیح آن برای او باشد و هم در آن کتاب از امام همام سدره مقام
حضرت ابی جعفر ع این مضمون ماثور است که هر که گوید سبحان الله بی تعجب خلق کند خدا تعالی از آن مرغی که
آن را زبانی و دو بال باشد تسبیح نماید خدا را از جانب آنکس در میان تسبیح نمایندگان تا قیامت قائم باشد و مثل
اینست الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر که هر یک از این کلمات نیز باعث موجب همین فضل و ثواب
موفور میگردد و در امالی شیخ صدوق از حضرت نبوی ص این مضمون مرویست که چون بنده الحمد لله گوید
انعام نماید خدا برو و نعیم دنیا چنانچه متصل گردد بنعیم اخرت و این کلمه ایست که میگویند آن اهل بهشت
وقتی که داخل بهشت شوند و در ثواب الاعمال از قدوه امام ابی عبد الله ع منقولست که هر که هر روز
هفت بار گوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة سپاس مر خدا را بر هر نعمتی که بتفضل آمده یا خواهد آمد
بتحقیق که ادا نموده است شکر آنچه گذشت و شکر آنچه باقیست یعنی از نعمتهای آینده و در همان کتاب
از همان عالیجناب این مضمون روایت شده که هر که گوید چهار بار چون صباح کند الحمد لله رب العالمین پس
بتحقیق که ادا کرده است شکر آن روزش را و هر که گوید آن را چون شب کند چون پس بتحقیق که ادا کرده است
شکر آن شبش را و در کافی از همان حضرت ع که شکر نعمتها اجتناب محارم است و تمام شکر گفتن مرد
الحمد لله رب العالمین است و هم در آن کتاب از آن والاجناب مرویست بسند حسنی که مردی از شما هر آینه
می‌آشامد شربتی از آب پس واجب میگرداند خدا تعالی برای او بان بهشت را بعد از آن توضیح این کلام
و تصریح این ابهام نموده این مضمون ادا فرمودند که ظرف آب را بر لب نهاده و بسم الله گفته می‌آشامد

و سیر آب

و سیراب نگشته از آب جدا میکند و حمد میکند و باز بلب نهاده میگوید و حمد میکند و همچنین تا
پس واجب میگرداند خدا با این برای او بهشت و نیز در آن کتاب از شیعیان ما به ع مرویست که شکر هر
نعمتی و اگر چه عظیم باشد اینست که حمد کند خدا را و هم در کافی از حضرت مقدسه رضویه ع روایت شده
که این مضمون ادا میفرمودند که هر که حمد کرد خدا را بر نعمتی پس بتحقیق که شکر نموده و این حمد افضل است
از آن نعمت یعنی فضل و ثواب و فوایدی که از این تحمید بر شکر گزاری عاید گردد برای او از آن نعمت
بهتر است و در ارشاد شیخ دیلمی مذکور است که الله تعالی وحی نمود بحضرت داود ع شکر کن مرا حق شکر من
گفت الهی چگونه شکر کنم ترا حق شکر تو و حال آنکه شکر من ترا نعمتیست از تو یعنی برای آن هم شکری می‌باید
نمود و همچنین لا غیر النهایة الله تعالی فرمود که اکنون شکر کردی مرا حق شکر من و اما کلمه لا اله الا الله در فضل و
ثواب آن اخبار و آثار بیش از آن وارد است که بعد ذکر آن همگی در رشته تحریر تواند کشید و مقال خامه
تحمل اشمار تذکار فوائد آن جمله کی تواند کردید بنا بر این با ایراد بعضی از آن اکتفا مینماید از آنجمله
در کتاب توحید شیخ صدوق طاب ثراه از سرور عالمیان و مفخر آدمیان جناب اشرف نبوی ص که من قال
لا اله الا الله فی ساعة اللیل او نهار طلت ما فی صحیفته من السیئات محصل مضمون آنکه هر که گوید
لا اله الا الله در ساعتی از شبی یا روزی محو گردد آنچه در نامه اعمال اوست از گناهان و هم در آن کتاب
از آن عالیجناب با عالیان مآب منقول که لا قلت و لا قال القائلون مثل لا اله الا الله یعنی نگفتم و نگفتند
گویندگان پیش از من کلمه که در فضل و شرف مانند لا اله الا الله و نیز در کتاب توحید از آن مقتدای
سیاه و سفید ع حدیثی روایت شده که نیست هیچ کلمه نزد خدای عز و جل محبوب‌تر از قول لا اله الا الله
نیست و نیست هیچ بنده که گوید لا اله الا الله و دراز خود را بآن نهد مگر آنکه فرو ریزد گناهان وی
چنانکه فرو ریزد برگ درخت و نیز در آن کتاب از آن رفیع جناب ع باین مضمون ماثور است
که خدای عز و جل را ستونیست از یاقوت سرخ که سر آن در زیر عرش و پای آن در پشت ماهی است
در حلقه هفتم زمین پس چون بنده گوید لا اله الا الله عرش بلرزد و بلرزه در آید و آن ستون
و ماهی بحرکت در آید پس خدای تبارک و تعالی گوید ساکن شو ای عرش من عرش گوید که آیا ساکن شوم

وحال اینکه گوینده لا اله الا الله را بیامرزیده الله تبارک وتعالی گوید گواه باشید ای ساکنان سماوات

من بدرستی که گوینده لا اله الا الله را بتحقیق آمرزیدم ودر بسیاری از کتب معتبره سمت ذکر یافته

که چون آفتاب سپهر امامت احترام حضرت علی بن موسی الرضا پرتو سعادت بر ساحت خراسان

انداخته روزی که از نظر پرنور نیشابور روانه میشد عماری بر اشتر بسته وآنحضرت بر آن

نشسته چون بچهارسوق نیشابور رسید جمعی از اصحاب حدیث وعلما التجا بملازمت رکاب

فیض انتسابش مستعد بودند از آن خازن کنوز علوم دریوزه افاده حدیثی نمودند آن

منظور حضرت باری چون نور نگاه از چشم خانه عماری سر برآورده فرمودند که شنیدم از پدرم

موسی بن جعفر که میگفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین که میگفت شنیدم از پدرم حسین بن علی بن

ابیطالب که میگفت شنیدم از پدرم علی بن ابیطالب که میگفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت

شنیدم از جبرئیل که میگفت شنیدم از خدای جل جلاله که میگفت لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی

امن من عذابی لا اله الا الله حصار منست پس کسی که درآمد در حصار من ایمن شد از عذاب

من راوی گفت چون راحله آنحضرت گذشت ندا نمود یعنی بآواز بلند فرمود که بشرطها وشروطها

وانا من شروطها مراد اینکه این کلمه طیبه وقتی بنده را از عذاب ایمن میسازد که برعایت شرطهای

آن پردازد واز جمله شرطها اقرار بامامت من داشتن وگردن تسلیم بآن گذاشتن است واین حدیث

بر نوید تمام اسید در کتاب توحید بطریق متعدده مذکور است واگرچه اندک اختلافی در الفاظ

هست اما محصل مضمون در همه یکیست ودر کشف الغمه این حکایت از تاریخ نیشابور بدین کیفیت

مذکور است که چون راحله آنحضرت ببازار نیشابور رسید ابوذرعه ومحمد بن مسلم طوسی که از ائمه

حدیث بوده بسر راهش شتافته اشرف ملازمت مرکب همایونش دریافته زبان سؤال گشاده

وآنحضرت را بحق آبا اکرامش قسم دادند که روی مبارک خود را بایشان نماید وحدیثی باخبار پدران

جد بزرگوار خود برای ایشان روایت فرماید آن نور دیده مردمی ملتمس پذیر گشته فرمود تا راحله

او را واداشتند انگاه پرده هودج را برکرده رخسار انور خود را چون خورشید جهانتاب از سحاب

آن جناب

آن جناب ظاهر ساخته دیده مسلمین را بدیده سعادت قرین خود روشن گردانید پرتو شادی و

سرور بر غمخانه دلهای همگیان انداخت اصناف خلایق جا بجا ایستاده بعضی میگریستند وبعضی

پیرهن جامها چاک کرده بر خاک میغلطیدند وقومی تنگ مرکبش را بلب اخلاص میبوسیدند وفوجی بدیدن

عماری شریفش گردن اشتیاق میکشیدند واین شور وغوغا بهمین نحو بر پا بود تا اینکه نیمی از روز

گذشت پس علما وقضاة فریاد برآوردند که یا معاشر الناس گوش کنید ودر خاطر نگاه دارید

رسول خدا را بآزردن عترتش میازارید انگاه آنحضرت آن حدیث شریف را باسنادی که مذکور شد املا

فرمودند وبیست وچهار هزار دوات وقلم بشماره درآمد که آنرا نوشته ثبت نمودند ومترجم حدیث

در کتاب مذکور همچنین مرقوم است که کلمه لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل

حصنی امن من عذابی وحاصل معنی هر دو یکیست وبعد از آن حکایت نموده که این حدیث با این اسناد بمضمون

ببعضی از امرای سامانیه رسید آنرا بآب طلا نوشت ووصیت کرد که بعد از رسیدن وفات واختتام

روزنامه حیات آنرا با وی مدفون سازند وچنین کردند شخصی او را در خواب دید پرسید

که خدا تعالی با تو چه کرد گفت مرا آمرزید باینکه لا اله الا الله محمد رسول الله از روی اخلاص تلفظ کرده

وباین حدیث تعظیم نموده بآب زر نوشته بودم وبر طبق این خبر جان پرور است حدیثی که در کافی از

سید زهر حضرت امام جعفر روایت شده که بابان بن تغلب خطاب کرده باین مضمون ادا نموده که ای ابان

چون وارد کوفه میشوی این حدیث را روایت کن من شهد ان لا اله الا الله مخلصا وجبت له الجنة هر که

گواهی دهد که نیست معبودی حق وشایسته پرستش غیر الله تعالی از روی اخلاص واجب گردد برای او

بهشت ابان گفت که گفتم که هر صنف مردمان یعنی از شیعه ومخالفین نزد من میآیند برای هر که باشد این

حدیث را روایت کنم فرمودند آری روایت کن بدرستی که چون روز قیامت شود حق تعالی اولین و

آخرین را جمع کند پس سلب کرده شود این کلمه از ایشان یعنی فایده این بایشان نمیرسد مگر آنکه بوده

باشد باین امر یعنی امامت اهل بیت را مسلم داشته وحفظ محبت وولای ایشان از لوح خاطر نگذاشته

محصل اینکه ایمان باهل بیت از شرطهای این کلمات وبی آن از درجه اعتبار ساقط میگردد ودر کتاب

توحید صدوق از آنجناب رسالت‌مآب منقولست که خدای عزوجل بموسی گفت یا موسی لو ان
السموات وعامریهن والارضین السبع فی کفة ولا اله الا الله فی کفة مالت بهن لا اله
الا الله اگر آسمانها و ساکنان آنها و زمینهای هفتگانه در یک کفهٔ ترازو و لا اله الا الله
در کفهٔ دیگر باشد لا اله الا الله برابر آنها راجح آید و هم در کتاب توحید انفا بد طریق بود در جناب
مقدس امیرالمؤمنین ع بهمین مضمون روایت شده که نیست هیچ بندهٔ مسلمی که لا اله الا الله گوید
مگر اینکه این کلمه بعالم بالا صعود نماید و هر سقفی یعنی طبقات سموات را بشکافد و مرور نکند بچیزی
از سیئات آن بنده مگر آنرا محو گرداند تا منتهی گردد بمثل خود از حسنات پس توقف نماید
و نیز در آن کتاب از حضرت مقدس جعفر ع منقولست که قول لا اله الا الله ثمن الجنة گفتن کلمهٔ
طیبه قیمت بهشت است و هم در آن کتاب از آن رفیع جناب مرویست حدیثی که هر که گوید لا اله الا الله
از روی اخلاص داخل بهشت میشود و اخلاص آن اینست که منع کند و باز دارد او را لا اله الا الله
از آنچه خدا حرام کرده است و نیز در آن کتاب از آن مقتدای شیخ و شاب بمضمون ماثور است
که هر که گوید صد بار بوده باشد بهترین مردمان در آن روز بحسب عمل مگر کسی که زیاده کند
و در آن کتاب از آن مؤمنان مآب منقولست بمضمون که هر که گوید در روزی اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا بنویسد خدای
عزوجل برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کند چهل و پنج هزار سیئه و بلند گرداند برای او در بهشت
چهل و پنج هزار درجه و بوده باشد مثل کسی که قرائت قرآن کرده باشد دوازده بار و بنا نماید
خدای تعالی برای او خانه در بهشت و در کافی چنین است که هر که گوید هر روز ده بار اشهد ان لا اله
الا الله تا آخر چنانکه مذکور شد بنویسد خدای تعالی برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کند از او چهل و
پنج هزار سیئه و بلند سازد برای او چهل و پنج هزار درجه در کافی گفته که در روایتی دیگر این نیز
تمام این حدیث است که نرسد بگوینده آن در آن روز ضرری از شیطان و از سلطان و فرو نگیرد
او را کبیره از گناهان و در کافی از آن آفتاب انور حضرت ابی جعفر ع بمضمون بشارت مشحون مرویست

کهرکه

که هر که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بنویسد
خدای تعالی برای او هزار حسنه و در کتاب توحید از حضرت مقدس باقر ع در کافی از جناب صادق
جعفر ع منقولست که جبرئیل برسول خدا آمد گفت یا محمد طوبی لمن قال من امتک لا اله الا الله
وحده وحده وحده خوشا حال کسی از امت که گفت لا اله الا الله وحده وحده وحده و در ثواب الاعمال
از جناب مقدس جعفر ع بهمین مضمون منقولست که هر که لا اله الا الله گوید بتعجب خلق کند خدای تعالی
مرغی از آن که بال بربال زند بر بالای سر صاحبش تا آنکه قیامت قایم شود و ذکر کند برای گوینده
خود و هم در ثواب الاعمال از آن مهر سپهر کمال بمضمون روایت شده که هر که گوید صد بار لا اله
الا الله الملک الحق المبین پناه دهد او را خدای عزوجل از فقر و انس گرداند وحشت قبر او را و گویند جلب کند
آن طالب غنا و کوبد در بهشت باشد یعنی گفتن این کلمات بابرکات وسیلهٔ حصول ثروت و دخول
و نیز در آن کتاب از آن ذات یکتا جناب بمضمون مرویست که هر روزی سی بار این کلمات را گوید روی آورد
و پشت بفقر کند و در بهشت را کوبد و هم در ثواب الاعمال از آن بسندی از ذوالجلال ناباکرامش
بمضمون روایت شده که هر که هر روز گوید پانزده بار لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا
و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا الله نظر رحمت باو کند و رو از وی نگرداند تا داخل بهشت
گردد و روی آوردن الله نظر یکی عبارت از شفقت و عنایت اوست که شامل حال وی گرداند
و در کافی بدینگونه است که هر که گوید هر روز لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبودیة و رقا
لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا روی آورد الله بنظر بسوی او و رو از وی نتابد تا داخل بهشت شود و
در ملهوف ابن طاوس طاب ثراه مرقوم مذکور است که بعضی از موالی غریق ذکر باری و حریق آتش سوز
و از وی حضرت امام زین العابدین ع حکایت کرده که روزی آنحضرت بجانب صحرا بیرون رفته
بود و من نیز از دنبال رفتم دیدم یافتم که بسجده افتاده و پیشانی انور بر سنگ درشت نهاده
پس متوقف گردیدم چنانکه آواز گریه و ناله او را میشنیدم و شمردم هزار بار گفت لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا بعد از آن سر از سجده برداشت و محاسن

شریف ورخسار لطیفش را بر آب دیده گران ترشده بود گفتم یا سیدی وقت نشد که اندوه تو بانجام
رسد وگریه تو کمتر شود فرمود ویحک بدرستیکه یعقوب بن اسحق بن ابرهیم پیغمبر و پسر پیغمبر بود
ودوازده پسر داشت خدای تعالی یکی از ایشانرا غایب گردانید از اندوه موی سرش سفید شد
وازغم پشتش خمید واز گریه چشمش نابینا گردید وحال آنکه پسرش زنده بود در دار دنیا
ومن دیدم پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را کشته افتاده بودند پس چگونه اندوه
من منقطع وگریه من کمتر شود واما فضل کلمه شریفه الله اکبر در امالی شیخ صدوق در حدیثی طویل
از [illegible] بلهای علیل حضرت رسول صلعم باین مضمون منقولست که کلمه الله اکبر بالاترین کلمات
ومحبوب ترین آنهاست بسوی الله تعالی یعنی نیست هیچ چیز بزرگتر از من افتتاح نمازها نمیشود
مگر باین کلمه از جهت کرامت و بزرگواری آن نزد خدای عز وجل واین اسمیست که شریفترین یا
بزرگترین اسمات علی اختلاف النسخ ودر کافی از جناب مقدس جعفری ع ماثور است که ثمن الجنه
لا اله الا الله والله اکبر یعنی بهای بهشت لا اله الا الله والله اکبر است ودر عدة الداعی از یکی از دو امام محمد بن ابی جعفر یا جعفر بن محمد ع حدیثی
باین مضمون مرویست که تهلیل وتکبیر بسیار کند چه بدرستیکه نیست محبوبتر بسوی خدای تعالی از تکبیر
وتهلیل وانکار مغفرت تا ترجمان ودل پرور در احادیث اهل بیت عصمت از حد افزون ودر کتب
معتبر مبسوطه که درین مطلب تالیف یافته مضبوط ومخزونست واین محل که مختصری درین باب گنجایش
وایراد بیش از این ندارد لهذا بهمین قدر از آن اکتفا نمود وعفو نماناد که ذکر لسانی نیز بر دو گونه
خفی وجلی وافضل آنها خفیست چه قبول هر طاعتی چنانکه سابقا بیان گذارش یافت موقوف بر
اخلاص است وانرا از آفت ریا وسمعه محافظت ونگهداری امری در غایت صعوبت ونهایت
دشوار یست خصوصا وقتی که گذارش آن علانیه ودر معرض اطلاع خلق باشد ولهذا حضرت
شارع اخفاء ذکر هر عبادتی را ستوده وبآن وصیت فرموده است مگر فرایض چه اکثر مکلفین
در آن شریکند ودر با عجب راه در آن چندان مدخل نیست ونیز متضمن اظهار شعار اسلام
ودفع تهمت ترک عمل و باعتباری درین است گذارش آنرا علانیه مستحسن بلکه احسن شمرده است

وازین جهت گذاردن نمازهای فریضه در مساجد وجماعات ونوافل در خانها وخلوت افضل است
وبعضی از عباد در بدو کار نخاصل از غایت اهتمام در اخفاء عمل وحفظ اخلاص روزی که روزه
میداشتند لبهای خود را چرب میساختند که مبادا از خشکی لب ودهان کسی بران آگاه و [illegible]
آنان بشوب ریا وسمعه مخلوط وتباه گردد واز دواعی ذکر خفی ودعای پنهانی کلام معجز نظام
جناب سبحانی است درسوره اعراف واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من
من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین ذکر کن پروردگار خود را در دل خود بزاری
وترس کاری وبگفتاریکه پست وآهسته باشد بامداد وشبانگاه ومباش از غافلان وبیخبران
از ذکر خدای تعالی وهم در آن سوره فرموده که ادعوا ربکم تضرعا وخیفة بخوانید خداوند خود را
بزاری وپنهانی ودر وصایای اشرف [illegible] که در آنها ابی ذر را بشرف خطاب سرافراز ساخته مذکورست
که یا اباذر ما یتقرب العبد الی الله بشیء افضل من السجود الخفی نزدیکی نجوید بنده بسوی خدای تعالی
بچیزی بهتر از سجود پنهانی یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا ذکر کن الله تعالی را ذکری خامل بعضی گفتند
یا رسول الله چیست خامل فرمود ذکر خفی ودر کافی از حضرت مقدس جعفری ع منقولست که قال الله عز وجل
من ذکرنی سرا ذکرته علانیة خدای عز وجل فرموده است یعنی حدیث قدسی که هرکه ذکر کند مرا نهانی
ذکر کنم من او را آشکارا وهم در آن کتاب مذکورست که خدای عز وجل بعیسی بن مریم ع فرمود که یا عیسی
الن لی قلبک واکثر ذکری فی الخلوات نرم ساز برای من دل خود را وبسیار کن ذکر مرا در خلوتها ودر
ارشاد دیلمی از حضرت نبوی ص مرویست که خیر الذکر الخفی بهترین ذکرها ذکر خفی است وهم در آن کتاب
مذکورست که حضرت سپهر سعادت ومعلم آداب عبادت قومی را دید که آوازهای خود را بلند میساختند
فرمود علی رسلکم انما تدعون سمیعا بصیرا حاضرا معکم هموار وآهسته باشید جز این نیست که میخوانید کسی را
که میشنود ومیبیند وحاضرست با شما بر طبع اشارت فهم دانا و وجدان نکته دان بزبان رمز آشنا
روشن است که اینکه حروف کلمه طیبه لا اله الا الله هیچیک از آنها شفوی نیست وذاکر بی تحریک لبها بآن گویا
میتواند گردید اشارتی بس لطیف میتواند بود بر آنکه این لفظ استحلا برای ادراک فضیلت ذکر خفی

تا زبان در مجالس و محافل و در خلوت در بستر نهانی بگشاید آن رطب اللسان تواند بود و شربت
این شهادت چون رحیق مختوم ختامه الا بر خبث ریا و سمعه پاکیزه داشته برکت لبها نوش تواند
نمود مجمل این مفصلات و موجز این مطولات اینکه ذکر جناب الهی بر چند قسم و هر یک از اقسام
از افضل و ثواب بسیار است ولیکن چنانکه بیان شد بعضی از بعضی و در افزار از بیق طاعت سود
دنیا داخل است پس باختیار بنده که بعد یافت این سعادت موفق گشته پیوسته خود را با آن خوش
وقت و شاد و گلشن خاطر را بزلال این فیض بی‌پایان همواره خرم و آباد دارد و حریم ضمیر را بیاد حضرت
دوست مختص دانسته دربان مراقبتش بچوب منع ترک علایق بیگانگان اندیشهای باطل دنیا را
باین خلوت سرای خاص نگذارد چه یاد حق را مانعی چون فکر و ذکر دنیای باطل و این بوستان
سعادت ثمر را آفتی و صرصری مانند هوا و هوسهای بی حاصل نیست پویندگان لیظر بی نکل
وجویندگان این سرمنزل را لخت بدستند هند و سریع دفع آن از خود کردن و لاشک عزم ست
کاهل را بتازیانه شوق کامل اکمل بعد عزم و رفتن در مشاغل آن برآورد و نبسیار در کار داد نا
ناچار است قال الله تبارک و تعالی سورة المنافقین یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم
عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون ای مؤمنان باید که مشغول نسازد شما را
مالهای شما و نه فرزندان شما از ذکر خدا یعنی از فرط تعلق بمال و اولاد و از نهایت عشق باین دو نقش
بر آب دیده بر باد خود را از یاد جناب الهی غافل و از گذارش مراسم بندگی و ذاهل گردانید چه مقتضای
ایمان آنست که دوستی خدا بر دوستی همه چیز غالب آید و هیچ امری با آن معارضه نماید و هر که این
کار کند یعنی اشتغال این دو امر سریع الزوال از یاد خداوند متعال بازماند پس ایشانند زیان
کاران که باقی را بفانی فروخته و سرمایه سعادت دوجهانی را با آتش سودای این دو دشمن جانی
سوخته اند انما اموالکم و اولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم ای آدم دانی که بعقل و کاردانی
از این خسارت عظمی باز رسته و بقوت ایمانی حبایل علایق این سرای فانی را از هم گسسته
فکر دنیا ایشان را از ذکر خدا باز نمیتواند داشت مؤمنانی اند که جناب سبحانی بوحی آسمانی

یاد ایشان نموده در سوره نور در ثنای ایشان فرموده است رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة الایه مردانی اند که مشغول نمیسازد و
باز نمیدارد ایشان را خرید و فروش از یاد خدا و برپای داشتن نماز و دادن زکوة مرویست که
این جماعت کسانیند که چون وقت نماز رسد تجارت گذارند و متوجه نماز گردند اجر ایشان
نزد خدا تعالی عظیم‌تر از اجرهاست و نقطه مقابل این نادر مردان دیندار قومی سست
اعتقاد جهل شعار بودند که برای سود دنیوی دست از ثواب اخروی و فیض خدمت حضرت
نبوی بر داشتند و از پی سماع لهو و انتفاع تجارت شتافته آن والا جناب را در مسجد گذاشتند
تفصیل این اجمال اینکه سید لولاک و شرافت بخش منبر بر پایه افلاک روز جمعه تارک
منبر را بافسر سعادت صعود فلک سا و بآفتاب نور وجود رشک فرمای سپهر خضرا ساخته
خطبه میخواندند و بدست زبان گوهر بار درج گفتار رشحات مواعظ بالغه بر کلهای پژمرده
حاضران می‌افشاندند که در آن وقت کاروان دحیه کلبی از شام رسید و اجناس طعام بجهة فروختن
آورد و در مدینه تنگی و گرانی بود و رسم ایشان بود که چون کاروانی ببلاد ایشان رسیدی
بجهة اعلام یا از شادی طبل کوفتندی و دست بر دست زدندی چون آواز طبل و دست
زدن ایشان بگوش حاضران مجلس بهشت نشان رسید بران اطلاع یافتند دست از موائد
فواید آن مجلس کشیده بسرعت تمام بخریدن طعام یا شنیدن لهو بیرون شتافتند چنانکه در
خدمت آنحضرت بغیر از ده کس و بقولی یازده کس و بقولی هشت کس نماند پس آنحضرت ایشان
را فرمودند که اگر همه میرفتند و هیچکس از شما نمیماند از این وادی آتشی بسوی شما می‌آمد
و همه را میسوخت پس حضرت رب العباد این آیه را که در سوره مبارکه جمعه است فرو فرستاد
و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو و من
التجارة والله خیر الرازقین چون ببینند خرید و فروختنی یا لهو و لعبی متفرق گشته روی
بسوی آن خرید و فروخت آوردند و ترا ایستاده گذارند بگو ای محمد که آنچه نزد خدا تعالی است

بعنی از ثواب نماز و استماع خطبه وفضل لزوم مجلس بغیر بعبرات از لهو و تجارت و خدا تعالی بهترین
روزی دهندگانست پس روزی شما را البته خواهد رسانید و بسبب التزام مسجد و اشتغال به
بندگی شما را از آن محروم نخواهد گردانید و شیخ دیلمی در ارشاد خود روایت آورده که اجتماع نمایند
هیچ قومی که ذکر خدای تعالی کنند مگر اینکه شیطان و دنیا از ایشان کناره گیرند پس شیطان بدنیا گوید
الا ترین ما یصنعون آیا نمی بینی که اینجماعت چه میکنند یعنی مرا از فرمان کشیده و بذکر خدا مشغول
گردیده اند دنیا گوید بگذار ایشانرا که متفرق شوند پس آنگاه گردنهای ایشان گیریم یعنی بنا[چار]
ذلیل و اسیر خود سازیم و از یاد خدا غافل گردانیم الحاصل سالک طریق بندگی و فکر را راهی
عظیمتر از فکر دنیا و پای طلب بمطلب بندی محکمتر از دلبستگی این سست عهد بیوفا نیست
و دفع آن نیز سهل و آسان و منکار هر بند است و پای ضعیف الایمانست خداوند احد صمد و
بخشنده رای و خرد کافر سالکان این طریق سعادت مقصد را در دفع این سنگ راه یاری و در
شکستن این بندگران مددکاری نموده بمنزل مقصود رساند و جمله دلها از فکر دنیای آشفته
و سکیل تعلق فرو رفته را بدستگیری عنایت بی نهایت خود رها بنده و گریبان باحت خود گشایند
در محفل کرامت بر مسند منزلت انا جلیس من ذکرنی نشانید بفضله و کرمه مجلس هفتم در
ذکر ثواب روزه که گذرانیدن عمر عزیز بدان فوز عظیم و سبب وصول بمقام کریم است
بر تشنه لبان رحیق توفیق جناب بیچون و گرسنه چشمان الوان نعیم مثوبات جاودانی که زهر شهد
نمای لذات عاجل کام دلشانرا تلخ نساخته و مرض جان گداز شره و آز مذاق جانشانرا از ادراک
مزه نعمتهای آجل نینداخته باشد معلوم است که نعمت بندگی جناب الهی نه نعمتی است که بنده صاحب
ذوق هرگز از آن سیری داند و سعادت عبادت آن نه کاه سعادتی که عارف صاحب شوق لحظه از آن
خودداری تواند لذت شناسی که مذاق جانش چاشنی این نعمت روح فزا دریافته کی بناز و نعیم
دنیا بگوشه چشم التفات نکرده و پاکیزه نهادی که دست طلبش بیوستان این ثمر جان پرور
از شاخ بلند همت والا چیده کی باثمار پیش پا افتاده بخان صد گونه کدورت آلوده این خاکدان

سر رغبت فرود می آورد آنان مردانی که از نعم دنیا نعم دین ساخته و از هوای تکلفات آن باد ای
تکلیفات پرداخته اند تلخی ریاضت عبادت در کام و نشان از جان شیرین خوشتر است و آزار
گذارش تکالیف بر تن بیش از ایشان از راحت تن آسائی دلکش تر دیده شوقشان بخواب شبهای
قیام را از سرمه سلیمانی کمتر خوانده و رغبتشان از گرسنگی و تشنگی ایام صیام هرگز سیری نپذیرند
و جوع و … گذارش وظایف طاعات زار و نزند و از الم گرسنگی و تشنگی روزه همواره نالان گله مند
میباشند قومی اند که اوقات شریفشان سراسر صرف پرورش لاشه تن گشته است و عمر گرامیشان
تماما بطعمه دادن سگ نفس اماره شکم خواره گذشته جد و جهدشان در تحصیل شهوات همیشه
بنده فرمان نفس بوده و قوی و حواسشان در خرابه تن خالی پیوسته رعیتی سلطان طبع
نموده مگس هوس دوشاب ایشان از خوان دنیا جز حلوای دوشابی لذت خورده و خواب ندیده
و مذاق وجدان قاصرشان از سفره توفیق شهد مصفای لذت ترک لذت نچشیده و عرب بلی و
کم سوخته چون دیگ دهان در بیابانها دویده آرزو بیش غیر آب تلخ و شور چاهساران ندیده
از عذوبت دجله فرات چه خبر میدارد و بر بن قیاس تن پرور بکه عمری در بیابان بی پایان
امال و امانی بوده و بآب و علف اکل و شرب شکم حیوانی و تن آسانی نموده لذت ترک آنرا که الذ
میشمارد ای از ریاضت بدنی لذت روحانی بیرون ملکر انما الذ اللذات شمردن مقامی بس عالی
و وصول بآن نه هر کس را دست رس دهالیست بلکه آن موقوف بشوق رسا و اشتهائی کامل است
و تحصیل این اشتها محتاج است بمعجون و ترکیبی سودمند که باطن سقیم انانرا باصلاح آید و در
مزاج دلکار فلاسفه و نوشدارو نماید و آن عبارتست از اطلاع بر آیات کریمه و تامل در اخبار
شریفه که از چاره گران هر درد و علت و طبیبان دار الشفای دین و ملت بهر گونه عبارتی ورود
یافته است و از آنجمله آیات و اخبار بست که در فضل و ثواب روزه و فواید آن وارد گردیده بنا
برین مجلس امذکر متخیل نان مزین میگردانند و از آن معجون سودمند قدری شایسته با سلیقه
خامه بیان از نسخهای کتب احادیث جمعی بر آورده بکام جانها میرساند و چون آیات و اخبار بعضی

در فضل مطلق صیام و در بعضی در خصوص هر یک از اقسام آن وارد است این مجلس را بدو مطلب
مرتب میسازد و در هر کدام ان شاء الله تعالی بذکر یکی از آنها می پردازد

در فضل و ثواب مطلق

روزه بر متتبعان قانون تجارت پوشیده نیست که روزه عبادتیست متضمن بسی فواید و منافع
و بسیاری از امراض نفسانی را سودمند و دافع و آن برای نفس تیره کار بمنزله امساک و پرهیزاست
برای بیمار که بسی اخلاط سوداهای فاسد و خیالات خام که از ادمان و اکثار مستلذات در دماغ
تولد نموده باشد از آن تحلیل رفته انواع علتهای ماضی و شهوتهای نفسانی تخفیف می یابد و که
لهذا [illegible] عثمان بن مظعون منقولست که گفت بخدمت مقدس نبوی معروض داشتم که اراده دارم
که خود را خصی گردانم یعنی اخته گردانم مرادش اینکه میخواهم که بدین طریق خود را از چنگ قوت مباشرت و
دغدغه مفاسدیکه بران مترتب میشود برهانم آنحضرت فرمودند لا تفعل یا عثمان فان اخصاء
امتی الصیام اینکار مکن چه بدرستیکه خصی کردن امت من خود را روزه داشتن یعنی بروزه این مرض
زایل و این غرض حاصل میگردد و نیز در کنز العرفان از [illegible] در خبرست که من لم یستطع الباءة
فلیصم فان الصوم له وجاء کسیکه مؤنت نکاح نداشته باشد باید که روزه دارد چه بدرستیکه روزه
داشتن برای او وجاء است که قسمی از اخته کردنست دیگر آنکه چنانکه روزه بسی علل شهوانی نفسانی را
مفید و نافع است بسیاری از اسقام و امراض جسمانی را نیز مزیل و دافعست چنانکه در تهذیب
از حضرت علیه السلام مرویست که ثلث یذهبن بالبلغم و یزدن فی الحفظ السواک والصوم و
قرائة القرآن سه چیز اند که میبرند بلغم را و می افزایند در قوت حافظه مسواک کردن و روزه داشتن
و قرآن خواندن دیگر آنکه مرد صاحب هوش از ادراک الم گرسنگی و تشنگی روزه متذکر احوال فقرا و مساکین
که بچاشت و شام راه نمیبرند با الوان نعمتهای دنیا پیوسته بچشم حسرت مینگرند گردیده بفکر تدارک
آن می افتند و بدستیاری توفیق و پای مردی همت بتفقد و صله درویشان طواف کعبه دلهای شکسته
ایشان فایز گشته جامع این دو سعادت عظمی میگردد دیگر آنکه عاقل پیش بین و مؤمن صاحب یقین
از گرسنگی و تشنگی آن الم جگر گداز طاقت پرداز گرسنگی و تشنگی روز قیامت را بخاطر میتواند

رسانید و تدارک آنرا هموار و جهه همت ساختن بتهیه زاد تقوی و آب توبه خود را از آن مخمصه
میتواند رهانید دیگر آنکه نفس سرکش مغرور را از آن ضعفی و شکستگی بهم رسد و آن از احسن شیم
حمیده و در درگاه جناب الهی پسندیده است خوشا ضعفی که دین و ایمان از آن قوت گیرد و زهی شکستگی
که بسی شکستها بآن درستی پذیرد چندان خشک لبی که موجب تر دماغی از جنس کرامت شود و مرحبا
زردرنگی که مورث سرخ روئی روز قیامت گردد و فواید مذکوره مستفاد از اخبار شریفه است که
در فقیه سمت ذکر یافته و بجهت ایجاز ایراد عبارات آنها [illegible] در این مقام بذکر مجملا حضرت خداوند
عالم عز شانه بجهة چنین فواید عظیمه زمره امام را بتشریف تکلیف صیام احمدی و بتاج وهاج سعادت
این عبادت سربلندی داده و بر بستن دهنها از اکل و شرب ابواب فیوضات دو جهانی و مثوبات
جاودانی بر روی بندگان گشوده است و چه فیض از این بیشتر میتواند بود که بنده بتحمل این اندک
ریاضت در زمره صابران داخل و بشرف و کرامت والله یحب الصابرین که در سوره آل عمران است
[illegible] حاصل میگردد و لهذا در کلام خدا و آثار ائمه هدی از روزه بصبر تعبیر شده است قال الله تبارک
و تعالی فی سورة البقرة واستعینوا بالصبر والصلوة استعانت و طلب یاری کنید در شداید و حوایج
خود بصبر و نماز و در فقیه از عالم اهل بیت و خاندان نبوت در قول حضرت ابی عبد الله علیه السلام در تفسیر این کلام هدایت
نظام منقولست که مراد از صبر روزه است و فرمودند که چون نازل شود بمرد نازله و سختی پس باید که روزه
دارد چه بدرستیکه الله عز وجل میفرماید واستعینوا بالصبر والصلوة و بر طبق این خبرست اینکه ماه
رمضان را شهر صبر میگویند و استعانت بروزه و نماز در شداید و حوایج چنانکه در مجلس دعا گذارش
یافت از آداب مقرره دعا و از سنن شریعت مطهره غراست و لهذا در دعاء استسقا بروز روزه
میدارند و روز سیم بصحرا رفته نماز میگذارند و طلب باران مینمایند و نیز از این جهة در وقتی که سید
انس و جان با نصارای نجران اراده مباهله نمود آل عبا را حکم بروزه داشتن امر فرمود چنانکه سابقا
همت ذکر یافت و اما اخبار و آثار دل پذیر که صریر اقلام کاتبان [illegible] طایر دلها را بدانه حب فضل و
ثواب روزه هر یک [illegible] و سیاق فقرات عبارات عزیمهای سست کاهل را در سلوک طریق

کذا رش آن هر کدام عصا کشی و دستگیر هست در کتب معتبره حدیث زیاد از آنست که این مجلس گنجایش
ایراد تمامی آن داشته باشد ولهذا از آن بقدر یکه شاید و بر دوش خاطر مستمعان گران ننماید اکتفا
میشود از انجمله در فقیه و تهذیب تو از حضرت سید الانام و مودب اداب قیام و صیام جناب
نبوی منقولست که الصوم جنة من النار روزه سپریست که نگاه میدارد از آتش و هم در این کتاب
شریف از آن صاحب دین حنیفه ماثور است که الا اخبرکم بشئ ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان
منکم کما تباعد المشرق من المغرب و در تهذیب کما تباعدت آیا خبر ندهم شما را بچیزی که اگر آن را کنید
دور گردد شیطان از شما چون دور بودن مشرق از مغرب گفتند بلی یا رسول الله فرمود الصوم یسود
وجهه والصدقة تکسر ظهره والحب فی الله والموازرة علی العمل الصالح تقطع دابره والاستغفار وتینه
لکل شئ زکوة و زکوة الابدان الصیام روزه سیاه میکند روی شیطان را و صدقه میشکند پشت اورا
و دوستی در راه خدا و معاونت بر عمل صالح قطع میکند نسل او را و استغفار قطع مینماید رگ
دلش را و هر چیز را زکوتیست و زکوة بدنها روزه داشتن است و نیز در ان چند کتاب از ان شافع روز
حساب روایت شده که الصائم فی عبادة وان کان علی فراشه ما لم یغتب مسلما و در فقیه قائما علی فراشه است
روزه دار در عبادتست و اگر چه خفته باشد بر بستر ما دام که غیبت نکند مسلمانی را و در فقیه از حضرت اقدس نبوی
مرویست که قال الله تبارک و تعالی الصوم لی و انا اجزی به و للصایم فرحتان حین یفطر و حین یلقی ربه تعالی
والذی نفس محمد بیده والخلوف فم الصائم عند الله اطیب من ریح المسک و مضمون فقرات مذکوره
در کافی نیز در چند حدیث جلیل مذکور است حاصل معنی اینکه الله تعالی فرموده است که روزه برای
منست و من جزا و ثواب میدهم بان و روزه دار را دو خوشحالیست یکی وقتی که روزه میگشاید
و دیگر وقتی که با خداوند خود ملاقات مینماید و قسم بانکسیکه جان محمد بید اوست که هر اینه بوی
دهن ناخوش روزه دار نزد خدا تعالی خوشتر است از بوی مشک دماغ شعور را [illegible] بشارت
الصوم لی و انا اجزی به استشمام مینماید که روزه را از سایر عبادات فضیلت خاصی و بحضرت معبود
عالمیان مزید اختصاصی هست و در کافی و فقیه هر دو از حضرت مقدس جعفریه این مضمون روایت

شده که الله تعالی بموسی وحی نمود که چه چیز منع میکند ترا از مناجات گفت یا رب اذا اجللک عن المناجاة
بخلوف فم الصیام بزرگوار تر میدانم ترا از مناجات با تو با بوی ناخوشی که دهان روزه دار می
دارد یعنی بروزه ام و آن بوی ناخوش است پس وحی کرد الله تعالی بوی که یا موسی لخلوف فم الصیام
اطیب عندی من ریح المسک هر اینه بوی ناخوش دهان روزه دار خوشتر است نزد من از بوی
مشک و هم در این دو کتاب از آن رفیع جناب این مضمون منقولست که هر که روزه دارد برای خدا
در روزی در شدت گرما پس برسد او را تشنگی موکل کند خدا بوی هزار فرشته که تسبیح میکرده باشند
روی او را و بشارت داده باشند وی را تا چون افطار نماید خدای عز و جل گوید ما اطیب ریحک
و روحک ملائکتی اشهدوا انی قد غفرت له چه خوش است بوی تو و نسیم بوی تو ای فرشتگان
من گواه باشید که بدرستی که من بخشیدم آمرزیدم او را و نیز در ان هر دو کتاب از سرور شیخ و شاب
جناب رسالتمآب مرویست که ان الله عز و جل وکل ملائکته بالدعاء للصائمین و در فقیه
ملائکه است بدرستی که خدای عز و جل گماشته است فرشتگان خود را با جمیع فرشتگان را بدعا کردن
برای روزه داران و فرمودند که خبر داد مرا جبرئیل از خداوند خود تعالی ذکره که بدرستی که او فرموده است
که امر نکردم فرشتگان خود را بدعا برای احدی از خلق من مگر اینکه مستجاب کردم برای ایشان دعا
حق او و در فقیه از حضرت مقدسه جعفریه مرویست که نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و عمله
متقبل و دعاؤه مستجاب خواب روزه دار عبادت و خاموشیش تسبیح و عملش مقبول و دعایش
مستجابست و در کافی از آن امام همام منقولست که ان الصایم قوما یاکلون او رجلا یاکل حین
له کل شعرة منه و در بعضی نسخ بجای منه جسمه است یعنی چون ببیند روزه دار جمعی را که میخورند یا مردی را
که چیزی میخورد تسبیح میکند برای او هر موئی که در تن اوست و ممکن است که تردید او رجلا
از شک راوی باشد یعنی آنحضرت قوما یاکلون گفته یا رجلا یاکل و در تهذیب از همان حضرت
روایت شده که من کتم صومه قال الله عز و جل لملائکته عبدی استجار من عذابی فاجیروه والحدیث
هر کس بسیار روزه گیرد خدای عز و جل فرشتگانرا گوید که بنده من پناه جست از عذاب من پناهش دهید

بعید او را از اینگونه روایات فیض اثر شوق آمد که هر یک گرسنگان نعمت مغفرت را بر خوان ادراک
آن صلائی و کارگران مزرعهای سنت کامل را در تعمیر سرای اجل کار فرمائیست در کتب معتبره حدیث
لبیار هوشمندان را از آن بیش از این در کار است خوشا مؤمن صاحب توفیقی که بسا این
مضامین انوار همواره باغ نظر امعان و تفکر ساز دو دامان سعی در کف بچیدن گلهای گوناگون
این همه فضل و ثوابهای از حد افزون پردازد گرسنگی روزه را زاد سفر معاد خود داند و باب تشنگی
آن گلشن دین و ایمان خود را سیراب گرداند و باتش حرارت جگر سوزش خرمنهای معاصی خود را
سوزد و از نور سیمای شکسته رنگیش چراغ سرور در شبستان گور افروزد و ندا ز پوست دماغ آن اشتیاق
هوای بهشت رضای الهی کند و از خشکی لب و دهان بتکرار ادراک سعادتی چنان رطب اللسان
گردد و ضعف حواسش را محض قوت مجاهده داند و بیهوشی نعاسش را عین آگاهی و بیداری
خواند بالجمله سعادت توفیق این عبادت از اعظم مواهب و اشرف رغائب است بنده قدر نعمت شناس باید
همواره با دراک آن شکرگذار و بدریافت فضل و ثوابهای مذکوره امیدوار باید بود مطلب دوم در فضل و ثواب
اقسام روزه از مفروض و مسنون و هر یک از آنها را اقسام بسیار و تفصیل آنها متعلق بکتب فقیه
و درین کتاب نه در کار است و از انجمله اجمالی در این اوراق ذکر نمودنی و عارض زیبای حسن اداش
بمشاطگی خامه بیان بزیور فواید اخبار و آثار وارده در آن زیب و زینت فرموده اول روزه ماه
مبارک رمضان است که از سایر اقسام صیام بمزید فضل و ثواب قرین و در محفل کرامت و شرافت
بر جمله و امثال اقران خود صدر نشین است هی هی چه مبارک ماه خرم که همی که سی پاره روزهای
شریفش تمام آیت رحمت و مسودات شبهای عزیزش هر یک سیاهه بارخانهای فیض و نعمت و
ساعات متوالیهاش زنجیر بیکران فیوضات دو جهانی موجبات و آنات متواترهاش در شکست
جنود شهوتهای نفسانی فوج هاء صحیح مثل آغاز عمر جدیدی و هر شبانگاهش صباح نوروزی
و عیدی بران صبح صادقش هر یک طبیب حاذق مبتلیان امراض ابرام نمودن امساک چاره کرده
قامان اوقات شامش هر کدام میزبان رحمت عام را اعلام بشارت نامی سفره آورده مقربان صحن

بجنبان

بجنبان ما رکش تکلیف اطاعت شرع شریف حدیث کلبانک مؤذنان شامش سالکان مسلک این
بشیر وصول ببر منزل سعادت ابدی میمنان اباش در نظر حسن شناس هر یک معشوق دلکشی
و سبز مهرگان لبالبش بر دید حق بین هر کدام نازنین لیلی و شی خطیب خوش بیانست از درجات
علو شانش سبزه و فروغی فرمان شرعیست پروانه هلالش بر سر شکل هلالش انگشتهایست که چو کلید
گشاد صورت بدرش مرآتی نور چهره مقصود نمای زهی خجسته هلالی که بر دره قفل باب مغفرت است
و بدندانه کلید ابواب جنان نشان نور جبهه عباد است و عنوان آزاد نامه عباد و سفری این
سجه سی روز متوالیست و غنیمت شصت حلقه این ایام و لیالی طوق اعناق فرمان پذیران است و
اسامی صاحب تقصیران چشم آب هدایت است و روزن آفتاب عنایت زبان گویا یست عذر
خواه جرایم مرد و زن و شمع فروزانی چراغ عالی ایمان روشن بالبدیش نشان تضاعف حسنات
و کاهیدنش نمونه محو سیئات چه زنگهای غفلت که با این مصقل از آئینه دلها میتوان زدود و
چه حاصلهای طاعت که با این داس از مزرع زندگانی میتوان درو دو داشتن حرمت اینماه مکرم
نشان دین داریست و جستن هلال این شهر معظم براعت استهلال طلب سنگاری خوبان
اعمال صالحه تلبس بلباس شب انده روز و قبض این لیالی و ایام خود را شاینه نظر قبول میتوانند کرد و
و طالبان مقام محمود بصعود نردبان سی پله اینماه مبارک بصعود خود را با یوان اخلاص
بنیان قرب حضرت معبود میتوانند رسانید نظم مه مبارک رخسار میمنت مقدم ٭ سه
سعادت آغاز مغفرت انجام ٭ چه ماه ماه جبینی بلند بالائی ٭ چه ماه هوش ربا دلبری نکو
زمام ٭ چه ماه آنکه برخش عبرت افزایش ٭ نگار دست و دل خلق روزگار تمام ٭ بزیور
دلبر که ابنا راست ٭ همیشه زین سبب عشق استخرام ٭ برونش از شب قدر است عنبرین خالی
که باشد از دل و جانش هزار ماه غلام ٭ از این جهت شب قدر است نام او که بود ٭ چو روز روشن از او
قدر اهل بیت کرام ٭ از آنکه گشت شب قدر او نهان پیداست ٭ که قدر او نشناسد کسی ز خاص و عوام ٭
چنان عزیز که خلق از رعایت ادبش ٭ کنند خنده چو گل بی صدا در این ایام ٭ زهی مبارک ماهی که

بلیغات کنه پیشکان زخاص و زعام ۞ زد بر رخش تا تمام او مباش ملول ۞ ستاده تا که ستاند برات
خلق تمام ۞ کسی ز صبح ار کرچین جبهه بیند ۞ بعذر خواهیش آید شکفته روی شام ۞ زحق چه
مژده رساند این همه مبارک رو ۞ که شد بخلق از واکل شرب جمله حرام ۞ شود سیاه از آن نفس رفته
دیده بدی ۞ که گشته در آن نامهای جرم تمام ۞ بود بمشرب لب تشنگان چشمه فیض ۞ چه طول
عمر خوش آینده طول این ایام مجملا ماه مبارک ماهی عظیم الشان جلیل القدر و فضل و ثواب طاعات
و عبادات در سایر شهور هلال و در این ماه بیشتر است در منزلت این شهر بر باقی شهور همین بس
که جناب سبحانی کتاب کریم خود در او فرستاده و باداء فرض صیام آنرا اختصاص داده است قال الله
تبارک و تعالی فی سورة البقرة یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم
تتقون اما ما معدودات الایه خلاصه مضمون هدایت مقرون آن خطاب مستطاب اینکه ای مؤمنان
مفروض شده است بر شما روزه داشتن چنانکه مفروض شده بود بر پیشینیان تا شاید شما تقوی ورزید
بالطاعت این فرمان و محافظت بران یا باجتناب محرمات که مقتضای شهوات جسمانی چه روزه شهوات
نفسانی را فرو مینشاند چنانکه سابقا مذکور شد روزه دارید روزی چند که عدد آن معین
و معلوم شده یا روزی چند که عدد آن اندک و روزه آن آسانست و در بن لا یخفی از حفص
هیات نحوی منقولست که گفت شنیدم از ابی عبد الله که میفرمود که آیت شهر رمضان لم یفرض الله صیامه
علی احد من الامم قبلنا حاصل معنی اینکه فرض نکردانیده است خداوند ماه مبارک رمضان را بر
هیچیک از امتان پیشین گفتم پس قول خدای عز و جل چه معنی دارد که یا ایها الذین امنوا کتب علیکم
الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم فرمود انما فرض الله صیام شهر رمضان علی الانبیاء دون
الامم ففضل به علی هذه الامة و جعل صیامه فرضا علی رسول الله و علی امته حاصل اینکه فرض
کرده بود خدا روزه ماه رمضان را بر پیغمبران پیشینیان پس فضل و مزیت داده است باین ماه
این امت را و کردانیده است روزه آنرا فرض بر رسول خدا و بر امتش و مدبر نور و ظلام و مقدر
شهور و ایام عز شانه بعد از فقره چند دیگر از آیه مذکوره بنا بر قول بعضی از مفسرین بیان این ایام

معدود داشت نموده فرموده است که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن یعنی ایام معدوداتی که روزه
داشتن در آن بر شما فرض شده است روزه ماه رمضانست بنا بر اینکه شهر بدل یا عطف بیان صیام باشد
با اینکه ماه رمضان انچنان ماهیست که فرو فرستاده شده است در آن قرآن که شهر رمضان باشد
ابتدا و انزل آخر آن باشد و نزول قرآن در آن ماه یا بمعنی است که ابتداء نزول قرآن در آن بوده است یا اینکه
جمع قرآن در آن باسمان دنیا فرود آمده بعد از آن از آنجا متفرقا بر زمین نزول نموده است یا بمعنی
که ماه رمضان ماهیست که فرو فرستاده شده است در شان آن قرآن که کریمه کتب علیکم الصیام باشد
و در تسمیه این ماه بشهر رمضان چند وجه گفته اند از آنجمله اینکه رمضان ماخوذ از رمض است بمعنی
سوزانیدن و این ماه از آن جهة باین موسوم شده که گناهان را میسوزاند و خالی میکرداند و این وجه
در کتاب اقبال از حضرت نبوی روایت شده و وجه دیگر اینکه رمضان از اسماء الهی است و شهر رمضان
یعنی ماه خدا و با آنکه جمیع ماهها و سالها از آن خدا تعالی و تدبیر او و قطعات زمانها و مکانها جملگی بید
خامه تقدیر او است این ماه را بخصوص جهة مزید شرف بخود نسبت داده و شهر رمضان نام
نهاده است و اینکه در اخبار و آثار با نام عزیز بزرگوار شهر الله تعبیر شده چنانکه در صدر خطبه
شریفه منسوبه بسمت ذکر یافت مقوی این کلام و مؤید این مقام است در کافی و فقیه از سعد خفاف
مرویست که با هشت نفر در خدمت حضرت ابی جعفر بودیم پس ذکر رمضان نمودیم آنحضرت فرمودند
که مگوئید این رمضانست و مگوئید رفت رمضان آمد رمضان که بدرستیکه رمضان اسمی از
اسماء الله تعالی و خدا تعالی نمی آید و نمیرود و جز این نیست می آید و میرود چیزی که زایل و فانی گردد یعنی
مخصوص مخلوقاتست و لیکن میگوئید ماه رمضان در اخبار و آثار که زبان بیان بر فضل و ثواب
این ماه و روزه آن گویا و جمال عجب مثال این عزیز کرده ذو الجلال در آئینه مصفای دلالات واضحه
آنها ظاهر و هویداست از آنجمله حدیثی است که از زبان ندای وحی و عقده گشای مشکلها حضرت نبوی
در جواب سؤال و دفع اشکال یکی از علمای یهود صادر شده و در کتاب شهر نفیس فقیه مذکور است مفصل آن
مجمل اینکه جمعی از یهود بخدمت آن محیط علم و جود آمده اعلم ایشان چند مسئله پرسید از آنجمله این بود

که برای چه فرض کردانیده است خدا روزه را بر امت تو در سی روز و فرض کردانیده بود بر امتان دیگر
پیش از این آنحضرت بمضمون در جواب فرمودند بدرستی که آدم ع وقتی که از شجره یعنی شجره منهیه
اکل نمود سی روز در شکم آن باقی ماند پس فرض کرد خدا تعالی بر ذریت او سی روز گرسنگی و تشنگی و آنچه
شب میخورند تفضل الهی است از خدای عز و جل بر ایشان و همچنین فرض بود بر آدم پس فرض کرد خدا تعالی
آنرا بر امت من بعد از آن این آیه را تلاوت نمود که کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم
لعلکم تتقون ایاما معدودات یهودی گفت راست گفتی ای محمد پس چیست جزا و ثواب کسی که آنرا
روزه دارد آنرا پس حضرت اشرف نبوی ص این مضمون ادا نمودند که نیست هیچ مؤمنی روزه دارد ماه
رمضان را از روی احتساب یعنی برای درک فضل و ثواب مگر اینکه واجب کرداند الله تبارک و تعالی
برای او هفت خصلت اول اینکه کداز د حرام در جسد او دویم اینکه نزدیک شود برحمت الله تعالی
سیم اینکه خطیئه پدرش آدم را داده باشد چهارم اینکه آسان کند خدا تعالی بر او سکرات مرگ را پنجم
اینکه در امان باشد از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت ششم اینکه عطا کند خدا تعالی او را برائت
از آتش هفتم اینکه خوراند او را خدا تعالی از طیبات بهشت یهودی گفت راستی یا محمد دیکران
انجمن خطبه بلاغت مشحون هدایت مقرون بیت که آب حیات بهارانش هم از چشمه حیوان لب
و دهان مبارک سید کاینات مجرا این نموده، چه خطبه که دهقان زبان وحی ترجمانش
تخم معارف و تخم تا بر اراضی موات دلهای صغیر و کبیر را احیا فرموده و در امالی شیخ صدوق
مذکور است و سلسله استادان بحضرت مقدس رضویه رسیده وانا و بتوسط آبا امجاد معصومین
او بحضرت جناب امیر المؤمنین ع منتهی کردیده است و آنحضرت فرموده که آن رسول الله ص
خطبنا ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة والرحمة والمغفرة شهر
هو عند الله افضل الشهور چون خطبه شریفه طویل و ایراد آن بجنس بر اقلام نساخ کفیل
این مجلس الجواهر عبارات آن نمی آید و از آن بذکر حاصل معنی اکتفا مینماید و آن این است
که جناب ولایت مآب این مضمون ادا فرمودند که رسول خدا خطبه خواند برای ما روزی

یعنی نزد

یعنی نزدیک بماه مبارک رمضان پس فرمود ای مردمان بدرستیکه شان این است که بتحقیق که روی
آورده بسوی شما ماه خدا مقرون ببرکت و رحمت و آمرزش ماهی که آن نزد خدا فاضلترین ماهها
و روزهای آن فاضلترین روزها و شبهای آن فاضلترین شبهاست و ساعتهای آن فاضلترین
ساعتهاست و آن ماهیست که خوانده شده اید در آن بمهمانی خدا تعالی و کردانیده شده اید
در آن از اهل کرامت خدا نفسهای شما در آن تسبیح است و خواب شما در آن عبادت و عمل
شما در آن مقبول است و دعای شما در آن مستجاب پس درخواست نمائید از الله تعالی که خداوند
شماست بنیتهای صادق و دلهای پاک اینکه توفیق دهد شما را برای روزه داشتن این ماه و تلاوت
کتابش که بدرستی که شقی کسی است که محروم کردد از آمرزش خدا تعالی در این ماه بزرگوار و یاد کنید
بگرسنگی و تشنگی خود در آن تشنگی و گرسنگی روز قیامت را و تصدق نمائید بر فقرا و مساکین خود
و تعظیم کنید بزرگان خود را و رحم نمائید کوچکان خود را و صله کنید ارحام خود را یعنی با خویشان
خویشاوندی بجا آورید و نگاه دارید زبانهای خود را و بپوشانید از آنچه حلال نیست نگاه بآن
چشمهای خود را و از آنچه حلال نیست گوش بآن انداختن گوشهای خود را و مهربانی کنید بر یتیمان
مردمان تا مهربانی کنند بر یتیمان شما و توبه و بازگشت کنید بسوی خدا تعالی از گناهان خود و بردارید
بسوی او دستهای خود را بدعا در اوقات نمازهای خود چه بدرستی که اوقات صلوة افضل ساعات است
نظر میکند الله تعالی در آن ساعت برحمت بجانب بندکان خود و اجابت میکند ایشان را چون با او مناجات
کنند و لبیک میکوید ایشان را چون وی را ندا نمایند و عطا میدهد ایشان را چون از او سوال
نمایند و مستجاب میکند برای ایشان چون از وی دعا کنند ای مردمان بدرستی که نفسهای شما
در گرو عملهای شماست پس آزاد کنید بیرون آورید آنها را باستغفار خود و پشتهای شما گران بار است
از وزرها و گناهان شما پس تخفیف دهید آنها را بطول سجود خود و بدانید که بدرستی که خدا جل
ذکره قسم یاد نموده است بعزت خود اینکه عذاب نکند نمازکذاران را و سجده کنندکان را و اینکه هول
و هراس ندهد ایشان را با آتش در روزی که برمیخیزند مردمان برای بازخواست خداوند عالمیان

سبک گردانید آنها را

روز قیامت ای مردمان هر که افطار فرماید از شما روزه دار مؤمنی را در این ماه بوده باشد از برای او نزد خدا تعالی آزاد کردن بنده و آمرزش برای گناهان گذشته او و بعضی از حضار گفتند یا رسول الله نیست چنین که ما همه قدرت بر این داشته باشیم آنحضرت فرمودند که بپرهیزید از آتش و اگر چه بنصف خرمائی باشد و بپرهیزید از آتش و اگر چه بشربتی از آب باشد یعنی در نجات خود سعی نمائید و اگر چه بنصف خرمائی یا دم آبی باشد که صایم مؤمنی را بآن افطار فرماید ای مردمان هر که از شما نیکو گرداند در این ماه خلق خود را بوده باشد مر او را گذشتنی بر صراط در روزیکه میلغزد در آن قدمها و هر که تخفیف دهد در این ماه از مملوک بنده خود یعنی از خدمت ایشان اسلک سازد سبک کند خدا تعالی بر او حساب او را و هر که باز دارد در این ماه شر خود را باز دارد خدا تعالی از او غضب خود را در روزیکه ملاقات نماید با او و هر که اکرام کند در این ماه یتیمی را اکرام کند او را خدا تعالی در روزیکه ملاقات نماید با او و هر که صله رحم خود کند در این ماه صله کند خدا تعالی برحمت خود در روزیکه ملاقات میکند با او و هر که قطع کند در این ماه رحم خود را قطع کند خدا تعالی از او رحمت خود را در روزی که ملاقات میکند با او و هر که گذارد در این ماه یکی از سنتی نوافل خدا تعالی برای او از آتش و هر که ادا کند در این ماه فرضی بوده باشد برای او ثواب کسی که ادا کرده باشد هفتاد فریضه در غیر این ماه و هر که بسیار درود فرستد در این ماه بر من گران سازد خدا تعالی ترازوی او را در روزیکه سبک میباید ترازوها و هر که تلاوت نماید آیه از قران بوده باشد مر او را مثل اجر کسی که ختم کرده باشد قران را در غیر این ماه ایها الناس بدرستی که درهای بهشت در این ماه گشاده است پس سؤال کنید از خدا تعالی که نه بندد آنها را بر روی شما و درهای دوزخ در این بسته است پس درخواست نمائید از خداوند خود که نگشاید آنها را بر روی شما و شیاطین مغلولند یعنی در قید و بندند پس سؤال کنید از خداوند خود که مسلط نگرداند ایشان را بر شما امیر المؤمنین فرمودند پس برخواستم و گفتم یا رسول الله چیست افضل اعمال در این ماه فرمود که یا ابا الحسن افضل اعمال در این ماه ورع و پرهیز است از آنچه خدا تعالی حرام کرده است بعد از آن آنحضرت گریست پس گفتم چه چیز میگریاند ترا یا رسول الله یعنی باعث گریه چیست

فرمود میگریم برای آنچه حلال شمرده خواهد شد از تو در این ماه یعنی ریختن خون تو که آنرا بر خود حلال خواهند شمرد گویا نظر میکنم بتو که تو نماز میگذاری برای خداوند خود و بتحقیق که برانگیخته شد با شقاوت شقی ترین اولین و آخرین برادر پی کننده ناقه ثمود پس زد تو را ضربتی بر یکجانب سر تو پس رنگین ساخت از آن یعنی محاسن تو را پس گفتم یا رسول الله ابنوا قعه در سلامت دین من خواهد بود یعنی در آن وقت دین من بسلامت خواهد بود فرمود بسلامت خواهد بود بعد از آن فرمود یا علی هر که تو را بکشد پس بتحقیق که کشته است مرا و هر که دشمن شود ترا پس بتحقیق که دشمن شده است مرا و هر که دشنام دهد ترا پس بتحقیق که دشنام داده است مرا برای آنکه تو از منی همچو نفس منی روح تو از روح منست گل تو از گل منست بدرستیکه الله تعالی خلق مرا و تو را از یک نور برگزید مرا و تو را پس اختیار کرد مرا برای نبوت و اختیار کرد تو را برای امامت پس هر که انکار کند امامت تو را پس بتحقیق که انکار کرده است نبوت مرا یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت در حیات من و بعد از موت من امر تو امر منست و نهی تو نهی منست قسم میخوردم بآنچنان کسی که مبعوث ساخت مرا بنبوت و گردانید مرا بهترین خلق بدرستی که توئی آینه حجت خدائی بخلقش و امین اوئی بر سرش و خلیفه اوئی بر بندگانش و نیز در کتاب امالی بروایت مهر سپهر معالی حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا از پدر بزرگوار و از آبا کرام الطاهر از حضرت نبوی روایت شده فرمودند که انشهر رمضان شهر عظیم یضاعف الله فیه الحسنات الحدیث بدرستی که ماه رمضان ماهی است بزرگ و مضاعف میسازد خدا تعالی در آن حسنات را و محو مینماید در آن سیئات را و بلند میگرداند در آن درجات هر که تصدق کند در این ماه بصدقه بیامرزد خدا تعالی برای وی گناهانش را و هر که نیکی کند با مملوک یعنی بنده خود بیامرزد خدا تعالی برای او گناهانش را و هر که نیکو سازد خلق خود را بیامرزد خدا تعالی برای او گناهانش را و هر که فرو خورد خشم خود را بیامرزد خدا تعالی برای او گناهانش را و هر که صله رحم خود کند بیامرزد خدا تعالی برای او گناهانش را بعد از آن فرمود آنحضرت یعنی علی بن

موسی الرضا این مضمونی بدرستیکه اینماه شما ماهیست مثل ماههای دیگر بدرستیکه اینماه چون روی آورد
بسوی شما رو آورد با برکت و رحمت چون پشت کرده اند و رو از شما پشت کرده اند با آمرزش گناهان
اینماهیست که حسنات دران مضاعف یعنی چند برابر است و عملهای خیر دران مقبولست هرکه
نماز گذارد از شما درینماه برای خدا تعالی دو رکعت سنتی آمرزد خدا تعالی او را بعد از آن فرمودند
بدرستیکه شقی حق شقی یعنی در شقاوت تمام کسیست که بیرون رود از اینماه و آمرزیده نشده باشد
گناهان او و پس این هنگام خاسر و زیانکار خواهد بود در وقتی که فایز خواهند شد نیکوکاران
بجایزهای خداوند کریم و در روایت فقیه بروایت جابر از حضرت ابی جعفر یعنی حضرت امام محمد باقر
این مضمون منقولست که بود رسول خدا ص که چون نظر بهلال ماه رمضان مینمود رو بجانب
قبله کرده میفرمود که اللهم اهله علینا بالامن والایمان تا آخر چنانکه مذکور میشود بعد از آن روی
بمردمان کرده میفرمود که ای گروه مردمان چون طلوع کند هلال ماه رمضان غل کرده شوند
سرکشان شیاطین و گشوده گردد درهای آسمان و درهای جنان و درهای رحمت و بسته شود
درهای آتش و مستجاب گردد دعا و بوده باشد خدای تبارک و تعالی را نزد هر فطری یعنی وقت
هر روزه گشودن آزاد شدگان که آزاد میکند ایشانرا از آتش و ندا میکند منادی هر شب که
آیا سائلی هست آیا استغفار کننده هست الها عطا کن هر نفقه کننده را خلفی یعنی عوض ده و مر امساک
نماینده را تلفی تا چون طلوع کند هلال شوال ندا کرده شوند مومنان اینکه فردا بیائید
بسوی جایزهای خود که فردا روز جایزه است بعد از آن آنحضرت فرمودند که بدانید قسم
بآنکسی که جان من در دست اوست که این جایزه جایزه دینارها و درهمها نیست و در حدیث
دیگر هم از آن امام رهبر در فقیه در همین مقام مرویست بدینگونه است که یا جابر جایزهای خدای
عزوجل مثل جایزهای این پادشاهان نیست مراد اینکه جایزه درهم و دینار عطای ملوک روزگار
بغایت سهل و کم بها و در معرض پامال زوال و فناست و جوایز الهی نه چنین بلکه عظیم و از
حد افزون و از دستبرد فنا و زوال مصونست و در امالی شیخ صدوق از جناب

شعبان پناه حدیثی روایت شده که محصل مضمون آن اینست که بدرستیکه الله تعالی را فرشتگان
هستند که موکلند بر روزه داران استغفار میکنند برای ایشان در هر روزی از ماه رمضان
تا آخر آن و ندا میکنند روزه داران را هر شب وقت افطار ایشان که مژده باد شما را ای بندگان خدا
که بتحقیق که گرسنگی کشیدید اندکی و زود باشد که سیر گردید [illegible] تا چون شب آخر از ماه رمضان
شود ندا کنند ایشانرا که مژده شما را ای بندگان خدا که بتحقیق که آمرزید خدا برای شما گناهان شما
و قبول کرد توبه شما را پس نظر کنید و اندیشه نمائید که چگونه خواهید بود در آنچه مجدد خواهید
کرد از اعمال یا از زندگانی دیگر از آنجمله حدیثی است که از حضرت اشرف خاتم الانبیا از آن سرچشمه
زلال مقال و ما ینطق عن الهوی ماثور و در کتاب ثواب الاعمال و امالی شیخ صدوق مذکور است
و آن آفتاب عالم افروز دران حدیث بیان فضل و ثواب روزه هر روز از اینماه سعادت اندوز
بتفصیل نموده و بحلاوت گفتار شکرنثار عالمیانرا تشنه ادراک سعادت این عبادت فیض آثار
نموده اند ملخص معنی و محصل مضمون این خبر صدق مشحون اینست که سعید بن جبیر گفت که از ابن
عباس سوال کردم که چه ثواب کسی راست که روزه دارد ماه رمضان را و شناسد حق آنرا گفت مهیا شو ای ابن
جبیر تا حدیث کنم ترا بچیزی که گوش زد تو نگشته و بر خاطر تو نگذشته باشد و فارغ گردان نفس خود را
برای آنچه پرسیدی مرا از آن چه آنچه اراده نمودی آن علم اولین و آخرین است سعید گفت پس بیرون
رفتم از نزد او و مهیای آن گردیدم اول طلوع صبح بخدمت وی رفتم و فجر را ادا کرده ذکر آن حدیث
و تقاضای آن کردم پس روی بسوی من تافته گفت بشنو از من که چه میگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که میفرمود که اگر بدانید آنچه شما راست در ماه رمضان یعنی از فضل و ثواب علم بود بدهید اینکه شکر الله
تعالی بیشتر مینمودید بدرستیکه چون شب اول شود امرزد خدا تعالی برای امت من همه گناهانرا خواه گناه ظاهر و پنهان
گناه آشکارا و بلند گرداند برای شما دو هزار درجه و بنا کند برای شما پنجاه شهر یعنی در بهشت و نویسد
خدای عزوجل برای شما روز دویم هر گامی که بردارید در اینروز عبادت یکساله و ثواب پیغمبری و نویسد
برای شما روز سیم یکساله و عطا کند شما را خدای تعالی روز سیم هر مویی که در بدنهای شماست قبه در فردوس

از مروارید سفید که در بالای آن دوازده هزار خانه باشد از نور و در زیر آن دوازده هزار خانه باشد
و در هر خانه هزار تخت باشد و بر هر تختی حوری باشد داخل شوند بر شما یعنی چون در انتقام باشید
هر روز هزار فرشته با هر فرشته هدیه باشد و عطا کند شما را خدای تعالی روز چهارم در جنة الخلد
که یکی از هشت بهشت است هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار خانه و در هر خانه پنجاه هزار
تخت بر هر تختی حوری و در پیش هر حوری هزار کنیزک که مقنعه یکی از ایشان بهتر باشد از دنیا و آنچه
در آنست و عطا کند شما را خدای تعالی روز پنجم در جنة المأوی و آن نیز بهشت دیگر است از هشت بهشت
هزار هزار شهر در هر شهری هفتاد هزار خانه باشد و در هر خانه هفتاد هزار خوان طعام باشد
و بر هر خوانی هفتاد هزار کاسه باشد و در هر کاسه شصت هزار رنگ طعام باشد که شبیه بهم نباشند
و عطا کند شما را خدای تعالی روز ششم در دار السلام که آن نیز یکی از هشت بهشت است صد هزار شهر
و در هر شهری صد هزار سرا و در هر سرای صد هزار خانه و در هر خانه صد هزار تخت از زر
درازی هر تختی هزار ذراع بر هر تختی زوجه باشد از حور العین که بر وی هزار شاخ گیسو باشد
که بافته شده باشد بدر و یاقوت بر گیرد هر شاخ گیسوی را صد کنیز و عطا کند خدای تعالی روز
هفتم در جنة النعیم که آن نیز بهشت دیگر است ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق
یعنی آنچه بهر ایشان داده میشود بشما داده شود عطا کند شما را خدای تعالی روز هشتم مثل عمل
شصت هزار زاهد و شصت هزار عابد و عطا کند شما را خدای تعالی روز نهم آنچه عطا میکند بهزار عمره
گذارنده و هزار اعتکاف نماینده و هزار مرابطه یعنی کسانیکه اسبها بسته مهیای جهاد باشند
و عطا کند شما را خدای تعالی روز دهم بر آوردن هفتاد هزار حاجت و استغفار کند برای شما آفتاب
و ماه و ستارگان و چارپایان و مرغان و درندگان و هر درختی و کلوخی و هر تری و خشکی و
ماهیان دریاها و برگها و درختان و نویسد خدای تعالی برای شما روز یازدهم ثواب چهار حج و عمره
که هر حجی با پیغمبری از پیغمبران و هر عمره با صدیقی یا شهیدی گذارده شده باشد و گرداند خدای تعالی
برای شما روز دوازدهم اینکه تبدیل نماید سیئات شما بالحسنات و گرداند حسنات شما را اضعاف

آنچه هست و نویسد برای شما بهر حسنه هزار هزار حسنه و نویسد خدای تعالی و نویسد خدای تعالی
برای شما روز سیزدهم مثل عبادت اهل مکه و مدینه و عطا کند شما را خدای تعالی بهر سنگی
و کلوخی که در میانه مکه و مدینه است شفاعتی و در روز چهاردهم پس چنانست که ملاقات
کرده باشید با آدم و نوح و بعد از ایشان با ابرهیم و موسی و بعد از او با داود و سلیمان و چنانست
که عبادت کرده باشید خدای تعالی را با هر پیغمبری و قضا کند برای شما خدای تعالی روز پانزدهم هفتاد
حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت و عطا کند شما را خدای تعالی آنچه عطا کرده بایوب را و مستجاب
گرداند خدای تعالی دعای شما را و استغفار کند برای شما حاملان عرش و عطا کند شما را خدای تعالی
عز و جل در روز قیامت چهل نور که ده از جانب راست شما باشد و ده از جانب چپ و ده پیش
و ده در قفا و عطا کند خدای تعالی روز شانزدهم شصت حله که چون از قبر بیرون آیند در بر
کنید آنها را و ناقه که سوار شوید آنرا و فرستد خدای تعالی بسوی شما ابری که سایه کند شما را از گرمای
آن روز و روز هفدهم گوید خدای تعالی که بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم گناهان ایشان و پدران
ایشان را و برداشتم از ایشان سختیهای روز قیامت را و چون روز هیجدهم شود امر کند خدای تعالی
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و حاملان عرش و کروبین یعنی سادات و اشراف فرشتگان را اینکه
استغفار نمایند برای امت محمد تا سال آینده و عطا کند شما را خدای تعالی روز قیامت ثواب بدریین
یعنی مجاهدان یا شهیدان غزای بدر و در ثواب الاعمال بجای بدریین نبیین است و چون
روز نوزدهم شود هر روز هیچ فرشته در آسمانها و زمینها نماند مگر اینکه دستوری خواهند از
خداوند خود که بیاید بزیارت قبور شما و با هر ملکی هدیه و آشامیدنی باشد و چون بیستم روز
تمام شود فرستد خدای تعالی بسوی شما هفتاد هزار فرشته که حفظ کنند شما را از هر شیطان رجیم و نویسد
خدای تعالی برای شما بهر روزی که روزه داشتید روزه صد ساله و گرداند میانه شما و آتش خندقی
و عطا کند شما را ثواب کسی که قرائت کرده باشد توریة و انجیل و زبور و فرقان را و نویسد خدای تعالی
برای شما بعدد هر پری که بال جبرئیل است عبادت سالی و عطا کند شما را ثواب تسبیح عرش و کرسی

وتزویج کند با شما هزار آنکه در قرائت هزار حوری روز بیست و یکم فراخ گرداند بر شما گور را هزار
فرسخ و بردارد از شما تاریکی و وحشت را و گرداند قبور شما را مثل قبور شهدا و گرداند رویهای شما
مانند روی یوسف و در روز بیست و دوم فرستد خدا تعالی بسوی شما ملک الموت را چنانکه میفرستد
بسوی پیغمبران و دفع کند از شما هول منکر و نکیر را و دفع نماید از شما اندوه دنیا و عذاب آخرت را
و در روز بیست و سیم گذرید بر صراط با پیغمبران و صدیقان و شهدا و چنان باشد که سیر کرده باشید
هر یتیمی را از امت من و در روز بیست و چهارم بیرون نروید از دنیا تا اینکه ببیند هر یک از شما
جای خود را در بهشت و عطا نماید هر یک از شما را ثواب هزار بیمار و هزار غریب که بیرون رفته
باشند از وطن در طاعت خدا و عطا کند شما را خدای عز و جل ثواب آزاد کردن هزار بنده از
فرزندان اسماعیل و در روز بیست و پنجم بنا کند خدا تعالی برای شما در زیر عرش هزار گنبد سبز
و بر سر هر گنبدی خیمه باشد از نور و گوید خدا ای امت محمد من خداوند شمایم و شما غلامان و کنیزان
منید در آیید بسایه عرش من در بین قبها و بخورید و بیاشامید گوارا که خوفی نیست بر شما و غمگین
نخواهید شد ای امت محمد قسم بعزت و جلال من که هر اینه میفرستم البته شما را بسوی بهشت چنانکه
تعجب کنند از شما اولون و آخرون و هر آینه تاجدار گردانم هر یک از شما را بهزار تاج از نور و هر اینه سوار
گردانم هر یک از شما را بر ناقه که آفریده باشم از نور که زمام آن از نور باشد و در آن زمام هزار حلقه باشد
از ذهب و در هر حلقه فرشته باشد قایم بعضی از فرشتگان بدست هر فرشته عمودی از نور داخل بهشت شوید
بیحساب و چون روز بیست و ششم شود نظر کند خدا تعالی بسوی شما برحمت پس آمرزد خدا تعالی برای شما
همه گناهان مگر خونها و مالها و پاک گرداند بیانان شما را هفتاد بار از دروغ و غیبت و از بهتان و در روز
بیست و هفتم چنان باشد که نصرت و یاری کرده باشید هر مؤمن و مؤمنه را و پوشانیده باشید
هفتاد هزار برهنه و خدمت کرده باشید مرابطه را با یتیمی که گذشت و چنان باشید که خوانده باشید همه
کتابی را که فرو فرستاده است خدا تعالی بر پیغمبرانش و در روز بیست و هشتم گرداند خدا تعالی برای شما در
جنة الخلد صد هزار شهر از نور و عطا کند شما را خدا تعالی در جنة الماوی صد هزار قصر از نقره و عطا

کند

کند شما را خدا تعالی در جنة الفردوس صد هزار شهر و در هر شهری هزار حجره باشد و عطا کند شما را خدا تعالی
صد هزار از مشک در جوف هر منبری هزار خانه از زعفران و در هر خانه هزار تخت باشد از مروارید و یاقوت
بر هر تختی زوجه باشد از حور العین و چون روز بیست و نهم شود عطا فرماید شما را خدا تعالی هزار هزار
حجله یعنی محل سکنی در درون هر حجله گنبد سفیدی باشد و در هر گنبدی تختی باشد از کافور سفید و بر آن
تخت هزار جامه خواب باشد از سندس سبز و بر هر جامه خوابی حوری باشد که بر او هفتاد هزار حله باشد
و بر سر وی هشتاد هزار شاخ گیسو باشد و هر شاخ گیسوئی آراسته باشد بدر و یاقوت پس چون تمام شود ماه
روزه نویسد خدا تعالی برای شما بهر روزیکه بر شما گذشت ثواب هزار شهید و هزار صدیق و نویسد خدا تعالی برای
شما عبادت پنجاه سال و نویسد خدا تعالی برای شما بهر روزی روزه دو هزار روز و بلند گرداند برای شما
بعدد آنچه رویانیده است نیل که رود مصر است درجات و نویسد خدای تعالی برای شما برات آزادی از آتش و جواز
بر صراط و امان از عذاب و بهشت را دریست که آن را ریان میگویند گشوده نشود آن در تا روز قیامت
بعد از آن گشوده میشود آن در برای روزه داران مردان و زنان از امت محمد پس بعد از آن ندا میکند
رضوان خازن بهشت که ای امت محمد بیائید بسوی ریان پس داخل میشوند امت من در آن بسوی بهشت
پس کسی که آمرزیده نشد برای او گناهانش در ماه رمضان پس در کدام ماه آمرزیده خواهد شد مخفی نماناد
که این فضل و ثوابهای گوناگون از حد افزون که بروزه داران انعام مبارک میمون وعده شده و فی
بران مرتب میگردد که با آداب و حدود صیام چنانکه در شرع انور مقرر است قیام نمود حرمت ایام
شریف عالی مقام و این لیالی متبرکه که لازم الاحترام را کما ینبغی پاس دارند و چنانکه از اکل و شرب
و سایر امور یکه از شروط صحت صوم و برائت ذمه از آنست کف نفس مینماید هر یک از اعضا
و جوارح را نیز از ارتکاب قبایح باز داشته یعنی نفس تن پرست را از سلوک طرق بهر گونه
ناشایست عقال منع بر دست و پا گذارند چشم چشم را که گلشن حسن اعتقاد را آب نگاه اعتبار
خرمی و طراوت میگیرد بکحل لای که ورث قرابی نظرهای حرام منطمس و کور نسازند روزن
گوش را که شبستان ظلمت آگین خاطر از نور شنوائی آن روشنائی دانش می پذیرد بهبوده استماع

وسر را مثال آن از نور وضیا نیندازند سر انگشت نفس را که بجمع کردن تسبیح وتهلیل خداوند جلیل
بتواند بود لقمه ساز اکل میته غیبت برادران دینی نکنند وزبان مقال را که طوطی مثال شکرخای
تلاوت قران ومواظبت ادعیه تواند بود مانند سگ دیوانه بپوستین هر آشنا وبیگانه نیفکنند
دستی را که برای نوازش بینوایان ودستگیری بی دست وپایان قوت گرانی داده اند بازار کوتاه
دستان نارو تزلزل ننمایند وپائی را که بجهة طی طریق بندگی حق بکران توانائی در زیر ران کشیده اند
هرزه گردی کوچهای هوسهای نفسانی نفرمایند مجملا چنانکه شکم از آشامیدن وخوردن
روزه است هریک از اعضا نیز میباید که از فعلی که نه بروفق رضای خدا است بروزه باشد وادوام
شایستگی فضل وثوابهای مذکوره را از صحیفه احوال بکزلك حرکت خارجی تراشد چنانکه
طریق جاهلان لاهی وبی پوشان تحمل بار تکالیف الهیست که برای اینکه شغلی بهم رسانند وبید ماغی
روزه را بان از خود گذرانند گاهی بتحریک مضراب صبح اما از چون نغمه خارج از پرده قانون
شریعت بیرون رفته سیر سبز را مانند کاسه طنبور ولبریز فساد واز سازها مینوازند وزمانی
بجهة بازی نرد وشغل وشب لیل ونهار را مانند بساط قمار باجمال الات نرد وشطرنج کردانیده از
شست اعتقاد وتخته حریفان بدنها ونقد تقوی وورع را شغل قمار در میبازند سبحان الله چه غریب
آدمی جاهل که در اثنای فرمانبرداری حضرت باری وطلب سر منزل رستگاری فرس هوس در طریق
نافرمانی او میرانند ودر حین چشم رحمت ناداشتن وکردن متوقع بر آمرزش گناهان خود افراشتن
خود را مستوجب غضب وسخط حضرت او میگردانند در میان خرمن طاعت میخواهد آتش عصیان سوزد
ودر پیش صرصر گناه میخواهد که چراغ رستگاری افروزد در فقیه از جناب جعفری منقولست که اذا
صمت فلیصم سمعك وبصرك من الحرام والقبیح ودع المراء واذی الخادم ولیکن علیك وقار الصائم
ولا تجعل یوم فیومك کیوم فطرك چون روزه داشتی پس باید که روزه دارد گوش تو وچشم تو
از حرام وقبیح وترك جدل کردن وآزار خدمتکاران نمودن را وباید که باشد بر تو وقار روزه
دار ومگردان روز روزه خود را مثل روز افطار خود یعنی باید که فرقی میان این دو روز

گذاری ودر وقت روزه پاس خود از ارتکاب محرمات وقبایح بیشتر داری وهم در فقیه
از حضرت نبوی حدیثی مرویست که نیست هیچ بنده روزه داری که کسی او را دشنام دهد پس
گوید من بروزه ام سلام بر تو باد دشنام نمیدهم تو را چنانکه تو دشنام میدهی مرا مگر آنکه
خداوند تبارك وتعالی گوید استجار عبدی بالصوم من شر عبدی فقد اجرته من النار پناه جست
بنده من بروزه از شر بنده من بتحقیق پناه دادم او را از آتش ونیز در فقیه مذکور است
که آن سید انام وآن خواجه عالمیان زنی را شنید که کنیز خود را دشنام میداد واو بروزه بود
آنحضرت طعامی طلبیده فرمود که بخور گفت من روزه ام فرمود چگونه بروزه بحال آنکه تو کنیز خود را
دشنام دادی بدرستیکه روزه تو همین از طعام وشراب نیست طبع لطیفه سوق این کلام شریف
دو می باید که نگهداری زبان در روزه چگونه اصلی اصیل ودر ترتب ثواب بران چه مقدار
دخیل است وهم در فقیه ازان جامع علوم اوایل واواخر حضرت امام محمد باقر منقولست که خطاب
بجابر نموده فرمودند که یا جابر من دخل علیه شهر رمضان فصام نهاره وقام وردا من لیله
وحفظ فرجه ولسانه وغض بصره وکف اذاه خرج من الذنوب کیوم ولدته امه هر که داخل شود
براو ماه رمضان پس روزه دارد روز آنرا وخیزد بعبادت پاره از شب آن ونگهدارد فرج
وزبان خود را وفرو خواباند خشم خود را وباز دارد اذیت خود را یعنی آزاری بکسی
نرساند بیرون آید از گناهان چون روزی که زائیده باشد او را مادر پس جابر گفت که گفتم
جعلت فداك ما احسن هذا الحدیث فدای تو کردم چه نیکو حدیثی است این فرمود ما اشد
من هذا شرطه چه سخت ودشوار شرطهای این واینکلام هدایت نظام صریح است در اینکه
ترتب این ثواب بروزه باین شروط وآمرزش گناه در اینماه بر رعایت این آداب
منوط است حضرت خداوند مهربان بندگان سرا پا تقصیر ودر ماندگان بزنجیر هوسها
اسیر را در طی طریق طاعت خود یاری ودر اقامت مراسم عبادت خود مددکاری نماید
چراغ علم وعمل کافه عباد را از تندباد هوسهای نفسانی ودمیدن فسون وسوسهای ..

شیطانی نگاهداری فرماید بفضله وکرمه ومخفی نیست که بعضی از افعال سنونه و آداب مستحبه
نیز هست که خداوندان شوق وآگاهی و تقرب جویان بندگی جناب الهی را در بجا آوردن
گذارش آنها در کار رود قلم موعظت شعار را از نگارش مجملی از آنها در این اوراق ناچار است
بنابر این شمه از آن مرقوم میگردد نخستین اینکه چون نظر در هلال از آشیان نقاط آن
ظهور نموده سایه سعادت واقبال بر مفارق خلایق افکند همانجا ایستاده متوجه قبله
شود و باید عای شریف که قدوه آدمیان وقبله عالمیان حضرت نبوی صلعم در وقت رؤیت هلال
ماه رمضان روی بقبله کرده میخوانده اند رطب اللسان گردد که اللهم اهله علینا
بالامن والایمان والسلامة والاسلام والعافیة والمجللة والرزق الواسع ودفع الاسقام
وتلاوة القران والعون علی الصلوة والصیام اللهم سلمنا لشهر رمضان وسلمه لنا وتسلمه
منا حتی ینقضی شهر رمضان وقد غفرلنا وباید عاء در فقیه بدینگونه مذکور وحاصل معنی این
الها درآور این هلال را یا هلال ماه را بر ما با ایمنت وایمان وبا سلامت واسلام وعافیت
عام شامل با جمعی که بدنها ازهکی با خلق با جلیکی حاصل باشد و با روزی فراخ و با دفع بیماریها
و با تلاوت قران و یاری بر نماز و روزه الها بسلامت دار ما را از آفات برای عبادت ماه
رمضان وبسلامت دار آنرا از آشتهای ما برای آمرزش ما و بسلامت وراضی بگذران آنرا
از ما تا اینکه بانجام رسد ماه رمضان وبتحقیق آمرزیده باشی برای ما گناهان ما را و در فقیه
وکافی نیز از حضرت مقدسه علویه ع منقولست که چون دیدی هلال را همانجا باش وبگو
اللهم انی اسئلک خیر هذا الشهر وفتحه ونوره ونصره وبرکته وطهوره ورزقه اسئلک خیر ما فیه
وخیر ما بعده واعوذ بک من شر ما فیه وشر ما بعده اللهم ادخله علینا بالامن والایمان والسلامة
والاسلام والبرکة والتقوی والتوفیق لما تحب وترضی خداوندا بدرستی که من درخواست میکنم از تو
خیر این ماه وگشایش آن ونور آن ویاری آن وبرکت آن وپاکی آن وروزی آنرا ودرخواست میکنم
از تو خیر آنچه در او واقع میشود وشر ما بعد آن الها داخل ساز این ماه را بر ما با ایمنت وایمان وبا سلامت

واسلام

واسلام وبا برکت وپرهیزکاری وبا توفیق برای آنچه دوست میداری وراضی باشی وادعیه رؤیت
هلال در کتب معتبره بسیار بیش از این در برین مختصر منافی ایجاز واختصار است دیگر از آنجمله
غسل کردنست در شب اول وهمچنین در شب نوزدهم وبیست ویکم وبیست وسیم چنانکه در
کافی وفقیه نیز از حضرت مقدسه جعفریه ع منقولست که غسل شب هفدهم نیز در فقیه از جناب نبی
جعفریه ع روایت شده است دیگر از آنجمله سحور خوردنست اگرچه خرمائی باشد در کافی وفقیه نیز از حضرت
نبویه ص مرویست که لاتدع امتی السحور ولو علی حشفة تمر ودر کافی لفظ تمر مذکور نیست یعنی وا
نمیگذارد امت من سحور را اگرچه خرمائی نانخورده باشد و هم در آن کتاب از آن عالیجناب ص منقولست
که السحور برکة سحور خوردن باعث برکتست ونیز در فقیه از همان سرور در خبرست که ان الله
تبارک وتعالی وملائکته یصلون علی المستغفرین والمتسحرین بالاسحار فلیتسحر احدکم ولو بشربة من
ماء بدرستی که خدای تعالی وفرشتگان او صلوات ورحمت میفرستند بر استغفار کنندگان وسحور خورندگان
در سحرها پس باید سحور خورد هر یکی از شما اگرچه بشربتی از آب باشد وحدیث نبوی تسحروا ولو
لو تجرع الماء الا صلوات الله علی المتسحرین که در تهذیب مذکورست نیز بر طبق اینست و در فقیه وتهذیب
نیز از همان حضرت منقولست که تعاونوا باکل السحر علی صیام النهار وبالنوم عند القیلولة علی
قیام اللیل و در تهذیب بجای لفظ سحر سحور است معاونت کنید بخوردن سحر بر روزه وبخواب
قیلوله بر خواستن شب دیگر از آنجمله مقدم داشتن نماز شام است بر افطار مگر وقتی که جمعی منتظر
اینکس بکشیده باشند چنانکه در کافی وفقیه از حضرت جعفریه ع و در تهذیب از حضرت منقوره ع
باقریه ع روایت شده دیگر اینکه افطار بر خرما و اگر آن نباشد بر آب نماید چنانکه در مصباح کفعمی
از جناب نبوی ص مرویست ونیز آورده که حضرت صادق ع در افطار ابتدا بحلوا مینمودند واگر
آن نبود بشکر یا خرمائی چند واگر آن هم نبود باب فاتر یعنی ابی که سورت سردی آن شکسته باشد
ومیفرمودند که آن پاک میکند معده را وقوی میکند باصره را از حدقهای چشم ونور نظر را ومیپوشاند
گناهان را وساکن میسازد رگهای فاتحه وصفرای غالب را وقطع میکند بلغم را وفرو مینشاند

حوادث و می بوده در سیرها و در تهذیب از همان حضرت روایت کرده که افطار بر آب میشوید گناهان
دلها و هم در تهذیب مذکور است که آن علیا کان یستحب ان یفطر علی اللبن امیر المؤمنین ع دوست
میداشت و نیکو میشمرد اینکه افطار کنند یا افطار کرده شود بر شیر دیگر از انجمله در وقت افطار که محل
اجابت دعوات است بادعیه مأثوره گویا و مطالب خود را که از آنجمله قبول عبادت است از درگاه الهی بخواه
کرد از انجمله دعائیست که در فقیه و کافی و تهذیب نیز مذکور است که سید ابرار ص چون افطار
مینموده اند بآن تنطق میفرموده اند که اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبله منا
ذهب الظماء وابتلت العروق وبقی الاجر الهی برای تو روزه داشتیم و برزق تو افطار کردیم پس قبول
کن از ما رفت تشنگی و تر شد رگها و ماند ثواب و در تهذیب در ذیل حدیثی مذکور است که
والا جناب امیر المؤمنین ع در وقت افطار سویق در قدحی کرده چون میخواست که آشامد میگفت
بسم الله اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم بنام خدا
روزه میگشایم الهی برای تو روزه گرفتم و برزق تو روزه گشودیم پس قبول کن از ما چه بدرستیکه
که تو شنوا و بسی دانائی دیگر از انجمله افطار فرمودن روزه داران و اطعام برادران
و یاران است که هر یک گناهان گذشته را سبب غفران و در میزان نظر قبول با آزاد کردن بنده یکسانست
چنانکه در خطبه بلیغه نبویه که در اوایل این مطلب بسمت تحریر یافت مذکور شد و نیز در آن خطبه
گذشت که چون آنحضرت مضمون را فرمودند بعضی از حضار بموقف عرض رسانیدند که ما همه
بر این قادر نیستیم فرمودند که اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء بپرهیزید از آتش
وسعی کنید در نجات و اگرچه بنصف خرمائی و شربت آبی باشد که بروزه داری بخورانید و خود را
ببرکت آن از آتش برهانید و بروایتی دیگر که از فقیه مذکور است که آن برگزیده ذو الجلال در جواب
این سوال که در همان مجلس یا مجلس دیگر کرده بودند چنین فرموده بودند که ان الله تعالی کریم یعطی هذا الثواب
منکم من لم یقدر الا علی مذقة من لبن یفطر بها صائما او شربة من ماء عذب او تمرات لا یقدر علی اکثر
من ذلک حاصل معنی اینکه بدرستیکه خدا تعالی کریم است و عطا میکند این ثواب را از شما بکسی که قدرت

ندا شته

نداشته باشد بر قدری از شیر که با آب آمیخته باشد افطار فرماید بآن روزه داری را یا شربتی از آب شیرین
یا خرمائی چند اندک بر حالی که قدرت بر بیش از این نداشته باشد و نیز در فقیه از امام همام ابی عبد الله ع
مرویست که فرمودند که من فطر صائما فله اجر مثله هر که افطار فرماید روزه داری را پس مر او راست
ثوابی مانند ثواب آن روزه دار و در همان کتاب از آنجناب بمضمون منقولست که سدیر داخل شد
بمجلس پدرم ع در ماه رمضان پس گفت او را یا سدیر آیا میدانی چه شبهاست این شبها گفت
آری فدای تو گردم این شبهای ماه رمضانست غرض از این سخن چیست پس آنحضرت فرمود
که آیا قدرت داری اینکه آزاد گردانی هر شبی از این شبها ده بنده از فرزندان اسمعیل سدیر
گفت پدر و مادرم فدای تو گردند نمیرسد و وفا نمیکند مال من باین پس آنحضرت این عدد را
کم میکرد تا رسید بیک بنده و هر مرتبه که کم میکرد سدیر میگفت که قدرت بر این ندارم پس گفت
که آیا نمیتوانی اینکه افطار نمائی در هر شب مرد مسلمانی را گفت بلی ده کس را هم میتوانم پس گفت
پدرم که این بود مراد من یا سدیر بدرستیکه روزه گشودن تو برادر مسلمانت را برابری
میکند با آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل و نیز در کافی و فقیه از محیط معارف و معالم
حضرت ابی الحسن کاظم ع روایت شده که تفطیرک اخاک الصائم افضل من صیامک
افطار فرمودن تو برادر روزه دارت را در فضل و ثواب زیادتر است از روزه تو و هم
در آن کتاب شریف مذکور است که نور دیده عباد حضرت سجاد ع روزی که روزه میداشت
میفرمود که گوسفندی را ذبح مینمودند و قطعه قطعه ساخته طبخ میکردند و چون شب
میشد خود بر سر دیگها رفته سر و روی مبارک پیش میداشت که بوی آن شوربا را دریابد
بعد از آن میفرمود که کاسه ها بیاورید و جدا کنید برای آل فلان برای آل فلان یعنی
آنرا قسمت میفرمود و برای کسان میفرستاد بعد از آن نان و خرمائی آوردند و خود بآن
تعشی میفرمود و این شیوه از آن امام همام و اشرف کرام بر طبق گفتار جد بزرگوارش امیر المؤمنین
بوده که لذة الکرام فی الاطعام و لذة اللئام فی الطعام لذت کریمان در خورانیدن است

ولذت طعام ایمان در خوردن هوشمندان دانند که خوردن غذای تن است وخورانیدن
غذای جان وازان جسم قوت میگیرد واز این ایمان از خوردن فضله میزاید واز خورانیدن
فضیلت وازان رنج وعلت تولد مینماید واز ین عافیت دنیا واخرت مجملا شیوه ستوده
مهمانی ومیزبانی واطعام دوستان وبرادران دینی وایمانی از افضل فضایل واجمل خصال
حال ثروت ومال وخوشترین نعمتهاست وسفره وسعت احوال را لذیذترین نعمتها
خوشا کریمی که مغز استخوانش چون نی شکر همیشه بحلاوت لذت کام بخشی تلخکامان
پرورده باشد وزهی صاحب همتی که سفره نعمتش مانند گل همواره در پیش بی برگان پریشان
احوال گسترده بود سرافراز آزاده که مانند نهال اگر باری داشته باشد در رسانیدن
لب ودهنها از دل وجان قدم سعی فشارد وخداوند آن کرم دونی که کالصدف اگر بوخته
نانی دست دست دعوی داشته باشد از تردل در پیش آب وآن بر طبق اخلاص گذارد
الحاصل تلاش در ادراک این لذت واهتمام در اجرای آن سنت هر کس را در همه وقت ضرور
واز اهم امورات خصوصا توانگران وخصوصا در ماه مبارک رمضان هرگاه فقرا باید که
تلاش انجمن نمایند وچنانکه مذکور شد اگرچه بنصف خرمائی یا دم آبی باشد روزه داران
افطار فرمایند اغنیا را دران تقصیر محض که بعنی ودر تلاش چنین فضل وثواب سعی نهایت
جان سختی است اهل ثروت چرا سنت ندارند که جمعی بر سر سفره ایشان روزی خود خورند
واز باب مکنت چرا مضایقه نمایند که خلقی بدست ایشان از خوان رزاقیت الهی قسمت
خویش برند نظم زاهل جود چه منت دهنده یزدانست ٭ نه نور خانه ز روزن ز مهر تابانست
چون در مجلس دوازدهم باب اول فضلی درین مطلب سمت تحریر یافته بود درین مقام
بیش از این ایمائی نمود دیگر از انجمله گذاردن نمازهای نافله هرشبیست که از ائمه
اطهار ماثور در کتب معتبره مذکوراست وچون این مبحث طولانی وتشنگان رحیق
ادراک توفیق آنها را رجوع بکتب مبسوطه نمودن در کمال آسانیست درین مقام بذکر آنها

نمی پردازد واز انجمله دو رکعتیست که هر شب از اینماه بعد از نماز خفتن گذارده میشود
هر رکعت بعد از فاتحه سه قل هو الله احد وبعد از فراغ هفتاد استغفار وحدیث این
نماز در فضل وثواب آن در مجلس سیم این باب گذارش یافته تکرار آن ضرور نیست دیگر
از انجمله اعمال اینماه خواندن دعاهای ایام ولیالی وسحرگاهست واین نیز در اکثر کتب اعمال
مزبور وخامه سخن طراز که مراعی شیوه ایجاز است در عدم ایراد آنها درین مقام معذور
دیگر از انجمله احیاء شبهای عزیز اینماهست خصوصا شب قدر که در فضل وشرف سایر لیالی
هلالاند وان بهره آبحیات دل زندگی را براهنمائی قاید توفیق بندگی از ظلمات تاریکی آن
میتواند یافت واز شارع طول زمانش با چراغ بیداری بسر منزل رستگاری میتوان شتافت
تاریکی آن چون سواد مردم چشم تمام نور وضیاست وامتداد ساعاتش هر یک دیده
امید را بعینه میل توتیای بیدار بختان صاحب سعادت بکشاکش بخت خواب
چشم شب عنبرین شب فیض الهی را از دست نگذارند وباغبانان گلشن عبادت
برای کاشتن تخمهای هرگونه طاعت این شب را کمتر از شب یلدا نمیشمارند وقدر
وشرف این شب همین بس که نزول قرآن مجید دران بوده وجناب سبحانی از برکت وصف
نموده در سوره دخان در شان آن فرموده که انا انزلناه فی لیلة مبارکة یعنی بدرستیکه ما
فرستادیم قرآنرا در شبی با برکت که شب قدر باشد چنانکه در کریمه انا انزلناه فی لیلة
القدر تصریح بان شده ونیز چه فضیلت از این بیش که حضرت پروردگار ومقدر لیل و
نهار این شب را در کتاب کریم خود مکرر نام برده ودر سوره مبارکه قدر از هزار
ماه بهتر شمرده است ودر فقیه مذکوراست که حضرت صادق ع را پرسیدند که شب قدر
چگونه بهتر است از هزار ماه فرمود که عمل صالح دران بهتر است از عمل در هزار ماه که شب قدر
در آنها نباشد دیگر از فضل فضایل این شب بزرگوار اینست که بر علو منزلت وسمو
مرتبت اهل بیت عصمت دلیلی واضح وبیانی ورفعت شان ایشان از این فیض آثار

کالشمس فی وسط السماء روشن و هویداست چنانکه سوره مبارکه قدر برآن ادای شهادت
مینماید چه نزول ملائکه و روح که در سوره مذکور است در شب قدر از جهت هر امری در هر
زمان بخدمت امام آن زمان است چنانکه بسیاری از اخبار و آثار که در کتب معتبره چون کتاب
کافی و امثال آن مذکور است بر این معنی ناطق است مجملا در شب قدر ملائکه و روح که حضرت
روح الامین باشد یا غیر او نزول نموده بخدمت امام زمان می آیند و او را نیز بتفاصیل اموری
که مجملات آنها را پیشتر دانسته اند از سنایا و بلایا و ارزاق و آنچه مایحتاج خلایق باشد
تا سال آینده اعلام مینمایند و این منزلت و کرامت خاندان نبوت و امامت را نه منزلتی است
که پادشاهی دنیا با آن برابری نماید چه جای قدر آنان که دشمنان ایشان بغصب و تعدی
داشتند و چند روزی بآن کردن مفاخرت و علم مخالفت افراشتند لهذا جناب الهی از بین
سوره شریفه بذکر لیلة القدر خیر من الف شهر این شب را از آن هزار ماه که مدت ملک طوایف
بنی امیه بود بهتر شمرده است چنانکه از کتب معتبره سمت ذکر یافته که حضرت نبوی ملوک
بنی امیه را لعنهم الله در خواب دید که چون بوزینگان بر منبر وی میجستند و بالا میرفتند
و از این رهگذر خاطر انور او اندوهناک گردید تا جناب سبحانی بدلجویی آن برگزیده
ربانی این سوره را منزل ساخت و بذکر لیلة القدر خیر من الف شهر الایه تسلی بخش وی گردید
و از آن خاطر شریف را از غبار آن اندوه پرداخت و تسمیه این شب بشب قدر گفته اند که برای
زیادتی قدر و شرف آنست و یا برای اینکه قدر و اندازه هر امری از وقایع سال چون ارزاق
و آجال و غیر آن در این شب مقدر و مقرر میشود از این جهت این را شب قدر گفته اند و تعیین
این شب را از روی جزم و یقین در احادیث مشهوره ائمه معصومین علیهم السلام مذکور نیست
و اقوال علما از خاصه و عامه در آن اختلاف بسیار است و آنچه از اکثر احادیث مستفاد
و مظنون میشود این است که این شب یکی از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم باشد
و احتمال شب بیست و یکم و بیست و سیم اقوی و احتمال شب بیست و سیم از آن نیز اقوی است

چنانکه

چنانکه در فقیه از سفیان بن سمط منقول است که گفت بحضرت ابی عبدالله علیه السلام گفتم که شبهائی که امید
در آن هست از ماه رمضان کدام است فرمود نوزده و بیست و یک و بیست و سه
گفتم اگر کسی را فتوری یا علتی رو دهد یعنی سبب سستی یا کوفتی بر همه شب را نتواند در
یافت از آنها بر کدام اعتماد کند و اختیار نماید فرمود بیست و سه و هم در فقیه از علی بن
حمزه مرویست حدیثی که گفت نزد حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم که ابوبصیر بآنحضرت گفت
که فدای تو گردم آن شبی که امید داشته میشود در آنچه امید داشته میشود یعنی آنکه شب
قدر باشد کدام شب است گفت در شب بیست و یکم یا در شب بیست و سیم گفت اگر قوت بر عبادت
این هر دو شب نداشته باشد فرمود چه آسان است عبادت دو شب در آنچه میطلبی یعنی در
طلب چنین مطلب عظیم اگر دو شب با بیداری و عبادت گذرانی سهل است علی بن ابی حمزه
گوید پس من گفتم که گاه هست که ما ماه را دیده ایم در شهر و مقام خود و کسی آمد یعنی از خارج
که خبر میدهد ما را بخلاف آن در جای دیگر یعنی شهادت میدهد که در جای دیگر شب پیشتر
ماه را دیده و از این جهت بر ما مشتبه میشود فرمود چه آسان است چهار شب در آنچه میطلبی
در آنها یعنی چهار شب را بیدار بودن و عبادت نمودن تا بر هر تقدیر این دو شب را
دریافته باشی در طلب شب قدر و ادراک فضل و ثواب چنین بسیار سهل است
الحدیث گفتم شب بیست و سیم لیلة الجهنی است فرمود ان ذلک لیقال یعنی چنین
میگویند گفتم فدای تو گردم سلیمان بن خالد روایت کرد که در شب نوزدهم نوشته میشود
وفد حاج مراد اینکه برحج رفتن کسی که حج میکند در آن شب مقرر میشود فرمود یا ابا محمد
وفد حاج نوشته میشود در شب قدر و مرگها و بلاها و رزقها و آنچه میشود تا مثل آن شب که
سال آینده است یعنی این جمله در شب قدر مکتوب و مقرر میگردد پس طلب کن آن را در شب
بیست و یکم و بیست و سیم و نماز گذار در هر یک از این دو شب صد رکعت و احیا کن
این دو شب را اگر توانی تا روز و غسل کن در آنها گفتم اگر قدرت بر گذاردن این ایستاده نداشته

باشم فرمود نشسته بگذار گفتم اگر آرام نتوانم فرمود بر فراش خود خوابیده بگذار گفتم اگر آرام نتوانم
فرمود باکی بر تو نیست اگر اکتفا نمائی اول شب بقدری از خواب یعنی اندک خوابی کنی بدرستیکه
درهای آسمان گشوده میشود در ماه رمضان و در قید و بند کشیده میشوند شیاطین
و مقبول میگردد اعمال مؤمنان خوب ماهیست ماه رمضان در عهد رسول خدا ص آن را
مرزوق مینامیدند و تسمیه آن باین اسم همانا باعتبار وسعت رزق حلال است در آن
و هم در آن کتاب از آن والا جناب باین مضمون مرویست که رسول خدا ص چون دهه آخر داخل
میشد بند ازار بستی از زنان اجتناب مینمود و شبها را احیا کرده برای عبادت بکارهای
دیگر اشتغال نمیفرمود و نیز در فقیه مذکور است که زراره از محمد باقر ع یا جعفر صادق ع
روایت نموده که پرسیدم آنحضرت را از شبهائی که مستحب است در آن غسل در ماه رمضان
فرمود شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم فرمود شب بیست و سیم لیلة
الجهنی است و حدیث آن اینست که جهنی گفت برسول خدا ص که منزل من دور است از مدینه
پس امر کن مرا شبی که داخل شوم در آن یعنی بجهة بعد مسافت مرا مکرر بمدینه
آمدن میسر نیست شبی که بهتر باشد برای من تعیین فرمای تا در آن بمدینه آیم و در
خدمت تو بمراسم عبادت قیام نمایم پس آنحضرت او را بشب بیست و سیم امر فرمود و شیخ
صدوق بعد از ذکر این حدیث گفته که نام این مرد جهنی عبد الله بن انصاری بود الحاصل
این چند شب خصوصا دو شب آخر و خصوصا شب آخر شب قدر بودن اقرب و در یافتن
اینها بخواب یا بلهو و لعب که بدتر از خوابست غبنی بس عجیب است دیگر از آنجمله وداع اینما
موهبت فرجام مغفرت انجام است و دعاهای مشتمل بر وداع در کتب معتبره چون صحیفه
کامله و فقیه و تهذیب و غیر اینها بسیار است و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و آنچه
گنجایش دارد دعای مختصریست که حضرت نبوی ص بجابر بن عبد الله انصاری تعلیم فرموده
و حدیث آن اینست که جابر مذکور روایت کرده که جمعه آخر ماه رمضان بخدمت آنحضرت

رفتم

رفتم چون مرا دید فرمود ای جابر جمعه آخر است از ماه رمضان وداع کن او را و بگو اللهم لا تجعله
آخر العهد من صیامنا ایاه فان جعلته فاجعلنی مرحوما و لا تجعلنی محروما که هر که این را بخواند و را
بگذرد دو چیز البته دهند یا رسد بماه رمضان دیگر یا آمرزد خدا تعالی او را الهامکردان ایمانها را
آخرین عهد از روزه ما آنرا و اگر گردانی آنرا یعنی ماه روزه آخرین تا کنی پس بگردان مرا مشمول رحمت
و مگردان مرا محروم از آن مجملا ماه مبارک رمضان ماهیست عصیان کاه ایمان فزا و برای جولان
مراکب مساعی جمیله میدانی وسیع الفضا است حضرت خداوند منان کافه اهل ایمان را در آن
بر بودن گوی فلاح بازی و سمند همت بلند مؤمنان سعادتمند را در سنگلاخ سختی
و دشواری ریاضت عبادت و مراعات آداب و شرایط آن از لغزش و سقوط نگهداری
نماید قسم دیگر از اقسام صیام که تاجران بندر زندگی و مشتریان کالای بندگی را قدر و قیمت
آن شناختن و قطار بارکشان ایام عمر را از نفایس اجناس فضایل آن گرانبار ساختن ضروراست
روزه سنتی و از مؤکدات اینها که در این مجلس ذکر نمودنی دلیلی و شان معانی دلکش اخبار
وارده در اینها را در نظر بصیرت دوستان سر انگشت کلک بیان برقع عزت از چهره گشوده است
نخست روزه سه روز است در هر ماه پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه میان و این را روزه
دهر است یعنی هر که این سه روز را روزه دارد چنانست که همیشه روزه باشد شاهد این
مدعا کلام علی مرتضی است ع در فقیه که صیام شهر الصبر و ثلثة ایام من کل شهر یذهب
بلابل الصدور و صیام ثلثة ایام فی کل شهر صیام الدهر ان الله تعالی یقول من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها روزه ماه رمضان و سه روز از هر ماهی ببرد وسوسه سینه را و روزه
سه روز در هر ماهی روزه دهر است بدرستی که خدا تعالی میگوید که هر که حسنه کند پس او را است
ده مثل آن یعنی بحکم آیه مذکوره روزه این سه روز قایم مقام روزه سی روز خواهد بود
و چون هر ماه باین مواظبت نماید چنانست که تمام سال و تمام عمر بروزه باشد و هم در فقیه
از جناب مقدس نبوی جعفری ع باین مضمون منقولست که رسول خدا ص روزه داشت تا اینکه

مردمان گفتند که افطار نخواهد کرد یعنی مدتی بدینگونه بود که پیوسته روزه میبود
بعد از آن افطار کرد تا اینکه گفتند روزه نخواهد داشت یعنی مدتی نیز بدین نهج بود که روزه
نمیگرفت بعد از آن باز روزه گرفت بطریق روزه داود و یک روز در میان بعد از آن وفات
یافت بر روزه سه روز در ماه یعنی در آخر روزه آنحضرت برین نهج میبود تا اینکه از دنیا
رحلت فرمود گفت یعنی حضرت رسول ص یا حضرت امام ع که روزه این سه روز برابری
میکند با روزه دهر و میبرد وسوسه سینه را حماد که راوی این حدیث است گفت که گفتم
بآنحضرت که این سه روز کدام است فرمود که پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه میان و پنجشنبه
آخر ماه گفتم که چونست که این ایام برای روزه معین شد فرمود برای اینکه چون
احدی بر امم سابقه عذاب نازل میشد در این ایام میشد پس رسول خدا این ایام را
برای اینکه ایام مخوفه است یعنی خوف نزول عذاب در آنهاست و هم در فقیه در سبب
روزه این سه روز حدیثی منقولست که رسول خدا از سبب روزه این سه روز
پرسیدند فرمود که اما پنجشنبه روزیست که عرض کرده میشود در آن اعمال و اما
چهارشنبه روزیست که خلق شده است در آن آتش و اما روزه پس سببش یعنی نگاه
میدارد اینکس را از آتش جهنم و نیز در فقیه از ابی عبدالله ع این مضمون منقولست که هرگاه
در اول ماه یعنی از دهه اول دو پنجشنبه باشد پس روزه دار اولین آنها را که آن افضلست
و هرگاه بوده باشد در آخر ماه در دهه آخر دو پنجشنبه پس روزه دار آخرین آنها را که آن افضلست
و در روایتی دیگر که هم در فقیه مذکور است بدینگونه است که حضرت کاظم ع را پرسیدند
که از دو پنجشنبه که در دهه آخر اتفاق افتد فرمود که اولین را روزه دار که شاید بدیگری
نرسی مخفی نماند که از بعضی اخبار که در فقیه سبب مذکور است چنین مستفاد میگردد که این
سه روز منحصر در روز پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه میان نیست بلکه اگر خواهد در چهارشنبه
اول و آخر و پنجشنبه میان نیز یا ماهی چنان و ماهی چنین یا دو شنبه اول و چهارشنبه میان

و پنجشنبه آخر را و یا چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را نیز روزه میتواند داشت و در فقیه حدیثی
مذکور است که حاصل آن اینست که حضرت ابی عبدالله ع را پرسیدند از کسی که این سه روز را
از هر ماه روزه بدارد و روزه داشتن بر او شاق باشد آیا در عوض فدائی یعنی چیزی که بدل آن
باشد و تدارک آن کند هست فرمود که در هر روزی مدی از طعام و هم در آن کتاب از ابراهیم
مثلثی منقولست که بآنحضرت گفتم که روزه سه روز در هر ماه بر من دشوار است مجزی است
از اینکه بجای هر روز درهمی تصدق کنم فرمود که تصدق یک درهم افضل است از روزه داشتن
روزی و از حدیث دیگر هم در فقیه مذکور است مستفاد میشود که روزه این سه روز را از تابستان
بزمستان بجهت آسانی تاخیر نمودن نیز جایز است دیگر از مندوبات صیام روزهای متعلقه
مخصوصه ببعضی شهور و ایام هر یک از آنها نیز تتبعی کالای بقدر حیات خریدنی و گوهر والائی بقیمت عمر
کشیدنی است اگر چه غرض اصلی در این مقام ذکر صیام است ولیکن مجملی و مختصری از سایر عبادات
متعلقه ببعضی ایام و لیالی هر ماه که کرم خبایای الهی را نخواهد فیض استنبا هیچ یک از آنها نیز بنصیب
فضیلتی رسانید و برای مذنبین مؤمنین هر کدام بالهجائه آمرزشی گردانیده است تا قریب
نگارش می یابد از آنجمله روزه رجب است که آنرا شهر الله الاصم و شهر الله الاصب نیز میخوانند چه
اصم یعنی کر است و چون عرب در زمان جاهلیت نیز حرمت این ماه داشته در آن قتال و غارت
نمیکرده اند و آواز سلاح و خروش در آن شنیده نمیشد آنرا اصم میگفته اند یعنی کر است
و چون در این ماه رحمت الهی بر بندگان فرو میریزد از آن جهت آنرا اصب نامیده اند بر پویندگان
طریقه آگاهی و جویندگان وسیله مرضات الهی مخفی نماند که ماه رجب ماهی عجب و تلاش در یافت
فیض آن بر ذمت همت جمله مومنان واجب بلکه اوجب است و در جلالت شان این ماه همین بس
که در بیست و هفتم حضرت اقدس محمدی ص بدیهیه تکریم سروری سربلندی و بتشریف شریف
پیغمبری ارجمندی و آفتاب وجود هدایت فروغش از فلک جلال مراتب عالیه شرف و کمال نور
فیوضات بر شرق و غرب عالم تافته مشاطه حکمت کامله در این روز سعادت قرین جمال کمال

نو عروس شرع و دین را بآن دُرّ یتیم آراستگی داده و غمخوار رحمت شامله در این روز فیروز
ببعثت چنین رسول شفاعت خواه رحمت اندوزی عالم عالم منت بر عالمیان نهاده و نیز در
سیزدهم اینماه عزیز یکتا گوهر وجود السرور جناب مستطاب امیر المؤمنین را صدف شرف تولد
نموده و بیت الشرف حرم محترم خدا بقا بلکی وجود گرامی آن مقتدا آغوش اشتیاق گشوده و هم در
غره اینماه عز جبهه مناقب و مفاخر و قرة العین اوایل و اواخر حضرت امام محمد باقر متولد گردیده
و حضیض زمین را بخورشید انور وجود فیض گستر خود رشک آسمانی بخشیده و بقول بعضی دهم اینماه
نیز بسعادت ولادت نادید طریق رشاد حضرت امام محمد تقی جواد ممتاز و زبان مباهات از بن
جهت بر امثال و اقران خود دراز است و بقول بعضی دویم یا پنجم اینماه نیز مولد حضرت هادی علیهم
و بدین شرف آنهم در اعلی مرتبه عزت و احترام است و بقول اکثر در پانزدهم اینماه شرف تزویج
خیر النسا که در عالم بالا نامزد بحضرت امیر و عروس زاده سعادت قرین آن در حجله ضمیر منیر رب ودود
عالمیان پرده نشین بود باشارت با بشارت جناب الهی جلوه ظهور نمود و آن نخل برومند
حدیقه امامت ازین پیوند خداوند پیوند سراسر شرف تمام کرامت مقدس سان عالم بالا و سبحان
ملاء اعلا را با پرنشینی خود مباهات فرمود بالحاصل صورت احوال اینماه نیکو شمایل بخط و خال
اینهمه فضایل آراستگی دارد خوشا صاحب توفیقی که اینماه فیض قرین و ایام و لیالی چنین را بکند در
وظایف طاعات گوناگون از روزه و نماز و صدقات و زیارات و دعوات ماثوره و اجابت
مقرون گذرانیده و امان فرصتی چنین را رایگان از دست نگذارد چه اعمال مذکوره مقرره اینماه
در نظر قبول خداوند جلیل بسیار جمیل و فضیل و ثواب هر یک از آنها روز جزا در کفه حسنات
ترازوی اعمال بغایت ثقیل است در فقیه از حضرت مقدس موسویه این مضمون منقولست
که رجب نهریست در بهشت سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل هر که روزه دارد روزی از رجب
آشاماند او را خدا تعالی از آن نهر و در همان کتاب از آن رفیع جناب این مضمون مرویست که رجب
ماه بزرگوار است مضاعف میسازد خدا تعالی در آن حسنات را و محو میگرداند در آن سیئات را

هر که روزه

هر که روزه دارد روزی از رجب دور شود از و آتش یکساله راه و هر که روزه دارد سه روز از رجب واجب گردد
برای او بهشت و هم در فقیه از حضرت ابی عبدالله این مضمون ماثورست که نوح در روز اول رجب
سوار کشتی شد پس امر کرد هر که با او بود بانکه روزه دارند این روز را و فرمود که هر که روزه
دارد این روز را دور شود آتش یکساله راه و هر که روزه دارد هفت روز بسته شود از و هفت
دوزخ و هر که روزه دارد هشت روز گشاده شود برای او هشت در بهشت و هر که روزه دارد پانزده
روز عطا کرده شود آنچه سؤال اوست اندر گاه الهی و هر که بر این افزاید خدا تعالی بیفزاید اجر و ثواب
افزاید و در امالی شیخ صدوق از امام همام حضرت ابی جعفر روایت شده که هر که روزه دارد
از رجب یک روز از اول یا میان یا آخر آن واجب کند خدا تعالی برای او بهشت را و گرداند او را با ما در
درجه تا روز قیامت و هر که روزه دارد دو روز از آن گویند او را که عمل از سر گیر که بتحقیق آمرزیده
شد برای تو آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته تو و هر که روزه دارد سه روز از رجب گویند او را
بتحقیق که آمرزیده شد برای تو آنچه گذشت و آنچه باقیست یعنی گناهان گذشته و آینده تو پس
شفاعت کن برای هر که خواهی از گناهکاران برادرانت و آشنایانت و هر که روزه دارد هفت روز
از رجب بسته شود از او هفت در دوزخ و هر که روزه دارد هشت روز از آن گشاده شود برای
او هشت در بهشت پس داخل شود از هر کدام خواهد و نیز در امالی از برگزیده صمدی جناب محمدی
مرویست حدیثی که حاصل آن اینست که هر که روزه دارد روزی از رجب از روی ایمان و احتساب
گرداند خدا تعالی میان او و آتش هفتاد خندق که پهنای هر خندقی بقدر ما بین آسمان و زمین
باشد و هم در امالی از جناب رضویه حدیثی منقولست که هر که روزه دارد نخستین روز از رجب
از روی رغبت در ثواب خدای عز و جل واجب شود برای او بهشت و هر که روزه دارد روزی در
وسط آن اذن شفاعت دهند او را در باره افرادی از عاصیان که در بسیاری مانند ربیعه و مضر
باشند که آن دو قبیله از عرب بکثرت مشهور و مثل اند و هر که روزه دارد روزی از آخر آن
گرداند او را خدای عز و جل از پادشاهان بهشت و اذن شفاعت دهد او را در باره پدر و مادر

و پسر و دختر و برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله و آشنایان و همسایگانش و اگرچه بوده باشد
در میان ایشان کسی که مستوجب آتش باشد و هم در آن کتاب از علی بن سالم منقولست که او از پدرش
روایت کرده که گفت در ماه رجب بمجلس حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام داخل شدم و چند روز
از آن مانده بود چون مرا دید فرمود ای سالم آیا روزه داشته در این ماه چیزی گفتم نه والله یا ابن
رسول الله پس فرمود که هر آینه بتحقیق که فوت شده است از تو از ثواب آنچه غایت مقدار آنرا
ندانسته جز خدای عز و جل و بدرستی که این ماهیست بتحقیق که فضیلت داده است آنرا خدا تعالی
و عظیم گردانیده است حرمت آنرا و واجب کرده است برای روزه داران کرامت خود را پس گفتم یا ابن
رسول الله پس اگر روزه دارم از آنچه مانده است چیزی آیا میرسم و فایز میگردم ببعض ثواب
روزه داران این فرمود یا سالم هر که روزه دارد روزی از آخر این ماه بوده باشد این از برای
او امانی از شدت سکرات مرگ و امانی از برای از مطلع و عذاب قبر و هول مطلع عبارتست از
خوف و وحشتی که اولا در وقت دفع حجاب از پیش نظر و اطلاع بر احوال نشأه دیگر بنده را رو
میدهد و هر که روزه دارد دو روز از آخر این ماه بوده باشد مر او را باین گذشتنی بصراط و هر که
روزه دارد سه روز از آخر این ماه را ایمن شود در روز فزع اکبر که قیامتست از هولها و سختیهای
آن و عطا کرده شود برات از آتش جهنم و هم در آن کتاب از پیشوای شیخ و شاب حضرت امیر ع
حدیثی مذکور است که هر که روزه دارد روزی از رجب در اول آن یا در میان یا در آخر آمرزیده
شود برای و آنچه پیشتر صادر شده از گناهانش و هر که روزه گیرد سه روز از رجب در
اول آن و سه روز در میان آن و سه روز در آخر آن آمرزیده شود برای و آنچه پیشتر صادر
شده از گناهانش و آنچه بعد از آن صادر شود و هر که احیا کند شبی از شبهای رجب آزاد
سازد خدای تعالی او را از آتش و قبول کند شفاعت او را در باره هفتاد هزار مرد از گناهکاران
و هر که تصدق نماید بصدقه در رجب برای طلب رضای خدا اکرام کند او را خدا تعالی روز
قیامت در بهشت از ثواب آنچه نه هیچ چشمی دیده و نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری

خطور کردن

خطور کرده باشد اما ایام و لیالی شریفه این ماه که در صیام و قیام و سایر عبادات در آنها اخبار
و آثار علیحده ماثور و سالکان مسلک بندگی را اهتمام در آنها بیشتر خواهد بود و از آنجمله شب اول است
که یکی از لیالی اربعه سال و احیای آن از اشرف اعمال است چه روایت که محیی مراسم شرع و دین
جناب امیر المؤمنین ع عجب داشتی از کسی که چهار شب از سال بعبادت اشتغال ننماید شب
اول رجب و شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عید اضحی و از اعمال این شب نمازی چند و دعای
چند است که از ائمه اطهار ع ماثور و در کتب اعمال مذکور است دیگر روز اول رجب است که مولود
حضرت امام محمد باقر ع بوده چنانکه گذشت و در فضل روزه آن مذکور شد که نوح در آن روز بکشتی
نشسته اهل کشتی را بروزه آن روز مامور ساخت و فرمود که هر که از شما امروز روزه دارد آتش
از وی یکسال راه دور گردد و از جمله اعمال این روز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است
از حضرت مقدس جعفریه منقول است که هر که زیارت کند حضرت امام حسین را علیه السلام روز اول رجب
آمرزد خدا تعالی او را البته دیگر شب جمعه اول این ماه است که آنرا شب رغایب میگویند از آنجهت
که رغایب بمعنی عطایای بسیار است و در این شب کریم آمرزگار عطا و بخشش بسیار به بندگان
میفرماید کفعمی در حواشی مصباح خود حدیثی از جناب نبوی ص ذکر نموده که غافل نشوید از شب
جمعه اول رجب چه بدرستی که آنرا ملائکه شب رغایب مینامند برای اینکه چون ثلثی از شب
گذرد فرشتگان آسمانها و زمین در کعبه و گرد آن اجتماع نمایند پس الله تعالی گوید ای فرشتگان من
مسئلت کنید از من آنچه خواهید پس گویند الهنا خداوندا حاجت ما اینست که آمرزیده روزه داران
رجب را بعد از آن آنحضرت فرمود نیست هیچ احدی که پنجشنبه اول رجب را روزه دارد و شب جمعه ما بین
شام و خفتن دوازده رکعت نماز گذارد بکیفیتی که مذکور میشود مگر اینکه آمرزد خدا تعالی برای او
گناهانش را اگرچه در وزن و اگرچه باشد گناهان او مثل کف دریا و بعدد ریگ و بوزن کوهها
و بعدد برگ درختان و باید برفته شود شفاعت او روز قیامت در باره هفتصد کس از اهلش
از کسانیکه مستوجب آتش باشند و کیفیت این نماز اینست که در هر رکعت بعد از حمد انا انزلناه

سه بار و قل هو الله احد دوازده بار خواند و بعد از فراغ از نماز هفتاد بار صلوات بر محمد و
آلش فرستد بعد از آن بسجده رفته هفتاد بار گوید سبوح قدوس رب الملائكة والروح
بعد از آن سر برداشته هفتاد بار گوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك العلي الاعظم
بعد از آن بار دیگر بسجده رفته آنچه در سجده اولی گفته باز بگوید بعد از آن حاجت خود را هم
چنان در سجود از درگاه الهی مسئلت نماید که روا میشود ان شاء الله دیگر شب پانزدهم اینماه است
که آن نیز در فضل و شرف امتیاز تمام دارد مرویست که چون شب نیمه رجب در آید خدای تعالی امر
کند کرام الکاتبین را که نظر کنید در نامه بندگان من و هر گناه که در آن باشد محو کنید و عوض
آن حسنات نویسید و از اعمال این شب دوازده رکعت نماز است در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره
که خواهد خواند و بعد از فراغ فاتحه و معوذتین و اخلاص و آیة الکرسی و باقیات الصالحات
که عبارت از کلمات اربع است این جمله را هر یك چهار بار خواند و بعد از آن گوید الله الله ربی
لا شریك به شیئا و ما شاء الله لا قوة الا بالله العلي العظيم مرویست که هر که در این شب این نماز
گذارد بعد از آن هر دعا کند مستجاب گردد دیگر روز پانزدهم و این روز نیز در فضل و شرف
روزی عجب و در ردیف لیل و نهار از روزهای منتجب است مرویست که حضرت آدم مناجات کرد که خدایا
اجره برایام بهترین اوقات نزد تو وحی آمد که ای آدم بهترین روزها نزد ما روز نصف رجب است
تقرب جوی بما در این روز بتصدق و روزه و استغفار و قول لا اله الا الله که هر که این کند بنا شد حرام
او را آتش و از اعمال این روز غسل کردن و زیارت امام حسین ع است مرویست که از حضرت مقدس
رضویه پرسیدند که در کدام ماه زیارت کنیم امام حسین را فرمود که در نیمه رجب و در نیمه
شعبان و نیز از اعمال این روز خواندن دعای ام داود است و ام داود زنی بود که از جبهه احوالش
انوار صلاح و تقوی جلی و صورت احوالش بزیور دینی محامد متحلی و بقول بعضی غریبه علویه و بقول
بعضی ام ولد بوده و بهر تقدیر در سلك عفایف حرم حسن مثنی انتظام داشته و داود او تولد یافته
و نیز بشرف دایگی حضرت امام جعفر صادق فایز گردیده و سبب این دعا از این جهت است که پسرش داود را

منصور

منصور دوانقی ملعون گرفته محبوس ساخته بود از زن بخدمت آنحضرت آمده در آن باب
استغاثه نمود و ماه رجب نزدیك بود آن مفرج غموم و شدايد این دعای شریف تمام فواید با و
تعلیم فرمود که بدینگونه که ایام البیض رجب که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد روزه دارد و در
روز آخر نزدیك زوال غسل کند و بعد از آن بگذاردن اعمالی که کیفیت اعمال آن در کتب اعمال
مذکور است پرداخته بعد از آن بدعای مذکور رطب اللسان گردد ام داود فرمان پذیر گشته
در همان نزدیکی پسرش داود از حبس خلاصی یافت و با پنجاه هزار درهم بمقام و مسکن خود شتافت
و حکایت کرد که شب نیمه رجب در خواب دیدم که مرا گفتند که دعای مادر مستجاب شد چون بیدار
شدم ملازمان ابو الدوانیق همان شب آمده بتعظیم تمام مرا نزد وی بردند و عذر خواهی بسیار نموده
پنجاه هزار درهم بمن عطا و مرخص فرمود دیگر روز بیست و پنجم است و در این روز سر دفتر خاتم
حضرت امام موسی کاظم وفات یافته روح مطهرش از بند و زندان جهان فانی بعالم باقی
شتافته مرویست که روزه این روز کفاره دویست ساله گناهانست دیگر شب بیست
و هفتم است که شب بعثت باشد و این نیز از شبهای با برکات و عبادت در آن از مغتنمات
در مصباح صغیر از پیشوای عباد حضرت جواد منقولست که فرموده که در شبها شبی است که
بهتر است آن از هر چه آفتاب بر آن تابد و آن شب بیست و هفتم رجب است در بامداد آن شب
فرستادند بخلق رسول الله را و عامل بخیر را از شیعه ما در آن شب عمل کردن شصت ساله باشد پرسیدند
که اصلحك الله چه عمل باید کرد در آن شب فرمودند چون نماز خفتن گذاردی و بجامه خواب روی
و خوابی و بعد از آن هر گاه بیدار گردی پیش از نصف شب دوازده رکعت نماز کن و بخوان در
هر رکعت الحمد و سوره و چون سلام دهی از هر دو رکعتی بنشین و بخوان الحمد هفت بار و معوذتین
و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون هر یك هفت بار و انا انزلناه و آیة الکرسی هر یك هفت بار دیگر
روز بیست و هفتم است و این روز چنانکه گذشت روز بعثت حضرت سید الانام و در فضل و شرف
برگزیده ایام است و در ثواب روزه این روز در امالی شیخ صدوق از آنحضرت مقدس جعفر بن محمد

مرویست که هر که روزه دارد روز بیست و هفتم رجب را نویسد خدای تعالی برای او اجر روزه
هفتاد سال و در مصباح شیخ طوسی از ریان بن صلت روایت شده که ابوجعفر ثانی یعنی حضرت
جواد وقتی که در بغداد بود روز نیمه رجب و روز بیست و هفتم رجب روزه داشت و جمله حشم وی
روزه داشتند و ما را فرمود نماز کنیم دوازده رکعت در هر رکعت الحمد و سوره و بعد از فراغ خوانیم
الحمد چهار بار و قل هو الله احد چهار بار و معوذتین چهار بار و گوئیم لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله
والحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چهار بار الله الله ربی و لا اشرک به شیئا چهار بار
لا اشرک بربی احدا چهار بار و نیز از اعمال این روز غسل کردن و دعاها و نمازهای دیگراست که در
کتب اعمال مذکور است و اما نمازهای مطلقه مقرره ایام ماه یکی نماز سلمانست و حدیث آن که مشتمل است
بر فضل و ثواب و کیفیت گذارش آن در مجلس سیم این باب در عداد صلوات موقته نگارش یافته
و رجوع بآن انسب است و نیز در نمازهای ایام ماه که هر شب عمل کردن مستحب است و اختصاص بشبی
ندارد دو رکعت نمازاست در هر رکعت الحمد یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار و قل هو الله احد
یکبار بخواند و بعد از آن دستها بر داشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و الیه المصیر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم صل علی محمد النبی الامی و آله و بعد از آن دست بروی فرود
آورد و مرویست که هر که در هر شب از شبهای این ماه این نماز بدین نحو بگذارد هر دعا که کند مستجاب شود
و نویسد خدای تعالی برای او ثواب شصت حج و شصت عمره و ما از دعوات کثیر البرکات که خواندن
آن هر روز از ایام ماه شود و سرمایه فیض موفور است آنچه دعائیست که از ناحیه مقدسه حضرت مهدی
بوساطت شیخ ابوالقاسم بن روح که از وکلاء آنحضرت بود بیرون آمده و آن اینست اللهم انی اسئلک
بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب و اتقرب بهما الیک خیر القرب یا من الیه
المعروف طلب و فیما لدیه رغب اسئلک سؤال معترف مذنب قد اوبقته ذنوبه و اوثقته عیوبه فطال علی
الخطایا دؤبه و من الرزایا خطوبه یسئلک التوبة و حسن الاوبة و النزوع عن الحوبة و من النار فکاک رقبته

والعفو

والعفو عما فی ربقته فانت یا مولاه اعظم امله و ثقته اللهم و اسئلک بمسائلک الشریفة
و وسائلک المنیفة ان تتغمدنی فی هذا الشهر برحمة منک واسعة و نعمة وازعة و نفس بما
رزقتها قانعة الی نزول الحافرة و محل الآخرة و ما هی الیه صائرة حاصل مضمون اجابت مقرون
اینکه الها بحق کسی که من درخواست میکنم از تو بحق دو فرزند که متولد شده اند در رجب یکی محمد بن علی
یعنی محمد تقی ع دویم پسر او علی پسر او محمد که برگزیده است یعنی امام علی نقی ع چنانکه سابقا مذکور شد و نزدیکی
میجویم بوسیله ایشان بسوی تو بهترین نزدیکیها فرا ای کسی که بسوی او هر احسانی طلب کرده میشود
در آنچه نزد اوست رغبت کرده میشود سؤال میکنم ترا مانند سؤال کردن عاجز گناهکاری که بتحقیق هلاک
کرده باشد او را گناهان او و ببند انداخته او را عیبهای او و دور و دراز شده بر خطاها کوشش او و از مصیبتها
امور عظیمه که در خواهد از تو توفیق توبه و خوب بازگشت و بازایستادن از گناه را و طلب آزاد نمودن
گردن خود را و درگذشتن از آنچه در گردن اوست پس توئی آقای من بزرگترین آرزوی او و محل اعتماد او
الها سؤال میکنم ترا بسؤالهای بلند پایه تو و وسیلهها بارحمت فراگیرنده بپوشانی و مشمول گردانی مرا در این ماه
برحمتی از جانب خود که فراگیرنده باشد و نعمتی که بازدارنده باشد و نفسی با آنچه روزی کرده از آن خورسند
تا فرود آمدن در قبر و جای آخرت و آنچه نفس بسوی او برگردانیده است و دیگر از اعمال این ماه خواندن هزار
قل هو الله احد است در اخبار حضرت سید اخیار ص مذکور است که هر که در عمر خود ده هزار قل هو الله احد
خواند در ماه رجب بیرون آید از گناهان چون روزی که از مادر متولد شده و روز قیامت باستقبال او
آیند هفتاد فرشته و او را بهشت بشارت دهند و از سور قرآن و اذکاری که هر روزی و شبی در
این ماه و ماه شعبان و ماه رمضان که کام زبان از شهد تلاوت و قرائت آنها کامیاب گردانیدن
فوزی عظیم است آنست که از حضرت علیه علویه علیه الصلوة والسلام منقولست که فرموده اند که هر که
خواند در رجب و شعبان و ماه رمضان هر روزی و شبی فاتحه و آیة الکرسی و چهار قل و تسبیحات
اربع و لا حول و لا قوة الا بالله گوید و صلوات بر پیغمبر ص فرستد هر یک از اینها را سه بار بعد از آن
استغفار کند از الله نعم چهارصد بار آمرزد خدای تعالی برای او گناهانش را اگرچه بود باشد گناهان او

چون قطرات باران وبرگ درختان وکف دریا وفدا کند و منادی روز فطر که عید
رمضان باشد که ای بنده من بود وست منی حقا حقا و مر تو راست نزد من بهر حرفی بعنی
در انچه خواندی شفاعتی در باده برادران بعد ازان انحضرت فرمود قسم بانکسی که جان
من بدست اوست که هر که این کند در این سه ماه وشبهای ان واگرچه یکبار باشد
در عمر خود عطا کند او را خدا بتعالی بهر حرفی هشتاد هزار حسنه که هر حسنه گرانتر باشد
از کوه احد و روا کند برای او هفتصد حاجت نزد جان کندنش و هفتصد در قبرش
ومثل آن در وقت بریدن نامها ومثل آن در میزان ومثل آن نزد صراط وجای
دهد او را در سایه عرش خود وحساب کند بحساب آسان وبتحقیق مهیا کند برای او انچه
نه هیچ چشمی دیده ونه هیچ گوشی شنیده ونه بر دل هیچ بشری خطور کرده باشد مخفی نماند که
صلوات مختصه هر شب وغیر مختصه هر شب وسایر اعمال از دعوات واذکار در اینماه بسیا
ر ما بود ودر کتب معتبره اعمال مذکورات هر که را شوق بیشتر غالب وسعادت فضل وثواب
انها را بفقد فرصت خریدار وطالب باشد رجوع باینها میتواند نمود دیگر از انجمله روزه ماه
شعبانست وآن نیز ماه عزیز القدر جلیل الشان ودر فضل وشرف ده نه ماه مبارک رمضانست
واز فضایل اینماه انکه در سیوم آن قرة العین سید کونین ابی عبد الله الحسین ع متولد کردیده
ودیده ارض وسما را بافتاب وجود عالم آرا نور وضیا بخشیده ودر شب پانزدهم که شب برات
چشم وچراغ عالم وعالمیان حضرت محمد بن الحسن صاحب الزمان ع تولد یافته وبشر نور ساطع
وجود گرامی آن برهان قاطع بچشم روشنی ساکنان عالم بالا انشافته ودر دوم اینماه فرض صیام
ماه رمضان شرف نزول ارزانی داشته وقلم فرمان حضرت رب العالمین رقم تکلیف این
عبادت را بر فرد فرد زمره مکلفین نگاشته ووجه تسمیه اینماه بشعبان بنا بر مشهور انست
که طوایف عرب که بجهت پاس حرمت رجب چنانکه گذشت از حرب وغارت دست بر خاطر
میداشتند چون شعبان داخل میشد شعب شعبه وفرقه فرقه برای تاخت وتاراج متفرق گشته

رو باطراف میگذاشتند و امام رو یا اینست که اینماه برای این مسمی بشعبان شده که منشعب ومتفرق
میشوند در ان ارزاق بابینجه کهر یعنی که هر رزقی بجانب صاحب خود میرود چنانکه مذکور میشوند و اینماه
عالی مرتبت را همین شرف ومنزلت بس و سید انس وجان و شرافت بخش زمین وزمان ص
از ابخود منسوب ساخته وعلم هدایت برجم این گفتار بر تارک اعتبار اینماه بعض اثار بر
افراخته است که شعبان شهری وشهر رمضان شهر الله عز وجل فمن صام یوما من شهری کنت
شفیعه یوم القیمة ومن صام یومین من شهری غفر له ما تقدم من ذنبه ومن صام ثلثة
ایام من شهری قیل له استانف العمل ومن صام شهر رمضان الحدیث حدیث در امالی شیخ صدوق
مذکور وحاصل معنی اینست که شعبان ماه منست وماه رمضان ماه خدای عز وجل پس هر که
روزه دارد از ماه من باشم شفیع او در روز قیامت وهر که روزه دارد دو روز از ماه من امرزیده
شود برای او انچه گذشته از گناه او وهر که روزه دارد سه روز از ماه من گفته شود یعنی او را از
جانب الهی که از سر گیر عمل را ودر مصباح شیخ طوسی از صفوان بن مهران جمال المضمون ماثور است
که گفت حضرت ابی عبد الله ع مرا فرمود که تحریص وترغیب کن اهل ناحیه خود را بروزه داشتن شعبان
گفتم که فدای تو گردم در ان ثوابی می بینی فرمود ای رسول خدا ص چون هلال شعبان دیدی منادیرا
فرمودی که در مدینه ندا در نمودی که ای اهل یثرب من فرستاده رسول خدایم بشما بدانید واگاه باشید
که شعبان ماه منست رحمت خدا بر کسی باد که یاری کند مرا بروزه داشتن در اینماه انگاه حضرت امیر
المؤمنین ع گفت روزه ماه شعبان از من فوت نشده هرگز تا منادی رسول خدا را شنیدم وفوت نشود
از من تا زنده باشم روزه ماه شعبان انشاء الله نعم ودر فقیه بروایت ابی حمزه ثمالی از امام همام
حضرت ابی جعفر ع مرویست که من صام شعبان کان له زلة وصمة وبادرة یعنی هر که روزه دارد شعبان را
بوده باشد برای او این روزه پاکی وپاکیزگی از هر خطائی ووصمتی وبادره ابو حمزه گفت که گفتم بابی جعفر ع
چیست فرمود که سوگند خوردن در وقت غضب وتوبه از ان پشیمانی برانست ودر امالی ابن بابویه
انحضرت مقدسه جعفریه ع حدیثی منقولست که روزه داشتن شعبان ذخیره ایست برای بنده روز قیامت

وبیستم هیچ بنده که بسیار روزه دارد در شعبان مگر آنکه اصلاح کند خدا برای او امر معیشت او را و
کفایت نماید شر دشمن او را و بدرستیکه کمتر چیزی که بیاید برای کسی که روزه میدارد روزی از شعبان
اینست که در مجلس خلد آئین فیض آگین حضرت رسالت پناه مکان واجب شود برای او بهشت و هم در امالی
و ثواب الاعمال نیز منقولست بخبری که محصل مضمون آن اینست که در مجلس خلد آئین حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله جمعی از اصحاب مذاکره فضایل شعبان مینمودند آن سحاب پر در نثار رحمت رب الارباب بگفتار در بار لب
کشودند و بنان زبان بیان نگین و آن خاطر ایشانرا بثمین لآلی مضامین این سخنان ترصیع فرمودند
که شعبان ماهی شریفست و آن ماه منست و حاملان عرش تعظیم میکنند آنرا و میشناسند حق آنرا و آن ماهی است
که زیاد میشود در آن ارزاق مؤمنان چون ماه رمضان یا برای ماه رمضان علی اختلاف النسخ و
آراسته میشوند در آن بهشتها و برای همین نامیده شده است این ماه شعبان که منشعب میشوند در آن
ارزاق مؤمنان یعنی متفرق میشوند و هر رزق بجانب صاحب خود میرود و آن ماهی است که عمل حسنه
در آن هفتاد برابر میشود و سیئه از درجه اعتبار ساقط است و گناه آمرزیده است و حسنه مقبولست
و حق جل جلاله مباهات میکند در آن بعبادت کنندگان این ماه و نظر رحمت میکند بروزه داران
و شب خیزان و مباهات مینماید بایشان بحاملان عرش پس حضرت علی بن ابیطالب برخواست و گفت
پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله وصف کن از برای ما چیزی از فضایل این ماه چیزی تا زیاد شود
رغبت ما در روزه داشتن آن تا اجتهاد و کوشش کنیم در عبادت برای خداوند جلیل در آن پس آنحضرت
فرمود که هر که روزه دارد در روز اول شعبان بنویسد خدای عز و جل برای او هفتاد حسنه که هر حسنه
برابری کند بعبادت سالی و هر که روزه دارد دو روز از شعبان ساقط شود از او سیئات موبقه
یعنی هلاک کننده و هر که روزه دارد سه روز از شعبان بلند شود برای او هفتاد درجه در جنان از
در و یاقوت و هر که روزه دارد چهار روز از شعبان وسیع گرداند خدا تعالی برای او در رزق و هر که روزه
دارد پنج روز از شعبان محبوب بندگان شود و هر که روزه دارد شش روز از شعبان برگردانیده شود
از او هفتاد قسم از بلا و هر که روزه دارد هفت روز از شعبان نگاه داشته شود از ابلیس و اعوان و انصار

بعض نسخ

او در بهشت عرش و هر که روزه دارد هشت روز از شعبان بیرون نرود از دنیا تا آشامانیده نشود
از حوضهای قدس و هر که روزه دارد نه روز از شعبان علی اختلاف النسخ عطوفت کنند با او
منکر و نکیر در وقت سؤال و هر که روزه دارد ده روز از شعبان وسیع گرداند خدا تعالی برای او
قبر او را هفتاد ذراع و هر که روزه دارد یازده روز از شعبان زده شود بر قبر او یازده چراغ پایه
از نور و هر که روزه دارد دوازده روز از شعبان زیارت کنند او را در قبرش هر روز نود هزار
فرشته یا هفتاد هزار علی اختلاف النسخ تا وقت دمیدن در صور و هر که روزه دارد سیزده روز
از شعبان استغفار کنند برای او فرشتگان هفت آسمان و هر که روزه دارد چهارده روز از شعبان
ملهم شوند چهارپایان و درندگان حتی ماهیان دریاها اینکه استغفار کنند برای او و هر که روزه
دارد پانزده روز از شعبان ندا کند او را رب العزة که قسم بعزت خودم که نمیسوزانم ترا باتش و
هر که روزه دارد شانزده روز از شعبان منطفی گردانند از او هفتاد دریا از نیران یعنی آتشهای جهنم
و هر که روزه دارد هفده روز از شعبان بسته شود از او درهای نیران همگی و هر که روزه دارد هجده
روز از شعبان گشوده شود برای او درهای جنان همگی و هر که روزه دارد نوزده روز از شعبان
عطا کرده شود هفتاد هزار قصر در جنان از در و یاقوت و هر که روزه دارد بیست روز از شعبان
تزویج کرده شود هفتاد هزار زوجه از حور العین و هر که روزه دارد بیست و یک روز از شعبان
مرحبا گویند او را فرشتگان و مسح کنند او را ببالهای خود و هر که روزه دارد بیست و دو روز از شعبان
پوشانیده شود هفتاد هزار حله از سندس و استبرق و هر که روزه دارد بیست و سه روز از شعبان
آورند از برای او چارپائی از نور وقت بیرون آمدن وی از قبرش پس سوار شده بسوی بهشت
رود و هر که روزه دارد بیست و چهار روز از شعبان شفاعت او پذیرفته شود در باره هفتاد هزار
کس از اهل توحید و هر که روزه دارد بیست و پنج روز از شعبان عطا کرده شود برائت از نفاق
و هر که روزه دارد بیست و شش روز از شعبان بنویسد خدای تعالی برای او جواز بر صراط و هر که روزه
دارد بیست و هفت روز از شعبان بنویسد خدا تعالی برای او برائت از آتش و هر که روزه دارد بیست و هشت روز

از شعبان نورانی وتابان شود روی او روز قیامت وهر که روزه دارد بیست ونه روز از
شعبان رسد خوشنودی و رضای بزرگ از الله تعالی وهر که روزه دارد سی روز از شعبان ندا کنند
جبرئیل از جانب پیش عرش ما هذا از سر گیر عمل را بتحقیق که آمرزیده شد برای تو آنچه رفت و پیش از این
واقع شد از گناهان تو وخدای جلیل عز وجل میگوید که اگر بوده باشد گناهان تو بعدد ستارگان
آسمان وقطرهای باران ها و برگ درختان و بعدد ریگ و خاک و روزهای دنیا هر آینه آمرزیدیم
آنها را برای تو و نیست این بر خدای تعالی سخت و دشوار بعد از روزه گرفتن تو ماه شعبان را و ایام غیر
اینها که در فضل روزه آنها و سایر اعمال در آنها علیحده اخبار ورود یافته بالجمله روزهای پنجشنبه است
که از حضرت سید عالمیان منقولست که هر روز پنجشنبه از ماه شعبان آسمانها را زینت کنند ملائکه
گویند خداوندا بیامرز بفضل و کرم خود روزه داران این روز را و دعای ایشان را اجابت کن
که هر که در این روز دو رکعت نماز کند در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار بخواند
چون فارغ شود صد بار صلوات فرستد بر محمد وآل محمد وقضا کند حاجتی که داشته باشد
دیگر سه روز آخر اینماه است که در امالی شیخ صدوق از جناب مقدس جعفری مرویست که هر که
روزه دارد سه روز از آخر شعبان و متصل سازد آنرا بماه رمضان نویسد خدای تعالی برای او
روزه دو ماه پی در پی واز لیالی متبرکه اینماه شب پانزدهم که شب برات و از سعادت ولادت
حضرت صاحب الامر سرایی فیض و برکات است در فضل آن هم در امالی از حسن بن فضال منقولست که گفت
پرسیدم حضرت علی بن موسی الرضا را از شب نصف شعبان فرمود که آن شبیست که آزاد میکند خدای تعالی
در آن گردنها را از آتش و می آمرزد در آن گناهان بزرگ را گفتم آیا در آن نمازی هست زیاد بر سایر شبها فرمود
که نیست در آن چیزی موظف یعنی نماز مخصوص ولیکن اگر دوست داری اینکه تطوع نمائی بچیزی
یعنی نماز سنتی در آن بگذاری پس بر تو باد بنماز جعفر بن ابی طالب و بسیار کن در آن شب از ذکر خدای
عز وجل را از استغفار و دعا چه پدرم میگفت که دعا در آن مستجابست واز سایر اعمال
اینماه بزرگوار مواظبت بر استغفار و طلب مغفرت از کریم آمرزنده است چنانکه در امالی از زیان بن

صلت روایت شده که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا شنیدم که میفرمود که هر که
گوید هر روز از شعبان هفتاد بار استغفر الله واسئله التوبه بنویسد خدای تعالی برای او برائت از آتش
وجواز بر صراط و داخل گرداند او را در دار القرار که بهشت باشد دیگر از آنجمله صدقه دادن
ومرهم عطائی از کم وبیش بر دل پریشان ریش درویشی نهادنست چنانکه هم در امالی از پیشوای
خلایق حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هر که تصدق کند بصدقه در شعبان تربیت کند
او را خدای تعالی برای او چنانکه تربیت کند احد شما بچه ناقه خود را تا آنکه آید روز قیامت و
بتحقیق که گردیده باشد برای او مثل کوه احد و در فضل مجموع آنکه مذکور شد از روزه و
استغفار وصدقه در عیون اخبار الرضا از آن منبع جود و سخا مرویست که هر که روزه دارد
از شعبان یکروز برای طلب ثواب خدای تعالی داخل بهشت شود وهر که استغفار کند الله تعالی در
هر روزی از شعبان هفتاد بار محشور کند او را خدای تعالی روز قیامت در زمره رسول خدا یعنی
در میان کسانیکه با آنحضرت باشند از ائمه اطهار و مؤمنین اخیار و واجب شود برای او از جانب
الله نعم کرامت وهر که تصدق کند در شعبان بصدقه واگرچه بنصف خرمائی باشد حرام گرداند
خدای تعالی جسد او را بر آتش وهر که روزه دارد سه روز از شعبان و وصل کند آنرا بصیام ماه رمضان
نویسد خدای تعالی برای او روزه داشتن دو ماه پی در پی و باقی اعمال اینماه از نماز و دعا و زیارت
مرجع بکتب اعمال است و عمده عدم ذکر آنها در این مختصر سابقا خواسته شده است دیگر از
روزهای سنتی روزه شش روز بعد از عید فطر است چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در باب
وجوه صوم در حدیث طویلی که ظاهری از حضرت مقدس سجاد علیه السلام روایت نموده در عداد
روزهای سنتی شمرده شده است دیگر از روزهای سنتی روزه بیست و پنجم ذی قعده است که
آنرا روز دحو الارض میگویند از این جهت که زمین اولا بقدر خانه کعبه بوده است در این روز
بقدرت کامله الهی از آنجا منبسط گردیده و با اطراف عالم رسیده است و آنروزی بفضل و شرف مخصوص
و در جمله از آن اخبار مرویست از آنجمله در تهذیب از محمد بن اسمعیل صیقلی منقولست که گفت

در فضیلت دهه ذیحجة الحرام

بیرون آمد بر ما یعنی از خانه یا حرم سرای خود ابو الحسن یعنی علی بن موسی الرضا ع در روز
بیست و پنجم ذو القعده و میفرمود صوموا فانی اصبحت صائما روزه دارید که من امروز روزه
داشته‌ام گفتیم فدای تو گردیم چه روز است امروز فرمود روزیست که منتشر گردیده است
دران رحمت و پهن شده است دران زمین و بنا شده است دران کعبه و فرود آمده است
دران جبرئیل و هم دران کتاب از انجناب مرویست در حدیث دیگر که هر که روزه دارد این روز را
بنویسد خدای تعالی برای او روزه شصت ماه و در فضل شب این روز نیز از حسن بن علی وشا
روایت شده که گفت من با پدرم در وقتی که صغیر بودم تعشی کردیم نزد حضرت امام رضا ع
در شب بیست و پنجم از ذی القعده پس آنحضرت گفت بپدرم که شب بیست و پنجم از ذی القعده
متولد شده است دران ابرهیم ع و متولد شده است دران عیسی ع و دران پهن شده است
زمین از زیر کعبه پس هر که روزه دارد این روز را بوده باشد مثل کسی که روزه داشته
باشد شصت ماه دیگر از روزهای سنتی روزه نه روز اول ذی حجه است که بکمال فضل و شرف
موصوف و از معظم روزهای مشهور و معروفند میقات محرمان حرم قرب جناب سبحانی اند
و سقای حجاج کعبه حصول مثوبات جاودانی خوشا صاحب توفیقی که در میقات این اوقات
لباس کوتاه همتی از بر کند و باغسان عرق انفعال خود را از دنس هر هوس مقدس و بجامه احرامی
نیت خالص و عزم پاک ملبس گرداند و با نعلین شست یا بر لذات نفسانی زدن طریق نیک
پویان و داعیان اخبار و آثار وارده و اینمطلب را لبیک اجابت گویان ببدرقه تایید حضرت
باری خود را به بیت الحرام رستگاری رساند و از شرافت این ایام و لیالی همین بس که حضرت
کریم منان جل شانه بندگان خود را دران بخانه خود تکلیف نموده و بزبان رحمت عامش
از غایت مهمان نوازی و اکرام چهره احوال وارد شوندگان آنمقام را بزمزم غفران از غبار
هرگونه عصیان شسته و بدامن رسای فیض بی منتهای خانه بیت الحرام پاک فرموده است
انحضرت صادق جعفر ع مرویست که ایام معلومات یعنی در کریمه و یذکروا اسم الله فی ایام

معلومات که در سوره حج است ده روز اول ذی الحجه است و بقول اشهر مراد از کریمه و لیال عشر نیز
که در سوره و الفجر است عشر اول اینماه است که از غایت فضل و شرف جناب الهی بان قسم یاد فرموده است
و نیز بقول بعضی مراد از و الشفع و الوتر که هم درین سوره شریفه است شبهای جفت و طاق آنست
یا مراد از شفع و هم از وتر نهم یا مراد از شفع روز ترویه و از وتر روز عرفات و قول اخیر مرویست
الحاصل این ایام و لیالی بغایت شریف و با برکات و صیام و قیام آنها از جمله مغتنمات است روز اول
آن بنا بر بعضی روایات چنانکه مذکور میشود حضرت ابرهیم خلیل الرحمن متولد و در همین روز
بمقام با احترام خلت رسیده و بقول بعضی تزویج حضرت خیر النسا بعلی مرتضی و ان مطلق عجوزه دنیا
هم درین روز بوده و بقول مصور نقد بصورت و وقوع این امر دلخواه عدها کام را در صفحه
روز ششم اینماه چهره گشائی نموده و بقول دیگر در ماه رجب چنانکه گذشت و در روز اول اینماه
بود که حضرت اقدس رسالت ص سوره برائت را بابی بکر تعیین داد که بمکه رفته آنرا با اهالی انجا
خواند پس وحی آمد که باید آنرا ادا نماید و باهل مکه برساند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس آن
سید دنیا و دین جناب مستطاب امیر المؤمنین ع که بالشره و از یک اصل و گوهر و بحکم انفسنا و
انفسکم و برادر یا جان برابر بود طلبیده مامور ساخت که از دنبال خود را بابو بکر رسانیده
این سوره را از او ستاند و خود را بمکه رسانیده این خدمت خدائی را بتقدیم رساند پس
انحضرت حسب الامر روانه گشته روز سیم بروحا بابو بکر رسیده این سوره را از و گرفته خود در
روز عرفه و روز نحر باسماع خلایق رسانید و در روز نهم اینماه توبه آدم بدرجه قبول رسید
و صحیفه کردارش بتوقیع فتاب علیه انه هو التواب الرحیم مزین گردیده است و روز هفتم آن
یوم الزینه است که حضرت کلیم الله بر سحره فرعون غلبه نمود و بقلم اعجاز رقم عصا خط بطلان
بدستور عصی و حبال ایشان کشیده صحایف دل و زبانشان را بارقام اذعان و اقرار موشح
فرموده و هشتم آن روز ترویه است و چون در عرفات آب نبوده درین روز تهیه آب برای
انجا میکرده اند و از هم می پرسیده اند که ترویتم ترویتم یعنی سیراب شدید و بقدر احتیاج آب

برداشتند و ازین جهت بروز ترویه موسوم گردید و نهم آن روز عرفه است که جبرئیل بحضرت خلیل گفت
که اعتراف بذنبک و اعرف مناسکک یعنی اعتراف کن بگناه خود و عارف باعمال حج خود و برای
همین روز را عرفه گفتند کما خوذ باشد با اعتراف و بعضی گفته اند که چون درین روز حضرت آدم
و حوا بهم رسیدند و یکدیگر را شناختند نام او عرفه شد و در همین روز عرفه بحکم حضرت رسالت
بفرموده جناب الهی صدور یافت که همسایگان مسجد مدینه طیبه درهای خانهای خود را
که بمسجد باشند همگی مسدود سازند غیر حضرت شاه اولیا و آن ممدوح انا مدینة العلم و علی بابها
کرد ان حکم معاف و از خلایق ممتاز و بکلید این امتیاز و اختصاص باب معرفت پایه قدر و
منزلت وی بروی عوام و خواص باز گردید و بقول بعضی در شب عرفه حضرت سید لولاک و آن
نور دیده انجم و افلاک معراج کرده بعالم بالا رفته و منبر نه پایه سپهر را بشرافت قدوم سعادت
لزوم از خاک برگرفته است و بقولی هم درین روز حضرت عیسی تولد نموده و غنچه وجود مکرمش
از گلبن عصمت حضرت مریم بدمیدن نسیم روح بخش فرمان کن گشوده است و شب نهم که شب
عید است فضل و شرف آن در مرتبه کمال و از جمله لیالی اربعه سال است که جناب مستطاب امیر المؤمنین
بقیام آن سفارش میفرموده و احیا نکردن آن تعجب میفرموده اند چنانکه سابقا مذکور شد و
اما فضل و ثواب روزه این روز فیروز سعادت اندوز در کتاب شریف فقیه و ثواب الاعمال
نیز از حضرت مقدسه کاظمیه این مضمون مرویست که هر که روزه دارد نخستین روز را از دهه ذی الحجه
بنویسد خدای تعالی برای او روزه هشتاد ماه پس اگر روزه دارد این نه روز را بنویسد خدای تعالی
برای او روزه دهر یعنی چنانست که همیشه بروزه باشد و هم در فقیه گفته که مرویست که روز
اول ذی الحجه متولد شده است ابرهیم خلیل الرحمن پس هر که روزه دارد آن روز را بوده باشد کفاره
نود سال و در ثواب الاعمال مذکور است روایتی که محصل آن این است که در عهد حضرت رسالت
جوانی چون هلال ذی الحجه دیده میشد جامش روزه میداشت این را بعرض آنحضرت رسانیدند
فرستاده آنجوانرا طلبید و پرسید چه چیز ترا بروزه ایام داشته است گفت پدر و مادرم فدای تو

باد

باد یا رسول الله ایام مشاعر و ایام حج است یعنی درین ایام حجاج در مکانهای که از در حج اند و حج میکنند
شاید خدا یتعالی شریک گرداند مرا در دعای ایشان آنحضرت باین مضمون ارشاد فرمودند که پس بدرستیکه
تراست بهر روزی که روزه داری آزاد کردن صد بنده و قربان کردن صد شتر و حمل کردن صد اسب
در راه خدا مراد همانا اسبست که صاحبش مجاهدین در هم که سوار شوند با احمال و اثقال خود را بر آنها بار
کنند و بجهاد روند پس چون روز ترویه شود که روز هشتم است پس تراست ثوابی برابر هزار بنده
که آزاد کنی و هزار شتر که قربان سازی و هزار اسب که حمل کنی بر آنها در راه خدا بمعنی که مذکور شد
پس چون روز عرفه شود پس تراست ثواب برابر دو هزار بنده که آزاد کنی و دو هزار شتر که قربان
نمائی و دو هزار اسب که بر آنها حمل نمائی در راه خدا و کفاره شصت سال بعد از آن مخفی نماناد که
روز عرفه از مظان اجابت دعا و از افضل اوقات گذارش آنست که اشتغال بوظایف دعوات
و اذکار درین روز فیروز فیض آثار بجهت مهم و ضروریست و اگر کسی را روزه ضعیف و سست
سازد چنانکه نتواند بمراسم دعوات و اذکار مقرره پرداخت ولی آنست که خود را از روزه داشتن
معاف دارد و همت را همگی باقامت مراسم دعا و ذکر گمارد چنانکه طریقه حضرت سجاد و آن سر رشته
کارهای عبادت بوده و در مجلس فضل دعا بیان آن شد دیگر از افضل سنن و طاعات صیام روزه
روز هجدهم همین ماه است که عید غدیر و بحکم اخبار شریفه بزرگترین عیدهای خداوند غدیر است
و چون چنین نباشد که درین روز بحکم کریمه الیوم اکملت لکم دینکم مشاطه حکمت بالغه جمال عروس
دین را بزیور کمال آراسته و بفرمان واجب الاذعان یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فرمانفرمای
خلافت کبری دربار الملک دین بر کرسی تحقیق و یقین نشسته صبح صادق کلمه من کنت مولاه فهذا علی
مولاه از مشرق منطق و ما ینطق عن الهوی درین روز دمیده و بطلوع آفتاب عالمتاب ظهور
امامت حضرت بوتراب ظلمت اشتباه و ارتیاب از ساحت خاطر اولو الالباب درین روز زایل
گردیده کاتب وحی الهی بقلم صدق رقم زبان بیان حضرت رسالت پناهی منشور امامت اهل دین را
بطغرای من علی علی بامرة المؤمنین درین روز مزین ساخته و سلطان مملکت شرع بلیغ بزبان دعا

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اقرار باذعان بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولائی ومولای
کل مومن ومومنه براغاقوا لسنه اهل کفر ونفاق در اینروز وتابع این روز مهارا فیض
آثار عقد مواخاة بود میانه صحابه از مهاجر وانصار ومجمل این حکایت جان پرور هدایت اثر
اینکه شافع روز نشور وصاحب حل وعقد امور جناب اشرف نبوی ص بفرمان حضرت رب الارباب
هر دو کس دو کس را از اصحاب که بشرف حضور مجلس پر نور آنحضرت فایز بودند فرمود که باهم
عقد برادری ببندند مروی است که در آن وقت حضرت جبرئیل امین در برابر آنسرور دنیا ودین ایستاده حال
هر یک را که میخواست بعرض میرسانید ومومن ومنافق را بآنحضرت میشناسانید تا بمناسبت
مومن را با مومن ومنافق را با منافق برادر سازند وبر همین دستور هر دو کس را باهم برادر میکرد
وجناب مستطاب امیر المومنین در طرفی نشسته منتظر که او را نیز باکسی برادر سازد تا آنکه دیگر کسی
نماند پس حضرت سید کاینات بجانب آنحضرت التفات نموده وی را غمگین وگریان وقطرهای اشک
بر گلبرگ رخسارش روان دید فرمود مما یبکیک یا علی لا ابکی الله عینک یعنی سبب گریه تو چیست نگریاناد
چشمهای ترا گفت یا رسول الله بر خود میگریم فرمود چرا یا ابا الحسن تو میان اصحاب خود مواخاة
فرمودی پس هر گاه که مردی را از مومنان بر میخواندی من ظن آن میکردم که مرا میخوانی ومیان
من واو برادری میفرمائی پس از من عدول مینمودی و دیگری را اقامه میفرمودی پس با خود گفتم
که شاید من شایسته برادری مردی از مومنان نباشم آن منبع اشفاق ومهربانی زبان شیرین
بیان بشکر فشانی باز و با آستین دست نوازش سرشک غم از چهره خاطر انور آنسرور پاک کردن
آغاز نموده گوهر چند بنقشبان سفت که محصل وملخص مضمون آن اینست که والله من از تو عدول
نکردم وترا فراموش ننمودم ولیکن خدای تعالی مرا از تو عدول میفرمود هر گاه که بر میخواندم
مردی را از مومنان واراده میکردم که ترا بر میخوانم یعنی برای مواخاة باوی جبرئیل مرا منع میکرد وامر
بتاخیر مینمود پس من نیز مثل تو گمان کردم و آن مرا غمگین ومضطرب الحال ساخت پس جبرئیل آمد و
گفت که باید علی از این محزون ودلگیر نباشد چرا اینست وغیر از این نیست که او را برای تو نگاه داشتیم

وبجهة خویشی ونزدیکی که با تو دارد وبتحقیق که مواخاة فرموده است خدای تعالی میان تو ومیان
او در آسمان پس برخیز ومواخاة کن یعنی عقد برادری ببند با علی در زمین پس آنخطیب بلیغ
و آن مبلغ فرمان ملک علام برخواسته فصلی چند از فضایل ومناقب علی بن ابیطالب پرداخت وطومار
گفتار وحی آثار را بدین تاج بخش که محقق دوست ودشمن بود وبمحل اخوت خود بآن جهان فتوت و
بکلام هذا علی اخی علی منی کهرون من موسی مسجل ساخت واگرچه خطبه مذکوره در این مقام بجنس
ذکر نمودن ودیده بصیرت مومنان پاک سیرت را دران گلشن دلگشای ایمان فراسیر فرمودنی
بود لیکن چون این مجلس بیش از این گنجایش تطویل نداشت ناچار دست از آن برداشته ایراد
آنرا بمجالس ومقامی دیگر که مناسب افتد گذاشت دیگر آنکه در اینروز برکت شحون عثمان بن عفان
ملعون بمقر سقر شتافته وبآن سبب مومنین غیور رسند خلافت از لوث وجود آن سگ عقور بن
طهارت یافته است واما فضل وثواب روزه اینروز باشرف وکرامت که روز شرف آفتاب ایمان
در رفعت و ثواب الاعمال نیز از حسن بن راشد روایت شده که گفت بحضرت ابی عبد الله ع گفتم فدات
تو گردم مسلمانانرا عیدی غیر از این دو عید هست فرمود آری یا حسن عیدی که اعظم واشرف
عیدهاست گفتم آن چه روز است فرمود که روزی است که امیر المومنین ع منصوب وعلم شد
برای مردمان گفتم فدای تو گردم کدام روز است فرمود که بدرستیکه روزها میگردند یعنی مختلف
میشوند وآنروز هجدهم است از ذوالحجه گفتم فدای تو گردم چه عمل سزاوار است ما را
که در آنروز کنیم فرمود روزه میداری ای ابا حسن وصلوات بسیار میفرستی بر محمد واهل
بیتاو ع وتبرا یعنی اظهار بیزاری میکنی بسوی خدای عز وجل از کسانی که بر ایشان ظلم
کرده وحق ایشانرا برده اند چه بدرستیکه پیغمبران امر میکردند اوصیا را بروزی که در آن
اقامت وصی میشد که آنرا عید کنند گفتم چه ثوابست کسیرا که روزه دارد آنرا از ما یعنی
از شیعیان فرمود ثواب روزه شصت ماه الحدیث ودر آن کتاب بروایت مفضل
بن عمر از جهان امام دهر ع ماثور است که صوم غدیر خم کفاره سنین سنه یعنی روزه روز

غدیر خم کفاره گناه شصت ساله است و در کتاب تهذیب هم از جناب جعفری این مضمون مرویست
که روزه روز غدیر خم برابری میکند با روزه عمر دنیا یعنی چنانست که بقدر بقای دنیا
عمر یافته باشد و روزه داشته باشد و روزه این روز برابری میکند نزد خدای عز و جل
در هر سال با صد حج و صد عمره که همه نیکو و پسندیده باشد و این روز عید بزرگ خداست
و مبعوث نگردانیده است خدای عز و جل هیچ پیغمبر را مگر اینکه بعبادت اشتغال نموده است
در این روز و شناخته است حرمت آنرا الحدیث و چون در مجلس سیم این باب بتقریب ذکر
نمانا آن روز مصور کلک خوش تحریر صورت مجلس روز غدیر را بر وجهی دلپذیر چهره
کشائی و طوطی رنگین بال اندیشه عنقا رخامه عظمت پیرا از شکرستان این گفتگو کام
دل شکرخائی نموده است درین مقام بجهة ایجاز کتاب و احتراز از اطناب زبان سخن
بهمین قدر خود را خوش هند میسازد و مؤمنان سعادت مآل و تشنگان زلال ایمان
اگر خواهند که دل و جان را بنده کار این حکایت تازه کاری و گلشن ایمان را بید و لاب نظر امعان
از غدیر خم آبیاری نمایند رجوع بانجای توانند نمود مخفی نماند که روز بیست و چهارم نیز
که روز تصدق خاتم و بقول بعضی روز مباهله نیز هست و روز بیست و پنجم نیز که در سوره
هل اتی در شان آل عبا نزول یافته و بقولی روز مباهله آنست هر دو روزهای شریف
بزرگوارند و روزه آنها را شیخ کفعمی در منظومه که در مصباح خود ذکر نموده در عداد روزهای
سنتی شمرده است ولیکن مستند آن در کتاب معتبره مشهور چون کتب اربعه حدیث و
مصباح کبیر و صغیر و ثواب الاعمال بنظر نمیرسد والله اعلم دیگر از استحباب صیام روزه
روز اول محرم است که اول ماههای حرام است و در زمان جاهلیت نیز حرمت آن میداشته اند
و قدم جرأت بمیدان ارتکاب قتل و قتال نمیگذاشته اند در امالی شیخ صدوق از ریان بن
شبیب منقولست که روز اول محرم بمجلس حضرت ابوالحسن رضا داخل شدم فرمود یا ابن شبیب
آیا صائمی گفتم نه فرمود که بدرستی این روزیست که دعا کرد در آن روز زکریا خداوند

خود را

خود را تعالی پس گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء خداوندا ببخش مرا
از نزد خود ذریتی پاک بدرستی که تو شنوای دعائی پس مستجاب کرد آنرا خدا تعالی برای او و
امر کرد فرشتگان را پس ندا کردند زکریا را در حالتی که او ایستاده بود نماز میکرد در محراب
که ان الله یبشرک بیحیی بدرستی که الله تعالی بشارت میدهد ترا بیحیی یعنی پسری که نام او یحیی
باشد پس هر که روزه دارد این روز را بعد از آن دعا کند خدا تعالی استجابت کند او را چنانکه
مستجاب گردانید برای زکریا بعد از آن آنحضرت فرمود یا ابن شبیب بدرستیکه محرم ماهیست
که اهل جاهلیت در زمان گذشته حرام میشمرده اند در آن ظلم و قتال را بجهة حرمت آن پس نشناختند
این امت حرمت ماه خود را و نه حرمت پیغمبر خود را در آنماه کشتند در این ماه ذریت پیغمبر
او را اسیر کردند زنانش را و غارت کردند متاع و اساس خانه اش را پس نیامرزد خدا تعالی
این را برای ایشان هرگز و این حدیث طولانی است و تمام آن در مقام خود انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و شیخ طوسی در مصباح کبیر گفته که روز اول آنماه دعای حضرت زکریا باستجابت
رسید و در سیم حضرت یوسف از چاه خلاص گردید و در پنجم حضرت موسی از دریا عبور
نموده و در هفتم خدا تعالی با وی در کوه طور تکلم نمود و در نهم حضرت یونس از شکم ماهی
برآمده و در دهم مقتل ابی عبد الله الحسین روی داده و سنت است روزه این ده روز پس
چون روز دهم شود امساک کنند از خوردنی و آشامیدنی تا بعد از عصر بعد از آن قدری
تربت امام حسین را تناول نماید و در این روز اندوه و ماتم آل محمد و شیعه ایشان را تازه
سازد و از مستلذات اجتناب نموده تا بعد از عصر باقامت مراسم مصیبت و ماتم پردازد
و مخفی نماند که در روزه روز عاشورا اخبار مختلف است از بعضی فضل آن مستفاد میشود و از
بعضی ذم آن شیخ طوسی در تهذیب ذکر آن اخبار نموده و جمع میان آنها باین نحو فرموده که روزه
این روز از روی حزن و اندوه نیکو و صواب و بقصد تبرک و اعتقاد بسعادت این روز گناه
و خطاست و از سنن مؤکده این روز غم اندوز زیارت امام حسین است و فضل و ثواب

کیفیت آن در مجلس زیارت ان شاء الله تعالی سمت ذکر یافت اگرچه گنجایش داشت که قلم شکین رقم
اخلاص شیم در این مقام بقدر طاقت ایستادگی نموده بذکر واقعه جانگداز کربلا و شرح آن مصیبت
طاقت پرداز بریخت و بلا بپردازد و بزبان بیان نوحه گری و مرثیه خوانی و با سینه چاک اشکباری
و خونفشانی کرده این مجلس را نمونه دشت کربلا سازد ولیکن چون واقعه بباب مصیبت بود
ایجادستان آن برداشت و با آن مقام گذاشت و بالله التوفیق دیگر از آنجمله روزه هفدهم ماه ربیع الاول است
که شیخ طوسی آنرا عید عالم و اولاد آدم دانسته و از فضل روزه آن در مصباح از ائمه اطهار
نقل نموده که من صیام یوم السابع عشر من شهر ربیع الاول کتب الله له صیام سنة هر که این روز روزه دارد
نوشته بخدای تعالی برای او روزه داشتن سالی و فرموده که مستحب است در آن روز صدقه و زیارت مشاهد
و در کتاب تهذیب از اسحق بن عبدالله علوی عریضی روایت نموده که گفت در خاطر من بگذشت
که آیا ایامی که روزه باید داشت کدام است پس بخدمت مولای ما ابوالحسن علی بن محمد که حضرت
امام علی نقی باشد روانه شدم و این را بهیچ احدی از خلق خدا اظهار نکرده بودم پس بمجلس آنحضرت
داخل شدم چون مرا دید فرمود که یا اسحق آمده که سوال کنی مرا از ایامی که روزه داشته میشود در
آنها و آن چهار روز است که اول آنها روز بیست و هفتم است از رجب روزی که مبعوث کرد
الله تعالی محمد را بسوی خلقش رحمتی برای عالمیان و روز مولد آنحضرت و آن هفدهم است از ماه
ربیع الاول و روز بیست و پنجم است از ذوالقعده در آن روز پهن شده است کعبه و روز غدیر است
در آن اقامت فرموده رسول خدا برادر خود علی را از برای مردمان و امام گردانید است بعد از خود گفتم
راست گفتی فدای تو گردم برای همین آمده بودم گواهی میدهم بدرستی که تو حجت خدائی بر خلقش و بقول
شیخ کلینی مولد آنحضرت دوازدهم این ماه است والله اعلم و سایر وقایع عظیم این ماه که شیخ طوسی در
مصباح ذکر نموده اینست که در شب اول بیداری بخش دیده دلها و مسافر سبحان الذی اسری و الاجناب
امیرالمومنین را بر فراش خود خوابانیده از مکه معظمه بقصد مدینه مشرفه هجرت نموده و در شب
چهارم از غار برآمده بصوب مدینه توجه فرموده و روز اول این ماه افسر تارک سروری حضرت

امام حسن عسکری از جهان فانی بطریق رحلت سپرده و ولای سریر امامت بآنحضرت قایم سپرده و
روز دهم حضرت رسالت ملک خدای سرای دین و ملت خدیجه کبری را تزویج نموده و در آن وقت
آنحضرت بیست و پنجساله بوده دهم در این روز سال هشتم از مولد آنحضرت جد بزرگوارش عبدالمطلب
وفات یافت و در روز دوازدهم آن وقت زوال آنحضرت داخل مدینه طیبه گردیده و بقدوم سعادت
لزوم خاک پاک یثرب را مرتبه آسمانی بخشیده است دیگر پانزدهم جمادی الاول است که مولد حضرت
سجاد و چشم و چراغ عباد است شیخ طوسی در مصباح روزه آن روز را مستحب شمرده است مجملا ایام
ایامی که توصیفا نهاده این اوراق ارقام و فواید هر یک در رشته این سطور انتظام یافته دوستان
سعادت قرین را هر یک توشه راه عقبی و برای آمرزش وسیله عظمی است بخشیار بنده پاک نهاد درست
اعتقادی که چنین داند و مزاد حیات را بدست سعی و اهتمام از زاد گرسنگی و تشنگی صیام این ایام پر
ساخته برای سفر ناگزیر توشه مهیا کرداند حضرت خداوند مهربان و جانان جوی آمرزش بندگان عز
شانه جمله روندگان این راه و غارت تشنگان این کوه گامرا در تهیه این توشه ضروری بتفضل
و کرم خود یاری و در ادراک سعادت هر گونه عبادتی بتوفیق و عنایت خود مدد کاری فرمایاد بحق
بحرمت محمد و آل محمد **مجلس هشتم** در ذکر فضایل عمره و حج که آن نیز از خوشترین مصارف حیات سعادت
دنیای دون و از بهترین ذخایر یوم لا ینفع مال و لا بنون است اگرچه سیاق مجالس این باب که هر یک
در باب عبادتیست بحسب ظاهر مقتضی آن بود که در زکوة که آنهم از جمله عبادات است مجلسی نگارش و فصلی
در فضل آن گذارش یابد ولیکن چون مقصود در این باب بیان مصارف عمر است و زکوة از مصارف
مال است ذکر آن در این باب چندان مناسب نیست و مع هذا در باب اول در مجلس ذم بخل و
مدح جود در علاد مصارف مال نمرده و مسالك بیان آن سپرده شده است لهذا زمام ناقه
عزیمت را از آن وادی تاخته در منهج ذکر فضایل عمره و حج سیر انداخته و گوهان قلم را زیر بار
تکلیف ادای حق این مقام کشیده ان شاء الله تعالی در این فج عمیق مجدی خواهد بتوفیق کرم رفتار و خون
فشان گفتار میکرداند بر واقفان عرفات شناسائی و آگاهی و طایفان کعبه معرفت جناب الهی

که بوادی مراتب علوم دینیه را بقدم شوق وادی بوادی طی کرده و بمعلمی اثار اهل بیت اطهار
از باب السلام تسلیم واقرار بمسجد الحرام دین مبین درآمده و امان بیت العتیق تحقیق
بدست آورده اند انا آفتاب روشن تر است که دامان عز وجلال خداوند متعال از غبار
افتقار بمکان که از خصایص عالم امکانست مقدس ومبرا و قامت بقای بی مبدا و منتهای
حضرت او از جامه قاصر مرور دهور که از لوازم اسیران سلسله زمان است مجرد و معرا
ذات پاکش از تحدید بعقل و ادراک برکرانست و نسبت شش جهت و چهار رکن عالم بجناب
مقدس او یکسان سنائی با مکان آفرین مکان چه کند ؛ آسمان که خود آسمان چه کند ؛ ولیکن
در عالم خاک و مکان پاک مکه معظمه را از سایر امکنه بمزید شرف اختصاص داده و آن بقعه مقدسه را
خانه خود نام نهاده و برای افاضه فیوضات مثوبات جاودانی ولهانه بخشش و بخشایش
الهی فا دانی میزبان امتنانش خوان احسان در آن مهمانخانه شرافت و بنیان کنز ابدیه
و داعی لطف شفیقش بحکم واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا وعلی کل ضامر یاتین من کل فج
عمیق بگرفتن وعده مهمانی یا ایها الناس اجیبوا ربکم در زوایای اصلاب و ارحام باسماع خاص
و عام رسانیده و بهمین اکتفا نکرده در دار تکلیف برای وفای این وعده و بتوفیق این طاعت
نخست تهیه اسباب سفر واعداد زاد استطاعتشان نموده و بفرمان واجب الاذعان ولله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا تجدید آن تشریف و تاکید آن تکلیفات
فرموده است پس خوشا مومن موفق موحدی که کعبه وصول این مقصد را همواره قبله
همت ساخته قبله غاصفت خود را دران بکعبه و یکجهت کرده اند و محل عزم این سفر تمام سود
بی زیان و ناقر را بندگی نوزد و قوت ایمان دسته مجدی خوانی امید کاهی و شوق
رسا خود را بر سر سفره این سعادت عظمی رسانند از گرفت و گیر تحفه جزای هر گناه بگریزگاه
ففروا الی الله توجه کنند و از بیم مکافات جنایات خود را بدار الامان ومن دخله کان
امنا افکنند از خار هر آزار این راه گل چینی چند و در مراتب هر سنگ جفائی جمال سعید روئی

دربن بند بر نیش هر عرق نایره غضب فرو نشاند و برکت هر حرکتی غبار معصیتی از خود
افشاند بگزاف هر مغیلانی دم عصیانی از نامه اعمال حک سازد و بصیقل هر موج ریگ روان
آیینه دل را از زنگ کدورتی پردازد از هر آبله پای چشم امیدی بر حمت الهی باز کنند و به
برداشتن هر قدمی بار گناهی از دوش افکنند و بهر افت و خیزش خود را از خاک بردار د
و از هر گرد و غبار رهش منت بر دیده کان گذارد و بو گرفتن هر گامی بگرفتن کامی شتابد و از
آبروی هر موجی سرابی اشارتی بشارتی در یابد خجسته عمری که در این سفر مغفرت اثر
چنانکه باید صرف شود و مبارک دلو که در این بند پر نفع بی ضرر متاع دستکاری کونین
بان خریده گردد قومی عجب بنهاد سست اعتقاد که با وجود مکنت و استطاعت در طی طریق
گذارش این طاعت از نکون بختی سر قدم بمینا زنند و در قید علایق و عوایق نالایق دنیا
و بند سلاسل مشاغل بیحاصل این زندان کدورت دنیا مانده انا اعتناء بشان این
شغلهای باطل و اعتماد بر این حیات برق رفتار مستعجل ادای این فرض را از ناهی تا باهی
از سال بسالی می اندازند همانا نمیدانند که این عبادت چگونه عبادتی و این قسم سعادت
چه قسم سعادتیست تا آتش عصیان سوز سر گرمی شوق این راه دود چه چراغهای جان فروز
سرور و حبور برای ظلمت سرای گور میتوان افروخت و از تهیه اسباب این راه جرم کاه
بخزان مآب چه ذخیرهای فضل و ثواب جهت زاد سفر مرگ و روز حساب میتوان اندوخت
پس این قوم در بستر تن پروری خفته در کل و لای علایق فرو رفته را بصیحه رسا از این
خواب گران بیدار ساختن و از تذکار آیات و اخبار وارده در این مطلب همگی از اینکه ادای
این فرض وادای این قرض انداختن بغایت ضرور و از اهم امور است **روی** این خواجه
دل مرده را دستی بزن دستی بزن ؛ این خواب غفلت برده را دستی بزن دستی بزن ۴
آیات و اخبار وارده در این مطلب و ملایمات آن هر چند نوع است بنابر این مجلس را بتفصیل
بچند فصل میسازد و در هر یک بایراد نوعی از آن می پردازد **فصل اول** در ذکر آیات

واجبار یکه عالمیان را ببانك بلند مرغبات دلنشین برخوان نعمت بی پایان میخوانند وصاحبان
عقل و تمیز را بحلاوت مضامین شوق انگیز تشنه زلال این سعادت عظمی میکردانند
اما ایات بابرکات قرانی که در تکلیف بادراك این سعادت دوجهانی شرف نزول ارزانی
داشت و تاج وهاج این شرف و عزت بر تارك خداوندان ثروت و مکنت کذاشته است از
جمله کریمه ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین
که در سوره شریفه ال عمران است وحاصل معنی آن اینست که مر خدا راست برذمه مردمان
حج خانه کعبه کسی که استطاعت و توانائی رفتن بسوی آن داشته باشد و کسی که کفر ورزیده
از ادای این فرض قرابعد از امتثال این فرمان استکبار نماید پس بدرستیکه الله تعالی غنی و بی نیاز است
از عالمیان که جمله کاینات کافر کردند بر دامن کبریایش ننشیند کرد از فقره شریفه ومن
کفر که از ترك حج تعبیر بکفر شده و از سیاق فان الله غنی عن العلمین که در جواب ان مذکور
کشته مستفاد و معلوم میکردد که ادا نمودن فرض حج چگونه کناهی عظیم و موجب چه قسم
غضبی و سخطی شدید است ارباب ذکا و فطنت و صاحبان مال و مکنت که از شنیدن این
فرمان واجب الاذعان کوش خوابانیده و کذارش این حق الحق را باهمال مشاغل باطل کردانیده اند
اگر لحظه دیده بصیرت کشایند و دقیقه در دقایق این وعید تمام تهدید بنظر تامل نمایند
هر کاه قوت ایمانشان قوی و قصر اعتقادشان قصوری نداشته باشد حاشا که ازین
تهدید شدید بر خود نلرزند و در اداء این واجب دیگر تغافل نورزند چه بی پروائی
وسهل انکاری در امتثال این تکلیف با اطلاع و اذعان بحقیقت این کلام شریف مشکل که جمع
تواند کردید و لهذا حضرت سید لولاك در حق این کروه جافی بی باك فرموده اند که من وجب
علیه الحج فلم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا هر کس که واجب شده باشد برو حج و حج نکرده باشد پس
بمیرد یهودی یا نصرانی و انحضرت صادق علیه السلام در بیان کریمه هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا
که در سوره کهف است مرویست که ان هم الذی یتمارون بحج الاسلام و یسوفونه الکسانی که حج

سبحانی در این کلام اسمانی ایشان را بجهت احتمال زیان کارترین خلق خوانده است جمعی اند که
و تاخیر میکنند انرا و از جناب مقدس جعفری ع در توضیح کریمه ونحشره یوم القیمة اعمی که در سوره
طه است منقول است که مراد از ان کسی که است در این کلام فرموده که حشر میکنیم او را روز قیامت
کور کسی است که حج برو واجب شده و حج نکرده است دیگر از جمله ایات هدایت سمات فرقانی که
در این مطلب ورود یافته اینست که واذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا وعلی کل ضامر یاتین
من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من
بهیمة الانعام الایه که در سوره حج و محصل مضمون آن این است که و ندا کن در میان مردمان
بکذاردن حج تا ایند بسوی تو بر حالیکه باشند پیادکان و سواران بر هر شتر لاغری که می آمده
باشند از هر راهی دور تا حاضر شوند و دریابند منفعتهای که مر ایشانراست یعنی منافع اخروی
از فضل و ثواب و رفع درجات یا منافع دنیه از ارباح تجارات یا هر دو تا یاد کنند اسم خدا تعالی
در روزهای معلوم و بقول اکثر و اقوی روز عید و سه روز بعد از ان باشد بر انچه
روزی کرده است ایشانرا از چهارپایان زبان بسته از شتر و کاو و کوسفند یعنی در وقت
ذبح آنها ذکر نام الهی کنند و مرویست که مراد از ذکر تکبیرات بعد از پانزده نماز که اول انها ظهر
روز عید باشد بعضی کفته اند مخاطب باین خطاب و مامور باین ندا حبیب خدا و دلیل طریق
هدی حضرت اشرف محمدیست ص چنانکه مرویست که چون این ایه نازل شد آن حضرت منادی
خود را امر فرمود که ندا نموده مردمان را بحج خواند پس خلقی کثیر از اعراب و اکثر متمولین اهل
مدینه اجتماع نموده چهار روز از ذی القعده مانده از مدینه نهضت نمودند و در مسجد
شجره احرام حج قران بستند وانحضرت نیز توجه فرمود و بقولی دیگر مخاطب در این فرمان حضرت
ابرهیم خلیل الرحمن بوده که چون خانه کعبه را ساخت و از شغل آن پرداخت مامور شد
که ندا نماید مردمانرا بطواف آن دعوت فرماید آورده اند که ابرهیم کفت که آواز من بکجا
رسد خطاب امد که بر تست ندا کردن و بر منست رسانیدن پس حضرت خلیل بمقامی که

مقام ابرهیم باشد یا بر کوه بوقبیس بر آمده و دو انگشت خود را در دو گوش خود نهاده ندا
در داد که یا ایها الناس اجیبوا ربکم ای مردمان اجابت کنید خداوند خود را جناب سبحانی نقد
کامل خود او آن نبی مکرم بشرق و غرب عالم رسانید چنانکه هر که در اصلاب رجال و ارحام
نسا بود جملگی شنیدند و آنانکه بسعادت حج فایز خواستند شد تلبیه گویان گردیدند گفتند که هر که
بعد حج که خواهد گذارد در ان روز لبیک گفته و منقولست که بعد از ان حضرت خلیل الله زبان
بدعا گشوده در حق امت پیغمبر ما این گفتار اجابت آثار منطق فرمود که اللهم من حج من شیوخ
امته محمد فهب لی الهاهر کی حج کند از پیران امت محمد پس بخش او را بمن حضرت اسمعیل و والده ما
جده اش هاجر آمین گفتند بعد از ان حضرت اسمعیل دعا کرد که اللهم من حج من شباب امته
محمد فهب لی الهاهر کی حج گذارد از جوانان امت محمد پس بخش او را بمن و حضرت ابرهیم و هاجر
آمین گفتند بعد از ان هاجر دست بدعا برداشت گفت اللهم من حج من نساء امته محمد فهب لی
الهاهر کی حج نماید از زنان امت محمد پس بخش او را بمن و حضرت خلیل و اسمعیل آمین گفتند و شک
نیست که جناب الهی بفضل و کرم نامتناهی دعا و طلب چنان بندگان مقرب را رد نخواهد نمود
و جرایم حجاج را از مردودن بدعا و ابروی آن سروران عفو خواهد فرمود و مقام ابرهیم که
مذکور شد عبارتست از سنگی است که انحضرت در وقت ساختن خانه کعبه بجهة دست رس
یا در وقت شانه کردن سر حضرت اسمعیل بزیر پا میگذاشته آن سنگ نقش قدمهای مبارک
انحضرت بر داشته چنانکه انشاء الله بتفصیل مرقوم میگردد دیگر از آیات کثیر البرکات قرآنی
که بندگان سراپا عصیان از الخطر امن و امان میخوانند و ناقهای عزمهای گران خبر اثبات را در
منهج سعادت حج سبکرو و چست میگردانند کریمهٔ ففروا الی الله است که در سوره و الذاریات
و محصل معنی آن اینست که بگریزید بسوی خدا تعالی و پناه برید بحضرت او و در کافی از حضرت
مقدسه باقریه مرویست که در بیان این آیه فرمودند که حج کنید بسوی خدای عز و جل
و ازین مستفاد میگردد که گذاردن حج زمره عاصیان را از جزای سیئات پناهی و از عذاب [illegible]

روز قیامت گریزگاهیست که چون ملتجی شوند گناهان شان مغفور گشته از سخط و غضب جبار
امان می یابند چنانکه بسیاری از روایات درین مدعا وارد و بر این ادعا شاهدات و اما اخبار
و آثار دلاویز شوق انگیز که مرایل برای خستگان درد بیدردی و کر ابتلاء دعائی سودمند و
بر عقوبتگان بستر نرم راحت و تن آسانی صحیحه بلندات است در کتب معتبره حدیث از حد و حصر
زیاده و فواید این فواید از محیط دانش ائمه صادقین بر سواحل صحایف و رسایل مصنفین
و محدثین چندانکه نظر تامل کند بر روی هم افتاده است منتخبین آنان که در طابق این اوراق
تواند گنجید و بنان قلم برشته رقم تواند کشید مذکور میگردد و توقع از مردم خود بینی آنکه
در هر مقام پای اندیشه فشرده بنظر خریداری در آنها نگرند و چشم داشت از صاحب هوشان
اینکه از این بازار سپهر فروشان چاره رمد دیده بصیرت جسته کور کورانه و سر سری نگذرند
اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و از جمله آن اخبار هدایت آثار خبر شوق آور روح پرور حضرت
سید الاخبار است که مردی از انصار برادران مخاطب ساخته و بنا بر خواهش وی مفصلی در فضایل
عمره و حج پرداخته است مفصل این مجمل در کتاب فقیه مذکور و محصل مضمون آن اینست
که حضرت سید انام و قبله خاص و عام ص با اصحاب خود نماز صبح گذارده بعد از ان با ایشان نشسته
حدیث میکرد تا آنکه آفتاب طلوع کرد پس یک یک بر میخواستند تا آنکه با انحضرت نماند غیر دو مرد
یکی انصاری و دیگری ثقفی حضرت رسول ص با ایشان گفت که بتحقیق دانستم که شما را حاجتی هست
میخواهید سوال کنید گفتند تو خبر ده ما را یا رسول الله چه بدرستی که این کوری دلها از
و از شک و ریب دور تر و ایمان را ثابت و محکم سازنده تر است پس سید اخبار فرمودند که اما
یا اخا الانصار بدرستی که تو هستی از قومی که ایثار میکنند بر نفسهای خود یعنی دیگران را در فواید
و منافع بر خود اختیار مینمایند و تقدیم میفرمایند و تو فردی یعنی از اهل شهری و این ثقفی یعنی
بدوی و بادیه نشین است شاید بجهة دوری راه مجال توقف نداشته باشد آیا ایثار میکنی او را
بمسئله یعنی رضا میدهی که اول جواب مسئله او گویم گفت آری سبحان الله این چه مرحمت و التفات

واین جبر دمی وحسن اخلاق است که حاجت گذاری مرد صحرائی را مقدم داشت نخواست که دیر ایجهة
انتظار دور ننگ ساعتی مشوش و دلتنگ هند و زبان عطوفت و غمگساری بمعذرت و دلجوئی
آمیز بانصاری گشود هم روا نداشت که اثاث رهگذر غبار اندوهی بر خاطر وی نشیند **نظم** ای فراز
انکه سر در پای چون او سروری دارد خوشا امت که مانند وی امت پروری دارد القصه آن عالم
علوم خفی و جلی متوجه جواب و سؤال مرد ثقفی گشته فرمودند که اما تو یا اخا ثقیف آمده که سؤال کنی
مرا از وضوی خود و نماز خود و آنچه تراست در آنها یعنی از اجر و ثواب پس جواب مسئله و آنکه گفته
بیان فضل و ثواب وضو و نماز فرمود چنانکه در مجلس دوم این باب در ذکر وضو گذارش یافت
و در اینمقام بجهة اختصار را بعض بیان بکران خامه بیان را از سلک تکرار آن عنان تافت آنگاه
متوجه انصاری گشته فرمود که تو یا اخا الانصار پس بدرستی که تو آمده سؤال کنی از حج خود و
عمره خود و آنچه تراست در آنها از ثواب پس بدان بدرستیکه چون متوجه راه حج گشته راحله
خود را سوار شوی و بسم الله گوئی و روانه شوی نگذارد راحله تو پائی و بر ندارد پائی مگر
اینکه بنویسد خدا تعالی برای تو حسنه و محو کند از تو سیئه چون احرام بندی و لبیک گوئی بنویسد
الله تعالی بهر لبیکی گفتنی ده حسنه و محو گرداند از تو ده سیئه پس از آن چون هفت بار طواف
خانه کرده بوده باشد مر ترا باین نزد خدا عهدی و ذکری که شرم کند از تو خداوند تو
که عذاب نماید ترا بعد از آن چون نزد مقام ابرهیم دو رکعت نماز گذاری بنویسد خدا تعالی
برای تو بآن دو رکعت دو هزار رکعت مقبول و چون سعی کنی میانه صفا و مروه هفت شوط بوده
باشد برای تو باین نزد خدای تعالی مثل اجر کسی که حج کرده باشد پیاده از بلاد خود و مثل اجر
کسی که آزاد ساخته باشد هفتاد بنده مؤمن پس چون وقوف کنی در عرفات آفتاب پس
اگر بوده باشد برتو از گناهان مانند ریگ عالج و کف دریا هر آینه آمرزد آنرا خدا تعالی
برای تو عالج موضعی ست که بکثرت ریگ مشهور و مثل است پس چون رمی جمار کنی یعنی
بران سر میل چنانکه مقرر است هر یک هفت سنگ افکنی بنویسد خدا تعالی برای تو بهر سنگ

دیزه ده حسنه در مستقبل عمر تو پس چون سر خود را تراشی بوده باشد برای تو بعدد
هر موئی حسنه که نوشته شود برای تو در مستقبل عمر تو پس چون ذبح کنی گوسفند
قربانی خود را یا نحر نمائی شتر قربانی خود را بوده باشد برای تو بهر قطره از خون او حسنه
که نوشته شود برای تو در مستقبل عمر تو پس از آن چون هفت بار طواف خانه کنی برای
زیارت و دو رکعت نماز گذاری نزد مقام ملکی کریم بر کتف تو زند و گوید که اما ما مضی
فقد غفر لک فاستانف العمل فیما بینک و بین عشرین و مائة یوم یعنی با خبر باش آنچه
رفت یعنی گناهان گذشته پس بتحقیق آمرزیده شد برای تو پس از سر گیر عمل را در آنچه میان
تست و میانه صد و بیست روز همانا مراد این است که تا صد و بیست روز که چهار ماه باشد
هم حکم ایام گذشته دارد که گناهان در آن معفو میگردد و بعد از آنچه از منتهای چهار ماه
تا هر وقت که در آن از تو صادر گردد از عمل خود حساب کن و این حدیث در تهذیب نیز مذکور است
و لیکن ذکر ثقفی و جواب مسئله که او در خاطر داشته از ثواب وضو و نماز در آن مذکور نیست
و اختلافات دیگر نیز دارد و عبارتی که ملک میگوید در آخر حدیث در آنجا بدینگونه است
که قد غفر الله لک ما مضی و فیما یستقبل ما بینک و بین مائة و عشرین یوما حاصل معنی
اینست که بتحقیق که آمرزید خدا تعالی برای تو گناهان گذشته را و نیز گناهانی که ما بین
اینزمان که تو در آنی تا چهار ماه از تو صادر گردد و این عبارت ظاهر تر است و این
حدیث در کافی نیز بنحو دیگر مذکور است و نیز در فقیه از علل سید ابن وفاید حجاج
کعبه بیقین جناب امیر المؤمنین ع منقول است حدیثی که هیچکس در لبیک گفتن احرام او از خود
بلند نسازد مگر اینکه لبیک گوید با آواز بلند هر که از جانب راست و جانب چپ اوست
تا منتهای زمین و گویند او را دو فرشته یعنی کرام الکاتبین که بشارت ترا ای بنده خدا
و بشارت میدهد خدا تعالی بنده را مگر به بهشت یعنی بشارت دادن ایشان که از جانب خدا
مگر به بهشت و هر که لبیک گوید در احرام خود هفتاد بار از روی ایمان و احتساب گواه گیرد

خدا تعالی برای او هزار فرشته را برائتی از آتش و برائتی از نفاق و هرکس بحرم فرود آید و غسل نماید
و نعلین خود را بدست خود گیرد بعد از آن داخل حرم گردد پا برهنه از روی تواضع و تذلل
برای خدای عز و جل محو کند الله تعالی از او صد هزار سیئه و بنویسد برای او صد هزار حسنه
و بنا نماید برای وی صد هزار درجه و روا گرداند برای او صد هزار حاجت و هرکه داخل
مکه شود با سکینه و آرام آمرزد الله تعالی برای او گناهانش را و دخول با سکینه آنست که با تکبر و
تجبر نباشد و هرکه داخل مسجد گردد پای برهنه بر سکینه و وقار و خشوع آمرزد خدا تعالی
مر او را و هرکه نظر کند بسوی کعبه بر جائی که عارف بحق آن باشد آمرزد خدا تعالی برای او گناهانش را
و کفایت کند مهمتش را و نیز در فقیه مذکور است که مرویست که هرکه نظر بکعبه کند لا ینقطع نوشته
میشود برای او حسنه و محو میکرده از او سیئه تا آنکه منصرف سازد باصره خود را از آن و هم در آن
کتاب از حضرت مقدسه جعفریه ع بمضمون منقولست که بدرستیکه الله تعالی را بر گرد کعبه صد
و بیست رحمت است از آنجمله شصت برای طواف نمایندگانست و چهل برای نماز گذارندگان
و بیست برای نظر در کعبه کنندگان و نیز در آن کتاب گفته که مرویست که طواف برای غیر
اهل مکه افضل است از نماز تا آنکه طواف و تقی نماینده بوده باشد عظیمترین ایشان در اجر
و ثواب و نیز گفته که هرکه خواهد مال او بسیار شود باید طول دهد ایستادن در صفا و مروه را
و هم در فقیه مرویست که داخل شدن در کعبه داخل شدن در رحمت خداست و بیرون آمدن
از آن بیرون آمدن از گناهانست و داخل شونده معصوم است در ما بقی عمر خود یعنی توفیق
ترک معاصی می یابد آمرزیده است برای او آنچه گذشته از گناهانش و هم در آن کتاب
مذکور است حدیثی که حاصل آن اینست که هرکه داخل خانه کعبه شود با سکینه و آن اینست
که از تکبر و تجبر نباشد آمرزیده شود برای او گناهانش و هرکه بحج آید پس طواف خانه نماید
و دو رکعت نماز گذارد بنویسد خدا تعالی برای او هفتاد هزار حسنه و محو کند از او هفتاد هزار
سیئه و بلند سازد برای او هفتاد هزار درجه و بپذیرد شفاعت و درخواست او را هفتاد هزار

حاجت

حاجت و بنویسد برای او آزاد کردن هفتاد هزار بنده که قیمت هر بنده ده هزار درهم باشد و نیز از امام
جعفر صادق ع بمضمون روایت نموده که نیست هیچ مردی از اهل کوره یعنی شهری یا ناحیه
که وقوف کند در عرفات از مؤمنان مگر اینکه آمرزد خدا تعالی گناهان اهل آن شهر و آن ناحیه را
از مؤمنان و نیست هیچ مردی که وقوف کند در عرفات از خانواده مؤمنان مگر اینکه آمرزد
خدا تعالی گناهان خانواده را از مؤمنان و هم در آن کتاب از آن رفیع جناب مرویست حدیثی
که چون آخر روز عرفه میشود بیفرستد خدا تعالی دو فرشته را که ملاحظه میکنند رویهای
مردمان را پس چون نیابند مردی را که عادت داده بود خود را بحج گذاردن یعنی هر سال بحج می
آمد پس گوید یکی از آن دو فرشته همراه خود را که این فلان کس چه شد گوید خدا تعالی دانا
تر است گوید یکی از ایشان که اللهم اگر باز داشته است او را از حج فقر و احتیاجی پس غنی گردان
او را و اگر باز داشته است او را دینی پس ادا کن دین او را و اگر باز داشته است او را مرضی پس
شفا ده او را و اگر باز داشته است او را مرگ پس بیامرز و رحمت کن او را و در کافی نیز
نظیر این حدیث مذکور است و نیز در فقیه از حضرت اقدس نبوی ص بمضمون مرویست که نیکو
کنید قربانیهای خود را چه بدرستیکه آنها مرکبان شما خواهند بود بر صراط و هم از آنسرور بمضمون
روایت نموده که رمی جمره ذخیره روز قیامتست و نیز از آنحضرت آورده که حج گذار چون رمی
جمار کند بیرون آید از گناهانش و از جناب مقدس جعفری ع روایت کرده که بدرستیکه مؤمن
چون تراشد سر خود را در منی و بعد از آن دفن کند آن را آید روز قیامت و هر موئی او را
زبانی باشد گویا تلبیه میکرده باشد بنام صاحبش و هم گفته که مرویست که هرکه تراشد سر
خود را در منی بوده باشد برای او بهر موئی نوری در روز قیامت و نیز در فقیه آورده که مرویست
که حج گذار از وقتیکه بیرون می آید از منزل خود تا باز میگردد بمنزله کسی است که طواف میکرده
باشد و هم از حضرت مقدسه صادقیه ع بمضمون روایت نموده که هرکه گذارد حج اسلام را یعنی
که در اسلام بر او واجب است پس بتحقیق که گشوده عقده آتش از گردن خود و هرکه دو حج

گذارد همیشه در خیر و خوبیست تا آنکه میرد و هر که سه حج گذارد پی در پی بعد از آن حج کند
یا نکند او بمنزلهٔ کسی است که دایم حج میکرده باشد و هم این مضمون از آن اسناد بحضرت صادق ع
روایت کرده که هر که سالی حج کند و سالی نکند پس او از آن کسانیست که دایم یعنی هر سال حج
کرده اند و نیز در فقیه مذکور است که ابو بصیر از آن مقتدای صغیر و کبیر ع پرسید که پیاده رفتن
افضل است یا سوار شدن یعنی در راه حج فرمودند هر گاه آنمرد موسر و مالدار باشد پس
پیاده رود برای اینکه خرج کمتر شود پس سوار شدن افضل است و حضرت حسن بن علی ع پیاده
میرفت و رانده میشد با او محملها و راحلها رحل قسمی از جهاز است که برای سواری بر شتر می بندند
مانند زین یعنی جنیبتها با آن حضرت بود و لکن بجهة ادراک فضل و ثواب و تذلل در بندگی
جناب رب الارباب پیاده آنرا می پیمود و این فقره محتمل است که تتمه کلام حضرت صادق ع
باشد و ممکن است کلام شیخ صدوق باشد و نیز در آن کتاب از اسحق بن عمار این مضمون روایت
شده که گفتم حضرت ابی عبد الله ع را که مردی با من مشورت کرد در باب حج رفتن و آنمرد ضعیف
الحال و کم بضاعت بود پس من چنین رای زدم که حج نرود آنحضرت فرمودند چه سزاوار بودی
اینکه بیمار شوی یکسال اسحق گفت پس یکسال بیمار شدم و هم در فقیه مذکور است که آنحضرت را پرسیدند
از مردی که حج کند از جانب دیگری او را از اجر و ثواب چیزی هست آنحضرت این مضمون در جواب فرمودند
که مر او راست اجر و ثواب ده حج و آمرزیده میشود گناهان او و پدر و مادر و پسر و دختر و برادر
و خواهر و عم و عمه و خال و خاله او ان الله واسع کریم مراد اینکه خزانه فضل و رحمت الهی وسیع است
که بدادن کم نمیشود کرم و جود او بسیار است پس در آن بخل نمی ورزد و نیز در آن کتاب مرویست
که مردی بخدمت حضرت رسالت آمده معروض داشت که من مال بسیاری دارم و در شهری میباشم
که اصلاح مال و ضبط و نسق آن غیر من کسی نمیکند یعنی بجهة این از حج باز میمانم پس خبر ده مرا یا رسول الله
بچیزی که آنرا اگر کنم بوده باشد برای من مثل اجر حج آنحضرت این مضمون فرمودند که نظر کن باین کوه یعنی
کوه ابو قبیس اگر صدقه کنی مثل این کوه طلا در راه خدا در نیابی اجر حاج را و در کافی نیز حدیث

نظیر این مذکور است و از جناب مقدس جعفری ع روایت نموده که هر که خرج کند درهمی در حج
بوده باشد بهتر برای او از صد هزار درهم در غیر آن و نیز گفته که مرویست که درهمی در حج افضل است
از دو هزار هزار درهم در غیر آن در راه خدای عز و جل و انجناب در فقیه بسلسله حضرت ابی عبد الله ع
منقولست و هم در فقیه از حضرت علی بن الحسین ع این مضمون منقولست که ای گروه کسانیکه حج نکرده اید
خوشحالی کنید بآمدن حجاج پس مصافحه کنید با ایشان و تعظیم نمائید ایشانرا بدرستیکه این لازم است
بر شما تا شریک گردید با ایشان در اجر و نیز از آنحضرت این مضمون روایت نموده که مبادرت کنید
بسلام حج و عمره گذاران و بر مصافحه ایشان پیش از آنکه آلوده بگناهان شوند و آیند و عکس
در کافی نیز مذکور است و هم در فقیه این مضمون آمده که هر که محرم بمیرد مبعوث شود روز قیامت
تلبیه حج کنان و آمرزیده و هر که بمیرد در راه مکه در رفتن یا آمدن ایمن گردد از فزع اکبر در روز قیامت
و هر که بمیرد در یکی از دو حرم یعنی حرم مکه یا مدینه مبعوث سازد او را خدا تعالی از آمنین و هر که بمیرد
در ما بین حرمین گسترده نشود برای او دیوانی و هر که مدفون گردد در حرم ایمن شود از فزع اکبر
خواه از نیکان باشد و خواه از بدان و در کتاب کافی و تهذیب نیز هر یک احکام شرع لا یحتق
مبین و کعبه بنا ارکین دین است از ابی جعفر ع حدیثی منقولست که کسی که بحج میرود و چون شروع
در یراق کردن و تهیه اسباب خود کند گامی نزند و در تهیه چیزی از اسباب خود مگر اینکه نویسد
خدا تعالی برای او ده حسنه و محو کند از او ده سیئه و بلند گرداند از برای او ده درجه تا فارغ
شود از تهیه اسباب خود و چون بار شود راحله او بآن اسباب پا ها نزند و بر نمیدارد که بر آن سوار شود
بر ندارد آن راحله پائی و نگذارد پائی مگر اینکه نویسد خدا تعالی برای او مثل این تا بجا آورد
مناسک خود را پس چون بجا آورد مناسک خود را آمرزد خدا تعالی گناهان گذشته او را و در
بقیه ذی الحجة الحرام و محرم و صفر و ربیع الاول چهار ماه نوشته شود برای او حسنات و نوشته
نشود برای او سیئات مگر اینکه اتیان کند بموجبه یعنی مرتکب گناهی شود که موجب عذاب
باشد پس چون چهار ماه شود مخلوط شود بمردمان یعنی مثل سایر مردمان هر گناه که کند بر و

نوشته شود و در تفسیر استثنائیه موجبه که مذکور شد در این حدیث نیست ولیکن در حدیث دیگر
از ابی عبدالله روایت نموده که نوشته نمیشود بر او گناهان چهار ماه و نوشته میشود برای
او حسنات مگر اینکه ارتکاب کند کبیره و در همان کتاب از همان جناب منقولست که رسول خدا
فرمودند که حج و عمره نفی میکنند و دور میگردانند فقر و گناهان را چنانکه نفی میکند کورها درد آهن
معویة بن عمار که راوی حدیث است گوید پس گفتم بآنحضرت که حج را افضل است یا آزاد کردن بنده
فرمود که حج افضل است گفتم دو بنده فرمود حج افضل است معویه گوید که من پیوسته زیاد میکردم
و آنحضرت میفرمود حج افضل است تا رسانیدم بسی بنده فرمود که حج افضل است و هم در تهذیب
از حضرت صادق جعفر بن محمد منقولست که حج گذار و عمره گذار وفد خدا اید یعنی بدرگاه او
آمده و بخانه او وارد گشته اند اگر سوال کنند از و عطا نماید و اگر خوانند او را اجابت فرماید و
اگر شفاعت کنند شفاعت ایشان را مُمضی سازد و اگر خاموش گردند بی طلب تقضا حوائج ایشان
پردازد و در عوض درهمی هزار هزار درهم بایشان کرامت فرماید و هم در کافی از عذافر منقولست
که ابی عبدالله فرمود که چه چیز منع میکند ترا از حج کردن در هر سال گفتم فدای تو گردم عیال بسیار
و نگهداری ایشان مرا از آن مانع است فرمود که چون بمیری کیست برای عیال تو یعنی بعد از تو
نگهداری ایشان که میکند که غرض اینکه خود مرده انگار و ایشان را بخدا گذار طعام کن عیالت را
سیرکه و روغن زیتون و حج کن با ایشان هر سال بامعنی که در خرجها قانع می باید بود و زیادی
مال را صرف حج و ادراک سعادت آن با ایشان باید نمود و هم در کافی از ابراهیم بن میمون حدیثی
منقولست که محصل آن اینست گفتم حضرت ابی عبدالله را که یکسال من حج میکنم و یکسال [illegible]
فرمود که چه چیز مانع میشود ترا از حج کردن یعنی در هر سال یا ابراهیم گفتم که فارغ نمیشوم برای
حج فدای تو گردم یعنی از کثرت شغلها فرصت آن ندارم که هر سال حج کنم تصدق میکنم هزار درم
یا پانصد درم بجای آن فرمود حج افضل است گفتم پس هزار درهم تصدق کنم فرمود حج افضل است
گفتم هزار و پانصد فرمود حج افضل است گفتم دو هزار فرمود که آیا در دو هزار تو طواف خانه هست

گفتم نه فرمود که آیا در دو هزار تو سعی در میان صفا و مروه هست گفتم نه فرمود آیا در دو هزار تو
وقوف در عرفات هست گفتم نه فرمود آیا در دو هزار تو رمی جمار هست گفتم نه فرمود آیا که
دو هزار تو سایر مناسک هست گفتم نه فرمود حج افضل است از سیاق این کلام هدایت نظام
مستفاد میگردد که صدقه هرچند از دو هزار درم بیشتر باشد فضل و ثواب حج نخواهد داشت
و نیز در کتاب مستطاب کافی از عمر بن یزید روایت شده است که گفت شنیدم از امام همام حضرت
ابا عبدالله که میفرمود که یک حج افضل است از هفتاد رقبه یعنی آزاد کردن هفتاد بنده
پس گفتم برابری نمیکند با حج هیچ چیز فرمود برابری نمیکند با آن هیچ چیز هر آینه یکدرهم که خرج شود
در حج افضل است از دو هزار هزار درهم که صرف شود در غیر حج در راه خدا الحدیث

فصل دویم

در بیان فضل و شرف خانه کعبه و مسجد الحرام و ذکر بعضی از مواقع و مواضع واقعه در آن مطاف
خاص و عام و آنچه متمم کلام و متعلق باین مرام باشد بدانکه تشان این خانه شرافت نشان همین بس که
خداوند عالمیان و منزه از احتیاج زمان و مکان عز شانه آنرا از جمیع امکنه ممتاز و وافر بده
اوست بخود اسناد نموده و در آیات با برکات قرآنی مکرر آنرا بخانه خود تعبیر فرموده است
از آنجمله در سوره حج با ابرهیم خطاب کرده فرموده است وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
پاک گردان خانه مرا از همه الائشی برای طواف کنندگان و نماز گذارندگان و نیز از دلایل
فضایل آن اینست که جناب سبحانی آنرا ببرکت و هدایت وصف نموده و در سوره آل عمران فرموده است
که اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ
اِبْرٰهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا در شان نزول این آیه گفته اند که چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه
معظمه شد قوم یهود از باب تعریض میگفتند که بیت المقدس بهتر از کعبه است پس جناب سبحانی این آیه
فرستاده رد قول ایشان نمود و وجوه رجحان و مزیت کعبه را بر بیت المقدس بیان فرمود
و مفسرین در تفسیر این آیه چند احتمال ذکر کرده اند و بنا بر یک احتمال حاصل مضمون آن آیه اینست
که بدرستی که اول خانه که موضوع شد برای عبادت مردمان هر آینه آن خانه ایست که در مکه است

یعنی خانه کعبه برحالیکه مبارک وهدایت کننده است مر عالمیان را دران خانه است علامات و
ودلالات واضح روشن که مقام ابرهیم است وهر که داخل آن شود ایمن باشد از عذاب قیامت
مخفی نماند که مراد از اولیت کعبه اولیت زمانی است وبعضی اخبار مؤید اینست وگفته اند که مکانی
که مراد اولیت در شرف باشد پس حاصل معنی این خواهد بود که شریفترین خانه که برای عبادت
موضع شده خانه کعبه است وبکه بر قول بعضی شهر مکه است وبقول مسجد الحرام است وبقول دیگر
مکان خانه کعبه است ولفظ بکه در اصل لغة بمعنی ازدحام وبمعنی کوفتن نیز آمده است وتسمیه
مکه یا مسجد الحرام یا مکان خانه کعبه باین اسم بقول بعضی از معنی اولست چه خلایق دران ازدحام
مینمایند وبقول بعضی از معنی ثانیست چه آن میکوبید گردن جبابره را که قصد تخریب واضرار
آنها نمایند چنانکه بر اصحاب فیل وغیر ایشان واقع شد ومرقوم میگردد این خانه مبارکست یعنی
مستلزم خیرات ومتضمن برکاتست چه طاعات وعاکفان آنرا بدلالت اخبار شریفه از میامن
آن در دنیا مال وثروت روی داده دیگر روی پریشان وعسرت نمی بینند ودر عقبی از عذاب الیم
جحیم نجات یافته در صحن جنان بر مسند کرامت جاودانی می نشینند وکریمه فیه ایات بینات
استیناف بیانیست گویا کسی سوال نموده که این خانه چگونه سبب هدایتست درجواب فرموده
که دران دلالات واضحه روشن است وچون عاقل بنظر تامل در آنها نگرد بدین حق وکمال
قدرت خداوند مطلق راه برد وآن ایات بینات مقام ابرهیم است عبارت از سنگی است که نقش
قدم حضرت خلیل گرفته وپای انحضرت تا کعبین دران فرو رفته ودرین مدت
متمادی با وجود کثرت اعادی محفوظ مانده وبعضی گفته اند که مقام ابرهیم ایه بینه است
ولیکن از باب مبالغه در تعظیم بمنزله چند ایتست چنانکه در کریمه ان ابرهیم کان امة گفته اند
وقول دیگر اینست که از ایات بینات مقام ابرهیم مذکور شده وباقی مطویست وهمه این اقوال
مبنی بر اینست که مقام ابرهیم بدل عطف بیان ایات بینات باشد وگفته اند محتمل است که
مقام ابرهیم عطف بیان یا بدل الذی ببکه باشد ومراد از آن مسجد الحرام باشد پس معنی این خواهد

بود

بود که مسجد الحرام مقام ومسکن ابرهیم ع بوده واین نیز آنرا شرف ومزیتی دیگرست بر بیت
المقدس وبنابراین ایات بینات بجهة شهرت وظهور دران مفصلا مذکور نگردیده است
واز انجمله همانا حکایت اصحاب فیل وامثال آنست چنانکه در فصل آینده انشاء الله تعالی مذکور
میگردد ودیگر از فضل وشرف این خجسته مقام لازم الاحترام اینست که جناب سبحانی جل شانه
آنرا قبله عالم ساخته وقلاده تکلیف توجه بآن مکان شریف را بر اعناق خلق آفاق انداخته
در سوره بقره فرموده است که قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ در تفسیر آورده که رسول
خدا ع بعد از نبوت سیزده سال در مکه ونوزده ماه در مدینه رو به بیت المقدس نماز گذارد
پس قوم یهود آنحضرت را سرزنش نموده گفتند که تو تابع قبله مائی آنحضرت ازین سخن
بسیار غمگین وحزین گردید پس در بعضی اوقات شب بیرون آمده روی خود را در اطراف آسمان
میگردانید واین همانا بجهة انتظار جبرئیل بوده که شاید نزول نماید دران باب حکمی آورده که خاطر
شریفش بآن از سرزنش یهود آساید وگفته اند که خاطر انور آنحضرت متعلق بوده بانکه قبله کعبه باشد
از انجهة که قبله جد وی ابرهیم ومحل افتخار عرب ومطاف ایشان بوده وبا اینکه جناب الهی او را
وعده تحویل قبله فرموده در انتظار انجاز آن وعده ونزول وحی در آن باب توجه بجانب آسمان
مینموده بر حسب تقدیر خداوند بیچون بانزال این آیه غایت مضمون مامول رسول خود را بحصول
موصول گردانیده وبتحویل قبله از بیت المقدس به بیت الحرام خاطر مبارکش را از الم تعرض آن قوم
عداوت فرجام رهانید حاصل مضمون این بنابر قول بعض مفسرین اینست که گاه می بینیم گردانیدن
روی تو را در جهت آسمان یا بسوی آسمان یعنی در انتظار وحی پس هر اینه میگردانیم البته تو را بقبله
که مرضی ودلخواه تو باشد پس بگردان ای محمد روی خود را بسمت مسجد الحرام وهر جا باشید ای
بندگان پس بگردانید روی خود را بسمت آن اولا بجهة دلالت بر تعظیم پیغمبر واشارت برضا
جوئی خاطر انور وخطاب بآن جناب نموده وبعد از آن برای تصریح بعموم حکم وشرکت

عام مکلفین را ان خطاب بلفظ جمع امر فرموده است و این حکم در ماه رجب بود و ماه پیش از غزوه بدر
نازل شد و بنابر قول شیخ صدوق وقتی نزول یافت که سید ابرار و پیشوای صغار و کبار دو رکعت
از نماز ظهر گذارده بود که جبرئیل نازل گشته این آیه رسانید و دست وی گرفته روی مبارک را بجانب
کعبه گردانید که هر که در قفای آنحضرت بود یعنی کسانیکه بآن مقتدای عالمیان اقتدا کرده بودند جملگی
رو بجانب کعبه تافتند تا آنکه مردان بجای زنان و زنان بجای مردان شتافتند پس اول آن نماز رو
ببیت المقدس و آخر آن رو بکعبه گذارده شد و این خبر بمسجدی از مساجد مدینه در وقتیکه اهل
آن دو رکعت از نماز عصر گذارده بودند رسید ایشان نیز طریق تاسی پیمودند و بدستور دو رکعت
آخر را رو بکعبه معظمه ادا نمودند و آن مسجد از آنجهة بمسجد قبلتین موسوم گردید و شیخ طوسی در
مصباح کبیر فرموده که در روز پانزدهم رجب تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه شد و مردمان در نماز
بودند پس از بیت المقدس رو بجانب بیت الحرام گردانید پس بعضی از آن نماز رو به بیت المقدس بود
و بعضی رو به بیت الحرام دیگر از فضایل بیقیاس این خانه فیض اساس اینکه جناب الهی بندگان را بآن امتحان
نموده و مطیع و عاصی را از هم جدا فرموده است مخفی نماند که بدلالت کریمه الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون الآیه خداوند عالم جل شانه کافه مکلفین را از مرد و زن بانواع امتحانات
ممتحن ساخته تا حجت بر همگی تمام گشته هر کس قوت و ضعف اعتقاد فرمان برداری خود را داند و مدعیان
کاذب را در وقت جزای اعمال راه حرفی نماند و از آنجمله حج بیت الحرام است که هر که استطاعت و توانائی
داشته مکلف است که بریاضت سفر و بذل سیم و زر تن در داده و بطی نشیب و فراز و قطع مسافتهای
دور و دراز گردن نهاده خود را معفو و صحیفه اعمال را از عالم عالم حسنات مملو ساخته خود را در سلک
مومنان صادق و مخلصان دل با زبان موافق منتظم گردانند و خداوند قدیم حکیم عز اسمه که اجرای
قنوات شهور و سنوات در صحرای هستی بمقتضای حکمت کامله او و نهال وجود هر موجودی در
حدیقه امکان سبز گردیده باغبان قدرت شامله اوست قادر است که راه کعبه را از هر جانب سراسر آب
و آبادانی کند که خلایق برفاهیت و آسانی روند و خانه کعبه مبارکه را از یاقوت و زمرد و امثال

آنها آفریده و اطراف آنرا باغها و بوستانهای نزهت افزا و جویبارها و چشمه سارهای زنان از جبل زدای
تا همگنان بشوق و رغبت تمام متوجه آن خجسته مقام شوند ولیکن چنین نکرده بلکه راههای
آنرا از هر سو اکثر بیابانهای خشک و وحشت او رهادر باهای ژرف پرخوف و خطر ساخته و جبل
ران آنخانه سعادت بنیان را از سنگ و گل بی تکلف زیب و زینت پرداخته و آنرا در میان
کوهستان درشت و رود خانه خشک که گوئیم بوادی ذی زرع در سوره ابرهیم وصف آنست بنا
فرموده و بالجمله برای اینکه امتحان صعبتر و دشوارتر باشد و از آن خلوص نیتها و صفای طویتها
بهر صورت ظهور بخشد و امتیاز مطیع و عاصی از هم بهتر بوضوح پیوندد و اصل این سخن
متین صدق قرین مقتبس از خطبه بلیغه بالغه جناب مقدس امیر المومنین ع و پرتوی از چراغ دین
دلفروز بیان پیشوای دنیا و دین ع که در کتاب حج کافی بتفصیل و بیان وافی سمت ذکر یافته است
و بجهة ایجاز این اوراق بایراد آن مزین نگردیده و هم در آن کتاب فقیه و کتاب توحید از یونس
منقولست که ابن ابو العوجا از شاگردان حسن بصری بود پس از توحید منحرف شد یعنی از منهج
اسلام بیرون رفته بیابان مرگ بوادی زندقه و الحاد گردید گفتند که مذهب صاحب یعنی حسن
بصری را گذاشتی و در چیزی که اصلی و حقیقتی ندارد داخل گردیدی گفت که صاحب من مخلط بود یعنی
عقاید را بهم خلط مینمود و در هیچ قولی و اعتقادی ثابت قدم نبود و گاهی بجبر میبدانم که او اعتقادی
و مذهبی باشد که بر آن قایم گردید و ثبات قدم ورزیده باشد و ابن ابی العوجا بمکه آمد برای انکار
بر کسانی که حج میکنند و از بدزبانی و فساد ضمیر و اعتقاد بکه داشت علما مجالست و سؤال و جواب او را کاره
بودند و از و نفرت مینمودند پس بخدمت ابی عبدالله ع آمده در میان جمعی از امثال و اقران خود نشست
پس گفت یا ابا عبدالله ان المجالس امانات یعنی آنچه در هر مجلس گذرد بمنزله امانتهاست نزد اهل آن
مجلس و امانت داری آن اینست که پرده بر آن پوشند و در افشای آن نکوشند و کسی که سرفه
دارد لابد است که سرفه کند یعنی خار خار سخنی در دل دارم و از گفتن آن ناچارم آیا اذن میدهی
مرا که سخن کنم فرمود سخن کن گفت تا چند این خرمن را کوبید یعنی بر گرد این خانه گردید چنانکه بر گرد

خومن برای کوفتن آن میکردید و تا چند پناه باین سنگ یعنی حجر الاسود آورید و این
خانه با جر و گل برافراشته شده را عبادت کنید چنانکه شتر در وقت رسیدن هروله
میکند یعنی میدود و بر میجهید برگرد آن هروله نمایید هرکه در این فکر تامل نماید میداند
که این فعلی است که بنیاد نهاده و قرار داده است آنرا کسی که حکیم و صاحب نظر نیست یعنی
حکمتی در آن رعایت نشده و فایده بر آن مترتب نمیگردد پس بگو جواب مرا چه بدرستیکه
تو سر اینکار و بلندی آنی و پدرت یعنی پیغمبر اساس و نظام آن بود پس آن محیط علم
و کمال و مکتساهل کفر و ضلال تیغ زبان وحی بیان آخته و رشته سخندانی آن سرگشته
موسی بن بنده کرامی را بدینگونه منقطع و شبهه مریب افلد فریب آن بدبخت از سعادت
ایمان بی نصیب را بدین مضامین دلنشین مندفع گردانید که بدرستیکه کسی که الله تعالی او را
گمراه و چشم دلش را کور کرد یعنی نظر عنایت و توفیق خود را از و بازگرفته مخذولش ساخت
حق را ثقیل و ناگوار میشمارد و آن بکام جانش شیرین نمی آید و شیطان متولی و صاحب
اختیار او گشته او را بآن جورهای هلاکت طرد میگرداند و بعد از آن از آن نمیگرداند
و این خانه ایست که طلب بندگی کرده است خدا تعالی بوسیله آن از خلقش تا آزماید فرمان
برداری ایشان را در آمدن بآن یعنی برای حج و طواف پس تحریص نموده است ایشان را بر تعظیم
و زیارت آن و گردانیده است آنرا محل و جای پیغمبران خود و قبله برای نماز گذاردن برای او
پس آن شعبه ایست از رضای او و راهیست که میرساند بآمرزش او خلق کرده است آنرا الله تعالی
بیش از پهن کردن زمین بدو هزار سال پس سزاوارتر کسی که اطاعت او کنند در آنچه امر نموده
و باز ایستند از آنچه نهی کرده و بدان وعید فرموده الله تعالی است که ابداع کننده جانها و
صورتهاست و این روایت طولانیست و از آن بهمین قدر که مناسب اینمقام بود اکتفا شد
دیگر از جمله دلایل و شواهد فضل این خانه شرافت قواعد آنکه جناب مقدس امیر المومنین
در آن تولد یافته و پرتو سعادت آنمهر سپهر سیادت از بیت الشرف این خانه فیض بنیان

برشرق

برشرق و غرب عالم امکان تافته است و کیفیت آن بروایت یزید بن قعنب کرد بطالی شیخ
صدوق و بیابادی از کتب معتبره مذکورات بدینگونه است که یزید بن قعنب مذکور گفت آنچه
حاصل آنانست که من با عباس بن عبد المطلب و گروهی از بنی عبد العزی در برابر بیت الحرام
نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد والده ماجده امیر المومنین آمد و بآنحضرت نه ماهه
حامله بود در اینوقت او را درد زاییدن گرفته مناجات کرد که یارب بدرستیکه من ایمان
آورده ام بتو و آنچه آمده است از نزد تو از پیغمبران و کتابها و بدرستیکه من تصدیق کرده ام کلام
جد خود ابرهیم که بنا نموده است این بیت عتیق را پس بحق آن کسی که بنا کرده است این خانه را
بحق فرزندی که در شکم منست که آسان کنی بر من زاییدن مرا یزید بن قعنب گفت که پس دیدیم
خانه کعبه را که شکافته شد از پشت و فاطمه در آن داخل شد و از نظر ما غایب گردید و دیوار بهم آمد
خواستیم که قفل در واشود برای تفتیش حال او وا نشد پس دانستیم که این امر خدا تعالی است
بعد از آن بیرون آمد روز چهارم یا بعد از روز چهارم علی اخلاف النتیج و امیر المومنین بر
دستش بود بعد از آن فرمود که من فضل داده شده ام بر زنانی که پیش از من بوده اند چه بدرستیکه
بنت مزاحم یعنی زن فرعون عبادت کرد خدا تعالی را در موضعی که دوست نمیداشت الله تعالی که در
آنجا عبادت کرده شود مگر از روی اضطرار و بدرستیکه مریم بنت عمران حرکت داد درخت
خرما شده را بدست خود تا آنکه خورد از آن رطب تازه و من داخل بیت الله الحرام گشتم از میوهای
بهشت و ارزاق آن اکل نمودم پس چون خواستم بیرون آیم هاتفی ندا کرد که یا فاطمه این کودک را علی
نام کن چه او علی یعنی بلند مرتبه است و الله تعالی میفرمود بدرستیکه من اشتقاق کرده ام یعنی بیرون
آورده ام اسم او را از اسم خود و مودب گردانیده ام او را بآداب خود و واقف ساخته ام او را
بغامض علم خود و او آنکسیست که میشکند بتانرا در خانه من و اذان میگوید بر بام خانه من
و تقدیس و تمجید میکند مرا پس خوشا کسی که دوست دارد او را و وای بر کسی که دشمن دارد او را
و نافرمانی او کند و در بحر المناقب بعد از ذکر این حکایت از آنحضرت علیا و صدف لولو لالای

آن امام معصوم ع باین مضمون روایت نموده که زاییدم علی را در وقتی که حضرت رسول الله سی ساله بود
پس آنحضرت اورا بسیار دوست داشت و فرمود گهواره اورا نزد بالین فراش من گذارد و آنحضرت
متولی اکثر تربیت او میبود و در وقت شستن تطهیر وی مینمود و چون شیر میآشامید
بدهان او میچکانید و در وقت خواب گهواره او را جنبانید و هنگام بیداری با وی مکالمه مینمود
و او را بر سینه خود میگرفت و میفرمود که این برادر منست و ولی من و ناصر من و صفی من و خلیفه
من و کهف من و داماد من و وصی من و شوهر دختر گرامی من و امین من بر وصیت منست و دایم
اورا بر دوش خود برمیداشت و در کوهها و وادیهای مکه میگردانید دیگر در شرافت کعبه و حرم
که مقصد و مرام اهل عالم است در فقیه از حضرت مقدسه جعفریه باین مضمون منقولست که دوسترین
مکانهای زمین بسوی الله تعالی مکه است و هیچ خاکی دوستر بسوی خدای تعالی از خاک آن و هیچ
سنگی بسوی خدای تعالی دوستر از سنگ آن و هیچ درختی محبوبتر بسوی خدای تعالی از درخت آن
و هیچ کوهساری دوستر بسوی خدای تعالی از کوهساران و هیچ آبی محبوبتر بسوی خدای تعالی از
آب آن و در فقیه بعد از ذکر این حدیث گفته که در خبر دیگر است که آنحضرت فرمود که خلق نکرده است
الله تعالی بقعه در زمین محبوبتر بسوی او از این و بدست مبارک اشاره بخانه کعبه فرمودند و نه گرامیتر
و بزرگوارتر بسوی او از آن و نیز از آن رفیع جناب روایت نموده که فرمودند که بدرستی که الله تعالی
اختیار نموده یعنی برگزیده است از هر چیزی چیزی را و اختیار کرده است از زمین موضع کعبه را و
در فضل حجر الاسود و رکنی که در آن موضع است در کافی در حدیثی طویل باین مضمون مذکور است
که در آن مکان جبرئیل بصورت مرغی بر قائم یعنی نور دیده عالم و عالمیان حضرت صاحب ع نزول مینماید
و اول کسی که با او بیعت میکند آن مرغ خواهد بود با آن مقام حضرت قائم و شرافت حجر الاسود بر وجه
کامل در فصل چهارم انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در فضل ما بین رکن و حجر و مقام ابراهیم
در فقیه از ابی حمزه ثمالی مرویست که علی بن الحسین ع ما را گفت که ای البقاع افضل یعنی کدام بقعه
از بقاع افضل است گفتیم خدا و رسول او و فرزند رسول او صلوات داناترند فرمود افضل بقعها ما بین

رکن و مقام است و لو ان رجلا عمر ما عمر نوح فی قومه الف سنة الا خمسین عاما یصوم النهار و یقوم
اللیل فی ذلک المکان ثم لقی الله بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلک شیئا اگر مردی عمر یابد بقدر عمر نوح
در میان قوم خود که هزار سال باشد به پنجاه کم و این عمر را بدینگونه گذراند که روزها روزه دارد
و شبها بعبادت قیام نماید در همینکان یعنی میانه رکن و مقام بعد از آن ملاقات کند با خدای تعالی
بغیر اذعان ولایت و امامت ما فایده نمیدهد او را این عبادات اصلا نظم کند اگر در سکه
مهر علی و آل او ع نقد طاعات تو رایج نیست ع در بازار دین و در فضل حطیم که عبارت است
از رکن حجر و کعبه و در کافی از ابی هلال مکی منقولست که ابی عبدالله ع را دیدم که طواف خانه کرد
بعد از آن میانه در کعبه و حجر الاسود دو رکعت نماز گذارد و گفتم احدی از شما اهل بیت را ندیدم که
در این موضع نماز گذارده باشد آنحضرت فرمودند که اینجا یست که توبه آدم قبول شده است و در فضل
ملتزم نیز در آن کتاب از آنجناب مرویست آنچه حاصل آن اینست که وقتی آدم طواف خانه کرد و
بملتزم رسید جبرئیل گفت یا آدم اقرار کن برای خداوند خود بگناهان خود در این مکان پس آدم ایستاد
گفت یا رب بدرستیکه هر عملی را اجری هست و بتحقیق که من عملی کرده ام پس چیست اجر من خدای عز
و جل وحی فرستاد باو که یا آدم بتحقیق که آمرزیدم گناهان ترا آدم گفت یا رب برای فرزندان من
چه اجر است خدای عز و جل وحی فرستاد باو که یا آدم هر که آید از ذریه تو باین مکان و اقرار کند بگناهان
خود و توبه کند چنانکه تو کردی بعد از آن طلب آمرزش نماید آمرزم گناهان او را و در فضل
مسجد الحرام همین بس که هرگاه یک نماز گذارده شود در آن برابر است با صد هزار نماز و یک درهم
که در آن داده شود در راه خدا برابر صد هزار درهم است **فصل سیم** در ذکر بعضی از خوارق
عادات و غرایب امور که در آن مقام شریف بظهور بوقوع رسیده و بعضی از آن در عهد آیات
بینات که در کریمه فیه آیات بینات مقام ابراهیم است و مذکور شد معهود و دیده نموده اند
بود و از آنجمله واقعه اصحاب فیل است که از عجب خوارق عادات و بر حرمت بیت الحرام
از اوضح بینات و شهادات است و جناب سبحانی بکلام آسمانی از آن اخبار نموده و احدی

از مشرکین با وجود غلو در کفر و کین انکار آن ننموده و ملخص آن حکایت با درایت سراسر هدایت
اینست که ابو ابرهیم بن سیاح حمیری که در کفر و ضلال ثانی و از قبل نجاشی پادشاه حبشه
در ولایت یمن والی بود چون از اهالی آنجا دید که بزیارت کعبه معظمه میشتافتند عصبیت
جاهلیتش برین داشت که خانه مانند خانه کعبه ساخته مردم را بزیارت آن خواند و
کرامت خدا دادان شرافت بنیاد را باین وسیله بطرف ساخته زیارت از امتروک
گرداند و ندانست که عزیز کرده حق باین فکرهای باطل ذلیل و حقیر و بنیان شرف الهی به
تیشه های چنین اندیشهای واهی خلل پذیر نمیگردد پس در صنعا که قصبه ایست از یمن کلیسائی
بتکلف ساخت و بجهة فریب ظاهر بینان در و دیوار آن خانه ضلالت بنیان را بزر و
جواهر ترصیع نموده بترویج آن و ترغیب طوایف خلایق بطواف آن پرداخت و بنجاشی
نوشت که من کنیسه بنام تو ساخته ام که عنقریب چنان شهرت خواهد یافت که کافه
خلایق از کعبه رو گردان گشته بزیارت آن خواهند شتافت نجاشی ازین خوشحال گردید
و تحسین اراده نموده و را مشمول عواطف گردانید تا آنکه مردی از بنی کنانه که بهانه
خرابی آنخانه رتبه مجاورت یافته بود شبی آنجا را بنجاست آلوده ساخته فرار نمود بوی
گند در اطراف منتشر و طبایع خلایق از آن متنفر گشته بر دماغ ابرهه ناپاک خورد
و بقصد انتقام که عزیمت تخریب بیت الحرام بسته در هدم بنیان حیات خود قدم ابرام فشرد
و بعضی سبب این حرکت زشت آن بد سرشت را بدین گونه ذکر نموده اند که نصاری در
ساحل دریا کلیسائی داشتند جمعی از قریش در سفری بآنجا رسیده در حوالی آن نزول نمودند
بعضی از ایشان بجهة طبخ آتشی افروختند و بعدا از آن حال باد شراره چند در آن کلیسا انداخت
پاره از آن سوخت نجاشی را از آن واقعه آتش در نهاد افتاد و بانتقام آن ابرهه را بتخریب کعبه
معظمه فرستاد ابرهه بقصد برابرهه با سپاهی انبوه و فیلی محمود نام در عظمت مانند لخت کوه روانه
شد و بعضی گفته اند که هشت فیل همراه داشت و بعضی دوازده نیز گفته اند و بعضی هشتاد

وبعضی

و بعضی هزار نیز گفته اند و گفته اند که فیلان مجموع تابع محمود بودند که چون او رفتی
همه رفتندی و چون ایستادی همه ایستادندی و هر مرز و بوم از بلاد عرب که میرسید
هر که بمقابله او بیرون می آمد جنگ کرده غالب میگردید و چون بمکه نزدیک شد آن بد
بخت لعین فوجی عظیم از لشکر شقاوت قرین خود جدا کرده پیش فرستاد که مکه را تاختند
و بنهب و غارت آن نواحی پرداختند و از جمله آنچه بغارت بردند شتران عبدالمطلب بود
چون این خبر بعبد المطلب رسید نزد ابرهه رفت آمدن عبدالمطلب را بعرض ابرهه رسانیدند
و شمه از علو شان و سمو مکان آن سید عرب و شرافت و کرامت وی در حسب و نسب مذکور
ساختند و وی را با وشناسانیدند فرمود بار دهند چون عبدالمطلب داخل مجلس شد
ابرهه تعظیم وی کرده مراسم اعزاز و اکرام بجای آورد آنگاه ترجمانرا گفت که از وی سؤال کند که بچکار
آمده است و چه مطلب دارد عبدالمطلب فرمود که ملازمان ملك شتران مرا برده اند میخواهم که امر کنند
که بمن باز دهند ابرهه متوجه اصحاب و اهل مجلس خود گردید و گفت این مرد رئیس قومی و بزرگ
ایشانست و من آمده ام که خانه را که او عبادت میکند خراب کنم وی از آن سخن نمیکند و درخواست
مینماید که شتران وی را رها کنیم بدانید که اگر از من سؤال میکرد که دست از خراب کردن این خانه بردارم
هر آینه قبول میکردم شتران ویرا باز دهید عبدالمطلب از ترجمان پرسید ملك چه گفت ترجمان ویرا
از آن اخبار نمود عبدالمطلب گفت من صاحب شترانم و این خانه را خداوندیست که حفظ آن خواهد
نمود و منع متعرضان آن خواهد فرمود و مرا بآن کاری نیست پس شتران او باز دادند و عبدالمطلب
باز گشت و در راه گذارش بر فیل محمود نام که مذکور شد افتاده گفت ای محمود آیا میدانی برای
چه ترا آورده اند فیل بسر اشارت کرد که نه عبدالمطلب گفت ترا آورده اند که خانه خداوند خود را
منهدم گردانی که اهل مکه بالتمام فراری و در کوهها متواری شده بودند و غیر عبدالمطلب [illegible]
حاجبان و متعلقان و شیبة بن عثمان که حاجب بیت میمون کسی در مکه نمانده بود چون صباح
شد سپاه گمراه حبشیان روسیاه متوجه بیت الله گشته خواستند که فیل را داخل حرم سازند

و بلنجه پیش نهاد خاطر کفر نهاد ایشان بود بر طرز نند فیل فرمان نبرد و هر چند کچك و مطرقه
میزدند بخیر طریق سرکشی و مخالفت نمی سپرد پس در ین وقت عبد المطلب بعضی از موالی
خود را فرمود که بر فراز کوه رو و ببین چیزی مینماید واین از قوت ایمان و حسن اعتقاد ان
سید پاك نهاد والا نژاد بود که برب کعبه و در ان شدت حج چشم انتظار بجلوه فرج دوخته بود
بظهور لطیفه غیبیه دلخواه و رسیدن اعانت عنایتی از ان درگاه عاجزان پناه کردن توقع می
افراشت پس ان شخص بر قله کوهی رفته ونظر کرده گفت سیاهی از جانب دریا می بینم عبد المطلب
پرسید که باصرات وفا میکند که تشخص آن نمائی گفت نه ولیکن نزدیك که توانم کرد پس آن سیاهی
نزدیك شد گفت مرغان بسیارند و نمیشناسم که چه مرغند و هر کدام سنك ریزه در منقار دارند مثل
سنك ریزه که بسر انگشت می اندازند یا نزدیك بان عبد المطلب گفت برب عبد المطلب قسم که این
مرغان قصد غیر بقوم ندارند یعنی بفرمان خداوند وحش و طیر برای اهلاك حبشیان ما عاقبت
بخیر می آیند و بعضی گفته اند که هر مرغی سه سنك ریزه داشت یکی در منقار و دو در چنگالها و سنك
ریزها بقدر عدس بود و بعضی گفته اند بزرگتر از عدس بود و کوچك تر از نخود بهر تقدیر
مرغان می آمدند تا همگی بر بالای سر ایشان جمع شدند انگاه ان سنك ریزها را بر ایشان فرو ریختند
و هر سنکریزه بر فرق یکی از ایشان آمد و از دبرش بیرون رفت و گفته اند که بر زره و آهن خوردی
خورد و سوراخ کرده از ان جستی و اگر باستخوان آمدی در هم شکستی تا همگی بدینگونه هلاك گشته
جزای خود یافتند و از راه تیر الهی و بلا دبی نفس گسسته مقر سقر شتافتند الا یکتن که برای خبر بردن
جلال و غضب قهاری چند روزی او را مهلت داد و از ان ورطه گریزان و تازان رو بدیار
خود نهاد مرغی که از ان مرغان با سنکی که نامزد او بود هم جا بر بالای سر او می پرید و میرفت تا نزد
نجاشی رسید و بعضی گفته اند که آن مرد ابرهه بود و چون ببارگاه نجاشی رسید در آمد و صورت واقعه را
بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب گفت چگونه مرغان بودند که لشکر را بدان مرتبه اهلاك نمودند
در اینوقت آن مرغ بنظر وی در آمد و گفت ایها الملك این مرغ از انهاست پس آن مرغ سنکی که از برای او

مهیا داشت بروی انداخت و در نظر نجاشی جان پلید او نیز روانه درکات جحیم ساخت خداوند
جلیل عز اسمه در سوره شریفه فیل مجملی از این واقعه حیرت فزای عبرت فرما بگوش هوش عالمیان رسانیده
و دلهای غفلت آگین را باین کلام هدایت آیین متذکر قدرت کردگاری و سطوت قهاری خود گردانیده
که بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل الآیه آیا ندیدی چون کرد خداوند تو
بصاحبان فیل که ابرهه و لشکر او باشند یا نگردانید کید و مکر ایشانرا در بطلان و تباهی یعنی انچه
اندیشیده بودند که کعبه را خراب کنند و کنیسه خود را رواج دهند خداوند تعالی آنرا باطل ساخت
و فرستاد برایشان مرغانی که جوق جوق فوج فوج بودند رمی میکردند ایشانرا بسنگی از سجیل که عبارتست
از گل سنگ شده و آن معرب سنگ گل است یعنی چنین سنگها بایشان می انداختند پس گردانید
خداوند تو ایشانرا مانند کاه یا سفال غله که دواب آنرا خورده باشند و این کنایه از افتادن و اعدام
و درهم شکستن اعضا و اندام ایشانست الحاصل آن قوم بیدین شقاوت قرین از ان اراده بی
ادبی با خانه خدا شایسته سنکساری چنین گردیدند و از تخم بیدینی که در گل بد طینتی کاشته
بودند بهاران اینك بار ان حاصل فجعلهم کعصف ماکول درویدند و این واقعه
عجیبه کعبه معظمه را از اجل فضایل و بر کمال قدرت آن ادل دلایلست دیگر از اعجب وقایعی که
بر متعرضان خانه کعبه واقع وان نیز بر فضل و شرف حرم الهی حجتی قاطع گردید آنست که وقتی
تبع پادشاه یمن نیز بتحریك و اغوای مفسدان کفر کیش شرارت اندیش اراده نمود که بمکه
آید و اهل انجا را قتل و فرزندان ایشانرا اسیر نماید و بعد از ان خانه کعبه معظمه را ویران سازد
چون این عزم را با خود تصمیم داد هر دو چشمش از چشمخانه بر آمده بر دو گونه اش افتاد پس
از عقلا و هوشمندان آنزمان تفتیش نمود که آیا سبب ابتلای من باین بلا چه باشد گفتند
سببی نمیدانیم غیر از اراده که کردی چه مکه حرم خدا و کعبه خانه خداست و ساکنان مکه ذریت
ابرهیم خلیل خدایند گفت راست گفتید اکنون چاره این و بیرون شدن از انچه در او افتادم
چیست گفتند چاره اینکه بالحق خود را ازاین اراده پردازی و خلاف آنرا پیش نهاد خاطر سازی

تبع بیت خود را تغییر داده روی دل از آن اراده ناصواب بخذلان مآب تافت وبقدرت
کامله خداوند قدیر پوزش پذیر بحدقهای وی که از چشم خانه برآمده وبر روی وی آویخته
بود بجای خود باز گشته از چنان بلائی صحت ونجات یافت پس تبع از این امر غریب عجیب که بچشم
خود دیده دلش روشن وشرافت ومکانت بیت الله الحرام مبرهن گشته جمعی که اورا
بران داشته واین اندیشه را در پیش او گذاشته بودند همه را بقتل رسانید وبعد از آن بمکه آمده خانه
کعبه را جامه از نطع پوشانید وسی روز هر روز صد شتر کشته خلایق را اطعام نمود حتی اینکه
کاسهها از آن طعام برده بر سر کوهها گذاشتند که سباع خورند وعلفها ریختند که وحوش
چرند ومجمل این حکایت را با هدایت در کافی وفقیه هر دو مذکور است وشیخ صدوق
بعد از ذکر این دو واقعه فرموده است آنچه محصل آن اینست که حجاج خانه کعبه را خراب کرد و
برو غضبی وبلائی نازل نشد چنانکه بر تبع واصحاب فیل نازل شد برای این بود که غرض او اصلا
او خراب کردن کعبه نبود بلکه غرضش ابن زبیر بود که پناه بکعبه برده بود وچون ابن زبیر
ضد صاحب حق یعنی مخالف امام زمان بود خدا نخواست که بر مردمان ظاهر سازد که او
پناه نداده وحمایت نکرده است پس مهلت داد که خانه را بر آن خراب کردند اما مراد شیخ بزرگوار
از این سخن اینست که بر حجاج خودش یا بر لشکرش بلائی چنانکه ایشان را از آن حرکت باز دارد
واقع نشد والا در کافی در حدیثی طویل مذکور است که اهل شام آمده بر کوه ابو قبیس منجنیق نصب
کردند یعنی برای خراب کردن کعبه پس الله تعالی ابری مانند بال مرغ بر ایشان فرستاد از آن
صاعقه بر ایشان فرود آمده هفتاد نفر که بر اطراف منجنیق وحوالی آن بودند سوخت
ومراد از اهل شام ظاهرا اینست که لشکر حجاج باشد چه اهل تاریخ نیز ذکر این نموده اند
دیگر از غرایب سوانح که دال نیز بر شرف خانه کعبه دلیلی روشن وواضح است آنست که کشتی نوح
در وقتی که طوفان غضب وسخط قهاری عالم گیر گشت وطغیان آب نقش هستی عامه کافران هلاکت
مآب را از صفحه روزگار شسته از قلل جبال در گذشت ورابض قدرت کامله ربانی لنگر آن

کرم

کرم جولان کشتی را بناز یانه امواج هر لحظه بسمتی میتاخت ومعلم حکمت بالغه بیحجاب بادبان
هبوب ریاح هر ساعت آنرا بجانبی می انداخت در خلال این احوال کشتی بمکان کعبه معظمه رسید
هفت نوبت بر گرد آن طواف کرده در میان صفا ومروه هفت بار سعی بجای آورده بعد از آن
بر کوه جودی قرار گرفت ووقوع این امر عجیب از ائمه صادقین ماثور در کتاب کافی وفقیه
هر دو مذکور است ودر کافی در حدیثی دیگر نیز از حضرت مقدسه موسویه روایت شده که حاصل
آن اینست که کشتی نوح بفرمان الهی طواف خانه نمود در وقتی که زمین در آب فرو رفته بود وبعد از آن
آمد بمنی در ایام منی که ایشان می آیند وبعد از آن بفرمان الهی بر گشته بر گرد خانه طواف زیارت کرد وممکن است
که کشتی بعرفات ومشعر نیز رفته باشد وذکر آن در حدیث بجهة ظهور آن نشده باشد وحضرت
نوح با جمعی از مؤمنان که با او در کشتی بوده اند بدینگونه ادراک سعادت حج نموده باشند دیگر از
خوارق عادات این فرخنده بنای با سعادت سجده کردن آنست در شب ولادت حضرت سید
کاینات وتفصیل این مجمل آنکه در شبی که آفتاب وجود اشرف محمدیه از مشرق ولادت با سعادت
میتافت وشبستان زمان نظرها را بان چراغ خدا افروز از ظلمت غوایت بنور هدایت صفا میبافت
عبد المطلب در خانه بود ومرمت بعضی از آن خانه فیض بنیان میفرمود ناگاه دید که چهار جانب خانه در هم
پیچیده در مقام ابراهیم بسجده افتاد وباز بجای خود راست ایستاد ودر آن حال باواز بلند این
مقال گویا بود که الله اکبر رب محمد المصطفی اکنون پاک گردانید مرا خدا واز نجس از پلیدیهای مشرکان
بعد از آن بتان که در خانه کعبه بودند فرو ریختند آنگاه عبد المطلب از دیدن این امر عجیب متحیر مانده
چشم خود میمالید که مبادا در خواب باشد وندائی از غیب شنید که آمنه پسری بوجود آمد واو
خلق را از ظلمت غوایت بروشنائی هدایت خواهد خواند عبد المطلب با کمال وحشت وهراس برای
تحقیق ولادت آن اشرف ناس بدر سرای آمنه شتافت ودر حوالی آن آثار وعلامات غریبه که این
مقام تفصیل آن نیست مشاهده نموده در کوفت وچون آمنه در گشود عبد المطلب نظر در
روی وی کرده نور محمد را که در ایام حمل از آن رخسار بهارش میتافت ندید احوال پرسید آمنه وی را

از وضع حمل اخبار نمود و این حکایت در روضة الواعظین و بعضی از کتب سیر مفصل مذکور است
و اینمقام ایراد آن نیست دیگر از عجایب این خانه معظم مجید شق شدن دیوار انست برای داخل شدن
فاطمه بنت اسد و وضع حمل وی چنانکه مفصلا سمت تحریر یافت دیگر انکه سخن گفتن حجر الاسود است
با حضرت سجاد در وقتی که محمد بن حنفیه در امر امامت با وی نزاع داشت و خود را از راه وراثت
بعد و کبر سن در کار احق و اولی میپنداشت و بعد از انکه میان او و آنحضرت در ان باب سخنان ممتد گردید
باهم قرار دادند که نزد حجر الاسود آیند و در این باب از وی طلب شهادت نمایند پس نزد حجر
رفته نخست محمد بن حنفیه دعا و تضرع نمود و حجر را خواند جواب وی نداد انگاه سید سجاد و آن
مصدق هر بنات و جاد بعد از توجه و دعا بدرگاه خداوند صمد متوجه حجر الاسود گشته فرمود
که سوال میکنم ترا بان خدا اینکه گردانید در تو عهد میثاق انبیا و اوصیا و همه مردمان که خبر ده مارا
که بعد از حسین بن علی وصی و امام کیست پس حجر بحرکت در آمد چنانکه نزدیک بود که از مکان خود
زایل گردد پس حجر بفرمان متکلم نطق آفرین بزبان عربی مبین گویا گردید گفت بار خدایا که وصایت و
امامت بعد از حسین بن علی پسر فاطمه بنت رسول الله صلعم مر تو راست پس غبار شبهه از خاطر محمد بن
حنفیه زایل و با مامت و ولایت آن هادی منهج هدایت قایل گشته باز گردید و چون مفصل این
حکایت دلگشای ایمان فزای در مجلس دعا گذارش یافته بود درین مقام باین مجمل اکتفا نمود و با
این حکایت صدق مقرون محقق منطبق است دو بیت بلاغت مشحون فرزدق که در مدح آن
پسندیده خوانندگان و نور عارض حسن اعتقاد نموده است هذا الذی تعرف البطحاء وطاته
والبیت یعرفه والحل والحرم یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم و تقریبا انشاء
این دو بیت و بعضی ابیات دیگر که بجهت اختصار مرقوم نشد این بوده که وقتی مابین ایام ولیعهدی
هشام بن عبد الملک مروان لعنهم الله بحج رفته خواست که استلام حجر الاسود نماید از ازدحام
خلایق میسر نگردید و هرچند سعی کرد دست پلیدش بر دامن ادراک این سعادت نرسید بعد از
آن امام همام علی بن الحسین ع رسیده مردمان چون ویرا دیدند از غایت احتشام سایه [illegible]

آفتاب عالم افروز از هر جانب خود را بر کنار کشیدند تا آنحضرت استلام نمود و آن سنگ
سعادت مقرون را بلمس دست مبارک همایون شرف برشرف افزود جمعی که با هشام
لعین بودند چون این دیدند از هشام پرسیدند که این کیست گفت نمیشناسم فرزدق
که از شعرای زمان و ثنا گوی و مدحت سرای اهل بیت رسالت موفق و رطب اللسان
بود و سحاب بیان گهربارش در منقبت ائمه اطهار همواره گهرباری مینمود حاضر بود چون
این تجاهل از هشام دید و این سخن از وی شنید گفت اگر تو نمیشناسی من میشناسم این حضرت
علی بن الحسین زین العابدین است پس دست زبان مدایح سرای گشاد و فرائد این
ابیات دلپذیر را از درج ضمیر بیرون آورده در دامن مجمع بر طبق اخلاص نهاد معنی این دو بیت
اینست که این شخص که میگویی اسم او را نمیشناسم آن کسی است که میشناسد وادی مکه
موضع قدم او را و خانه کعبه و بیرون حرم و درون حرم همگی او را میشناسند نزدیک است
که بگیرد و نگاه دارد او را از غایت اشتیاق رکن حطیم که رکن حجر الاسود است از اینکه میشناسد
باطن کف او را چون آید که استلام حجر نماید این دو بیت از جمله قصیده ایست که فرزدق قبل
از ان در شان والد ماجد آن مقتدا شهید کربلا گفته بود در منقبت چند بیت دیگر بران
افزوده بمناسبت حال و خصوصیت مقام نموده است چنانکه در کشف الغمه تصریح بان شده و در بعضی
ابیات ان قصیده اسم مبارک امام حسین ع صریحا نیز مذکور است القصه آن ملعون متغیر
از این سخنان حق بر فرزدق متغیر گشته بحبس او فرمان داد و مدتی در عسفان که موضعی است
میانه مکه و مدینه محبوس بود بعد از انکه نجات یافت آن امام امم و آن منبع زلال احسان
و کرم ده هزار درهم برسم جایزه برای او فرستاده پیغام فرمود که معذور دار ما را یا ابا
فراس اگر درین وقت بیش ازین میداشتیم بصله تو میدادیم فرزدق آن عطا را باز گردانید
معروض داشت که آنچه در شان تو گفتم جز برای خدا نبود و بران مزدی نمیگیرم آنحضرت دیگر
باره انرا فرستاده بمضمون ادا فرمود که خدای تعالی مکان و مرتبه ترا در اخلاص دید و آنرا قبول

کرد و پسندید ولیکن ما اهل بیتی چنانیم که آنچه دادیم باز نستانیم پس فرزوق دیگر بی ادبی
ننمود و آن جایزه را قبول فرمود دیگر از غرایب آن مکان محترم جوشیدن چشمهٔ زمزم است
در وقتی که نبی جلیل حضرت ابرهیم خلیل هاجر و اسمعیل را بسبب امری که سابقا در مجلس دعا
گذارش یافت بزمین مکه که در ان وقت آب و آبادانی نداشت آورده انجا گذاشت و قدری
از توشه و آب که با او بود باشان داد و باز گردید هاجر گفت یا ابرهیم ما را بکه میگذاری
گفت شما را بخداوند این بنا میگذارم و اشاره ببنای کعبه نمود که خراب گشته و تلی گردیده
بود پس چون آب آخر و تشنگی بر حضرت اسماعیل غالب شد هاجر بر صفا بر آمده ندا کرد که آیا
درین وادی انیسی نیست جوابی نشنید پس بمروه آمد و همین ندا کرد و کسی جواب نگفت و
همچنین تا هفت طور بصفا و مروه می آمد و میرفت و این ندا مینمود تا آنجمه جناب سبحانی سعی ما بین صفا
و مروه را هفت نوبت از افعال حج گردانیده و غرض هاجر از ان امد و رفت و آن ندا این بود
که شاید بوساطت احدی تحصیل آبی نماید پس جبرئیل نزد وی امده پرسید کیستی مادر فرزند
ابرهیم گفت جبرئیل شما را بکه گذاشت گفت در وقتی که ابرهیم میرفت گفتم ما را بکه گذاشتی گفت
بخدای عز و جل جبرئیل فرمود گذاشته است کار شما را بکسی که کفایت کننده امور است و در ان
که حضرت هاجر از درگاه الهی استغاثه میکرد و میرفت و مینالید و حضرت اسمعیل از شدت
تشنگی پاشنهای خود بر زمین میمالید که ناگاه بقدرت کامله الهی و انتظام بحر رحمت نامتناهی
از موضعی که حضرت اسمعیل پای مالیده و از اثر پاشنهای مبارکش کاویده شده بود آب جوشیدن
گرفت و چون هاجر از مروه باز گشته حال بدان منوال دید گشت حیات ازان سیراب و دیان
و از دل و جان بشکر خداوند منان رطب اللسان گردید و آن چشمه همین زمزم است که اکنون
فرو رفته چاهی گردیده است دیگر از ان جمله فرو رفتن قدم مبارک خلیل است در سنگی که در وقت
بنای کعبه بجهت دست رس بزیر پا نهاده و بر ان ایستاده است و آنرا مقام ابرهیم میگویند و اکنون در
پیش مکه موضوع است و دو رکعت طواف را نزدیک آن میگذارند و بعضی گفته اند در زمانیکه

هاجر و اسمعیل بفرمان خداوند جلیل بر وفق خواهش ساره در وادی غیر ذی زرع
مکه مقیم بودند و در ان مقام وحشت فزا غریب و تنها زندگانی مینمودند گاهی حضرت
ابرهیم بدیدن و تفقد حال آن آن دل ریشان می آمد و وقتی بانجا آمده موی سر مخمر را
چون حال ایشان آشفته و درهم دید عطوفت پدری وی را برین داشت که سر او را آب
خود شانه کند و چون ساره از وی عهد گرفته بود که از شتر فرود نیاید و با ایشان
مجالست ننماید بنابراین همچنان بر شتر سوار یکپای مبارک از رکاب بر آورده بر بالای
این سنگ نهاد و یکجانب سر اسمعیل را شانه کرد انگاه پای دیگر از رکاب بر آورده همچنان
بران سنگ گذاشت و جانب دیگر را نیز شانه نمود و آن سنگ نقش قدمهای آنحضرت
و پاهای مبارک وی تا کعبین دران فرو رفته است **فصل چهارم** در ذکر آفرینش این مکان
و این خانه برکت مبانی و کیفیت بنای آن مقصد اقاصی و ادانی و آنچه مناسب این گفتار
و دریمقام سزاوار باشد از اخبار و آثار شریفه که کتب معتبر حدیث بذکر ابها مزین است
بوضوح پیوسته است که چون کارکنان قضا و قدر بمعماری کامله در کشور امکان
برای مصلحتهای این جهان را میساختند و فراشان در حرف کاف و نون باشاره
اراده خداوند بیچون دست بهم داده ببسط این بساط غبرا می پرداختند نخست
بادها را فرمان شد که بر آب وزیده آنرا متموج گردانیدند بعد ازان کفی از ان بر
روی آب بهم رسید و آن کفها بهم پیوسته در موضعی که اکنون خانه کعبه در انست
مجتمع شدند تا آنکه کوهی شد بعد ازان حضرت قادر متعال جل شانه بقدرت شامله
خود زمین را از زیر آن کوه کشیده بر روی آب پهن گردانید و آنرا بنحوی که اندیشه
از قطع مسافت آن عاجز و رشتهٔ خیال از تحدید مسافت آن قاصر است باطراف عالم رسانید
و اول خانه که بر روی زمین پدید آمد خانه کعبه بود و الله تعالی آنرا از آسمان فرو فرستاد و
چهار در داشت در هر دری قندیلی از طلا آویخته بود در کافی و فقیه هر دو از حضرت مقدس

جعفر تیز منقولست که موضع خانه کعبه در وقتی که غرق آب نبود دری سفید بود در قبّه
هم از آن امام همام مرویست که خدای تعالی فرو فرستاد آنرا با آدم و دری سفید بود و الله تعالی
آنرا باسمان برد و اساس آن ماند و آن در آسمان محاذی همین خانه است هر روز هفتاد هزار
ملک داخل آن میشوند که باز نمیگردند یعنی دیگر نوبت دخول با ایشان نمیرسد
پس امر کرد خدای تعالی ابرهیم و اسمعیل را که این خانه را بر همان قواعد و اساس بنا نهادند و
در آثار آمده که چون حضرت آدم و حوا از بهشت بیرون آمده از هم جدا شدند آدم بسبب
اندوه و حوا بجده افتاد سالها نالان و گریان و در آتش جانگداز خجالت کباب و بریان
میبودند تا آنکه ببرکت اسماء خمسه چنانکه سابقا بیان شد توبه ایشان مقبول و بابروی
آن پنج تن گرامی غبار آن ذلت از چهره ایشان مغسول گردید بعد از آن حضرت آدم
مامور شد که بزمین مکه آمده خانه کعبه را سازد و بطواف آن و گذارش مناسک حج پردازد
چون بعرفات رسید حوا را دید که او نیز متوجه آن صوب شده بود اما و لاجهة بعد عهد
و طول ایام و ژولیدگی موی و تغییر صورت و اندام هم را نشناختند بعد از زمانی یکدیگر
شناختند آغاز گریه کردند چنانکه فرشتگان از ناله در آوردند و بقولی آن مقام از اینجهة بعرفات
موسوم گردیده است آنگاه باتفاق بمکه آمده بانچه مامور بودند قیام نمودند و در کافی
در حدیثی طویل از حضرت جعفری روایت شده که چون آدم و حوا ارتکاب خطیه کرده
از بهشت بزمین هبوط نمودند آدم بصفا فرود آمد و حوا بمروه آدم با خود گفت که جدا
کردن من از حوا برای همین است که او بر من حلال نیست و الا بایستی که او نیز با من بصفا
فرود آید پس روز نزد حوا آمده با او حدیث میکرد و شب از بیم آنکه هوای نفس غالب گشته
خود را از و نتوانست نگاه داشت بان صفا عود مینمود و شب آنجا میگذرانید بعد از آن
خدای تعالی نعمت خود را بتوبه شامل حال وی ساخته کلمه چند باو الهام فرمود پس چون آن کلمات
گفت الله تعالی توبه او را پذیرفت و جبرئیل را باو فرستاد جبرئیل آمده گفت سلام بر تو باد ای آدم

که از خطیه خود تایب و بر بلای خود صابر گشتی بدرستیکه خدای عز و جل فرستاده مرا بسوی تو تا امور
ترا مناسکی که بگذارش آنها پاک گردی پس دست آدم گرفته بمکان خانه کعبه برد و خدای تعالی ابری
فرستاد که هر مکان خانه سایه انداخت و آن ابر در برابر بیت المعمور بود جبرئیل گفت یا آدم خط
بکش بپای خود مکانی را که این ابر سایه انداخته است که زود باشد که بیرون آورد برای تو
خانه از مهات که آن در است یا بلور که بوده باشد قبله تو و قبله فرزندان تو بعد از تو پس
آدم چنان کرد الله تعالی بیرون آورد در برابر خانه از مهات و فرو فرستاد حجر الاسود را و آن سفید
تر از شیر و روشن تر از آفتاب بود و برای آن سیاه شد که مشرکین از او مسح کردند پس از شومی ایشان
سیاه شد و جبرئیل او را فرمود که استغفار و طلب آمرزش کند از خدای تعالی در هر مکانی که افعال حج گذارده
میشود و خبر داد او را که خدای تعالی آمرزید او را و امر کرد او را که سنگریزها که بآن رمی جمار میشود از مشعر
بردارد پس چون حضرت آدم بموضع میلها رسید ابلیس بسوی بر خورد گفت یا آدم اراده کجا داری جبرئیل
با آدم گفت که با او حرف مزن و هفت سنگ باو بینداز و هر سنگی که می اندازی تکبیر بگوی پس حضرت آدم
چنین کرد تا از رمی جمار فارغ گردید و امر کرد او را قربانی کند و آن هدیت بعد از رمی جمار و فرمود
که سر خود را تراشد بجهت تواضع و فروتنی مر خدای را عز و جل و آدم این را کرد بعد از آن او را بزیارت
خانه امر نمود و اینکه هفت بار بر گرد آن طواف نماید و در میان صفا و مروه هفت مرتبه سعی کند
بدینگونه که از صفا ابتدا کند و در مروه ختم نماید بعد از آن هفت بار دیگر بر گرد خانه طوف کند
و این طواف نساء است که حلال نیست محرم را اینکه مقاربت کند با زنان تا اینکه طواف نساء
بجا آورد آدم این نیز کرد پس جبرئیل گفت که بدرستیکه خدای عز و جل بتحقیق که آمرزید گناه ترا و قبول
کرد توبه ترا و حلال ساخت برای تو زوجه ترا مجملا خانه کعبه معظمه بدینگونه از برای حضرت آدم
بدید آمده بثواب حج و زیارت آن رسید و ببرکت آن زوجه آن ذلت بالکلیه پاک گردید
و در تجدید مسجد الحرام و حرم در کافی در حدیثی مطول مذکور است که آدم و حوا از وحشت خود
بدرگاه حضرت عزت شکایت نموده رحمت الهی شامل ایشان گشته جبرئیل با فرمان شد که خیمه

مجتمع گرداند پس جبرئیل خیمه از بهشت آورده در آن مقام با احترام نصب کرد و آدم را از صفا و حوا را از مروه
بآن خیمه در آورد و ستون خیمه از یاقوت سرخ بود و نور و پرتو آن از هر جانب بکوههای مکه و
حوالی آن تافته تا هر جا که آن نور رسید بود خدای تعالی آنرا حرام گردانید و تا هر جا که طنابهای
آن کشیده شده بود مسجد الحرام گردید و جبرئیل هفتاد هزار فرشته بفرمان الهی از آسمان فرود
آورد که آن خیمه را از گروه شیاطین پاس دارند و آدم را انس دهند و بر گرد ارکان خانه کعبه و آن
خیمه هر روز و هر شب طوف نمایند چنانکه در آسمان برگرد بیت المعمور طوف مینمودند و بعد
از آن جبرئیل بار دیگر نزول نموده آدم را بصفا و حوا را بمروه نقل نموده و آن خیمه را از آنجا
کنده خانه کعبه را ساخت و قواعد آنرا بلند گردانید بکیفیتی که در آن حدیث مفصلا مذکور است
و چون از آن فارغ شد آن فرشتگان برگرد آن طواف کردند و چون آدم و حوا طواف ملائکه را
دیدند ایشان نیز رفته هفت شوط طوف نمودند و این حدیث مبسوطه مطولست و از آن
آنچه در این مقام در کار بود بالمظنون بر وجه اجمال و اختصار سمت ذکر یافت و بعد از آن
جناب بیچونی آن خانه سعادت مبانی را در وقت طوفان یا غیر آن باسمان برد و لیکن اثر اساس
آن باقی بود تا آنکه حضرت خلیل بعمارت آن مامور شد و این بعد از آن بود که چشمه زمزم
برای حضرت اسمعیل و هاجر چنانکه سابقا بتفصیل گذارش یافت در حوالی آن مقام لازم الاحترام
بهم رسیده و آن نواحی مسکن و مقام جمعی از صحرانشینان گردیده بود تفصیل این اجمال آنکه کاروانی
بر آنجا گذشته چون آن چشمه و آب در چنان موضعی خشک که گذار موج سراب نیز در آن
دشوار بود دیدند اسمعیل و هاجر را در آنجا مشاهده نمودند دانستند که آن از برکات
ایشانست هدایا و عطایای بسیار از جهت ایشان آوردند چنانکه متکفل ایشان گشته بودند
و این خبر در اطراف شهرت گرفته بگوش نزدیک و دور رسید خلق متوجه آنجا گردیدند و در
حدود و نواحی منزل گزیدند و در اندک زمانی کار و بار بهم رسید و ابرهیم هر دو سال یکبار
سرکشی نمودی و لیکن بنا بر عهدی که با ساره نموده بود بی آنکه فرود آید و با ایشان مجالست نماید

خبر گیری کرده مراجعت فرمودی و تا هفت سال بدین منوال بسر میبرد و در مفارقت فرزند دلبند
دندان صبوری بر جگر میفشرد و تا آنکه ساره را از آن تسلی حاصل و غبار کدورت هاجر از خاطر
زایل گشته حضرت خلیل را رخصت داد که نزد ایشان رود و چندانکه خواهد با ایشان بسر برد
و بعد از آن حضرت خلیل الله چون بدیدن ایشان توجه نمودی چندگاه که خواستی نزد ایشان
درنگ فرمودی تا از جانب خداوند عالم فرمان رسید که خانه کعبه را بر اثر همان خانه که باسمان رفته
بود بنا کند و قبل از آن نیز عرب موضع خانه کعبه را میشناختند و از اطراف بحج و طواف آن
می پرداختند بالجمله حضرت خلیل و اسمعیل آن زمین شرافت قرین را کندند تخته سنگ سرخ پیدا شد
و فرمان رسید که بنای خانه را بر سنگ گذارند و چهار ملک نازل گشته سنگ جمع مینمودند
و بدست ایشان میدادند و ایشان در آن مقدس بنا بکار مینهادند تا آنکه دوازده ذراع بلند شد
و بموضع حجر رسیدند کوه ابوقبیس ندا کرد که یا ابرهیم بدرستیکه ترا نزد من امانتی است پس حجر الاسود را
بوی داده آنحضرت آنرا در موضعش نصب نمود و دو در در آن گذاشت یکی از برای دخول و
دیگری برای خروج و بعد از اتمام حضرت خلیل الله از مکه مراجعت نمود و حضرت اسمعیل آنجا
اقامت کرده زنی حمیریه بحباله تزویج در آورده و آن زنی عاقله بود پس تامل در آن دو در کعبه
نموده با اسمعیل گفت چرا این دو در دو پرده نمی آویزیم حضرت اسمعیل از او پسندیده آن زن دو پرده
ساخت و حضرت اسمعیل آنها را بر آن دو در آویخت و ایشانرا خوش آمده آن زن گفت که آیا
نبافیم برای کعبه جامه چند که همه آنرا بپوشاند چه بد هستی که این سنگ ناخوش و بد نماست اسمعیل
گفت بلی پس آن زن بزودی پشم بسیار نزد زنان قوم خود فرستاد که بریسند و از روی شتاب
بدستیاری جمعی شروع در بافتن آن کرده هر شقه که تمام میشد بر کعبه می آویخت که تا موسم حج
جانب آنرا جامه پوشیده یکجانب مانده بود پوششی از برگ خرما ساخته آنجانب را نیز بآن
پوشانیدند و چون موسم شد و طوایف عرب بدستور معهود بزیارت آن آمدند از دیدن آن
ایشانرا خوش آمده افتاد و هر طایفه قدری از زر سفید و غیر آن برسم هدیه برای ایشان آوردند

تا مال خطیر نزد ایشان جمع شد پس آن پوشش برگ خرما را برداشته جامهٔ کعبه را تمام
کردند و بران آویختند و خانهٔ کعبه سقف نداشت حضرت اسمعیل ستونها دران
نصب کرده سقف آنرا چوب پوش گردانید و بام آنرا بگل راست کرد و در موسم دیگر
که عرب آمدند و داخل خانه شدند آن عمارت دیدند گفتند که سزاوار اینست که برای سازندهٔ
این خانه دیگر هدیه بیاوریم پس سال دیگر شتران برای ایشان آوردند و حضرت اسمعیل
ندانست که آن شترانرا چکند از جانب الهی وحی آمد که آنها را قربان کن و حاجیانرا طعام
نمای و حضرت اسمعیل بوالد بزرگوار خود از کمی آب شکایت کرد وحی بحضرت ابرهیم آمد که بکندن
چاه زمزم مامور گردید نبی جلیل باتفاق اسمعیل و جبرئیل حفر زمزم نمودند و بروایتی جبرئیل
حفر آن نمود و بعد از آن ابرهیم بفرمان جبرئیل بدرون رفته هر پهلوی چهار زاویه چاه
کلنگی زد و در هر زدن بسم الله گفت پس چهار چشمه از چهار کنج خانه جوشید جبرئیل گفت بیاشام
یا ابرهیم و دعا کن برای فرزندانت دران برکت و بریز بر خود ازین آب و برگرد بخانه طواف
کن و در کافی از معویة بن عمار مرویست که گفت پرسیدم حضرت اباعبدالله ع را از حجر و
آن عبارتست از مکانی که متصل بخانهٔ کعبه است و باطراف دیگران دیوار سنگی گردانیده شده
و آنرا حجر اسماعیل می نامند که آیا اینمکان از جملهٔ خانهٔ کعبه است یا در آن چیزی از خانه هست همانا معلوم
مذکور از اینکه حجر را در طواف داخل میسازند توهم نموده بود که کل یا بعض آن داخل کعبه باشد
آنحضرت بدین مضمون در جواب فرمود نه که حجر داخل کعبه نیست و بقدر انچه از ناخن گرفته میشود
نیز از کعبه در آن داخل نیست ولیکن اسمعیل مادر خود را در انجا دفن کرد و نخوش داشت که پایمال گردد
پس گرد آن سنگ چینه ساخت و در انست قبور انبیا و مرویست که قبر اسمعیل نیز در انجاست و اما
کیفیت ظهور حجر الاسود که در دار العیار امتحان نقود اخلاص بندگانرا سنگ محک است و در نظر
بصیرت چشم خانهٔ کعبهٔ معظمه بالعینه مردمک از اخبار و احادیث بوضوح پیوسته است که آن سنگ
ملکی از عظمای ملائکه بوده و در روز میثاق که خداوند علی الاطلاق از بندگان برای خود بربوبیت

و برای

و برای حضرت اشرف محمدی ص بنبوت برای علی بن ابیطالب ع بوصیت عهد میگرفت ملائکه را
بنا بر مزید لرزیدند و همانا خوف ایشان برای این بود که مبادا از عهدهٔ این عهد بر نیایند و بمقتضای
آن کما هو حقه عمل ننمایند و اول کسیکه باقرار مسارعت نمود این ملک بود و در میان ملائکه
در دوستی محمد و آل محمد از و شدید تر نبود و خداوند عالم این فرشتهٔ معظم را از میان فرشتگان
اختیار کرده بامانت داری خلق اختصاص داد و عهد نامهای بندگان را در جوف آن بودیعت نهاد
و بندگانرا فرموده که نزد وی آیند و تجدید عهد خود نمایند و این ملک در بهشت با حضرت آدم
میبود و عهد ورا بیاد آورده حضرت ابو البشر هر سال نزد وی تجدید اقرار مینمود و بعد از
ارتکاب عصیان و خروج از روضهٔ جنان که مدتها در بادیهٔ حیرت سرگردان گشته عهد و میثاقی
که خدای عز و جل از و و فرزندان او برای محمد ص و وصی او گرفته در خاطرش پایمال نسیان گردیده
بود چون توبه اش در درجهٔ قبول یافت حضرت آفریننده بیچون و بخشندهٔ لباس اجسام و صور
گوناگون آنملک را بصورت دری سفید مصور گردانیده بسوی آدم انداخت و در وقتیکه در زمین
هند بود چون آدم آنرا دید و بر ابان انس بهره یافت آنرا نمیشناخت خدای عز و جل آنرا گویا
گردانیده گفت ای آدم مرا میشناسی گفت نه پس بصورت نخستین خود باز گردیده گفت کو عهد
و میثاق که کرده بودی آدم برجسته نزد او رفت و متذکر عهد و میثاق گشته گریست و خضوع
و تذلل نموده او را بوسید و تجدید میثاق کرد و بعد از آن خدای تعالی باز آنرا دری سفید
صافی درخشان گردانید و آدم آنرا از روی تعظیم بر دوش خود برداشته روانه شد و هر گاه ماند
میشد جبرئیل از و گرفته بر میداشت تا بمکه رسانید و انجا پیوسته با و انس میداشت و هر روز
و شب تجدید اقرار مینمود و چون الله تعالی بنای کعبه مینمود حجر را در مکانی که هست وضع
فرمود زانجهت که اخذ میثاق از بندگان از همان مکان شده و آن ملک اکنون حجر الاسود است
هم در آنمکان عهد نامها را فرو برده و حجر الاسود روز قیامت خواهد آمد و او را زبانی گویا
و چشمی بینا خواهد بود و گواهی خواهد داد برای هر کسی که در آن حاضر شده و حفظ میثاق

نموده باشند و آنچه سمت ذکر یافت از حدیثی استخراج شده که در کافی مذکور است و مخفی نماند که
خانه کعبه بعد از بنای حضرت ابرهیم ع چند بار دیگر منهدم گردید و باز کسوت تجدید پوشیده است
از جمله در زمان جاهلیت که منشور رسالت حضرت سید لولاک هنوز بطغرای دلارای
انا ارسلناک نرسیده و ظلمت کفر و ضلال که جهان را فرو گرفته بود بنور هدایت آن مهر سپهر کمال
منجلی نگردیده بود قریش آن مبارک بنا را کنده از نو ساختند و باعث این بود که از رهگذر
سیلابها خانه کعبه شکست یافته بود و نیز تمثال غزال در آنجا بود یعنی صورت مجسم اهو بره
که از طلا و پاهای او را از جواهر قیمتی ساخته بودند از پشتی دیوار آنرا دزدیدند پس قریش
اراده کردند که آنرا کنده از نو بنا نمایند و قدری بر عرصه آن افزایند و لیکن میترسیدند
که اگر کلنگ بر آن گذارند عقوبتی بر ایشان نازل شود ولید بن مغیره گفت که مرا گذارید که شروع
در کندن آن نمایم اگر خدا بآن راضی است مکروهی بمن نخواهد رسید و الا دست از آن باز داریم
پس بر بالای کعبه برآمده سنگی را از آن حرکت داده ماری بیرون آمده و قصد گزیدن او نمود
و آفتاب نیز گرفت چون قریش این دو امر عجیب که از آثار غضب بود دیدند بگریه و تضرع
در آمده باین گفتار گویا گردیدند اللهم انا لانرید الا الصلاح ان نیت پس آن مار ناپدید
شد و ایشان خانه را میشکافتند و سنگ آنرا از آنجا بر کنار کرده بر اطراف آن ریختند تا رسیدند
بقواعد و اساسی که ابرهیم گذاشته بوده پس خواستند که عرصه آنرا نیز یاد کنند و آغاز کندن
آن نمودند زلزله شدیدی شد و هوا تیره و تاریک گردید دست از آن کشیدند و بنیاد
سی ذراع بود در عرض و بیست و دو ذراع و در بلندی نه ذراع و آنچه در کافی در حدیثی
دیگر مذکور است که ابرهیم و اسمعیل کعبه را دوازده ذراع بلند ساختند چنانکه سابقا گذارش
یافت میتواند یافت بود که دوازده ذراع از اصل بنا که سنگ سرخ است تا سر دیوار باشد
و سه ذرع آن در زیر زمین مانده باشد و نه ذراع که در این حدیث مذکور است از روی زمین
تا سر دیوار باشد و الله اعلم پس بنای آن کرده میساختند تا بموضع حجر الاسود رسیدند پس در

کذاشتن

گذاشتن حجر الاسود در موضعش میان قریش نزاع افتاد هر قبیله‌ای میگفتند که ما باین امر
اولی و شایسته تریم بعد از منازعه بسیار رضا دادند باینکه اول کسی که از باب بنی
شیبه درآید او را حکم سازند در این وقت مؤسس اساس کعبه شرع و دین جناب خاتم
النبیین ص داخل گردید چون آنحضرت را دیدند گفتند هذا الامین قد جاء این صاحب امانت
و راستی که آمد پس آن منازعه را بخدمت آنحضرت معروض داشتند و آن محاکمه را بر ده من
رای عقده گشای آن سرور گذاشتند و آنحضرت رفع آن جدال و دفع آن اشکال بدینگونه
کرد که ردای شریف خود را گسترده و حجر الاسود را در میان آن گذاشت و فرمود که تا از هر قبیله
آمده اطراف آنرا گرفتند و باتفاق هم برداشتند آنگاه آنحضرت خود آنرا برگرفته در موضعش
گذاشت و در این اوقات پادشاه روم کشتی با آلات چوب و تخته و آلاتی که در سقف خانه
بکار رود با جمعی از عمله و کار بحبشه میفرستاد که در آنجا برای او کلیسائی سازند باد آن
کشتی را بکنار انداخته شکست و قریش واقف گشته بکنار دریا رفتند و آن آلات را خریده
بمکه آوردند و چون بها در فرع و اندازه با کعبه موافق آمده در آن بکار بردند و این حکایت
در حدیثی مرفوع در کافی مذکور است و تمثال غزالی که سمت ذکر یافت همانا از جمله دو صورت
اهو بره زرین بوده که ملوک عجم برسم هدیه بکعبه فرستاده بوده و برای زینت در آنجا
گذاشته بودند چنانکه در تواریخ مذکور است الله یعلم اعلم و بار دیگر کعبه معظمه را عبدالله
بن زبیر در ایام ولایت خود کنده تجدید نمود چنانکه در تواریخ مذکور است و سابقا گذارش
یافت و بعضی از مورخین باعث تخریب عبدالله بن زبیر و حجاج و تجدید ایشان خانه کعبه را
بدینگونه ذکر نموده اند بنا بر این حضرت نبوی ص خطاب بعایشه کرده فرموده اند که لولا ان
قومک حدیث عهد بالکفر لانقضت الکعبة و رددتها علی قواعد ابرهیم و جعلت لها بابا شرقیا
و بابا غربیا اگرنه این میبود که قوم تو تازه از کفر برآمده و هنوز اسلام ایشان قوت نگرفته است
هر اینه کعبه را میشکافتم و بر قواعد ابرهیم باز بنا میگردانیدم و دو در در آن قرار میدادم

یکی شرقی و یکی غربی و بنا بر استماع این حدیث عبد الله بن زبیر در ایام حکومت خود کعبه را
کنده بر قواعد ابرهیم ساخت و چون حجاج بر مکه تسلط یافت عبد الله بن زبیر بقتل رسید
آنرا منهدم ساخته بر قواعد قریش عمارت نمود و چون نوبت غصب خلافت بهرون
رسید خواست که بنای حجاج را کنده آنرا بر قاعدهٔ ابن زبیر سازد یکی از علما آنرا منع کرده
گفت خانهٔ کعبه را ملعبهٔ ملوک مساز هرون ترک آن کرده پوشیده نیست که این قول منافی احادیث
کافی و فقیه است که مضمون آنها سمت ذکر یافت و شک نیست که اعتماد بر روایت شیخ
کلینی و شیخ صدوق بیشتر از نقل مورخین است و در کافی از ابان بن تغلب حکایتی ذکر شده
که محصل آن اینست که چون حجاج کعبه را منهدم گردانید مردمان خاک آنرا پراکنده ساختند
یعنی تبرک بردند و چون عازم عمارت آن گشتند خواستند که بنا کنند ماری بقصد ایشان
در آمد ایشانرا از آن باز داشت تا آنکه گریختند و نزد حجاج آمده ویرا از آن اخبار نمودند
حجاج ترسید که مبادا از آن ممنوع شده باشد یعنی از جانب خدا تعالی غضب و خذلانی باشد
که دیگر کعبه را آباد و تدارک کرده خود نتواند نمود و همانا خوف آن ملعون از اندیشهٔ شورش
خلق بوده از مسلمانان و کافر چه همگی حرمت کعبه میداشته اند والا دینداری آن کافر بر همگیان
ظاهر است پس بمنبر بر آمده گفت قسم میدهم کسی را که علم داشته بچیزی از آنچه بآن مبتلا شده ایم
مگر اینکه اخبار کند ما را بآن پس پیری برخواسته سید دنیا و دین حضرت امام زین العابدین
نشان داد که اگر کسی بر سر این امر دانا و بر چارهٔ آن توانا باشد اوست حجاج گفت هذا معدن
ذلک یعنی راست گفتی این معدن این علم است انگاه کس فرستاده آنحضرت قدم مبارک رنجه
گردانید حجاج اراده خود و ممانعت مار را بموقف عرض رسانید آنحضرت ایمضمون فرمودند
کای حجاج قصد بنای ابرهیم و اسمعیل کردی و آنرا بر رهگذر خلایق انداخته بغارت دادی
گویا می پنداری که آن میراثیست برای تو بر منبر رو و مردمانرا قسم ده که هر کس از آن چیزی فرا
گرفته است همگی را باز دارند حجاج چنان کرد و مردمان هر چه از آن برده بودند باز آوردند

انگاه

انگاه آنحضرت آمده فرمود که آنرا حفر نمایند یعنی بقیه آنچه را که کنده شده بود نیز بکنند پس آن
مار ناپدید شد و آنرا کندند تا بموضع قواعد ابرهیم رسیدند پس آنحضرت فرمود بر کنار روید
و خود پیش آمده آنرا بجامهٔ خود پوشانید و بعد از آن گریست و بعد از آن بدست مبارک خود
آنرا بنحویکه پیشتر بود ساخت ممکن است که مراد از خاک آنجا گل باشد یعنی گل بر آن ریخت بعد از آن
کارکنانرا خوانده فرمود که بنا گذارید چون بنا گذاشتند و چون دیوارها مرتفع شد فرمود
تا آن خاکها را که مردمان برده باز آورده بودند در میان آن ریختند و از این جهت زمین خانه
کعبه بلند شد که بزینه پایها بالا میروند و در فقیه روایت که چون حجاج از بنای کعبه
فارغ شد از قبیله عباد حضرت سجاد مسئلت نموده که حجر را در موضعش گذارد پس آنحضرت
آنرا بر گرفته در جایش گذاشت **فصل پنجم** در وجه تسمیه کعبه و مسجد الحرام و سایر اماکن
شریفه متعلقه بانمقام باحترام و بعضی از ایام متبرکه که در هر یک عملی از اعمال حج و غیره از فرض
و مندوب گذارده میشود اما کعبه معظمه در خبر آمده که برای آن بکعبه موسوم است که مربع
برای آن مربع شد که محاذی بیت المعمور است و آن مربع است و در بیت المعمور بجهت آن
مربع گردید که محاذی عرش است و آن مربع است و عرش برای آن مربع گردید گفته که کلماتی
که بنای عرش بر آنها گذاشته شد چهار است و آن کلمات سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر است و آن خانه مقدسه برای این بیت الحرام نامیده شده که حرام گردیده است بر مشرکین
که داخل آن شوند و بجهت آن بیت العتیق موسوم گردیده که آزاد شده است از مردمان واحدی
مالک آن نگردیده و مکان خانه مبارکه را برای این بکه میگویند که ماخوذ از بک است یعنی ازدحام
و خلایق در آن و در حوالی آن ازدحام و یا ماخوذ از بک بمعنی گرفتن و آن میکوبد اعناق
جبابره که قصد هدم و اضرار آن مینمایند چنانکه مذکور شد و نیز گفته اند که ماخوذ از بکاء
بمعنی گریه و خلایق در آن و در حوالی آن بسیار میگریند و بعضی گفته اند که بکه همان مکه است
و حطیم که مابین در و رکن است برای این موسوم باین اسم گردید که حطم بمعنی شکستن و خلایق

دران مقام شریف چون از مکان اجابت دعوا است از ازدحام و هجوم هم دامی افشرند چنانکه
اعضای ایشان میشکند یا در معرض شکستن است و اما مستجار که مقابل در خانه است از
جانب مغرب نزدیک برکن یمانی برای این موسوم باین اسم گشته است که طائفان در
طواف هفتم دران مقام شریف اقرار بگناهان خود کرده از آتش جهنم بکنف رحمت الهی استجاره
مینمایند و پناه میجویند و این امکان مقدس را ملتزم نیز میگویند از جهت که التزام بمعنی
چسبیدن بچیزی و مردمان در وقت استجاره و طلب آمرزش در انجا رو و شکم خود را بدیوار
کعبه میچسبانند و اما حجر اسمعیل از این جهت باین اسم موسوم است که حضرت اسمعیل والده ما
خود را دران مکان متبرک مدفون ساخته دیواری بر دور آن کشید تا قبر منور او پایمال
و لگدکوب طواف کنندگان نشود و مرویست که جمعی از انبیا نیز دران مدفون شد و در
حدیث دیگر مذکور است که حجر خانه اسمعیل بوده و قبر منور هاجر و اسمعیل در آنست و اما
صفا را بجهة آن صفا میگویند که حضرت آدم که بحکم کریمه ان الله اصطفی آدم صفی الله یعنی بر
گزیده خدا بود در انمقام شریف نزول نموده بود چنانکه گذارش یافت از انجهت صفا که از
صفی و مصطفی ماخوذ است اسم انجا شده آن گردید و اما مروه را برای آن مروه میناسند که
حوا دران مکان نزول نموده بود و لهذا مروه که از مرأه بمعنی زن ماخوذ است اسم انجا شده و منی را
بجهة آن منی میخوانند که حضرت ابرهیم بنابر روایتی تمنی یعنی آرزو کرد که کاش خدای تعالی امر میفرمود
که گوسفندی بجای اسمعیل قربان میکردم و مسجد خیف را برای آن خیف میگویند که در مکان
بلند و مرتفع از وادی واقعست و چنین مکانی را خیف میگویند و مشعر الحرام را که در میان
منی و عرفات واقع است برای آن مشعر میگویند که وقوف در شب عید که از شعائر و اعمال
حج است دران واقع میشود و آن مکان شریف را نیز مزدلفه میخوانند از انجهة که حجاج در انجا
بجناب الهی تقرب میجویند یا اینکه چون از عرفات بانجا می آیند بمنی نزدیک و آن مکان را
جمع نیز میناسند برای اینکه نماز شام و خفتن را در انجا با هم جمع نموده بیک

[illegible]

اذان و دو اقامه میگذارند
الفرموده عالیحضرت رفیع منزلت ستوده اطواری صلاحیت شعار اخوند
ملا حسین
تمت الکتاب بعون الملک المنان رحب
بتاریخ هفتم شهر رجب المرجب
من شهور سنه ۱۲۴۲ بید الفقیر الحقیر المحتاج الی غنی
علی محمد ابن علی سیچانی
در مدرسه ملا عبد الله
قلمی شد
م م

[illegible]